

بلاغ بیت هفتم ماه ربیع الثانی بروز چهارشنبه بوقت بهترین شروع کرده است ۱۳۴۴

MANUSCRIPT
ON
TREATMENT
OF ILLNESS BY
HERBS

اب سیر بسم الله الرحمن الرحيم **مجموعه**
 سبحانک اللهم یا قدوس یا طیب النور انوار معرفتک وادق اسرارک معتقک شاک
 شیرین شریعت جوات حکیمی اصل شانه که بی نصیبان ذاتی عصمه امکان را ناییده وجودش رسیده
 ظلمتیان بنامخانه نیستی را از روی وجود جان در تن هستی رسیده مجیدان بی غفلت در سادات
 جلالتش خایم نیات و بیاس بویان عوارض در بارگاه حضرتش متکون بشیون صفات بزم سازان
 بیت کاه طاق علوی از کیفیت لطف بناتی در فردش دبی سر پادمان محفل شفا از کیمتت مایه ظهور
 در جوش از مکت محکمت ای ای علوی را با جهات متقا نهایت ارتباط و روح مقدس را با جیسم تن
 غایت اختلاط از دار الشفا وجودش خاک کالید معلول اتان کله از بهار ایجاد و اجزای هر کل و خار
 و ترکیب هر مرکب و بار از وصیت نژاد و مانع سایه پر در را از سحاب فیض فیض شکر باری میبار
 در وقت خاک نشین را از بهار لطفش طهارت کجا رنگ در جیب و کنار هر آن کشور با صوت در و مفا
 روزگار از قدرتش صاحب اقتدار هر خطه خاک و نایب منایب امر کل که خاتم انبیا و سرور سلسله
 از قرب سوره لیس صاحب لوای افتخار لولاک و امیر الامراء بارگاه کبریا که صاحب سیرم لو کشفیت
 انعطاف است از پیام از لیس مستند نشین دستکاه و وصایت و والیان و ولایت ارض و سما که امیر عالمی
 از خرابیت این امات و ولایت **فرز** رخس خطی کشیده در نگوی که پروین بیت از ناخوردی
 دیده بر ناظران حقایق رس گشوف میدارد که چون والدین این ذره بی بقدر امیر محمد زمان منکنا
 و بی طاب الله شراه با وجود حدس صایب و ذن ناقص مدنی در امر معالجات به ستورا جواد و ستاد
 اجماد کوشیده و مچربات چندی از و مخلف گشته خربت که در سلک جمع در تربیت آرد و با آنچه
 ابن خادوم مخادیم بخیر محمد مومن چنین طیب حسنی مجرب یافته از صاحبان تجربه اقتباس نموده
 مجموعه سازد بنا برین لازم و از آن که بقدر امکان در تشخیص ادویه با رعایت احتیاط و از خود با
 دیگرانکه چون مولف احتیارات بریعی بجای نوشته و مسایل بسیار در تحقیق ادویه و بیان خویش

۱۳
 ۱۴

نموده و عطاران بی بضاعت بان گفتا نموده کتب معتبره متر دکشته و از جهت اشتباهات
 اکثر ادویه موثره مبدل بجدیم الخاصیت شده و جهت که بقدر امکان آنچه محققین این فن تحقیق
 اند هر چه صاحب اعتبارات ذکر کرده در سلك تحریر آورده اند کتابت بالیسع الطبیب جمله مشهور
 بجامع بغدادی و اکثر امور مناسط اعتبار داشته و فی الواقع مولف آن خیره الدخیر نهایت بی
 جد وجه نموده و هر چه از جامع این مجتار و غیره از کتب نقل آن ضرورت باعث انقطاع بوده است
 کرده و دقیقه نامر از گذشته و هر چه از کتاب مذکور اولوالالباب مشهور بجامع انطاکی که شیخ داود افشار
 بعد از جامع بغدادی تالیف نموده و در بعضی امور فریبی داشته الحاق آن واجب دیده و به دستور
 هر چه این تلمیذ مولف معنی و موافقت مل و مصنف کامل الادویه امین الدولت و غیر هم ایراد نموده اند
 و در جامع بغدادی بنظر زرسیده بیان از لازم دالت و هر چه از کتب معتبره مثل قانون و معالجات
 یقرطبی و اختیارات ابن هیلم و دعوی کبیر و صغیر و شفاء الاسقام و معالجات ابلاتی و کنش فاخرو
 مسایه و کتب مشهوره و منفذ السموم باینوس و کامل الصاعه و مصنفه محمد بن زکریا و سایر
 و منقولات حنین بن اسحاق و مصنفه حکماء هند مثل ترجمه باهر و کتاب جرک و مینت
 ربیع بود و نیز در سایر دستا و دست اقیاس آن لازم بود و معنی ساخت و بجهت خصاصی قایلین
 هر اثر را و در او حیول المنبت را که در کتب ملاحظه شده بقید تحریر دریا و در ذکر در کتابت
 کیفیت آنچه به تحریر و تیسر آن پیمان گفتا نموده کرد و بعضی کلماته بان لازم بود ذکر کرده
 و دریافت زیادتی این مجموعه بر اختیارات بر بعضی و سایر کتب بر صاحبان الصاف و دانش
 و استقر پوشیده نخواهد بود و چون والد و جد این بی بضاعت منتت بخادمی درگاه خواقین کامکار
 و سلاطین علی بنیار خاندان بجهت م نصوبه و در دمان متضیه علیه صغیره بوده اند و این ذره بی
 نیز بمیان من اخلاص موردی بلازم کتابت بجهت انتخاب خلاصه ذرته غیر البشر ناصر جاگردان امیه
 اشقی عشر حافظ ملت بپضا و خاتم اللبیا و ناشره بیه بی بی ش هنته بادت بان خاقان
 بن خاقان سلطان خواقین جهان سکنه رحمت صاحبقران سلیمان نشان بالقدر و الاسمه را
 لازال موبد بالنایدات السجانیه و موبداتیا نید الجلال الیه بینه منقذوم فرار بوده لهند این مجموعه
 مسی به تحفته المومنین را با اسم سالی و نام کرامی آن مالک لرقاب موافق ساخت و با وجود عدم
 این اراده از زانت که خدمتی لابن تر ازین بدگاه ش هنته ه نمیدشت بی بی ملینی نزد سلیمان

و جامع الادویه

نامشده
از زانت

ما همش
واضوح او در بیان

مدار حکمت تفسیر
در بیان نام و خوص
و کیفیت ادویه مفوده
و نامندان و اعمال

بردن عیب است ایکن بهتر از موای التماس از ناظران این نسخہ سقیم انکه اگر خطای
نابند بیاس اصلاح پوشند و کتبات کاتبان لفظ افزین بدون مقابله و تصحیح صاحبان
کتاب طنی کردند این مجموعہ مشتمل است بر شصت و دو سورت و شصت و پنج
بر مینج شخص **شخص اول** در بیان سبب اختلاف قول الیاد همیشه و قوه و قدر شربت ادویه
و شروط اخذ دو و ذکر درجات و انقسام قوتها با قوت **شخص دوم** در ذکر صفات و افعال
کلیه و مشابه آن و تفسیر اسامی و معانی لغالی که در طبیعت این مجموعہ مذکور میشود و در کتب
مفروضه و اغذیه مفروضه ذکر کرده و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت و آنچه بدان مناسب است **شخص سوم**
در مداد اولی سموم **شخص پنجم** در بیان اوزان و آنچه باین متعلق است و **سورت** منقسم است
قسم **اول** در بیان اعمالی که متعلق است با دویه مفروضه مثل شستن و سوختن ادویه و تخمیر
و تقویه و امثال آن و طریق است میدن عتبه و جوید چینی و مارالین او حیویات و سقوطات
و سایر کمکات **قسم دوم** در بیان اعمالی که متعلق است با دویه مذکور معاجین و مانند
و اعمال غریبه **قسم سوم** در بیان معالجات با رعایت اختصار اللهم وفقنی للتامه فانک علی کل
شے قدير و بعونک تبسیر علی کل عسیر **شخصیات اول** در بیان اختلاف اقوال اطباء در همیشه
و خواص و قدر شربت ادویه و شروط اخذ آن و ذکر درجات و قوتها بحسب مراتب **فصل**
پوشیده نام که چون ادویه بحسب نامکن و فضول اربعه و جهت خشک و تری و نازکی و امثال آن
مختلف صورت و الما همیشه مر باشد هر گاه شخصی از او بدلی دون بدلی و یا در فصل دون فصلی یا در
صحن نازکی و یا در زمان زمان خشک آن یا در وقتی که نارس بوده مثلث است که کرده باشد بحسب
محسوس خود بیان شکل در رنگ و طعم و غیر آن نموده و دیگری که در غیر اوقات و احوال مذکور
بیان همیشه آن موافق اول نموده و عاظمه جمیع الی غیر مقدم شخص اصابت و بدستور یکسان
خاصیت و نفع و ضرر آن بحسب اطلاع خود ذکر کرده و ظاهر است که مختص در آن نیت و بحسب
اوضاع فلع و انزه مختلفه تغییرات بسیار واقع شده و میشود و لهذا باعث اشتباه و همیشه و
قوت و خاصیت اکثر ادویه کرده و ظاهر است که قدر شربت را بعضی نسبت با نزه سابقه
و جمیع قیاس معتدل المزاج و بعضی قدر را منظر داشته که کمتر از آنرا موثرند داشته اند و برخی
مقدار را اعتیار نموده اند که زیاد از آن توان استعمال نمود و جمعی نسبت بصعب المزاج و قوی

قوت المزاج

قوی المزاج قدری معین ساخته اند و ادلی مرعات حد وسط و احتیاط است اما شرط اخذ از دین است که
 هر چه حیوان باشد از حیوان صحیح الجسم جوان و در فصل بهار و در حین حیوان بلافاصل بعد از زنج
 باید گرفت و در پنج معده باشد در اول رستن و باید که مغشوش نجاک بسیار کثافت بود و در یاد رنگ
 جوهر معیوب نباشد و از معادن مشهوره همان بده بهترین است و از نباتات نیز ابعاد از اسپین و قبل از
 سقوط کراخچه نارس و مطلوب باشد و در صورت قبل از تمامی نموده در آب شستن باید گرفت و برگ ابعاد
 از تمامی نموده قبل از زود شدن و پنجه ابعاد استحکام و اعتدال خشک و کلهها و شکوفه ها ابعاد استحکام
 و قبل از بز مردگی مگر کله سبز را که قبل از تمامی شکفتن بهتر است و تا چنان ابعاد از تمامی نموده قبل از خشک
 شدن و پنجه ابعاد استحکام نیز تا وقت درختان برگ بلکه از فصل خریف و صبح و عصر در
 اول ریختن فصل شکوفه باید گرفت و می باید وقت اخذ از زود قبل از طلوع آفتاب و بعد از
 غروب نبوده باشد و هو صاف باشد و حفظ انحراف مکان مناسب است که در آفتاب نباید
 نمود مگر مطلب خشک او باشد و هر چه از آفتاب نوتش زایل شود در سایه خشک باید گرفت و در آنکه تا نیز در
 بالادات بکیفیت است و مقدار بالادات تاثیرش کم است و تا نیز در او در علاج معتدل مختصر است
 و چهار مرتبه هر چه بقدر اعتدال بعد از زود و در بدن معتدل و متغیر شدن اولاد از کیفیت بدنی اگر
 بدن ثانی تا تغییر محسوس از اثر او نباشد و از تکرار و زیادتی مقدار اثر ابعاد مستحق محسوس شود او را معتدل
 گویند و اگر تغییر خفیف در او از تکرار استعمال و زیادتی مقدار بجز ظهور رسد درجه اول نامند و اگر تغییر ظاهراً
 غیر خفیف در درجه ثانی و اگر نباتت تغذیه و بهر نیف و طبیعت نرسد درجه ثالث و اگر طبیعت ارفاق
 سازد و بجز هلاک رساند در درجه رابع نامند و هر یک از درجات اغرضی باشد که اول و وسط و آخر آن درجه
 گویند و تقسیم درجات به نحو دیگر که در کتب قدما و متأخرین ملاحظه شده و ذکر آن را اتی نیز در آنست
 چنانست که به بر بیان ثابت شده که معتدل حقیقی مستحق است و مادامیکه کیفیت بجز غلبه محسوسه
 نرسد و عرض معتدل بجا خواهد بود و غلبه آن بجز یکم بچند زباده بر سایر کیفیات باشد که اول مرتبه
 احساس است درجه اول نامیده اند و غلبه در چند آن را درجه دوم علی بن القیاس نادر چهارم که مرتبه
 افراط تا ثیر است پس هر چاره درجه دوم شد و در جوار غالب خواهد بود و در سیرم سه چندان و در
 چهارم چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات در مراتب ام بر بیست پنجاه در آنکه در فاعل
 مشاهده میشود و آن منوط بر کمترین و قلت اجزای حاره هر یک است بر سایر اجزای قدر شریک

مشکل

منوط است بر این فعل و جزو غالب در مزاج معتدل که تجزیه و تقیاس منقضی است پس اگر کجیب
 زیادتی یکی مقدار هر یک از او بود در کیفیات محسوسه مشتمله با حواس کیفیت در مزاج ما فوق
 و ما تحت او شود بسبب اشتباه مذکور قلت و کثرت مقدار را در او خواهد بود نه نفس کیفیت و معتدلا
 اشتباه کیفیت محسوسه بسبب قلت و کثرت و کمیت باعث اشتباه سایر خصوص مزاجی مرکبات نیز خواهد
 شد و جهت تبیین مراتب اربعه تاثیر کیفیت غالب به پنج دیگر غیر آنچه اولاً مذکور شده میان
 آنکه که چون بدن مشکل است بر افضلیه مثل معده و بر مجاری مانند عروق و در خلط محصوره در عروق
 و بر رطوبه ثانیه محصوره در عروق شعریه فوهات سواتی و بر عصاره و در جمیع اجزای مذکور شده است
 پس هر چه بقدری که خالی از افراط و تفریط باشد وارد بدن شود حالی از آن نخواهد بود که بعد از
 شدن از کیفیت بدنی تاثیر در مواعین افضلیه کرده مفقود و الاثر خواهد شد که معتدل عبارت
 از دست یا اثر آن باقی خواهد بود پس اگر تاثیر در مخرج در روح مجاریت و تجا و زازان در نشان
 او بتدریج اول و اگر در روح و خلط تاثیر کند درجه دوم و اگر در روح و اخلاط در طریقه ثانیه
 تاثیر نماید درجه سوم و اگر تاثیر در روح و اخلاط و رطوبات ثانیه و عصاره است که در دهنیات تاثیر
 است درجه چهارم و اگر تاثیر او بر تیره چهارم باشد سم قائل است که آنکه کجیب صوره نوعیه تر یا قیسه با
 باشد و مراتب قوی او در مخرج است بر تیره در قوت عبارات از سبب موجب افعال آن و فی
 الحقیقت افعال او محسوس است در موضع طلقی مرتبه اول فعل محسوسه او در دست بسبب کیفیت
 که در سبب ایجاد او از اعضا حاصل شده بود مزاج اولی نامند مرتبه دوم فعل محسوس مزاج ثانی
 مزاج ثانوی است در طلقی و آن از لوازم مرتبه اول است چه ذی مزاج ثانی مرکب است از اجزای که
 کیفیت مزاجی اولاً مختلفه لائز است مثل شحمین و تیرید بعضی و از اجتماع تفاعل کیفیات اولی
 کیفیت ثانوی حاصل شده و نیز اثر او غیر از مزاج اخیره خواهد بود چون روح و قبضه شد و هر چه
 ثانوی طبعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه ضایع باشد اگر مزاج ثانی را از اثر موافق انما از اجزای مفقود
 است انما موافقت القوت گویند و اگر مخالفت باشد مثل شحمین و هم تیرید کند متضاده
 القوت نامند و طبیعت باون خالق هر یک از قوت متضاده را در مکان خود استعمال نماید در صورت
 که عباتی نداشته باشد مرتبه سوم از لوازم مرتبه اول و ثانی است لواطه افعال صورت نوعیه و بالخاصه
 عبارات از دست مثل حجر البیود در کیفیت حصات که از لوازم کیفیت مزاجی است که تقطیع

اخلاط الارزاق و اما مندرج خاص است خود س بر مانع که از لوازم حرارت مزاجی است که تلطیف
 اخلاط خاصه دماغی بواسطه صورت نوعیه میکند و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی است که بصورت
 نوعیه مزاجیه با آنکه تریاق شیح الریس قدس سره و محققین که بمقتضا صورت عنصر در مرکبات
 قابلند باید که چهار باشد چه تصریح نموده اند که مرکب از مزاج اعلی که کیفیت اجزاء متفاعله متما
 میباشند و تاثیرات و بر تریاق اثرات و بر ستور مزاج ثانوی مزاج اثرات غیر آن مثل شیر که مرکب
 از مائنه و دهنه و جنینه و تاثیر او بر مزاج ثانوی است بر تریاق اثرات و بر تریاق و همچنین صورت نوعی
 تریاقیه اثرات غیر آنرا اندک و تاثیر اجزاء غیر متفاعله مرکبات اثرات اثرات شمرده اند و از قیاس
 مستحق آنست که قوتها بقدر قوا عمل باشند و اندر مزاج مراتبه اثر صورت نوعیه اجزاء متماست تحت
 اثر صورت نوعیه اجزاء غیر متفاعله تریاقیه ظاهر است مخفی نماند که بعضی از مرکبات بصورت نوعیه
 مثل خاک مخلوط با آب و گلی که مرکب از هوا و آب و بخاری که موافقت از آب و آتش و در صورت
 نوعیه است با محکم التریاق میباشند چه یک تحلیل اجزای عنصر را ممکن باشد مثل طلا با تحلیل بسیار
 دشوار باشد مانند سایر منظرقات و آن معادن سبزه است و کوبند ببط منظرقات از جوق و
 کوه که است چه هر گاه برود جز در نهایت خوبی جوهر لوده که کوه که در ناریه حاصله غالب باشد صورت
 ذریعه پذیرد و اگر زمین غالب باشد با قوت بارده صورت فسیل پذیرد و چون اجزای ترکیبی لوده
 کبریت کم باشد با قوت مایه صورت قلعی باید و هر گاه بیشتر باشد سرب فلکون کرد و اگر
 زمین جبهه لوده اسباب صیغ و فرود رفته بهی جوهر کبریت مانع باشد صورت نحاسی شود
 چون باین حال پوسته شدید غالب باشد صورت اوج توپتای که خارج میمانند فایض شود و اگر کبریت
 جبهه لوده و زمین اوی لوده باشد با عدم اسباب صیغ صورت حدیدی عارض شود و انعقاد
 بعضی به بعضی اعمال مخصوصه که از مزاج هر یک شود ممکن و غیر محکم التریاق اهرام
 میباشند چه بعضی التفیق بعضی اجزای بسیار و شکر است مانند کوه که در ناریه و بعضی بسیار
 است و قدر مافر نموده اند که هر گاه مزاج دوائی را انداخته از تحلیل اجزاء است طم لوان نمود
 چه هر گاه قدر میقیان او را بقدره و اتمینق نقطه کنند سایل اجزای مایه و زبان اجزای هوای و
 مصدرش اجزای داری و نقلش اجزای ارض خواهد بود پس مزاج او را نسبت بقدر اغلب اجزای متفرقه
 است با نمایند و آنچه تشخیص از اجزای لوان نمود و طوم است چه صورت طعم از اثر کیفیت حاره

در قسم مراتب

مقتضی است

بدی جوهر

سپس

دیارده معتدل است در ماده لطیفه و غلیظ و متوسط بینما از فعل جار در لطیف حراقت ظاهر
 میشود در غلیظ حرارت در متوسط ملوحت و از فعل بار در لطیف حموضه و در غلیظ عفوضه
 و در متوسط قبوضه و از فعل معتدل حرارت و البرودت در لطیف و سموت و در غلیظ علاوت
 متوسطه لطیف و غلیظ قفاحه و تعریف هر یک در بیان افعال آن بعد ازین مذکور خواهد شد
 در ذکر صفات او و به مفروضه و اغذیه مفروضه در میان افعال کلی و کلیه تقسیم اسمی
 لغاتی که درین تالیف مذکور میشود در سایر کتب او و به مفروضه در علمیات پوشیده نماند
 که اغذیه و ادویه را افعال کلی میباشد مثل تخمین و تقیرتی عار و تیرید و کثیف بارد و نرم کردن
 و سیلان فرمودن رطب و خشک کردن و اساک نمودن یا بس و هر یک از ادویه را صفات مخصوصه
 میباشد که مشابه افعال کلی است مثل تقیح و تسهید و دروغ و تحلیل و امثال آن و اغذیه مفروضه را صفات
 منحصره در هر چه قسم **اول** لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت بک و شراب و زرده
 نیم پرست **دوم** لطیف ادوی الکیموس کثیر الغذا مانند کبوتر که **سوم** لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا
 مثل انار و سیب و گاه **چهارم** لطیف ادوی الکیموس قلیل الغذا مانند ترب و پیاز و هر چند
 و تخ و شور باشد **پنجم** غلیظ صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت کوسند و زرده تخ مرغ که زیاد بخند
 شده باشد **ششم** غلیظ ادوی الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت گاو و اسب و کیش **هفتم** صالح الکیموس
 قلیل الغذا مانند امرود و **هشتم** غلیظ ادوی الکیموس قلیل الغذا مثل گوشت قاق که قویله گوشت و ما
 گوشت **نهم** متوسط اللطافت و اللثافت که صالح الکیموس کثیر الغذا باشد مثل گوشت بره که سالی که
 نامند **دهم** متوسط ادوی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم ادوی که قشیط عبارت از دست **یازدهم** متوسط
 صالح الکیموس قلیل الغذا مانند انور و **دوازدهم** متوسط ادوی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک
سیزدهم متوسط صالح الکیموس متوسط الغذا مانند چوبه که خوب بخند باشد **چهاردهم** ادوی الکیموس
 متوسط الغذا مانند چوبه که خوب بخند باشد **پانزدهم** لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا
 نان کندم بسیار خوب **شانزدهم** غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت کوساله **هفدهم**
 لطیف ادوی الکیموس متوسط الغذا مانند نان به **هجدهم** غلیظ ادوی الکیموس متوسط الغذا
 مانند کلم بونه دار که کثرت عبارت از دست و **تفسیر** در بیان فعل هر یک و صفات و افعال
 آن ترتیب حروف برین پنج است **حروف الالف** امثال معنی پنج است بخورد و عضو هر یک

غلیظ

کوسه کینه

قسط
 افعی القات فی الخ
 شد در کمال الباقی الموضع

افراط تحمل و جلا و تغیرتی و نفوذ و نقصان جرم معضو نماید باین اسم نامند **اصل** بمعنی بیخ است اعجم
 از آنکه از شجر یا از گیاه باشد **انسان** بمعنی شانه است و مخصوص شجر و گیاه ساخته است **اکلیل** معنی تاج
 و ابر تاج و غیر آن آمده است در ادویه مراد چیزی بودن شکوفه در بار نباتات و اکل و اکلیل جمع است
اجام بمعنی نری از است **او** جمع وادی بمعنی کنار رودخانه است **الجب** مراد از دکنه شدن عضو است
 به بخار او به که حرمت نیده باشد نیکو کرده باشد **کهن** بچشم کشیدن چیزی **استفان** چیزی نماند
 کشیدن به بینی که بسیار سابل باشد و فاسد است **باص** بمعنی بد فخره است و هر چه را طعم مرکب از حرارت
 و قبض باشد باین اسم خوانند **بصی** نورانی و درخشان **بطاج** زمینها که در آن آب جمع شده باشد
 و بقا است مراد باین نامند **بخر** هر چه در دوزخ استعمال کنند **بک** که باقی که در ساق اشجی شکل شود
باز هر اسم فاسد ترین است و گویند هر چه در دفع سم کند و مصنوع باشد مختص باین است **بز** از بقا است
 بقا نامند **بز** آنچه از نباتات در علف درخت باشد مثل حشاش **بقوره** جمع بقا است **بک**
 نخستین میوه که برسد **بیر** بریدن **بطن** **بتراق** اب و بن **بجر** نفع اول سرکن **بفغ** شسته خوانند
 بکیر اول دو شیشه و دو فالت **بقر** بقره است و مراد از او طعم است که نه لذیذ باشد نه کمر بهر و تا شیر او
 تلخین و قویب و از بار بسیار تولید بفرست **بتراق** بقا است تریاک نامند و هر چه در شان او باشد
 که حفظ قوت و صحت مزاج در او بجدی کند که رفع ضرر اسم نماید باین اسم نامند و گویند مخصوص ضار
 است بلکه افزون از تریاک گویند بجهت حفظ قوت است که در اینها اثر با تریاق بیشتر است **بصقین**
 این سخن شراب باب **بصقین** او بخشن چیز برون و سایر اعضا **بک** بقا است بسجور گویند و آن منفرد
 شدن پوت با طعم با هر دو **بکلیس** بمعنی ساوج کردن و بسیار نمودن و بهره برداشتن آمده و مراد از
 بسیار قاتل بعضی از ادویه است بجهت نفوذ و سرعت تا شیر دفع کردن نقل و تفاوت آن خواهد بود
 و خواه بعمل دیگر **بصعب** آنچه با تش اجزای او را صعود فرمایند و لطیف او را افند کنند حروف الشاء
بش لغت فونانی است و مراد از هر چه از نباتات باین درخت و گیاه باشد **بتر** بار نبات است مثل
 خوشه و میوه و امثال آن **بش** بمعنی مکران آمده است بر طبع و در مقل بوده سیر اینند و باشد حرف
 الجیم **بش** نمکوفته که بقا نمایند **بک** که برای جمله زمین سنگلی **بصر** که عصبون است تا دست
بالی بمعنی پاک کننده است و فعل او رفع کردن رطوبات نزه و جامه است از سطح معضو مانند انزوات
 در حالی ملین طبع است اگر چه بی قوت مسهل باشد **باز** بمعنی کشنده بطرف خود و فعل او رفع

صود بیخ او
 میوه روین
 زو او دکان و بادام
 و بسته از معوض آنها نیز
 و ضایع شکله مرغ بر بیان

منع کردن اطوایات لزوم دفع اولی حرکت است بسبب حرارت از مکان آن بجای خود مثل
 تاقیقا و آنچه شیریه المذیب باشد و بکمان و خار را از زمین برین سبکت مثل گوشت حلزون **حامض** یعنی بسته
 شده است که در شان او سیلان باشد و بالفعل سایل نباشد مثل موم **حمید** یعنی اولی در مانی که در آمده
 جمع شده بر دهنی **خفا** خشک **حرف** الحامض یعنی ترش است و فعل او نلطیف و تقطیع و
 تقطیع و تنقیه مجاری و تبرید و تحقیق سنگین صغیر او اطفا و تمندی خون اولی در راج و فراعصاب
 است و هر چه زبان را اندکی کیزد با قبلی صلابه و مدوت و تقطیع باشد **حامض** نامت **کھاکت** آنچه
 از سایندن دو چیز جدا شود **حار** هر چه از اینر منسبط سازد و اندک حرارت در او جدا کند و لذیذ باشد
 شیرین نامند و فعل او نضج و تبیین و صلابت و کثیر الفضا و محبوب توها و معطش میانه **حار** یعنی
 کزنده است که اجزای او در زمان نبرد و رفته بسیار کیزد و تفریق اجزای او نماید و فعل او تحلل و تقیه
 و تحقیق و احراق و تقطیع است بجهت شدت حرارت **حار** یعنی تمیز است و آن مرکب از نخی و حرارت
 است و فعل او شل اجفال اجزای او است **حلق** سینه زنده **حامل** اعم از قیسه و فرزند است **حید** آنچه در شیر
 باز نماند و یا غلاف مانند کندم و جو **حل** بار نبات اعم از آنکه شکر و شکر است **طیب** شیره نخبهای و
 غیر آن و شیر تازه و شیر **حش** کماه خشک و شیرینه خشک شده و گویند مخصوص نباتی است که
 بر روی زمین پهن نموده و با ساقی باشد و بجز نمش نرسد **حرف** الحامض آنچه اجزاء غلط را
 بهم آورد **خفيف** یعنی سبک و آنچه در طبع احتمال او آسان بوده و سریع الذوال باشد **حل** یعنی
 برز است و در او دیده هر چه پیشه بر بر سطح او ظاهر شود مثل آنچه بر روی بی میانه **خدر** یعنی
 الحامض بزبان عبرانی شراب گفته و بزبان شیراز چربی بود و قوی آورد و کثیر الحامض و در لیت و علم افزای
 که پز سیده که خسته میشود و عضو شش بر خیزد و بزبان لکوم سستل است هوالمذیب بقا المذیب یعنی
 آن کافر با بسته باشد خواهد شد **حار** یعنی تمام گسسته و عیارات از دهنریت که بسبب تحقیق در
 سطح جرح تفرقی نگذاشته و سیده بر ویان **قلع** ببردن رقتن سر استخوان از مکان خود **قلع**
 است **قلع** اسم ضعیف است **خرو** سر کین طوور **حرف** الحامض هر چه از اینر نرم سازد و اجزای
 او را منبسط نماید بی احداث حرارت و بقا است چربی نامند و فعل او ترطیب و تبیین و ارضای با
 احداث سخونته است **دوان** **مطلق** آنکه تاثیر کیفیت بدن کند و جزو بدن نشود **دوان** آنکه تاثیر
 کیفیت او را داده بر تاثیر کیفیت باشد **دوان** **سعی** آنکه کیفیت تاثیر او موافق مزاج بوده با نحاصیت

حار

تعقیر

پوست

کیت

گسسته باشد

دو
ذو

کشنده باشد مثل اینون این که جهت نزدیک کشفه بدست جسد مثل دین **هت** آنچه در جوهر هر چه
 موجود باشد و باعث سرعت اشتغال او گردد مثل مغز و دهنها **دوک** بمعنی مایه در است و در او از
 آنچه از مستومات یا انگشت بر دندان باله حرف الذال **ذ** **ذ** بوی **ذ** آنچه سائیده بی مایع بر عضو
 باشد **ذ** آنچه تاثیر بصورت نوعی کند اعم از آنکه زهر باشد یا دفع زهر کند حروف الهاء
 کوفتی **ز** نرم و دست **رض** بفتح اول و ثانی چهار پرورده و در ادویه هر چه نازک و زود شکست
 باشد **زین** آرمیده و مرد بر دبار و در ادویه آنچه در مقامت و خوش جهری تمام باشد **ز** آنچه
 مانع رختن بعضی شسته اعضا قابل ورود آن است و در ادویه مقابله ضدیت **مض** رطوبت غلیظ
 که در اطراف بلیک جمع شده چسبیده باشد **روی** **الکیموس** آنچه از داخل غیر معتدل بقدم و کفیه
 متکون شود **روب** ته نشین مایعات و آنچه در مایعات اندازند و بر روی او نه ایستد **س** مانند
 قضا مضم اول آن **دوش** سر کین حیوانات حروف الزار **ز** **عوق** طعم بسیار گرم و آنچه گرم
 از حرارت و طوحه است **ز** شکوفه **ز** مثل موی که از حیوانات بر آید و اسم کبک است که ساغر باشد و
 در ادویه آنچه بر سطح او چیزی شبیه موی تازه باشد مغزب نامند حروف سین **س** آنچه از اجزا
 او در حیات حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزای او منقطع نشود یا شود مثل آب در دهنها **سبح** **س**
س بی کوه ساحل کنار دریا **س** آنچه بقا است زهر نامند و سبب ضدیت و کیفیت و خاصیت مزاج را
 سازد و مانند **سوزن** آنچه بدنان چاشنده و بالند و مقوی جوهر او باشد **سجق** آنچه بسیار گرم
 باشد **سبک** بدو روشن گوشت و بوی عوق که از بدن بر روی آید **س** زمین نرم حروف نشین
 بضم اول و ثانی از قانون اللادیه جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون ثانی از قاعده مسجد که در بدن و دور
 و پوست باز کردن و در ادویه هر چه بین حشرات باشد **سجق** کوبیده **سجق** بیانی که با ساق خشک باشد
 و کامل آنکه با جزاء لشعه بیانی باشد و آن نمر و ورق **سجق** و صمغ و بذر و شتر و اصل و عصاره و حب
 مثل درخت **سجق** بضم اول و فتح ثانی گنجرهای کوشک و در ادویه آنچه در اطراف او زواید و
 بر او بیجا باشد مشرف نامند **سجق** آنچه بکند **سجق** بفتح اول و ثانی در بدن بلکه چشم زیرین **سجق** **س**
سجق بفتح اول و سکون ثانی فراخی کوشه همان **سجق** زهر شکستن فراخی سفیدی که بر ادوی است و شغ
 اصل بمعنی از هم باز نشین است حروف الصاد **ص** بفتح اول و ثانی درشت **ص** زمین سنگستان **صق**
 بفتح اول و سکون ثانی آبی که بر اویم یا بر شک نوز بر نوبس زرد کرد و در بعضی طرف و کنار در نباتات

زیاده

آنچه چین دارد باز روی و سیل بطرفی داشته باشد مستقیم یا شیب مصفوق نامند **صالح الکیموس**
 از خوبی متولد شود بهم جهت اعتدال داشته سایر اغلظت مخلوط از بقدر طبعی باشد و غلط بد از بهم
 حروف الصاد **ص** آنچه غلظت القوام که طبع و نرم باشد بر عضو مایند و به بند و اعلم از آنکه موم و روغن
 داشته باشد با شرف الطاهر **ط** آنچه از رفیق القوام بر عضو مایند **طنج** آنچه جوشاننده است
 استعمال نمایند **طیب** بکون ثانی خشک و به نشدید یار **طریزه** **طین** غرور کردن و طاحون که از
 باشد مستی با هم لازم است **طانی** آنچه بر روی یا بسته حرف العین **طغنی** کبر فاعلم ز محبت که زبان
 بر او رت سازد و اجزای او را بسبب برودت بهم آورد و فعل او تیرید و نکشید و تصلیب
 در وقت **طام** آنچه با وجود بهم آوردن اجزاء عضو را بفتارد مانند ضاد دانه ترمندی در وقت
 فتنه گویند **غش** بضم اول و سکون ثانی کما است **غ** آب افشاده از نباتات که میخوردند باشد
عصاره یعنی غصیرت اما در آنچه باب و آتش و بافتاب منعقد کرده باشد استعمال نمایند **غشور** خوشه
 نباتات و عناقیده جمع آن **عطر** لوی خوش حرف العین **غزوه** یعنی او از مختلف که از خلق هر چه
 در او از حرکت دادن مایعات است در خلق و فرود بردن آن **عص** بقا و محجه نارس از نباتات است
عسل یعنی شست و شور و بنده آنچه جلد سطح عضو باغات رطوبت مایع و در مانند ما و استعمر **عظ**
 یعنی کثیف است در اندام بیشتر است اولت و استعمال لفظ کثیف در او دید حرف الفاء **فتیل** جمع
 شانه که مختص و بر باشد **فرز** شانه که قیل و دیگر مخصوص باشد **فرز** جمع آنکستیف است **فقر**
 نیکم **فسح** از هم جدا شدن حرف القاف **فایض** طعم کزنده مانند که اجزا و زینا بهم آورد و در وقت
 نشاز و فعل او تیرید و بحقیق و تغلیظ و تقویت است است در غیر طعم مراد از دو حالت است که بسبب
 بهم آوردن اجزاء عضو جیس استساک نماید **قطر** آنچه در گوش و اعضا جفاند **قاسر** هر چه بجزئی مائی
 که چرک از سطح استخوان تواند زد و در سطح جلد نقش نمود **قاتل** آنچه بصیدت هلاک سازد و مراد است
 و بعضی گفته اند نیز حیوانی مخصوص با هم سم و غیر حیوانی مختص بقاتل است **قضان** استنهای گیاه بی ساق
 و قضیب و اصد است **قصبه** بضم اول ثبوت و سکون ثانی قیهای خسته کشت **قبقری** بضم قاف نوبه
 و شیر درخت تار و بفتح قاف کبری درختی است که از عرق میدارد رنگ میسازد و بوش و بیخش احمر
 می باشد و در ولایت هند یافته اند پس از کاشتن بدت چهار سال با بیخش ابرمی آید و جفانی
 میخورد حرف کاف **کوس** کشتگای که از هضم معده بهم رسد شبه کشتک محلول **کوس** اغلظت متولد

رحم را

تکلیف

تغذیه

تغذیه

از هم کید است **نثر الغذا** آنچه کمتر مقدار از جزئی شود **کما** آنچه کم کرده بر عضو بندند مثل تقصیر
 سبب کندی **کثیف** بخلاف لطیف آن جزیت که اجزا او بدستواری قبول افعال از کیفیت بدن
 کند و نفوذ در اجزای بدن به سرعت نماید **کما** آنچه قوام باخ غلیظ حیرات رقیق ساخته و منع
 مانند تخم سبب **کادو** یعنی و باغ گسسته است و در از آن آنچه حله را بجهت احتراق و تحضیف بهم آورد
 و مجاری خلط سیال را مسدود سازد مانند زاج و منع نرف الوم در جات کثیف اللام **الطبع** یعنی اندک
 جزیت بر عضو که از طلا غلیظتر از صنادر رقیقتر **الضوق** و **الزرق** آنچه بر عضو عیسا و جسد
 باشد **لوق** یعنی انکت است که از معجون رقیقتر باشد **سالی** آنچه از حیث اندک او در اجزای آن
 مخلوط طریقت شده جزئی لطیف بهم رسد چون برشته گسسته التراق او دفع میشود **لطف** آنچه در شان
 او باشد بعد از درودین منقسم کردین با جزا بسیار صغیر در نفوذ در جمیع **الاعصاب** نیرت
 کند مثل زعفران **لوح** آنچه در شان او بوده باشد بالفعل یا بالقوه در حین تأثیر حرارت تراجی در او که
 قابل امتداد گشته منقطع کرد و مثل جباری **لی** است با یک نباتات **لحیح** آنچه با مایعات در ظرفی
 تر کرده بوی کند **لعب** آنچه از اصول الحیات رود و بوی کند از الحیات **لادغ** هر چه کیفیت حاره لطیفه
 نفوذ در اجزا عضو نموده تغییراتی اتصال در منافذ گشوده قریب بهم احداث کند و نفوذ هر **ضرفان**
 با ففاده محسوس باشد مثل ضاد خردل با سکه **حرف** **المیم** **لایح** شود و آنچه در زبان نفوذ کند بدون گزند
 و فعل او تفتیح و تطیف و تحلیل و تسخین بیش و جلا و غسل با عدالت است **لریح** هر چه سطح ظاهر
 نفوذ و درشت سازد و یا که است بوده طبع را بهم آند و فعل او تسخین و جلا و منع تعفن است
لطف آنچه حیرات معنیه رقیق کردن خلط غلیظ در شان او باشد مثل حات **منظف** آنچه
 بخلاف او باشد **محلل** هر چه در شان او باشد که نغزینی خلط حیرات متجزه اخراج اجزای آن
 جز و بعد از موضع است که خلط کند مانند **جسد** هر چه ضد محلل باشد و گویند مخصوص با در قابض
 است **مخشن** هر چه سطح عضور او درشت کند و اجزا او برندی و پستی مختلف سازد اعم از آنکه
 بسبب تکثیف او باشد مثل عصب یا بجهت نغزینی اجزا مانند خردل **محلل** آنچه سطح عضور انرم و بدن
 سازد و ضد مخشن است **منفع** آنچه منافذ عضور از مواد دور سازد تا اسان شود اخراج خلط مجتمع
 از مسالک آن مانند قطر اسبیون و هر چه حریف و مر و لطیف سیال لطیف مایل حیرات و مایل به
 اعتدال و هر چه حامض لطیف باشد **منفع** سیال است **لی** هر چه عضور است گسسته و طویله

تراجی و قابل تهر بر سازد مثل تخم کتان **مصلح** آنچه ضد مری باشد **منفع** آنچه خلط را قابل دفع سازد
 اعم از آنکه اریق را غلیظ کند چون خشکاش با عکس آن مانند طبع حاشا یا بنجد انرم سازد مثل حل
مقطع آنچه بسبب حرارت لطیفه لغو کند باین خلط لزوج و سطح عضو ملاحظه آن و دفع آن نماید
 بدون تصرف در قوام خلط مانند کبچین **مفتی** هر چه ایاج مجتمع را متفرق ساخته قابل دفع نماید
 هر چه بسبب قوه نافذه حاره تحریک اجزا لذاته میامات کند مثل آنچه **مفتی** آنچه بقوت حرارت
 نافذه تفرقی اجزا عضو نموده اخلاط او را بسبب حدت فاسد و جب الرفع سازد و طبیعت دغ
 اجزا فاسده او کند مثل بلادر **محر** آنچه بسبب حرارت جزایه جذب خون بظا هر جلد کند مثل ضاد و آنچه
 باخزل **محر** هر چه بسبب قوت نافذه تحلیل اجزا لطیفه در طبیعت کرده احداث نماید مثل قند
مفتی آنچه تفرقی اجزا خلط متحرک کند مثل زجاج **محر** هر چه رطوبت عضو را فاسد سازد و هوا
 که بدل مالا تحلیل او تواند شد بدون احداث احراق و تا کل مثل زنج **مفتی** هر چه تبدیل مزاج و قوام
 بجدی کند که قبول این فضل نموده مخالفت تواند نمود خواه بالی صفت باشد مثل کل محتوم بسبب
 تبدیل مزاج باشد مانند روشن کل سرخ **مفتی** آنچه بخلاف منفع باشد در غلیظ **مفتی** هر چه حیوانات بخلاف
 منفع و یا ضمه باشد **مفتی** هر چه روح حیوانی و نقای را منبسط ساخته تبدیل مزاج او کند و خون را رخ
 نماید مثل شراب **مفتی** آنچه تحریک طبع بخورستن غذا کند **مفتی** آنچه بسبب تولید ایاج لطیفه در مجاری
 و اعصاب مناسل کرده محرک او شود و باعث تکون ماده منوی گردد و مثل لوب **مفتی** آنچه خراج یا غلیظ
 و فضول سیال مانند بول و حیض و عرق و شیر نماید **مفتی** هر چه خراج فضول اعضا از طریق اعضا
مفتی آنچه بسبب تطیف رطوبات محتسب جلد از مسام او بظا هر خراج کند **مفتی** هر چه خراج فضول
 از طریق مری نماید **مفتی** اعم از منقطع و تفرق و تخرج مانی المعدة و امعاء است **مفتی** هر چه خلط و ریح
 را از حرکت غیر طبعی بازدارد **مقطع** آنچه اخلاط حاوه را که حدت کند **مفتی** آنچه تکلیف روح خاص که
 نقی باشد و روح محرک که حیوانی است بنوعیکند که مانع حرکت گردد مثل اینون و اکثر محرک است
 سرد و خشک بیات **مفتی** هر چه بر تریب و تین سطح عضوی بحد لغزیدگی کند تا آنچه در آن محتسب
 حرکت او حرکت نماید مثل الو بخار **مفتی** آنچه اف و رطوبات یا تعیل آن کند مانند روش **مفتی** آنچه
 بسبب کثافت و پیوسته در مجاری محتسب منع دفع مواد و جب الرفع کند مثل سفیدات
 لزومیت باشد که بسبب چسبیدن مواد گردد و مثل این **مفتی** هر آنچه طبیعت را ق

منقته

تروج سازد اعم از آنکه تروج او با بشود مثل معده و جگر با بهواشل ولی دریه **عطش** هر چه بخواهد
 نافذه تخریک مواد دماغی نماید بجانب چشم و بسبب دفع آن عطش حادث گردد **سبح** آنچه
 اصلاح حال ماولی و مشروب نماید اعم از آنکه دفع ضرر کند یا معاوضه یا حفظ قوت یا کسر حدت
 او کند یا در قه جهت وصول او باعضا گردد **سبح** هر چه منع خشک شدن جراحت کند و رطوبت
 سطح او را زاید سازد مثل موم و روغن **سبح** هر چه بسبب تخفیف و تکثیف رطوبت سطح جراحت
 را بترج و چسبیده کرده دهن زخم ابرام آورد مانند دم الاغون **سبح** آنچه بسبب تخفیف لطیف القوی
 مزاج خون که وارد موضع جرح شود منعده خاصه تسخیر کثرت کند و او را امنیت اللیم نیز
 گویند **سبح** بینه یا لقمه مراد است **سبح** آنچه ضد جاذبه و سیلان کند و رقیق القوام باشد **سبح**
 چرا که سه **سبح** دفع اول و کمر ثالث تا که سه دور ایشا و کلها هر چه سه او هموار نموده زواید داشته
 باشد آنرا مغز گویند **سبح** خمیده که شده **سبح** خایمان چیز **سبح** هر چه را خاییده باشد
سبح آنچه خواب آورد و بالغوم مراد است **سبح** هر چه مستند آورد اعم از آنکه تفریح باشد یا تاز
سبح هر پایه که در بدن حرکت دهند **سبح** مالبیدن چیزی بر اعضا **سبح** آنچه در مالبیدن او برین
 مبالغه در درک عضو کند **سبح** آنچه بسوی آن خورده باشد **سبح** آنچه سخته باشد **سبح**
 بدو **سبح** آنچه در شتن او مبالغه کرده باشند **سبح** آنچه بسوی آن بجز زاید تیره نرسد **سبح**
سبح آنکه جذب اطریات بسیار کند اعم از آنکه منافذ او مرئی یا شش مثل آب یک آب نازیده یا
 باشد بیرون سفید و منافذ را نیز قلی مانند **سبح** نبات بی سابق **سبح** در لغات مراد لغت قوی است
 و در او دیده مراد خردوی که نکشته باشد **سبح** هر چه در رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدن
 تحلیل یافته مستحیل مریح شود خواه در امعا و معده مثل میوه و خواه در عروق مانند مغز
 و اکثر تخمها قسم ثانی را فعل تقویت باه است **سبح** آنچه از او به یابیه سائیده بی مایه در بینی
 دمنه **سبح** و **سبح** خیسبند که بی جوش آید صاف نموده استعمال کنند **سبح** آنچه بسوی آن
 دوم آره آیز نبوده باشد **سبح** هر چه را جوش آید و آب او را بر اعضا بر نهد و بار شود قسسی آید
سبح آنچه در پینه کشته حرف الواد **سبح** بنین مجمه زمین سخت است **سبح** سینه
 از جان کنزنده **سبح** هر از وقت الش حرف الهاء **سبح** آنچه اعانت طبیعت بر طبع و
 کذا این غدا و غلط سبب قبول هضم او شود **سبح** آنچه جرم او است و زیننده باشد

غزوات

سبح

دوغ

سویقم

بج

و بانگ انتردن ریزه شود مثل صیر خوب غار یعقوب **بک** پاره شدن است **تشریح** **میان** در میان
 ماهیت و کیفیت احوال ادویه و اغذیه مفوده و مکرر مصلح و بدل و قدر شریف تر است
 حروف ایچی و کراسمی ادویه بلقت یونانی و سریانی و عربی و فارسی و هندی و ترکی و امثال آن
 مانند که هر چه مجرب و بران است بلفظ گویند مجرب است یا مجرب است انداد میشود و آنچه حقیق
 نموده بلفظ مجرب است انداد که بسیار در دواها و افعال کلیه او بیان میشود مثل آنکه مفتوح است یا
 رادع است و امثال آن تا اشارت و منحصر بافعال مذکوره که بافلات جبری فلات عمل گفته در فلات
 مرض فلات اثر دارد نه استند یا خبر با موافق غیر مذکوره و در امر اضی غیر مسطره تواند استعمال
 و تجاریه دیگر حاصل کرد و التزام نموده که حواصی شرح و صحت و دروغی و بزرگ و غیره را در ضمن اصل
 دو اوج بیان نموده متصرف مذکور است از ذکر در بعضی که قابل ذکر باشد و بدستور تا جمیع حواصی
 بر که اشکال ذکر نماید ترکیب بیان خاصه جزو دیگران جز نشود بحالت سایر کتب که مغشوش و مکرر
 اند و خلاصه از هر یک در باب مذکور ذکر سایر اشارت به او شده اند و علی بن الفیاض چون مداوی جبری از
 رسوم بکاستی بوده است و هر یک را با اشاره در آن منحصر است بنا بر این رعایت احضار علاج
 را در طبعی ذکر بیان مبنی آن بیان نموده در تشخیص الیه که مخصوص است ان الله اعلم بالذات و خواص
 و از موقوف کتب ظاهر میشود که اول کسی که تالیف کرده مفوده و وسیع و بدو سالی
 است و نزد بعضی لقمان عیارات از دست و تالیف مذکور مسی بمقالات السنه فی اللغات است
 ثانی قویس که ادویه عین الجمع نموده و ثالت اندر دماض صغیر که ادویه تریاق کبر است که هر دو
 را بجمع جانوس که مغلیب بر اصل الفصل که منافع ادویه مفوده و مقدر عن بیان بولی و مصلح
 سایر احوال گفته و اول کسی که از یونانی بیروانی نقل نموده و دیار روس نصاری با ملی است و زیاده
 ترجمه جبری بیان کرده است پس سستی بن حنین نیش پوری از یونانی و سریانی نقل کرده و
 افادات و تالیف مذکور مسی بمقولات سستی گفته و حنین دالدو ادویه را از اغذیه جدا کرده
 پس بخانجه در آن باب تالیفات نموده اند اول کسی که از اهل الاسلام تالیف محمد بن احمد بن
 زکریا است که کتاب کامل الادویه و کتاب علی بن محمد بن محمد بن سستی بن حنین و ابن اریط و ابن
 و همزی و شریف و یحیی ابن جر که صاحب منابع و جرجین بن اریط و صانع و ابن الهیثم و ابن
 مولف مغنی و ابن بطارح مولف مال السبع که مشهور بجامع بغدادی است پس شیخ داود مصری

بلک خاصیتی از این چیز مثلا بیان نموده اند

تجزیه

ادویه را در این کتاب گفته اند که در این کتاب تالیف شده است و در زمان خلافت سید الشهدا علیه السلام نوشته شده است

تکراره انالیف نموده و مولف اختیارات بر مع بعضی ابغارس نقل کرده اند بعد از آن حکیم علی
 شارح قانون بسطی در ادویه مفرده بدون تحقیق داده و تا این زمان که سنه الف و نهمین است
 بنظر من سیده که بغتت فارسی کتابی بسطی تالیف شده باشد **حد و حد الکالیف مع الالف**
الطیرانی لغت بربری و بمعنی اصل الطیر است و بشرک غازیله یعنی نامند بجهت مشت به شاخ گیاه او
 بچنگال مرغ و مراد از تخم است بسیار ایزه و شیره مایل بکبودی و طولانی و قیاست تخم و با هر قفسه
 گیاه شبیه بنیت و گلش سفید و برکش مغزق و ساقش مربع در آخر بهایر بر سه در پنجم بنتره
 و شبیه بر از بانه است قسمی از دو قوت و غلله در آن گویند در آخر سیوم کرم و خشک و محمل پانچ
 و جالی الان تقطیر در فضلات و منفع شده کرده و مثانه و جوی با بطن بسوزانند و با عمل میان
 مغنت حصات و بکرم او را با عمل بجهت رفع ارجحی و ایله و س غایت مجرب است نه اند و ضما
 او محقق قروح و زایل کننده انا رسله و نفوخ او در پشه و بیستور شراب مقطاجین و مضر
 حکر حار و مصلحت کجین و مضر کرده و مصلحت کشتیر و بدش را اطلیه برص کندش و قدر شربش
 از بکرم نام در هم است با عمل با شراب و چون در فصل کرمی هو اطلیم او را یا عقر قمر حاد تر بود
 از تجیل از هر یک دانی با عمل برشته بعد از تنقیه مسهلک با سامت در اوقات شسته موضع اعضا
 را که شرف دارند تا اوقات بر وافته و آب نموشنه دعوق کنند در اول و نهایت تا روز
 سیوم موضع برص ایله کرده بعد از رفع از و آب با اطلیه بر طرف میشود و مجرب است و گفته اند که
 هرگاه از نمزاد هر روز سه در هم با باطو العسل با با نروده او ز نموشنه با از مرکب او بدتر نرود
 در مدت نه بوره استعمال نمایند بقیاس رفع برص میشود **الکالیف** لغت یونانی و بمعنی صبردی
 بجهت رفع کردن او ز هر سگ دیوانه او بناتی است ساقش بقدر درعی و شبیه باق از بانه
 و برکش شبیه برک نر از بیرون و از آن درشت تر خارناک و بلبلین بر خرد سیاه و تخم او با باطن
 و سطرپی و سبتر تیره در عذاف و در طبقه و از تر مس کو بکنند در طعم بحدت و تندی و تلخی و نامخواه
 و کلت سنج مایل به ترکی و از زیر بر کما روید در اول سیوم کرم در آخر اول خشک و محمل و جالی
 و مقلط و در فضلات و باضه و لا منق بلغم و ریاح معده کرده در مفاصل و در لکن و محقق
 با عند ال و طینج او جهت جیود و برودت مضرط و بسعوط او جهت زکام و ضیق النفس بلغم
 مجتمع در قصبه ایله نافع و تخم او در اطعم شحی که سگ دیوانه نریده باشد باو زهر آن و ضما دشمن است

تخم صلان دان گویند
 و منق ۳

کلف و با عمل جهت جوشتن آنها که از درز آب بر آید و قدر شربش تا دو درم و مضر جگر و معده
 او کثیر او بدیش بصف و زلش حب الفار و یاد و وزن از ناخواه است و جان نوس فرموده که چون از
 در استن و سب خشک کو بیره نگاه دارند و با سب و سه منقل عمل بدفعات باید و وقوعه کبر و
 میان سک دیوانه کز نیره موثره بغایت مفید است و در درم از بیخ او که با شتر نازه بنوش
 بقی دفع زهر سک دیوانه کز نیره نماید هر چند که از آب تیز ترسد و گویند چون گیاه او را بجمع بخوار
 چهار چهره سرفی بستر بر اعضا در درناک موثر است به بندن و قع الم می کند و صاحب جامع الطایف
 در درساتن میداند و گویند تعلیق او بر در خانه موجب حفظ صحت اهل خانه است و مولف جگر
 اندر و به ار محمد بن احمد نقل میکند که این گیاه درخت بسیار است در حاشیه السفات نامند خرد
 بنامه بغایت مقوی باده و نگهداشتن او موثر است یعنی زمان است چید که اصلا حملت بجای نماند
 حین بن اسحاق در الفصیح المراد ذکر کرده آن بیخ بود درخت زرنک است در اول گرم
 در درم خشک و با قوت بارده و قایضه مانع نفی اطلاق و طبع او مقوی جگر بارده و مفتوح و با
 قوت رادع است و جرم او با شراب جهت در جگر اگر بیست باشد و با آب سرد و با وجودت بغایت
 مفید و بدستور شراب و سه که در آن جو شیده باشند همین خاصیت دارد و طبع او در دفع کرم حکم
 کوسفندان تجربی است و حقه بطبع او منقح حرک و قرحه امعا و مضمضه او جهت طلع جنبه و در
 دندان و تقویت لثه و اکتال او مقوی با جره و در جمیع افعال مانند ما میران و قطور خیا نمند
 او در کلاب جهت تخفیف رطوبت و حفظ صحت چشم و دفع بقایا از منزه بغایت مفید و
 مطبوع او منقح او در افعال مانند حفص و قدر شرب از جرم او و منقل و از طبعش تا
 و مضر صاحب معال و مصلح عمل است **الکلیس** بلوغت بریری و مغزلی بانی است شجره در
 بلاد مغرب بهم میرسد طول او بقدر قامت و زیاده از آن و برکتش مانند مور و در غم و شمش بقدر باره
 و سبز و چون سبب و نرم شود و خوب او بسیار صلب و آنه اوق او سفید و روز و با بل سبز و مستعمل
 از در ششها و باریک است مرکب القوی برودت و پوست در و غالب و بسیار قایض و آب
 خیساییده او که رنگ آن کبر و جهت استفاد زدی رخسار محرب یافته اند و بدستور چون با گو
 بلنج نمایند گوشت ابرامیاش منزه این عمل کند و جرم و طبع او مقوی جگر و سپرز و مفتوح است این
 و قدر شرب از جرم او در هم است **آب** لغت عربی و آن سرب سوخته است و طریق احوال آن در

شرب سوخته
 همز نیک است

ملکوت است در دو دم سرد خشک و معقول او بجهت حرقت چشمت و جوشش آن در جهت حصه و اعصاب
 و زخمها کنه و زرف الدم و سبیلان رطوبت و باد و غش کل سرخ جهت خروج مفعود و با هر که جهت تحلیل
 و زخمها دستفانغ و بدلتش سرخ و خوردنش کنده است **آنزون** بلقت یونانی اسم ساق **یونانی** بلقت
 یونانی اسم نشسته است که نشانه **آنزونی** یعنی نظایر به یونانی اسم فنجکت است **اینس** یونانی
 اسم اینون است **آن** بلقت یونانی لوف الکبیر است **آن صان** یونانی لوف الصغیر است **آنلس**
 یونانی دوام است **ابولس** یونانی شهرت است **آمی** یونانی ماخواه است **ابولس** معرب ابانش یونانی
 درختی است شبیه بد رخت عناب و تفرش مثل انگور و در زود و باطلدوت و برکتش شبیه بیک صنوبر در بعضی تر
 ازان و خزان نمیکند و تخمش مانند تخم جنده قسم بندی با خطوط سفید قسمش سیاه و صلب و اندک ترش
 اقسام است در اول سیوم گرم و در آخر دوم خشک و لطیف **آزل** و مقش حصا و محلل ریح و مفتح معده
 و مفتح سده سپرز و امکان محلوک او باب و در ورش جهت بیاض رقیق و قرصه و بنورد و معده و موی زیاد
 در حرب و دکه و در باب و حفظ صحت چشم در و با میند ترکان و نشاره او جهت حس خون زخمها باز
 نافع و محرق معقول او لطیفتر و در افعال مذکوره اثر آن سر بعبه و طله سحر و مطبوخ او در شراب
 محلل خازیر است و کومند با نجابت الطفاوی خون بخاری میکند و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختن
 آتش و با لغزاده جهت تخفیف و کوش آوردن قروح خبیثه و منع جوششها بر آب و آب که در
 مجرب و قدر شرمش تا سه دریم و مضر معده و مصلح او عمل و بدلتش خوب کنارت **زاد و ارد**
 لغت فارسی آن سلق جیاست که میخ او را اهل یونان خوانند و صفا و آن تقرس و مفاصل و نافع **آو**
 اسم فارسی او است **آب** مویبی است و محمد زکر باد وای و دیگر **آسم** خوانده **آلوجار** اسم فارسی اجاص
آسوی اسم فارسی جنده است **آن** اسم فارسی حجر مضطرب است **آرد** بقراس اسم سینه **آرد**
آوسید اسم فارسی خشک است **آرد جو بریان** کرده اسم سوبقی الشبیر است **آردنا** سوبقی البتق است
آوسید اسم فارسی **آو** اسم فارسی فزی است **آو** اسم فارسی خزال است **آله** اسم فارسی
 است **آردو** و قبقی الشبیر **آب شکر** اسم فارسی عمل الفضا است **آبان** ماء المطهر است **آبکده** از
 کوزه و غیره ماء القطر است **آب جو** نژده اسم ماء الشبیر است **آب جو** نژده اسم کنگ الشبیر
آب اسم فارسی ما را می است **آب آن** نامنه اسم فارسی ماء الحیدر است **آب ماهی** نمک سود اسم فارسی
 النون **آب درخت** کافور اسم ماء الکافور است **آب کله** اسم فارسی مری است **آبک** اسم فارسی کوزه

آرن حماران

ناره
 آبن
 از سرش آن بخار قاتل آوست
 که از آن با سوسن کوی
 جوار از آن خوانند بابت
 و سپید از آن سواج معجون
 و کب ما با رویه جوف مند از آن
 و بیخ جوف کویک است
 آرد و سبب سوسن
 از قند سیاه و در بعضی
 صاف وزن قند سیاه
 در قند سیاه و در بعضی
 در قند سیاه و در بعضی

ع

آبی اسم فارسی سفر جلی است **آب تاب پرت** اسم فارسی حر باد است **آبک** بیاض مویده با صطلاح اهل کسپا
 زمین است **آبک** بخون رصاص سود است **آبک چینی** آنچه از مس و نقره و برنج سازند **آب کوه** بلقغ ترکی
 اسم درخت اهل است **آب کوز** ترکی اسم درخت است **آب کوز** ترکی اسم گیاه است **آب کوز** ترکی اسم سود اما
آب کوز آن از اغذیه است در مرزوره مذکور است **آب کوز** مطلق اسم فارسی اغذیه مطبوخه مایعات
 و بعضی اوقات در موزرات و در سایر مواضع استعمال میگردد **آب کوز** بقاری قند مکر است **آب کوز**
 بقاری کلیشان **آب کوز** با صطلاح اکسیر بان زمین است **آب کوز** اسم فارسی اهل است و ابرس نیز گو
آب کوز اسم فارسی بل الطیب است **آب کوز** درخت عشرت است **آب کوز** هندی خرد است **آب کوز** بلقغ
 الشمس است **آب کوز** هندی اسم سوئیق است **آب کوز** بقاری شوره گویند و آن از بخارهای بروی زمین
 شوره زار بهم رسد و بعد از تصفیه آن با تشبیه نمک میشود در آخر سیوم گرم و خشک و منقح شده
 و منقح بلغم و او سبب بدن و مسهل و در نهایت حدت از فو تیرازنگ و بولوده در افعال و جهت عمل سبب
 و در دگر نافع و محرب دانسته اند و مضر می و کرده و کثیر ادعس و قدرش بیشتر است تا بحددم و بیش
 بلع اندازی و البته درم او ماده در هم باشد که جهت اجناس بول که هیچ جز مرغ نشود و محرب است و از خواص
 سرد کردن آب است بعمل مخصوص که آب را در ظرف کرده در آب شوره زار دهند و در او غلظت بار و در است
آبی هندی اسم بلبل است **آب کوز** سبب **آب کوز** بقاری جوید مانند و اصناف می باشد قسم اول بنا
 شبیه بزرگ گاه بود با یکمتر و با عشرت و سیاه لون و ملاصق زمین و ساقش مغزب و گلش شکر و دانه
 او سیاه و بخش بقدر است و بسیار مرغ و قوتش تا چهار سال ثانی می ماند و در دوم گرم و خشک و محل
 مراری و مالک و قایض اسهال و در حوض و واقع معده و مجفف و طبع او جهت در سپهر زحل و نقرس
 و در دگر در حصص و بر فغان و چنانکه در طلای او جهت پهن و سوسو خلی آتش و برص و درجات و تحمیل
 خنایز و بار و جهت حمزه که مابصرخ گویند نافع و مصلح و مصلحتش در غنی بقدر و بلکه در قدر شربت است
 و در هم است و چون سبج او را دروغی بچوشاند و قیر و طی نرمیت دهند جهت سوسو خلی آتش نافع و
 معمول آن بدستور مسقط حمل و بخش با ماء السلسل تجرح جنین و در جمیع بیخ او قویتر است و قسم ثانی را
 بزرگ بزرگ تر و خشکتر و ساقش در از خشک و بر شعله و گلش مایل به سفید و ریزه و قاطعتر از
 قسم اول و تصادف جهت حمزه و منقح غرق النفع و بسیار عاب طبع است قسم سوم را بزرگ ریزه تر از اولی
 و خشکتر که در جاهای او ریزه و گلش سفید بخش در از تر و سبج و تند طعمتر از همه و جهت

بلقغ کوز

آب کوز

شمس

آبی کوز

آب کوز

آب کوز

افعال

باز خوانی جوش برنج با و طلا شده ۱۱

کوزین

دکلف و برص و اصلاح بشره زمان حامله نافع و سعوط زهره او منفع سره و ریغ و ریغ نسیان مفید و ایستاد
 مصدق و مولد مرقه الصفرة در مجرب و این و مصلحت کچین است **بند** پهنی اسم جراد **بند** بغارت است
بند بغارت با قلا مصری نامند و از با قلا کوچک تر سفید و وسط او انوک فرورفته و مایل بر روی و بری



و ما قلوبنا

تسکین

در جمیع افعال قویتر از بستنی است **بند** پهنی است ظاهر سیاه و باطن سفید و محرف و مثبت او حواس
 خراسان دهند و نبات او ساقه او در هر گشت شبیه پرک لوبیا و اطراف او محله و دو گلش سماجونی و نمزش
 مثل لسان العصافیه و هر چه اندر دلتش سیاه باشد مثل خربزیم سم است و ظله در او نیز بدستور بی است پهنتر
 او سفید و سبک و ضعیف است در اول سبوم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم در طویات زقیفه و با
 زنجبیل قاطع بلغم غلیظ و لنج از عین بین و منقی معده و روح و منفع سره آن و منقی ریغ از بلغم و حبه
 شرق السواد مثل آن و فایح در سه فرقه که مثبت است و طویات معده باشد و با بلبله کابلی و انشال آن حبه
 مایه نیویا و جنون و صرع و با تخم تان و روغن بادام جهت معال مرضن و در دسینه نافع و مضر معاو

و محقق اعضا و مغش و کرب و مصلح او خراشیدن پوست سیاه او در بر و عن بادام و بستره جرب کردن
 و بکثیر استعمال نمودن و قدر شربت از جرم او تا سه درهم او در مطبوخ او تا بچند درهم بدیش پوست ارشد
 نوت است بوزن او در بعضی از غریبه غاریقون و در غیر معاجین مبالغه در گوید آن او نباید کرد **ترنجبین**
 ششمی است که بر خار مسی کجای متعقد میگردد و شیرین و در اول کرم و در دجالی تر از شکر و بلبل طبع
 و سهیل صفر او محرک یاه و الطفا ز شیر خشک است جهت سرفه و در دینه و غشان و بیهای عاره و شکر
 و یا ماء الجبین جهت اخراج احتلاط مخرفه با و عن جهت عسر لوی و با سیر تازه دروشیده جهت تخم یک
 نافع و مصر سبز و مصلح او تر مندی و غاب و قدر شربت از هفت مثقال تا سه مثقال و بدیش خشک
 و در ستراب شکر سرخ **تراب** بقاری خاک نامند و آن عبارت از آنچه از زمین بقاب و در ستراب است
 باشد سرد و با عسل الی و خشک و محقق در اوع **تراب الریه** خاک چهار راه است و از طراب الطرف که خاک
 راه یا غیر چهار راه باشد الطف و عدل است بسبب طایفه مختلفه بغایت محقق و منقی جرات جرب او با
 ایام آن جهت استحکام انصاف ستر خیه نافع و در بعضی از معاجین قدیمه است و از خواص او است که چون
 از طلع انقباب در او در شیشه برت چپ بردارند و در ظرف بودیسته تعلیق کنند سحر ابطال نماید و چون
 در ساعت سوم از چهار شیشه بردارند جهت رفع عداوت و تقویت موثر است **تراب الصبا** خاک معاره
 صید است که در بلاد شام است و حورون بکشتقال او با تخم پنم بر شت جهت انیم استخوان شکسته مجرب
 دانسته اند **تراب البان** خاصه جرم ریایت در روم که در اینجا هوام متکون نمیکرد و خاک جهت بقاطا نول
 که در حلی چسبیده باشد از نموده است حتی جو کندم مزروع ایجا هاین خاصیت دارد **تراب الفار** و **تراب**
المالک اسم سم الفار است **تراب اللی** کنز و است **تراب** نوعی از زبادی رنجبویه است که بجای بستره میبرد
تراب بلبل ملقا ترس الون **تراب العسل** بنیلس جز الجند است **تراب قو** صلی تخم نوعی از مختلفه
 فارست و در بقی طبعی فاد زهر است **تراب غافق** است **تراب الرواق** نوعی از **تراب** و طریقت **تراب**
 طریقت **تراب** جو بمانی دغلی **تراب** ترکی موسیای **تراب** بلغت نمکین اسطر خود رس **تراب** اسم
 افیون **تراب** اسم فارسی جبر است **تراب** اسم فارسی شرب است **تراب** بقارسه طرخون است
تراب بقارسه بلبل **تراب** بلغت اصغیان کرات **تراب** اترج است **تراب** بندشاه سفرم **تراب** بندشاه
 از بندشاه کابلی و بیلده و آله **تراب** در ش بلغت نمکین حاصل است **تراب** بترکی زبل است **تراب** بترکی
 صفحات **تراب** ظفره است **تراب** بقیع است **تراب** هندلی جاکسو گویند معرب چشم بترکی

با در کوزه گاو
 عبارت از

باشد در دوزخ کرم و خشک و در یول و جهت سپهر از موده و قدر شریکیت تا در در هم است **ابراک**
 دام عنکبوت است و در حرف العین مذکور خواهد شد **ابرون** یونانی معنی دایم الحیات است
 و بر پی حی العالم و بقا است همیشه بهار نامند از جمله ریاحین و همیشه سبزه است کبیر او را امنیت بیشتر
 کوه است ساقش بقدر و ری و زباده بسطیر انکت بهین و بار طوی که بدست چسبید و بر کشت
 بزبان و بگشگلش بایل برزدی و سفیدی و بتانی او بهتر از کوه است و صغیر او امنیت سنگ
 و محوطها و مواضع که سایه داشته باشد و تنهای او نیزه و از گیجا بیرون آمده و بر آب و بقدر شریک
 و گلش کوچک و در دایم سبزی و تخم شش مثل تخم جناری و در ریاحین صفتها و غیره بلاد بسیار است
 آخر دوزخ و در اول خشک و با قوت قلیضه و رابع و مفتوحه و جگر و زهره و سهل صغیر او قابل
 انعام کرم معده و امعاء و مسکن حدت خون و متوی معده حار و مانع ترف الدم و جهت سبب
 یک او قیاز آب او با شراب نافع و صفا داد او بار و جو جهت قروح چینه و مقاصل حار و زخمها و کشته
 و سوختگی انش و نمک و او را ام حاره چشم و نفوس مجرب و نطول عصاه او جهت کزیدن رتبله و یاز
 کلنج جهت زرد و حمل او جهت قطع اطویات سببه ام مفید و طلا و جهت یاد صبح که مرغ زده خون
 آتموضع باب او مخلوط کرده مجرب است و با حیا جهت خارش بدن به ستور از موده است و در ک
 سائیده او را جهت رفع اسپهال ترس مجرب دانسته اند و فرقیه برک او جهت سیلان احم و قطور
 و دغنی زیتون که برک یا عصاه او را در آن جوش میده باشد جهت درد گوش حار بسیار نافع و کوشه
 مضر سپهر است و مصلح او کل ارمنی و قدر شریک از عصاه او سه منقال و نیم تا هفت منقال و بدیش
 کاه بویت از دلیفور بدوس منقول است که نوعی از حی العالم است بیاضه در قدر برک شبیه بخرقه و تر
 و عصاره او در در نهایت گرمی و مفرح جلد و صفا داد یا به کهنه محلل خنایر است **ابراک** گیاهی است ساقش
 نازک و شکننده و در انتهای ساق بر کلاه هم پیچیده در جای محل دور بگذرد و بسیار بارده و جاهای سایه
 و همگانی که نمناک باشد و مواضع که مدنی ایها در و ایستاده باشد میزدید و در بقدر او موصول او در
 شیر خسته میخوانند باندک تنجی و تعدیت در صورت شبیه بکلون و در دوزخ کرم مشتبه و در مضم
 و عصاه اش جهت او را ام اخوه و ریاحیه و مرم که نافع و چون در آب نمک نجیسا متذاتی و متدی او
 از ایل شود نبات محرم کاه و مصلحی جهت رفع ثقل از رضع و شونیزه و سکه که در دیاست **ایت**
 بقا است کوشه ترنج و به بانگ هندی بجوریکا کوه **ایت** بخت مغرب کوشه بانگ است و در ارج

بازیک و بار طویت
 دوزخ کرم اینج و چارک

درد کوه و کمال او جهت

طفیون

ابو ترده

ایسول

ابون

اقرار خانی از نظر
فانی با او در
بازار

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

و در اینج مذکور میشود **ابو بل** عربی است و باره پرستوک هندی بسیار **ابن وین** حیوانی است
 و معروف و بقاری اسود و مویش فرمانند شبیه میوش در سر و پاهای او در از تر از مویش است و از
 بز که موی در مثل افشان و در مصر خانه بسیار الفت میکرد در اینجا عرس نامند در سوم
 و خشک و کولت او محلل و باغ غلظ و بیخ و مقوی جگر و موافق صاحب استفا باره المزاج و
 سوم است چون با شیت در غن کیند باره غن زیتون نار سن تاب بخته باشد و چون پوست را که
 در وقتش اید از پاک کردن به تک اندوده در سایه خشک کرده و در مثقال او با شراب جهت
 باوام و رفع زهر طفیون چون بجای نیک شتر بر کرده خشک نموده باشد جهت صرع و کرم
 بهترین او به است چون مجموعه او را در ظرفی بسوزانند و خاکستر او با سرکه جهت نفوس
 مفید و خوردن و در مثقال از خون او با آب و غسل صبح و طلای خون او جهت خازیر در صرع و صفا
 او جهت درد کمر و معاصل و جذب سم و بکمان از بدن و مضر محرورین و مصلحی سرکه که در کاست
 ترش و مضر است و اصلاح آن در روغن کیند در مویون بخان است و کوبند چون کعب او را در
 او پرون آورده زمان تلیق نمایند منع حل نماید چون طعام زهر دار را شامه کینه بطور
 برتن او در از شود **ابو زهر** آنچه در طعاها کستند ام از آنکه بقول باشد یا دویه یا **ابو کما**
 اسم جباری است **ابن** هندی فرخ شک است **ابو** هندی طلق است **ابو** مولف تذکره گوید بل
 شام کیه سورجان است **ابو** هم شامه بلوط است **ابن** کلپ بری است بقاری شغال نام
ابو بلغت اومی تغیرت **ابو** الفط بلغت مغزی ابرون صغیر است **ابو** کبر
ابو بلوغ زبیدی است **ابن** بلغت عربی ابرون است **ابو** برای همه مگسوره و
 مجسمه قریب خالص ابرون بلغت یونانی اسم شنه است **ابو** یونانی را تیغ است **ابو**
 یونانی مع است **ابون** نشانه **ابن** سبل الطیب **ابو** قنون حجر شیب است **ابو** غلظ
 کلخری **ابو** طلق است **ابن** نان **ابن** غالی **ابن** طایر کیک **ابن** باره **ابو** فارس او
 صفا از و سیاه است که در آب عرق شود بدل او چوب کنا با تخم فراسوخته **ابن** طایر
ابن شغین بحریت **ابو** صغیر است **ابو** برودی ایر سات **ابو** برودی اسم
 است **ابو** برودی کل خیریت **ابو** برودی اسم لوف الصغیر است **ابو** یونانی اسم فطر
 ابود است **ابو** کابلی است **ابو** از جمله اغذیه آن است که با آب عوزه و قند

حاره و بادام و گلاب ترتیب دهند مقوی معده و دل و جگر و مضر است **ترنج** بفاصله بانگ
 ترنج نامند پوست او در دم گرم و خشک و تخمش در اول سیوم گرم و در دوم سرد و خشک و قوی
 در آخر دم گرم و محیف و محمل و ملطف اند و ترش او مقوی دل و در آخر دم سرد و خشک
 و مسکن تی صفراوی و مقطع مره الصفرا و بافت تر یا فته و مشت و ملطف و صاف کننده
 و خون از صفرا و مانع از یمن صفرا با معاد است **خفقان** حاره و تقویت میده و جگر و کبد
 احش و یرقان و تشنگی و اسهال صفراوی و کبیدی و صفا و او بجهت کزیدن عقرب پرنده و مار خنجر
 نافع و طلا و بجهت کلف و قویا و جهت قلع زنگ سیاه و مرکب از سیاه و قطور او جهت یرقان
 که در چشم باقی مانده و غرغره بمطبوخ او در سر که جهت اخراج آن که در صلیق مانده مفید و مقصر سینه
 و عصب و مصلی شربت خشک است و شراب الیتین و بولش آب نارنج و آب لیمون و چون جوهر
 مروارید در آن بنجیاست مضمحل سازد آب او در افعال قویتر از آب غوره است و جهت غلبه
 صفرا و تشنگی مفرط و قطع تی و دفع سموم و اکتمال او جهت بیاض و طلا و جهت قویا نافع و گوشت
 او که تخم نامند در اول سرد و در دوم مضم و مضر حرارت غریزی معده و مانع صعود تجارت از
 معده بدماغ و عورت قوی و مصلح او عمل است و پوست او مقوی دل و دماغ و معده و جهت مضر
 و مشت و با قوه تر یا فته و معطش و مفتح و محمل نفع معده خصوصاً چون با عمل بر درده باشند
 و طبع خشک و مسکن تی غیر صفراوی و مضر او جهت خونی کردن دهان و عصاره پوست او
 او که با هم کوفته باشند جهت کزیدن افعی نافع و ضار او همان اثر دارد و طلا پوست محرق او با
 شراب جهت برص بسیار مفید است و غیر محرق او اجون در جامه بکشد از نمانع گرم اذن او چون پود
 بکشد او را با تمام در شراب اندازند در ساعت نرس کند مضر صبر حاره و مصلی غسل مضر دماغ
 حاره و مصلح و مفتح و قدر شربت از خشک پیچیدم و از تر یا هفت مشغال است و تخم
 در افعال مانند پوست او با قوت مسهل و در مشغال از مفتح است و در مضموم حیوانی و قویتر
 تر باقی کبیر و باب گرم یا شراب جهت کزیدن عقرب مجرب و بدستور ضار او و اشامیدن یک
 درم از مفر مفتح او بغایت مدعیض و کشنده چین و مخرج آن و طلا او جهت تحلیل ورم بلغمی و
 ستون جهت تقویت شه و روشن تخم او جهت بوسه طلا و شراب بغایت موثر و مفتح سه گوش
 و سرخ النفوذ در اعصاب محمل قوی و ملطف و چون کس با او تدهین کند گویند عقرب با او نزدیکی

بعض

مناسبه

ترتیب

نیکند مجربیت و ضاد بطون مجوعه ترخ در سر که یا شراب جهت مفاصل و تقریر و اورام و بملات نما
 و دیگر که او یا ضم طعام و سخن معده و مقوی است و منقح شده و جهت ضیق النفس مفید و شکوفا
 مانند کرم او و از آن لطیفتر و بوییدن ترخ مقوی دل و مفرح و جهت دفع ضرر هوا و بای از موده
 چنین فرس کردن آید این اثر دارد و موافق جامع انطالی مراد به محلول در آب ترخ را که در قارور
 کرده در حمام گذاشته تا حل شده باشد جهت جمیع سموم و امراض اعضا ریه و جهت زحیر محرب میاید
 چون یا شراب بپوشند و در سخن ترخ که از پوست خالصش عددا و در در سخن ز میون و در سخن
 از هر باب یکرطل باید در طل اوغن کجند اما خسته هر سه شام از سر پرون آورده پوست تازه چخته باشد
 تا سه هفته بیشتر که در خشک و محل و تدبیر آن بجهت امراض بارده اعصاب و در مفاصل و در
 که نیدن هوام و تب ایوه و بر اسفل قدم جهت دفع برودت هوا و اسفار و بیدین جهت استراحت و خوشبو
 غرق و فایز و غش و نفوس و خلدیج و غرق است و در و کرده و مانند جهت رو یا نیدن هوام و معوط او
 در در سر و عمل سو او ای و در در شقیقه و مضمضه جهت در دندان نافع **انگلی** بهندی اخیر است
 بهندی در روغ **انگلی** یونانی اسم بلوغ است **انگلی** عربی اسم عاری شده است **اتری** بهندی اسم
اتراپتون شرابی است که از آب انکو و عمل او و در عاره ترشید هند بسیار کرم و ملطف و عالی
 و موافق قریح پیران و در طوبین باشد الالف مع الشاء **انگلی** یونانی اسم استر عاریت است
 یونانی اسم است **انگلی** یونانی مفتح است **انگلی** بلت او ای مودت **انگلی** بفراس
 نامند سنگی است سیاه و بار صاصیت و اهل اکثر را اعتقاد است که چون چند او ز با صالون سبک نما
 خوب میشود و بهترین او صفهانی است که از نواحی قستان خرد در و در سرد در سیوم خشک گویند
 چهارم خشک است و برات در جات در و اختلاف نموده اند قابض و محیف قوی و با قوت سینه
 جریان خون جمیع اعضا و مقوی اعصاب و منقح جگر ز خنها و کولت زیاد و جهت تقویت باه
 و حفظ صحت چشم در دفع حرارت و رطوبت و قروح و اندمال آن و این م سایر قروح اعضا
 اندک منک مقوی باصره پیران و حمل او جهت قطع جریان جنس و خروج مقعد و ضاد ابر است
 و نصف سه جهت قطع اعاق که از جرب و ماغ باشد و با سه تازه جهت سوختگی آتش و بار و
 چون بر بدن طلک است جهت کندن در دفع قمل و دوز و او جهت دفع جهت تازه و قطع
 خون آن و قروح و کرم و خصیه و طبقه قرینه چشم بعبات مفید و محرق که با سه بسته بر آن

که نشسته

که رشته باشد تا شعله دار گشته بسوزد لطیفتر و مغزول و الی طفیف است و با هر و اید و سر کین خوردن
 و شکر جهت غش و ده و جاض چشم مجرب و با حفض و سماق جهت دمع و درج پسته و مجرب و مغز
 و معاصر و خورق و قائل است و بهش ابار و مصلحت کثیر **انتر** بلغت اهل باوید اسم این بر این
ان بلغت عربی اسم نوع برک درخت که بهت بعد از درخت سرو و عظیم و هر کس باغبی دهد و اندکی
 نمزش بی شکوفه بعد از نمخودی و بر اکثر از آن دتیره رنگ بایل بر زدی و در جوف او دانه های ریزه هم
 چسبیده و گویند آب او سنج است و عند تیره و ثمره الاثل نامند و موافق اعتبار است و جامع انطالی
 و منفی و جامع الادیه و میناج و کامل الادیه و قانون افام سرد که درخت کزرا مشبه کزرا
 اند و از جامع این بطلار و جامع بعد از می ظاهر میشود که اهل و عرافت م سرد که می و طر قائل
 افام که نیت و حوالی اهل غیر ثمره العر و عند تیره غیر ثمره الطرافت و اثل در اول سرد در دوم
 و باقیوخته دانک ملوحه و مراره و جال و منفی و مطبوخ مینج و شخ و برک او جهت جزام و سه
 و درم سپرز و منع سفندی موی و در سه که در شراب مقوی جگر و ملین ورم آن و طین او باب و عقیق
 پوست انار و فایم مقام حب زین است در الزاله قروح غیثه و انشک و تکیه و اکله و مقصده او جهت
 در دندان و صفارش جهت تحمیل ورم جگر و بخور او نامت و فقه جهت سعوطه و اهنای آینه
 و بوسه و جوشنهای ریزه که آب از او تراد و خاکستر آب طین جهت خروج مقعد و تقریب مور
 نافع و در قطع خون همه اعضا خاکستر او مجرب و قدر شربت از طین او تا چهل و پنج مثقال از اعضا
 او تا بی مثقال مضغ معدده و بهش جزا سرد و مصلحت صمغ عربی است و شیخ داد و انطالی فرموده
 که چون کبریت را باب اثل ده وزن آن سفید نموده هفت بار تقطیر کنند صمغ الاول را بعد از تیرش
 در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی گرم در دوم میدهند و اصل ندارد و قاطع اسهال و سیلان
 و انواع مواد و مقوی معده و جگر و سپرز و عصاب و ان میدان او جهت لغت الدم و ابرو و منع الصفا
 نزلت و اسهال صفراوی و بطوبی و پروده او بکل خوردنی و به ستور و ورم و نیم با یکدیرم و نیم کنار
 که دو سه دفع هر دفعه همان مقدار بنوشند جهت قطع اسهال مجرب و در حسیلین خون بسیار مفید
 و طین یکوتیه او خیسایند اش در اکرم که با شکر بنوشند جهت برقان و کزیرین رینکله و جرب رطب
 رطوبات رحم و در نریج اطفال جهت دفع رطوبات متعفن نافع و چون نفع او را از ترانهفت
 از بنوشند و از عقب او دروغ و مان میدهند تا اول نمایند باعث تیر به میدان و خوبی رنگ خساره

انتر
 بخش
 ذکر

ع

و تقویت معده و تقویت اطریات فاسده آن میشود و چون با صندل و انجبین جهت بندن با
 باشد که بقوام آورند جهت تقویت اعصاب و اعصاب رسده سپرز میعدیل و جهت تقویت معده
 در کلاب جفا نینده در چشم بچکانند جهت اوج مواد و تقویت اجفان و حده بصر مفید و در
 جهت قطع خون جرح و بریدن گوشت زیاده و غسل او جهت جرب طب و بنوک کردن آن
 در رخ قمل و حمل او جهت رفع اطویت رجم و فرج و مضمضه بصر او و بستن زخمین آن جهت
 لسه و تا کل و نه آن و ضاد مطبوع او در سر که دایب جهت ورم سپرز نافع مضر و مصلحت و در
 قدر شری از سائیده او در ورم تا چهار در هم و بدش بوزنش عفش باید پاره است **اشن** معرب
 بیگت است نبات او مابین شکر و گلیکه و در مواضع صلب تریب یا تها میر و دیدت جهای او
 صلب و برکتش از برک زیتون اینزه تر و کم آنکه در و بر سر هر شانی بچند و بنیبه پیچ انگشت و
 برت یا لندوبی او در عطریه بنیبه بر لبانه و کتس سفید مایل سیرخی دار زنی و تحتش از خلف
 کمتر کو چکتر و سفید و بعضی سیاه و شانه او را انقی نیت و ما اومت تخم او قاطع نسل حکار
 است در ورم کرم و خشک و کونید در سیم خشک است و بعضی در ورم در اول خشک مسوا
 و با قوت قابضه و محلل و منفع سده و در حیض و تحت لطیفه و باد زهر سموم و محقق منی و کات
 رایج و زیاده کسند شیر و جهت کمزیدن مارد هوام و سک بود و رسده جگر و سپرز و جراحات و
 عصب در دپای و در دسر رطوبی و درم مثل قرانبطس و شیر غس نافع و بدستو نطول مطول
 او در سر که باروغن زیتون و طلا او یا بجهت در و شقاق مقعد و حمل و بخور شمر و برک
 یا مثل آن بودنه صحر جهت او را حیض و جلوس در طبع او جهت در ورم و مقعد و مرم او یا
 مسکه نازنه و برک از جهت صلیات استینان و فرسش کردن برک او جهت کس قوت باه و کمزیر
 هوام موثر و بخور دینیر باعث کمزیران هوام میشود و مضر کرده و مصدعه و مصلحت صمغ عرب
 و قدر شریبتش یک منتقال و کونید بدیش و در زن آن شاهانه است و هفت عدد از برک او مسوا
 و محجرب است او کونید تکیه کردن بر خوب او در تحت قرانش که شستن مانع احلام و قاطع نغوظ
اشن یا بونانی اسم معجوبی است بجمع منفذ الامراض و کونید اسم جگر که است و چون بخور
 مذکور را یکجور و جگر که است بنام ایران باین اسم مشاه **اجا** بلهت بندی در خشت برکتش
 برک چنانچه تر و شکوفه او چون اسبها سرج کرده زده او خسته و بارش شبیه به لکله و جوت

و بویایی اغش نامند
 بعضی طاهر و پاک

صاحب عقول در این جهت کتوبن
 نبات مفید و خاد و جهت
 صلب و احید و در سیم
 و جراحات

اجا یا بونانی
 خاست از بونانی
 مینا

در آتش نشوزد چون دو در هم بیخ او را بنویسند یا خسته بچوشانند و باد و در هم بنات و با شهید
 بیوشند جهت حسن لول بسیار از نموده است **آجر** لغت یونانی در عربی بالف ممدوده و هم بفتح
 مستعمل است در دو م کرم و در چهارم خشک و جالی و مقطع و باب کرفش است میدان او معتت
 حصات و صناد و باب غوره جهت رفغ شری و منع ظهور آن و بانگ در سه که جهت خرا و با کین
 کاو جهت او رام و بنور بلغی و استغالی و زنی و سوز القینه و زو را جهت قطع خون جراحات
 نازه و جلوس بر اوی آجر کم جهت زجر اطوبی و بارده و ریجی مجرب خصوصاً وقتی که روغن کل بر آن
 ریخته باشند و چون اجزای بزرگه بسیار تافته در آب با در شراب اندازند که آب را بچوش آورد
 سر را به بخار آن بارند معرق قوی در تحلیل مواد بارده و ماعی و ترلالت نرمنه و در دگر که بیعدیل
 مجرب است و قدر شربش تا یکدر هم روغن ادر که اجزی را بیک مثقال ریزه کرده در آتش سخی نموده
 بر روغن زیتون انداخته بعد از آن کویده با قرح معکوس تقطیر کرده باشند بغایت کرم سیرج النفوس
 و ملطف و محلل است میدان او را جهت تفتت سنگ مانند مجرب دانسته اند و در بول و جهت سایر
 عمل مثانه نافع و کشته کرم معده و امعاء جهت معض باره و ریاح و نضج ظاهری و باطنی و
 سوزم بارده و کز بیدن عقرب و فالج و لقوه در غش و حرق السام و مفاصل و تحلیل خون بجمده و بثرته
 روفا جهت ضیق النفس و رفع فضلات ریه مفیده و احتمال او جهت تحلیل آب نازل شده بیعدیل
 و حصول او جهت کشودن خون بوسیر و ساقط کردن دانه آن و رفع کرمهای مقعد و فرجه آن
 جهت کشودن خون حیض اخراج جبین انده و مرده و ششمه سیرج اللاندر و معوط او جهت صرع
 و نسیان و دلوک او جهت کشتن کرم انان و امعاء و تکین الم آن و طلا او جهت اخم انگشت ^{بیدل}
 و قطور او جهت نقل سامعه و شقوق او جهت امراض بارده پیچ و دماغ و صناد او یا شستن جهت آ
 سبزه بغایت مفیده و قدر شربش از یک مثقال تا دو و مثقال است و مضر معده و مصلحتی است که در
 مضر کرده و مصلح او کثیر **اجود** بلغت هندی اسم کرفش است **اجوان** هندی نامخواه است **آجر**
 هندی که شش است **اباس** بفسار است البخار اما مندا که چشمت مل فام الوی از دو سیاه و الوی
 ترش جنگلی و شایب و الوی سخی است و مراد از الوی سیاه بزرگ است و اول سرد و در دوم تر
 نرغی و ملین و سبیل صفرا رقیق و مسکن حرارت دل و قوی صفراوی و تشنگی جهت تنبهای حاره
 و صلح حار و حارش بدون نافع و بلج نیم رطل او در رطل آب که به نصف رسد با قدری شکر مصلح ^{خوبی}

و بی اذیت است و موافق سینه و مثل سایر ترشها مضر معال نیت و نفوق او در طب معده و جهت
 قی و عشیان حاره مفید و مغز غره بطبخ برک و سیخ او جهت درم لهات و منع نزلات و ماغی و درم
 لوزیات و تقویت بن دندان و آت میدن او جهت رفع کرم معده و ضا د بک او با سر که جهت
 کرم امعا مجرب و مضر دماغ و مصلح او عسایب و مضر معده و مصلحت کس کلفند و در میرودین مصطلک
 و کندر و عسل و قدر شتر میش تا نیم رطل و بدلتش ترمه زنی و آلوی صحرای و جنکلی محجف و مطبوخ
 او در کلاب قاطع و صمغ آلوی که متر از صمغ عربی و مویست کمتر از آن و مقتت حصات جهت
 سرقه نافع و احتمال او جهت حدت یصر و صفا و او با سر که جهت قویا و جوشش بدن اطفال مفید
 رب ادر در در و ملین طبع و مسکن تشنگی در در آنها حاره و التهاب مواد و سایر اما مثل آب
 اوست **اجوائ خراسانی** هندی بذر البیج است **اجلا** هندی صندل ابیض است **اجلا** هندی
 فروغ بری است **اجلی** که وی ککری کاشتر هندی عصاره قشاق و الحار است **اجاص** ابیض او ککری است
اجیون بجاد همگ لغت لوماتی یعنی حسن الافعی است و آن ثمر کبایع است شبیه بسرائفی و بی ساق
 و نبات او خشن و باریک و برگش از برگ ابو قلف و کاهوریزه تر و بار طویله که بدست چسبند
 و خار دار و در غیب و شامهای بسیار و مایل بسفیدی و ریزه دارد و جانب او بک میرود و در کشتن
 و ریزه و کلت نقش و شمش شبیه بسرائفی و بیخش بقدر انکت مایل بسپای و باریک و در راز
 دوم کرم در اول تر و مفتت حصات و مدر لول و حیض دشمن و عرق و بیخ او مقام جمیع سموم حیوان
 خصوصا افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چرمهای مناسب یا شامند گویند جهت درد
 مجرب است و عورت خارش و جوشش و مصلحت شیر و قدر شتر میش تا دو و شقال و بدلتش واته ترنج است
اویس کل کافیه درنگ از عفان و بلقت و یلمی کل کاجیره نامند بستانی او در دوم کرم در اول
 و بری در سوم کرم و قولش تا سال باقی میماند منضج و با قوت قالیقه و محرک باه و منوم و محمل
 و ستوی جلر که ازنده خون بنجده مطلقا و صفا و او با عسل جهت قویا و با ماست برشته جهت
 بول مجرب و طلدا او با عسل جهت بهن و برص و قلاع اطفال و با سر که جهت خارش بدن او در
 حاره و باد سرخ و درم جلر مفید و مضر سپهر و مصدنه و بیخ و مفع معده و مصلح او عسل
 شتر میش کیشقال و چون با کونیت بچوشند باعث او و بهر اشردن او و لذات اطعمه
اصدق المرضی بهار است و آن نوعی از اقحوان و مذکور خواهد شد **اصدق البقر** عنب الاسود است

تفاریح
 بنوعی است
 در کتب
 طب
 و
 کتب
 دیگر

اجزای نبات
اجزای جانور
اجزای معدنی
اجزای ترکیبی
اجزای حیوانی
اجزای گیاهی
اجزای معدنی
اجزای ترکیبی
اجزای حیوانی
اجزای گیاهی

اقلب دیاسبرینی اسم شیرم است **اجیدیا** و **اچار** دیونانی انضی است حرف الفی **اختار** و **البقر**
 بتاج و معجمه سر کین کا و است در آخر اول کرم و در دوم خشک و محلل و جاذب و در شام میدان
 مثقال مایه مثقال دینم از سوزنده او جهت استفا و دفع سموم بسیار از موده است و ضحاود نازه بود که
 سرد شده باشد جهت ورم جراحات عارضه از کار در مثال آن و قطع سیلان خون و متورم و زرد
 جراحی و درد مفاصل و عرق السنا و دفع الم کزیدن پروم روش و ما را در جهت پوست شش و مایه
 زعفران جهت کشیدن خراج و با بالقی جهت ورم پستان و مایه استیل جهت توبه و سفه و در التقلب
 مجرب و با سه که جهت ضایع در ورم صلبه و ثولول و کزیدن زنبور و ورم و در راز و دیگر ارضاء
 او در روغن زیتون و کزیدن بر بدن ناخنگ شود جهت بر آوردن کوبچکان و امثال آن از بدن
 در میراف زمان جهت اخراج جین مرده و گاه مدنی یکدانه باعث کشتن زنده و بر پشت زار
 و تنه گیاه جهت دفع قویجی در می سرخ الله شریست و در مقصد جهت در ورم آن و طلاخوت
 او با سه که به پستان جهت قطع رعاف و نفوق او در پنجه دستور جهت رعاف و باروغن زیتون
 جهت نفوس و بخور او جهت سر ولادت و کمر زاید بشه و قطره ساخته او باروغن بادام تلخ و شیر
 جهت الم و ضربان گوش بسیار مفید است **اژدگی** بیونانی اما بطون است **اژدی** بیونانی کشری است
اچیلوس بیونانی ما نخواه است **اقلید** بیعت مهری است نام است **اچینه** خردل بریت **اژدی**
 کرات بریت **اژدی** کرب بریت **اژدی** بنانی است غیر گندم صحرانیت او کنار اها شبیه
 ارزن و شترش سیاه و در نیزه و کک سفید و شترش زرد او دیه چشم و گوش مستعل و با قوت محفظه و
 محله و قابضه است **اچینوس** اخیر وی است **اداک** عربی است و بفارس الوه سلطانی نامند در اول
 سر و دوشیره او در دوم تروم و مسکن همت صفر او ملین طبع و ریب او قابض و آب برک او کشته گرم
 معده و نارس او سهل بعصر و قاطع فی و نفاق و هفت معده و مصلحت کلقته و آب الوچه رسیده
 جهت سر قهار و صاحب دق نبات نافع است **اداد** بلعت بر برای تشخیص است که سه لاد
 عبارت از باشد **ادوس** بیونانی است ۶۶ **اورافس** اذریون است **ادویه** صاره عبارت از
 ایازیر است **ادویه** خوشبو عبارت از افادیه **آذگون** بفارس اذریون است **ادار** عربی است
 لغت سر بیانی و بفارس کجده و در نمکین و در ماثر نوزان کلکج دارد نامند بیتی است در روپین
 و بسیار تلخ و خشک نبات صلب و بعد از آنکه در آب خیامنده پوست او را گرفته باشند

جهت او را در ام جابل
 جهت او را در ام بارون و بارون
 و کوه در امثال آن جهت استفا
 و باز بظفران
 جنین

افند
 بلعت مهری است
 در
 ادویه
 لاله تنه او
 آدم با الف بنی و غیره
 اداری مال صندلوس و غیره کجده

اینها باید کرد و اگر
از هر یک نفعی که بخواهد
و کلس مثل کل نفع
و در نهایت سرخ
و با قوی از ساق
بنویسد

در این کتاب
نوشته شده است
که اینها را
باید کرد

نافع است

از هر یک اول و ثانی
و سالی که در کتاب
نوشته شده است

بسیار از ساق بقیه سبط تر و سنج و در آخر سیوم کرم خشک و سم حیوانات دم دارد یا لیاضیه
مبدل مزاج بسیار سردست بر تلح طبعی بدون احراق غلط و جهت فالج و در درم و امراض یارده عصاره
مخرب و ضار و جهت کلف و جرب و قویاد عرق الساس و مفاصل و امراض یارده مفید و مشوش
فهمین و مسک و مصلح شکر دارد و به خوشبو و قدرش بیشتر از یکدنگ تا دو دنگ و یک اشغال
کننده است و در اکتی هنوز خوب بسیار ذکر کرده چون بصیحت نبویست ذکر نموده و حقیق
میجوی از آن ترکیب نموده و در دستور ثانی مذکور است در دفع فالج و استرخا و در یارده
جرب و بعدیل **ادوی** و یونانی پنجم است سیاه رنگ شیشه بسلیم و بر ادوی او چتر یا مثل کبر است
و کیمیا او خارا و در یقده ریشتری و بسیار شخ و بر کلس شیشه بیک کربت و شمش شیشه بخلط نخود
و آن دو عدد و یاس عدد و آنه بایل بر زدی و منبت او کت زار است و بر بیانی عطیبا نامند
و بقا است چوده صباغان گویند و او غیر بوده کا در آن و قسمی از نخود بر یک در آن چکر از شیشه
و چایه مثل صابون است در وسط سیوم کرم و خشک جالی و معطرش معطر و مسکن توان و در اول
و حیض مسقط جنین و مفتت حصات و حمل و جاذب فضول و ماعی و با قوت تر یا قوت و کج
که درین هوام و تکین در دندان و دفع مواد مفاصل بقیوت مسهل و جهت احتیاس حیض و ضار
او با سه که چسته عرق الساس و در الشعلیب در هم پیتر و حمل او جهت بوسید و تقیه هم و اعا
بر حمل و در او جهت جراثیمه و سعوط او معطر سه در صفات و بغایت معطر و طلافا
او جهت مفاصل و در درک نافع و مفراش و مصلحش بر مورد و کثیر او قدرش بیشتر از یک
مشغال در مشغال اگشته و در پیش از قسم بوزنش در نه ترخ و زرا و در طول و خود چتر
ادوی غیر از ادوی است در ترجمه نام و مدت بود که گویند که آن شیشه بر بد الهی و در نهایت
صحت و بغایت محمل و مسکن در و یارده فرقه است و خوردن آن بقدر یکدنگی گشته و در
اطلیه مستعمل است و ظاهر قسم پنجم از بد الهی باشد **ادوی** بقا است که در بد شسته نامند
بتاتی است شیشه کولان که نوعی از رسلاست بیخیش غلیظ و بسیار شخ و باریک و بر کلس انزه
تراز کولان و از آن در حجم و قدر کوچکتر و بایل بر سخی در زدی و تقیل المایه و شکوفه او بسیار و انزه
و سفید و با عطر تیر و منطعم و کزنده و در بخورید و وس کوید که قسمی از وراثت می باشد سیاه
رنگ در دم کرم و خشک و محمل و معطر و در اول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و

منصف

صفحه
سرگشتن و در حد میانه
کاواکری باشد ۱۲

منقبه و مفتت حصات و مسکن او جاع بارده باطنی و مقام سوم هوام در جهت ورم جگر و سده آن و
ورم هم معده و وضع لفت الدم با جهت استقله عمل کرده و ریخ و شخ عضل با مصطلح جهت
تفقیه فضلات و مانعی و با ترنجبین جهت بسز و یک مثقال در ابا فضل بالسویه جهت رفخ شیان
مجر و البته آن جهت از آنه خواب نافع و ضا و جهت ورم بارده جگر و مثانه و معده و سپرز در باغ
همج اعضا و جلوس در طبع او جهت ورم در در مفاصل و مضمضه و سنون او جهت در و دندان و تقویت
لته و همور و رقع اطوای و اما امت است میدان طبع او جهت مفاصل بارده بغایت مفید و با کینین
جهت او اخر پنهانی یعنی مجرب و نکوفه او لطیفه در افعال ضعیفه است و مضر کرده بیهوشه او را
و مضر در این و مصدره و مصدق کلاب و صدل و قدر شرمیش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدش است
و قط و بدش قفاح او قصبه الذریزه است و در حق او خرقایب لطیف و با قوت تر با صه و در افعال
شبه با دست و در حق او که شکوفه او خرا را در حق از متون بقدریکه او پوشت که گشته باشند
و در ماه تابستان در اوقات بر و در دست چهارم تیه صاف نموده و شکوفه را تازه کرده باشند
در سیوم گرم و خشک و با قوت قایضه و شامیدن او جهت تحلیل ورم بارده باطنی و طلا او جهت
تحلیل ورم بارده در دمای بارده در صرد و یا میدان مو و انواع عارض اعضا و وضع ماندنی و در لویه
او جهت در و دندان و ورم لته و پوشتیدن و این نافع **از اسیون** با اعتقاد جالیوس نوع چهارم از اسیون
و پر سورخ و بسیار سبک از فرنگ می آید ششم هر سه اسیوس در افعال از بداییم اسیون و از سوم
توی و قدر و در آنکه گشته است و طلا او باب جهت عرق الت و ورم پستان و در ب و کلف و شور
و الحال او جهت رفخ تاخته و ریاض قویتر چشم و در آب بسیار موثر است **از لول** بغایسه کل اوقات
مانند نباتی است مابین شجر و گیاه بقدری بر کشی با نواید و نرم بقدر جیره و با اندک زعبیت و کلهای
او از آنکه پهن و در و در و در خشنده در و در وسط او هر گاهای ریزه بسیار مایل بسر و بغایت خوش
منظر و همیشه او با قصبه و او در و بکرت او در و مکتد و بری قویتر از پستان است و تشوش احوال
مولف اختیارات بر بی هر باب بصیرت پوشیده نخواهد بود و در ورم گرم و خشک و محمل و جالی و با
قوت تر با صه و در بعضی فضلات و مسقط جین و مین و مفتح قوی و مفتت حصات و جهت او
رشد و تقویت معده و جگر و وضع نواد او بوسیله گرمیزانیدن هوام و گرمیزان آن و تقویت و تمقیه و مانع و در
در حق قوی و تمقیه سده و مانعی و نقصان سم و استقا و تر قوی و ام صیان و امراض بارده و چهارم از

در
بیم

ای درک او با یکم مقوی قوی و یکم او مقوی دل باره المزاج و صورت غضب در مزاج و در در
از هر که گوید او جهت اخراج جبین در غرض اجناس حیض و صفا و جهت در مفاصل و عروق است
و خازیر و هر که جهت نفوذ و حصول بیخ او مسقط جبین و معین است عاقراب بیخ او جهت در در
ناید و مضر سیر و مصلحت فایز و عمل مضر محرورین و مصلحت سکینین و قدر شربت از آب و هر که
میخ او تا چهار مثقال و از جرم از یک مثقال و بدش مثل و لطف او سینه در ربع آن زعفران است و از
اوست که مکن بر کل او نمی نشیند و از دو او عموش و چلباسه میگزیند و چون حاصله قدری از آن بدست چسب
گرفته دست است ایام او می او بگذار و بطل ضرر عظیم میرسد و اگر بدست او برهنه کند او باعث سفا
طفل میشود **اذان الفار** آنچه بر کف او باها و بیشتر و سایه دارد بدستانی نامست برک او طولی است
و شب بکوش موش و کبکاه او بی ساق و بی کل و بر آوی زمین پنهان میشود و این نوع را فرج در سیوم
و تر و با قوت فالیضه و با اندک قوت محله و صفاش باید جو جهت درم خارج چشم و سایر اعضا و صوره و
قطر آب چشمه در گوش و درم حار آن و سوط او جهت صداع حار نافع است و مکن التهاب غشیان
و مسقط کرم معده است و بری او سه قسم است قسمی اش خالص را باریک از اصل میرود و در شش
انفلسخ و محوف و بار کثیر و در از تر از نوع بستانی و مایل بسپله و وسط و پشت بر که محب و اطراف
بر که کند و نوع از نوع برش چهار سته و برش می مستقیمش چهار بزه و مکتب لاجوردی و بعضی را گلش
از روی و بخش بیدار انگشته و بر شقیه و فرق در میان این قسم است و استخوان قدری بون آنت که این را
برک نرم و در از و بزه است و استخوان قدری بون مملات اوست و در حرارت و برودت معتدل است
خشک جهت صرع و القوه و ادطاع بارده و صداع نافع و مقوی معده و محلل و مفتح و مدلول و صفا و او
که نیرین انعی و سوط او جهت انعی لقوه و طلاء بیخ او جهت توضیح چشم بسیار مفید و غرغره او با ما
العسل جهت تنقیح طویات و ماغ نافع و مضر ممانه و مصلحتش در تجوش و قدر شربت است و مثقال
و گویند مصلح او تخم حرقه و قسم دیگر را مناسب را بگزیند است و ششهای او بر آوی زمین پنهان میشود
و هر کس مایل بتدریج بی کل و بسیار بیشتر نوع بستانی و از آن ریزه تر و با حرافت است و گویند کل
با نکه بجهت نهایت بزرگی و جسد آن بشا چهار چند آن مرسی میشود در سیوم کرم و خشک و چسب
سموم و او را م بارده و رفع آثار و جذب پنهان و خارا از بین نافع و صفا و صفا و او هر که و قضیب
باعث تحریک عظیم باه حتی پنهان و مایل بر آن را بحال مرآرد و مطبوخ خشک او چون صفا و کستند و در

و شش خالص و سه بلوک
در دست مالک در بیخ خیار از او
ظاهر میشود

بر
زر

ضعیفتر است و قسم سوم برک مایل بند بر و خار ناک و غریب و شاخت شیر دار و مفروش بر
 زمین در آخر سوم کرم و خشک و با قوت سمیته از بوی نوزی اقام معنی و مقوی و مسهل زیاده او گشته ۱۹۰
 هر که او را خراب است سرخی شیره او متحرک جلد و مویز مایل با لیس کوبیده چون سه مثقال و نیم
 جوشانیده و آب او را با نفع نبوشند و از عقب آن ماه شوره بخورند جمیع کرم معده را دفع نماید و
 دیگر شکون نمیشود و مویز مذکور این خاصیت را در انواع بستان ذکر کرده است و این تمهید و معنی
 میفرماید که اقسام اذان العاشره نوزجوش است به چنان از سایه کیت نیز همان معنی ظاهر میشود
 در نوزجوش مصنف بصفت دیگر و از جمله با جین با عطریت و هر کس شبیه کوشش موش و مایل بند و برنت
 و کل او سفید مایل برنج و تخم شبیه به تخم ریحان و شفاف نیبات و تشوش قول صاحب احتیاط
 بدیع ظهور دارد **اذان النور** سان النور است **اذان البیاض** بفت غیرانی تا قیامت **اذان البیاض** بفت
 بر بری مزار المرامی است **اذان البیاض** لوف البیاض است **اذان البیاض** لوف البیاض است **اذان البیاض** لوف البیاض است
الغزال یصق و کوبید سان المحل است و یک اذان الغزال نامند **اذان البیاض** لوف البیاض است **اذان البیاض** لوف البیاض است
 نوعی از اذن است **اذان البیاض** لوف البیاض است **اذان البیاض** لوف البیاض است **اذان البیاض** لوف البیاض است
 اینت شبیه بقدره و با عطریت نبات او بهند و بین دبابه اذ بقدر در اعی و هر کس تیره رنگ و کوشش
 بی غم و مستعمل لوبت است سبک و مایل بر بادی بیبات در آخر دوم کرم کوبیده و نایب مناسف نقل
 و در اجنه و مقوی دل و احشام عین مضم و جمیع قوتها و جالیس طبع و طالع است از زخمها و اکل و در اکل
 و صفا و جهت میوز او را و ام و امانال قروح و منع لعض اعضا و بوسیدن او جهت تقویت و مانع و
 او جهت استحکام نه و امراض و زمان و طلا او جهت اصلاح ناخن در شامیدن او جهت قطع بخارات کوبیده
 و بد بوی دهانی و رفع رمد بار دافع و مصلح و محرور و مصلح کزیره و قدر شربت او و مثقال در پیش
 سینه و در لوبی دهان کبابه **اقطون** معرب اقبشون میونانی و آن بیاتی است فرغ با قش
 مربع دست و فریب بدایع و هر کس مایل با سنداوت و اکلیل او مایل سرخی و تخم بقدر ریزه و ازان
 کوبیده و سیاه و مندر طعم و بخت نرم و سفید و شیرین و در دوم کرم و خشک و لطیف و جالی و محفوف در
 امراض دهان و دندان و درد دینه و نفث مده و تسکین در و معاصر معیدیل و نیمرطل طبع او جهت
 عسر البول و عرق الت و صفا و جهت سرخکی تش و معاصر و شقاق سر انگشتان که از بروت است
 نافع و مصلح و مصلح است و در شربت مایشان هم و در شربت مایشان هم و در شربت مایشان هم

اذان البیاض لوف البیاض است
 اذان البیاض لوف البیاض است
 اذان البیاض لوف البیاض است
 اذان البیاض لوف البیاض است
 اذان البیاض لوف البیاض است
 اذان البیاض لوف البیاض است
 اذان البیاض لوف البیاض است
 اذان البیاض لوف البیاض است
 اذان البیاض لوف البیاض است
 اذان البیاض لوف البیاض است

تومس

مقرص

که صنف دیگر از میانه برکتش شبیه برک که دوازده از آن بزرگتر و صلب و بابل بسیاری در غایت بختش
 و سفید و محقق و قابض و محلل و دوزور برک او جهت قروح چینه نافع و بستور ضا و تازه او و طلا
 م فوق آن جهت در مفاصل که با حکم باشد و چون دود هم بیخ او با مثل حی صور بر بنوشند جهت
 برکتش نافع است **امین** چو نانی اسم نباتی است که بری و بستانی باشد دبری او غیر مستعمل است
 را برکتش شبیه برک اهل و ساقش مربع و بقدر نصف ذراع و غلافش شش شبیه غلاف لوبیا و مایه
 بطرف سفلی و تختش سیاه و دراز و تخم او مستطیل و ایند و کوبند از مسین و رخت قلقدان است
 سیوم گرم و محلل و خیار و یکدوم با شرباب بغایت محرک باده و ضاد مطبوخ او محلل او را هم معنی
 میکان و خار از بدن و مخیر جنین و قطره او با غسل جهت قروح چشم نافع است **اروق** بلقت یونانی
 نباتی است شبیه کبیر و بسیار تند را یکم و ملاذغ و در غایت حرارت و جنب از اولی است که از طبع
 با مصلحت استعمال نمایند و مولف احتیارات کوبند و الحار است و سندان ظاهریت و صاحب
 کوبند و او را غلاف میانه **ارک** درخت مسواک است شبیه درخت انار برکتش عریض و خزان نیک
 و خار دار و گلش بابل سبزی نمرش بقدر یکم و بعد از رسیدن شبیه کبیر و با آنکه خلوات است
 در ادل گرم و در اخزانی خشک و جالی و محلل و مقطع و مفتوح سه و جهت دفع رطوبات لریه و ریاح
 غلیظ و ضاد مطبوخ او جهت تقویت معده و دفع اسهال بغایت نافع و ضاد برک او محلل و مانع
 نزلات و ماشر او نمل و مسواک کردن بچوب او جالی و دندان و متقوی نشد و انکار او عورت جوشش
 و سح و مصلحت کبیر او قدر شش از پنج او نالصف اطل و از تختش در هم است و بدانش ضد
 بلقت فارس سنگ نریه است سبک در زدنک و کوبیده و محرک اولطیف و طلا او با کشته
 و مانند او جهت او را هم صاره و با محلات جهت بیرون کوشن زباده و با قیر و طی جهت رو یا نریه
 و با عدوات جهت بر اینین حصات نافع و جنب از خوردن او اولی است **از** معرب از او برتر
 است و بفارس برنج نامند در دودم خشک و در حرارت و بیروت معتدل و با لخاصیت محرک و
 حرارت و در باره المزاج برودت اصدات میکند و ظاهر بجهت این تاثیر قهوا و اکثر مشاخرین مرضی
 موزه از برنج نغمه موده اند و مخصوص اصحاب استه اند چه در مرض اصدات کیفیت متضاده و در
 کیفیت متوافقه شرط است و کما یزید متفق اند بر آنکه او باعث طول عمر و صحت بدن است و در
 نیز این معنی ورود یافته است و برنج هندی از جهت کمتر و او را جینا نامند و برنج سرخ فارس را قینه

در روغن زیتون
 جهت تحلیل ورم رحم و لوباسیر
 و معفه و طبع او جهت
 عسر البول و تقیه مشانه
 و تخم او جهت تخیر و حله

بشتر است و سفیداد در تغذیه قویتر و افام دیگر او مسدود و قابض و بیسای قلیل الغذا وجهه زهر
 و اسهال دموی و احتساق رحم و امراض کرده و نشانه سفید و باثیر و شرکثیر الغذا و بیسای و جمن بدن
 و مولد متی و باد و نازه و سحاق مسکن حرارت و جهت اسهال صفراوی و تشنگی و غشبان نافع و باثیر
 بز جهت زهر و یا به کرده بز و روغن جهت معض و انکسار او مصلح حال بدن و در کفاره و مولد خلط صاف
 و موثر و بدن خوابها خوب و مولد قویخ رسده و اعتقال طبع و محصلش جبین آن در آب تخالفا
 و حوزدن او باثیر برتی و چون در آب قرطم بچوش ندرغ رسد او میکند و با میدن آب مطبوخ او
 مثل نادر الشعیر مسکن حدت خون و دفع خلط مراری معده و امعا باثیر نازه و بالنا صفا ده او زخوری
 جهت تولید معی مجرب است و هفته باب مغول اوجت سیخ و قره امعان نافع و در جلا دادن عوامر بعدی
 و آب نخاله او درین قویتر و طلا او با ترس جهت کلفت و انار و نمل و ضا و چا به جهت کشودن و نمل و
 درورش جهت جراحات نازه و با میدن آرد برنج که بسیار نخته باشند یا به کرده بز جهت افراط اسهال
 مرضی اسهال روانی و سیخ بغایت مجرب است و آب مطبوخ شکرک مسقط جبین است و پوست شکرک که
 بسیار نرم صلابه نکرده باشند از جمله سموم است و گویند که یک مثقال او کشنده است و مولف تذکره
 منکر این اثر است و مرکب و مصدعه میداند و مسقوط کرد و برنج که در چین سفید کردن بهم میرسد جهت قطع
 رعاف مجرب و بد بدن برنج او در جو مغول است **بضم اول و سکون ادرحت** صنوبری برست و زنت **رب**
 از ان حاصل میشود **از سون** شراب غلظت که از خمر و ادویه حاره ترمیت و هند قویتر از خمر و مقوی
 بارده است **از برنج** یعنی است شبیه به پیاز شفافه و از پیستان آند و مولف تذکره گوید که آن سیخ
 سون سفید است که نیا **از سون** سون از ادویه در زمینی عبارت از پوست بغایت کرم و جذاب و جالی طلعه
 جهت قطع خون بواسیر سفید و با میدن او بغایت در حیض و قدر شرمیش تا یکبار هم و مولف مالایس گوید
 که او سیخ سون احمد بریت که بکوت نامند **از حنظل** مغرب از ارغوان فارس است کرم مایل با عدل
 و مخرج اخلاط لزج و جهت برودت معده و کلیه تصفیه لول و طبع او معنی و منفی آلات متفلسفه
 و سوخته او جالیس ظرف الدم و خضاب نیکو از نان از و خطاط میزند و ایشه سیخ او را چون بقدر
 در هم بچوش ندرغ قویت و مصلحتش مرکب غناب نام و بد بش ضد اسهال و نصف آن کلنج و دانه
 در او دیه عین قایم مقام شبنم است **از بومانی** تخمیت سیاه و در تن و در میان کندم و عدس
 و بغایت سبک تر نامند ملین و محلل و ضا و با به که جهت او را مصلیه حاره و تشکین درد دندان نافع

اعتقال
 باثیر بر تی و جمن بدن
 وقت سخن و نیز در میان
 باثیر بر تی

در

از سون
 خط
 از ارغوان
 ارغوان
 ارغوان

در وی القه از قفاح و مورث قریح ارجی و مصلحتی است که مزاج بشیرینی است **اربع** بقارس خرگوش
نامند و عربی نموز گویند و مغرب ارب از اربیا سریانی است و آن حیوانی است معروف و گویند مثل زنا
حالیض می شود و منقلب میگردد فراو با دکی دنیا لکس بهترین او سفید است در اول سیوم گرم و در دوم
رط و گویند خشک است پوشیدن برت و مضمین بدن و معدل خلط و قاطع بو سیر دافع تاثیر بر دوت
به نهایی و موی محرق و غیر محرق او جالس خون همه اعضا خون بر داشته است او جهت سهال و قره امعاد
رضع سموم و طلا خون کم ناز و جهت کلف بهین و بنوا کیه تحفید از ترشح کند و جوش خشک که
سه پسر سه و مسکن در دها کهنه و مغز سراد که مشغولی باشد جهت استه مرضی و دو لک او جهت اصلاح
نشد و در آن دعات بر او با بدن دندان اطفال و خاکستر دماغ او با بیه فرس و با باد العسل و انقباض
عضل جهت دفع دار الثقلید و پیرمایه او را چون بقدر قیر اطلی تا نیم مثقال با سه که بنوشته جهت صرع
تحلیل بشیر پنجه و معده و کزیدن ارضی و ادویه قنار و سیر قراط و ابا شراب جهت تب ابعه بحرب
دانسته اند و طلا جهت سرطان عجیب الفقل و دو مثقال او را چون بنوشته جهت منع سیلان
رحم دشمن در شامک و حمل آن بعد از چهل روز هر او نیم مثقال مانع حل زمان و زهره او را با لعنه
است و بطوسی رطوبت او جهت نقرس مفاصل و خوردن گوشت او مولد خون غلیظ و بهتر از خون که
گوشت کا و زهره میشی هم سه جهت بول در فرانس و سلسل بول و رعشه و فالنج و امراض باره نافع
اصلاح او حیاتی است به بخارات و با روغن و شیت و مضر محررین و مصلحت کل است و سه که و انار
د چون مجموع او را پنجه متادل نمایند جهت ضد زناغ و هر گاه مجموع او را در ظرفی بسوزانند در سه مثقال
آنها بنوشته جهت سنگ کرده مفید و چون جوف او را پاک کرده و در ظرفی بسوزانند و با روغن کل
طلما نمایند جهت ادریان موی سر بسیار موثر و صفا خاکستر استخوان او محلل خنازمر و به او جهت شفا
و منع رختن موی و بول او جهت صحت با صره و سر کین او بقدر نیم درم تا یک درم بشیر جهت سلسل
دلول در فرانس نافع و تعلیق هر دو چشم او مورث است در نظر مولف تذکره گوید که چون مفت
روز دجیه از مغز سر او باد و او قیه بشیر ناز و بنوشته منع سفیدی موی کند و بجز ربت و مو لقیح
الادویه گوید که چون خضیه او را تنگ بخورد در سس نکس و گسترده در دنگ او را سهوط نمایند جهت
محرر است و خوردن او با روغن سداب جهت اخراج مشبه از نموده است و بیناس گوید چون زهره او را
خواب بر تیه بر و غله کند که تا سه که با دانه استنق نظر نمایند بهوش نیاید و پیرمایه او را با سه که

برشته

شما

مثل تخم زرد در آخر چهارم می رسد در آنها درخت می ماند و هر کس بستر المسی مال بسپارد و شب
بهر که قریح و قران نیکه و در تکلیفین طوادار نامند و در طبرستان طافک نامند و قریح را نیز شبیه بفتق
و این نوع از سموات و بعربیستان نامند و بهندی بکاین و مکتس سنج شبیه بخیری در غایت
حزین و مکتس در سوم گرم و در آخر اول خشک و مفتح سده و مانعی و برک او کشته محل جهت دراز
کردن میوه ها سرد و خورش از سموم و عصاره برک او با عمل جهت باوقوع نافع و مفتح و در جهت سوم
بارده و عرق السار احتیاس بول و جض و تحلیل خون معجز در شانه مفید و قدر شتر پیش نام سوم
و عصاره شاهی او با عمل با میضجیه مقام جمیع سموم و هر کس سم حیوانات و بدش در دراز کردنی
شهرای است و چون پوست او را پیچیدم با شانه ستره پیچیدم پیله سیاه جوشانند و طبخ او را
جهت پتیا بلغمی از موده است و بکنیم از تخم او کشته است و مؤلف آن که گوید که عصاره او
حصصات و مانع غشیاق و ضاد برک و شاخ او تحلیل خنزه در نطول او سکن صداع باره و مؤلف جامع
بغدادی گوید که وقت شرب عصاره او بسیار دبا میرسد و در دفع و مکر ممنوع و غیر ذوق او
قرح منقیه سرد و چون عصاره برک و خمر او را با قدر مر دانک سینه باره و غن مکر جند از مر
یکدیگر بر سر مالند و هر دو یکبار پیچیدند و بهر سه او ز کیز و ز جمام او نند و بعد از حمام بدستور
در سر آببسی خفیف پوشتانند مویز ابر و مانند قرح را از ایل کنند **ازاد** کافور مونی است **ازاد**
بلغت بر بری چند فوق است **ازاد** دار شبعان است **ازاد** تبرکی صبر است **ازاد** کرمی است
که در سینه زار و در یک زار می باشد ضاد و عصب مقطوع او در ساعت الیام و به **اصفحاج** بقا
سفید آبی مانند آنچه از قلعی ترتیب دهند اصفحاج اوجی گویند و بهتون افسام است چون قلعی
صفاحی که دره بانگور کوبیده با تخم آن خشته بر روی یکدیگر کشته و در خم سر که طرنی که سر که سنده
باشد که آشته سر ظرف محکم نمایند که بخار سر که بر نرود و قطع میرد و ایام از هم بریزد پس از سر
خشک کنند پس سینه پزند و همین عمل مکرر کنند تا همه قلعی قیل شود و عمل اصفحاج را علت یکی
شدن نرشد سر که است و آنچه از سر به ترتیب هند یکی همین دستور است و یکی احراق است و آن با
نه اصفحاج و در اگر احراق اگر میانند شود سرخ حاصل شود و در دوم سرد در ریسوم خشک و مثل
شرطت تا لطیف و محقق بلایع شود میرده سرد و مغزی و قلعی کشت زیاد و در مل قریح
در جهت سوختن تش و با سر که در و غن کل سرخ جهت در دس و با شتر جهت در همای عار و

حاره و معاصر حاره مجرب و جهت زخمهای و شقاق و دور و چشم و بهر آن و بیاض ارفیق چشم
 حیوانات با شیر و خزان و سفیدی تخم مرغ جهت امداد و باب غیب الثلب در ادوات جهت
 ماوسخ و شور و نرف لام و حکم دور مرهم با اقلیمیا و آب پنخ جهت منع اوئیدن مو مجرب است
 اند جهت رفع بولوی زیر بغل و کتخ و آن و معمول او جهت منع حمل و قطع سیلان حصین نافع است
 او صورت خنق و زاده از کله هم او کتخه و به لاش ایا و سرخ است **سفيد الصابون** بقره
 سفید اب بزوی نامند و آن از سنگ یراق صفا بی کج و امثال آن در بز و دواجی اصفهان بعمل
 می آید حالی مغزی ارفع انا مجرب اصاف کتخه پیره و قاطع نرف لام جراحات تازه و رعای و طله
 او باب جهت ماوسخ و اورام حاره مجربیت و خوردن لا کتخه **سل** بفتح اول و ثانی بلغت
 عرب اسم نباتی است که از آن حصیر می بافند و در کتخه اربها دور زمین ایدار میرد و در نر ماده
 میباشند و او را کولان نامند و آنه او سیاه مایل بایسته از آن بر بزرگتر از تخم ماده و کتخه او خوش
 سیطیر تر از ماده هر دور او نرف مگر است از بروت غالب و حرارت قلیل و محلل در دمای
 ضا و او جهت استقا و سهر و مایه نوجو نماید و خاکستر مین آن قاطع نرف لام جمیع اعضا و محلل خنار
 و جهت حکم نافع و شراب او بقدر سه در هم با شراب جهت اسپال و نرف لام نافع و با قوت سرد
 است و ضا و در کتخه اسپال مینج کتخه بدن موام و در تله نافع و شرش نرف غلیظ او بعبایه
 منوم و تا بچند روز او مورث سیات و مصلحت کل انگبین عس و غلظتی و فرش ارفیق او که ماده است
 جهت ابدان قویه و مستقی و غلیظ او جهت ابدان بایه مقید است **سلیج** کتخه است منت اد
 در کتخه اربا و شفاش و راز و در زنگه و بر کتخه شیب پیره تیرک مستعمل صباغان مغرب
 شیبه بینی و با تجویف و بر کتخه باریک و غیر در سیوم کرم و در دوم خشک و محلل و منضج اخلاط
 غلیظ در رضع او رام و سموم و معض و ریاح بر معربل و ضا و مطوق و ورق او در رضع او رام ملخی
 و محلل مجرب است و آنه و طلا مطوق او با آرد و جو جهت جیره نافع و ضعی از و برک ایزه توفش
 بر شعبه و بر اوی زینین پس منیشود و در اطراف شهنهای او غلاف بسیار و تراکم مانده غلظت
 مینج و از آن کوتاه تر و نرم و خنهای او بسیار زیره و سیاه و ریش او بطیری انگشت در کتخه
 مابین سرخی و رزوی و بسیار منطعم و از قسم اول کرم تر و منتر در ریکتر اربا و دور کوه یا میرد
 بندرم از مینج و تخمش جهت در وحش و ریاح غلیظ و کرم معده و قولنج ریخی و کله هم او را چته

مستعمل

که بدین عقوبت عموم قناله مجرب استند اند و کومند صفا و او اکل او استیاضه را کوچک میکند
 مفاصل میفند و چون او را با شیخ با نسوبه دهند و کندش از هر یک مثل نصف او حبس از نه و او
 دو در هم بنوشند ریح انیش از ایل میکند و هر گاه مداومت او نمایند مجتنب را با بعلیه را
 میتابند و مقریه و مصلح صحن عربی و قدر شربش از نیم مثقال تا دو در هم و بدانش مثل او خورد
 و نصفه سارون و سدس از قدر نماند و در صیغی بدانش عصفربست و استعمال از روغن و تخم او
سقط بغار است ابر مرده گویند آن چغری است که بر روی سنگها کنان دریا تکون میشود و قن
 متخامل در سبب التفت است و غرم و شبیه بند و بر سرورج است ماده گویند و قسمی که با صلاحیت
 تقیبا صغیر است نر نامند در اول کرم و در دوم خشک و محمل و محفصه با قوه جامه زویه و چون
 تازه او را با سر که مخزج با شرباب ترک کرده هر جراحت که از اند ایام دهد و با لیا صیت قطع تر
 الوم و با عمل مطبوخ با آب جهت ایام زخمها کنه و خشک او محقق قروح عمیق و سوحه
 جهت منع نرف الوم قویتر و جهت ریه با بس و جلا با صره و قیل تازه از تنهای دایمیه و کتانی
 مفع افواه عروق مضموم در اجات جائید و محرق مغسول او در او دیده عین نافع است و چون قطع
 بقدریکه توان فرود بخیا ط بسته بلغ نمایند و یک سر خیا ط را بر دست نگه دارند و لجه صبر کنند
 که جذب رطوبات کرده با لیده کرد و بعد از آن خیا ط بکشند تا از کل بدن او دور از ریح زلود
 که در حلق مانده باشد معید است دستکها که در جوف او هم میرسد و تفتت حصا مجرب چون
 که بجهت زینت اسفنج را سفید کنند باید که قسم داده او را آب ترک کرده و مکرر در اوقات تنه
 چهاب که است **اسفنج** کبر اول بفت مغزلی اسم نبات شجری است منبت او در اها استاده
 دریا خصوصاً دریای قلزم و ساحل صده است در ایتد او بدین یک ساق بقدر دروغ شبیه
 العالم است و چون محاذی اوی آب شود از او برک و شکوفه شبیه بپودر ظاهر میشود و شربش
 قندقی و مستطیل و نرغ و با اندک کثرت و چون بخواند از قلیل او سرد و انکیزش سیات
 حاصل میشود و آن ثم مرکب القوی و مستحی و دلوک و بخوران جهت درودندان و شامید
 او با شرب تازه در محروم و با شرب در بر سرد و لغات محک یا و محمل صلابات و متع سه دو
 منع است غزیری و حالبس بخارت قدر شربش از نیم مثقال تا دو در هم است و صبح او نرغ
 بعد از خلع شبیه بکنند و با رطوبت فضل و جهت امراض بارده و نرغ رطوبات از مفاصل
 او دور کند

تازه

صغیر

دندان او

از خود

از خود

از موده است **بقره** شیر نامند و گوشت او در مضمون مورث نجات و ضاویه او هر کم و
 بجزان دانستین و قضیب و مقعد مقوی جماع و قطره او بار دهن تخم انجیره در اصلین جهت تقوی بعد
 و طلا و جهت کلفت و زهره او مقوی بصیرت مبدن بکادک او که از تر باشد بازده تخم مرغ نیمه
 بهت که که از زبان بسته باشد گویند بخربست و وقت استعمال او در حین کلکال ماه شرط دانسته اند
 و گویند جلوس هر صلبه او جهت نفوس و بواسیر خربست و بستن پوست او با سومی هر کردن اطفال شیر
 بلوغ جهت از آن صرع و بجز موی او در کمر زانین سیاه و رفع تب ای نافع و طلا به زهره او هر
 باعث کرم ختن سیاه از آن شخص و ضاویه باین دو چشم او هر او ی مورث بهایت در نظر باوقفا
 و که آشتن قطعه از صلبه او در میان جامه یا مانع کرم از آن و اگر کرم در جامه یا موجود باشد باعث قتل آن
 و چون یکدیگر هم سر کین او در شراب حل نموده بمقتدین شراب دهند سبب دفع خوابش آن است
 کرده و گویند بیشتر از آن خردس سفید تاجه امیکر نرود و مولف جامع اللادویه از اسطوخودوس کرده
 که کباب خصیه شیر بغایت مقوی دل و باده است و چون بشکافند و یا بوزه سرخ و مصطک طبع نموده خشک
 و باروغن از بنوعی جرب نموده با کرم ناشناخته بنوشند جهت جمع در دیانی اندرون مثل قویق و معض و
 بواسیر و زهر و در دم و در و جگر بغایت مفید است **اسطوخودوس** بونانی یعنی حافظ اللار و اوج دان
 کبابی است بر کشن شیر یک صغیره از آن در از تر و بار کیم و کلتش مایل بسفیدی و ساقش واحد و باریک بلی
 شخ دور که کمر از شیر و قیبه و منتر کم از اجزای شیشه بجز بلی تخم بیل سبزی و تند طعم و با آنک تخم در آنک کرم
 کرم خشک و گویند کباب القوی است و اجزای باره او کمره و این قول اقوی است محلل و ملطف و منفع سرد
 جال و با قوت فایضه و مقوی بدن و دل و احشاء و در تقویت ارواح و مانع مبعطل و مانع حقوت اخلط و
 و منقوره سودای و مانع مبعطل و طبع او در امراض سینه و معال و نزله از روفاقو تر است و مفرح و
 بلغم و سودا و مقوی آلات بول و با قوت تر یافته و سهو یکدیگر هم او با عمل منق قوای و مانع و نشانه
 بکدر هم با مار العسل جهت چیدن مغز سر که از ضرب و سقوط حادث شده باشد و به تنها جهت اعش و مار
 و در جزا و بکسر و مینج که با مار العسل سرشته باشد جهت برودت معده و بواسیر بغایت مفید و
 ضاویه او جهت دور و مفاصل و نفوس و وقوع مبلوغ او جهت استقا و درم بار و جگر و منفیه کرده
 و طحال و امراض مقعد نافع است و با سکنجین و کنگ هنری سبیل قوی جهت صداع مفید و با عقر قمر صا
 و سکنجین جهت صرع و با شراب جهت نفخ و در د اعصاب دور و اضلاع و سهم مشرب و به نافع و مضر

صفاوی مزاج و معطش و معتق محرومی و مصلح آن سگینان گویند مضرش است و مصلحتش کهنه
 و صمغ و قدرش بیشتر از درو در هم تا بچند روز هم و بدیش در آلات تنفس فرسبون و در تمقیه سودا و
 و در اومت مرابی کل او با شکر و عسل که هر روز یک مثقال از کل او خورده شود جهت سودا و تقویع
 مجرب است و مولف تذکره گوید که چون او را با نلت او گشته خشک و ریح او در بخوش و تسخیر آن هر
 یک از مصططه و بلبله کبابی و کندر معجون کنند و یا بچوشند و هر شب وقت خواب به اومت نمایند
 جهت اخ ترکلات در سرد و تراب و او بود که انی سامعه و ضعف با صره مجرب است **اسوس** بالف عمد
 بلغت یونانی اسم نیک چینه است و آن نکی است که بر او سنگ سفید سبک و نوعی بر او سنگ
 مایل بر زدی از نم دریا بهم میرسد و آنرا اسوس نکی اسوس نامند و شبیه بوشاد در وقت سردی از سنگ است
 و بهترین سنگ سیرج التفتت است که در کباب از دقلیل جایز داشته باشد در سیوم گرم و خشک و بالذبح
 و منقش در حقه قروح که با لبه عسل لاند مال و بردن گوشت زیاده در با عسل منقش زخمها و با موم و
 روغن مانع انتفاز قروح خسته و باارد با قلی جهت نفوس و طلا آن با سه که جهت سپهر زود کرده و با
 صمغ البطم و زنت جهت تجلیل خنازیر و منقول هر دو در دستور نقل اعلیما ملطف و جالی بصیر و جهت
 بردن بیاض و دفع آثار نافع و با نیمی صبت زهره اسوس قاطع خون کلمات است و خوردن او با عسل حقه
 قروح شش نافع و صورت سبج و مصلحتش صمغ عربی و قدرش بیشتر از یکدنگ تا بچند روز است
 بخار شش سودا یا نامند از جمله غده نه و آن مرغی است که از ادویه حاره و کوشک مرغ و غیره آن و بقول و امثال
 آن که طعم غالب داشته باشد ترمیت و هند لطیف و در طب و صالح الکیموس و موافق نافع سوداوی و
 صاحب معال و قریه ریه و امثال است که **اسیل** بلغت یونانی پیاز عضل و پیاز و شنبه و پیاز شمش
 نامند بر کس شبیه بر کس در ساقش بی تجویف سپهر مایل بر زدی و پنجش مثل پیاز بزرگ و پیوسته
 سپهر سرد و مایه و محتاج بغیر نیست و هر چه در زمین تنهار و در رسم قائل است در اخر سیوم گرم
 خشک و با طریقت قنبر و در لول و حیض و متوی معده و منغ اعضا و حالی و جاذب خون بظلمه جلد
 و محرق و مقروح اعضا و ملطف اطلاق و ترابقی زهر موم و جهت ضیق النفس سرد کنه و او بود
 و سپهر زعفران و مفصل و نفوس و در کوشش و صرع و شقیقه و در سردی و در سردی و در سردی و در سردی
 الهم و سنگ فشانه و عسل البول و جمیع امراض سودا و قروح باطنی و محروم المزاج و اسهال و معوی نافع
 و متوی او که در غمزه که فته باشند و در اشک خفته بجز که خنجر منضج که در سردی و آب مشعل است

را در صمغ اسوس

تفصیل

در سهیل غلظت غلیظ و با نالی صیت مغزی معده و چون تخم مرغ را در جوف او که آشته بزند و تخم را بنویسد
 در سهیل غلظت غلیظ و معدل آن در چون گو بید و او را با نظر و ن بقدر و بعد آن در باره بسته موضع
 القلیب با آن چندان باشد که خون از دایه موی او بر و پاند و اگر محتاج نیکار باشد بعد از ارفع
 بر جت نکر اعل نماید و هر ماه نصف او قیه او را در و او قیه او غنی از بقی بچوشاند تا بخت
 شود و آن روغن را صاف نموده بر کف پایها مالده و کف پا را تا صبح بر زمین نهد از آن و بکلفه
 همین عمل کنند عاده شهرت به مایه سین کرد و اگر کثر مجربین مجرب دانسته اند و شامیان نه
 قیراط که در عمل بخت باشند جهت اجناس بول و در و معده و سود و مضم و تقویت معده و بر مرقان
 سرخ کنه در بول و نفث مده ریه و معض فو و آب برک او را یاد و چندان عمل بقوام آورده چته
 ر بول و صین النفس و بایسیدن اب طبع او در خانه و به سوز تعلیق آن جهت طر حضرت و هوام موثر
 و چون ریزه کرده در روغن زیتون بچوشاند تا بیاض شک شود طلله روغن مذکور جهت جمود اطراف
 و سردگی و در و مفاصل و نفوس و در و گوش و سده آن و با موم و قلیس گو که جهت قروح شسته به
 و جرب متفرقه و یا بس و حکم و خزار و بازوف و صاحب جهت بنور یا به سه اطفال مفید و قیراطی از بعض
 در شیشه های او که با هم گو بید باشد متقی قوی و صفا و بخته او جهت نایل و شقاق که از سه معارض شده
 باشد مجرب است و صفا و مطبوخ او در سه که جهت کز برین افغی و بوی او کشته مکسها کز نه و با نالی صیت
 قابل موش در ساعت و در شستن آن با خود موجب هر بیساع و هوام و مار و قمل و مورچه و کلبه
 او را گو بید باب او را و کز سه را انجمیر نموده بنوشند جهت استقامت و چون جوف غرضل ابا
 سه که گو بید در حمام بر پیشی مالند بهقی که به هیچ در از ایل نشود و زایل سازد مجربیت و چون نزد یک
 تاک عرس نماید انکو را با صلاح آورد و عرس او در بای در حث انا رو به مانع از بختن شکوفه آن و تخم
 او بلیط طبع و جهت مفصل و در و مقعد و رحم نافع و چون گو بید او با سه که چها سازند و بعد او را در
 میان انجمیر کز نشسته یزد و در میان عمل رفیق حیسانه پروان آورند و انجمیر را بکند بعد از آن
 او را ب کرم بنوشند و با نالی که در و بوره حوت نینده باشد نافع و نفع صعب نماید مجربیت و غرضل مضر
 محر در بن و کرب و مضر عصب صبیح و مصلحه و مصلحتی شکر که
 نافته و باغ کرده باشد ابوب نوا که و قدر شربتش تا در هم و در بش طبعوس گو بید سیر و گو بید
 اسفودرون که سیر حکم ای است و قدر و مانا و وج و مولف تذکره قابل جبال او نیست و گو بید خاکستر او

بیان مند

بار و عن کل جهت شفاق و حکم و استقامت دانه یو سیر مفید رس که عضل که او را با جوی مثل کار و نیزه
 بر سیاهی کشیده چهار روز در سایه خشک کرده باشند یک رطل او را در هفت رطل و نیم سرکه که کینه انار
 سر طرف الیچیک نموده دو ماه در آفتاب گذارند و بعد از آن آفته پیرون آردند و با عضل تازه را تا
 ششماه در سرکه بیندازند در نهایت تقطیع اخلاط غلیظ و مقوی معده و حلّی و قوت باضمه جهت
 کردن آرد بولوی دیان و مواد سرد را مال بولویا و جنون و صرع و نفست سنگ شانه و برون الت
 و تقویت اعصاب ضعیفه و اعاده صحت بدن از کسوف و حرارت بدن نیم و مضمه جهت است که
 در آن در استحکام دندان متحرک و قطره جهت که انی سامعه ایشامیدان جهت تقویه است و بولوی
 بر قان و رفع سموم نافع و قدرش بیشتر از مقدار قبل نادر و ادویه و نیم است که بر بولوی اضافه شود تا
 باید استعمال نمود و شراب عضل و در جمیع تکرورات القح از سرکه او و مضر اعصاب هم میت بخلاف
 سرکه جهت پاره دفع است و در استفراغ و سبزه و عرق الت و تقویه نافع و مضر حر و این و
 صاحب قره است و در سوراخ شراب او مثل عمل سرکه است که بجای سرکه انور باشد و سه ماه در
 آفتاب گذارند **ش** معرب از اسیر یانی و بغا است مورد نامزد درخت لیثانی او بلند تر است از بولوی
 انار و برگش ریزه تر و سینه تر از برگ انار و مایل باستدارت و تخم سیاه و قران نیکه و با عطر
 است در اول سرد و در دویم خشک و قاریض و با آنکه حرارت و محقق قوی و تخم با قوت تر باشد
 اگر چه برگ و سبزه و تخم و کل و جرم او را نسبت بیکدیگر حرارت برودت و جویت تفاوتی است
 مجموعه او قاطع خون و عرق و نفست الدم و مقوی دل و معده و حر و با صوره و مدلول و قاریض و محمل
 مضر و طایب **س** سمانه در لوات و نفست حصات و قطع خون حیض و تصفیة کردن یو سیر و رفع
 جمیع سموم خصوصاً سمانه و عقرب که با شراب نموشند و طلا او جهت درم حاره و قروح نافع و رب او
 کاب تخم او را بچوب سمانه تا غلیظ شود جهت تسکین فی دفع حار و منع صعود بخارات بولوی و سرفه
 و خفقان در اسهال و ایشامیدان تخم و عصاره او جهت نفست الدم و قره شانه و حرقتة **س** سمانه بولوی
 و صعود بخارات و سرفه و طوی و فی و تشنگی و سرفه حار و در زید مفید و صمد تخم نخبه او جهت سیاه
 موی و با شراب جهت قروح با و کعب و باار و جویت درم حار چشم و صمد برگش جهت نکه و حمزه و سرفه
 و درم خصیه و ضرب و سقطه و یو سیر و درم حار و عن زین جهت سوزن آتش و با کل ارتمی و
 سر که جهت حکم و جلا و ماض و انار و عرق در درم و با بعضی و درم و کلسر و اقا قیا جهت تقویت

ت

اعضا ناقصین مجرب و بخوراد جهت رفع و باد دفع هم او دست قوط و اندک بو اسیر نافع و صفا و بگوشت بریز
 ناف جهت اسهال ماری و چون ابرو رطل از آب برک او که بار و عن کیند بنوشند سهیل قوی بغم و
 جلوس در طبع او جهت قروح و بوز معقد و رحم و سیلان رحم دست اعضا دشتن موی باب او صفا
 منع ریختن موی بسیار موثر در چون باطل بکفسته خیا نمیده در روغن کیند با لسویه بچوشانند تا روغن بماند
 جهت او باینده موی بجز بکشد و قطرات آب او جهت برک گوش و خاکستر او در رفع ناخنه و سلاق و در معده
 قویتر از تویتا جهت کلف نافع است و در زبر برک او جهت رفع جراحات و سبج جلد و بوی زبر بغسل
 در جن مفید در ساق درخت مور و در کمر جاب هم میرسد شبیه بکفست و او را اینک اس نامند و
 اختیارات بدلیجی حمل بر صفت اس نموده اس نیکه نامیده آو این دلیل غایت جمل او در توان نموده
 و نیک اس در جمیع افعال قویتر از برک و تمرد است بعد از آنکه او را گویند و در سوزاننده با شرب آب
 نارسیده از سخت تر صفا ساخته در سایه خشک کرده باشند و بوییدن مانع صعود بخارات عصاره
 بدماغ و موفتند که گوید که مسواک کردن بچوب او صبح چندان است قدر شربت تا سه در اسم او از
 او ناسه او قیه و بدنش در احتیاس افاقیا و در او را هم حوض و گویند بدنش مطلقا برک قوه است و مضر
 صاحب زکام و مصدع محررین و مورث بسخالی و مصلحتی نیست و در روغن مور و کاب برک تازه
 او را یا مطبوخ او را یا مثل او روغن زیتون بچوشانند تا روغن بماند سرد خشک در قابض و موی
 اعضا مانع قبول مواد و جهت التیام زخمها و قروح سرد و بشور و شتقاق و سبج سینه فاق و مفاصل و
 سوختگی آتش و تقویت موی و سایه کردن او و منع عرق و بخار و ورم و ریو و بوا اسیر نافع و گویند جو
 از چوب تازه او کشته می ساخته صاحب درد کتیران در حوض موافق کنند با نلیصیت تکین در
تبریزی مور و بر برک از قدر در نصیتر از بستان در طرف او تند شبیه به بستانی و چوب او **صلب**
 تر و قدر او که از درعی و شمش غایت سبج و مستند بر او و وسط برک میرد بدو شها بسیار از نیک
 اصل مری آید و مورد اسفند نامند بلغت تکین غیر گویند در زمرستان برک نمی ریزد بسیار
 و اش میدانند برک او با شرب آب مفتت حصاه مشابه و جهت تقطیر العوبی رطوبی و بر قان
 در اسهال و رفع او را ریش و تقویت معده و جگر و در رفع شر با جهت اخراج کرم معقد جموله جهت
 صبح و رفع رطوبات و مایع و صواع بلغمی نافع است و این ماسه جو به گویند و قوت او را مثل باد او بود
 و بعضی بقوت آفتاب دانسته و این نامیند چینه ضربه و سقط که بر حث واقع شود بدلیجی صفت

میرد
توت

حل

دانه است **سقر و قندریون** یونانی و بعضی مذیبت الطحال است اسقو لو قندریون کومیز معنی مادری
 سپهر است که کادی از جوزده سپهر از در طرف شده بود آن بیانی است اساق و بی شکوفه و بی
 ثمر و سبب او سنگ لاجوا که در سایه باشد و هر گشت شبیه به ک بسفاج و طرف اسفل برک بایل اسق
 و طرف اسق سپهر و مشرف و مغرب از دریم کرم در سپهر خشک و لطیف و محمل و منفی و مد رحمت
 تفتت سنگ کرده و نشانه و میرقان و قنوق و صرع و امراض سوداوی نافع و جهت سپهر زشتی
 و ضا و ابعدیل و یون چهل روز با سکه چینی بنوشند و ریح درم سپهر کومیز مجرب است تعلیق
 مانع جیل و قدر شتر میشن تا سه درهم و مضر دل دریه و مصلحتش صمغ عربی و مضر شانه و مصلحتش
 و بدش بویست بیخ کیر کومیز و در آن او کما ذریون است و کومیز مرغان سوخته بدل است در صفت
 اعتقاد آنکه اسقو لو قندریون بیخ کبر است و شیخ رئیس بن معنی است محمود اند **سقر و یون**
 سپهر صحرای است هر چه الونته پی دندان باشد چنانست و آنچه کما از دانه نوانه جزک باشد شای کومیز
 و هر چه پی دندان و بسیار کوبک و پوست از جدا نشود مصری نامند و شقر و یون عبارت از پوست
 و کراتبری بتر نامند تلخ و قابض و تلخ و هر گشت ریزه و غیره کرم عظم از سپهرستانی است و گلشن
 مایل سبزی و ساقش در از دقتی اکلت سفید و ساقش سفید در آخر سپهر کرم و خشک و تریاق نرم
 و در ابول و حیض و جالی و محمل و در جمیع افعال قویتر از سپهرستانی است و در نوم چون خواص شتر است
 مکرر باعث تطویل میکرد و قدر شتر میشن تا دو درهم و بدش اسقل و تخم شغاب بی مهر و المراج
اسدوق بلقت سربانی بیخ گیاه است هر کرم و در از در باریک و کج و از در جوید باریکتر و باندک عطر تیر
 و مندی و سفید مایل بر زدی و بعضی غیر مایل بر زدی و منبت او جملها و گیاه او منبسط بر او
 زبان و هر گشت شبیه به کربنیل و بلبلاب و از آن کویکتر و مایل با سمدات و گلشن بغش و در زیر برک
 شبیه بکل بیخ و تخم مثل تخم کاجره که قرطم عبارت از دست و قسمی از انراست بقدر درجی و در
 و هر گشت مثل برک قنطاریون دقتی و اعلائی شایخ پر شعیبه بعضی بر بالافعی و در اطراف شعبه شای
 دانه نندم و در جوف ارجری زغبی و بجیش سبطری خضر و کم کرده و خوشبو و خوش طعم و قسمی از برک
 مثل قسم اول و اینر و صلیب شایخانی او پرکنده و باریک و گلشن نرک و بغش و شتر شش مثل شتر کبر
 و در جوف او تخم مثل تخم خطمی و بر شیار می سپرد و بجیش ساری درخت ارض و هر کرم و قوی الم که
 و انواع تلخ و این قسم مخصوص است در ریح سموم و کز برین مارد قسی را برک از همه اقسام ریزه تر است

ساره و او را ام و احيائى بولى که از حرارت باشد و ضار و ضار و ام وجهت و دم فلفغونى و کرم بدن
زمنور و انچه رطل در طلا مطبوخ او با بغيره آب چسبه بنور ميخورد و مضر بارد المزاج و مصدق الشنان
و مصلحتش نجيب او بار و عن بادام و در اچس و اليا مده دقه شر ميتش از عصاره او ماده منتقل
و بولش خرفه است و قطف و تخمش صفت و وجع الفاد و درد جشا و بجماع احواره و شيره او چسبه
تپه و ق و سل مجرب و ضار و چسبه او چسبه او را ام حاره و تلبين او را ام صلبه بسیار موثره و مضر سينه
و مصلحتش کل محسوسه دقه شر ميتش در در هم است **سبز** بلقت فارس است و درخت پودنى تاريخ
در ترنج و ليمون است که با بکله کبر چونند گند و بهر بله زينوع نامند و در افعال ضعيفه از ترنج و قوتير
از ليمون و مقادير سوم و در مريضه است **سبز** طمقوى **اطر** الطيقوس است **سبز** سرخ است **سبز**
و صاصى سود است **سبز** موم سبزه است و آن بحد قوق بر لب **سبز** لغت فارسى و آن بذر
سبز بغيره بقارس اسم خردلى اميض است **سبز** اشخيص است و در باره ابنز بان اسم نامند **سبز**
اشراش است **سبز** و **سبز** است **سبز** است **سبز** است و قولند **سبز** است و آن بمرمانى سوسن بر مى است
سبز است **سبز** است و **سبز** است **سبز** اسم اديبه هليوز است **سبز** است **سبز** است **سبز** است
سبز است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است
سبز است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است
سبز است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است
سبز است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است
سبز است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است
سبز است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است
سبز است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است
سبز است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است
سبز است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است
سبز است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است
سبز است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است
سبز است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است
سبز است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است **سبز** است

قوت

سبزه

اسطوخودوس

اسبغون

از شادگان

اسطوخودوس اخوي

اسطوخودوس

الف

الفح الشی مغرب از اوشه فارس است و آن صمغ است یا بل برزوی نبات او کویک ساقش
 باریک و مرغیب یا بل بسفیدی و گلش مابین سرخ و از رنگی و نبات او در بلاد سرد و سرد و کویک صمغ نبات
 است مرغابت در دو م گرم و در آخر اول خشک و محلل است و ملطف و جاذب از عمق بدن و جالی
 سه جگر و سپرز و افواه و عروق و مصلع غلیظ و زو آب و مفتت حصص و تخم جنین کشنده
 گرم او ده و با قوت محفیه و در فضلات حتی غون دیاسر که است میدل جهت سپرز و با ما
 جهت ابو و در النقل متصل و با عمل جهت صرع و تنقیه اطبات سینه و عسر لول و دفع ضرر
 او و به مسهل و در روئینکاه و در کین و در درم عروق الت و تحلل ریح و دفع و در وضاد جهت بلین
 صلاحات مفاصل و با سر که جهت درم جگر و سپرز در ریح تحت آن جهت و کلف مغزایم و در ریح
 انبیین و او را هم بلغمی و با نظرون در روغن جنا جهت امیاسه سلسلی و مواد بارده و انحال او جهت باقی
 درم در ریح و شعیب و در طیت چشم و در هم او جهت بران کورت زیا و فور و یا سیدن کورت تازده و
 غوغره او باب جهت تحلل رطوبات بلغمی و مغنی و خنق سودادی و بلغمی نافع و مضر معده و کمرده و
 مصلحت اول انبیین و ثانی زو خا و قدر شربتیش از نیم مثقال تا یک مثقال و در لاش سبک است با جوی
 یا در موسم **شتر** مغرب از شتر فارس است نبات او شبیه یا و او در دکتش از دو سفید و طارما
 او در از روانه او کویک کزانه از با او در و بیخ او شبیه به بیخ انجیران و در پوی و در طعم و مزه تلخی و مستعمل
 بیخ است و گیاه تازه او مثل کامو در موصل و مصر متوجزند و کویک بیخ انجیران خراسانی است و سپرم گرم
 و خشک بهترین او سپر که پرورده است مفتت سه و در لول و با قوت تر باخته و مسخ و معده و شش
 باضم و یک مثقال از جرم او جهت تب اربعه که از ماده بلغمی باشد نافع و ملطفا و با سر که جهت او را هم
 و شکین در دو با سر که او در قوت نقل سر که عضل در افعال بهتر از جرم او و قدر شربت از سر که او تا
 بیخ مثقال از جرم او را در هم و مضر کرده و مفتت و مصلحت شربت غوره در یاس و انجیران بر لاش و عروق
 جهت که دره و جگر و سپرز نافع و قدر شربتیش تا سه اوقیه است **شتر** لغت عربی است بقارسه و او را نامند
 در هندی چله کویک و آن چتر لبت شبیه بر سیاها باریک و پهن و هم بیچده و بهر شاه و درخت صنوبر
 و بلوط و سایر نباتات مشکون میشود و بهترین او سفید و خوشبو و تازه و زو پو نترین او سیاه در اول
 گرم و خشک در انچه از درخت بلوط هم پیر سر سرد و مجموع آن با قوت قایضه و محلل و ملینه و مفتت سه
 رعم و در جفی و منوم قوی خصوصاً شربت و مقوی باه و مفرح و مقوی دل و معده و جگر جهت رفع

شجر

این گیاه از جگر
 و در روئینکاه
 و در کین و در درم
 عروق الت و تحلل
 ریح و دفع و در
 وضاد جهت بلین

غشال و خفقان و نفخ و حافظ ارج حیوانی و از اله اعیان سنگ شانه و نشستن در طبع او جهت
سکین در دو باد و صد سحر و ادبای جهت تقویت اعضا ضعیف مثل باکوش و کچران و زیر بغل
و مابین کتفین و رفع الم اینها جهت تسکین صلابت دروغ اورام و تقویت جگر و رفع بد بوی زهر
بغل و باسکه جهت سپرز نافع و بغایت موم اطفال و امکان او جهت تقویت چشم و بقیع آنچه از درخت
بلوط باشد جهت حرارت و همت چشم مفید و مضر معاد و مصلحتش اینست که در قدرش بیش از سه درم
و در شکر در مابینش و بخورد جهت احتیاطی هم موثر است **شکر سفید** که عربی است سفید و سیاه هر دو
برک نوع سفید حبیبی است که در اوراق تیز می باشد و به سنوز صحران و لوب می باشد مجموع با یک شیشه بر یک گلاب
یا ساق و بخت سفید و در میان برکت طاری شیشه بخار کند و کفش نفیست و تخمش شیشه بقرطم صمغ او را
مصطکی زمان استعمال نماید و شکرش مثل شکر دیگر دروغ سیاه را برک از قسم اول از متر در زهره تر و تازه است
سرخ و خشک سیاه و ساقش بقدر شیری و سرخ و قند و کفش خا و در نقطه دار و بخت سیاه و سیاه
داشته باشد و از زون او سرخ و لاف ز زبان و مستعمل از بخت است و هر یک که در حوالی او در بیافساید
و بزراف صاحب اختیارات در کمال ظهور به تصریح نموده که نوعی از ما در بون است از مویجات مختلف
استخمس و اختلاف با شیره بر یک از کتاب ظاهر سفید و سفید او در دم گرم و خشک با قوت تریاقیه
و زده قیراط او با شراب قابض و با طبع قوی و حیاه جهت اخراج حب القرح و یک مقدار جهت شام
جئون و صمغ و طبع او جهت سر لول و کز بون هوام نافع و سهل از رو آب و صمغ او با شیره مقوی است و
محل درم باطنی و طلا او باسکه جهت تحلیل اورام ظاهر را برده و قدرش بیش از شیره هم و معده و
مصلحتش شکر است و سیاه او در اثر سیوم گرم و خشک و در متفقال او کشته و محرق و متذ و مشر و با
نیمه مستعمل و طلا او جهت بر سر و قویا و بیعت و بار و غشای جهت تحلیل مواد مارده و صمغ او در دندان
مضت قوی و هر چه حیات ساکنه منق آن و نطوح و مبطوح آن باسکه و کوکله و فقیر البیوه و جهت
قطع نایل موثر و خاکستر هیچ هر دو نوع را جهت قلع مجرب است اند **شکران** که گیاهی است بی مرک
ست چنای آن ریزه شیشه بر کهای خشک شده و کا و زان بان جامه می شود و سفید او را قهر الصافی
و کثیر او را عاسول نامند و آن غیر البوفانس است و مولف تذکره شیشه در آن کرده است در سیوم گرم و در
آردم خشک و جالی و محرق و منق و منق و در قوی و در هم سبز او سهل از رو آب و یک گرم در حیض و
نیم درم در بول دوده و درم او کشته و پیچیده هم او مسقطضین زنده و مرده و طلا او جهت بریدن گوشت

و ما درین

و بدلتش بکوزن و بجم از هر جهت آن و در وقت او صفت **اصح** بر **مس** شکوفه سورجیان است و در سورجیان
 موصوف **اصل الفل** خلفه بیه است **اصل الفل** بفارس بیخ شپه نامند و آن بیخ ماش هندی کرم و خشک و مسک
 و محذره جهت معده یارده و در مفاصل و اسال آن شراب و صفا و نافع و محرق خون و صورت سرد
 مشوش است هر **اصل** در شیر جت بیدن و قدر شربش یکا است **اصاحن العوس** مولف بیخ کوبه
 که بوریان و صف نبات او را بیان کرده و گفته است که آن دوائی است هندی و تخمش مستعمل بلاد ماوراء
 بشلوک و چون ساعتی در دهن نگه انداخته است او شکر شده مغزنی از وظاهر میگرد و مثل میند در تحریک
 بسیار موثر است **اصول الاربعه** عیارت از بیخ کبر و بیخ رازبانیه و بیخ کرفش و بیخ کاسته **اصح الفل**
 نوعی از انکور طویل القدر است **اصح القیان** قرنجک است **اصح الملک** اکلیل اللک است **اصل الامون**
الاسان شتر غار است **اصل السوی** در سوی موصوف است **اصل السون** لایس در سوی مذکور است بود
اصل السون **الاسمانجول** ابرسات **اصل الارسی** نوعی از فیویش است و تکی اندر کونید **اصح بیخ کبر**
اصح که مبعده یا به **اصل الرمان** است **اصل السون** که بیخ او سفید است **اصح** مبعده یا به است **اصل**
الغریب آذریو است **اصل اللعاب** البری بروج الضم است **اصح** لثه است **اصح** لثه است **اصح** لثه است
اصح لثه است **اصح** لثه است **اصح** لثه است **اصح** لثه است **اصح** لثه است **اصح** لثه است
 او که از درجی و صلب فشن در اطرافش کل شبیه یا بوج و بعضی از دیال بقتی و در دوران هر کجا
 و مجموع کلها در کاس شبیه بکواکب و برهاسای شاق او بدیک و در از در غیب و تخمش اغیر و تنخ در
 کرم و خشک و با قوت میرده فایضه و محمل و محف و صفا و برک و جهت درم حاج چشم و بر اندک صدفه و
 تسکین دروان و طلال کل او جهت تسکین درد صابین و کثیران و درم آن بغایت موثر است و است
 او جهت خنق و صرع اطفال نافع و قدر شربش تا دو درم است **اصح** لثه است **اصح** لثه است **اصح** لثه است
 اغذیه معده است و ما بهجه است در شته و قطایف و بقرارات است و آن از اراد کندم در وقت با دام و
 استفراغ و خرفه و امثال آن ترتیب دهند بفارس او باج نامند جهت سرد و زرف الدم و خستونه سینه و
 و قرحه معده و سانه نافع و مرغی معده مارده است و آنچه با کنگ و است و ترشها استعمال نمایند بطی العضم
 و سرد و موافق آن که آن قوی و مؤثر بنعم غلیظ و مصلحتی سرد و ادویه حاره است و آنچه از اراد جوهر میت دهند
 جهت سل و تپها حاره و با ترشها جهت اخلاط مراری و تسکین صده خون و آنچه با کونت باشد کثیر الغذا
 و مرطوب بدن و سمن و با شیره می ترغذ او مولد غلط غلیظ است و قطایف که بفارس رسته خطای نامند

اصح القیان

اصح

بدون طبع بابت با شیرین بنیامست عمل است در نیمه از ارد برنج تریب دهند سر بیع البضم ترا از آنچه یارد کنند
 دشت سسته سازند تا بقص و کوه کبریا **الطبار الکلیه** پستان است اساطیر الطیر و الطوط اسم بر روی آن است
 و فوخل را نیز باین اسم خوانند **الطردنا** اسم سر بیانی انرج است **الطردینا** اسم سر بیانی یاد در نجو بیست **الطرب**
 قیصوم است **الطرب** بومانی درخت عربیست **الطفاطیب** بقرات ناخن بریان گویند و ناخن فرودس
 بویا نامند و آن جسمی است صلب صدفی شبیه باخ و در در خوشبو و سفید مایل سبزی و از لوله اصل کرم
 باشد میخیزد آن از اقسام حلزون است و بعضی از او سرخ و با نقعیر و بعضی سفید و بزرگ و باد سومت نام
 بود قسمی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و ناخن دیو گویند و بهتر آن قسم اول است **الطرب**
 او را بپوست برانند بوی چندان از او ظاهر می شود در دو دم کرم و خشک و در فضلات و خون و ملطف
 غلیظ و جهت احتراق ارم و صرع و خفقان رطوبی و معدی و در دبار و جگر و دم و اخراج خون نام
 و کرمه و جمیع امراض باره رجم و کتک و زلزلات و غش و خنق رجم و احتیاس حیض نافع و مصدق و صلح او
 سکنجبین و مورث سحج و مصلح او کلی ارمنی و در شربتیش از کید اهریم تا سه در هم و بدلت فسیله از اهریم است
الطفاطین نباتی است بی برگ و بی گل شبیه باخ و حیدره و دیگر مایل سیاه در اول کرم و خشک و جهت یرقان
 سیاه و سرفه یاب و با الحاقیت جهت ارق و بخوابی نافع و طلله او که با سه که بچینه باشد نه چینه تحلیل **الطرب**
 مفید و معز و مانع و مصلحی عذاب و شربتیش تا سه مثقال است **العین السطین** گویند اشقی است و گویند
 سنگ بود است **الطرب** حله است **الطرب** بعیران طین است **الطرب** قش و الحار است **الطرب** بومانی
 و بعضی طلم است در اسم اشقی **الطرب** اسم بومانی عود البجور است **الطرب** اسم بومانی حنظل **الطرب** بومانی
 حله است **الطرب** لغت ججاز وین اسم نوزد است **الطرب** بومانی نیل است **الطرب** بومانی در سیر
الطرب بومانی جوزاومی است **الطرب** بومانی حنظل است **الطرب** بومانی حنظل است **الطرب** بومانی حنظل است
 و نوبیا کرمانی که با یکدیگر ساییده باشند **الطرب** است اسم ترکی جدید است **الطرب** اسم بومانی و بعضی تحلیل
 و آن نباتی است کمتر از درجی و ساقش باریک و گمش مایل بسفیدی و برگش عرض و پهن است و مزه شیرین
 او بزرگتر از تخم شلغم در علف شبیه بگلای تخم تریب و بخش بی ریشه و نرم و با عطریه و بوی کیاش
 شبیه بوی ترنج و سفید او اصل حجار و همراه با دجای که عدس در کاشته باشند و در مصر و ساحل دریا
 بسیار است در صعبه مصر او را شلغم نامند در دو دم کرم و خشک و با اندک صحت و برگش در سایر اجزای
 جهت سده جگر و سبزه تحلیل اخلاط غلیظ و اعیا و صلاط و در دپای و نفع سبزه و جهت او ضاد چینه او

سپستان
 بسکوتر و از کله کله
 و از آن سسته بدو است
 اهریم

الطرب
 حصار قش و الحار است
 الطرب
 الطرب
 و بخور او جهت صرع

بیم متقال

جهت جمیع مسموم مانع و باید سه روز با شراب شیرین استعمال نمایند و قدر شربش تا دو مثقال و از تخم او
یک مثقال و عصاره بختش در صنایع فویر و بعد از فصل بهار در صبح او را طوبی می نمایند که عصاره توان گرفت
در روشن او در اثر مثل است و زیت اشلیخ نامند **افیتون** یونانی اسم نباتی است شبیه باقیقسط
در ابو ذرعات میروید بغایت سرد و مخدر و در اطلیه اوج مستعمل و شرب او چنانست **افیتون**
یونانی اسم نباتی است باین شیر و کبابه و منحصراً در ساختن و برکش نایه بر دو از زده عدد نمیشود و بی
کل و بی شکر و ریشهای او باریک و سیاه ثقیل الهرا که بی طعم سرد و تر و صفاوش مانع شدن بزرگ پستان
خصوصاً که بار دشن ز میون نارس است میدان او مانع زین و مرد و قدر شربت از بزرگ و بیخ او جهت قطع
سه مثقال است که با شراب بوشند **افسی** اسم عبرانی عمارت و بعربی حیثیت و اف نام او اسامی بسیار
و بزرگ و کوچک سیاه مایل بر زردی و مایل سبزی و مایل تیرگی و این غیر آن یافته میشود بهترین
او اشقر مایل سبزی و ماهه را چهار دندان میباشد و تر و او و دندان و باید که جوان باشد علامت جوانی
سرعت حرکت همیشه سر را بلند داشتن است و باید که چشمش مایل سبزی در سرش و بعضی در جبهش صلب مایل
ببارگی موجوده از اب و عمارت و خصل و شوره زار دور باشد و در آخر بهار صید شود و بعد از صید از صید او
قطع کنند و طریقی است که سر را با دیناله بهم بسته بقدر چهار انگشت از سر و دیناله یک ضرب قطع کنند
و هر چه کم خون و بعد از قطع سر و دیناله بچم کت باشد استعمال نباید کرد و پس از قطع باید پوت او را در
ادرا دور کرده استعمال نمایند بغایت حار و یالسی و محقق و محمل است و چون باب شبت و روشن زین
طبع نمایند و با کتد تا ساول کنند مواد و غیظ را اطرف جلد فرغ کرده تحلیل میدهد و در مخروم این معنی به تیره
رسیده و از خوردن بسیار او بدن مستقر شده مثل فلس با پوت بر فرد کم او اخلط متعطفه لطیفه را
مستحیل نقل و کثیفه را بقشر جلد فرغ میکند و خوردن او جهت سهومات مشربیه و طذوعه و ضعف بصر
دور و عصب و برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتها حیوانی و خوردن و طول عمر موثر است
هرگاه هر سال یکبار تناول نمایند و صفا و کوشت خام او جهت رفع سمیت افعی که زنده و اف نام ما با بغایت
ناقصه و جهت دوا القلیه در الحیه و تحلیل خنازیر و اوعاع فرمته مارده مانع و کثرت آن محرق اخلط
و مصدع و مصلح شرب در ب میوه است و چون هفت عدد افعی را بر یک سمان **افعی** صاحب **خناق**
و جهت رفع غلبه نخیصیت مجرب دانسته اند و کتد افعی که چون او را بر کرده باشند در افعال
از کوشت او در فرص افعی در افعال قریب باو طریق ساختن او آنکه بعد از اخراج جلد و جوف او جلد

بخیفه
برای جسم سحر
کردن از برای مرگ
نبرد لبش آن در میان
بر کردن

بارتاب بشویند و خشک کرده در یک سفال یا مس طلعی و از باب بقدری که او را بپوستند و اندکی
 شبت و اندکی نمک انداخته چند آن بچوشانند که مهر کرد پس گوشت او را از استخوان جدا ساخته در آب و
 سنگ بکوبند و بقدر ابعاد یا مثل ادرمان خشک میدهند یا کوزه صاف نموده با مرق گوشت او خمیر نموده
 قهقهه نمک بوزن یک مثقال بسازند و با آنکه روشن بمانی ترهین کنند تا مشکبوی نشود و قدر نان
 و اگر روج او باشد بهتر است و نخودی که در حین جوش نیند گوشت با او بچوشانند در افعال قریب بقصر
 او **افسوس** چونانی اسم نباتی است مابین شیخ و کلبه و ساقش مرغی شاهنای او باریک و از سر عدد
 زیاده نمیشود و برگش شبیه برگ سداب و بسیار سبز و نمزش مثل جبار کوچک صنوبری شکل و سیاه و
 گلش از دو صدق و پنجش بقدر امدی و بر از رطوبت و چون خشک شود باطن او سفید و ظاهرش سیاه
 و در دم گرم و خشک و لذیذ است میدن اعالی او معنی و اسفل آن مسهل و مجموع آن معنی و مسهل
 و قدرش بیشتر است قیاط و از رطوبت او هیچ قیاطت و مولف تذکره گوید که رطوبت در اثر او است
 جهت تحلل صلابات و جلا چشم و میاض **افسوس** چونانی معنی دو او الجنون است و آن نباتی است
 بسیار سبز و فروغ او مثل حیاط و برگها بسیار ریزه و گلش سبز و تیره و تخم از دل ریزه تر و در سنج مایل
 بر روی دهر نباتات است شبی که نزدیک او باشد می تشنه و بیخش شبیه بزرگ و فضای گوید که در حوالی
 او چیزی نمیرود و طعمش تلخ و با آنکه تندی و گلش در بخت و اندکی تیز در سیوم گرم و در دم خشک و محلل
 و ملطف و مسهل سودا و بلغم و جهت تصحیح امراض و ماغی و گرم معده در سرطان و جنون و مایه نوری نافع و با لانی
 جهت امراض سوداوی و منقیه سودا و معیدیل و چون بکفته هر اوزده در دم او را با نصف رطل شیر ناز
 خیسایند با پانزده مثقال سکببین بنوشند جهت رفع خفقان و لرزش مالبوتلیا و تشنه مجرب و چون
 در دم تخم او را بکته بسته در رطل شتر آب شیرین یک شیشه خیسایند او ز دیگر افشاده صلاف او را یک اوقیه
 شربت بنفشه و شربت کل دروغ با دم شیرین بنوشند اسهال مره سودا در نهایت قوت کند بدین مضر
 با عت ضعیف میشود و مولف تذکره رطل را **افسوس** و البته در وقت هر مولف مالایس نموده و او را **عنفاد**
 است که بکر رطل را در رطل تا چهل روز خیسانده و مطبوخ با خون جبهه مالبوتلیا که از بد او مت شراب
 رسیده باشد نافع خصوصاً که با بخت و اصل السوس و باور بخوبی و کل کار زبان باشد و چون ضعیف ترکیب
 است زیاده از یکدو جوش نیاید و او در مضر صفراوی و حار المزاج و صورت غش و مصلحت مفیده و کثیر او
 موافق پیران و گویند مضر زیاده و مصلحت صغیر و کثیر او قدرش بیشتر است مثقال و در مطبوعات تا در دم

و میوه

و بهر شش لا جورد و چهارم می آبا کیوزن دینیم اوحاش یا مثل اوحاش دود دانگ ادرتیر و تخم ادرانیم
 بنامه گوید **هشتین** بلغم بونانی اسم بیانی است باین شیخه و کبیه و شیشه یا یونیه که در چشم برکش مثل
 صغره و غبارناک و سفید ریش خشک مثل برنج سفید و انبوه و ساقش بلند و کل او مثل گل یا یونیه و از آن
 ریزه تر و تخش شیشه با پسند و بانجی و قبض و بوی او با عطریه نفع و قسی اگر که مثل برک از کوه سفید
 و گلش از بوی اوراق و سفید در مصر و شیشه نامند و زوبونترین اسم است بهترین اوردی طوطی
 است و صورتیست که با حرافت و بانجی و قبض باشد در اول دوم کرم و در آخر آن خشک و منفع و مطلق
 و مستحبه و سهل صفر و سایر اخلاط معده و منقعی بزوق سینه و شش و معوی بدن و جگر و معده سرد
 در بول و حیض و عروق و بیشتر گذشته اسم کرم و تریاق سموم شود و به دملزدغه و محلل ریح و جهت
 و در شکر و کتله و تنهای عقیق مزمن دماء صغره و طحال و بانجین جهت درد معده و با افتیمون جهت تنفیه
 سودا مانع و چون چند از آب طبع او هر از جهت انتقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها
 از لطوبت باشد مجرب و در درهم او جهت کزیدن عرق عجب نفع و با شرب جهت سم شوکران و با سرکه
 جهت نظیر نافع و جهت بوی سیر و شقاق مقعد و اخراج اخلاط حاده که بسبب اویه مشرب و در معده بهر سینه
 باشد بسیار موثر و قطور او با زهره تر و در غن با دام تلخ جهت امراض کوش و کرمی قدیم مجرب و در زهره
 او با غسل در حیض و حمل ایتموم جهت حب القرح و ضماد او با آب جهت شری و بخار مطبوخ او با شرب
 و در کوش و طلا مطبوخ او در میختم جهت درد چشم و با غسل جهت رفع اثر بقش تحت پلک چشم
 و در سرکه جهت مفاصل حار و ساینده او با عوم دروغن کل جهت درد تهیه که در دیگر در معده که
 مجرب است و محلل صلابات و جهت دار القلیه و دار الحیه و با سیر و صلابه هم و درم سپهر رضا و اول نفع
 و الکمال او جهت دمه دغا و استرخا و حیض و کله نشن او در میان مساع مانع کرم زدن و در میختم او
 با مرکب باعث منع ارضه از کتلی که بیان مرکب کتایت کرده باشند و طلا او با دروغن زیتون بر بدن مانع
 مغایرت باشد و در او جهت کزیدن امین هموم و با شیدن آب طبع او گذشته کبک و مصدره و محقق
 و باغ و مصلحت اینون در در محرد شربت انار و قدر شربش یک منقل تا دو منقل و در مطبوخ از
 ناده درم و بهر شش جهت معده بوزنش اسارون و نصف او بهر از و جهت جگر عصاره غافق و جعبه و
 قیتوم نیز بهر بل و شیشه و عصاره استین که آب او را در آفتاب خشک کنند و در افعال قوی
 منفع سرد جگر و جهت تبها که در کب و تقویت معده و تنفیه آن از اخلاط رویه و استفاد نیکو کرد

از کاش

رنگ برادر اصلاح ف و مزاج نافع و مورث کرب و صداع و مصلحت اولیاد و فرور شربتیش تا یکدیهم
 بدیش سه و آن اداستین است با غنایت با شطاعی و شراب او مقوی معده و مدار بول و حیض و جسته ام
 جگر و سپرز در بود نفعی سه و در انگیختن اشتها و تقویت هضم و از آنکه کمر و نفع باطنی و دفع کرم معده
 و سموم حیوانی مشرب به نافع است و با آنکه صورت امراض در طریق است که نوزد متقال استین را در شش نزار متقال
 آب انکور چندان بجوشانند تا ثبوت رسد پس سه ماه که نشسته بعد از آن صاف نماید و اگر سه متقال را با پانزده
 متقال سیخه یا نیکوب کرده در ده هزار شش غصه متقال شراب مخلوط نموده سه طرف الحاکم گشته و بعد از
 ماه صاف گشته پس بنده است و روغن استین که در هر چهار رطل روغن زیتون با روغن کیندی یک رطل کل
 استین کرده چهل روز در آفتاب بگذرانند جهت در وقت ظلم و باطن برین است میدن بخیزد هم ادیت
 بر فغان و سه جگر و سپرز خصوصاً با کبجین معی و بجهت تقویت معده و رفع اجناس حیض و دم فطر و
 اخراج کرم معده و حرورق اوقیل از شراب مانع مسته و بعد از آن دفع خار و قطور او جهت کرم کوش و ریح
 و طلا و جهت در چشم و باقر و طی جهت تقویت معده و در دآن نافع است **اصول** اسم یونانی بمعنی
 مسیت است و بفراسه نریاقی و بعربی لبن الشمشک نامند و گویند در او ازو شیر میخوردن شش سیاه
 نه سفیدترین آن بابل سفیدی و صاف است که در آب ازو حل شود و در آتش مشتعل ازو که در دو در افتاد
 که رخته شود قوی الی ای باشد در چهارم سرد و خشک و از خشک شش سفید در آخر سیوم محذوم و منوم و مسکن در دما
 و قابض مانع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی و از جهت سهال و سوج و قره امعا و سهله و ضبط النفس
 ترللات و صداع که از حرارت باشد با الطبع نافع و اگر از نموا و یابوده باشد بسبب تخمیر مفید و ضد او جهت
 در سرد و تخفیف قروح و در همصاحره و یابزده تخم مرغ بخته و با زعفران جهت حمزه و با شیر و زعفران و
 زعفران جهت نفوس صا و در وقت او با بر صاف در زعفران با سرید جهت از غیر مجرب و قطورش با روغن
 با دوام و در زعفران جهت درد کوش و با موم اوغن جهت جرب و حکم نافع در معالجه و او در بر میده
 حافظت آن و سقط اشتها و قوت باه بشرط است و مفرهم و مصلحت چند و فلفل و فرفنیون و آن
 و فرور شربتیش از یکدیهم تا چهار قراط زیاده از یک دانگ ممنوع و در هم او گشته است و بر شش سه شل او
 بیزالینج و یکوزن او پنج قلع در اجناس طباشیر و کافور و کبریا **اصول** تخم شیشه بزرگ و تند بویشه بزرگ
 سیب و با عطریه و نباته سرخ و طعمش تلخ و بیاتش بقد درعی و بر گشت مثل یک با دوام و کلس سفید و
 ششم او مانند علف بزرگ است و از هند نیز دروز و سیاه او زبون و گویند او قس که یک گیاه است در آ

دار چینی و پانزده متقال
 سنبل الطیب و پانزده
 متقال سیخه

کرم در اول خشک و مغوی معده و جگر و دماغ و دل و مقع سده و دماغی و مزاجی از هم عقرب و در سینه
 و محلل راج و شسته و با قوت قابضه و مقع سده و اجش و مغوی دماغ و مسخی معده و مقادیم ساسم
 و اروع ارنده و طلا او بار و عنی از یون در حال رفع در اکثرین عقرب میکند و مصدع و مورت
 و مصلح اور و عنی از یون و قدر شتر میشناسد و مثقال است و بعضی گویند فلینجی هر که جز یون است اصلا
 ندارد **الترج** معرب از افترکه فارس و بعضی عصاره نامند و آن مخصوص آب فواکه است **الترج** و بخوبی
 و اد اسم شیخ جلی است **الترج** بویخت که چند قوی باشد **الترج** یون فرفیون است **الترج**
 یونانی و با هم از می فرفیون است **الترج** نفع است **انار** یون دین است و کونیز مادریون است
 یونانی فرفیونک و فرفیونک نیز نامند **الترج** یونان قسم اول و بفرج است **الترج** اسم او عنی فرب
الترج مقل از رزق **الترج** سالیین حجر القهرت **انار** ادویه خوشبو که در طعمها کتند **الترج**
الترج ساسم **الترج** ساسم یونانی جزا است **الترج** اسم یونانی عصفور است **الترج** یونانی اسم فرفیون
الترج یونانی تخم جنار است **الترج** یونانی با او آور است **الترج** یونانی در اجته است **الترج**
 یونانی سداب است **الترج** اسم عربی است و یونانی او بنام است و بفارس با یونیز کا و چشم نامند و نوع صغیر
 چهار کونیز بری و یونانی بیاض و ششهای او باریک و برکتش شبیه برکتش در از یونیز کا و چشم نامند و نوع صغیر
 اطراف او بر کسبها نیزه ریزه سفید و از کل با یونیز کا و چشم نامند و نوع صغیر
 از یونیز کا است و فرق است که با یونیز کا دارد و او تخم ندارد و مستعمل کل است در سیوم کرم و در دوزوم
 مسخی قوی و محلل و مقع سده جگر و انواه و دوق و ملطف و مرزوق و بول و حیض و مسقطه جنین و با
 یافته و مغنت حصات و محلل خون بخورد **انار** و جهت درم معقد و در دمانه و صلابت سبز و در
 و فرفیون معده و با سگنجین و بانگ سسل سودا و بلغم و لعوق او جهت ابود سرفه و نفث الدم و جکول
 در طبع او جهت صلابت احم و طلا اب تازه او بر اغنیین و قضیب و کبوتران مغوی یاه و جماع و صفا
 او جهت التواء عصب و با موم در او عنی جهت درم صلب و شرب نیم مثقال او با سگنجین جهت بر
 است نافع و فرفیون او در حیض و منق احم و انار آن مصدع و مصلح است سگنجین و مرکب معده و مصلح
 بفتحه و اینون و قدر شتر میشناسد و مثقال و بدیش با یونیز کا است و قسم صغیر او در دم کرم و در اول خشک
 و در افعال ضعیفه از اول و با شرب جهت بکوی رنگ خساره و تحلیل درم صلب و انکار خشک او جهت
 تقویت طبقات چشم و ظلمت بصیر و جلا زائار در قروح و رفع نزول آب نافع در او عنی از یون که کل او را

اینور کف فغن

در چهار مثل اوروغن از یون باروغن کچد کرده چهل روز در انساب کوشته باشند جهت نفع
 جراحت اعصابی و اعصاب دورم ساق بدن و مقعد و صلابه رحم و درد کوش و تفتیح مسامات نمودن
 در ادرعق موثر است و این سیدن پیچیده هم ادرعق و جهت نفع قوی مفید است **اقاقیا** بلعت اسم
 قرظ است و او را از نمزنجوف مغفیلان که قرظ نامند فیل از رسیدن آن افشروه میگیرند و فیل از جفاف
 با قوی رنگ است و بعد از آن سیاه میشود در دردم سرد و در سیوم خشک و مغسول آن در دردم خشک و
 قابض و مانع نفث الدم و محقق در ادرعق و غیر مغسول او با نفع و قابل ترکات و اسهال ادرکله و صا
 نافع و مقوی بدن و اعصاب ستر خیره از اعضا ریبب امراض و صاوش جهت ادرام حاره و باد مسخ و
 دورم رحم و مقعد و درخس و برآمدگی حدقه و سوختگی آتش با کل سرخ و بزرگ مورد جهت قطع ادرعق
 و بالادن در و خشک جهت قطع اسهال اطفال مجرب است و صورت سده و مصلحتش روغن بادام و شترمش
 تا یکدم و درخش بوزنش عدس و صندل است و گویند حضرت **افسون** بونانی بنانی است شبیه
 بیاد آورده و ساقش کوتاه تر و غلیظ تر و گلش مثل بر خار و خارها جوان برکش مثل مورن و ساقی نازده
 پوست کنده میخوانند و تخمش از قرطم ریزه تر در دردم گرم و در اول خشک و بسیار لطیف چون
 شود نفع و با نمزی باشد و گویند جهت کزاز و تشنج غیر نسیه یا شراب مجرب و جهت درم مرض و تر
 و شمع عضل صاوش مفید و تخمش یا شراب جهت رفع سموم نافع و مضر کرده و مصلح او چشمهاش و قدرش تا
 از سه درم تا پنج درم و درخش شگای است و نوزد متعلقان فرقی میان اقسون و شترمش نخواهد بود و ظاهر آن
 بونانی کیه است خرما باشد **افط** بقدرت کشک نامند و آن روغن است که از طبع میخند کرده پس چکانند
 بعد از روغن مایه خشک کنند و خشک و درم مضموم و قابض و سیر و در بیان کرده او جهت اسهال غرض
 مفید و صا و سوخته او جهت داو و انقلاب دروغ نرف الدم و بواسیر مفید و با چشم سوخته و جو سوخته
 با سویه جهت خراز مجرب است که اول سر ابرو روغن گلشن چرب کرده بعد از آن طلا کنند مولد را چود
 غلیظ خام و مدد و مصلحتش جوهر شات و مکتد است **افلیما** بونانی اسم انجری است که از کوفتن حب و شکر
 مانند مس و نقره و طلاش کف دور و بر اوی آن و در تحت آن بنجند که در دو آنچه در تحت هم میرسد
 از جمله کف است که بعد از کوفتن در هم رسدن کف بسبب حرکت آن فلز باشد و طلا مایل برستی و فیه
 و سیاه و طلای از غلیظ شوره است که بر طلا میزنند و گویند کافی هم باشد و در قشیت نیز هست هر یک
 طبعش معدن آن در بویست زیاد و بر غالب و محقق و مقوی با جو و منقح جرات جهت بردن کوش

و ابل مغرب است
 نامند برکش مثل بر خار و خارها

بعضی از آن است
 طلای و نقره را
 فلز است

راجع اورام و جلیف نازک سینه در امراض
 و باز عفون و انقباض مفاصل و تقویت
 و خوردن طلا و اوکیه تراط

زیادہ درو یا میندن گوشت نازہ و رفع تعفن زخمها و بیاض و پهنی و جرب و سیل و تاخیر و دسمه و غش او
 و نزول آب و طلا و ایک قیرا ط جهت خفقان و تقویت دل نافع و مستعمل از و محرق و مغسول و برتس و
 شک محرق و مغسول است و مولف تذکره گوید که چون جمع کنند و ذره بچ و مر قشیت او را در کله رختن
 بعد از آن که از در غسل بر نیز نماند و شو و یک جز او بده چر مشتر بر آتش کند و مجرب دانسته اند و حقیق
 معقرا مشروطیت طمخفیه میداند **المرمان** اینست **اندر قوس** قمر قوس است **ایوس** بومانی
 کثیری است **تیب** مازولن سفید است **اقا قاس** بومانی نشین است **افروس** و بنی **انارون** اسم دومی
 بوج است **اندرین** مصلی کل علق القدس است **افروسون** ری اللابل است **اندر** او کروی است **اقط** بومانی
 حمان کبیر است **انث** زامنی بومانی شکای است **انث** بومی بومانی باد او در است **اقول** سمون دین بیان
اندر بومانی سورجان است **اقو میطیل** بومانی خالق العزیز است **اقط** بومانی ماش است **انوارون** مازولن
 بر لب **انقر** ایند عاقر قرحا است **افراس** **الک** جزرالکون است **اندر** و **لس** بومانی طراف است **اندر**
 بومانی انجره است **الکین** **الک** یاقی است بر کتس در و بقدر در هم و شاضی او بار یک و درشت و صلب
 و بعضی منبسط بر روی زمین و بعضی را ساق بقدر درجی و کتس از دور نیزه و بعضی را بنفش و بعضی را
 در بر آسوده و نمزش مثل غلاف تخم تریب و هلالی شکلی و در غلاف تخم مدوری نیزه تر از خزل و بعضی را تخم کله
 و بعضی را غلاف غیر هلالی مرکب القوی و حرارت و برهوت و در غالب و محمل و منضج و قابض و محضف
 و ملطف و مقوی اعضا و ملین او رام و جهت صداع و شقیقه و حبس نزلات و در و جگر و معده و سپهر
 امراض مقعد و رجم شراب و ضاد و اناغ و جهت تحلیل فضول باطنی و طلا نخته او با میصتیج است او رام
 مرکب و حاره چشم و رجم و مقعد و انشین و مطبوخ او با آب شراب جهت قروح شهید به سرد و با قسین
 جهت ورم جگر و سده و معده و فطور عصاره او جهت درد گوش و آسایدن سرد هم او با تخم او با میصتیج
 جهت او رام حش نافع و عصاره او را باز عفون در تکیین کل ضرباتی و طبخ او جهت ربه و نفث حصا
 و حقیقه او جهت تقویت امعاء و منقبه و تکیین در داء امعاء سفید و شرب او مضر است و مصلح عمل
 در بخیر و مویز و قدر شربش تاد و مشقال و از عصاره او بیت در هم است و بدش با بونج است **الکین**
الکین بنانی است بقدر درج و بر کتس در از و بار یک و انجوه بابل بسیاری و شخ او صلب و کتس در میان بر کتس
 مایل بسفیدی و از زتی و نمزش صلب مایل با سدرت و نمزش نزه و برگ و شکوفه او با اندک تلخی و تند
 و خوشبو او غیر قرحا مانست در سبوم گرم و خشک در ربول و حیض و محمل ریح و مفتح سده جگر و سپهر

مجرب

کینه

ربه و جهت در جلوه قان سردادی و سر فر من دستقا و شک کرده و شانه و صفا و جهت تحلی
 اورام فر منه نافع و مضر محرورین مصدق کجین و قدر شتر مینش تا سه در هم و بدیش افسنین است و
 چون شکم صبر از جهت حال کرده ازین پرگتند مانع نقض او میشود و در منع نقض لحوم بهتر از
 نکت است **الکلیک** بفت هنر است بفت بقدر باز و مستیز و سیاه و سبک و قسی مایل بطول بقدر بلوط
 چون حرکت دهند صفا از جوف او مسموحه میشود و در جوف او سبکی کوچک موجود است و قسی انطالی است
 و مستیز و کوچک تر قسی دیگر شبیه مازویر اکثر و سفید و در جوف هر دو جنری سفیدش یک است و سوم
 و خشک و محمل اورام و حالیس نرف الوم و چون در پوسته بسته در بای جیب زمان به بند جهت عمر و بلاد
 از موده است بغایت میند و تعلیق او با ریسمان سرخ جهت حفظ جین و منع اسقاط و نکند اشتن
 او در دست است جهت مخالفتش بر حضم و تعلیق او بر درخت جهت منع ریختن شتر او و حمل او که با سیر
 و خزان ساجده باشد جهت طایفه شدن زمان عقیم بسیار موثر و مراد از الکلیک دو قسم سیاه است و دو
 قسم سفید در اینجا مذکور میشود **الکلیک** جمع کوع و اثر البقار است با چه نامند و بهترین او با چه که سفید
 و بزرگ است لزوج و دیر مضم و بعد از انضمام مولد خون صالح و قیق و معتد الغذا و جهت ناقصین و صفا
 سودا محترقه و پوسید و سوج و خشونت حلق و سینه و شقاق زبان و لب و کمر شکلی او از دوسر فریه پایی
 و سسل و دن و نفث الدم و عسر لول و مزال مفرط و صا جیان زخم و انیام و شکست استخوان و با جمع
 عربی جهت پیش اسپال مراری و منع لزج مواد حاره و رفع مضره و او اعا مشرب و آب او جهت سرفه
 حار و تبیین طبع بالبل المزاج و حقه او جهت معض در خیر سردی و تحریب و تطول او جهت بیوست و نافع
 و صغف آن و تحلیل خنازیر و اورام صلب و طلا و غش جوف با چه با فر ضیون و زعفران و او غش کل
 جهت تنکین در دسه و در میان مفاصل حار محرب و مولد لولج و مصلح او شراب کهنه و سرکه و غنصل و نجین
 او با کفش و در آنچه و مانند آن در استخوان سوخته او در رفع نرف الدم جراحات و با صیر جهت ساقط
 کردن دانه پوسید موثر است **الکوش** گوشت است **الکروک** اثر او است **الکروف** جز او است
 لیف البحر است **الکرف** فر ضیون است و گویند کافور است **الکراف** نوع کبیر صام بود با است **الکبونی** جوانی
 جند است **الکوفیس** جوانی جوانه است **الکوهی** الوصل **الکرفش** کرفش است **الکرف** اسم ترکی و ج **الکرف** بفتح اول
 و سکون کاف اسم هندی عود است **الکروی** هندی جز او است **الکری** یغاری است و بنه که سفید است کرم و تر و محمل
 اورام صلیب و ملین و عصاب و چون بکشد و بنه که سفید است حله کرده هر او ز کبیده او با عطر قره حاد و پز

و تر بودند جهت رفع لاق النساء بحرب دانسته اند و چون دینه او را ورق کرده بر عضو بندند تا متعفن
 شود جهت تشنج بیست و یکم از مواد منجیره مجرب و دیر هضم و مرکب ورودی الغذاء مضعق قوه باضمه
 و موافق تذکره گوید که بسا باشد در میرود و موجب موت نبات شود و مصلحت الکابیه و سرکه را در حد حاره
البون بونان اسم نباتی است کمتر از درختی و بایل بر خورنهای او باریک و صلب و پوست او سیاه و
 ریزه و گلش نرم بایل بر خورن و زرد و بیخمش شبیه بچقند رو با رطوبت و تند طعم و تخمش شبیه به تخم انجیر
 و مینت او یکبار با و کنارها در سیروم کرم و خشک و جالی و عسل و مقطع و مفتح و یکبار هم از تخم او تا دو
 مثقال با یکبار هم تک چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه مهسل سودا و جهت رفع جنون مستحکم مرفوع
 العلق بغایب موثر است و پوست سبزه او درین فعل قویتر و جهت سیرقان اسود و نافع و موثر است ^{مصلح} سبزه
 او کمتر از عنبه قدر شتر متشش ناسه در هم و از پوست سبزه تا دو در هم است **الب** بعربی اسم درخت خار
 شبیه به درخت آتین در گلش ریزه تر و شبیه به کز تخم و خارش بیشتر از نصارت و سبزی او زیاد تر
 سم کل حیوان و از درختی قویتر و چون داخل غذا کنند هر حیوانی که بخورد در ساعت بمیرد و اگر بکند و بخورد
 در حالی که ریشود و مینت از بونان این نبات بلاد هاتما و جبل شراه است **الوسن و الوسن** بونان
 بمغی بزرگ کلب و آن گیاهی است شبیه بلباه بینه و باخسونه در کهای سفلی او مستعد و در مابین
 بر کهای تخمش شبیه بتر مس آن در میان دو پرده است انگش مابین سینه و سرخی و گویند نوعی از عکلیش
 و شیل در دو م کرم و خشک و جالی آثار و محلل او رام و با شکر آن جهت درم خصیه عجیب النفع است
 و با لیا صیت جهت کز بدن سک دیوانه مجرب است و مصدق و مصلحتش از تخمش است و قدر شتر نیست تا که مثقال
النج بلام ساکنه و نون مفتوحه لغت بونانی و بمغی الاصل و آن بیخ نباتی است شبیه بزرگ ساقش
 و بقدر شیرینی و گلش سفید مانند گل ازو که تخمش سفید و طولانی و خار دارد و طول او کمتر از بزمخ و در
 ستهای اوقیه مثل جوز بهترین او هندی در آخر دو م کرم و خشک با اندکی تمخی و ملاحظه تذکره سرکه
 دانسته در رسوم دانسته با لیا صیت تخم او را جهت شری از هر خلطی که باشد مجرب میدانند و باید از ^{اول}
 نیند هم او را با سه اوقیه سکنجین بوشند و در دو م نیم مثقال در زرسیم یکبار هم یک مثقال
 و ساقی و ثمر هر یک که باشد با شراب در عمل جهت سقوط مشیمه مجرب دانسته و این بیخ او جهت تقطیر لول ^{رطوبت}
 نافع است **الاولی** بونانی و بمغی عسل سمنین است و آن رطوبت است شبیه بمغی ساقی که از ساقی درختی
 حاصل میشود و بهترین او بر اق ^{مصلح} غلیظ است در سیموم کرم و در دو م تر در اوقیه او با سه اوقیه

کورد کوشو

اب سهل فضول خام و موه الصفرا و خلط او به وجهت جرب و قروح و دور و مفاصل نافع و دروغنی که از
 شامی درخت از جو شیرین آن بار و غنما میگیرند طلا او جهت درد عصب و جرب متقره و انگیال او
 جهت ظلمت بصر نافع و شارب الومالی را که گفته و سیات بهم میرسد و باید که نخواهد و حرکت کند و مصلح است
 و بیست **السنان** سان الابل است **البار** بومانی خطمی است **الغزور** است **ایمون** بومانی است
الاسوس است **الار** بومانی زیت است **الوایی** بومانی سنگی است **الاسین** بومانی مع **القطر** بومانی که با
الناخواه **السنه** **العصافیر** سان **العصافیر** است **الاصح** بملاب است **الار** مولف جامع اللادیه کوبه که در
 شمشیر پیش است در شکل و در بلاد عجم کاوندک نامند و مولف اختیار نوعی از مخلصه شمرده **اللاجون**
 بومانی است **الاس** ماس است **الیطر** کتبه کت **الاکسک** اسم ترکی از **الناج** **الوه** اسم فارسی
 عنایت است اسم ترکی نافع است **الاک** بلغت و بلین فاشتر است **الیک** اسم ترکی مخ است **الاس** اسم نادر
 کتان است **الاجی** اسم هندی قاعدت است **الان** بومانی بسیار است **الان** مژده و خفت هنریت و معروف است
 مقتربی و آنه چون بشیر نجب نمیشود بل نامند و گویند شرط است که تازه او را اجندا و زرد شرف است
 و بعد از آن خشک گشته و آنچه در بشر بر آورده گفته باشد تلخ و بسیار عطف باشد در دم سرد و در
 سیوم خشک و بشیر بر آورده در اول سرد و در دم خشک و قابض و مانع ریختن مواد بمعده و معاد
 محافظ خلط از نقص و فاد خلط و سودا بر وجه و غلبه سودا محرک باده و قاطع فی و تشنگی در آب
 و بن و خون بوسید و نرف الموم و محقق طینه معده و مغزی دل و چشم و معده و حث و اعصاب
 و سهل سودا و بلغم رقیق بصر و باب کنار و آب بلغم قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون در زمین
 او باقند با سوسیه هر روز بخورد هم باب گرم جهت سبج و حرکت و بوسید و نوا حیر و ضعف معده و با صره
 و تریک چشم مجرب و قطره اب منفع او که گویند حیسانده باشد جهت از الیه میاض عین از
 حضور هر گاه بعد از دو ساعت امله افشرده تازه گشته و شربت معمول از امله و خستن در
 معده میباید است و دروغ او که با مرکب مورد یا پوست میباید صنوبر با سوسیه سبجه و آب طبع او را با مثل
 او دروغن کینه و زیتون جوشانیده باشد جهت تقویت موی و سیاه کردن و دردی با میزند او دروغ
 و تقویت اعصاب و خروج مقعد سه عته نهوض اطفال مجرب دانسته اند و چون حصارا باب امله خصا
 گشته مورد سیاه گشته و قدرش بیشتر از سه درهم تا پنجه درهم است و در مطبخ ناده در دم و مضر سبز و میوه
 و مصلح در غسل و سبیل و مولد قوی و مصلح دروغن با دم بشیرین و بهارش در اکثر افعال که درش سبیله کمال

الشعاش

زریران

سار به بطورا

است و البته هر دو در ملین طبع و متوی اعضا باطنی و یا صفت دقایق نرف الدم در جهت بوسه و نور صیر نافع
در امر استحقاق سیاه است **مغیلات** درخت خاردار منبت او بادیه و عوام طلع نامند و این بادیه
سرمه و بخت مغیلات گویند و صمغ او را صمغ عربی نمیشناسند و صمغ و عصاره نمر او را اقا قیاس گویند
قسمی که در جهت سبب و از آن کوچکیتر و ساقش سیاه در اول سفید و چون کهنه گردد مثل آینه سیاه
میشود و قسمی هر خارتر و ساقش سیاه رنگ بسیار بلند میشود و بر که بر دو قسم نیزه تر از بزرگ سبب
و کتش سفید و نمرش مثل غلاف با قله و لوبیا و دانه های اره من و بقدر ترش سرخ و بان پوست حیوانی
را در بافت میکند و جمیع اجزاء او دره و سرد و خشک و طایس فضلات و رواع و نطول طبع برک حار
جهت تقویت اعضا ستر ضعیف است میدن او قاطع سهیل و مفتح سرد و صفا نازده برک او جهت انبساط
جراحات و زرع او رام و جلوس در طبع او جهت بروز مقعد و رطوبات ام و نمرش در جهت صفت و غایت
قابل مقام ماز و عصاره برک و نمر نازده او قاطع نرف الدم و نفقت الدم و پوست ساق و شاخ او جهت
قطع خون جراحات نازده بسیار نافع و عده خراش و غش شنج صفا نعت و جنبه او حایل دستون او جهت
استحکام نه و مسواک و متوی دندان و آنچه اکثر اطباء در کتب او دیده مفیده ذکر کرده اند شبیه
میشود که قرظ و مغیلات و طلع یکدیگر باشد و بعد از حامل وضع استیه میشود **امریان** حیوانی است
شجریت برکتش شبیه برک که بر دو اوجه برک با تنزی و نمرش بقدر نخودی کوچکیتر و با سفیدی غالب است
کثره از او در شنج میکند منبت او اکثر مغایر منبت المقدس و آن تواری است و دموع ایوب و شکره و شنج
نامند در اول سیوم گرم و خشک و مفتح سرد و ملطف و محلل و متوی جگر علیل و او رام باطنی و
پنجش که مغض گویند و نمرش در غلغلی و بقدر دانه کناریا میل سردی و خشک بی آب نازده او اب مطبوخ
برکتش و شخش جهت رفع سموم هر ام و سک دیوانه خصوصاً که نیدن عقرب و صفا و شراب او جهت
او رام و جریب یا بس و سر لول و نواق و طلا او جهت کف و قطره عصاره او جهت ریاض چشم و در ویر شکر
جهت جراحات نازده نافع و قدر نمرش از عصاره نازده او جهت منقال از مطبوخ او چهارده منقال
اسس لغت بر برکت و بعضی انامی حوانیاتی است مابین شجر و گیاه دشتی بنده دار و محقق و
او سنگ طلع و کناریا بها کبر و صغیر میباشد و صغیرش بقدر شمش در نازده و ساقش خشک و بقدر سیاه
انگشته و از ساق او شجای بسیار مجتمع او نیده دیندار و چون کشته بپزند بند ما از هم جدا میشوند و برکتش
مثل برک انبوتن و نمرش بقدر نخودی است سرخ و بعد از خشک شدن سیاه میشود و پنجش خشک صلب

مرکب القوی در اول سرد و در دوم خشک و قلیض و مقوی اعضا باطنی و مانع نزلات و با شراب قلیض
 جهت اسهال و طبع او جهت فتق و در قیبه و دفع عمل مثانه و کرده و مطبوخ او یا بخاره جهت سرفه
 و تنگی نفس مانع در خون خشک او بجز شانه تا اب نصف سد صاف او را تا غیر طبع نموشند
 ضعف جگر و اعراض دل مفید و هرگاه ماباب انکور بخوش شده تا نصف رسد و هر روز تا یک لعل نموشند
 جهت ضرب کرم بدن لانه و نیکویی اخلاص و تنقیه لحم و در ورزش جهت قطع ترقا الدم جراحات در وقت
 کوتاهی تازه موثر و قدر شربش تا بخور است و موافق مذکور مدتها مسوخ را منحصر در اندیس میداند
ابوعلی بونانی اسم بانی است از نوع قیصوم قدش کمتر از اوعی و هر کش با یک و هر انکده و قیبه او مستعد
 و سفید و بعضی سرخ و بقدر قدرتی و هر کرم قیبه و از راه از وی و بهنجش با یک و مسیت او کوه با و خنجر و در
 تخمیان لبار و نامند و در بلاد روم و فرنگ جهت پت ازان تخم از تربیب و هند کرم و لطیف و لطف مقطوع
 اخلاط غلیظ و در بول و حیض و مانع از تخم مواد معده و مستف رطوبت آن و باء العسل محلل آنچه معده
 مثانه منجم شده باشد و با شراب منزه باب جهت قطع نزله مجرب دانسته اند و مستعمل از وقتیه آن و کله
 در میان جامه مانع کرم زدن و مضر فم معده و مصلحت است و قدر شربش تا قیر اطبات **ابوعلی** افیقتس
 و موافق جامع بغدادی غیر آن دانسته **ابوعلی** شکریت رسمی بقدر درجی مایل برزدی برکش نشیبه بر کلاله
 لاغیه و با بزرگ خشکونه و کلتش زرد نشیبه بکل لاله لاغیه و با بوسنت آن مزاج و در بلاد مصر بسیار است
 عصاره تازه او در مقال و در ک خشک او در هم جهت کرم بدن سک و روانه واقم مار و عقرب مجرب
 دانسته اند و نیز از وی تریمون نموشند **ابوعلی** جمع معاد آن روده حیوانی است از جمله اعضا عصبانی و قلیل غذا
 و در همضم در بسوم کرم و خشک و موله قوی و مصلح او جوارش عود و شراب و مطبوخ با کوشت و سرکه در
 و ادویه حاره جهت معده که صفیری و قیق مای در و موله شود تا فاع است **ابوعلی** رس بفسار از خشک
 معروف از مطلق او را و جیدانه در دهم سرد و خشک و با قوه قلیضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع از
 مواد با عصاره قاطع صفرا و تشنگی و مسکن حرارت معده و جگر و تبیان خون و با ادویه حاره خوشتر است
 سیل الطیب و امثال آن منفه سه جگر و مقوی جگر سرد و تر و سایر احوال جهت اسهال که از ضعف
 و سردی احوال باشد و بجهت استفا یا ادویه حاره جهت سردی و با بفتلین جهت تقویت با قوه و اسهال
 مانع قی و غشیان و با زعفران جهت حلاوت جگر مانع و دانند او تنها و با ادویه مناسبه جهت قره امعا و اسهال
 که از ضعف احوال بود مانع و ضد از خشک اذاع او را و شرب آنکه از اب از خشک و اب میباید وی بوده

اب ایمن نصف یکی باشد و با شکر بقوام آورند جهت رفع سموم قاتله که در بدن افعی و حقیقان و غشیان
 و ضعف هشتاد مولف تذکره بحرب دانسته و گوید چون آب تریخ در دراید اضافه کنند در اکثر امراض
 قایم مقام تریاق فاروق است و زرشک مولد برنج و مصلحتش قمر نقل و قالیض طبع و مصلح او شکر و شیرین است
 شربت آن از آب او تا جهت انتقال و از جرم او تا با نموده انتقال و از دانه او تا سه انتقال و بدست مثل او
 کلسج و دو دلت او صندل سفید و عصاره زرشک در افعال قویتره و الطیف است و بدستش در وقت آن زرشک
 دانه پسته کرده در پوست بیخ زرشک از غیث است و مذکور شد و مولف مالایس زغال را غیره قاتله دانسته
 در خواص مثل زرشک بیان کرده و ظن حقیقت است که قرقا قریب الطبع زرشک باشد و زغال قریب است
 و مذکور خواهد شد **مولد برنج** بومانی شنگ است **ایمنی** نامخواه است **ایمنی** بومانی علامت است **ایمنی**
خراطین است **اروی** عقود است و مجموع را نیز نامند **المخلو** نوعی از طرزان است بغت مصر و آن **دلیش**
ایمنی بومانی غروب منطه است **المطلس** بومانی شایع است **امولیتون** بومانی ایما است
اصدالین بومانی کوز است **امرونی** بر دی عکالزیت است **اصاسین** بر دی آب بخوره است **امرو**
 اسم فارس کتری است **اکوسار** هندی گوگرد فارس است **فلیس** بومانی اسم بنانی است مابین شنبه
 و کبک در سوره زار و مواضع اصاب بود و برکش مثل برگ عدس خش بقدری شیرین
 و بختش باریک و کوچک و گلش سرخ مایل به سفید و بد بو و تخمش در عروق ایتقی و قسمی از د کویک سنگ
 برک و ساقش بر تفع نیست و در اول گرم در دوم خشک و منفع و در اول و تحمل و باقوت فایضه و تخم
 و بختش و کل او جهت غریب بود و در د کرده بغایت سفید و با سبکین جهت صرع و در زنده او بار دهن کل
 و شنبه ز جهت صلابت رحم و درم آن بسیار نافع در در برکتش جهت زخمها و در باینده کوشه موثر
 و قدر شربتش از یک نیم مثقال تا دو مثقال است **انقر** بومانی اسم بنانی است کوچکتر از درخت انار
 و برکتش مثل برگ باوادم و غیره از آن و گلش شبیه بگل انار است و بختش سفید و کوچک و جوهر
 شنگ شود بوی شراب از او آید و مثبت او کوه است و مخصوص بزمان میت معتدل و مفرغ
 و در نط و اسکا قریب شراب و با غنی صیت جهت رفع توخس و جنون و تقویت حواس و درین
 بغایت سفید صقی آنکه چون حیوان از بیخ و برگ شنگ او بخورد باعث آن میشود و ضاد برگ او
 جهت منع زمامتی قرون جنبه نافع و موثر است **انف العجل** بلغت مغربی اسم شری است شبیه به
 حادینات او مابین شنبه و کبک و بر سبجی در برکتش شبیه برگ کاسه و از آن ریزه تر و گلش منقبض و شبیه

انشق
 ام الخول
 انلیس

بشوی میفش دراز و ریزه تر و معتدل و با قوت محمل و مد رجس و شامیدن طبع آو با نفاصیت جهت
 رفع سموم نافع و لطول او محمل صلابات و مسکن درد کمر بدین هوام است **اندرو طایس** بومانی اسم
 اسم بانی است نسبت او ساحل بحر اوم شبیه با ششانی و بسیار سخی و بی برک و تخمش در غلغله مثل
 غلغله شود و تلخ و تند و در مغرب ملک و مطلق نامند و ظاهر انوعی از با قلد باشد در اول بسوم گرم و خشک
 و در بول و مفتح و محمل و تخم او در طبع او جهت استقا محیر اطباء است و جهت نقرس و سنگ مثانه
 و عسر بول و احتیاس حیض شتر با و طله و جلوس نافع و قدر شتریش از تخم او یک مثقال با شرب اشغال
 و از بچشش تا سه که یا شرب با شکر تریعه رطل **اکبر** این الدولت مولف جامع اللودیه گوید که ان کبیده
 مینش جرم جبال کبیدانی و چون بر روی او نشسته بر روی زمین بخوابانند او زویر آنچه قسم نرسبت
 با زراتش پاره کنند و آنچه ماده است همان همیشه همان صغالیه حاوالی نامند گرم و خشک و ضد درد ک
 باب گوگرد و دیروز بهش از اریل میکند و تخم ترا و بغایت شوق ظاهر دان و از قسم ماده موجب شش شستن
 و اندکی از او با شرب منوم قوی بجهت کینه شربا بروز شرب او بیدار نشود و حوزردن او روغن زیتون
 گرم رفع خواب او میکند و قدر شتریش تا دو در تخم **انامیس** بومانی اسم گیاهیت هر گشت شبیه بهر تخم
 و مایل با سندان است و ششها و منبسط بر روی زمین و مربع و شترش مثل غلغله و دانه یا او بقره شش
 و بسیار تند و تلخ و قسم ماده را عمل در جودوی و قسم تر بغایت سخی میباشد در آخره و م گرم و خشک و
 حلی و جایز و محقق با تلخ و مفتح سده و شامیدن آب او و تخم او جهت کمر بدین اتقی و ضد شش صفت
 آوردن خار و بجهان از اعصاب منع زباده شدن قروح جنبه و جلدات او و غراب برک قسم ماده جهت
 دماغ از ملغم و سعو طاد و در طرف مخالف جهت درد دندان و انکمال او با غسل جهت قروح چشم و جلد با صر
 و جرب و کتله و سبل نافع و صورت سنج و مصلح صنی عربی و قدر شتریش از نیم مثقال تا یک مثقال و
 بر شش عطیش است **انسان** بومانی اسم شبیه بجم خیر و حرکتش با شترت و کتله شش نره نیزک
 از ویستاد و هر گاهی او سفید احاطه بر کل او دارد و با حرکت انقباب میل کند و ششها نه با عدم حرکت
 هو حرکت مینماید و ساقش مربع و مایل بسیار و در مصر و اطراف شام بسیار است در محاری ایها میزید
 و چون حیوان شیر دار از او بخورد شیرش زیاد شود و حوزردن آن شیر باعث نشت ط و سرد میگرد
 در دوم گرم و در بیوت معتدل و در فعل نایب نایب شرب صرفه در فصله که عبارت از شیر بول
 و حبس و عرق باشد و مقوی حواس و طبع او در از آنه هموم و تفریح شش شرب است بدون مستی و خادوانگی

قاعده

و بلخت صغالیه

از کلتش بدستور بیان آمد در دحل بعضی نمبر ساند و مقوی حافظه و قطره عصاره او جهت قلع بیاض
چشم مفید و چهار دم از تخم او به مینج یا بیشتر که سفید مینج با ششخص صد سال است و مجرب است و البته اند
منج سه درنگ عصاره اسنخ کند بدین افزیره کند در قان را از این کند و مضر کرده و مصلحتی عمل
اکثر از مورت دره مفصل و شتر پیش تا چند رهم و از عصاره طبع او تا مجده در هم و بدلت آب انگور
مطبخ آو باد ارجحه و زعفران و چون گویده آب او را با شکر شربت سازند جهت مایه بولیا و مواد سودا و
نافع است چرک گوش آدمی مولد را علاج و کشته و ضنا و او جهت شقیقه نافع استخوان هموله امراض
و مداومت او مورت کوری و در زور استخوان او که بوسیده بود در منج زیادتی اکل مجرب است میدان
استخوان بوضه سه اوز هر اوز سه منقال با مثل آن شکر جهت صرع و عرن الت و مفصل بغایت از نموده
و آب دین ناشنا کشته که کم گوش و هوای که درانی رفته باشد و تر باق کردن عقب و ریتله کشته
مار و هوام است و جهت قوباد و انار قروح و طرفه بیاض چشم و با عصون بر سر کین جهت قطع نایب و قوباد
و تنها جهت قطع نرف لدم و اند مال جهت است و با عمل جهت کلف و جلد آثار و قرحه نافع و ضنا کندی
مضموم است آن که ناشنا باشد جهت بفتح و تحلیل او را م و بیتن و زمان او بر با بوی جیب مسکن در در دین
و جهت دشوار زایل کردن در رفع خوف مؤثر در زهره او و مسمن بدن و خون مجامه و فصد مسکن نفوس و مفصل و عرف
الت و دات میدان آن مورت بلاد است و خون حیض سهم قاتل است و مورت خیر نام و طلاات مسکن در در
صعب و همول آن مانع حمل و بخور نه حیض را جهت رفعت لوزه مجرب است و بول الت آن خصوصاً
اطفال جهت سرفه کهنه و برب متفرقه و کله و قوباد قروح خیشه و سه النفس و باب نخود و با مار العسل جهت
و قطره او جهت بیاض عین و کله منقذ از بول جهت رفع بیاض عین مجرب و در افعال مثل شیر زرد
صفاعت بدل است و فضل طفل را که غده های لطیف داده باشد جهت خنق و درم کله و بدستور ضنا و او
عمل محل قویست و طلا او جهت جمره و جراحات و التمام او در رفع عفونت اعضا و است میدان یک منقال
جهت بر قان قطع اسهال و رفع سمیه جهت حریره زهر دار و قویع و کله معیدل و با شکر آب و عمل خسته رفع
کترین هوام داده و به قناله و چهار دایره و یک منقال لوتشاد و مصعد جهت رفع هموم مثل و ارشکده
زیست مجرب مصعد است و استون محرق آن جهت قطع لعن بن دندان مجرب و چون ده عدد
دست را سوزانیده با عمل ششخصی یا شندان شخص در محبت صاحب ناخن بچشش رسد و بعضی گفته اند
که ناخن بای هم همین خاصیت دارد و عمومی سوخته است آن شکر با جهت منع بفسدی موی و استقا و رفع

مضموم است آن
خصوصاً که ناشنا باشد

خاک کندر و نوحه
در حلق

و کله و نقصان البته
و رویا میدان گوش
بیز دندان مجرب

سموم قناله در زیر اندن سنگ کرده و مسامه ^{دور} به دور و انفعال او جهت بیاض چشم و قوطور او با روغن
 کل سرخ جهت درد دندان و کوشت زیاده و درد گوش در زرد آب در زرد جهت اکره و نرف الام ^{تخفيف جراحت}
 و منع زیادتی از آنها و خروج جنبه و ماسیه مجرب و چون بول انسان را در ظرف مس ماعسل بسیار کم
 جهت بیاض چشم و طرفه قناله و عرق موی انسان که با کبریت مدبر کاغذش را نگیرد و روغن مصفا ^{تفطر}
 کنند در مصفا نظر باز دارد و در مسوات انش و اللبت ^{نظیر} که کور خواهد شد و اسطوخودوس سیدنی با
 که خصیه ان نهشته باشد جهت تب و درم یکدو چغ فراد نفع عظیم دارد و چون طغیانه اسموات
 بتدریج تغذیه کنند جمیع اجزاء انفس او قابل گردد و هیچ حیوانی قابل این قسم تغذیه نیست و منی انسان
 جالی است و بر ص دکلغ و خوردن میسر محبت خدام است و مجرب است ^{المطهر} انش باقی است بی شم
 شبیه بیات که در او باقی تلمیذ گوید جهت جراحات تازه بغایت نافع است و در حال التیام ^{در} دید ^{پوست}
 شبیه است بمرکب مد خشک شده و از آن عریضه در کم خشک و مفتوح شده جهت درد مفاصل نافع است
^{نوع} پهنی انبه گویند مژد رخی است پهنی بقدر رحمت کردکان و شتر مثل مادوم سبزه است و از اول کون
 نارسیدن سبزه است و بعد از رسیدن از او می شود و بعضی از انهر مثل سبب و ناراس او با عفو صه و اندک تر است
 و چون برسد سرخ و ترش و شیرین گردد در ابتدا از او شیرین شود و آن هر دو قسم خوشبو میباشد
 و در کم در سردیوم خشک و گویند غیر رسیده او در اول سرد است غاسل اضطرار لرنجه و پی نقل و مغز
 نقل جهت نیکو کردن رزجه و مانع حفقان و درد سرد مازد و رافع بود سیر و تقویت مری و ترش او جهت
 قطع طحال و مکنیفین است و در زیر اندن سنگ کرده و مسامه و دانه او جهت سفید کردن دندان و داکتر
 خوب او جهت نرف الدم و طلقات و کرم و جهت دراز کردن دسیاه و شستن موی نافع و گویند مضعف
 یکارت و جوینر مصلح او ^{بجای} نیانی است بمرکب سبب بمرکب اطمیه و بانگ زغب مثل غیا دت چهای اد قوی تر از
 شخ اطمیه و مایل سرخی و بقدر قامت و اکثر مرطوب ^{می شود} در آنچه در نزدیکی او باشد و کشت سرخ و
 بعد از نچتن کل غله فی کو چک از او هم میرسد و در آن پنجه ها نیزه است و بوی خوشی و صندل از او
 عصاه بیخ تازه آن در بشه با بابک دست و امر اطباء انجما گویند در سیوم سرد و خشک و قاطع خون
 جمیع اعضا خصوصاً رسیه و یوسیر و مابلس سهال مزمن و نزلات و مکن قی و مقوی اعضا و اعضاء
 سکین التهاب صو افندان خون و ضعف است و بول الدم تازه و نرمن در رفع سموم و القحاق ^{انواع} انواع
 مقعد و سال تازه و گنه صی ^{الاول} نافع و ضاد او در میدان او جهت ^{سحج} سهال کیدی و کشتگی اعضا که

عضل و فتح و تنگ آن در زورش جهت او باین کونست و نطق ظرف الدم زنها بغایت نافع و قدرش بیشتر
یک مثقال و از عصا او یکدهم و از زرد کیش مسجدهم و مضر مبر دین و مصلحتش بخیل و بدش مثل او زنگ و به
آن کل از منی **بفارس** الکدان و بلغت و از المرز که نامند تخم بیاقی است ساقش مجوف و سیطه بلندتر
از قاضی نیز میشود و برکش شبیه بپرک کلم و از آن بزرگتر و کشتش چینی مثل نیت سفید و بعد از آن
سفید و در دین شبیه به هم بسیار خوشبو و ساق او ابترکی بالمرغان و بختش بعر با محروث و
او اصله بیهوش نامند و قسی از امر اثرش سیاه و به بود برکش مثل صفتی سوخته بر سوراخ و ساقش ضعیف
تر از قسم سفید و صغیر بود لوی و صلبت شت و بفارس انکوزه و یکاه او را کما که گویند سفید است
از سیاه در بسوم خشک در ابول و شیر و حوض و سخن کرده در دوده و ملطف اغذیه و محرک باه و قوی
معهده و مقطع بلغم و محلل رطوبت و جهت عسر بول بلغمی و هر انگلیختن اشتها و تقویت باضمه و رفع ضرر اغذیه
غلیظ و او دریه سیمیه و خلط غلیظ و سده سپرز و سگنجین او با مصلحت جهت بت اوبه مجرب و به سوز
جهت بت بلغمی که بکوبند بغایت موثر جهت در دینه و سوره و عرق السند و معاصر و استقا و مغان در رفع
قوان حقی بومیدن آن مجرب و با شراب در اخراج جین قوی اللثر و ضاوش با موم روغن جهت خایار
و جراحات و عرق السند و امثال آن در باروغن زیتون جهت کت تحت عین و طلا مطبوخ او با سرکه و رو
انار جهت بویس و در و برک او جهت اکل نافع و مضرش انار و سگنجین و ترش او که از ساق و بیج آن
او صغیر بی و قدرش بیشتر تا و مثقال و بدش محروث بوزن آن دو دانگ و حلیت و گویند بوزن
زرد قر و این نسبت و مضر محروث و مصلحتش شربت انار و سگنجین و ترش او که از ساق و بیج آن
با سرکه تر میند بسیار گرم و خشک و عالی معده و قاطع اخلاط غلیظ و جهت برودت و رطوبت معده
و بت اوبه و سقوط اشتها و اختلاف مضم اغذیه نافع و محرق غلط و مورت نشنگ و انهاب و مصلح او
کاهود سرکه و بدش ترش استر عار و بیج او در افعال مومر از سایر او طلا او محلل او رام و نافع
شترن غنایم و بلغم زنها و قدرش بیشتر نم مثقال و گویند مضرش است و مصلحتش عسل و صابون
انطال گویند که چون زن بعد از جنس بلا فاصله هر او ز کله هم از آن بچندان نوشند تا بکلیتت هر کس
نشود و تخصیص بدهد که از نوع سیاه باشد یا سفید **بمیشون** بفارس یا دیان ردی گویند آن تخم بیاض
است بلند تر از درعی و ساقش مربع و باریک و برکش باریک و خوشبوی و کشتش بابل سفیدی و تخمش در غلط
لطیف طویلی و از آن مایه کوچکی و سبز بابل سفیدی در زردی در اخروم گرم و خشک و در ابول و

کوچکتر

در رویم از نخل

و بیهاو

حیض و شیر و عرق و محلل ریاح و معده و سایر اعضا و بیض و قالیض طبع خصوصاً برشته کرده او مقوی کرده
 و مفتح شده جلوه سپرز و جالی مجاری نفس و جهت صداع بارده و شقیقه و درد سینه و سرخه و ضیق النفس
 و اعیاد استفا و حصاة و تب یعنی و سوسه و القینه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول نافع و با قوت یافتن
 و تجوش جهت درد سرد و حرکات بارده و اخراج جنین و شمیمه و ستون او جهت جلا و ندان خصوصاً
 محرق او و رفع بلوی و بیان و امکان جهت بس که مجرب دانسته اند و قطور او عن کل که اینون را در
 جوش بنده باشد جهت گرمی و ثقل سامعه و خابیدن او جهت خفقان و طلا مطبوخ او در سوک جهت تحلیل
 او ارم و گشتن قمل و طبع او با شکر جهت رفع ازدی و صاره آن زائیده نافع و مضر اعلا و مصلحتی از این
 و مصلح محروم و مصلحتی که بخین و قدر شکرش از دو دریم تا پنجمه هم و بدانش تخم شیت در ربع او
 و در تقویت باه مثل او انجیره است **انجیره** لغت فارس و بعبه بی قرص و بیفت و از الم زرنه نامند و سترلی
 کت کن گویند بناتی است برکش بر شریف و انبوه و با خارها بسیار ساقش بسیار ریزه و خارهای قش
 انجیره چون خلاصی جلد شود باعث جمره جلد و سوزش و خارش کرده و کتس رز و تخمش بر اق و نرم و با
 اندک پهن بیند و تیز رنگ و از راز بیانه کو حکمه و مراد از انجیره مطلقاً تخم است در اول بیوم گرم خشک
 و ملطف خلط لریه و جاذب و مفرج اعضا و در بول و حیض و شیر و عرق و بیضه و منقیه سینه و شیش و
 معده و مفتح تخم ارم و سده جلوه سپرز و محلل و لذت بخش برک گوید او در پینه قطع اعاف و همول نیم ل
 او و مضاف با ناسفد بغایت مدد حیض و ضاد برک نازده او جهت بر آمدگی رحم و تحلیل و جلد کشودن
 و بل و قطع نایل خصوصاً با عمل جهت التوائی عصب و پانک جهت جراحت سگ دیوانه گرفته و با قرد
 جهت درم سپرز و خیمه او با عرق زیتون جهت ورم جرت و درم بخت کوش و طبعش نام و الشعیر
 رجهت تنقیه شش و سینه و تخمش جهت اللات تقص و ربلو و استفا و عمل کرده و سپرز و اخراج ماوالله **صفیر**
 و بلغم لزج و با سنجین جهت درد سپرز و در و بهلو و در و کرده و مسکن آن در حال و طبع او با اصل
 جهت تنقیه مثانه از چرک و با شیرین او با تخم کرفش و شیر که سفند بغایت مبیح باشد و با شکر آب مسکن
 با عتالی و قیله او با عمل بدستور مسهل است و ضاد او بدستور برکش محلل در عیاد با مر ارم جهت اکل و شش
 و سر طان و با عمل جهت بزرگ کردن قضیب مجرب دانسته اند و طلا او با عمل و قضیب و انجیران محرق
 و مفر کرده و با معاد مصلحتی صمغ عربی و کبر او مضر مقعد و مصلحتی غناب و قدر شکرش از دو دریم و
 بدانش فردمانا با حرف و مضمضه عصا او محلل درم لغات و در و تخم و برکش محقق از جهات ماطله و

انجیره
 سفیر

در سرطان متعجب است بی نوع و صفتی **انزروت** در صفتان کینه و در تنهایی کینه نامند صمغ درخت
 خاردار است قدا و بقده در درج و در کس شبیه برک مورد و درخت کندر و مثبت او یله و خارش از کس
 و سنج و سفید یال برزدی می باشد و بهترین او قسم اخیر است که در بالیدگی مثل کند صغار زو و شکن
 و در طعم تلخ باشد در آخر دو کم و در اول دو کم خشک و محقق بی لذت و بهترین مسلمات بلغم غلیظ
 و بالعرض سهل صفر و محمل بلغم غلیظ و متعجب سده و مسقط جین و کم امعا و معده و جهت در
 مفصل در کت و زرق الت با بلغم صفت نافع و جاذب بلغم غلیظ از عین بدن است خصوصاً با ترید
 بلبله و کیمج و امثال آن در تسمین مهر و بلغمات موثر و چون پنجم ادرابا سیه قیر طحیر العیر که
 عوام آن را گویند در هم ناریجیل در آن مخلوط کرده چهار حصه کتند در چهار در بعد از حمام بخورند
 و بعد از خوردن چند عدد از ده تخم مرغ نیم پخت بنوشند باعث تسکین عجیب گردد و بعد از آدی
 که زمانی مهر از رات را در آب سرد لانه تا نصف از خیسانیده چسته تسمین تا دو در هم ادرابا سیه
 و گویند پنجم سینه او بسینه به مسام و چسبیدن او به خشک شده است خصوصاً با محلول از زهر
 مکتومه شمرده اند و مصلحت صمغ عربی در روغن بادام است در نگاه مفود او را استعمال کنند باید که در
 ده چند آن او باشد و قدر شربت از مفود این مقدار متقال تا دو و متقال و مرکب با سایر مسهل که متقال
 بدیش بوزنش صبر است و استعمال او در خارج جهت التمام در ایل کردن گوشت زباده دیاک کردن
 چرک زخمها و قطع سیلان خون در رخ انار صوری و با نظرون جهت درم سینه تخم ازیر که در اصل این
 رسو با عمل سرشته و بفیتله الوده در گوش که آشن جهت پاک کردن چرک گوش بغایت موثر و
 استعمال و خصوصاً بعد از آن که در شیر الای یا شیر و خزان بر درده کتند جهت مد و چسبیدن
 چشم در رفع نزلات و جرب و سلقان میفید است و چون با مر و اید و در جان سوخته و با شکر با سوره
 در زور بسیار جهت از ازاله بیاض عین مولف تذکره جرب استند **انفی** بغار سیه پیر مایه باشد
 و از هر حیوانی در حین ذکر آن حیوان مذکور میشود و مجموع آن تا درجه سیوم کم و خشک و ملطف
 و محمل و با قوت تر یا قوت و منجمد کتند کل ذایب و مذات کل منجمد شل خون و شیر که در معده و اعضا
 منجمد شده باشد و مانع رفاق و طالب سهل نرسن و سحج و نرف الدم و سیلان احم در اضع احتیاق
 احم و در شکم در او و ده و با سر که محمل خون منجمد در معده جرب استند و پیر مایه که در زور و کوه و
 و شیر و کوفته و قیل بقدر خودی بغایت بیست است **انزروت** جد دارانند بیست و بلقت اینجا اسم بیستی است

باطن محمل

صحت قسی از وسیاه و کثیر الوقوع و بزرگ بقدر کولان و فروع او شبیه برشته بمطافین و متفرش سرخ و
 طعش مثل طعم دانه شفتا بود برکش بایل سبزی و شبیه برک عبد الثعلب و اینوه و قسمی سفید و کیش
 مثل برگ سن بایل برزوی خوشبوته و طعش شیرین و او ایجه برگ او اندک تند و با عطریه و میست آنکه بلادر
 و جین است سفید او در آخر دوم کرم و خشک و در رفع سموم هوام ضعیفه از قسم سیاه مستعمل از برگ است
 و جهت تحلیل ریح و شکین در دماغ باطنه و در شرمش تا دو مثقال و پنجش کشته حیوانی است غیر نان
 و محرک باه و سیاه او در آخر سوم کرم و خشک و دل جید و در تر یاق سموم و از آن ضعیفه در مبع و سخن
 و جلد و محلل مواد بلغمی و بجهت او در شراب قاطع بواسیر و حمل او معوی رحم و محلل و در مسموم اعضا
 بر وزن از مویز در انی موی بغایت دهورش خنق و کرب و محقق رطوبات و مصلح روغن کبوتر
 و قدر شرمش یک قیرا است و بعد اوی که بید که در جوانی او گیاه میر و بر جوی که سفند بخورد میر و مثل گیاه
 جیش از خوردن گیاه آنکه در مسموم و بعلت آنجا گیاه مذکوره را طاره کو قید و موافق مذکوره گویند
 که گیاه آنکه کشته حیوانات است **ابن** باوجان **نقرو** اسم اومی بلادر است **ابن** باوجان **نقرو** سیاه است
 و گویند فاشم است **ابن** فرسون بخور الماکر او است **ابن** در صاردن **ابن** در دیلون یونانی اسم فارسی است و
 مؤلف جامع تجلی نادر و صاردن را بعلت یونانی لسان العصاره می اندازند **ابن** لغت اومی اناعلیس
اناعلیس یونانی اذان الفاربت **ابن** نقرون مریجه است **ابن** فاشم اسم مریست مثل زنجبیل برود
 و آنکه دیگرها **اناعلیس** بروی حصرت است **ابن** خطی است **ابن** در عصاره قشال الحاربت **ابن** کبوتر است
ابن شقایق الفغان است **ابن** یونانی اموتیانی بروی کاسه یونانی است **اناعلیس** یونانی دان
 بسیار نوعی از اجخوان است **ابن** یونانی انخره است **ابن** در عصاره قشال الحاربت **ابن** کبوتر است
 نوعی از ابرون است **ابن** عود است **ابن** یونانی فار یقون است و بعلت شامی اندرونیا گویند
 بعضی از ابرون است **ابن** اسم فیله اناعلیس **ابن** یونانی ماش است **ابن** حلقطن جلد است
انفاق روغن زیتون نارسیده **ابن** کرم از بخور شرب **ابن** فرسون است **ابن** ناسخواه است **ابن**
ابن است **انقون** در دشتان و یونانی در باست **ابن** خنجی است **ابن** یونانی فاشم است
ابن فاشم است **ابن** در باست **ابن** کبوتر است **ابن** یونانی فاشم است
ابن یونانی الکلت **ابن** در مریجه است **ابن** کبوتر است **ابن** فاشم است **ابن**
ابن است **ابن** بعلت نازد زانی قسم از خرب است **ابن** کبوتر است **ابن** باوضع

منافع

یان است و در مصر او را **انجیر قرنگ** گویند **انقرواسم** فارس و ترکی نام است **اناردان** بفرات
 حب الرمان است **اناردان** و **دشتی** بفرات حب القطن است **انگلك** بفرات اسم دانه و ابروی است **انزرا**
 اسم فارس حجر البقر است **انگبین** بفرات اسم است **انسی** هندی شتر منگ است **انگوزه** بفرات حلیت
 متن است **اندا** اسم هندی بیضه است **اندراین** هندی اسم حنظل است **اولا** هندی اسم بلخ است **اندرین**
 سان العصاره است **اندرجس** مرغابی است و کوبند بر آرزو نوعی کبک است و مجموعاً در دو دم کرم و تا آخر
 دوم تر دسمن و غلیظ الغذا در مضم و در میم و در محرک باه و هرگاه با آدویه عاره ترتیب دهند بهتر است
 و ایگامه داب انار مصلی است و طلا مغز تراود جهت ورم مقعد از نموده است و پدید آید جهت صلابت و
 شقاق مقعد و خیل و داء القلب و داء الحیه و جهت دفعه اذیت اپی که در گوش افتد با نس و بار و با قلی
 جهت درم پستان با الخاصیت معجزه از زده تخم او جهت افزونی عقل و قطور او با روغن زیتون کرم
 کرده در جم جهت رفع احتیاج حیض نافع و گوشت او که هر آنچه باشد جهت التیام ضووق و زناوه کردن
 بکرمه و بر زمین سنگ کرده و مشتاده موثر در مولف جامع الادویه گوید که خون او را چون بانگ است
 جهت در مصلحت و حصات بسیار نافع و پوست تخم مسحق او جهت اسهال و موی بهترین آدویه و بیضه
 و زبل او جهت سر زدن خشک مفید **اوتوما** یونانی بیضه مسقط الاجته است و آن نوعی از ابو حلیه است
 که موجودیه نامند بر کشت در آرزو بار یکتر و زمره از بزرگ موجودیه بی کل و بی ساق و بی سر و مایل بسیاری بفرات
 کرم و تند و تلخ و با سیمت و عوزون او خطر ناک و طلا محلل مواد غلیظ و گویند شش در هم او جهت عسر
 نافع **اوانقوس** بلوغ یونانی بیضه خرد است که کل او شبیه بر برکتش بسیار کوچک و انبوه و مفضل
 و اندر دشت آرزو و برکتش شبیه بر کشته تا دقتش بقدر شیرینی و بسطی انکشت و توانی مثل شمع
 و پختش شبیه بر پیا زنگر کس گویند در مصر شام بسیار است و در شب میزد خرد در اول سرد و در پیوست
 و رطوبت معتدل و تخمش در حرارت معتدل در بیوم خشک جهت اسهال مرتن گویند کبریت جهت
 برقان آرزو سیاه نافع و قدر شرمیش تا ده در هم و بیخ او را در دم سرد در اول خشک و در اول
 و حالبس اسهال و جهت سموم اکثر بدن ریتلا و ضاوش با شراب جهت منع رویدن موی که قیل از بلوغ طلا
 کنند موثر است قدر شرمیش تا سه در هم دمصر کرده و مصلحت کبر او گویند عمل است **اوسپه** اسم طایفه
 نوع از بلوغ هندی در بیوم کرم و خشک و محلل بلوغ و مواد مارده و قدر شرمیش کبر هم است و بیخ
 سرد و خشک در فصل و طبع مثل تفاح و جهت بواسیر و صراع تلخ و مضر شانه و مصلحتش عمل و

تفت

ع

قدر شرمیش

قد ریشش تا سینه هم در دلش هیچ تعلق است **اوراق سوس** بیونانی اسم نباتی است شبیه باد اوج در شام
 او بعد شیرینی و مرغوب و میل بر ترکی و تحت شبیه بشوئیر و سیاه و در علق مثل علق بدر البیخ
 و مستعمل بیخ اوست و در دم کرم خشک و ملطف و محجف بلذغ و کله هم تا در هم او جهت
 پیش اغنی و هوام با شراب مانع و کله هم او را با هر صاف و فلفل جهت عرق الساجرب است **اوراق سوس**
 بیونانی شراب و عمل است که شراب و وجدانی عمل باشد و بچوشتانند تا بقوام اید یا عمل اباب انکور
 بچوشتانند او نیز در جلد و تعبی و انضاج قوی تر است و هر چند گفته شود تلین او کمتر کرد و کرم خشک و
 مفتح و محلل و ملین طبع و در است و بعد از الحمه نباید استعمال نمود که قاطع است است است و صورت انقلد
 میگرد **اوراق سوس** بیونانی اسم عصاره نباتی است بوادی عرق کله هم بر کله تیزک هر سه سوزان که با
 کرم اده باشد و کم اب و ریزنده و کله از دو بزرگ و شبیه بعصاره مابث کرم و منزه جهت ظلمت
 چشم و تمقید آن و سلان و در معده بغایت مانع دانسته اند و بعضی اختلاف نموده اند و عصاره خشک آن
 و غیر آن دانسته اند و موصوفت آن که تصحیح بعصاره مذکور کرده **اوراق سوس** ابوظفا **اوراق سوس** بیونانی
 باد و روح است **اوراق سوس** بیونانی کرفش جیلی است چه او را بمعنی جیل و سالیون کرفش است **اوراق**
 بیونانی اسم آبت **اوراق سوس** بیونانی ماء العسل است **اوراق سوس** بیونانی عصاره قشال الحار است **اوراق سوس**
 بیونانی سکنین عمل است **اوراق سوس** بترکی اطریه پی ترش است **اوراق سوس** بیونانی دهن عمل است و عمل
 گویند آن روغن است غلیظ و با اندک شیرین و از ساق درختی حاصل باشد و هر چند گفته کرد و بهتر است که تر
 جهت جرب رطب در مفاصل و تاریکی چشم مانع است و بیت در هم او با آب سبیل قوی بلغم خام و موش
 سبب است دست یکن است و مادام که عمل او تمام نشود نباید بخواب رفت و آن الوالی است و مذکور شد **اوراق سوس**
اوراق سوس بیونانی قره العین است **اوراق سوس** بیونانی از زیت **اوراق سوس** بیونانی غمزه
اوراق سوس بیونانی دای و دمی است **اوراق سوس** غافق است **اوراق سوس** لوف الصیفرت **اوراق سوس** صغرت
اوراق سوس بیونانی فلفل با دست **اوراق سوس** بیونانی بیض طیور است **اوراق سوس** بیونانی قمر خشک است
اوراق سوس بیونانی سان الحلی است **اوراق سوس** بیونانی شمش است **اوراق سوس** بیونانی زیت است **اوراق سوس**
 بیونانی کرم العنب است **اوراق سوس** بلقت تنکان درخت نوبت **اوراق سوس** پندی است **اوراق سوس** پندی است
اوراق سوس بیونانی اسم الطفا و طیب است **اوراق سوس** بلقت لوتانی و ما زنده زانی خسته العلق است **اوراق سوس**
 اسم حرلی است **اوراق سوس** اسم ترکی بیخ است **اوراق سوس** بترکی اسم ریه است **اوراق سوس** پندی اسم ششم است **اوراق سوس**

او کله هم
 اسم و ج ۱
 او فلفل
 او فلفل و ج ۱

بلبله از دست بهترین او بالیده از ذریه بلبله است در آخر اول سرد و در دوم خشک و مسهل
 بضم صفر او بلغم رقیق معوی معده و دماغ و مفتح سده و مطبوع و منقوع او بهتر است از هر گرم او است
 او و سایر بلبلجات حرث قوی اند که بلبله قوی خلط و باقی ماندن غلیظ و مجموع آن معوی حراس و ذوق
 جهت خفقان و صداع و غشیان و جذام و حمیات مکیه و در سرد و استفا در باغ و یورسیر و منع صعود
 بخار باغ و تصفیه رنگ احسا و اطفا یا هر سه سودا که از احراق سوراخهاست نافع اند و بعضی در حمیات
 منع کرده اند و این قول حنی است مگر آنکه خلط غلیظ یا صفر او بلغم رقیق نباشد و بدستور در حقیقت
 کرده اند و در شرح اسباب در قواعد کلیه علاج سرسام صفوادی مذکور است که بلبله در حقیقت آن با بدست
 و این قول پسندیده است و حقیقت در حقیقت اسباب کراتی که با سه و نهایت وجع امعا بوده مگر کرده
 رفع علت شده و استلال مانع بسبب صفت آن صورتی ندارد و حقیقت را اثر در افضیه است نه در سام که پیش
 انقحام و بقا سودا غلیظ کرد و خصوصاً با او و به بلبله و مفتی و جاذبه انصاف او باشد و عصاره خشک
 بلبله قوی القعل و قلیل المقدار است و در دستورات مذکور میشود و در اول بلبله جهت و معده و تحقیق
 رطوبات و صحت بصیر نافع خصوصاً هر گاه در چشم گرفته بسوزاند و بدستور قطره آب حیث میزند
 او همین اثر دارد و سون آنکه او جهت تقویت نشه و خون بین دندان در دو یا میان گوشت آن
 مفید و مضر نقل و مصلحت جناب و سپان و مصلح قبض لایعظم او در عن با دوام و قند و ترنجبین
 قدر شربت از جوشش با بخور هم و در مطبوخا و منقوع از هفت در هم تا ده در هم و بدلتش غیر اسباب
 انار و کوبیده محض بلبله است و از خواص مجرب به اوست سرشته که خالص معادن خصوصاً صیدر **و**
بندی و بود نیز مانند بغارس بلبله سیاه است و او بیدانه و بقدر موثر سیاه و صلب است و در دوم
 خشک و در وسط اول سرد و مسهل سودا و منقوع روح و خون و خلط سودادی جهت بواسیر
 تقویت احشا و در دستور و رطوبه معده و جذام و بوداده او جهت اسهال مفید و نگه داشتن او در
 همیشه باعث سیاهی موی و تقویت نشه جناب موثر و کوبیده مضر حرکت و مصلح او عمل و قدر شربت
 جوشش تا دو و منقال و در مطبوخا تا هفت منقال و بدلتش بلبله کابلی در قبض نصف و زک حقیقت
 خمر آن تخم مورد است **و** **بلبله کابلی** بهترین او بالیده و سیاه مایل بزرگی است در برودت معتدل
 و در اول خشک و بعضی او را بلبله سیاه را گرم با معتدل می دانند مسهل بلغم و صفر او سودا مخلوط
 با خلط و در اول و بهترین اقسام بلبله در افعال قوی تر از بلبله از و سیاه و مجموع خواص در بلبله

از دست

کوبند
موج کف در حوض

از زنده گورشته چون یکسال بر او ز کفید و او را تناول نمایند موی سفید سیاه گردد و بعضی این خاصیت
 را مخصوص بلبله هندی و بعضی مخصوص بلبله کبابی بر آورده دانسته اند و باقی صیت جهت دفع
 ارباب و با خوردن آب نافع و دانه بلبله در بول است و در محرق او قطع خون بود و سیر و ترف الدم
 اعصاب و تقویت دندان و تش مجرب و قدر شرب از هر مش نامتقال و در مطبوخ نامتقال متقال برایش
 بلبله سیاه است و در بای او که زیاد از یکسال بر دنگد شسته باشد مقوی معده و دماغ و منفتح سده بلغمی و
 مقوی جگر و حواس **بلبله** اصناف کبابی است از ویل سبزی و سیب و کوجک و درشت دانه و کم کوش
 و ویل بتدویر و صعب العقل بحدی که با وجود سایر بلبلجات استعمال نباید نمود **امثال** از جمله اغذیه است
 آن مرغ کوش و آن مرغ کوش و بقول مطبوخ است که صاف کرده بیاض مندر و بعضی از آن مرغ کوش
 طبع و داخل نماید و خواص او نافع نوع بقول و امثال آن است **بهم** هندی حر است **بهم** بیونانی سفید
بهم بیونانی معنی غشبه کرمه مقدسه است و ظاهر از این گیاه عبارت از دانه است و در مصر می تونه
 نامند نباتی است زیاده بر درجی و تش چهار کرمه و ساقش باریک و برگش از هم متفرق و از برگ بلوط
 باریکتر و کوجکتر و اطراف آن بر او آید و پنجهش باریک و دراز و گلتش از دوجون بر صفحه مس آن گیاه
 طرح گتند برنگ نوره گردد و بلا عوض در آخر دوم کرم و خشک و کوبند معتدل است و محقق و منفتح
 جهت تحلیل ریح و در دمان و بشوران و هبات و استفاد با شرب جهت برقان و سپهر و بخورش
 مستطین و ضد و شرب برک و سیخ او جهت نیش هوام و طله برکتش جهت ادراک حار و قروح و
 اش سیدن کرمه اهل جهت چوبی و کرمه ثانی جهت تب بلغمی و کرمه ثالث جهت غیب و رابع جهت ایبه
 کوبند مجرب است و تعلیق این نبات را اهل روم و فرنگ موجب الکرم و اعزاز دانسته اند و قدر شربش از یک
 متقال تا دو متقال و مضر سفلی و مصلح او کثیر است **بهم** بیونانی نباتی است برگش شبیه برگ اسب
 و بر اصل برگ جبرز طویل است شبیه بخنوط تاک نمکور رسته و شکوفه آن بر سر آن خنوط سیاه و طعمش بسیار
 قابض در دوم سرد و در سوم خشک و قاطع نرف الدم و رسال و قروح امعاء و حالبس حبس و بخش
 سرد تر و قابض و طبع نرف الدم هم هم اوقات و قدر شربش تا دو متقال **بهم**
 بیونانی و بعضی هندی است و این نیز نسبت به صمغ که بر صدف فر فر جمع شده خشک میگرد و در گشتش
 و استعمال صانعان است بر او با تحلیل و جهت ارم حار و قروح عین نافع است **بهم** بیونانی
 و بعضی اشخ فی البرج است و آن نباتی است ساقش قریب بر دایره یل سبزی و برگش شبیه برگ کوزه ترنگ

بهم
ایمنون

و بسیار کویک تر از آن و کلتش مایل به بیفتن و انبوه در دیوی شبیه به سبب دور وسط کلتش جز در میان
 سوی رسته است غیر مستقیم و در چهار سفید می شود و میشتش شهرهای خراب و زمین شوره است دور
 بیخ و نفی مت بسیار سرد و با اندک تحلیل و خوردن نازده او در حال مورث خنق و در فعل مثل
 فطر و ضدش جهت ورم خصیه و معده و با کندر جهت جرحت عصبانیه اعضا نافع **ابر سار**
 یعنی قوس قزح است و مراد از او بیخ سوسن کبود بریت چه سوسن کبود را کلتش مرکب از سوسنی
 و رزوی و بیفتن است و بیخ سوسن کبود دیری و جلا همین در راز و بقدر آنکست و پر کرده است
 دوم گرم و خشک او کمره ملطف سخن و سبیل ما و صفرد بلغم و مره صفرا و بلغم غلیظ و مره سبزه
 و جهت بسته و شش و معض و در دیگر و سپرز و لرزه که از برودت باشد و ضیق النفس و ریو و عیاق
 حبض استقادیر فان دیو اسپر و عروق الف و امراض احم و با سر که جهت کمریدن هوام و درم
 سپرز و با شراب جهت پاره شدن عضل و بی شراب جهت بوی خرد و چون مضغ کند و ضدش کلتش
 مانند جهت در درم و صدایت و انضمام خم احم و او را ام صلیه مرسته و خنازیر و با سر که جهت
 کینه و باد و جندان او در لوی سفید جهت کلف و فرزندش مثل عمل جهت اخراج جنین و در درم
 جهت او باین کورت بر استخوان و انیم از آنها غایره و بیوی ناصور و با عمل جهت پاک کردن
 جگر از آنها و جلوس در طبعش جهت صلایه مقعد و احم و امراض بارده و قطور طبع او با سر که جهت
 نزلات و دوی کوش و مضمضه او جهت در درم ان اسللی و روغن او جهت کشودن انواع
 عروق بو اسپر و اش میدان او جهت رقع سینه قطره و بیخ کشتن و یک ادویه دسپل قوی و مرغوان
 ما و العسل جهت خشونه قضیه ایه مفید و بدش دهن العار و بدل ابر سار اسپال ما و صفتش در
 مادر یون است با میت منقال شیر شتر و قدر شربش نادر و منقال و کومیند مضر شش است و مص
 عمل است **ایه ماسید** بومانی جزلیت شبیه به پشم و مایل بسبزی و بر ساق و ش جنای و درخت چکن
 متلون میشود و در تنگابن در ارج کومیند سرد و خشک و جهت اسپال مجرب و دوزخ و محرق و غیر
 او جهت نرف لام جراحات نازده و کینه و محرق او جهت قروح بیاث موثر و قدر شربش از درم
 ناسه منقال است **ایل** بفارس کا و کوه است و انواع می باشد نو غر و زانگ و قوی مکل و در سبزه
 گرم سیر می باشد و بقرة الوحش نامند و بفارس کوزن کومیند بهترین انواع است و نوعی و در امن
 که در حان باشد می باشد و در حبه از او بزرگتر و در زمان مود و مایل بسیار و در فصل کرم

میشود

میتشود و بی دین است و در عمل نامتدور تمکین شوکاد بترکی چوپیر گویند و نوعی که در کوه با کرم سیر میشد
از عمل بزرگتر و در بنامه دار است که گویند و نوعی که در کوه با سهر و سیر میباشند بقدر جلی نامتدور هم آن در چرخ
سخت نم اندازند و قویتر از اول و به قروح تر بر آرد و بغایت طویل العمر میباشند و گویند که بعد از هر صد سال
دیگر در دوایم میرسد و بعد در مثنای عمر او میشود معلوم و الا فیه از جد فقیر نقل نموده که او صاحب هفت مثنای
دیده و از خواص این است که در اربعین از سوراخ بر آورده میخورد و در خواص تعداد آن در آرد گوشت
اقسام او غلیظ مولد سودا و دیر هضم و در بول و متوی باه میرودین و در بنامه همه انواع از جمله سوم
گوشت آنچه در هوای گرم بعد از زرد شدن بسیار زج کرده باشد با سینه است و مصلح گوشت او نه است
طبیعت است باروغن و در شامیدن شراب و باه و الس بعد از آن در شام سوخته او یک مثقال با یک مثقال
کثیر که مصلح ضراوت بمنای جهت نفق اللام و قرحه امعا و قطع خون اسهال مزمن و قروح صعب
در مرقان و در مثنای دسبوز و سیلان رحم نافع و چون زیزه کرده در کوزه سفال کشته در تون حمام سوزا
تا سفید شود با سرکه برهنی طلک کنند و در اوقات بشتند بهی در از ابل کنند و باروغن جهت شقاق نافع
در گاه مثل اقایا مغسول کنند جهت تقویت باصره و منع سیلان مواد و مقویه قرحه چشم مفید
در سترق او جهت تقویت و صلابه دندان و قلع موثر و طلا ران بر عانه و پستان در حیض و تعلیق شام
و پوست و قضیب و خصیه او هر یک جهت منع کزیدن مار و هوام مجرب و یک مثقال از خون برشته
جهت اسهال مزمن و قرحه امعا و طلا و بنامه سوخته او با شراب بر زخم و کزیدن و بر عانه باعث تعویظ
فی الفوز هر حیوانی موثر و بخورش او جهت کزیدن امین هوام مجرب و چرکی که در تحت جوف چشم جمع
میشود و عوام نزدیک کا و کوه نامند در نفع سموم حیوانی قویتر از تریاک فاضلی است و هر گاه طغی البعد
ولادت قبل از آنکه شیر با و بدهند قریبگیه از آن چرک در شیر حل نموده در کماش کنند تا دوام الحیوت
آن طفل از کزیدن هوام ایمن باشد و از رویت آن طفل ماست شده حرکت نمواند که در مجرب است و
قضیب محقق مسروق او با شراب و امثال آن جهت تقویت جانیاب تاب مستفق و کیمتقال او تریاک
کزیدن امی و مغنت حصالت دیر مایه او مقوی باه و حمل او سهول او سه او تر که بعد از ظهر باشد مانع است
زنان و به او جهت نشخ و امراض بارده نافع و محلل صلابات است **ایرون سادون** غار است **اطلاس**
در تحت غراب **الغالب** غرض سبزه است **ایرقان** حنا است **ایر** عقیقه الناره است **ایس** دم الاخوان
است **ایرقان** چیر بر لب **ایسون** اسفولوند ایرون است **ایرس** حیوانی خاص است **ایوس** یونانی

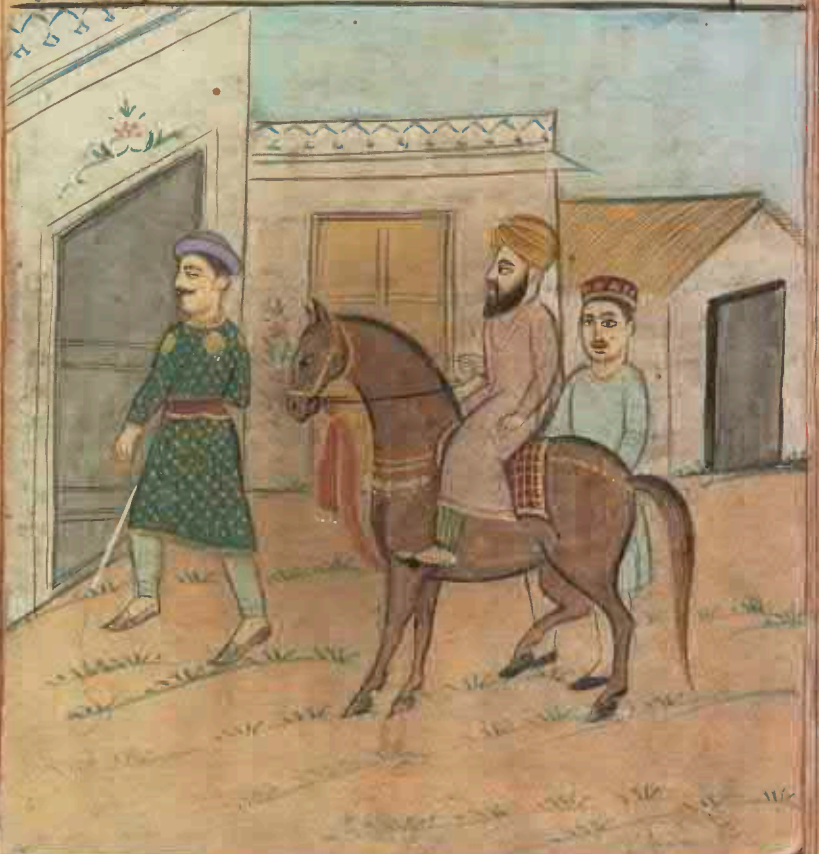
بغایت

ماه نامی است

حفظ

در بخار است **اب طیب** بومانی پنج است **ایکین** مرونی است **یکده** بترکی غزب است **ایک** بترکی
 ابریشم **ایک** بترکی قائم است **ایک** بترکی بقهر است **اینگ** بترکی عمارت **ایناز** اسم ترکی مشک است **ایناز** است
 اسم صبر از دست **ایم** سار هندی با بلخ است **دوت** **ایناز** بلخ است بفارس با لونه گویند در جمیع اجزا و مثل
 آن جوانی است که کل که کویچک از آن در دو م کرم دورا حر اول خشک و لطیف و محلل بجزیب و مفتح
 بول و جض و عرق و بیشتر معوی دماغ و عصاب و بیاه و با قوه تر یا ضه و تب بلغم و سوداوی و هر کس که
 سینه دور و سر و زملات و امراض دماغی و تحلیل بغایای رود و در مایع گوش و در دیگر اجزا و معقد و در
 و احتیاس حیض و عمر بول و سر ولادت و اخراج سنگ مشانه و فکین در مایه و در مایه و در مایه و در مایه
 و اعیان و غنمه سودا بلغم و قویع ایلاوس شراب و خما و انفع و طلا و ملین او رام حلیه و نشین در بلخ
 او به ستون نظوی آن در اکثر عمل مفید و مضر حلی و مصلح او عمل شربت انار و خامیدن او جهت قلع و
 او جهت غلب متغیر بغایت نافع و قدر شربت او نامه منقال و بدش قیصوم و در بخار و در بخار و در بخار
 کرم و خشکتر و در افعال قوی تر از کل او و یک منقال او با شراب العسل بسیار محرک ماه است و در و
 با لونه که با ستور و عن کل سخن تربیت دهند کرم و محلل او رام یارده و محقق و طلا او جهت مفتح
 بلغم و سوداوی و او را عرق و در غ اعیان و تسکین مسام که از سر مایه است و در تحلیل مایع اعضا و کراتی است
 و در کرم و مفاصل و نفوس بسیار نافع و گویند بخور بلغم باعث کمران هوام میشود **باد بخان** معرفت
 بخار است و بجزیب مغذ و عن گویند بستانی او در دو م کرم و خشک و گویند خشک در سیوم است معوی
 معده و مفتح سودی که از غیر او هم رسد و خود بنفشه سرد و ملین صلابه با باروغن ملین طبع و با سر که قاع
 در بول و با حیاضیت مسکن صواب عار و خوشبو کننده عرق و در واقع صان که بلوی زیر بغل و کتیران است
 و محقق الطوایف خزیه و صورت در بپلو و عانه و بوسه و مومل سودا و مغز انک خا و مصلح آن
 اوست با روغن و گوشتی فرجه و سر که در خوردن او باب انار ترش و شیرین و نارودان و کوه پیر و کوه دیار
 امثال آن در صفا و دباله او که اقماع گویند با با و ام تلخ جهت بوسه و ام اض معقد و در زنباله و شکوفه
 او بعد از چرب کردن بر روغن با لونه جهت در م آن بوسه محرب و در آن باد بخان را اجزا بجزیب متضمحل
 و صاف نموده اب او را با روغن زیتون بجوشانند تا ابها سوخته سوخته شود بر ص انامیکال بزنجبیل
 میگردانند در روغن نایل محرب حضور ضا چون شیب از ثقل او به بندند در روغن آن چرب کنند
 اگر آب او را با روغن تخم کتان بجوشانند جهت شقاق و در م صلب در رفع فادی که از سر ما و بر وقت

و با رسیدن به غایت موثر در چون رسیده او را که نخست از دوشه باشد هر گشته و تخم او را با موم او غنی
 یا نه شقاق بیان انگشتان او در حال زایل کند و هر گاه با دخیان از دوشه را حاصل کرده جویش را او غنی
 تخم که در هر کرده قریب بگردن و در قرن و تموز کرم بگذرانند و او غنی را از ان استخرج نمایند جهت رفع در گوش
 مجرب و چون افعاق و کلش را اضافه کنند جهت بوسه بعد از است و از خواص او است که سبب است
 که از معادن میگرد و چون نوسا در او در گذارند در آن داخل کنند و مستخرج را که جهت در آن محلول نمایند
 بغایت منقیه نماید و مجرب دانسته اند و بدستور سامین کبریت در شیشه محلول او باعث سفیدی کبریت
 و ثبات آن دانسته اند و بخیان بری را اساق بقدر دایره و هر شمعیه در هر کادشیه بیک سفیناخ و تمز بود
 و شمش بقدر زیتون و کرم و کان و هر خار و سینت ملطف و جالی و کرم و خشک است از بستان و ضاد
 شمش جهت او را مینویسند و سیاه کردن مو در احتمال برک خشک و جهت بیاض چشم و جلا باصره و معه
 نافع است **الله** مازه اش را اول سرد و تر و خشک در اول سرد و در دوم خشک و کلش کرم با عدل



خانه کاه با فلج جهت رفع انار جرب سیاه نافع است **الله** و با فلج نافع از بزه با فلج هر دو

باجله بطل باجله بطل
ترمس

و بقدر ترمس سیاه لون و منبت او در ایها بساده و بخش سطر مثل سنجی و برکت تر که از هر یک ما
بستانی و کشت سبزه بسیار فایده و موافق معده و بهترین او به قره امعا و سیال مرقم است و در
بیتغم از باطلی معروف است **باجله بطل** ترمس است **باجله بطل** معرب از یاد رنگ و فارس است
یعنی مفرغ القلب نامند بانی است در لوی شبیه یاد رنگ و خود و بستانی میانه لوی را برکت
لطیف و طولانی و اطراف برگ مثل اره و ساقش بر شیبه و شبیه بر جان و کشت نقش مایل بر سبزه و بجان
با طعام سخورند در مری و صفتی میانه و هر ساله تخم او سبز میشود در ریشه او و تخم شبیه به تخم کتان
و غیر و بقله ترجمه نامند و تر بجان نیز گویند و نوع دیگر در لوی باو شبیه و از آن تند بود و برکت مایل
به تندر و صحرای دبستانی باشد بی ساق و شاخ بسیار از یک بیخ میروید و برکتش با خشنوت و در بعض
داز برگ نفع بزرگتر و کشت سفید تخم زرد و در المزا و اباد و رجبویه میماند و در ریشه او مثل نفع
هر سال سبز میشود و کمر به این نوع را دوست میداند و جمعی که آن هر دو را یکی میداند اینچنان
و آنچه موافق احتیارات بدیع گفته اند آن با لنگوت غلط است چه تخم باد رجبویه با یکدیگر از تخم ریحان
و غیر است و حقیقت تخم با لنگور گفته گیاه او از جمله ریحان شایده نموده و آن ریحان است که سبزه برگ
در لوی مثل شامسفرم و باد رجبویه در دو م گرم و مغزی دل و دماغ و حواس معده و جگر و مریض و مریض
و ملطف طعام غلیظ و ماض و مورث زکا و حفظ جهت عبر النفس و عفاق و غث و نوار و تخم سبزه
و امراض معی و کابوس و معض و امراض و کبد و کمرده و رفع سموم مطلقا و حسته سودای رسه و دماغی نافع
و برگ مسح از پیچیده تاده در هم با شرب جهت کمزیران که روانه در بیدار شرب با دمنه و نافع و جان
او جهت از آن لوی شرب و در لوی دمان بسیار موثر و مضمضه طبیعتش صفت در دندان و جلوس در آن جهت
اجتناب حبض و صفاد او جهت درد مفاصل و طلا و جهت جرب سودای و تکره و نار فارس و اکله در مع لوز
و شمع بره و بانگ جهت خنایم و سه در هم او با پیچیده نظرون جهت قره امعا و با یکمقال نظر و او جهت
رفع ضرر فطر و ساروج و لغوق او با غسل جهت غسل استنصاب نافع و مضر در کرم و مصلح او جمع عربی است
برش و وزن او ابریشم و در ثلث آن پوست ترنج و قدر شربت ارشک او تا در هم و از تازه اش با بیت
در هم و گویند چون بکن او را بریشم و تخم خشک او کرده در باره با ریحان ابریشم بسته با خود نگه دارند
باعث محبت و لها میگرد و بخشش و افعال صغیرتر از برکت و یک مقال او جهت رفع کرمه و فشن
و معض نافع و قدر شربش تا دو مقال **باجله بطل** لوی از ریحان و در لوی شبیه باد و سبزه مایل بسفیدی است

ریحان سبزه برگ

در کشت

برکش با کله و شریف و تخم از تخم ریجان با بیده تر و افضل قریب کثرت هم فرم تخم او جهت اسهال
 و دمای که از معاش با کلاب تجرب جهت معض و زهر معین و قدرش بیشتر تا دو مثقال است و در
 تخم ریجان **باز** تخم مطبوع است بر بحر با حوک و بشارت ریجان کویا نامند نوعی از ریجان و برکش از بیده
 ربع در شش و کم بود تر از ریجان و کلس با بل سبزی و در مصر ریجان احمد نامند و بری و یستانی میاست و زهری
 است نه اربعی و ظاهر آنست که تخم شربتی است که از شیرازی آند و با شربت قند میخوانند و در دوزخ کم بود
 اول خشک و با رطوبت نفع مضاعف و متفکک اول و خم معده و بیست و در شیر و بول و حیض و عرق و منفع و محمل
 او رام است شاق کوبیده او معطش قوی و ملین طبع جهت حفظان و غث و عسر النفس و ضعف جگر باد
 و سه سپرز و تقویت قوت شه و در زمین سنگ شانه و سوط او باب او با سرکه و کافور جهت رطوبت
 قطره عصاره او جهت جلد با صره و در معده و طلا او جهت ورم چشم منق نزلات و کزین عقرب و زنبور
 تمین بجز و بار و جو و روغن گل و سه که جهت او رام صاره نافع و تصفیه او بر پستان رازح او رام و او مولد شیر
 و طایبان او جهت رفع کندی و بدان و زایل کرمی رطوبات عارضه سینه شش و در گوش که از شش او جهت و در
 موثر و آن را در مولد خط ماری و ظلمت بصیر باعث سرد و در او کوبیده مولد کرم معده است و مصلح
 او زهره و خیار و سه که قدرش بیشتر از ایش تا ده مثقال و بیشتر بوزنش ثوبت است و از خواص او است که چون
 در اصاب بگذارد کرم از او متولد میشود و چون در اول نزل اصاب بجل بخائید یکسال در او نزل
 کند و تخم طبع مولد سه و او جهت عسر بول و تحلیل نفع نافع و صداد او بر پستان مولد شیر و قدرش بیشتر
 تا ده مثقال و روغن او که آب او را با شل آن روغن از موی جوشانیده باشند تا روغن باقی ماند کرم است
 حالی و نصف او قیه او باب کرم جهت اخراج کرم معده و طلا او جهت مواد بارده و تحلیل رطوبات تقویت
 اعصاب نافع است **پودزهر معدنی** اسم فارسی ترطابق است و بعربی حجر السج نامند و مراد از اطباء از
 حجریت کالی و هرگاه پودزهر حیوانی استعمال نمایند مراد از حجر التیس است و موافق احتیاط بدین
 معدنی نموده و منسوب آن شده و این معنی دلیل است بر عدم مطالعه کتب معتبره و این تعلیم در
 گوید که معدن او برای ارسطو و غیره و اقا صی هند و اد ایل حسین است و پنج قسم میباشد سفید و زرد و
 و غیره و منقطه رازی گوید و طب ملوکی بیان کرده که مابین از زوی و سفیدی و هر یک سه شش بوده
 و رضع ضرر بیش نجر به کرده و این مندر به گوید که از او با بل سبزی و سفید است و درخت ملاکوست که
 معدنی او کرم آن در کوه از او است و سه قسم میباشد سبز نیم رنگ در او با بل سبفیدی و با بل سبزی

و چتری باو هست که در آتش ترموز و او را مخاط الشیطان نامند و حقیر قسم بجز و تیره و زرد و مایل
 و زرد و کج است اشتهار نموده و گویند امتحان او آنست که از جوید را بر او سنگ بمانند بعد از آن
 را هر گاه رنگ از جوید سبز شود خوب است و الا فلذ گویند علامت خوبی او آنست که در آفتاب گرم از
 گتند و چون ساییده بر موضع کزیده افنی و مانند آن باشند هم الباطنی شرح برغ نماید و چون
 و جو را ساییده در کلو افنی دما گتند بگتند و با جوئی پیش رسم و مثال آن داده غا زهر را
 از آن سم مخلص باید قویت و حیرت امتحان را بهتر میدانند در حرارت معتدل و در اخروم خسته
 و نادره از ده جوان مفادیم جمیع سوم حیوانی و نباتی و معدنی و دما است آن بقدر قیراخی هر دو
 صیحت و مانع ضرر هوای و بای و اختلاف میاه و اهوید نگاه داشتن او مانع کزیدن هوام و هوام
 جمیع از نه و مقوی دل و اعصاب ریش و حافظ حرارت و رطوبت غیر نری مانع نقص اضلط و زرا
 گتند سمیت آن و بیس و مقوی اعصاب و قوی و مفصل و محلل و رادم بارده و حاره
 خفقات نبات مجربیت و قدر شتر متش در رفع سموم از گتند خود نادره و رنگ و در سایر خواص
 یک قیرا ط نایکه انگ و گویند شامیدن نید انگ از نوق او که از تابش آفتاب بهم میرسد جهت از آن
 بغایت مجربیت **باید زهر جوید** در او از مطلق او حیرت است و آنست که است در شیر و آن بز کوه مشکون
 میشود و اکثر او طولانی مثل بلوط میباشد و بهترین او سینه مایل بسیار و بر اوق و تیر تو ش باز و در جو ش
 خوب مخلصه باشد آنچه در و مشاهده شود و در جو ش تخم مخلصه یافت میشود و چون با سر که بمانند
 بهر خرباشه و نوع بندی او را بسیار بسیار غالب بر ستری و در جو ش ششم و سایر اختاب یافته میشود
 و در خواص بسیار ضعیفتر از نوع شام نگاه شید از بی است و فرق میان علی دیگر علی آنست که چون سینه
 را گرم کرده در اصلا او فرود بر نه سوزن از و شود و دودی گتند که در او از علی و در سیاه و در اخرو
 و در اول سیوم خشک و مقوی جمیع اعضا و بیس و تریاق سموم است و در خواص مثل معدنی است مگر آنکه در
 المراج بغایت مضرت و محرق خون و مورت التهاب و اسهال و موی و محلل و رادم بارده و باب گتند
 جهت حاره نافع و طلا و با کلاب جهت طاعون و فتوق و یواسیر و با شراب و به تنهای جهت کزیدن
 هوام مغیبه و باب ایمان جهت کزیدن زهور مجرب و قدر شتر متش از یک قیرا ط نادره از ده قیرا ط نادره
 از غا و زهر حیوانی حیرت لایب است که از کا و کوه کزیدن و این جمع گوید که بهترین غا زهر است و موافق
 امر جوید است باقی صیغه چون سه از زهر او زهر بند انگ از و نوشتند هیچ سمی در مدت حیوات در او اثر نکند

و در سایر افعال مثل با زهر معدنی است و لو غیر کبر حجم الحیم است انت و اللد تعس که کور خواهد شد **باد آورد** لغت
 فارس است بعر بی قند نامند و بترکی فاست نامند صمغ درختی است شبیه بر که چنانست بهت نبات سنگ
 و ساقش با بکیر از سفید آن که مایل برزوی باشد و در با بیدگی که شبیه بکندر بهتر از سرخ و در زدن ثقیل است و اول
 سیوم کرم در دم خشک و قوتش تا ده سال باقی است منفعت و محلل و ملین و مسخ و در حوض و مسقط
 جین و با عمل مفضت حصات و منفعت سه کرمه در تر باقی سموم و جاذب و جهت عمل الفل سرفه کند و
 ابود احسان رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصب و عمل بلغمی و ضعف معده و حر و سیرز
 و با شرب جهت سموم و طفیه سقون بلغم و صفا و شربت و مل و صفا زیر و اعیا و کمر از کاف و قطع انار و
 با همیها جهت او پایدن کوشش و کلاش و در زمان کرم حوز و جهت رفع درد آن و بجز جهت
 صرع و احسان رحم و اخراج جین و متشبهه باغ و مضر و مانع و مصلحش روغن بنفشه و کافور و سفید
 گوشت صحیح است و قدر شربش بکیر هم و جهت سموم یک مثقال و در شربش نیم در شربش سبکینج در ربع او جاو
 و فطوره او با روغن سوسن جهت درد گوش و در و سر بلغمی مفید است **باد آورد** لغت فارس است و کنگر سفید
 نیز گویند و بعر بی ثوکنه البیضا نامند و مولف جامع عمی او را عصفور بر می می دانند آن نبات خار و اربیت
 بقدر دروغ و ساقش بقدر انگشت ابهام و بزرگتر از آن و مثلث و سفید و غریب و خار دارد و شربش مثل
 قیه و بر خار و گلش بنفش در حوض قیه جزئی مثل شیش و خارهای قیه بقدر سوزن و تخم شیش بقدر طعم و
 در و بعضی شکاعی ای غیر با او در نمیدانند و سیکوید شکاعی اسم عربی است و باد آورد اسم فارس است و تحقیق
 است که یک جفت آن شکاعی انگشت مایل برزوی و بکشت عر ضیعه و سفیدتر و قیه او بزرگتر و ساق او کوتاه
 و تخم شیش با نرگ پیچ و در اول کرم خشک و گویند در اول سرد است و اظهر حرارت است و بختش قویتر و با
 ماده و بحفظه و محله است و تخمش که ممره لطیف و منفعت قویتر از بزرگ است سهل بلغم غلیظ و سودا و در
 و بول و مفضت حصات و منفعت سه و محلل و با قوت قابضه و مقادیم سموم و بکیر هم از صمغ او جهت نفث
 لادم و سبکسال کند و در معده و عسر بولی و کمر زانین هموم و تنبهای مزمن بلغمی و سوداوی و ضعف
 و استفا و برقان و تخم او جهت کزاز و تحلیل روح و در و درک و کمر و سه فر و مالیدن ساق آرد او بر و از الثعلب
 است از آن آن حمیر بیه استه اند و مضمضه بلغمی او جهت درد دندان و صفا و جهت درم بلغمی و اب او جهت
 رفع تشنگی و التهاب باغ و مفرشش و مصلحش افستین و در شربش هتبه و قدر شربش از تخم شیش تا دو مثقال
 و از ایش سه مثقال و از حواص صمغ است که چون در خانه میا و ترزند هموم بکیر برزند **باد آورد** بلغمی

باد آورد

و در تکالیف مثال زهره

نامند

اجسام

کویند بجز

و تعب

از نظر عقرب

با بلبلون
با بلبلون
باز هم در اسم
نرسد

اینست عینیه نامند و آن بانی است بی ساق سوم کشت شبیه بر یک میلاد کوچک و در شویب بر کشت نمری
 شبیه برقی و بار طویلی بسیار چسبند و مرغوب و تند لوی و بر جامه و سایر اشیا چسبند کرم و محمل و
 مقطع و محقق قوی و تخم و بر کشت در بول و انشا و در خون و یک انتقال آن با شراب جهت ضیق
 و سپرز و صنادق کوبیده او بر اعضا مانع نشود بزره و بجای محقق است که چون اسه و هفت از
 تناول نمایند قطع نسل کند و طلا و محمل مواد بلغمی و سوداوی **رود** با صطلاح اهل مغرب اسم زهره
 الاسبوس است و در اسپوس مذکور شد و با صطلاح اهل عراق اسم شوره الیت و در بقعه مذکور شد که آن
 بخارهای است که در شوره زار منعقد گردد و بعد از رفع اجزا کثیفه بشود بهنگ سفید میشود و بجهت
 اشیا ثقیله تغییر معادن سالیون صفا استخراج نموده و با لقله مرکب را با کوه و زغال خوب
 نامند از سموم است و در طب غیر مستعمل است و در او حایل خون جراحات نازده است با کمال
 و از خواص بقیرت که چون آن را بزرنج یا لایند یا مثل آن مس یکدانه و بعد از آن شوره بدان
 مس از آن صعود نموده آن در کمال نرمی میگردد **بزی** بقارس با نامند و از جمله صیابع طهور و معده
 است کورت او در دم کرم و در سپوم خشک و بیط الهضم دردی الغده و محمل او رام و حاد است کرم
 و بر سوخته او جهت اندمال جرح و قطر خون او جهت بیاض عین و طرفه در مجتین زهره او بیاض
 مفید و طلا سر کلین او جهت رفع آثار کلف و همل او جهت ازخ مشیمه و جنین و اعانت بر حمل
 معرب از بانه است و بجز بی صفر نامند در دم کرم و خشک و لطیفتر از ناز و زهره او جهت نقر
 آب و بیاض عین و طرفه قویتر از زهره باز و سر کلین او جهت ازاله کلف مجرب و کورت او را چون
 سوده کرده بپایند سه روز نایب سرد نموشند جهت معال بار و در بونافع و قدر شتر متش یک انتقال
 و جلگه سودا و این اثر دارد و چون باشد را با هر وجه اعضا بچوشند تا ماهر شود و آب صاف کرده
 او را باروشن از بون بچوشند تا روشن نماید جهت عرق الف و مفاصل و انبیا نافع است و از خواص
 اوست که چون چشم او را با هر کوی و بسته بر بازوی چپ بندند از جی مسافت پانمانده نشود و قهر
 گوید که نینهم از زهره او بپسورد و باغ او جهت حفاقت سوداوی مجرب **بان** در جب البیان مذکور
 میشود **بان** اسم هنری متبول است **بان** غلب الفلیت **بان** با و ج نار جیل است **بان** زنجار معد
بان با هر علامه عالی بزرگن است **بان** چون شوکران است **بان** طس نوعی از غلیق است **بان** در جی
بان بیونالی خشکاش از بدی است **بان** بیون هنری اسم مرئی است **بان** بیون است **بان**

یونانی طفل است **بارسطارون** یونانی بیغی حامی و آن رعی الحمام است **بارسبون** و **بانیونی** معدت **بارس**
 بلوط است **بارسک** بفارس کونجی از خلف است **بارسک** هندی کوفت **بارسک** هندی ماد است **بارسک**
 هندی بزرگ کبابی است **بارسک** هندی بزرگ پات **بارسک** هندی اسم اخضر فنج است **بارسک** هندی ایجان است
بارسک هندی زیت است **بارسک** هندی سب است **بارسک** هندی زرد است **بارسک** هندی حجر است **بارسک** هندی
 خدایت **بارسک** هندی شعر است **بارسک** هندی اسم لوز است **بارسک** هندی سفنج است **بارسک** هندی منضجات
بارسک هندی بفارس حجر البقر است **بارسک** هندی بفارس ایهل است **بارسک** هندی بفارس انرج **بارسک** هندی بفارس
بارسک هندی بفارس استیون **بارسک** هندی بفارس دلیک است **بارسک** هندی دوق **بارسک** هندی بفارس اقوان
بارسک هندی لوز است **بارسک** هندی ثمره الطرف **بارسک** هندی جوز السرد است **بارسک** هندی جوز السرد
 میشود **بارسک** هندی بعضی گویند بفارس عین الایک **بارسک** هندی کوع است **بارسک** هندی بفارس سان
 الحبل **بارسک** هندی مرغ بر ماعی نامند **بارسک** هندی بفارس میق **بارسک** هندی بفارس اسم هر توه است **بارسک**
 اسم ترکی لوز است **بارسک** هندی بزرگی کز است **بارسک** هندی لوز است **بارسک** هندی بزرگی ساق انجیران **بارسک** هندی
 اسم ترکی بز البیغ **بارسک** هندی بزرگی عسل **بارسک** هندی بزرگی سنگ **بارسک** هندی بزرگی معالیت **بارسک** هندی بزرگی اسم کید **بارسک** هندی اسم
 باریت **بارسک** هندی بفارس باشت است **بارسک** هندی بزرگی قطاط **بارسک** هندی بفارس طوطی نامند و از خوردن بسته و
 ملاجود و قرحم زود و تعلیم سخن گوئی میکنند در دم گرم و در اول خشک بسیار بطی الهضم و گوشت او چینه
 ایام قرحم غبیه مرمن و بفرج دل و صدادش صحت رفع نایب مفید است و حرزدن دل و زبان او موز
 مضاعف در سرعت تکلم اطفال و رفع لکنت زبان و سر کین او جهت رفع کلف و آثار و نلوی کردن رنگ
 رخ و خون او جهت از آنه بیاض بین نافع **بارسک** هندی بلاد هند است و در جمیع خواص قویتر است **بارسک** هندی
 طویل **بارسک** هندی شامسقم است **بارسک** هندی بنید التمر است و نر و بعضی بنید و خش گویند بنید عسل است **بارسک**
 بزرگی قانصه و بفارس سنگدان طبور گویند **بارسک** هندی بغم **بارسک** هندی شب یمانی **بارسک** هندی ماره آ
بارسک هندی حجر است **بارسک** هندی حرث است **بارسک** هندی بنا و شفته یونانی سرخس **بارسک** هندی ثمره الطرف **بارسک** هندی
بارسک هندی پیش **بارسک** هندی انرج **بارسک** هندی مقرب **بارسک** هندی بجار **بارسک** هندی اوان الیغ است **بارسک** هندی بلغت انریس
 قطب **بارسک** هندی از غوطیت و غیر است و آن یاقی است برکش شبیه بزرگ سلاب کبریک اوی است
 و یک اوی او بیل بسفیدی و مرغوب و ساقش بقدر چهار انگشت و کشت مثل کلسنج و از بعضی هم کتود
 و پتیش مثل شلغم و خویض و سیاه و کباده اورا شجره مریم نامند و منبت او جابهایی سایه و مستعمل از آن

بجماک

پنج وعصاره اوست و عصاره او قویتر از هیچ اوست و گیاه عطیف خار دارد و ساقش دراز و در هر ساقش
 برک کلم و پرستخ و بیخش شبیه به بخور مریم و سیاه و در او مثل کمره چربای برآمده بیاتند بخلاف بخور
 مریم در اول سرهم گرم و خشک در آخر آن و منفع و جاذب و ملطف و محلل و مسقط جین و مدبول و جض و
 و شیر و جهت برقان و نفع افواه و روق ماساریقا و دفع فضول از اقطاریدین و منقاد و ربو و با شرب
 جهت دفع ضرر ادریه قناله و زبانه کردن است شرب آب و با ماء العسل بلغم و لطف علیظ و ضاوش با شرب
 و او ای کشنده و بوقت جاذبه است و با سر که جهت ترمقعه و کلف و دوا الثقلید و بجهت تفرس و التواء
 و عصب و باروشن از مویق کهنه جهت شفا کهنه که از سر ما هم رسیده باشد و محمول او جهت تعلیق عسر و لاد
 بیات نافع و مضر مقعد بحر و این در مصلحت کثیره او آب انار و قدر شرب از عصاره او نصف دریم و از پنج
 او تا و متقال و از خواص اوست که چون بر شکم ضا و نایند اطلاق نماید و جین اساقط کرده و مطلقا یا
 او را که گویند باشد جهت ورم سینه زبیدیل است و معوط او بیات منق و مانع و تخمست حال و ضا و
 جهت کلف نمزش و خناریر و ورم صلب و دوا الثقلید و کمالش جهت نزول اب مغیند و عصاره پنج
 درین انعال قویتر است در قسی از بخور مریم را بباتش شبیه به نیشل و در کیش با اکره و صلیح او بقدر درع و با رب
 دور اطراف آن مثل شعبه از شنبلیله کل شیت و تخم شبیه به کلیم کل شیت بیات تعلیق او پنج در من
 عمل مجرب است اندک **بخور الکراد** بیاتی است غیر حاما ساقش شبیه باق از زبانه و برکش در حوالی ساق
 و اینونه و کلس از در پنجش نماید و سیاه و صلب و مرطوب و منبت او کوه باد رخت دار و صفتش
 از ساق ابریم رس سبز و بد بود با تمندی در در آخر سیوم گرم و خشک و عصاره اش در اول سیوم و بیخش در
 از درم در فصلات و منفع سرد و منفت حصات و مسقط جین و صمغش جهت سینه و شش سرد
 و اعراض بارده مثل فالج و صداع یغنی و ضا و او جهت سرسام بلغمی و عرق الف و کمر از زبانه اندان و بخورش
 جهت احتراق رحم و سیات و کمر از امین هوام و عسر ولادت و سده زکامی و تحقیق لطوایط و مانعی
 نزلات و هوایابی و قطور او جهت نقل سامعه و درد گوش و یاروش و کلسج و سنون او جهت دندان
 گرم خورده در بر زبانه آن موثر و بیخش طبع در جهت جراحات خسته و اندمال آن جهت عسر و
 مغض و تحلیل نفع و در دمانه و طلا سوخته او با زفت جهت قروح رطبه و یا به سر نافع و در سایر افعال
 ضعیفتر از صمغ اوست و گیاه آن مضعف مضر مانع و کرب و مصلح او نیلوفر و قدر شرب از صمغ
 نیم مثقال از عصاره او یک مثقال و از جرم او دو مثقال و بدش حب الغار است و گویند محمول یک

قیراط و در ساعت اسقاط جنین یکند **خوردن سودا**ی هندی سبب نامند بنانی است مشک
 بقدر شیرینی و شکر و ادویه و کبکبیل بلایوری و کل سفید و باطریق است که بدست میسبب در دوم
 گرم و خشک و منقح در باغ غلیظ و منقح و جهت عرق است مجرب است از وضاد مطبوخ او باغ
 زنبقون محلل او را هم صلابت بلغمی و سوداوی و صورت سبب و مصلحت صمغ عربی و قدر شتریش تا کینه قابل
مطبوخ است بحسب بول شتر ازابلی است بر اسفغان معرب از بر مکان فارسی و آن کباب است
 شبیه به جردی و در رنگ پیچ و یار کینه از جردی و از آن غرتر و منبت او را زار با و در اباها است و
 در ایل زنج دست بر بخن از آن میازند و گویند در او زبایجان بسیار است گرم و خشک و ملطف و محلل
 و در و بول کشت برکت و موافق امراض بایره و قدر شتریت از کینه هم تا سه در هم و بدیش بکوزن و نیم
 در و بول کشت نیزه که عالی است **بر رنگ اندر میان است بیرون** مقلبت به اسم فارسی **غریب کنگان**
ز بکس و در شقان بر اسفغان است **بر نجافت** بقارسه لوی مادران نامند بنانی است ساقدار
 قریب به ارج و در آن خنار و باریک و در کشت نیزه و کشت شتریت جردی و در و سفید و مایل بکبودی
 بیاض و نقل المرایجه و با عطریه و نبات او اندک چسبیدگی و در کوه و صحرا سایه و امیر وید و او غیر قیصوم
 است به قیصوم شبیه است با فستین و آن یک ساق از یک اینته میرد و بوی شاخ میرد و بزرگ میزد
 شیرین است و در کشت شبیه بر کساق زنبق و از آن بسیار نیزه تر و با چسبیدگی قلیه و کشت از و سفید
 باشد و با عطریه قوی و بوی نقل ایچیه و منبت او مخصوص کوه هاست که باران در آنجا پشته شود و اکثر طبیبان
 در میان مشوش فکر کرده اند هر دو را یکچیز دانسته اند و بعضی در جزو استه و بعضی از صفات قیصوم
 در بر نجافت صفات او را قیصوم مذکور ساخته اند در اول دوم گرم و خشک و ملطف و منقح و در
 بول و حیض و منقت حصات و در هم کل ادباعسل منجج اقام گرم معده مجرب است و در میدان مطبوخ
 و در جلوس در آن جهت احتیاس بول و عسر ولادت و انضمام رحم و اخراج سنگ مثانه و ضاوش جهت از
 سینه و اقام در در سه و تقویت و مانع و سرسام بلغمی و سیات و احتیاس حیض و بول و تحلل
 او را هم و سنگین و در با بدستور نقل او جهت امراض کوره و سه و خشموم و کام و سرد و در و در حمل
 احوال صاف جهت رفع فضلات هم و در زهر سخته او جهت تحقیق قروح و در شقاق طبعی او جهت
 و امراض و مانعی نافع و گویند مضر کرده و مصلحت است زنبق و قدر شتریش تا سه مثقال و بدیش قیصوم و در امراض
 و مانعی بلایورج و گویند در همه خواص مثل استنین است **بر سیاه شاق** لغت یونانی و بعضی در الصدر و

حیض

ماه شماره

برگس و بر بود ضیق
و در دینه و بر کان

بغاس بسیارشان و عوام سبیل نامند و بعر بی شعر اطبیا در شعر الارض و شعر الجن و شعر المنار از
 جوده القاء و شعر الكلاب و کرمه البیر و ساق اللبود و صلیف نامند و آن نباتی است برکتش
 یکیشتر در ساق و بی ثمرش خضای او بسیار باریک و صلب سیاه در مواضع نناک و سایه میرود
 و قوتش تا ده سال باقی است و معتدل یایل گرمی و خشک و ملطف و محقق محلل و مفتوح و منصف و مبر
 بولی و جض و سهل سود او بلغم معده و معا و جهت تقویه صحت در رفان و صحت و اخراج شیفته
 نفاس و صفادش که چینه باشند بار و عن جهت دار التقلید خزانه در لوز صبر و در میللات و خابنده او
 جهت خوب و محرقش صحت منع آبخان موی و رویا میندن و خزاز و سفوف خشک او جهت اسهال و طلا
 تازه او جهت قروح نیمه نافع و جهت کزیدن سگ یوانه شتر با و صفاد امفید و طلک کوبیده او با مضم
 ساق کاو جهت درد بسیار نافع و در زور سوخته او جهت اندام قروح و او که مفید و مضر سبب زور مص
 مصطک و قدر شربت از جرم او نام افند هم و از آب طبعش نایبیت در هم و بدلتش صحت اللام شش
 بقت و لصفان اصل السوس است **روی** در صفهان پزیر گویند و آن نباتی است ساقش غلیظ و در
 بر درجی و در و نرم و در اثره کرده و ریسمان ترتیب دهند و کلتش مسدود صنج و سفید و در پنج و نون
 منظر و برکتش مثل مرکب خرمادراز و تحتش ریزه از جلوه و کلتش بیخیش با جللات و کاغذ مصر از آن
 و از شستن گرفته باشند ساخته میشود و هم ادا از قرطاس در کتیت طبع آن کاغذ است در سود
 در او یایل خشک و آب جانی ده آن و قاطع نرف المم مطلقا و با سر که جهت سپهر زور و دستور میخ او و ق
 او جهت رفع بولی سرد و شراب و صفاد او جهت تحلیل ادراوم و محرق او جهت زخمها مرتمه و قروح
 و او که دیان و اعصاب لغت المم و نرف المم چراغات تازه در شاییدن او با سر که جهت سپهر نافع
 و گویند مضر است و مصلح او **صل** **مطابق** بقت لوقالی نباتی است غیر لیسان انفر و زور بیجی
 و برکتش شبیه بیک حماض بری و از آن ریزه تر و سیاه تر از آن و نرغب ساقش باریک و کلتش یایل
 بس خرد قسمی از آن شبیه بچینه است مرکب القوی و با قوت فالیضه و گویند او ابل دوم کرم و خشک
 است و محلل ادراوم و مفتی انار و بیک عصاره او جهت ایام چراغات و مضمغه طبع خشک او جهت
 قروح دین و زخمها منقض و درم لوزبتین و شاییدن او جهت تبهای نافع و مورث غشبان و مصل
 او عناب و در کلتش آب جقند است **برکس** **کالی** دانه لب مدور و سیاه و ابل و از فلفل ریزه تر و
 مغز سفید و با آنک یعنی در او خردوم کرم و خشک و خجرج کرم معده و امعاء و مصلحت کثیر او در شغل

مصلحت کثیر او در شغل
 زخمها منقض و درم لوزبتین
 و شاییدن او جهت تبهای نافع

از و مفر

از معتدل آن و قدر شترتیش تا در مثقالش و بدلتش بوزنش ترس و هموزنش قبیل است **برامصری**
 بر با بقیت مصر بمغی بقیده است یعنی بقیده که در مصر باین اسم مسمی است و آن شبیه است بکرفش و خوشبو
 شبیه بوی رازمانه و بمانک تنزی و خشک سبز و با یک در دم گرم و خشک و مقوی معده و جگر و حشا
 و محلل ریح و مانع ترلالت و مفتح سده جگر و سپهر و در ابول و سن بدن و کرمه و محرک کبابه و متقی مجاری بول
 است و جهت بوسه بسیار باقی و مضر و مانع و مصلح او بلوغه و قدر شترتیش تا در مثقالش و بدلتش بسیار
 و در اومت حوزون نبات او جهت رفع از وی خارها از موده و در سایر خواص و رفع خار صغیر است
 تخم است **برسیان** اسم فارسی نباتی است مثبت او ببله و با بل که عوالی کوفه باشد و بی شکوفه و گل تخم بلند
 و در اول تنور زمره سوزان و در غیر مشهوره است گرم و خشک و مقوی و مانع و معده و جگر و روح نفی
 و محلل ریح و مطلق و طلا اب او با گل سنج جهت رفع سیاهی جلد که از جرب و غیر آن باشد مجرب است
 و اب مقطر او که عرق او باشد بوی قمر نقل میدهد و در خواص مثل بادریخویه است **برم** مولف مغی شکوفه
 مقبلان و مولف جامع بغدادی شکوفه درخت خارواهی میدهد شبیه با مقبلان بقدر زرد و زرد سفید
 و خوشبو و منوم و مفتح و مانع او مسهل و خشک فایض و جهت سرفه کینه و ترف الدم مانع و عرق او جهت
 تفتیح و عطریات مستعمل گویند و خواص مثل عرق بید مشک است **بروف** بقار صفت شادک و معرب او باغ
 است و رخی است قریب به رخت انار و در شاخ و برگش شبیه بزرگ زرد و از آن تیره تر و مرغی و ارک
 او تند و بویو شکوفه او مثل حوشه و بیازوی و وسط شکوفه او زغیب دارد در سیوم گرم و خشک و محلل و محففت
 رطوبات و متقی و مانع و شکننده بادها و اعصاره برک او جهت صرع اطفال و سیدان رطوبات بدن و تحلیل ریح
 و تقویت معده و تسکین درد احت البان شرب با و صفا و مانع در سه دریم او با یکله انگ جاوید شرب است
 و یکنقال او با یکله چار شبیه مسکن معض کل حیوان که از سردی باشد و معوطا و با اعصاره سردی و چند
 روغن بادام تلخ جهت رفع لسیان و جلود و منقیه و مانع و بوییدن بزک و جهت سده متحرین و اشنیه
 مانع و رطوبت و در برک خشک جهت التیم قروح و صفا و او با زقت جهت حر از مانع و مضر است **برصل**
 او صغیر و بدلتش بزرگ خوش و قدر شترتیش از اعصاره او مانع مثقال و از بزرگ خشک او تا دو دریم
 بقیت ابل معترب اسم خشک است و بعضی اسم سنگی است سبک در زد و چون با بند بایل بسفیدی میشود
 و در عراق مشکون میگرد و مثل کبر باد سنده اوس گاه را هم می یابند در دو گرم گرم و خشک و مانع سیدان خوش
 مطلق جهت خفقان و سپهر شرب با و صفا و مانع و در او جهت التیم جهت مؤثر و خاتم او باعت این

میرباید

از خرق شدن و بیچیدن او در باره با سنگ چقاق و در زیر کله شدن آن باعث خواب دیدن آنچه در آن
از سنج شود و گویند **جریت** **بزرگ شیرازی** مرکب قسمی از عنب الالب و جوج او عود و برایت بسیار گرم و
خشک و مسکونی و زیاده او مورت جنون و کتند است **بردنی** لغت عجیب است بر بیانی عروس و بر جوانی
اسفوا س نامند جانی است بر سنج و شاهانی او مثل کمان که در چنیده و کلس سفید و ترش جنون و طبع
او تند و بخت سفید و پوست سنج ادیازدی در اول گرم و تر با قیصر و موافق تبه و دماغ و در اول
و مقت حصات و جهت استقا و یواسیر و صناد او جهت برحق و دار النقلب و او را م و سر حقه او
عمل جهت تقویت جگر و عصاره او جهت سفیدی و در مع چشم نافع و مفر شانه و مصلحت این جنون
و قدر شربش ناخجیر است و در لاش بقول مولف تذکره **بریاست** **برسیان** بلغت مصر اسم رطبه است
بریاون از جمله توعلات و گویند قسمی از الموات **برسیر** شکر درختی است بشبه با مرده و حسیت او
در مصر تناول می نمایند در سایر بلاد بعید هم است **برنی** **دریغ کالی** مرکب است بر بعر بی خطه **برغولی** جووانی
قطون **براشی** جووانی بیخ متان است و کرات را با این اسم نیز نامند **برش** اشق است **برون** بلغت مغربی
بر بعر بی شکر است **بر مقلخ** اسم مرده است **بر طوره** بلغت اندیس بخورالاکر است **براده الخدر** در حبه
موصوف است **برده اسلام** بلغت مغربی لسان الحی **بروش** بیریانی **بر ماقون** **بر اوون** هر دو **برانی** جووانی
اهل است **بر دایا** جووانی فاشتر **بر سیا** ابر سیون **برنی** قطن **بر توم** بعر بی قنیه **بر دون** اسپ یا بوب
طین معره **برانی** جووانی ابریشم **بر کجه** قصب الزریره **بر دیوی** قینه **بر سی** جبه **بر ایران** بشارت
سظار یون **بر اجه** کز نش **بر حه** المراحی **بر بیبا** بیریانی تخم از زایه **بر یون** جووانی اشتر **بروش** جووانی
بمغضین است **بر سفا** جووانی سفوط است **بر نیل** حشیش است **بر نیس** جووانی بیش **بر سول**
برومی اوز بویه است **بر سون** هندی سافج است **بر س** بشارت اسم کوز است **برف** بشارت سنج **برنت** بلغت
خراسانی قناریت **بر موم** بشارت ملکی است **بر ک نیل** بشارت و سمه **بر سونک** بشارت عطاوت است **بر سونک**
که بعر بی ریه نامند **بر سون** هندی الوش است **بر سوج** بترکی زهر است **بر می** هندی قسمی از بیش **بر سول**
اولی و بلام اسم فارسی حشیش است **بر س** بشارت هدی است **بر ام** حجر البرام است **بر سون** مشهور است
اصفهان سپرزه در شیراز میگویند سفید و سنج و سیاه میانه و بهترین آن سفید و زولون ترین
و شکوفه مرکب **بر ک اصل** است در سبوم سرد و در دوم سرد سیاه او یا بویست و اجتناب خوردن او
و سفید او ممکن نشک و حرارت و با قوت محله و بلین طبع او بوده آن قیض و جهت نهایی صادره

مغرب است بلغت
شامی آرد چغت

آرد

خون خشونت سینه و حلق و زبان و عمل صفراوی و ذات الجنب و امراض موی و اخلاط سوخته و سرفه و معض
 و قرحا معاد و زخیر و ضاد و بار و عن کل سرخ و سه که جهت در و معاصل و نقرس حار و نرم کردن او را م ظاهر
 و خنایم و درم صلب و حمرة دها آب درین جهت اول مجرب و بار و عن بقیه جهت در و سرفه حار و تطبیق
 و اعضا و شش شدن موی و دراز کردن آن و ضاد و کوبیده که با مثل او و عن کل و پوست خشکی شش بجهت باشند
 جهت او را م حاره و سنگین در و آن مجرب و مصغف عصب و مغز است و مصلح عمل و سکین عین است
 و قدر شش از دو درم تا ده درم و بدیش در تبرید خرفه است در اقیح تخم گتان در سرفه و خشونت طلق
 و امثال آن بپزدانده و ده درم کوبیده او گشته است **بزرغ** بفا سی اسم بار و دخت بسته است نه بسته
 باشد و کوبیده دخت بسته یکال بازم بندد و یکال نقرش و آنه نمی بندد او را بزرغ نامند و در خواص
 مثل پوست پر و ن بسته زبند و بسیار قابض و مفرغ و در افعال مانند افاقیا است **بزرگ**
 و گتان موصوف است بفا سی بزرگ نامند و از بزر مطلق مراد است **بزر** تخم بناتی است در تخم در ضمن اصل
 آن موصوف است **بزر** الکوش **بزر** فطر ایلیون است **بزر** الخوز البری و دو قوست **بزر** الار جوان در اجوان
 موصوف و غیر ششیم است **بزر** الذی الا و جلد نیک **بزر** الا لعضف قرطم است **بزر** القنب سداب **بزر**
بزر سفسف حرف با بی است **بزر** از شیخ ادوی اینون **بزر** الفکیکست در اطلق مذکور است **بزر** الورد
 تخم تلخ و در و در مذکور است **بزر** اعاده است **بزر** الخیمه **بزر** الیران البری و **بزر** اللطاح **بزر**
بزر الخوی قلت است **بزر** القرم حجر القرم است **بزر** الکبوة تو در است **بزر** بصاق است و بفا سی است **بزر**
بزر بفا سی بسیار است موز میث را مثل است **بزر** بفا سی اسم و له بری است **بزر** بفا سی جدی است
بزر بختی مایل بسیار و بار یک و که در او از هر کرمه ایشه یا بر آمده و اندر دوش سبز و نبات
 بی اساق و بکش نرگ و از شبیه بیال طبور و مانند کبابه سرفس بقیا بکشیم و از میان ش چنای و رختان
 و از بسخ شیار میر وید و در تنکان و از جاز نامند در دوم کرم و در اولی کرم و کوبیده در اول کرم است
 بهرست معتدل و سهل مره سودا و بغم غلیظ و هر خلطی که ملاقات کند و محال بقیح و شیر منجمده
 و قولنج منجمد گشته شیر غیر منجمد مفرغ بالغرض از جهت رفع سودا و جهت جدام و عمل سودا و
 و معاصل و ضاد و جهت التواء و عصب شقاق میان انگشتان نافع و خوردن او یا شکر و با اطعمه خصوصاً
 پنجه او در میبغنج با و العمل موجب سهال مو اولی ضرر است و مطبوخ او باصل السوس و اینون چینه
 سرفه و ضیق النفس و ابو و مراد است مطبوخ او با عناب جهت سقوط بوسیر لغایت موثر و چون سه شقال

صلبسته نه بسته باغ

اورا جو سینه با جلوس جبار شتر و با با ترنجبین ^{نخست} رابع و بوسیر دور و معده فرسوده و صرع مجرب است
 و معنی و مضر سینه و کرمه و مصلح او پر سیاوشان و جوش یندان او با مال العسل و مال الشعیر و قوا که با
 خوس سالار و قه و شربت از جرم او ناسه در هم و در مطبوخ ناست در هم و بدلتش جهت مواد سوداوی و
 و زلتش آفتون و ریح آن نلک میزی است **سبزه** بر باز گویند و آن پوست اندرون جوز بویه است که بجز
 بهترین او نمند بود اشقر مایل بسرفی بهم مجیده است در دودم کرم و خشک و گویند در اول دودم کرم و در
 خشک است محلل رطوبت باطنی و منفی سده و محقق رطوبات و مفرج و مقوی معده و باه و با مضم
 کتنده و همان جهت سلسیول و سح و نفث الدم و قرصه امعا و رطوبت سینه و شش و اسهال کتنده
 سبز و منع ریحان فضلات بمعده و تقویت رعم و رطوبت آن و ضا و برک آن با برک سودا و جود
 بدوی زبر بغل از موده است و با سر کین بز و عمل جهت ادوام صلبه و فرزیه او با عمل بعد از ظهر معین
 زعفران منق و مصلح رعم و سوط صرع و شقیق و طلا او با عمل در حمام جهت درد پست آن را
 ریح رابع نفاس مجرب و مصلح و مصلح کلاب و گویند مضر حرکت و مصلح او صمغ عربی است و در
 او ناسه در هم و بدلتش جوز بویه است **سبزه** تحقیف سین اسم چیزی احمد است و به نشد بر سین بلقت
 اسم مرجان است و با سبزه صمغ مرجان و در جانر البصر بل قردل تیر گویند و آن معرب از قرد الیون لونا
 و صمغ مرجان البصر بل شفا نامند و آن سنگ است با قوت بنامیه که از قعر دریا میسر وید و رسته است
 و هر چند بند تر میشود صمغ تریکو و دو شاخه او مرجان است و صمغ او سفید و صمغ و سیاه و سبزه
 و سفید اضعف است و بهترین او صمغ است که صاف و کم سوراخ و صلب و بی رمل است در اول سرد و
 خشک و مفرج و قابض و محقق و قاطع نرف الدم و محلل خونی که در دل منجمد شده باشد خصوصا حرق
 جهت و سواس و جنون و حقیقان و صرع و ضعف معده و فاد است و نفث الدم و اسهال و موی
 ممانه و کرمه و سپرز و بوسیر دیم متقال او که بالصف آن صمغ عربی و با سفیدی تخم مرغ سرشته باشد
 با آب سرد نوشیدن جهت نرف الدم باطنی مجرب است خصوصا سوخته آن و محرق مغنول نوع سیاه
 مقوی دل و در زردی جهت بردن گوشت زباده زخمها و رقع آثار آن و محرق از نرف الدم ظاهری و تقوی
 و مانع از ابل کردن ارزی بن دندان و بثورات چشم و تقویت باصره و در معده و بر بویاض و سلسله
 قطره او با روغن بسان جهت ثقل سامعه و کرمی نافع و امین الدوله گوید سه از زهر او ز جها روز
 با سبزه بن نوشند البته در هم سبزه میکند و مضر کرده و مصلحت تبوع و مصلحت کثیر او بدلتش جهت

عمل
 م او صحت

و سیاه قوی تر است

نورش دم اللعین و قدر شریک تا بکشتن او بی استعمال حرق است و در جمیع مذکور است و مخلوط
 او را در روغن جدام مجرب دانسته اند و از خواص او است که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر سه درم یک خطه
 آنکس تری با یکین و آن قریب از هر یک را او را آن نصب کنند و قمر و شمس در صد اتحاد خود معاریت یا
 از هر دو شسته باشد با خود بکند از در حال صبح قطع شود و در آنده او را هرگز نمی نرسد و از چشم بد این باشد
بسان افز زلفت خاست است و بفری جتن بستنی گویند و بقا است باغ خروس و کل حلواتیر گویند و غیر
 حمام است که جتن خطی باشد به حمام را یک و لایق و الوان و نبات او قوی تر و بزرگتر و کم کجاست و بسان افز
 را یک سینه و ریزه و بر کل و کشتن سرخ نیل به بختی و بی رایحه و تخم شل ریزه و براق و سیاه است و در دم
 و خشک و قابض و در اع و آب او با جلاب سببین جهت حرارت معده و جلا و سه سپرز روغن سببین
 الم ترافع و جرم او لقیل و مصلح او سببین و قدر شریک از آب او یک و قیبه و نیم است و در شش حمام است
 او جهت اسهال نایب نایب تخم پازنک است و چون گوید او در یک رطل شیر خبث نینده شب در مهاب
 که آشته نوشته اند و سه او زرد بستر خور زیاده بر آن مداومت کنند جهت رفع حرقت اللول و بول الدم مجرب
 و قدر شریک و در متقال **سوز** غرناست که از دمای شیرین شده باشد و مراتب مفقده خرماد و غیره
 است و بستر به جهام است اول و نیمه حراوه هر چند شیرین تر شود که کمتر کرد و در اول کرم و در دوم
 و قابض و مقوی معده و حرارت غریزی جهت بوسیم و لغت اللام و خاندان او جهت تقویت لقمه نافع و
 و در هضم و مولد لفظ خام و بفتح و مصلحت سببین و انار ترش و شیرین و مضر بنه و شش و مصلحت او
 در بیدار و مزاج مثل او جهت تی و اسهال و ضعف معده نافع و نیند او مسک و قابض و مقوی معده در
سببین بقا است غله مکه و بفری سدی مانند بنای استخار و او بر کتن باخشنونه و ریزه و کلت سببین
 و از تی و سهای بقدر شیری از یک بیخ میر و بدو بار یک او را خلدل میکنند و هر سه هر شخی جبری مثل
 قیبه و خشن و تخم ششیه با نخاوه و طعمش تند و او را دختینرک نامند که با او در اول دوم کرم و خشک
 و با آنکه عطریه و خلدل کردن آن تقویت دندان نافع و طلا را آب او محلل او را هم و جلوس و طبخ
 او مصلح حال ام و در بول و تخمش در آخر دوم کرم و خشک و صد عدد او کشته با تمام کرم معده و معام
 و او را در فارس در مننه ترک نامند و مفتح شده جگر و در بول و جهت سعال و نواق و ریح و مقص و حصا
 و ضا و مطبوخ تا در روغن زیتون جهت فالج و استرخاورد مفصل نافع و مضر ریه و مصلحت کشتن و
 مضره طبخ او مسکن درد دندان و مضر مضر و مصلحت ترمس و قدر شریک تا در متقال و بکشتن

تاده اوز

وهند و ریتین گویند

د موعه اوغز

مورث

ارمنی است **بشک** کندی بلقت مصر نوعی از جلیان است و آن خاربری است در غایت تلخی بسیار
 در عربی است **بیل** بصل است **بیسفیس** بیومانی بقست **بیسفا** تهرج **بیسورون** بیومانی نوعی نقل
 توپیا است **مصع** **بستان** بخار است **بست** بخار است فتنی است **بشم** درختی است حمای
 عراق و مصر نیز باشد و در این ادان تخم ادر را بجای حب بدسان استعمال مرنمانند و تخم دار بقدر درخت
 نوت سفید و پی نمر از آن کوچک تر است برکش مثل صعته در باطویت چسبیده و با شیر مینی در کشت
 و تخم شنبلیله و پی نمره و ترشش مثل خونه و در ادرانه های مایل بر زردی و از بعضی سرخ و از بعضی
 طولانی مثل حب صنوبر و چون بزوی از آن قطع نماید از آن آب سفید تر او شش کند و بعد از خشک
 شدن مایل بر سر خورد و بهترین اجزاء او آن است که مسواک خوب او مقوی شده و رافع بلوی دیوان
 بجموع اجزاء او در دو م گرم و در اول خشک و برکش با بطویت فسیله و آنه او جهت بباض عین
 از خفا و تحقیق آن و قطع نرف الموم و عرق در دندان و ادرار فرمودن لول و حبض و معمول او
 جهت اعانت حمل و تقیه لحم و تحلیل ریح نافع و دانه او مقوی معده و اعصاب باطنی و جهت کزیدن
 شراب و صفا و نافع در روغن دانه او مسهل بلغم و مره السودا و مغض و برکش به تنها و باروغ با حفا
 نیکوست و خوب ادر را بخورد داشتن موجب قضای جراج است و با این جهت ادر را خشک ابر نامند
 حب او موجب مغض و کرب مورث امراض بدن است اجتناب از خوردن او اولی است **بشک**
 نوعی از نیلوفر مصری است در چین زیادتی آن نیل میروید و در ساقش بقدر عمق آب و گلش سفید بقدر
 و گلش آفتاب از آب پیردن می آید و در غروب بهمان میشود و تخم شنبلیله بجای او در ساقش
 شلغم و از آن کوچکتر و در رنگ و طعم مثل زرده میضه مرغ است و اهل مصر آنرا بخته و خام میخوانند و در
 سرد و در اول سپهر سرد در جمیع افعال مثل نیلوفر و بخش مقوی معده و باده و جهت زخیر و اسهال
 و با سیر جهت سرفه نافع و گلش با قوت محله در روغن معمول از گل او جهت ذات الحجاب و جنون و در
 حار و سقیفه سوطا و طلا مفید در شرب او در افعال مثل شربت نیلوفر و دانه او محلل در همه جهت بواسطه
 و گویند مضرش نه است و مصلح غسل و قدر شربش تا بحدی متعادل و بدش نیلوفر **بشک** بعد از
بشک شمشج است **بشک** جنطیانات **بشک** لرون لبر بانی بنر قطونا **بشک** بلقت بربری است
بشم بلقت فارس اسم صوف **بشک** اسم ترکی سوز است **بشم** اسم فارسی است **بشم** درغ بخارسی حلت
 هندوی اسطر خود **بشم** بخارسی چیا است و بری اولی یوته در چشمه سار با کوه یا کشره الوجود است

و طعم در گش و بویش مانند پیاز و بتری کومر آن نامند قویتر از بستانی است و مجموع آن در آخر سیوم کرم
 و در اول سیوم خشک و گویند در چهارم کرم است و بار طوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوتین خصوصا
 بخته او با کورت چرب در اضع معتزت هم دارد با دوطاعون و اخلاط ایها در اول و حیض و مفتت حصا
 و مطبوخ هم از اکثر غذا و کثیر غذا و ملین طبع و بخته او با چربی جهت تمقیه سینه و شش از اخلاط لزیه و
 او در سر که و یا پرورده بمر که جهت برغان و سپرز و بر الیمن است و تقویت با صمه و منع غشیان
 صفوانی و بلغمی به تنهای مانع غشیان او دویه کرسیت در اضع سموم و آب او جهت رفع ضرر سکه دیوانه نافع
 گویند و خصوصا چون با یکجا یک از آن بوزن شود از آن در عرض سه روز خورده شود بغایت مجرب است و قطره
 آن جهت رفع و دفع و جلد و چرب چشم و ابتدای نزول آب و با غسل صفت بیاض چشم اسعوط آن
 منقی و مانع و بوییدن آن جهت رفع ضرر هواهی و بای دسده و مانعی و چکانیدن آب او در کتشتن بخته
 کوشش جهت ثقل سامعه و طنین و پاک کردن کبک و تمیل ریح و صمادش جذب خون بظا هر جلد و کوشش
 رنگ خاره و یا بار و ننگ عمل جهت مرض و کلف و تامل و قروح شهیدیه گویند مجرب است و با موسی اودی جهت
 زخم سکه دیوانه گویند و با آنچه جهت کمزیرین غویب و ز تور و صمادش بخته او جهت بفتح او او ام بارده و یا
 مرزده بیض مرغ و باروغش نارنگ جهت درم مقعد و کله و باروغش کوبان شتر جهت شقاق مقعد از او
 مجرب و معمول او جهت گسودن ریهایی بویاسیر و سیلان ضرر خوردن خون موثر و جهت کج ناخن و تشنج نافع
 و پوست محرق او با موسی سوخته و کافور جهت اکل مجرب و قیر و طی آب او با پی مرغ جهت ریش شدن بای از
 کتشتن موزه مغیده و مصر محرورین و انثار او موثر تی و نسیان و بی غشش و ریح غلیظ و موله کرم معده
 خط غلیظ در جرم معده و موجب تشنج و مصدع محرورین و مصلی شستن او با ننگ و با سکه خورده
 بعد از آن آب انار کاشته تناول نمودن و اضع بوی او با قلی و نان سوخته و کرم کان مشوی است و تخم او
 در آخر دوم کرم و خشک و بار طوبت فضله و مفتح و صمادش صفت دارالقلب و بقی نافع و قدر شترتین
 بهشتالی است **بصل البقی** پیاز لیت زیره پوست او سیاه و بر گش از برگ بلبوس در از تر بغایت کرم آب
 طبع او بغایت منقی و اگر قدری زیاده خورده شود فضله را بقی دفع کند و سیقوت قوت و خفاک کننده
 استعمال کردن او اولی است **بصل الغنفل و بصل النان** و **بصل البر** بصل است **بصل الیگون** بلبوس است از زوجه
بصل الزر و **بصل الزهب** بلبوس است و گویند صغی از بلبوس است **بصل الخربس** پیاز خربس است در حرف
 نونی مذکور و دستور سایر پیازها در حین ذکر نباتات او مذکور است **بصلی** آب دهن در انسان مذکور است

از آن ساه در عرضی

بصل النان
صغی از بلبوس

بصاق القرح القرح بصل الجيد و**بصل النخال** بصل است و کوبیده بپوست **بصل** بقرات دبر کی
سفر نامند و آن عظیم میشود و دیر خزان میکند و برگ و بارش با عطریه و تخم شنبلیله و شنبلیله
و عسل از آن بزرگتر با جوشته و مغز شنبلیله و پوست او ترش در خار است بن نامند در جهت الحضر
است و صغ او را بقرات و ترک سفر کوبیده در عسلک البطم نکور است اما درخت و برگ شام او در او
گرم خشک و محلی قایض و نظول پوست او محلی اورام هر گشت خضاب موی و خاکستر خوب او جهت
دبر که خشک ادیا روشن با سر که جهت او یا مین موی دراز کردن آن موثر است **بطیخ** لغت او
و بقرات خزینه نامند و بونانی قابض نامند شیرین او سرد در دهم و شیرین او تر بود شیرین
و بهترین او شیرین کم آب نازک بی جرم است و بهترین شیرین او جلیون است که خزینه که مک باشد
اقسام سریع الاستعماله بخلط غالب معدن و سریع النقص نیمیست و موافق صغ او می رسد او می
و حرارت معتدل و مرطب و مانع و دین و منفع سده و جلا او زیاد از سایر اقسام و مجموع اصفاف
بول و تخم حصص و جالی و سریع القوه و ملطف و مرطب و در عرق و شیر و سبب آنچه باور سده
کرده و قروح باطنی و جلا او آن در جراحی است و سریع الاستعماله بخلط که در معده می باشد و مصلحت
و آب انار ترش زانسان حوران او موثر است بنمای صغ او می بر بالائی طعام موجب تخمه و با اخذ
مثل شیر باعث سده و بهترین اوقات تناول او مابین دو طعام است که طعام از معده متعذر شده
و ضاد کوش خروزه جهت تکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و با بوره جهت کلف دان
مجموع او جالی صلبه جهت کلف و بهن و ضاد پوست او جهت منع ترللات و ورم و مانع حصور
اطفال تا سیدن و در هم پوست خشک او جهت حصص و انداختن آن در دیک باعث از
شدن کوشت بغایت از موده است و یک متغال او تا و متغال از ریشه خروزه بقوی و ضاد
باعمل جهت قرح شهبه نافع است و تخم او در اول کرم و در دوم تر و ملین و میس و منفع
جگر در بول و معنی کرده و شانه را معاجت سرفه خار و در سینه و خشونت زمان و خلق و بیستای
و مرکب و شام و حرقت ببول و جهت برتر شدن قوه ادویه بیکر و مجاری بول و تکین حرقت
قضیب که از جهت حرارت حصص بهم رسیده باشد که کوبیده و غیر مقشره و بغایت جالی شیرین
کلف مجرب و کوبیده منفر سبز و مصلحت عمل است و قدرش مثل از دور هم تا بخیر هم **بطیخ**
بقرات بنده و در عربی و دلاخ و دالوقه و در بین صحت بجای مصلح نامند در اول دوم سرد و در

خاد

در مسکن صحت صفرا و خون و تشنگی و سردی بول و بیلین طبع و آب ادراس و زنجبیل جهت قطع بلغم و باقی بر جهت
 تقطیع سردی و ادراس بول و غیره فاق و مواد محترقه و اعانت بر هضم و باقی بر جهت و امثال آن جهت پیتاسی
 در غلظت ادراس و الکلیفیه که کم مقدار باشد مفید و مولود خون ارقیق و بلغم شیرین و مرطوب بدن و مغز بسیار
 بارد و المزاج و مغز معده سرد و مصلحتی مطلقه عمل و فتنه و امثال آن در مزاجی که صفر بسیار غلبه شود منبر وانه
 از جهت لطافت مستعمل صفر میشود مثل آب که در در میرود و درین بدون مصلحت مورت ضعیف باه و در
 و امثال آنست که چون بند وانه را سوراخی کرده قدری عمل در آن ریخته شود آنرا مستعمل کنند و کلهفته از
 سر کین سببش کتند آب او با مثل شراب مسک میگرد و در مغز و مغز معده است و تخم او در دو سوم سرد
 و در دو سوم در تمام افعال مانند تخم که در دست قدر شترتیش با سنجیدار است در اخراج حصالت و اخذ از خزیره از معده
 گوید و مجرب است در بیماری پوست مندر وانه غسل در جهت برسام و در سوس و در سینه و در ضعیف معده
 که از غلظت کراتی باشد و تقویت یا ضعیف **بط** لغات او که نامند و از جمله طیور آبی و الوان مختلفه و املی دو
 بیانه در دو م گرم در اول خشک مرطوب است قضیه و کثیره غذا و مسمن بدن و کمره و بیست و مصفی
 و راضی راجع و مولود خون غلیظ سریع التقض و در هضم و مصلحت و مصلحت سردی که در زنجبیل و او در چهاره و
 سکنجین و ضد کولت و نامک سوخته جهت تامل و خاکستر بر دبال او جهت تحلیل خازیر و زین آن جهت
 و منش و خازیر نشت و پید و بهترین بیه با گرم و لطیف و ملین و محمل و باقوت نافذ و جهت خنق و دوام
 سرشته نازد با قله مجرب و جهت سرفه شرب و نافع دیگر ارک بر او ای مولود خون صالح و جهت خفقان مفید
 و تخم او غلیظ و در هضم و در افعال ضعیفتر از تخم مرغ و جهت برال و سرفه و در سینه و با کله با جهت قطع
 سبلان خون و زجر و برشته او با سراب و در غن از تیرن جهت زد و دیگر فاقه آن اطصال نافع و پوست او با
 مر و اید و شکر و نوشا جهت رفع میاض چشم لغات از موده است و سنگدان او در هضم و از تقض
 است و چون هضم شود مغزی معده و جهت است **بط** اسم ماده تخم های است که هنوز تخم نشده باشد
 و با سواد بقدر انکشتی و سیال تیر سیانند مثل رب و بهترین او تازه مایل بزردی سیال است شکسود او در
 گرم و خشک و قاطع بلغم و عالی قضیه و جهت کمره سپرز و راج نافع و سریع التقض و مغز و درین و
 مصلح او زنجبیل است که با لخی صیت قطع تشنگی آن میکند و سکنجین و تیر سیان مطلق و آنچه در سنگدان است
 بسیار در قرب الفعل است با **بط** جنون بطارخ است **بط** آنی در آذین و مجرب **بط** سنگدان
بط بطارخ است **بط** بطارخ است **بط** بطارخ است **بط** بطارخ است **بط** بطارخ است

تخم های را سبیل

بطارخ سیون

بجل

بطر اسفند صفت بطر قوی بومانی خرقوب تشوک **بطیطس** بومانی بیرن است **بططفا** بومانی موسیای **بططفا**
 بومانی سرخس **بطر لادن** بومانی لفظ **بطینه** بل است **بططاط** صحرای **بیر** اسم عمل **بعوش** بن صغیر
 که بقارک خاک پشته نامند **بیر** اسم سر کین بومانی است که خشک او از هم منفرد باشد مثل سر کین که سفید
بیل بقارک است نامند از فرط حرارت مزاج تولد نمی نماید و بندرت واقع می شود و پاره شده در بهترین
 که مادرش مادبان باشد و زبون تراکم بهر پاسبان باشد و مادر اللع در سیوم گرم خشک و کثرت او جهت او
 و پیره او مسکن نفوس و حق الت و چون باروغن از حیوان اول او را بطنج نموده سر او را بز آب عسل مزاجی بومانی
 باعث قطع نسل از جناب مرد می شود و چون گران سر مشغال از جگر او سر او را ز نهد از طهر متعاقب هم بخورد
 مانع حمل می گردد و به ستور بول او میان اثر دارد و به ستور موی او هم این اثر دارد و در فرجه چرک گوش و بجز
 مسقط می شود و کمر نیز ایندین موم در چینیان بخور ز بل او جهت کمر نیز ایندین موم و خوردن آن جهت تشنگی
 نافع و چون دگر او را با بعضی کوبیده در روغن زیتون جوش نیند در موی مالیده جهت دراز کردن و سفت
 آن مجرب است و دگر اللع نیز هم این اثر دارد و وضعیفتر از دست **ببیر** غذای خراسانی است که اردکندم خرم
 بقدر تربیت میسوزند و باقلیه که از سر که در دوشاب و او به جاره و کثرت ساخته باشد استعمال می نمایند که
 معتدل است و مسکن فی صفراوی و التهاب و تشنگی و مفری بدن و مفتح سد و مصلح حال کرده و صاحب
 و مولد روغن صالح و بطط البهضم و مولد روغن و مصلحت در اجنه است و مؤلف نند که همانق آنچه مذکور شد که
 و همین خاصیت دارد اش با پیچیده اش اگر که در صفیان اش برک نامند **ببیت الحنقا** بقارک خرفه نامند
 تو را که گویند بعبیرانی از عظیم و بفرنگی نیز عالی سالی گویند بقارک که از درجی و اکثر او مفروش بر زمین و ساق
 انگشته و بسیار نازک و شکننده و هر گش ریزه مایل بند و هر گش سفید و تخم سیاه و ریزه و طولانی در سیاه
 و تر گویند در دو م تر است آب او مسکن صحت صفرا و خون و قاطع زرف الدم و نفقت الدم و چرکی که از
 آب و مانع نزلات و جهت حصص و او را در فرمودن بول و حرقت آن و تو اصیر و بوسیر و حرارت جگر
 پنهان حاره در رفع حب القرح و در دمانه و قرح المعاو تیرید و مانع و در در حار نافع و ضاد او باروغن
 جهت صلاح حار و سوختگی اش و او را حاره و با شراب است بخور سر و بار و جو جهت مقدمه شفا قوی
 و درم چشم و درم دماغی و جرب و حکم و درم انبیین و شیرینی و حمره و اش میدان او بار بوند جهت قطع
 مجرب و حقه او جهت درد انبیین حاره و سبلان فضول با معاو و حمره و ضاد و بیخ جهت نایل
 از جنات او و نبات آن در نوره صاحب نپ و امراض حاره بغایت نافع و مضر باه میر و دین و وضعیف

الموات

از خصایص او

دفع

چوب او را

طعم

الحرارة وبالخاصة مستقطا منها وان را مورث نار یکی چشم و مصلح او مصطط و کمرش و نفع او قدر
 شربت از آب او نامبت متفائل است و فرس کردن نبات او مانع احتلام است و تخمش در جمیع افعال مثل آب
 او و از آن ضعیفتر و در ورش جهت قلع اطفال و غیر آن نافع و در رفع تشنگی خویتر از نبات است و گویند
 مضر سپرز و معده یارده است و مصلحتی قند و قدر شربت با بخور هم و به لاش در اکثر امور بذر قطونا و بولو^{داده}
 قابض و غیر بود داده او بلین طبع **بقره ارض** نوعی از ایل است و مذکور میشود **بقره** بقره است در آن
 کرم خشک و با آن ک سمیته بوییدن او جهت صداع مزمن و احتقان رجم و لعون سوخته او با غسل جهت معال
 مزمن و طبع نمودن از نده او جهت غسل بول و نفخ او در مجرای بول جهت احتیاس بول و تقویت حصص
 نافع و گویند چون یک عدد او را از تقیه باغلا مشقوب طبع نمایند قبل از نوبت جهت تب رجم و مجرب است
 طلا و دغ باب لیمون رفع اذیت کمر بین او میکند و چون از شیخ نوش در راه با به کاد چند روز در مکانی
 بخور کنند منع تولد او نماید و مجرب است از **بقره** در خسته است عظیم مسبت او هند و زنگبار برکتش مثل
 مرکب بادام و گلشن از دو شمش سرور مایل بسیرنی و در آن سرخ میشود و بعد از رسیدن سیاه و شیرین
 میگرد و چون در شب او را بخنک کند او بی در عبات خوش رنگی میشود و چون او را صباغان سنگلاک
 میکند از کرمی شده است در بیوم کرم و در چهارم خشک و پنجم او گذشته و گویند علاج بذر نبت
 و در او جهت التیام خروج کهنه و در جهت ناز و قطع نرف الم و غسل با آب او جهت نیلوی رنگ
 رصا و تقویت مفاصل نافع **بقره** بضم با و تشدید قاف و فتح آن بفت بین اسم جز نام است **بقره**
 درخت شمش و نامند برکتش مثل برگ نار و از آن کو چکتر و سینه تر و ساق او سفید و سبزی او پریشانی
 و خزان نمیکند و گلش سفید و رعایت عطفه تیره و تخمش سیاه و مانند طفل است در او کرم و خشک و یکش
 سم حیوانات خصوصاً سگ و صاف و سبزه او با حاجت تقویت هو و در دسر و تفرق شیون که در استخوان
 سر است تا سفید تخم مرغ و او را کند جهت استحکام مفاصل و دل و دهن و نظول طبع برک او جهت خروج مقعد
 مجرب است و تخمش قابض و محقق لطایف معده و امعا قاطع سیلان لعاب و پان و ضا و طبع او با شرب آب
 که کج فرام بر جهت باوسن و نکه ساعیه و سعه و با غسل و حاجت رفع آثار جلد نافع شربت از تخم نازده او
 که در آن برون کرده تا یکا و قیه و از خشک او ناسه متفائل است منگوفه او مقوی دل و مانع و عرق او خویتر از
 نارنج است **بقره نرن** بر نانی نباتی است برکتش شبیه بهتره تیزک و از آن سبب تر و تند تر و ساقش مرغ و گلش
 شبیه گل بادرنج و تخمش مانند تخم کند نا و بخت م در و سیاه مایل بر زردی و کو چکتر از سیب و بوی او شبیه

بر روی شراب و مبتسک است از خاک خشک او محمل او رام و ملطف و مقطع و ضار و کثیر صحت جراحات
 و تایلین منگوس و جذب خار و بچکان از بدن و تخم ش محل قوی و بختش با و العسل بسبب بلغم و در
 و قدر شتر بتیش تا و مشقال است **بقلة باق** بنانی است بشبه بکاسته و از آن ریزه تر و در کنار با آب
 دیابل برنجی و میطعم است در آن تکباین و طبرستان اشکن نامند و این تمیزه گوید تخم شتر بشبه بر تخم کبک
 قسم باوه سبب خنراست در دم سرد و تر و ملایم طبع و مرطوب بدن و قلیل الغذاء و منقطع حرارت خنریه
 خلط صالح و سکن تشنگی و سردی خار و ضار و شش صحت جرب و حکم و او رام حاره و در دسه و خروج و در
 و در چشم و تایلین و قنریه باطنی و عدیان خون نافع و بطی البهضم و مضر میر و دین و قاطع باه و مصلو
 جوارحات و تخم سرد و خشک ارا و جهت امراض حاره و او رام شربا و ضار و نافع و مضر کرده
 شکر و قدر شتر بتیش تا مشقال است **بقلة باق** یعنی ساک جو که تره خراسانی گویند و قسمی از اعصاب
 در آن است پی ساق و از برگ کرب که بکثره تر شش نره و در جای نناک میروید در افعال مثل حاصل
 و مصلی عسل است **بقلة البرازی** بنانی است از کاسه هر که بکثره و بختش بر روی زمین پهن میشد
 و کلفتی زو بخلاف نشاء بری که بختش بر زمین فرورفته است و طعم این مانند کبکی و شوری در آن
 میروید و در آنرا پستانانی میخورند و تخم شتر بشبه بدانه پسته در اول سرد و در طوب معتدل و گویند که
 خشک است معوی است و معده و کبد و جهت خفقتان و بوی دیان و تقویت است و با صند و آب رجمه و
 نافع در جملهم خواب که آشنی موجب دیدن خوابها خوب است **بقلة البرازی** بنانی است برکش بشبه با برگ
 و از آن ریزه تر و بختش باریک و پر شعیه و پهن سیاه و اندرون سفید و اکثر نباتات او بلاد
 مغرب و بخر است و در هر سال در بهار سبز میشود تا اوسط تابستان میماند و پرت سیخ او بر نر
 زفت میشود چون به بچکان و چوبها یا بلند هم حیوانی که بخورد و بخون او مخلوط شود در ساعت او
 و در اندک سیخ مقرر از پرت او را بجای کند شش استعمال مرنمانند و در نهایت گرمی و خشک
 او کتند است **بقلة فرسانیه** بقلة حامضه است **بقلة الرطل** بقلة البرازی است **بقلة مبارک** و بقلة
و بقلة البیه بقلة الحما بقلة اترجیه تر بخان است و او قسمی از بادرنجبویه و مذکور شد **بقلة ان**
فارسیه بادرنجبویه است **بقلة زریه** بقلة یاتیه بقلة بودیه بند با بی بر است و گویند که صفت **بقلة**
 مشکطرا مش **بقلة بارده** بلباب است **بقلة انانصار** کرنیش **بقلة انطا طینه** و در انطالی است
 و در صفت **بقلة القدرک** قویج بر است **بقلة زریه** و **بقلة الروم** قطف است **بقلة المنجری**

بقلة الروم

بقلة

خبر الملک کشت

بقتة الملک شاه تره **بقتة** **عاشبه** چیر بستانی است **بقدر** سطحین **نفس** برونانی **بقتة** **خبر الملک**
بقتة **اللا وای** برونانی اورا اقا قالیانامند و آن بانی است مغربی و بوادی اویقیه در طعم شبیه با بنیونی
دباوند که قوی دود و کم و خشک و جهت در شکم هر شخص هر زمان میزند **بقتة** **العنب** باور جنوی
صورت **بقتة** **دسته** تقاق است **تقر** کاوست و بهترین او کوسا له است که عجل نامند و بعضی او را
از کوسفتنه سه چهار ساله میمانند و از او بهترین سایر الوان است کوشک کا و زیاده از یک له در دو م کرم
در سیرم خشک و غلیظ و در هر مضم و مورت امراض سوداوی و بعد از مضم تام مقوی بدن و مسکن
قاطع امراض قوی و جهت اصحاب اباضات و متوق نافع و سبب متعفن خون و مضر صاحب نفوس و مفاصل
و قاطع حیض و یوسیر و مسدودکننده امواج موت فجات و مصلح او مهر ایچین و با عسل و سرکه و ادویه
ملطفه مثل دارچین خردق و همچنین کبچین و شیرینیا خرماتون است و مرق آن که چربی داشته
باشد با سرکه که بجهت صاحبان معده ماری و جگر حار نافع و مانع الصاب مرامعه و المعاد است **بقتة**
است و در بول و جهت برقان نافع و غوثاب کباب بل چربی او جهت کشتن کرم کوش و سرخک است **بقتة**
و شح او در دو سه در سیرم خشک و شامیدن یک مثقال سوخته او باب سر و مانع نرف الدم و **بقتة**
و با شرب قاطع اسهال و دوز او سه دان کرده و نیز سوخته جهت نرف الدم و جلد دهان و انیام قوی
نافع و سوسوخته او نیز همین اثر دارد و در مثقال او با عسل جهت اخراج حب القرح و تقویت باه و **بقتة**
او را از نیم مثقال **بقتة** جهت رفع سیر زموثر و به او در افعال بهتر از به شوک و زهره او تا چهارم
و خشک در معاجین جهت صاف کردن مری و شامیدن او با عسل جهت حکه در مرض اشک و طلا او جهت
قوی خسته آنزین جالوزان و شکین در روز خفا و در قضیب و فرج و غلاف خصیه و تحلیس او را م آن
و با بوره و طین قیو لیا جهت جرب متفرج و در ص و سیر و سر و فرجه ان ما بود و به مناسبه جهت
احیای حیض و تنقیه رحم و انحال او با عسل جهت بیاض چشم و فطور او با شیر زنان و سپهر زینه
چرک کوش و کمرانی سامعه و جهت کوش و با مرام جهت منع چرک زخما و غرغره او با عسل و مالیدن
در خارج جهت خنق و طلا او جهت قوی معده مفید و با نظرون و سنگ رغام جهت فخر از مفید و **بقتة**
مخوف او سه دان کرده با تخم بنمبرشت خردق بغایت بیخ و بخور شخ او جهت کمر از امین موام در
چین و منبر ساق او جهت تلبین او را م صلب و شقاق و یوسیر و شقیقه و استخوان سوخته او جهت مانع
زیاده شدن اکله و شامیدن خون او بقدر یک وقیه که کرم کرده باشند کشته و صاوش ما رود جوین

حرار

اورام صلیه و دوزخ شک و جهت جسم کردن خون جراثیم و منع درم آن بغایت مفید و ضار
 خون نازک او که با خون حیض مخمزه کرده باشند جهت نفوس و در مفاصل گویند محرک است
 کردن اکثری که از شاخ چپ او ساخته باشند در دست چپ کنند جهت ارض صرع بالی
 موثر است در چون گوشت او را مهر انجمنه و با خون او در شیشه کرده چهل روز در فین نمایند و یکبار
 تا که مهای یکدیگر اخذ کرده یکی مانند بندرم ادم قائل است و چون با بنر البیج قدری از آن نفعی است
 بیشتر میسازد و کونداز نموده است و خواص بول او در بول مطلق و سرکین او در صفت و بیشتر او در
 مذکور است **لک** در سختی است معروف در مکه معطره شرفها اللدقالی شبیه به بٹام و برکش از آن در
 دشمن از آن او را تب سفیدی که از آن میچکد از مانند سرخ نمیشود و بخلاف معده بٹام در دردم گرم و
 و منفع صلابات و مسواک خوب او در معده آن جهت تقویت است و منع افات و دندان و داخل است
 ایام و برکش محلل بود و در سخت مقوی معده و جهت سرفه و او ام بلغمی سوداوی نافع است **بکرم**
 لغت فارس و بعر بی عرف نامند و از جمله بیوتعات و در ناره ابا میروید و به شبیه به رخت سماز
 و با قش زباده هر سنج عدیمی باشد و مایل برخی و بیشتر در رخت اعضا از این جهت گویند و برکش
 کلج و بجمیده و کلت سفید و در هم و سخت شبیه با نه و او را صاب الفقد نامند و در سیوم گرم و
 و منفع سرد است و جهت سپهر بغایت نافع و چون آن در سال بکفید و از آن تخم ناول نماید در آن
 حامله شود و اگر هفت سال در امت نماید هیچ وقت حامله نکند **بکرم** حب اللس **بکرم** هندی از آن
بکرم خوشه **بکرم** هندی چهار شتر **بکرم** بزرگی بلیق **بکرم** هندی خشک **بکرم** هندی سبب
 اکثرت **بکرم** در ضعیف بقدر رخت ستم و برکش شبیه برک سداب و از آن سفید تر و در بولی
 بانی و مثبت او ملین الشمس تولیع مضر است و در طلوع شمسی بمانی ساق در خضار اشکافه ایضا
 که شل صمغ میخند شود و اغل بپن است و مولف تذکره گوید که سکن مصر میفرماید که با نفع
 است و از خوبیشام و سایر اجزای اند و بدست و بجای حب لیسان شمر عطاران نام میخوانند
 و ضار برکش جهت کم کردن عقوب و کطین آن جهت تحلیل نفخ مزاج غلیظ و قطور مطبوع او جهت
 در در کوش و ضار و هیچ درخت مذکور سوزاننده باشند با سکه جهت تا میل و در با پوست نازک او
 عمل جهت تقویت معده در رفع رطوبت آن و چون شاخ در ک او را انجمنه و آب انرا با اغل سبب
 قایم مقام رغن است و خواص حب در خود در آن او در مقام خود گفته میشود و **بلوس** لغت

تعمیر

بکرم

بکرم

بکرم
بکرم
بکرم

بکرم
بکرم
بکرم

روانی است بهار است و نیز تخمه پیاز نامند و غیر بنی بصل الوبی و آن مثل پیاز در بعضی از آن در طعم و
 بوی شبیه به پیاز و بتری داغ موغانی و در طریقتی طهر نامند و بیخ او از پیازان بزرگتر است بود
 و اندکی تلخی و مایل بشیرینی و از ماکولات است و آن تلخ گوید مثل پیاز است و کوچک مطاول در گشت
 از خوانی که از آن از ماکولات میزند و چون تخم مرغ را با او بچرتند مثل روغن سبزی میزند و
 پیاز بزرگ شبیه و برکتش مثل کرات گلشن شبیه به بنفشه و طعمش با حلاوت است در اول سیوم کرم
 و خشک گویند و از خردل خشک است و مهبیح مایه و جالی و جاذب خون بطاهر حلیه و سمن و صفا و او
 یکم و حوالی قصب جهت تقویت باه و به سوراخ جهت انواع عصب که فکلی استخوان و با عمل جهت
 بر آن که است شده باشد و کزین سک دیوانه و با فلفل جهت در معده و باز زده تخم مرغ جهت کینه
 تحت چشم و با او به مناسبت جهت تا بیل مساریه و با کبکبیین جهت بنور لینه و با او در جهت
 غصه و ناخن و با فانی المهر جهت کلف و بهی و اما قرص و با سرکه جهت غریب و طلا بخت او در زهر
 خاکستر با بوره ارمی جهت نخاله سر و زخمها تازه و حمل او جهت اخراج جبین و شیشه نافع و
 غلط غلط و مضر عصب و صورت معض و مصلحت کاست و شیر تازه با عمل و ترش او که در سر که بر
 گشته محرک باه مرطوبین و شسته طعام است **بلیج** نژاد درخت هند است مایل با سندان است
 بزرگتر از بعضی شبیه به لیمو چینی و پوست او در قیقترا لوبیت به لیمو و مستعمل است در خردل سرد
 در آرد و مخط و قالیق و مقوی معده و اشتها و با نجاسیت مهل سودا و با الطبع
 صفا و قاطع طلائی و صداع و بخارات و جهت بوسیر و بودا و جهت سهال مزین نافع و الکمال
 او جهت دموه مضره و مضره مفضل و مصلحت غسل و شکر در شربت ناسه در هم است و به لاش آمده
 است و بقدر شکر و گویند شکوفه حشاش او در شکر امورد و سدس او به سیه سیاه است و چون روزی بخورد
 او با بنیم در هم شکو آب گرم بنوشند و در او مت نمایند جهت قطع سیلان آب دهن و تقویت باهره
 بسیار مفید است **بلوط** بلوغت طریستان و از مازی نامند و بغار است با لوط گویند قسی از آن در باره
 مستهیر میباشند و مستهیر را بهش نامند و از قلم لذیذ تر است طبل درخت او شبیه به درخت
 و آن شاه بلوط است و ماکول اهل بلاد داین تلخ شاه بلوط را در قلم شمرده اند و مولف ملال لیس
 قلم ذکر کرده است و این قول اصوب است و در مضمورت شاه بلوط نیز از قلم او است مستطیل
 قسم بسیار یکی ماکول و دیگر با مرارت و غیر ماکول چنانکه در دینم و طریستان گفته شده و این

تو بر تو نیت ملک مثل
 یکدانه سیر و لیمو او
 سیاه و متخمد و برکتش
 مثل برگ پیاز
 لرستان

کینه

پوست

لرستان

الدلت از محمد بن احمد و از جالیونوس ذکر کرده است که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط است
 و یکسال عصف شیرین و ماکول او در اول سرد و در دوم خشک و تلخ او در اول سیوم خشک و نامش
 عصف است و قابض و معطر و جالس سهال مزمن و ترف الدم و لغت الدم و جهت سج و مسل
 و تقطیر البول و قرحه المعاو و حفقان و تشنان که از خم معده است نافع و صناد او با سیر تخم جهت
 حال او در ام بلغمی و سوخته او جهت قلح و قروح ساعیه و عمو او جهت سیلان رحم و امثال آن
 و زبانی او نقل و مصدع و مولد سودا و سود و مصلح کسبجین و قند و قند شربتش از یک و مثقال
 پانزده مثقال و بدش خر نوین طبع است و درخت بلوط را جمیع اجزاء باره یا بلس و در شش
 او بلس در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و هر که او جهت انیم جهت ناز و خالستر خوب است
 جالی بدان جهت اکل مفیده است و چون بلوط را با نیم وزن او کند باره و غن زرمون سرشته او است
 شرب او کند قاطع سلس بول و بول در فرس و او در اندکی و من و محقق نار فارسی محرب و دانسته
 و آن که در حین سوختن خوب بلوط ظاهر کرد و جهت خفاب ابر و در پهلوی خطاط است و جفت بلوط
 که پوست رقیق است و هر مغز او ملاصق است محقق فوی و رواع جهت جراحات و جسد سیلان
 رطوبات شرب او صفا و آشف و بدش کف است و گوشت است انار و مورد با سیر به بدل او است و قند
 او یک مثقال و در مطبوعات تازه مثقال و نه بلوط با بزرگ حرارت و قبض و بیش او کمتر از بلوط است
 و خدایه او غالب و با قوت جالبه و سمن بدن و مولد پیر کرده و مشوی با شرب به چه و به هیچ با
 و مقوی بدن و جهت انیم سموم بغایت موثر و در سایر خواص ضعیف تر از بلوط و نفع و اقام
 مضر خلق و مانند است و مصلح آن بد زحید قوی و شکر و کسبجین و چون پوست درخت او مهر انجمنه
 بیش جموی کما و نموده و قبل از آن باطین قهوه لیا شده باشد نه بغایت سیاه گنده و جفت
 شاه بلوط در سمیت مثل پوست مثل توک است **بلوط الهی** اسمی است مشترک بر کما در لویس و چون
 نیای است که بر کتس مثل برگ کاسته علف است و منبت او در یزار یا تحت قولان که قوع تر است
 و او جد او سفید انب است و طعم او شیرین با آنکه تلخی در دویم گرم و در اول خشک و قاطع
 و مفتوح است و اعضا باطنی و در بول و حیض و رافع علل سبزر و صنادش جهت پاک کردن رخمها
 و گوشت زیاد و منع زیادتی قروح نافع و قند شربتش از یک گرم ناسه در هم است **بلوط** نباتی
 برکتش شبه برک فطرسون سبز و سیاه لون به بودش جنای او صیغ و سیاه و بر شش و برکت

و نام او

و بهتر از خضاب است

و جهت فتح خدادان نافع

چیزی شبیه به چشم در روز زرد و غنچه است کرم و محل و صفا در ک او بانک جهت کرمین سگی
 دخته او را در زیر خاکستر جهت بوسه محراب دانسته اند و با غسل جهت پاک کردن زخمها نافع و در اغسال
 قایم مقام فراسیون و بل او دو وزن او فراسیون است **بجاء** جمله کرم درخت خرمات که ستر بوده
 و هنوز از ویل به سیر شده باشد و غوره خرماتند دور آن تر طوب داخل میکند در اول دوم سرد و
 در آخر آن خشک و با عطریه و قالیق و مقوی معده و جگر و قاطع فی صفراوی و اسهال مزمن و ادار
 بولی و سیلان رحم و خون یواسه و مقوی لته و صفا داد ملصق حر اجات تازه و مقوی عصب سترخی و
 و خوشبو کننده عرق و در است اکل او قاطع جذام و مفرشش رسته و مولد خلط غلیظ و مولد ریح
 و مصلحت شربت خشکاش و نغته مر با و قدر شربتش در درم و جزو اعظم است که است و چون او را
 باب غوره بخوشانند تا غلیظ کرد و در چشم کشند جهت قطع دموه در جرب و سلاق محراب است **بجاء**
 کما و جمله بفت مغزی کما است که بر روی زمین منبسط میشود و در فضای او بار یک سنج و بهم پیچید
 شبیه به پیچیدن کرمها و دیگر که روی زمین مثل ایره مستند میشود و در کشت سنج و سفید است کرم خشک
 و مقطع و محل و غزه و عصاره او و طبع او جهت اخراج از کرم در حلق مانده باشد نافع و خوراک او در طب
 مستعمل است و صفا داد محل قوی است **بجاء** اسم جبار هندی است بزرگتر از جبار کبیر و تخم او تلخ و مفرش
 جرب و پوست کرم در سایه و ملازق او سفید میل بر روی دست و سفید تخم او است در اجزای کرم خشک
 و یا قوت قالیق و مقوی احش و محل صله با عصب و جهت خالی و لقمه و سایه امراض بلغمی و بواسیر و ریح
 و در طب غریبه و با جوارش جهت تحلیل ریح و بواسیر و غیر آن نافع و قابض طبع و بیس و بخور او جهت
 بواسیر بسیار مفید و در شربتش نایکبغقال و مصدره محرورین و مصلحت کشنده است و موافق احتیارات
 بر بعضی دلیل و نقل قول از ابراهیم نمر دانسته و ندا چنان است **بلاد** لغت هندی است و بعربی صلی العجم
 و نمر الفم نامزدان بار و رخی است شبیه به بلوط چین و مستند بر و سیاه و مفرشش نقش در او
 او شل مفر با و در شیرین و مابین پوست و مفر او ملو از رطوبت سیاه و غلیظ که عمل بلود نامند و در
 او بقدر درخت کرم که در کتب عرض دیگر و تند بوی و خوابیدن در سایه او باعث بگردن است و عمل بلود
 در چهارم کرم خشک پوست او در سیم و مفر او در سیم کرم در اول کرم خشک بی مضرت و بیس
 و بیس باه و عمل او را مخلوط بر وزن کاه استعمال باید نمود و محلل مسخ بر مطلق قروح و مقوره جلد و جهت
 امراض بارده و ماسخی و صعبانی و رطوبتی و تقویت حفظ زمین و رفع رطوبات و رفع ریح و تقویت

عسل و

تلخ و سرد

اصحاب دروغ سلسل بول و نسیان و فاج و لغوه در عشته در خور و اختلاج و قطع نایس در رسم و سایر اما در صلح
 نافع و مضر محروریتی و حرق خون و مورث بپوست و مانع و پوشش دهن و بدن و جوف و سرسام و بلغم و
 و مصلحتش از غن کر و کان و مغز کر و کان ناز و ما و الشعر و دوع و هند و انه و در و منتقال او کشته
 کثرتش از ریح در هم نماند بهم و بلش بچون آن فندق و ریح آن او غن بیان در سر آن لفظ
 و الحال او در چشم چهار بیانی مورت بیاض و رافع آن خرق و همانان با او به مناسبه غیر مورت
 جهت جمیع امراض باره نافع و بخور او زایل کشته بود سیر مستطدانه است و پوست بلاد
 جهت حفظ سیاه مو بغایت موثر خصوصاً هر گاه با دوعن بطم تیرس او کرده باشد **بسیک**
 بر شاخ و خشن و مربع و ساق و شاخهای او در از و بر کس تفرق و بشبه برک و ناس و مایل با ستاره و کنگر
 سفید و خشک صلب و در در میان لوی کچی و چوبیان شیر با و صاف میکند و لهذا مصغی الرغاه تیر نامند
 مرکب القوی در حرارت و پوست او غالب و ملطف و بخور او از جرم او بدستور نیم او قیه از عصاره او
 جهت کزیدن افعی و ریتلا نافع و قطره عصاره او آب مطبوخ او با دوعن کل جهت درد کوش و خمدش مایه
 شوک جهت ابتدا و خناریم مفید است **بیل** مرغی است معروف بقدح صغیر و خوش طعم است که در
 گرم و خشک و بغایت محرک یاه و خصوصاً بیضه و مغز او در کین آبسار جالی و یا قیض و خمدش جهت
 احراق و از آن کلفت و شعریه زاید اجفان و حمل او جهت اسقاط جنین موثر و خاکستر او جهت اتیام
 و خوردن خون کرم او جهت تصفیه صورت و شش مفید است **بلور** بلام مشهوره مفتوح شک است سفید
 شفاف است و عیاره بلور نامند الحال او جهت بیاض و اس و در ب و تلیق او جهت ارعاش
 اطفال و از خواب جستن موثر است **بلوط اللک** بلوط است و در بلوط مذکور شد **بلوس** عدر است
بلوس بجز بلین امیض **بلوسیطون** کلنا است **بلوسجک** بجم و کاف فرنج است **بلنظ** بلنظ است
 بقله یا نیه **بلوس** بزمانی اسم بسان است **بلوسقی** بزمانی حرف با بی است **بلاسقین** بلنظ است
 حرف بی است **بلد** عطش است **بلون** کتور بقار است اسم فرنج است **بلطان** بقله یا نیه بلنظ
 بزمانی بلوس سورجیان است **بلون** شقران است **بلنج** تعلق است **بلانس** بزمانی بلوس است **بلنجه**
 معجمه از اج است **بلنجاف** بر جانف **بلر** بلنظ هندی باقی است **بللاده** هندی بلاد است **بلد**
 بقوت **بل** هندی ثمر شجاری است **بلوت** برکی اسفنج است **بلوع** اودی بزکی صرف لای است **بل** شیرازی
 بشرای طریقت است **بلک** اسم فارس نمرت **بلخوار** بلنظ تمکین جوشیه است **بلیم**

نایل

سنت

بلون کجور
بقار اسم فرنج

بلیلور

بلنظ بلنظ

بل
بلند جز بقله الرغاه

بل
بلنظ سنت

دیلی غالیس است **سعال** سوب از بقیه فارغ است و بعمر بیاض غیر نامند و بیونانی ابر و دور اول
 در اول سرد و در دوم تری است و گویند در اول سرد و تری است و بعضی در اول گرم و تری دانسته اند ^{سبب}
 سبب سعال و سبب عطش و صدمت خون و جفا حاره و خفقان و غشی و منوم و محلل اورام و ^{لطف}
 وجه صدمت حاره و سرد و خشونت سینه و طبع و حرقت منانه و بول و در در کوزه و احوالی بول و
 ذات الجذب و خفاق ذوات المرید و صرع اطفال و تزلزلت و زکام نافع و چند از سرد است نمودن
 و در او هم تا چهار در هم با آب سرد و جهت این سبب صغری و لزللای مجرب است و سه مثقال سینه ^{طبل}
 بیشتر خشت و شکر و اسال آن سبب سریع العلل است و سرشته او با پیشه کلفت است جهت تنهایی مرگ
 بعد از آن گویند کل نازه او فاد زهر سموم است و نطول طبع او جهت این جهت و باغ و اعصاب نافع
 و صفا و جهت صدمت حاره و اورام و شقاق و در در مقعد مفید و انسا را و مورث صنف اول با
 کرب و ثقل معده و عشیان و انهاب و در تنبها حاره و مصلحت اندکی از اینست و بدش نیلوفر
 و هر که خیار می دهد سعال کل کا و زبان و قدر شربت از حرم او تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال
 و در وزن آب برک او با نشت آن شکر جهت خروج مقعد اطفال بنایت مفید و صفا و آن جهت
 حاره و انهاب معده و چشم و منوم مقعد و جرب صغری و حکم بعد از این روغن بقیه سرد و تری منوم
 و جهت جرب و حرارت حده و خشک و باغ و سینه سرد و ریختن مورد و نرم کردن اعصاب و مفاصل
 حفظ صیت ناض و کمرش میدان و در هم او بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و صفا و
 با موم بر سینه اطفال جهت سعال بنایت موثر و قطره او در احوالی جهت حرقت البول و حرارت
 مانند صعوط او جهت درد سر حاره و بنحو ای مفید و بدش روغن نیلوفر است و ترمین ناف بیان با
 روغن سبب محرب و چون اسفنج یا پیله ابر و غشی بقیه آمده بر مقعد صفا و نامند در تنویم عدیل ندارد
 و طریقی که فتن روغن او یکی آنکه با کچند مقشر و یا با درم مقشر و اگر کسی که پاس کرده مکرر نمایند و
 خشک کنند تا معتد با درم و کچند از یکین کرده پس او را گویند او غشی بگیرند و یک آنکه کل مقشر را
 در روغن کچند بقدر هر رطلی سه مثقال گشته و بعد از هر چند یوم صاف نموده بقیه را تازه
 نمایند تا زنگ و بوی بقیه بر در او **بظلمت** اسم یونانی و بیغی و زخمه ادواق و او غیر اینست
 نامند که باغی است بچنگ است و بیونانی بنظا و قطران نامند و بیغی و زخمه اصابع است و بنظا
 بناتی است شبیه به بیغی از گشت و شاخهای او باریک تر و بقدر شیر می و بر گشت شبیه برک تغش

جو او و سبب

و اثنی عشری

تیس

و در هر شش پنج عدد در طرفین برک او مثل آره و کتس مابین سفیدی در زردی بخلاف اثنی عشری که کتس
 مابین سرخی و زردی است و برکتش شبیه برکت زیتون و از آن ریزه تر و چون بدست بماند بوی او با عطر
 شبیه به لباسه و نبات او قریب به رخت انار و نبات بنطاطون بقدر او می شود و نباتی او با صلاحت
 اثنی عشری و نمرند از بقدر خلق میباشد و میت هر دو نزدیک است و هیچ بنطاطون مابین سرخی
 طویل و غلیظ و کثیر المنفعت و جمیع اجزای او در حرارت قریب الی الاعتدال و در سیوم گرم خشک و
 در دو دم گرم و استهانه محقق قوی و مبلع و صحت و محلل مزاج سموم او و به قله و عصاره هیچ او
 جهت اسپهال و در جگر و شش و قرحه امعاء و مفاصل و عروق النساء و عروق او جهت خشک و سرد
 خلق و در دندان مجرب است و ضد اش جهت منع زیادتی قروح و جینه و طلا و مبلع او به جهت
 خمازیم و او را مصلوب و عمره و در احسن و پوسید که دانه او ظاهر باشد و جرب نافع و در انتقال عصاره هیچ او
 جهت سموم او و به نادر و انتقال از بزرگ او با مار العسل جهت تب ربه و غیب غیر خالص و تب بلغمی و در
 شرب به قیراط عصاره برک او جهت بر فغان مجرب و در اش میدان و ضد نمودن او جهت قطع نرف الود
 ظاهری و باطنی و تضییع جهت قیل امعاء و بانک و عمل جهت جراثیم و لوجیم و در احسن و در او جهت
 جراحات بغایت مفید و اقراض او باعث تعقیب احتلام و معوطا جهت حذر است و چهار بابیان که بعد از
 معوطان مقدار حرکت هند که عرق کند مجرب است و از مضمره و مصلحت سگچین و قدر شربش
 از یک انتقال تا سه انتقال و بدنش در تریاق است و قدر یون و در صرع زمره و چون برک چهار عدد و شش عدد
 جهت تب ربه و برک او شش از جهت غیب و در شش جهت تب بلغمی و یک شش جهت تب بلغمی و شش
 بالی صیت افع مر نماید و چون یکجا هر دو بزرگ یک شش او بخورد صرع مزمن را دفع کند **بج** بلغمی و کتس
 کوبیده علف آن شبیه است به قصیر کوبلی و آن نباتی است برکتش شبیه برک باور و جنجوبه و غلیظ و شش
 و ساقش غلیظ و مانند پنجم چیزی بر او ظاهر و نمرش غلظتها ترکم و در سخت او راق شبیه بگل انار و عمل
 تخمی غیر مرور و شبیه بکلیه و بسیار از آن کوچکتر قسم سیاه را کتس بنفش میباشد و قسم سرخ را گل مایل
 و قسم سفید را کتس سفید مستعمل در شرب سفید است و بعد از یک کتس کم می شود و اف
 سرد و خشک و سیاه او در چهارم و سرخ او در آخر سیوم و سفید او در اول سیوم و مخدر و منوم و مانع سید
 اعم در طبایع و مقوی اعضا و مانع نملات و رادع و محقق و مسکن صداع مزمن و ضرابان مفاصل و نقل
 و عرق النساء و ضد عصاره او با مار و جو جهت او را م حاره و در کوش چشم و با شرب جهت فوس

درم خصیه و پستان و طلا آب او بعد کندن موی مانع او بیدن آن بشرط مکرر و مطبوخ او با سرکه و با
 آن انبوت مجفف قروح و طلا باد او با در چینی و زنجبیل و عسل بهترین در و معده و شرب و بخور او ^{طایف}
 زرفا لوم و قند او با انجیر بهترین او و به پوسید و امراض معده است و چون برگ و شاخ تازه ^{او را} مسیر
 در عصبیه طبع و هند نبات مسمن اما باعث احتلال عقل نادمه او ز مسبو و عوزون سه چهار
 عدد درک او با شرب داغ قبی است که با حرارت و سردی و دت هر دو باشد و بخور او جهت جرب دست نافع
 و شش قراط او جهت نفث الدم و سرفه و صداد بر کس جهت کله استخوان و طلا بکته او با زده تخم مرغ
 یا به جهت درد معده و کبیران و خصیه نافع و با بار و با طلا جهت منع بزرگ شدن پستان و خصیه و با سل
 جهت درد خصیه معیند و فرزند او جهت قروح رحم و رطوبات آن مفید و بزرگ الیخ جهت نزله و سرفه
 و نفث الدم و دشمن برن و با بار العسل و هموزن او خشک شش جهت منع او را حیض و زرفا لوم بر
 اعضا و با انبوت جهت رفع بختی و سوزن او با قراط جهت درد دندان و تا کل آن و بخور او جهت کم
 و زمان و مضمضه طبع او و طبع بیخ او جهت درد دندان و صدادش جهت درد جگر مزمن نافع و قدر
 شرب از سفید او شش قراط تا نیم مثقال در اسج او تا شش قراط در اسبیه او با چهار قراط در قدر چهارم
 او کشته است و بدش انبوت و مورث سرد و در و خنق و خون و مصلح او عسل و امینون است
 و روغن او که بزرگ الیخ سفید او کوبیده با یکرم خمیر کرده در آب انساب اندک خشک نموده افشوده باشد ^{تدین}
 او جهت قروح صفراوی سرد و جرب و حکم و معوط او جهت رفع بی خوابی و درد سرد حار و قطور ^{درد} است
 سرد کوش و حموکس جهت صلابت رحم نافع و چون بزرگ الیخ را با نصف او تخم کاه و عسل او خشک شش
 کوبیده او غن بگیرند و منافع نریق رسام و با انبوت و سوس و قندی نفس شرب او تدین ^{مردق}
 معرب از فندق فارسی است و بعد بی جلقوز نامند در آخر اول کرم و در اول خشک و بیع و مغوی اعی
 خصوصاً معاصم و زیاده کشته جوهر و باغ و قلیل الفه و بکوفیه او با بار العسل جهت سرفه مزمن و بود او
 او با اندک فلفل لیم نزله بار و موافق سینه و شش و با امینون جهت خفقان و هزار کلیه و حرقته البرول
 تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب را نافع و صداد سوخته او با سه خرس و با سه خوک جهت دار القلیت
 او غن زنبون چون بر با قوح اطفال با لند جهت رفع ازنی چشم اطفال شیر حوازه و سرفه موی نبات
 موثر است میدان او با انجیر و سداب بعد از طعام جهت سموم افندیه و با شکر و عسل جهت سردی و کله ^{شستن}
 چهار عدد او را در چهار کن خانه هم چنین نگاه داشتن او با خود نافع کز بیدن عقرب و مولد ریح و اعلاظ منف

کفته

تیب

در

و مضر معده و مهبج تی و مصلحی ماء العسل و فایند و سببین و جلاب و بدلش مغز گردمان و حب
 الصنوبر و قدر شربتیش تا بخت در هم و چکان بدن مضرغ او چشم جهت طرفه و پوست سبز اربنا
 قایض و دودانگ احوال سہال کتہ و جفت او بدستور و روغن ادرکرم و خشک جهت سرفه مار و
 سینه و جگر که از بروت باشد و نه بین او جهت کزیدن عقوب و ریتل مغز و مضر معده و مصلحی
بند قندی ابرته است و آن دانه البت بقدر فندق و پوست ادریققا و صلب بارتق و شفاف
 و تیره رنگ بابل بانگ سبز و مغز او سفید بقدر فندق بابل بر روی و آخر دم کرم و خشک و مقوی
 و معده و عصاب و اعضا مسترحیه و جگر شربا و صمغ ادر فاطح اطبات و تزلت و جهت فالج و لقوه
 و صرع و برنج غلبظ ماض و مد ادمت او بنای و مهبج باه یا یوسین و عصاره او مسهل سرد و اول
 در روای صفا جمیع بدن بی الکران حتی اینکه باعث ارض برص و کلف نمیشد بر جان میگرد و سبب
 او با شرباب با سببین ارض قویج و یک مثقال پوست او جهت کزیدن عقوب و ریتل شربا و صمغ
 جهت ریح و سہال و مضر شربا و جهت صداع شقیقه در ریح مسهل و نشاد و لقوه و فالج و صرع و
 در ریح الخشتم که عبارت از بطلان ششم است معوطا بقدر فلفل و نجر پوست او ملاحظ مغز او جهت
 و ام صیان و صمغ او با سکه جهت خنابرم در ریح مکر و پوست و صرع اطفال و کتال طبع او با سکه
 جهت ارض احمی و تزلزل آب و در هم از صمغ و جهت ذات الجنب بار و ریبور سرد
 لغت الام و فرزجه مغز او جهت اخراج جنین و اجناس حیض و بکیر هم او جهت در درم ماض و
 شربتیش از نیم مثقال است تا یکدوم و چون در یک مثقال او نیمه انگ محموره مخلوط کنند صد سال
 بغایت سریع الاثر گردد و هر گاه در در هم او گو بید و در سببین با جلاب مرئی نجسانند پس آن
 سببین را با عدس با جو مغز و کونت مرغ طبع تلخ و داده مرق او را با قدری ستمو یا برنش
 باعث اخراج اخلاط مختلفه میگرد و در امتحان بعد بل است **بک** پوست درختی است خوشبو
 شبیه پوست درخت لوت و گویند پوست درخت مغیضان بمعنی است و اکثر اعتقاد آنکه بک است
 یعنی وندی است و در اسس مشروح کشته در اول کرم و خشک و از عطریات و مقوی معده و جگر و اول
 و قاطع سہال صفراوی غشیان و مهبج و مد ابول و جهت طحال و یخنیف رطوبات ماض و طلا او ماض
 عنق خوشبو کتہ آن و قاطع رایجہ نوزہ و منفی جلد و رطوبات تحت آن و قدر شربتیش تا پنجم
 و بدلش است **بنف** دانه است بشیر بعد رس از آن پاییده تر و بشیر از می مشر گویند قسی از خان

در

و بسیندی و تدریر اوست سرد خشک با اعتدال و قابض و در خواص مانند عدس و ضاد او چینه
 قوی و اسهال و در زور اوجت قروح ساعیه نافع و انشاد و مولود سودا و مصلح او و غنی **نات**
دروان حیوانی است مسخ لون در او رقیق و در حمام و قریب اینها و جابا منقش میباشند و
 او شبیه بلور میاست در دو م کرم و خشک و محلل و مجفف و شامیدن سوخته او در کیمیا نقل و نیم
 باصل جهت احتباس حیض و دفع سموم و هطاط نمودن جنین و غسل النفس و حرقتة البول نافع و بطور
 ضاد مطبوخ جوف او بر دغنی از متون جهت درد گوش و با ضاد موم در زوده تخم مرغ جهت در اوجم
 و کرده و احتباس بول و ضاد او بغایت مفید و چون او را با قرد و مانا و اندکی از فانس که بفار کوشند
 بار دغنی ز متون بچوشت نذرتا مهر کرد و جهت بواسیر و امراض مقعد کوشند بجز سبب و با انجیر چینه
 قروح ساق نافه و بیضه او در رفع قروح مذکور بعدیل است و بجز سبب و عوزون او با ماکولات
 حورث میوه و در روز پنج و نوزاد باعث کرم زار شدن او است **بن** سکون نون مری است
بن بفتح باء و سکون نانی بفتح فارس جهت الخضر است **بنونه** بفتح اندیس اسم خرطالت **بن**
 بنشدید نون بفتح بمن اسم قهوه است **بنینه** تپستان است **بنج** صید درومی شوکران است **بنفسج**
الاس شایخ **بنات** الرعد قطره است **بنات** النار انجیره **بنشکر** دران بفتح فارس لسان العصار
بظرون حیوانی یورق **بنات** الشح برید است **بنات** بفتح فارس علك البطم **بنجنگشت** بفار است
 اسم اشقی است **بظلا** و **قطران** اسم یونانی اوست و بجهت در خمره اصابع و بظا فلون را نیز یابن اسم نامند
بندوش بفتح ننگین نیل است **بمطاطوس** یونانی بمطاط فلن است و بمعنی در خمره است
بمطاطا نیس یونانی و بمعنی در خمره اصحیه و اسم بمطاط فلون است **بمطاطا غلا** اسم سر بانی بسفایج
بمیلین اسم هندی بادا بجان است **بمز** اسم هندی بفتح است **بمزی** اسم هندی حسب الفطن است
بمزا اسم هندی مزه است **بمزایه** اسم فارس الفحه است **بمزرگ** بفار است قطن است **بمینه** دانه بفار است
 حسب الفطن است **بمقتره** اسم فارس شایخ **بمیزون** اسم ترکی قطن است **بمینه** هندی اسم فارس کقم
بنک اسم فارس قند است و هندی خار مغیلان را باین اسم نامند **بنزکی** **بنانی** اسم فارس ملو حیا
بنکر شبیه از می بندر قطران است **بنه** اسم هندی او پسند است **بنکره** هندی حصص است **بندرای** هندی
 است **بنسلون** هندی طباشیر است **بنزنگ** هندی اسار و ن است **بنوز** دران بفتح است یا طول از
 و صفت و با خشونت و بصر باستیقی نامند و آن کوهی از کوه مستعمل است و فرق میان دو نوع خطوط

دور در دم
ساش

بنفسج
سبستان
بنات

بنکار اعلا

بزرگ
 بفاریس خنزالیق
 پمیر صند
 بفار است
 پمیر خفا
 بفار است
 قطن
 قطن

بوزند
اسم هندی است در لیت

نیم وزن او

کثیره بوزیدان است بخلاف مستعمل که عظیم المخطوط است گویند لغت بر برکت و فرق میان
 دو صلاحت بوزیدان است و لعیه که در او شیه بسور بخان است در آخر دوم کرم خشک و باران
 فضله و بیج و محرک جماع و باغی صیت مسهل از ذاب و لطیف و تریاق سوم مارده و مسمن
 سه جلد سپرز و منقی معده و عصب مسقط اجین است جهت استسقا و دفع کرم معده
 اضلاط غلیظ در در و مفاصل و نفوس باقره ما جهت بر اسپر نافع و مفر اثبات و مصلحت
 در دل و قدر شرمیش تا بکثرتش و در وزن او بهمن سفید گویند بوزنش و در
 تریاق هموزن او از بنا و در زرد و طویل است **بوزن** قمری است متخمل که از بیانی تریاق
 میزد نبات اوله شیرینی و برکش مثل برگ حنا و تخم شمر و در او شکر پادانه که چکتر و مایل
 در دوم سرد و رادع و ملین و طلا او جهت او رام حاره و تحلیل و منع زیادتی اوجاع حاره
 نفوس در صد افع نافع و در کش شفاف مایند و حفص **بوزن** بونانی جانی است ساق
 انگشت و برکش شیه برک کرفش و لطیفتر از آن و کش شیه بکل شیت و تخم شمر
 خوشبو در دوم کرم خشک و تند و جالی و منقح و محلل ریح و منقح سده و معض و در اول
 مسقط شیه کرم شکم و مستعمل بر کرم و عصاره او جهت کرده و ماست نافع خصوصاً با
 العسل و ضاد او با شراب و نمک جهت خنایم و عمول او جهت اخراج کرم امعا میزد و مصلحت
 معش و مصلحت غلب و شتاره و قدر شرمیش تا بکثرتش و از تخم شمر مفضل و به کش کن
بولدایمونی بونانی قسمی از مخلصه است و گیاه او مابین درخت و حیث و شخ او بار یک و بسیار
 و برکش از بزرگ سداب انگ بزرگتر در اطراف شتاینها چتر میزند که کوچک و دراز و تخم او سیاه
 او شیه برادنج و سفید و دراز و با صلاحت تنج و صبت او زمینیا درنت و کوه با و مستعمل
 در آخر دوم کرم خشک و لطیف و حجف و جهت در درک قرحه معاد با سکه جهت
 سپرز و با شراب جهت کزین و رام و مایب جهت عسر لول و عرف الت و با شیه تازه جهت
 حصص نافع در سیر قراط او چون ناشتا نوشتم که عقوب او را انکر و مگر آنکه عقوب را بکت
 پس باید تا نیاتادل نماید و تعلیق او مانع کزین عقوب و مضع او جهت در و دندان بار و نافع
 ضاد او بر اثبات محلل ریح و قدر شرمیش تا بکثرتش و مضر معده و مصلحت غلب و به کش
بوزن لغات بوره نامند و آن نمکی است که از اجبار شوره ناک مستعمل میشود و اقسام میباش

سرخ و نظردن و سفید یک پر سوخ را از منی بسیار سبک شبیه بکف مایل به بقیه و صلب را از فرقی و
 از بی و سفید آنگین با بورق الصاعته و معمول از کرم است و این را بورق الجنائین و سفید اقیق
 کف مانند غیر صلب را در می گویند و مصنوعی او یکی از درخت غریب است که طبع او غلیظ کرده قرص میسازند
 و این بسیار خفیف و سفید مایل بسیاه و غیر صالح است مسمی لبورق الغریب و یکی از زجاج و قلعی است
 که با سوسپانده تسفیه باب با قلدگتند و بعد از تسفیه در آب نذکور بچوشتند تا بحدی که بزاق
 و این باز نماند است و متکار ازین قسم بعمل می آید و بهترین اقسام او از منی و متزترین همه از بلیت
 در سیوم کرم و خشک و محلل و جاذب خون بظاهر حلیه و شامیدن از منی او قاطع اخلط غلیظ و
 مسکن معض در ارض قویج و مبیح باه حینت طلا آن و مقاوم سموم و ماہم وزن او زبره کرمانی و مار
 و با طبع او فا و امثال آن جهت تحلیس ریح و با آب آن جهت رفع سم قطر و زاریج و مابین آن
 جهت رفع سمیت خون کرم کاد و تحلیس خون بجمه در معده و با بقیه و جمع عربی مسکن غلیظ شده
 کرم شکم و با آب در رطوبت ز میون جهت قویج یا پس و صناداد جهت از اله جرب و حکم او ساخت
 در حص و بیکوی رنگ جف و بار و غنیا کرم جهت رفع کوز و قشره بره قبهای بلغمی و سودای و ماہم
 خرس و خوک جهت کزیدن سگ دیوانه و با به اردک جهت کشودن دل و با بجزر و سرکین کاد جهت
 استخوان و بار و غن با بونه جهت ادرار نمودن عرق و صناداد و بار و غن بر ناف و شکم و مشتق بنزدیک
 التش جهت کشته شدن کرم معده و اخرج آن نافع و طلا آن با و غن ز منق بر ذکر و عانه باعث
 لغوظ و با عمل نیز همین اثر دارد و با او دیه مناسبه جهت فالح و التوائی عصب و قطره او با شراب
 باب جهت سده کوش و در دندان و رطوبت دودی و طین و با سر که جهت پاک کردن چرک کوش و
 اکتال او با عمل جهت بیاض چشم و تقویت باصره و خورده او با سر که جهت اخرج زلوه که در حلق مانده است
 و مشتق سر باب او جهت خرازی او غن بقیه جهت کرم کوش و فرزند او جهت رطوبت حم و
 حیض نافع و مقیده معده و محرک قی و مصلحت مصطلک و صنع عربی و قدر شربش از کبوتر هم تا دو دریم
 و از قسم سحر از نیم متقال تا یک متقال و بدیش کیوزن و نیم اونک است و مداومت استعمال او بره مو
 سیاه لون و پاشیدن او بر مو حتی باعث اذت او و جهت دارالتغلب و دار الحییه نافع دانسته اند
 و اصل صناعت اعتقاد است که چون او را با بیاض بعضی سرشته در کوره سفال سپوزانند و تا نه مرتبه
 تکرار عمل نموده پس با حنظل تقطیر کنند از آب مقطر حل جمیع حیا و مقفیه او ساختن و الحاق و خشیج

دفع

وضیح

بشریف می آید و مجرب شمرده اند **بول اللیل** قرحی است که از جنس لور و بول شتر تربیت میسر می آید
 که معطر شتر قبا اللبت و عین خرد جهت التماق جراحات خسته حیوانات نافع و بغایت مفید
 کرم و خشک در حالی است و تفاوت بحسب قریه مختلف است و بول انسان عدل از سایر و بعد از آن
 بول شتر و گاو است و چون مهر بولی را بگوش نماند تا غلیظ شود و منعقد گردد جهت قرحی خسته و در
 و اندمال آن و تجفیفه بعد است و بول انسان جهت قرح عمیق و طبعه ساعیه و حکم و جرب و چون
 و سعفه و ایله و منع زیادتی قرحی خسته و مجرب بر آب که در سر هم میسرد و با بوره سرخ جهت کرم برون
 دیوانه که موضع لذغ باشد از استویند و در النقلب برص و نقش جلد و است میدان او جهت رفع
 بر او و کرم برون جانوران و سموم ماکول نافع و در اوست او هر صبح بقدر دو کف جهت رفع سپهر
 عدیل و شستن مقعد ببول کرم جهت درم آن و در مرض اشک داشتن موی باد مانع از رختن
 تا قطا است و حقیقه از جهت معض و حمل نفس بول با درغن حاجت در ورم و قطور او جهت
 کرم گوش خصوصاً که در پوست انار کرم کرده باشند و با درغشای کرم چکانیده و امکان او جهت جرب
 او و طلعت با صره و مطبوخ او در ظرف مس با عمل جهت قطع بیاض که از قرح هم رسیده باشد
 خاکستر از که ببول خیمه شده باشد جهت قطع نرف الدم اعضا مفید و است میدان بول طفل تا نافع
 جهت عمر نفس و تقصباتی و طلک آن جهت نایل موثر است و بول گاو ماده بغایت
 جالی جهت قروح اطفال و لور سیر از گاو نر جهت در و معده بارده و بوا سیر و با مرصاف جهت
 گوش و با سر که جهت در و دندان داشتن عضو با خوردن و بول گاو جهت حذر جرب است و بول
 جهت قطع بیاض چشم و بر بر اینون سنگ کرده و شانه بغایت بعد است و بول خر جهت
 و بول بز با نیش الطیب که هر روز بقدر جیل مثقال باشد جهت استفال و قطور او جهت
 و طلک بول سگ جهت نایل و بول شتر جهت ورم جلد و سوره ان و استفاد صلیت سپهر و قرحه
 باه و امراض بارده احت و قطور او جهت جرح گوش نافع و بول کبک مریش با مرصاف و صبر جهت
 گوش یار و مجرب است **بول سربانی** یا قلد **بول لور** جرمی سرخ کوبند **بول مو قطن** بومانی سلق
بول طر بخون بومانی بر سیاوشان **بول سر قلموس** و **بول بومانی** بیدار سیاه **بولی** قنطاریون
بول قن بومانی قرصه است **بول غلصن** بومانی لسان الثور **بول** بومانی و نضی است ترش
 بز در و ظاهر او درخت کدش طبری نامند **بول** هم خرفه است **بول انس** فلفلمو است **بول سفاس**

بولد

غلصن

بول

افت

زقت اومی یا بست **بورطیس** هونانی مرغیش **بویضا** در او **بوث** و **بیلیم** بر جا هند زبش مویش
بوف فزون هونانی بسفنج **بوزک** با در مریح است **بو طانه** فاشترست **بوار** در اسم صطبله بیخ بقول مثل
 یقظدر در اوزک و شغ و ترش که است **بورق الغریب** و **بورق الحنازیر** و **بورق الصفات** از اقام **بورق**
 اندو در بورق خاکورشد **بورک** هندی تیپ **بورج** هندی اسم **بوتر** **بوره** **بورا** اسم فارسی نظرون **بور** **بور** **بور** اسم فارسی
بور اسمی **بور** هندی مرصاف **بور** بیاض فارسی اسم هندی **بور** است **بور** هندی یقظدر است **بور**
 بغاس قسم از یقظدر است که بتری سار و قوش نامند **بورک** هندی اسم کلیه است **بور** **بور** **بور** هندی
 تخاله **بور** **بور** بغاس بر جناف **بور** اسم فارسی جلد حیوانات و قشر نباتات **بور** **بور** **بور**
 اسم فارسی ذبل است **بور** **بور** بغاس سخ الحیه **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور**
 جلی و نه ری **بور** **بور** بغاس شفتین بری **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور**
 اسم مشک **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور**
بور **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور**
 قسمی از حبید **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور**
 و کج و یا خشوت قلیع و نامسوار و یا عطریه و سفید او را ظاهر باطن سفید و سرخ او را ظاهر
 سرخ از باطن مثبت او کوهستان و نبات او را اساق بقدر شیری و زیاد و کمتر از آن و هر کش
 مشنک اجاص و منبسط و خارناک و کثیر الشریف و بر سر ساقش برک چندی هم پیچیده و بی کل
 در تو هم پیچید و در دو کرم و خشک و سرخ او فوینتر **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور**
 و مفتوح و محمل رایح و بلغم لزج و موافق میرودین و جهت تحقیقان دستک کرده و مشابه و بر قان
 و ضاد او بانک تلخ و عمل جهت نیلگو کردن رنگ احضار و کلف طلا جهت کستن تحمل
 خوشبو کردن موی سرد فرزند او با زعفران جهت تقیه رجم و خوشبو کردن کردن ادناغ است
 دانت میدان آب طبع مهری او با شکر در جین ناشتا بغایت مسمن خصوصا با بادام و نخود
 مضرس فل و مصلی است **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور**
 در دو بیل بلید **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور**
 است و سفید او زبنا است **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور** **بور**
 شکل شیه با جندان و از نبات انجنان برزگتر و مایل سرخی و بتری و بی طعمی و بوی شستن ندارد و

چغندر است
 چغندر است

شیر

مخصوص یلادهند است و یولس الاعتقاد آنکه سرد و تر است جهت شری صفر اوی و حمره و حصره
 و اهل ضاعت از آن خواص بسیار ذکر کرده اند و بهر آنکه برک پیدا بخیر امیداند **بی** بیانی است
 به نبات جو و از آن کوتاه تر و باریک تر و خوشه او شبیه بشیم و مینش مواضع سایه ناک سرد و خشک
 و دم و بسیار قابض جهت اسپال بر زمین و زرف الدم که مرفوع ایراب باشد و سسل لول را نافع و
 شرنش و در هم است و چون در پیش بلون بزنگ سرخ ارغوانی یا در شل سرخ بر عضوی که خون
 به بند و در قطع خون مجرب دانسته اند **بیش** اسم شاه بلوط و مقل نازده را نیز نامند باین اسم
 مشک است و در خلف مذکور خواهد شد **بهر** ان بقارست کل عصفرب **بی** خوار الصخر است
بیار قس صغیر اقحوان است **بهران** صاحب جامع مبلوید اسم یا قوت است **بیر** لوز بران **بهم** قاسم
 سفلی است **بهار** دخت **خر** اسم فارس طلع است **بهار** قسم سرخر اسم قفورت و انز الکفری نامند
بهرات حور است **بندی** نوعی از مینش و در آنجا که کورشد **بهر** بندی غینم است **بک** بندی لسان
بیر است **بهر** بندی بلیله **بهر** بندی موهبته بندی سعادت است **بیلاد** بندی ملاد است **بهر**
بیر است **بهر** بندی زنج **بهر** بندی فطرت است **بهر** بندی سنگی است **بک**
قنبت است **بهر** کل سرخ است **بهر** بندی ابل است **بهر** است **بهر** است **بهر** است **بهر** است
بهر مواد از مطلق او تخم مرغ است خانگی و حور است هوا منفرد او و حافظ او از ف و در رنگ کنگر
 است و بهترین او بزرگ عقید است که در هاتر و زار مرغ تولد شده باشد و نیم پرشت او معتدل
 اندامه و بیل گرمی و مرکب القوی و پوت او در اول دوم سرد و خشک و سفیدی او در دوم سرد
 و زده در اول گرم و تر و کثیر الغذاء و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مینم و مقوی دل و بدن
 خسترت معده و زوده و نشانه و قره کرده و نشانه و نقت الدم و منع نزلات حاره بسینه و
 وضعیف که از فصد هم رسیده باشد و مقوی شخچه که خون زیاده از رقع شده باشد و موافق مزاج
 و خسته او در سه که قابض طبع و مانع رنجین مواد بعهده و باساق و ماز و دانه موز و انکو و نشانه
 آن جهت اسپال مراری و با مصطلک و مانند آن جهت درد شکم و با تخم تره تیرک و سنگ سقوف
 نشانه قضیب کاو که پتر یا به شتر جهت تقویت یا به بغایت نافع و در زوق زرده خام جهت
 کم کردن مار و حرقه نشانه و تصفیه صوت مفید و منفر معده و انگار و لانه او مت آن مولد حصات که
 بهش و کلف و بسیار بخته او در بر مضموم و مورث قولنج و مصلحت او در بی حاره و البگاهه و نیم بخته او

بته
 غار الصخر
 تیمیمی کور

بکومیس و به در حوت
 بکندر سعادت

مقدار

و اصلح حال

قریح الطحال نایب است و با کندر جهت سرفه و یا تخم کتان جهت ضیق النفس و با بزرگ نمک کندر و
 انزروت جهت تشمین بدن معیدیل و با دم الاغ خون جهت اخیز و با طباشیر دیگر با جهت قطع سس
 خون و تشدید قوه ت و عروق و سیخ و با نیم مثقال جرم لک که از کمر آن امور نامند و آلات را با دست حمام میزند
 جهت قطع بسیدن خون حیض و در درم محرب و ضار اش بار و غنفل و با بونه جهت درم چشم و چشم نشین و
 معقد و با موم اوغن جهت تپسین او را م و اعصاب و طلا بخته او با زعفران و رودش کل جهت
 بواسیر معقد و صرمان چشم با عمل جهت کلف و آثار سیاه و با روغن نقیسه جهت او را م حاره
 با م و زعفران جهت درمی که از خون غلیظ سپهر سرد و تناسل جهت شقاق سفید و با روغن سفیدی تخم
 مرغ مغزی و خوردن او مولا غلط خام و لویج و درم مضم و عوارون زرده با سفیده موافق محرو و المراج
 ارات مبدن او با روغن قاطع نرف الم و نقش الم از خون و تخمیت و ضار او جهت تور چشم و جرت
 معقد و قرون جنبه و سوختن اش و آب سبکرم مانع از کرون آن و در شیره جهت منع آثار حرارت
 انساب و با روغن قابض بلخ جهت خون اعاف که از م و با روغن آید و با کندر بر وجه طلا کردن جهت
 نرفه چشم و به تناسل او و م و درم جهت او را م حاره و حقه او با لیس الملک و انزال آن
 جهت قرح معاد و سیخ و اسهال مراری و حمل او با روغن کل جهت خردمان معقد و درم انحال او جهت
 تیرید چشم و منخ ریختن مواد معقد و با کافور و بذر البیض جهت صداع مده و محرب و پوست تخم لویج عالی
 و محقق قرون و قاطع اعاف و جهت جرب و مکه با صدف جهت ریاض چشم و نقوع و حوضه او بعد از کبک
 و با کندر جهت اعاف و مکه محرب و سوخته مکه او که مانند آب سفید کرد و با عمل جهت قطع
 ریاض چشم بغایت سریع الاثر و خوردن پوست نازده مسحوق او بعد از درم سیخ با و طلا او با عمل
 و مکه جهت تخمیل او را م و در روغن قاطع خون و جهت التام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه
 و مکه ملاصق پوست او مولا معقد البکاره است با خون بخته کبوتر از اسراست و مکه پوست تخم
 مرغ و در جمیع آثار مثل آب است و در علم صناعت از آن ستر و با بونه و پوست در منفی مشتری است
 اوغن تخم مرغ که از زوده او را تا به اینه با نش سوزاننده کوفته باشند که در عمل مطلق جهت
 او معقد و بواسیر و در دندان درد و با مبدن مو و بیات مفید و کوفته بون از زوده او با نوش و
 نایت برشته کرده و روغن کبک ندر و نظیر اجاد و محرب و هرگاه اصل حار را با عمل کنند اصل
 نایت کنند و با یونس صدفی بخته نیم بخته کردن تخم قرار داده که هرگاه در آب جوش نده بکنند

بشیره

عمود البهارات
بیم

تذکره

۲۲
جندال

تا صد شماره گفته با در آب سرد کرده با تشکر دارند تا سیصد شماره نمایند نیم جنبه می شود و در
از مینج عدد تا با نرود عدد است و تخم سایر طیور در ایوانی حوض مذکور است و در قضایای
نظرو و نمود در ارج و یک شبیه به تخم مرغ خاکی اند **بیش** بیدی بس نامند و او بچی است
او ببلد چین دگر که بلبل و زمر بلبل نامند و آن سر به نقوذ تر از سم افعی و قلیل از افس
کتر از دو ساعت قاتل است و در بلاد هند نیز اقسام او بسیارند و یکی بقت بیدی سنگها نامند
میدال نیز گویند و آن بچی است شبیه به تخم آهو بر کرده و بر روی آن نقطه سیاه و گاه با
طلق مسوق و مثل کافور سوده چتری بر آن نشسته و درون بعضی سیاه در براق و صفت
سرخ بر می ریزد و بل سفیدی و فویر از همه سیاه است بجد یکم اگر بر کاب طلک است
گند بوی آن گنده و اقسام آن بسیار یافت است و طوک ضبط بنامند و چون اقسام او
ساخته گاه با بلبل بجای شیر خون در شنیده شود و قسم دیگر در چنگ نامند و آن شکل جدور است
سیاهی مایل در و تش ز و مایل سفیدی و یکا شبیه بقد در و در بر تش شبیه برک کاه و و کل بود
و بعضی از او و بعضی ابقش و کجیه این گنده است بقدر نیم ساعت و تخم شب است
صورتی اشکری و کجک و هر تش مایل بر روی شبیه بسید و او را ترک نامند و رعایت
است و میان قسم شبیه و است باقی اقسام سودا مهوره تخم و مندی نمی باشد و قسم
و بسیار سیاه و قسم شبیه با کلیل الملک و قدر آن بسیل نامند و گاه در بل نیز یافت میشود
بهره صورت کونید و آن سفید مایل بر روی و طولانی غیر محرف است شبیه است به بیج
در بقدر انگشت و هر همی نیز گویند مهوره نیز گویند و بقوه چنگ است و قسم شبیه
کاه و او نیز یافت میشود و بقوت چنگ است و قسم را با جلیک و نوعی را کجی
قسم او در سنک و هر سه شبیه اند چنگ و در حوالی جمیع اقسام مذکوره سودا جدور
و یک نمبر و بدانهم چند درعی و در تر از آن و هر چه کمتر از قیمت درعی دوری داشته باشد
سبب قرب جدور است گنده نیست و کسی که مداومت بسیار کرده باشد در آن مکان می
تحصل این اقسام نموده همه در چهارم گرم و خشک در اطلیه برص و جدام و معجون برزخ
است و گویند است شاق اقسام مورث صحت است **بیش** موش پش جوانی است شبیه بوی
و مکان او مواضعی است که نسبت پیش است و تر باقی اقسام پیش و سایر سموات حیوانی

بسیار از اقسام و تشکر
و کجک از او و در زرد و
کلیه باقیه بعضی و کجک
و باقیه از این نقطه سیاه و گاه
کریه و بقوه
میش موش پش

و جهت بی و برص و جذام نافع و بعضی گویند که آن بانی است که در جوارش سردید و فاد زهر
 است داشته بجد و اگر کرده اند داد ابو جابر نامند **بلیغ** بلیغ هندی نمر درخت هندی است
 بقدر سبب بل تخم و با عفوشت و در ایجه ادویه نجر و بسیار خوشبو و درخت او قریب به درخت
 سیب و برگش اذنان کویکتر در دو م سرد و در سیوم خشک و قابض اسهال مزمن و نرفض الم
 و مقوی معده و قاطع لزوجات و در بای او که از بخیل باشد بهتر است و اگر از زردن بل مولد بود سر
 و قاطع غن حیض و مصلح شکر و بدلتش ساق است **بلیغ** نمر درختی است شبیه به کویکتر و صلب
 و زغاب اولیسا از باوه از به و صاحب تنه که کویک درخت او چون کتیت و امر و دت بر نهال طوط
 و درخت کبیر و قنار الصفا نامند کثیر الوجود و تا وسط آفرزستان باقی است در دو م
 سرد و خشک و جالبس اسهال و قی و قاطع خون و مانع حقیقان و مقوی معده و دماغ و باطل محلل
 او را م و طبع او پاد زهر سم حاره و مضمضه او جهت تقویت دندان و جلوس در آن جهت قطع
 نرف احم و برگش جهت التام جهت تازه نبات مغیره الکثار او مولد سرد و در عسر لول و مصلح
 او در غن باو ام و بدلتش بلوط و عطف قد زهر تبش از سرد هم ناپا نرود و در هم است **بلیغ** اسم
 فارسی اصل القصب است **بلیغ** مرغان بفا رس اصل است **بلیغ** بفا رس اصل بفا رس
 استیل **بلیغ** بفا رس اصل الفلت است **بلیغ** اسم فارسی صفت کبیر هندی است **بلیغ** بفا رس
 غلاف بلیغ است **بلیغ** بفا رس اصل الشوکران است **بلیغ** اسم فارسی شتر غار است **بلیغ** بفا رس
بلیغ بفا رس جاربت **بلیغ** بفا رس خروع **بلیغ** بفا رس ارند **بلیغ** بفا رس شم
بلیغ بفا رس کت برکت **بلیغ** بفا رس لوف اکبر **بلیغ** بفا رس محرد است **بلیغ** بفا رس انار
بلیغ بفا رس معاش **بلیغ** بفا رس بیروج الفم است **بلیغ** بفا رس نیل است **بلیغ** بفا رس کوی
بلیغ بفا رس حاست **بلیغ** بفا رس تنکین است **بلیغ** بفا رس دار حمان بلیغ مذکور بفا رس **بلیغ** بفا رس کوی
بلیغ بفا رس بارز **بلیغ** بفا رس بارز **بلیغ** بفا رس قسمی از قمر صفت است **بلیغ** بفا رس بد سیاه **بلیغ** بفا رس
بلیغ بفا رس صفائی شیطیح هندی است **بلیغ** بفا رس خورم از روت است **بلیغ** بفا رس سبل اردمانی دان
بلیغ بفا رس بیان بترکی سوسن **بلیغ** بفا رس بترکی دماغ **بلیغ** بفا رس بترکی سمائی است **بلیغ** بفا رس او بلیغ
بلیغ بفا رس تنکابن **بلیغ** بفا رس هندی **بلیغ** بفا رس هندی **بلیغ** بفا رس هندی **بلیغ** بفا رس هندی **بلیغ** بفا رس هندی
بلیغ بفا رس هندی **بلیغ** بفا رس هندی **بلیغ** بفا رس هندی **بلیغ** بفا رس هندی **بلیغ** بفا رس هندی **بلیغ** بفا رس هندی

بلیغ

بلیغ
بلیغ
بلیغ

بلیغ

بلیغ

بلیغ

بلیغ

بلیغ

جگر امین لا بخورد مکنیم مثقال زعفران و مشک و لاجورد و کلاب و آب به شیرین و آب سیب
 شیرین و انار شیرین یکدیگر و سیخ مثقال حل کنند و او در یک کوزه و البته بسته در هر روز
 و پنجاه مثقال شراب سیخ صاف بچوشند تا نصف رسد پس صاف کرده با کلاب و آب میوه
 یا میزند و نه صد و پنجاه مثقال عسل صاف ابراش نرمی که آشته شراب جوش میدهد که در آتیهها
 اضافه نماید چند جوش نرم داده استعمال نماید و هر گاه تر با قنیت عظیم مطلب به قدری باید زهر
 بعد از سرد شدن آن در حل کند **تقریر** بغارسی خوک مانند از اسطوخودوس است که اکثر او را در استخوان
 مغز میباشد و بعضی زهره نازک کونک او را اول دو م کرم و در سیوم تر و شیرین و در طعم کوبند قرفی از
 کونک آن نازد و قبل از ظهور نور اسلام جمع کونک مقبوله را بجای کونک خوک میفرود خستند
 او موافق ترین لحوم است بزجاج آن و همه او را از انضمام جز در بدن میشود و منفعت ده و مسکن و اکل
 او مورت حرم شدید و فاعل و زایل شدن مروت و غیرت است و قدما می مجرب بیان نموده اند
 و سبب صلاح فرس و او الفیل و مفاصل و مفه معده و مصلحت جگر و کب سوزنده و منفعت ده و مثقال با
 شراب جهت کمریدن هوام و طلا کردن او با عسل جهت برص مجرب است و یک مثقال از آن
 که در احراق کبج سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعاء و مغص قدیم و بول خوک و حنجرت
 سنگ مانند و در سایر افعال مثل کاهنرت و سر کین خشک ارباب و شراب جهت نفخ الدم
 سینه درخ و در پهلوی با سر که جهت دهن غنصل و بار و عن کل جهت التوائی عصب زهره او جهت قرح
 و قطع بواسیر و با عسل و مفضل جهت او یا نیدن موی سر اقران و حقیقه کردن با به او جهت سح
 اعضا او جهت درد رحم و مقعد و سوختگی آتش در سر ما و برف و به کته او که مری بر کشته باشد و ملین
 و مسکن و معقول با شراب جهت او را ام حاره و شش و مفاصل و از جالینوس منقول است که به بی نیک از
 با مویسای رفع کرمی سامه میکند اگر چه مادر از او باشد و خون در جمیع افعال مثل خون آن و طلا کردن
 او با پستان و شیر مفضل جهت تحلیل او را ام بالخاصیت مفید است و از زهره پارس منقول است که
 استخوان سوخته او درخ بواسیر میکند و با میدان رسم سوخته او قاطع سسل بول و موی سوخته او که با
 احراق یافته باشد بار و غنصل محجف قرح مرفوع العلیل است **تقریر** البجر الفین است **تقریر** است
تقریر است **تقریر** اسم فارسی آن الحمل است **تقریر** کبیر لون اسم فارسی صاب است **تقریر**
 بلنت و بلعی حشته العلیل است **تقریر** یعنی است سبخ تیره رنگ و بر کمره و متذ طعم و لذت و میماند که

عطرنه از بند دروم نيزه و کويند از اشيان باز در هوا حل و رايه ميدهند و نبات او معلوم نيست
 تذکره کويد نبات او بقدر درج و برکش مثل برگ قرفه و گلشن و پيچ و غلظت است و بر کره او خولجيان
 قصبي نامند و بي کره را که با رنگ و صلب است عقی و قسم اخير بهتر است و قوت او تا هفت سال باقی
 در آخر دوم گرم و خشک و مقور معده و جش و يا ضمه و باه و ماسک البول و نبات کاسه رايه چيست
 قوتش در دفع ترش و برودت کرده و در درگم و تقويت اعصاب باطنی و رفع بد بولي و بيان و خضار بر سر
 و در دماي بارده و بلغمي نافع و نگهدارنده او در اندک زمانی در دهان موجب است تقويز مکرر سايه
 بايک اوقيه نيزه کوسفند باشتا بنوشند در خنک باه بحر لیت و مضر اول و حجاب سينه و مصلح
 محررين و مصلح او صندل و طباشير و کوشتاب مرغ فربه و ایتون و حالبس بول و مصلح کتیر او
 قدر شتر نيست بايک مثال اينم و بدلش در اجنبی و کسايه است **بصار** شفا لوما مندر آنچه گوشت



جهت رف کندی درمان دیکه از استخوان دانه او جهت اسهال محراب **اسم** حبی برگ درخت
 زهابت و برگ درخت مصل و نار چیل و امثال آن که در از دیار یک باشد مثل است **حلال** بلغم
 اسم حضرت نبی است **اسم** الملك طین مخوم **اسم** شفا لوما مندر آنچه گویند اسم ساج

حارست و اورا چنگل چشم نامند و نه لیت بقدر رسیدانه و مثلت و سیاه و یراق و در آرزو دم گرم
 و خشک و جالی و بانگ کدورت و بیایست قابض و محمل و مقوی باصره و جهت دمعه و غش و غش و در
 نضیب اعضاء عصبانی نافع در جوف پیاز یا خمیر که آشته در زیر آتش بخیمه پس معتبر کرده یا
 بنام زعفران و یا میران کل تر میبندند در اکثر امراض چشم قوی الاثر است **تفاح** است سفید و
 سبک که در میان سنگ رخام یافته میشود جهت قلع بیاض چشم نافع است **تفاح** بنام سبب یافته
 شیرین او در اول کرم در دوم ترش او در اول درم سرد و خشک و ترش شیرین او که منجوش است
 در حرارت و برودت معتدل در اول خشک و مجموع این مقوی و مانع و دل و جگر و جهت خفقان و سر
 النقل نافع و شیرین او مضعف و ملطف و روح حیوانی و سریع الاستیاله بصفر ادوی که در معده بوده باشد
 و با قوت تر یافته و بجهت او جهت سرفه بیس و رب او با شراب و کورت آب جهت رفع خسته محرب
 و آب او در معاجین مغفره مقوی فعل و انکار خوردن آن باعث تباه مریه و نسیان و مولد ریح
 و مصحح اندیشه لطیفه است و ترش او قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی و بجهت او
 خمیر جهت اسهال و موی و مصلح او به سیمه و خشک کرده او با آب انار و او به مناسب جهت نفوذ
 معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و انکار او مورث ذات الریه و مضرب ریح و عروق
 او کلفت و در اجنه است و ترش و شیرین او مولد خلط صالح در افعال مثل ترش است و نارسی و بنه او
 مولد خلط خام و ضحاد او در ایدار او رام حله نافع و سبب تلخ قابضتر از همه و عصاره برگ از جهت
 سموم معقد و قد شتریش معقت منقالت است و شکوفه او با او به موافقه جهت رفع اخلاط متعقد
 سینه و با او به مضرب جهت تفریح موثر است و کوزیاد سبب هر گاه بخلط حار که در معده باشد
 برسد و رفع آن میکند در سبب با شکر آب او را بریدن شریحه بقوام آورده باشد در آخر اول در
 در حرطت و یوبت معتدل جهت غلبه صفرا و غلبان خون و اسهال صفراوی و قی آن در وضع غم
 الم سوداوی نافع و مضرب اسهال موی و س و رب شیرین او در افعال قویتر از سبب شیرین است و ترش
 سبب جهت سموم نموده و تفریح قلب بسیار مؤثر و مای او در جمیع افعال بهتر از مضرب است **تفاح** بری
تفاح الاض بلوغ **تفاح** رخ از بند با مری که بقدر پیوسته بنامند **تفاح** است شمشیر است **تفاح** خونی است
 تفریق تفریق بومانی میج است **تفاح** یقون **تفاح** الین **تفاح** تر **تفاح** الی **تفاح** الی
 سابق **تفاح** بقاف کز بره بر لیت **تفاح** کوب است **تفاح** هم جلد است **تفاح** اسم نری نول است **تفاح** خا کز مریه

بفارس خاک کوبند **اسم هندی** اساردن **اسم هندی** سسم **اسم هندی** انزروت و طما
اسم هندی جعفر است **اسم هندی** خود است **بفارس** خرمانند داور از ابتدا اکنون
آنها هفت مرتبه می باشد یکی طلع و پنج نیز کوبند و دیگر پنج و سیوم خلد چهارم **اسم هندی** بیخ
ششم **اسم هندی** هفتم **اسم هندی** نهم در موضع خود کور است در دروم گرم در اول خشک و بعضی
تر از آنست اندک مبرودین و موافق سینه و شش و کثیر غذا و مولود خون متان و معوی لاغزشه
مفاصل و جهت فایز و رعاید در درک و امراض بارده و بلغمیه در درک و طبع او با علیه جهت
بلغمی و حصص تجربی مولد سودا و سده جگر و سپهر زو محرق خون و مفضل اطلاق و مصلوح و صورت
قلاع در در و در دندان و مصلح اور و غنا خشناش در یادام و سنگین داب اما و محر در
اولی در بلدی که فرما حاصل شود اهل آن بلدر باید که بسیار تقیل نماید و دانه خرما مرکب القوی
و قابضی مسحق و جهت اسهال در در و سوخته او جهت او یا بیدن نزه در قروح خسته و
جراحت تازه در قروح چشم و جرب و جدت بصرف نفعه او چون تمر در در شیر تازه خسته در
نماید از غلبه آن نیز بنوشند در تقویت یاه نبات جدید است **اسم هندی** باره درختی است
بهر سبزی در آنها شکل باقی کوچک در درخت او مثل درخت انار و برکش مثل برگ صنوبر و طعم
فی الغلاف ترش و بیره آنک در سیوم سرد در دروم خشک و مسکن غلبه صفراوی و ملان طبع
صفا اطلاق محترق در حصصیات مصل سودا و ریت و مطفی بهمان خون و جهت خفقان
خار و عله و جرب و قلاع و عطش و تنهای حاره و بیاض غشیه و کرب و تنفس محرومین و معید و
او جورت سبج و سعال و مضر سبزه تر و مولود سده و مصلح کثیر از خشمخانی و بیفت و لعاب میسر
و عتاب و قدر شربت از بیفت شغال ناسه منقال و بولش الوسیاه و در غیر اسهال و رشک
دانه او در سیوم خشک و قابض و مغز او جهت اسماک می مجرب و صفا او جهت قطع غصه و وی
سسته عضل و با به و مثال آن جهت نفع و کشودن و بل از خود و تقصید مطبوع او مسکن او را در
خاره **اسم هندی** بفارس نهنگ نامند حیوانی است بکرک و بزرگ جسته و دست و پایها دارد و پوست
درشت در خارج اب نیز لغزش میکند و کوچک او در یک لغزش میکند و در لی مایع نامند و آن
است در دروم گرم و در سیوم خشک و گوشت او محترق یاه بدن و مسکن در اضع قوی و طلاء
رض از از کتر بدن او نافع و باره و غنفل جهت در در و کمر و کمرده و تقویت یاه و فطور او جهت در

ترش و سوزن
مشکل طبع

محراب

دلمی و صواع شقیقه و ترهین ادرین جهت است بعد و سوزانیدن لاجرم مانع صواع و زرخ بقع غوک و
 طلا خون او با سلیله و الله جهت تغیر دادن لون وضع و بهیمن سفید و الحال سر کین او جهت بیاض من
 و تازه چشم زهره او درین باب بغایت مفوی است و بخور جگر او جهت رفع جنون و تعلیق چشم او
 منع تراید خرام و بستن آن بر پای جهت تقویت جماع موثر **موم** سماق **تر الفهم** بلاد در است
تر اسم عربی از است **تول** قشایریت **تج** بلوغت دلیلی بات سابق است **تموش** دلیلی علیق است
تشی قوت العلیق است **تشلش** هندی حبه الخضرا نوع معدنی اوقسی شبیه بیج دان لوره است
 در بیشتر از یک نامند و قسی شبیه برف و آن زید البورق است و بشیر از هر رنگ نامند و نوع مصنوع
 فسی لحام الذهب مصنوع است و قسی که با فعل معارف است هر کس است از ننگه قلی با سوبه در
 برابر هر دو بوره است که مجموع را در شیر کاه و کاه میشش بقدر نوت میدان آن بچوت کند تا منعقد
 گردد و در اقیاب خشک کند و قسی که مسی است لحام الذهب و مصنوع است از بول غلمان نزدیک
 بلوغ که در ظرف مس بول کنند و پادسته مس و اقیاب در موضع نمانک در تهاب نیزه تا صلب
 و اقام او در آخر سیوم کرم و خشک و از سموم است و او خالی اد باعث نرمی در زود که ختن طلا
 و لطیف و محلل و جالی و مسقط بوسه و جهت برون کوشش فاسد جراحات و در دندان و ماکل
 آن مفید است و معدنی از خاصیت است که تقویه قلی و تلین آهن میکند و چون آهن را ایکب در آب
 تفکار معدنی نطفیه میکند و بار دیگر سنج کرده بروغن کینه نطفیه نماید آن مذکور شد مقایسه
 آهن میکند و فرق میان معدنی ظهور رطوبت مصنوعی در ایش مخلد معدنی **تیمین** بقارس از دما
 و کبری او از دانه مثل عقرب میکند و بری او با دین در هر دو نوع را دست و پا چنگال می باشد
 چهارم کرم و خشک و قتال و خداد کستر سوخته او با غسل جهت قطع بوسه و بهیمن در برص است
 کوشش تازه او بر موضع کزیدن او را رفع سمیته و جاذب است **تن** ماء بزرگ است که در در پای
 مظم در درمای شام بهم میرسد و ننگه می نماید و خوردن ننگه در جهت سم مارش خداد و خداد
 او جهت کزیدن سگ دیوانه نافع است و خوردن او بعد از این شراب خوردن و قی کردن و بعد از آن
 منقی معده و خروج بلغم غلیظ است **تیمک** ظاهر افسمی است از نامیز با جیلی که قلوب نامند بوده باشد چه
 در اینه یق سیوم او شبیه در سمیت نسبت میای ما و شبیه و قس سیوم قلوب را تعریف کرده اند که
 هر کس مثل برک که در و از آن در از تر و ننگه با رطوبت چسبیده در ساقش زایده بر درعی میاید

تیمین
 منقی معده
 کسکار
 منق زار و بوق و ننگه او
 قس سیوم

و غیر معده

رغیب و تخش در غلافی مایل بسپاه و مرید دیگر آنکه در زمان بقراط جهت ریح و باکیه مقرر کرده
 از روده در اطراف خندق شده و دو کتند و دو آن باعث کردید که اصیر او با اثر نکرد و این کتند
 قلوبس بوده و این اثر با تینا کویا شده و هر بدلی که تینا کویا شده و با تینا کویا شده و با تینا کویا
 است و الله اعلم بحقیقه الحال و او در اخر سیوم کرم خشک و معطن و محقق و معطن و معطن و معطن
 مایه و دواد مصحف دهم او منفی رطوبات و مایه و محرک آن جهت در دندان رطوبی و رطوبی
 و خاکستر جهت ریح اتم دو آب و با ذوق کسح جهت جرب منقرضه در خاز و منع نرف الموم
 جراحات تازه و تجویف نرف مرنه از موده است در زجیم ثفات مسوم شده که آب قلیان
 که از کشیدن تینا کویا شده باشد صاحبان استقا از خوردن بسبب او را رول و عرق مغز او را
 نجات بافتند و مضرول و دماغ یا این مغلظ خون و مورت سرد و خفقان و مکر حواس و مکر حواس
 و سودا دیت و رشایدن جرم او از سموم او و مقدار ریح تنها است چه معتادین او با آنکه تینا کویا
 ادراک لذتی از تینا کویا **ترزی قطره** قری است مصلوح سخی مایل به تیرگی و بعضی مایل بسبب و انجیر و ان
 قسم عصاره گیاه است و صرخ او معشوش بطین ارمنه و انشال است مرکب القوی و رادع و محمل
 قابض جهت او را م عاره و بارده و او جامع آن در تیرین موم و تکیان در دسر و سایر اعضا و تکیان
 خازیر او را م صلیه و قطع نرف الموم جراحات و آن میدن یکد آنکه تا نیم انتقال جهت اسپال
 و بواسیر و نفث الموم و قی الدم و ذر و ترا جهت قرص چشم و مقعد و قضیب و فز و جهت
 حبض در رطوبات رحم و جمیع علل آن که از رطوبت آن باشد مایه و مفرشش و مصلح آن کثیر است
 نامبول است **ترزیب موم** کوچک صومر **موم** قسم صغیر صامر لویات **تینا** اسم هندی حنظل است **تینا**
 هندی منکار است **توت** شیرین او بیطی و ترش او را شامی نامند شیرین او در اول کرم در دوم ترده
 بول و عین طبع و مولد خون صالح و بیجه و موافق تینا و شش و مرطب و مانع دور انقباض شبیه باج
 و دفع سده و مصلح حال جکروفا و سپتر و زمین و معوی به کرده جهت حصیه و آئینه و مفید
 و سریع الاستحاله بخلط حاضران و مصلح سکنجبین است و ترش او در دوم سرد و در اول خشک
 قابض و مطفی صده خون و قاطع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد با بعضی مواد عاره بخلط و زمان
 مکن معطن جهت استهت و غرغره آب او جهت روع و تحلیل مواد و تقویت خلق و خشک آن
 جهت نرفه امقاد و رسال عار در ب او نایب مناسب آب او و خشک مضر سینه و عصب و مصلح

استقا

در
و اغنیه

سیدن

تینا

عمل جواریات در آب مطبوخ پوست حبیب لوت که بعد از هفت مثقال طبع یافته باشد مخرج حب
 القرح خصوصاً که هر ششها را اضافه کرده باشد و طبع او با عمل او بخیر جهت سموم و هر سام و خون
 در در که در پشت بغایت نافع و طبع هر که او نیز همان اثر دارد و مطبوخ جهت درم ایشتر با او باشد
 آنچه که در لوت مثقال آب طبع یافته باشد و به نصف رسیده سهل قوی سودا و غریب الاثر است
 بیخ ادرا که خراشیده در زخم کرده باشد و آنچه در موضعی شبانه زدن جمع شده باشد ضبط نماید سهل
 قوی و جهت درد دندان و تحمیل و ملها بزرگ نافع است و از صمغ لوت همین اثری آید و چون آب این لوت
 را که از ششها نماند که گرفته باشد بعد از هفت مثقال با برک بخیر و هر که ناک بعد از یک دقیقه در یک
 سر بوش بخیر گرفته بخوش کند تا بسد غضاب قوی و بغایت مجرب و مضمضه طبع پوست در
 و هر که او جهت درد دندان نافع و ضامین صمغ او نیز همان اثر دارد و عصا بهر که او بعد از یک
 و نیم جهت که بدین بیلد و هوام و ضاوا او با هر که در حمام شری مریض را نافع و طلا بهر که او با روغن
 جهت قروح و مسویک آتش و ضاوا لوت نارس با هر که جهت رفع شری و شقاق از موده است
 اسم اصطلاحی او دیه یا به است که در اطعمه کنند مثل کشتن و زیره و احتیال آن **لوتی** اسم فارسی
 چونانی او دمن نامند و عربی بزرگ نمک کوبیدجات او را برک در از اولی سابق و ششهای او سنج و صلب
 و با ناک خاری زیره و شمش در غلظت بزرگ و لطیف و شمش از غده س که چکته و آنکه پس سرخ و زرد
 سفید بیاض و بی تنوری در صفتان قوه کوبند و سرخ او را قوه ملکون و او غیر ضمیمه است چه
 خارکش نامند و فقیرجات او را دیده هر دو اناز قریب بیکدیگر اند در دم گرم و در اولی نزدیک
 باه و مست و مسمن و جهت برده احش و سنج کردن نیک جفا و صاف نمودن ایشتره در رفع مواد
 سولادی و تصفیه معال و صوت سموی و بی و مطبوخ او در شیر جهت تشمین اعضا و نیک جفا
 نافع و قدر شربش تا بچندیم و بولش همین سرخ است و نبات او قالیق و در غایت روع است
 معرب از دودهای فارسی است و چونانی شفقش نامند و آن معدنی و اناسه بیاض و معدنی است
 قسمت یکی سپید شیشه بویست تخم مرغ شسته در جوهری مثل نیک ظاهر او بهترین اقسام است
 بسیار از دلی گوید و شفاف و آن غلیظتر از همه است و مشهور بتو بیای هندی و در رعایت حدت است
 و اناسه که مشتق از انبویه است و بفارسی تو یا قلم نامند و میزانی که بعضی شبیه باوران باشد عبارت
 از نیت و چندین قسم بیاض است که در این که رختن سنگ مس از کوزه و طبعیم بهم

فوائد الخشب

اول
اوقیه

چو عید افالین

۶۶

بیم
بیمار

برگ

میرسد قسی سید بسیار ثقیل و قسی ثقیل و کثیف و اول از صاعد و ثانی از ریب است و آن از اول
 که بتیاریج در ذایب من بریزند و از طلا و نقره و قلعی بهم نیز میرسد و دستور از موده است و از خوب
 آتیون برمی و از دانه به بعد از اخراج دانه عمل هر آنکه دستور از بعضی در خواب و وقت سفید خشک
 درخت ام و در مصطک و جبهه الخضر او نشان در آنچه در آن کل بوزنه نازده و از هر شکوفه تاک در آن
 ماه و از غیره الجبل و بقره و از ششم غیر مسئول تر میباید اما طریقی آنجا و آنکه بعد از شکوفه کردن
 آن در ظرف سفال جامی داده سر بوش سرور اصدای برای مستحکم نموده چند آن اشک گشته
 او بر طرف شود اما طریقی پیشم در سریشم آنکه بزفت با بعل الوده بدستور اشک گشته و صاف
 بمهر یک استعمال نمایند و بهترین سرخ مضموع او انار بیسی کرمانی و بهترین معدنی سفید و عیدیم او
 و انام تو تیار ابدون تغسل استعمال جائز نیست و طریقی غسل آن در دستورات تحریر یافته است
 این الدرر گشته ذکر نموده که تو تیار بجزی نیز میباشند آن سفید و مسندیم و شبه سنگ ایزه است و با
 تو تیار اول سرد و در دو خشک دانسته و مسئول او بر دو محقق و بلند است و مشهور
 لطیفتر و مقوی چشم و حافظ صحت و مانع از خوردن مواد و جهت تقویت روح با صبره و قرصه چشم
 و قضیب و عانه و مقعد و سر طمان متفرج و جرح پستی و سایر اعضا و دانه مال قرصه و باروغ کل
 جهت اتیام جرح عصب و تشف اطویات و قاطع لفت الدم و زرف الام و مقوی معده مست
 جهت قرصه و باطن شر با و صفا او اکثر امراض عین و اکثر و نبات او جهت حرقته البول و حمل
 او جهت سیدان رحم نافع و مولد سرد و مصلحت غسل و قدر شربش تا نیم مثقال است و اقلام
 او قاتل و بهر لبش بود شاد و نج دلف او تو مال نجاس مسئول و گویند مرقش و اطمینا بدل آن
 و طریقی تشویق است که تو تیار با آب سائیده قرص گشته و بر اش فرم در روی سفال گذارند و بر
 نا خشک شود **در** معرب از ثقال فارسی است و آن چیزی است که از مس و این نافه در جان کوفت
 آن نیز در از مطلق او و تو مال مس است و بهترین او با بل سیاه و سرخ و جرات در قیاس است که قرصه
 در رسوم کم و خشک در رسوم کم و خشک و ملطف و جان در جهت جرب و حکم و سبل و قلع
 و منع زیاده شدن قرصه جنبه و انیام قرصه چشم و خشونت هفتان و بر دن گوشت زیاده
 صلب جراثیم میدان مسئول او با ملک البطم یار و کندم یا صغ عربی سهل قوی برای بطن
 جهت استفا و اخراج ماز و صمغ نافع و زیاده او باعث سب و قرصه معاری است و ناشسته او را استعمال

بیمار

بناید که در او صند و او را هم نموده و آب مغفول او در نهایت لطافت و حدت بیاید و تو بال الحیدر
 در چنان خشک و جالب سهل عن و مانع حفقان و در لب و ضعف باه و در سایر خواص قریب به
 تو بال مست و در لبه بسته در جای تنگ خصوصاً تحت غمها بگفته که از اندر حضرتانی میشود
 و آن جهت بر آن جرب عین و جلا حرمت او یا بر او نوت در جهت رفع بیاض و سبب از نموده
 و باس که در عمل محمل او را هم است در هر گاه او را باس که مکرر تقطیر در او کند معادن را بهرات دیگر نقل نماید
 خصوصاً شتر بر اجون یا نخاس در رنگون از غفرانیه انغفران ممتزج کرده و بعد از آن تقطیر میکند
 و شتر فای باس که مقطر است تقیه آن کنند یکدیگر که شتر فای مل شود بهترین اعمال دانسته اند **وقت**
الغلیق و وقت الاث قمر علیق است **او در وقت** نو کران است **تیره** بغت مغزلی بقله اللادع است
تور فارس بخور روی است **توت** اسم فارس قصاد **تولی** اسم ترکی نقیب **توی** اسم هندی باغلی
تویط است **توی** اسم هندی ایل است **تویک** اسم هندی لعاب دهان **توی** اسم هندی طوطی **تویز**
 اسم هندی قزع **توی** بقا است آنچه نامند بر درستانی بیاید و هر یک از آن فروداده و بری این شهر
 حمیر و هر که در بارش که چکنه در قنجان دیو این شهر نامند با سینه بسیار گرم و تند و محمل قوی و صداداد
 در رخ قال و نمایل نافع و شتر او در افعال قویتر از شتر استانی است در اول گرم دور دوم تر
 و میب و کثیر غذا ترا سایم میوه است و در هیچ الاغ و اسکن حرارت در تنش و معرق و ملین طبع
 و سبب مرفق و کاسه قوت عصب و مبر و دل و سمن بدن خصوصاً چون چهل صباغ با قدر امیر
 تا دل نمایند در استیمن عدیل مداد و وضع سرد و متوی جگر و رخ سده و درم طحال و در سینه
 و عسر بول و هزارال کرده و حفقان در بود معال و در سینه چشمونه فیه ایه و باکر و کان خورد
 جهت امان از ضرر سموم قتال و با سداب ناب و صباب تریاق و با بادام و پسته مصحح بدنای ضعیف
 و زیاده کتند و عقل و جوهر و مانع و تازه و خشک او با مغز قرطم یکدیگر و نیم پوره ارمنی سبب قوی
 اخلاط غلیظ و خشک و در دوم گرم در اول تر در جمیع مراتب مذکور ضعیفتر از زیاده و معطش
 بقیل و ملین طبع و رافع مواد غصه بطرف مسامات جلد و بعد از آن را و مولد طحال و سبب و با مغز
 که در کان جهت معادن قوی و صابان بویست طبع و تقویت مجاری غذا و سمن بدن و کتر بدن
 در رخ سموات اراج موثر است و صداداد و ماورد کنندم و جو منضج و محمل ورم تا گوش و در ملها و بایست
 اما جهت ارجس و با راج جهت قروح ساق و با خردل جهت خارش گوش و دوی او با بلوره آینه

مکرر تقطیر در او

تیره

تازه بستاید

استاره

جهت بری و اشغال آن دایب مطبوع او با حلیه جهت در سینه و ریه و با سداب و امینون جهت ریاح و سوسن
 در سوزش او در سفید کردن دندان بیدیل و معوی نشه و فاطم زلف الدم و یا هموم کرد و حق جهت شفا که
 سر ما بهر سه در حقه او با سداب جهت مفض مفید است و انجیر ناری طین و محلل و حاجب و با تر بافته و
 بچینه او جهت خنازیر و تقه عصب و با سکه که رنگ جهت قروح اطمیه و با سب جهت کزیدن سگ و با سکه
 کزیده جهت کزیدن ابن عرس و طلا او با برک شمشا ش جهت اخراج استخوان شکسته و ریزه شده مو
 بیشتر انجیر مسهل قوی و خطرناک میخ کشته کل دایب دایب کشته کل میخ است و امکان او جهت نزل
 در حمل او با زوده تخم مرغ و هموم در اعیض و منفی رحم و مخج جنین و ضاد او با حلیه جهت تقوس با دو مال
 جالی جرب منقود و قویا و کلف و بهن و طلا او جهت کزیدن هموم و سگ و با سکه و سون او جهت دندان
 و در دانی و با پیجه جهت قطع نایل مفید در ک نازه او جهت کزیدن سگ و با سکه جهت التیام جرب جهت
 با سکه جهت تقشر حلیه و طلا او با پیجه جهت منع انجمن مو و با پیجه جهت تقویت استخوان کوفت و با سکه
 و سایر اجزا در ادراغی المله نفع در صرع و جنون و دوسواس است و شترش قوی تر است و چون انجیر نازه زرد
 جناب بنده در هر روز سیخ عدد او را با قدری سرکه بنوشند و بعضی اکوبیده صناد نمایند جهت تحلیل
 مجرب است و در خون با سداب او منقر کزکان کوبیده از روی مریبت متفقال او را انجیر نانه با پیجه
 مر نماید و مجرب است و مضر صغیر و مصلحتش کز دکان و صعته و امینون و مصلح او انجیر نازه و سکنجب
 شربت قروح و ریاس و بدیش در او و بدیشش مضر جلقوز است و قدر شربت از خشک او ناسه متفقال او را
 او تا یک اطل **بوت** در ضعیف است شیم بوت درخت جفا کوبند بوت و درخت بان العصاره
 پند و خطا است و ظاهر آنکه لیسفر باشد در از دود کم و خشک و قابض و بسیار تلخ و با سداب چکیده و با پیجه
 جهت سهال مرض بارده و قطع خون بواسیر و ضاد او با سکه جهت درد سر و اورام رخواه و سون او جهت
 درد دندان و تقویت نشه و نر که رطوبی و بخار او جهت رفع و با دطاعون عجیب اللاتر است و با سداب جهت
 بواسیر و شقان معقد در آن و در درجم و فزانه او جهت قطع سیلان حوض نیم متفقال او با یک متفقال
 نیلوفر و اجلس سهال مجرب و قدر شربتش تا یک متفقال و مضر کز درین و معطش امور است نهایت
 و مصلح او کثیرا در لوب فواکه است **بوت** اسم فارسی **بوت** است و متفقال نیز کوبند و آن شکر متفقال
بان **المن** جهیز است **بن** **المن** بخار الشکر **بوس** قزیه **بوس** اسم بولانی حشمت است **بندی** اسم
 جراد است **بجبات** اسم بندی سلیمه **بج** اسم بندی سافج **بج** اسم بندی **بج** اسم بندی **بج** اسم بندی

و مخف
 انجیر اوز در که

بجز شرف

مصری تر فرغ با این است **حروف التام** جمع بیانی است بسیار از یک شبیه با هم از او و تنزلیح و بسیار
 تند بود نبات او شبیه بر از مایه و کلس سفید و تخم شل انجیره و با انوک عرض دور اطراف شیخ
 او شل اکلین شبت و بختش غلیظ و بسیار تند و تلخ و سبب او که ما سخت دور تکلیف و الموت
 چرند و بدیلی تملی نامند و بیخ او را زخم کرده اطرب او را بعد از انجا و میگیرند و بعضی مجبوبات ^{او را}
 اشتره عصاره میگیرند و آخرین متملی و سبتر مایل بسیار میباشند در آخر سیوم گرم و خشک یا
 رطوبت فضلیه و معی و سبب بلغم غلیظ و جهت در و بهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریح و سردی ^{صفا}
 اوجت و اول الثقلید و در مایه ن موذ و ذرا و امثال آن و با هموزن او کند و موم جهت هفاط
 بر سبب جهت قطع اناب بسیار و بقیش و کبودی جلد و با عسل جهت جرب متقصره و با کوه جهت الفخار
 ورم صلب نافع در مایه ارد و سخته نباید که اشت و قدر شتر مینش تا بیخ قیراط و بوبت میخ او در
 افعال مثل صبح اوست و چون ابره کرده در روغن زنبون بچرت منزه جهت تنویر عصب و در ^{مفصل}
 و اش سبب اوجت فالج بغایت مفید و قدر شترت از بوبت میخ او در جرم او تا نه قیراط و انکه او در
 ورم صلب و معده و احتباس بول و عروض ضیق النفس و خشک و مصلحت شتر تازه و لعاب بندر قطونا و بوش
 در اول الثقلید حرف با بی و گویند با نصیت تخم سداب ریح معرفت او میگذرد چون گیاه و ساق او را ^{دخول}
 اغذیه کنند بر تبه اعداد حرارت کنند که در زمستان محتاج پوشش ندارد و رنگ خار را سبز کنند
 جهت اکثر امراض مایه ارم نافع و او غیر صمغ سداب بر می است چه سداب بر می را صفات غیر اوست ^ت
سبب سبب است **سبب** لویا **سبب** سوس **سبب** سوس **سبب** سوس **سبب** سوس **سبب** سوس **سبب** سوس **سبب** سوس
 ای جبر با فشرده و قوتش توسط طرب مابین عصاره و جرم انجیره در منطق شجره اراد لای آب انکورات
 و آن قابض و صفا دوش با بک جهت ورم حار و ورم صلب و ورم لیسان و حقه اوجت قرصه معا
 در اسهال مزمن و سبلان رطوبت ارم در اش سبب مرشته کرده او با او اینا انکورات در و بافت میشود
 جهت قرصه امعا و تقویت معده و اسهال بنایت نافع **سبب** انچه غلیظ باشد **سبب** سوس **سبب** سوس
 او لویا او است **سبب** سوس **سبب** سوس **سبب** سوس **سبب** سوس **سبب** سوس **سبب** سوس
 و شترتها و غیر آن کنند **سبب** سوس **سبب** سوس **سبب** سوس **سبب** سوس **سبب** سوس **سبب** سوس
 سوس جهت مرطوبین و نطول طبع انده و در بوج اوجت در و مفصل نافع و با و شتر سوس راه افق
 اطفال در ارض اعیان در اش سبب یک مثال از شش او که خشک کرده باشند باب و عمل جهت ابو

و طبع آنده او قویتر
 خصوصاً در و دخی زنبون
 جوش مایه باشد جهت تقویت
 و صلابت مفصل

در سرفه و طلا آن با بوی سوزخته تخم مرغ جهت دار القلیب مجرب در اوجیت در کوش باره
 و اشال آن جهت تقریب و در دما باره و معوط زهره او با نمون آن آب که قش در هر دو روز زیبا
 امیدار خدام و زیاده کردن آن بنایت موثر و کوش او جهت میرودین و تحریک ماه و صاحبان استقامت
 خاکستر بویست او جهت سوزنی التی و نوجیم و قروح عاده در تپین دست و پا به او مانع مصرت
 دندان او جهت منع فریاد کردن سگ مجرب است و اندام بدن پر او بر جوبی و غضب کردن آن
 موضع از خانه بسیار جمع لیک بان جوب **قیان** مار عظیم است **قیان** یعنی مجموعه در دست **قیان** یعنی
 یغری اسم حرف بابی است **قیوس** بند یا بری **قیوس** اسم جرم خرباریت که آب او را افزوده باشد
 غلیظ تر و در افعال مشابه است **قیح** بشارت برف نامند در سبوم سرد و در دم خشک و سکن در
 عا و افران کشته ز لکه در حلق مانده باشد جهت کرم معده و تقویت هضم معده عا و جوب و حکم
 او بر پستانی جهت قطع اعاف ذات میدن او باعث اجتماع حرارت و محذرو معطش و مورث معال
 احث ضعیف و میرودین و صاحبان او رام باطنی است و آب پرورده باو بهتر است و مصلح او قوی
 عمل از حوائض است که چون تک با برف میخند برایشه بر آب پرستور یا بکیر نه که شسته در آن میان
 در بیعت آب شسته بخورد **قیح** اطوبنی بخورد فی است شبیه نیک که افزون مانده جهت بسیار
 میان و ظلمت بصیرت و صفاش بر بدن جهت تب و قی نافع بان اسم ابر ما و در تنز استقال میکند **قیان** غلب
 القلیب **قیان** بر بی اسم جانی است شبیه کبکدم و قدش کوتاه تر و ساقش با یکدیگر بی بند و غیر مجموع
 حوت او شبیه بازن و طعم او شیرین و در تمکین از او شش نامند و در مانده زان با زین در دم کرم
 اول خشک و صفا دانه او جهت ورم چشم و منع ریختن مودش میدن او محمل راج و مفتوح سده
 او جهت تقویت ترکان او و با بدن آن و کوش تقویت با صره نافع و مضر کرده و مصلح او کثیر
 تا میخ مشقال و بدش قوه است **قیره** الطر ما بار درخت که نبت بزرگتر از غنچه که شمه اشل باشد
 شکل و کثر تاج عبارت از پوست در افعال مثل شمل اللش و خالی از حرارت لطیفه و جلدی و تقطیع
قیره اللش نوع کوچک بار که است که غنچه نامند بقدر نخودی و از آن بزرگتر و غیر مثلث در دم کرم
 خشک و قابض و قاطع نرق الدم و نفق الدم و معوی احث و آب بطنج او که یک در قی و او در در طرا
 جوش بنده باشد تا نصف رسد معنی قوی از رطوبات غفینه افعال جهت کزین استلا و رضع جوب
 و با کرجت بر فان در ردی حار و رطوبت رحم و رطوبت و معال و ضعف جگر و جوش و کله و کله

نه بره
 لعل
 و پشمار حار
 در معده

لطیف

مقعد و قروح اطیه بشر با و طلا و صفا و نافع و مضمضه جهت ناک و دندان و استحکام لثه مفید و منقوع او
 که گشتن از دوزخ و اکرم حیایند باشند در افعال مثل مطبوخ او و قطره ابله قوی اجفان و رادع مواد
 و مانع قبول افات و مقوی بصر و جهت دمع و سلاق جهت دمع و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصا
 که در کباب حیایند باشند در افعال مثل مطبوخ او و جهت جرم او لغت الدم در جهت شش و سعال
 کینه و سیلان مواد و نرف الدم اعضا و پرشته او با کل سر شوی جهت سعال مجرب و در جهت شش
 کوفت زایده و قطع خون جراحات و طلا و جهت رنگ عصاره صافی بشیره و حمل او جهت تحفیف طریقه
 رحم و صفا و او که با باد سرد که که بجنبه باشند جهت سپهر نافع و مفر سرد و مصلح او دو قود بدش باز و بر
 به اندازن و قدر شربت از جرم او و در انتقال و گویند تا چهار در اهرم است و چون غذیه را با صندل و فستق
 جوش زده آب او با شکر بقوام آورند شربت مذکور جهت صاحب سپهر بعدیل است و جهت تقویت استخوان
 و اعضا و انقباض و رفع اسهال و مغض و تقویه رطوبات فاسده معده و تقویت آن بغایت مؤثر است **غره**
از اهل غیره اشک شکر جبار غره شکر از اهرم مقل می غره العلیق لوت العلیق غره الصندل بنی است
غره الفود بلغت مصر شاه بلوط و بعضی از او مراد بلاد و اوردند غره شکر بونانی اسم تو بیا غره شکر
بونانی اسم حاشا غره الحیدر غره الکلب بوم بری استور بون است غره الحار طحلب غره الفان بلغت
غره شکر بونانی سنبل بلط است غره بشارت سیر گویند و جری او استور بون است و بستان و در قفس سیاه
بسی بسیار دانه و بی محض یک دانه و بقدر نیاز کوچک او که است و جیب او را بفارسی موسیر گویند و در
عزیمت از هر که نرسد و کشت منبش بخت کعبه و بی دانه و در بزرگ مقدار و در بون بون است و بهتر از آن
بستان و مشهور بید دانه است در آخر سیوم کم و خشک و با رطوبت قضیه و حمل و در بون و حیض
و عرق و منقح و جالی و حاد و مجفف رطوبات معده و مفاصل و در ارت و شبیه بجزارت غریبی و
ملطف و رقیق کشته خون و با قوت تر با قویه و حوزون او با رطوبات زمان و مزاج بحد اعتدال حافظ
صوت بن و راض مصرت ایها مختلف دهبانی و تقنی است و جهت هوام و کرمین سک دوانه و
نصفیه طلق و صوت و قطع اخلاط غلیظ و قوی ریحی و سنان و در و سپهر و مزاج تهیگاه و در هر طوبین
محرک باه و مولدش و در حرورین محقق آن و معطش و صفت بنیاد کینه و قروح شش و در معده و مفاصل
و رفع کم شکم و زلوی و در صحن مانده و رفع تشنگی که از بلغم و از سده ماسا بقا باشد و تقطیر البون نیکوی
رنگش از تلطیف غذا با غلیظ و جهت خنق النفس و فایده و عشره و غلیل او ارام و حصان کرده

سکه
سکه

دو کینه تریبند این است

با شتراب جهت سم افغی و دوام آن یا عت سقوط موی سپید از دیاریدن موی سیاه با آن خرد و سواب و
 که مکان فویر از فاد زهر ددی مطبوخ او با زهره و بر که صنوبر جهت تقویت دندان و با شتر گوشتند و بعد
 یار و عن تازه و بعد از آن با عسل سرشته باشند در تحریک باه بیفیدل و انکه را و عدم اماعت فرج
 و فضل محرق خون و مضر و اسپم در زمان حامله و شیرده و صاحبان زحیر و خازیر و مولد صفوای بسیار
 و مضعف با صره و بهیج امراض با سه و منخرد و مضر نشش و مصحح او پنجان اوست آب با قبیل نیک
 اضافه نمودن او عن با دوام و روغن کر دکان در استعمال کشته در آب انار ترش و شیرین و اشغال
 در نشتن در طبع بر که دساق جهت اجتناب حیض و از اج شیشه و طلا و با عسل بخورد و قویا و قوی
 سر و نخاله او جهت بهیج و بر ب متفرقه و با برک انجیر سیاه در زهره جهت کمزیرن این عرس و با خنجر و
 از خون جهت جنب سم عقرب و با سه که جهت تخلیل رطوبت غلیظ و در رم اعضا و ضا و بخته او با شتر جهت
 دل تصفیه محرق او با عسل جهت از لکه رنگ خون بنجید و تحت پلک چشم و با روغن بان جهت دارا القلیله
 که هر یک اگر حوت بنده باشند جهت جهود حوتی و در اطراف بدن و شقاق که از زردت باشد جهت معاف
 و قوی بلغمی و سبج شتر با ضا و آفاق و غرغره با سه که در ترش سیر جهت اخراج زلوی که در حلق مانده باشد و
 فرج مفید و مضمضه او با کینه جهت درد دندان بارد مفید و بدلتش با غنصل و سیر صحرای و طلا او با
 جهت برص و بهیج و با زفت جهت در احش خشنونه نافع و کبکی آن و طبع آن کشته قلیت **شتر**
 شیشه بر خیه لغات تخم زرد آب گویند و برکی صفوای می نامند سبیت گیاه او اکنه سایه ناک او
 سبای و برکتش در از تره و کتس سفید و تخمش تند و تلخ در زهره تر بر آرد مانند سبج اوست و در افضال
 زریق و در سیموم کم و خشک و متقی و مسهل اخلاط غلیظ و قاتل آفام کم گرم شکم و تخم جبین و در اول
 و محلل اورام بارده و قدر شتر منیش نیدام و مصلحت کثیر **شتر** بومانی او خرد **شتر** بومانی در اول
شتر اسم در ابعی است **شتر** لغت اومی ترکی چیلان اومی و در تمایب که که جرادش گویند و آن بنا
 است که در کنار ایا در زین نمانک سیر دیر و مخصوص زمانی است و بر روی زین بهیج میشد
 او در از و با بنده های بسیار در گش بسیار زهره و بر هر میندی رشته و کتس باین سر خرد و سفیدی
 آمیخته و طعمش تلخ شیرینی در اول سرد و خشک و قابض و طبع او جهت مفض مضر لول و قوی
 و طبع بهیج او جهت سنگ کرده و آب گیاه او از نیم رطل تا یک رطل در زرع سموم اقسام بار
 دیوانه مجرب است در زرع حرقه البول و اجتناب البول و حصاة و یبها حاره و سل لغایت از موده است

و صفا و جهت جراحات تازه و کزیده هموم و اورام و تجصیف قروح بغایت نافع و قسمی از ارکب مثل بنگله
 و گشایش خشیو و خوشترش از مزه و عروق و در صفا و بقدر انکشته و در عدد و میخ و یا شش می باشد و بصفا
 او با دویه مناسبه جهت علل چشم و تحلیل مواد و تخمش بغایت مدلول و جهت قطع فی و اسهال و
 ریختن مواد معده و احشا و تغییض حصص کرده و نشانه و قروح آن مفید است و قسمی از آن می باشد
 که هر گاه کاه و از آن بخورد اعضا او در هم می کشند سوخته او در طرف مس جهت قطع خون پوسید صفا
 که هر باریت شمرده اند و گویند بسیار احتیاج می افتد و صفا و نازا و بار و عن کل بغایت ملین و منضج و محلل
 حروف الجیم **جاورس** بغا و سی کما و رس گویند و آن نوع از مزه و عن است که بغا رس از زن نامند از آنکه
 این مزه از آنی از مزه تر و اول سرد و در اخر دوم خشک و بسیار قابض قلیل غذا و از ارزن لطیف تر
 و سریع الهضم تر و مقوی بدن و بار و عن و جربی غذا نیز او بیشتر خوردن او جهت التوا حجاب و ترکت
 نافع و حایل اسهال مراری و کما و کم کرده او محلل و منضج معده و مسکن درد پوسید و مومله خون سودا و
 و مورت شده و مصلح او و بنامش **بندی خطا** بناتی است ساقش زیاده بر دود و رخ و برکتش
 به بیفتن گرم با عسل الی تر و ملین و منضج و مقوی با ضمه و صفا و بخته او جهت او ارم صلیه و سنگین درد
 پوسید نافع و طول او معرق و متعوم و مضر معده بار و در طب مصلحتش با دیان خطای است و از آنکه در
 نمکند گویند که جای قریب است که از جن مراند و سهل و رافع ضرر است و از کتاب اجبار الصاین ظاهرا
 می رود که بناتی است شبیه بر طبع و خوشبو و با آنکه تلخی او از ایل می شود و در طبع او مسکن استاب و صفا
 سنده خون **جاورس** صمغی است بر لوز ظاهرش سرخ تیره و باطن او سفید و نبات او اساق غلیظ و بلندتر
 از دایره و نرم و بر و جرم شبیه به پشم و سفید و برکتش شبیه بر کما بخیر و مایل با ستاره خوشن و بسیار شیر و قیه
 او شبیه بقیه شبت و گشایش از درد خوشبو و تخمش سیاه و قریب با منون و خوشبو و تند و بختش غلیظ
 و بخته دارد و بود پیر و ن او سیاه و اندرون سفید و سیوم گرم و خشک و محلل و منضج و در حوض دلول
 و مقوی اعصاب ضعیفه و مصفقا اعصاب صحیحه و مسقط جین و فاعل آن و با قوت تر یافته و جهت
 پنهانی دایره و کوفتی و تقه عضل و در مفاصل و در دمای که از صدمات بهم رسد فالج و صرع و امراض
 بارده و مانعی و رسته که بعد از جراح هم سرد و معض و سرفه بلغمی و تقطیر لول و جرب نشانه و نفع و در
 بلغمی و ریح و استفراغ صحت رافع سموم و منع نزلات و جهت شکست استخوان و صفا و جهت جراحات
 خسته او و با بدن کوشش استخوان و سایر اعضا و منع از قبول افات و در دمای بارده و ریح و

عوارض منع نزلات و
 صفا و خاک تر او جهت قطع
 خون پوسید و تحلیل او ارم

اعضا او و گرم کند

و از ارزن

منوم

از جو سیدین تلخی او
 سرد
 بزرگ

ادقنه

ر جاو زبرج

او غنچه جهت اعیان و بار و غش ز میون جهت کزین سک دیوانه و محمول او مسقط جنین و جهت
 بارده رحم و احتمال او جهت بیاض و زرد آب و ستون او جهت درد و دندان و منع تا کل آن و طلا
 جهت قروح و نار فاسد مفید و مضر استین و مصلحتش با جوهر و ضاقتن او در مطبوع عینی او
 شرمیش تا بگشتغال و بدش بوزش قند با شیرا بجز و یا منق و بختش جهت قروح مرمنه و محمول
 جهت کشیدن جنس و اخراج جین مرده بغایت قوی الفعل است و برش میدان تخم او با شراب جهت
 اختراق رحم و نیم مشغال او با نیم مشغال از او نه تا طول جهت کزین هوام و با نیم مشغال اختراق
 جهت جین حیض است بسیار نافع **جاوش** بغارت کادوش مثل منده و قسمی از کادوست و کونک
 و خشک و بسیار غلیظ جهت **اعجاب** ایضا و نهال کلیه نافع و مولد کول و مضر در مفاصل و اسهال
 و مصلی آب کامه و دار چینی و ادویه بلطفه و نهال کلید سبب سوخته او جهت صرع و کسب کرم او
 جهت تقویت دل و فریب کردن بدن و تقویت جگر و در او را و محقق قروح و در نفع کله و مقوی با صحره و
 او ناسه مشغال و ضاقتن سوخته او بار و غش از میون محلل خضار مرده با سبب جهت **الاشعاب** و بخور می
 و شام او باعث کزین است **جنا** بخت سر بانی اسم اجاص **جاء الله** سلق الماء و طلا و زعفران
جاء باقلی قطعی است **جاء زین** **جاء** حجر البقره **جاء** خشک شام از بند **جاء** کون اسم فارسی است
جاء هندی شیمیج **جاء** هندی اسم ارز است **جاء** کرمی هندی اسم فوه است **جاء** کرمی هندی اسم
جاء هندی اسم بسیار **جاء** اسم هندی **جاء** هندی دره **جاء** هندی **جاء** هندی **جاء** هندی
 دخت مسر ال اکویند **جاء** **جاء** قنطاریون است و صحره **جاء** **جاء** هندی دره **جاء** هندی
 نون بغارت پیر منده تازه او در دو کرم هندی مضر معده و او در ده و مقوی کرده و ملین طبع و هوام
 خلط صالح و خون دور مضم و بعد از مضم سیرج السوکر در اعضا و با مغز کرم کمان و صعتر بغایت
 برون و باعث نرمی جلد و برشته او بعد از طبع و فشردن عالی سبب و ضاقتن نافع ورم جراحات
 مضر میروین و رانغ شستها طعام و غیر مضموم او باعث قوی و رسده و ظلمت بصیر و مصلی
 و عمل و صعتر است و بیهنگسود کینه در دو کرم خشک قاطع بینم و مقوی شستها و معا محققه
 و ضاقتن با عمل جهت انفجار دل و وضع در حش و با نوت او جهت کلف نافع و مولد طاهر اری
 و مولد کله در ب و مضر کرم و رین و صاحبان رسده حش بسیار کینه و مستغن او آرد سبب است
 مغز کرم کمان در کرم و این مبهوه و ترش است و غیر چکیده بیهنگسود او را در کله کینه در غایت ترطیب

الهندی

جهت پدید آمدن و سل و التهاب معده در رفع میوست جلد طبع و سوسوس و امراض صفوای و التهاب خون
 مانع **بهره** بلغم مغزی است بناتی است طوالت در چهار انگشت و برکتش شبیه برک بیل و بخشش مثل موی
 و سفید و بی کل و بی اثر است و در بوی شبیه بخر در اول دوم کرم و تر و متوی و دل و فکر و حواس و مفرح
 جهت صاف کردن خون و انقیام حرکات شر با و طلا و با شراب و در هم ادجهت عضل و پاره شدن او مانع
 و کوبیدن چون بخشش با باد با کورت طبع نماید قطعها کورت را بهم ملاحظه میسازد و مرق او اجتهت پیرفان
 حیرت دانه اند **جین** بقا است سنگ کج نامند و آن سه قسم می باشد و بخته او دو قسم او را یکی سفید
 غیر بران و دیگری سرخ لون باشد حص کوبند بخته بران صفای با سفید با جصاصین و افام او در
 سیم سر و خشک است میدان او کشنده است و طلا و مغز با سفید کج مرغ با مغز او بنا است یا جهت قطع
 سیلان خون و با سه که جهت عاف و بر بدن جهت منع عرف و با کل ارض و عدس و لحیته الیتس را برود
 سه که جهت امد موی و منع رختن مواد و با آب کشته جهت رفع باد سرخ و او را ام مینه مجرب است
 و چون بار در حق زمین و اندکی بوز و شب بمانی پابند و بر نوشجات بیالانید از آن کتابت می کند و بر جانها
 باعث قطع حرکت در جری آن میگرد و طلا و او را بر رفع می نماید و سفید آب جصاصین در افعال
 فریز از همه و بنای فایض و راجع و جامع و محقق است **جید** لغت فارس است مغزی است
 و آن تخم خاد را است رز و رنگ شبیه به شیروان و تری صفه المودی کوبند و آن تو مونا
بیت بلغم هندی چوبی است رز و رنگ از اجزای او کلک کج بهندی است و در بعضی نسخه بخار مجعبه
 مسطوب است **جید** فطر اس ایون **جین** برکی ذباب **جیره** و **جینه** هندی شیطنج **جیل** هندی
 ام ایلی **جین** لغت فارس است بناتی است شبیه به نبات در مننه ترکی و از آن خوشبو تر و شاد
 او را یک و بسیار کلتش شبیه با فحوان و تخمش مانند ک پنه و ک و کله از عدس و با اندک تلخی در سوز
 کرم و خشک و مفع و محمل راجع و قاطع عرف و در حیض و مسقط جین و طبع او بدستور سه
 در هم از جهت شکستن بادها و رفع معض ای می بعد بل و بخور او مسقط مینمه و مصدع
 مصدع آن هندی کابلی و قدر شربت نامه در هم و بدیش بر بخار **ج** بلغم تنکابن در میان است
ج بلغمی است مخم و بی شکل و بقدر انگشت و از آن کوبک تر و بقا سه ماه برودن و بمو نالی سطر
 نامند و آن سنج قسم می باشد یکی را ظاهر تیره و باطن برنگ بفتنه و بایل سیرخی و عقرب شکل
 در طعم اول شیرین و بعد از آن تلخی محسوس گردد و این نوع را خطای کوبند و یکی ظاهر و باطن

خون

و مزج مفضل

طبع مغز

ایمانیه

پس

پیره رنگ و مایل بر زدی و عقرب بی شکل و یکی ظاهر و باطن سیاه و سائیده او بر یک نیل هر دو را پهن
 یکی بقدر از بیوتی و مایل بسیاری و گویند از بلاد و کهن خیزد و قسمی اند بی است و اصله نامند بقدر
 و سیاه و نرم و بسیار تلخ و بهترین همه قسم اولی است در اول سیوم گرم و خشک و قیام مقام تر باقی
 و منفرد و مقوی دل و اعصاب است و فاد زهر نیش اقی و سایر سموم دفع و محلل و منضج و
 اوجاع و مقوی باصره و بابه و اشتها و مدر و جهت او را در حاره و بارده و صرع و فالج و مانع عفونت
 تب اینه و استفراغ و اسهال و تبین بدن و در جثه و حصات و یرقان و قوی و امر اض بارده
 و طلا او حالی صلبه و جهت او بر سردی و در دندان دور و چشم و با سه که جهت رفع طاعون و مرض برسی
 مفید و مصلح مخردین و مورت جراثیم و مصلحتی که بچین و شیران نافه و قدر شربت
 اطفال از بنم دانگ تا یک دانگ و در پت ریه دو دانگ و در تقویت ماه نیم مثقال و در استفراغ
 و بدلت در تفریح سه وزن آن در بناد است **بهره** بعت مغز باغ سبزه تلخ است **بهره** صحر است
بهره بخر غاله است و در مغز مذکور است **بهره** بعت اصغمان صبر سقوطی **بهره** بقا است تره تیر که
 دهری او را به قانی و در دو قسم میانه یکی ساقار و برکت از یک ترب ریزه و کلت از دو بسیار
 او را خردل بری نامند یکی با ساق و برک او نرم و کم حدت و کلت سبز و بیستانی است قسم میانه یکی
 بتر ساقار برکت با خشونت و در بازار میزان است بهره گویند پیر و در تنگبان خاص تره نامند
 او سفید و عرف با بی عبارت از دست و قسمی ارشاد و بقا است تره تیر که ساقی گویند و برکت از یک
 کلت سبز از خوانی و تخمش مایل بر خنی و طولانی و قسمی دیگر برکت و تخمش ریزه تر از حب الی
 و در او از مطلق او قسم اخیر است در سیوم گرم و در آخر دوم خشک و در شیر و بول و منفع سه و یک و سه
 و مفتت حصات و مولدین و محرک جاع و رضا و بارزهره کا و جهت از راه قروح و خوردن او ناش
 رفع بد بوی از بقل نافع مصلح و مورت سرد و میجر و منظم بصر و مصلحتی که سینه و سه که است و تخم
 خواص مذکوره خوبتر از آن و با گرم متقی بلغم و بارزده تخم نیم برشت جهت تحریک باه موثره و صفا و
 کلف و با عمل صحت بهین نمیش و بارزهره کا و جهت رطافت ماضی نافع و موجب توران خون
 مواد با عضا ضعیفه و مصلحتی شیر نازه و قدر شربتیش از بستنی او تا پنجاه هم و از جری او تا سه
 و بدلتش مثل آن لاوری است و تخم رزک بری و با تخم پیاز و هر گاه درخت انار ترش را باب
 تر سگای کنند انار و شیرین شود و هر گاه خشک و نخود را باب او مکرر هر و رده کنند در تولید

صحر و جدا

بری او
 و کشتن در حکم گرم در اول
 غل

است **جربک** بلعت کوهستانی هم دروای است که ترکان اینجا نبات از او نامند همچو است بسطیری
 انگشت و طولش زیاده بر شیرین و طعمش شیرین و مایل بسید و باطن بصید و باصلابت و ساقش قریب
 بر اوج و بر کشش شبیه بزبان و طول او بقدر شیرین و سینه و لطیف و تیره و بر کهای ساقش از طرف
 اعلا بقدر برگ میرد کشت گوید و از کل بنو قهر هنری بسیار که جگر و مستعمل است از افع جمع از آنها
 ششخ آن درون برین در زمان بپاشند به پنجه میچسبند که از اکل و شرب این بنیک در دستون او یکدفعه
 و در دفع افع لقص بن دندان و او با مین کورت آن از مخرج باست و ضاوش جابر کسر و شرب او
 افع زخمهای باطن و اورام است **جری** کبر اول تشدید ثانی عری هم سلو است و آن مایع عظیم
 البته است رنگش سیاه و بی قش و شرب او شل ماری باریک و دراز و در تنگین اسبلی نامند و در مار تراز
 کبک نامند ناک و دو کرم خشک و صفا و اد جاذب بکمان و خارا از بن و طبع او جهت قرصه معا و جذا
 بظاهر حلیه و حقه از جهت عرق السام بعدیل و تازه او ملین طبع و جهت تصفیه صوت و قصه ریه و سل
 و قی اللام و خون او بقدر رنیم و قیه باشد آن سر که قاطع خونی است که از خلق بر اید و مولد بلغم لزج و بیط
 الهضم و مضر کرده و مصلحتی صعته و نفع و البکامه و سکنجین **جرب** بفا رس بلخ نامند در دو کرم و
 خشک و بیسه و جالی اخلط غلیظ جهت تفتیر البول و امراض قیه ریه و خوردن و درازده عدد آن که
 اطراف و سر آن انداخته و یکد هم مورد سائیده باشد جهت استفا حیرت دانسته اند جهت **جرب**
 بالی صیت مغیره و نحو او جهت بوسید و عس لوی و صفا و پای او که گویند باشد جهت نابل کلف
 و جرب خصوصا سوخته آن با سر که بغایت نافع و طلا جوف و تخم او جهت کلف و خوردن قی بل بال
 او جهت کزیدن عقرب مغیره و بستن فوج سبتر کردن دراز که در فرغ هم بر سر صاحب
 ریه بالی صیت ارض است و بلخ قبیل الفذا و مولد خلط بد و مورث جرب و کله و محرق اخلط و محقق
 و مصلحتی سکنجین و انابین است **جرب** بفا رس بلخ در پای نامند و آن حیوانی است سرش مربع و از
 حوالی سر تا ب نصف تن صدفی و از هر طرف ده پای شبیه با عقرب است و در سرش دوش خود و سرش
 و بزرگ چشم او بیرون حسته از جرابی که متر و خشکتر و خوردن او هر از از سه عدد نامت
 عدد جهت منع زیادتی جنام مغیره است میدان و در شغال از مروضه او ماب نخورد سیاه تا هفت
 جهت اخراج سنگ کرده و شانه جرب دانسته اند **جرب** بویب جیوی است **جرب** بقله پانیه **جرب** نفع
جرب مشط الواعی **جرب** مشط **جرب** مشط کرم دانه است **جرب** مشط قره العین است **جرب** مشط

و شرب

فحایت

برده فازه **برای** قریباً **برنده** بلغت و بلبی قیات اثنا عشر هندی سنبل الطیب **بر** هندی نخل هندی
بر هندی سفند **بر** بقارست اسم سان الحبل **بر** هندی عصفور **بر** بقارست اسم مزج است **بر**
 بقارست اسم سمین **بر** تبرکی اسم اسر اش است **بر** هندی تصیب الذریره **بر** هندی بیخ **بر** بقارست
 است و در ذک گویند بستانی از یکی طویل میباشد و یکی مستقیم در دو دم گرم و تر و گویند در اول مرتبه
 ملطف و در بول و مفتح سده جگر و قاطع بلغم و مقوی معده و طبین و جهت سرد و در دسیته و در معده
 و اخراج حصوات و نطول طبع ایشان را و محل خون جلد و مر بای او بغایت مینماید و مقوی چشم و ماضی
 او سیر که و تک جهت اذیت سپهر زمین و مقوی معده و جگر و در دو شب آن قریب بهر بای آن
 بنیند او که آب افشوده او را با ربع آن غسل بکوشند در نیم ریخته جلد آن را تا مسک شود بغایت مستکن
 و بطنه لاکتار و مصدع و عرق اذک با او در مناسبه کوفته شود و هر ستوری که در دستورات مذکور است در هر
 نایب نیاید خمر است کز در کفار و ضاد هر که او جهت اکل نافع و جرم او بطنه الهضم و نفاخ و معصر حم و زین
 او در عاره و الیکام است و پنجه او با کوشش بر غله مولا غلط صالح است و قدر شربت از جرم او تا صد و شصت
 منتقال و از در با هفت منتقال و از بنیند او تا پنجاه منتقال و تخمش محرک باه و در آثار مثل اصل او و چون
 جزو بایک جزو تخم شلغم و در جو قریب در زهر اش طبع و هند جهت اخراج سنگ کرده و مثانه و عسر بول
 مجرب است و در قدر شربت او در هم و بدلش امینون و در قوس است و جری او در اوله قدر زین که در
 بیخش بقدر انگشته و مکتش زود و علف تخم و حار ناک و در و قوند کور است و در اول سیوم گرم و در اخراج
 خشک و اندک صلی و در افعال سوار شکر یک باه قویتر از بستانی و محمول او تخم جنین و حور زدن علم او جهت
 و ضاد پنجه هر که در اصل او جهت انجماد خون که از بر و ده باشد نافع و او بخشن او در مثال باعث که بخشن
 و مضر معده و مطلق و عصب مصلحتش امینون و محمول او منقح رحم و معین بر عمل **بر** شکلی است که از زمین
 جش خیزد و در شبیه چشم و طبقات از خطوط مستقیم سفید و زرد و سرخ و سیاه ظاهر است و با
 قسم او را با غوی گویند و قسمی سلیمان است و ظاهر عین البصر از جنس است و در سیوم گرم و خشک
 با صرته باعث بیداری و جهت قریانی و منیع خواب شرب با وجهت عسر ولادت و بیچیدن او در رموی زمان
 و تعلیق او بر اطفال مورت سبلان آب دهن و زرع دم جیان و کهداشتن او مورت حضوره مردمان
 و از نه او و در بول خوابهای چونک و رافع نفوس و ستون او جهت تنقیه و جلد دندان و در زور او قاطع
 و جهت رو باندن کوشش در بدن لحم فاسد و انکمال او جهت رفع بیاض و نزول آب نافع است **بر**

۷
 حصن
 حرق و در فارس کاشند

حصن در فارس جز
 استنجام
 حبت
 باغبانان
 در قریه

معدۀ کرم و معدۀ

خفصا

دم او

مرد

نزه الطرفانت و معرب کرنازه است **روشنتر** **چشم** **بزرگ** **ای** گویند شفاقت است **حصن** **عنوان**
 خسته است **حصن** **ای** **بزرگ** **بهر** **منی** **بفارس** **بغور** **نامند** **و آن** **نیم** **گرفته** **کنند** **و اما** **شال** **اورت** **بزرگ** **منی**
 نشین است **حصن** **بلق** **فارس** **اسم** **همه** **بگوید** **است** **که** **هر** **کردن** **اطفال** **جهت** **رفع** **چشم** **بر** **می** **بندند**
چشم **نشین** **چشم** **فارس** **اسم** **فارس** **عین** **الدیک** **عینی** **چین** **محرز** **است** **حصن** **فارس** **بزرگ** **نامند**
 کیچه است کمتر از نیم درج و هر گشت مؤذنه بگروی بالام غرب رود و دیگر اطراف محیط بخارای ایزده و
 در طرف شاهی دوشل قبه و در آن جنوب شبهه جموی سفید و هزار تخم و گلش سفید ببل بر روی و با عطر
 و این نوع حبیب است در جبهه صغیر نامند و بستانی اوجده کبیر گویند و بزرگ او بزگر کردم گویند است و استعمال
 او حبلی بعد از هشت ماه فویش کم میشد و در آخر دو دم کرم و خشک و مفتح و با قوت تریاقیه و در اول
 و حبص مطف و طبع او جهت کمترین هوام و میرقان سیاه و استقادیتیا یعنی و سوداوی در دفع کرم
 و حب القرع و تحلیل ریح و عسربول و مفاصل و حصات و تقیه دم و دفع نیسان و با هر که جهت سپهر زد و صفا او
 جهت تقیه قرقع و نمته و البیام آن نافع و مصر معده سرد و مصدع و مصلح شش حمانه در شربت از نانوایم
 در طبیبش تابعی بیت متقال و بدیش بوده که در تحلیل ریح شیخ و در اجزای کرم معدۀ پوست انار و
 است **حصن** **فارس** **بلق** **فارس** **اسم** **همه** **بگوید** **است** **که** **هر** **کردن** **اطفال** **جهت** **رفع** **چشم** **بر** **می** **بندند**
 فارس بزرگ **حصن** **فارس** **بلق** **فارس** **اسم** **همه** **بگوید** **است** **که** **هر** **کردن** **اطفال** **جهت** **رفع** **چشم** **بر** **می** **بندند**
حصن **فارس** **اسم** **همه** **بگوید** **است** **که** **هر** **کردن** **اطفال** **جهت** **رفع** **چشم** **بر** **می** **بندند**
 میاشد یکی از بشارت بولف و بترکی سایر و در نش کومید و آن عظیم الجیمه تر از سایر اصاف است و شاه
 نامند و یکی از بترکی بلاق کومید و آن کویکتر از همه است مگر مرغ جف که از سایر حفیر تر و بقدر قریب و قسم
 سیاه لونی مسمی بچفد است و در تنهایی کوره بوم نامند مهر بار بس گوید که نطوخ دل او در حین بیج با وجود
 گرمی آن بر اوی صاحب لقمه و هر کردن رافع علت است فطو مغز او بار و غن متفقه در سوران
 بجز طرف موافق صاحب شقیقه از مجرب است در جوت ایزده او را با خاکستر حرب کردن مسل امیخته
 چمنه سسل بول بول فرانش از نموده است و طلا خون او بار و غن جهت کشف من قمل موثره و اکمل
 حرق او زهره جهت شکواری نافع و چون او را فنج گشتند یک چشم او مفتوح و در بزرگ مطوس میاشد
 نضیق مضقون آن بافت میداری و مطوس و موثر حزاب **حصن** **فارس** **بلق** **فارس** **اسم** **همه** **بگوید** **است** **که** **هر** **کردن** **اطفال** **جهت** **رفع** **چشم** **بر** **می** **بندند**
 موثره مذکوره گوید که اسم بونانی است و بمعنی قیروم و بحسب ظاهری فارس بودن او اظهر است چنانکه

باب اول

بقاف

کشف

ان از دخت

پوست بز

مولى مال بسع كويد كه آن جانى است ساقش بقدر شيرى و شانهها بسيار باريك و در كشت ريزه تر از هر كس
 و متلاصق بهم و در طرف ساقش غلظتها شبيه بلبه و با دام از سر عدد تا چهار عدد و اطراف غلظتها
 درون هر غلظتى سه پرده و تحت شش شبيه بلبه و در هر پرده پنج عدد ميباشد و در ديم كرم و در اول خشك
 و بار طيت فضليه و در تقويت ياه و تير از خصيه المثليه و چون هفت مثقال تخم او را با گوشت بره
 يك ليك چوشانند و صاحب سفا كه گفته است با دست باله او را بايد طيبه و طعمى ارفع كند و مر يا او با غسل نبات
 محر ك باه و مضر كرده و مصلحتش كتر او قدر شير ميشناسد و در هم و بدانش شويز **حقت** پوست طماصق كبريت
 و هر طبع هم اطلاق ميكنند و حقت البيلوط در بلوط ما كور است و از مطلق اين اسم مراد است **حقره** كرم
حفظ كرم شوكر ان **حمارك** اسم فارسى قيره است **حمار** اسم فارسى كيد است **حمره** اسم تركى جراد **حمره**
 تركى دانه ميوه است **حمار** سر خاب **حملك** اسم هندی خاصيت **حمرى** امين الاولت كويد شيرى است هندی
 خزانه و سبزه رنگ و خار دار و در تجا و ليف درون او دانه با بقدر كره كان و در زنگه شيرين طعم و تلخ
 در ان دانه تخمى و بزرگتر است و صلب مغز او سينه و جوب با بل متبخر و در جنت او عظيم است و با لى صفت
 مغز او موله منى و محر ك باه است **حمره** بفارس ترك نامند و در طبع دانه مثل تخم است و از ان كشيخته **حمره**
 بفارسى حك است و او خير كل انما شير است اگر چه در افعال مشابه بگيرد اما در كرم و خشك قابض و راجع و تخفيف
 و تقوى اعضا و جهت سهال و موى و صفراوى و رطوبى از رائق الامعاء و در حره معا و طرف الدم و غصه
 و نفث الدم و جرب و حكه و منع رنجين مواد مبعده نافع و تمام او جهت بدبوى زير بغل و التيام جراحت
 و منع زايد اورام و سقوط موم و سوزن و مضمضه او باه كه جهت بدبوى دهان و استحكام اسنان و قلع موم
 مصدع و مصلحتش كتر او قدر شير ميشناسد و در هم و بدانش بوزن او پوست انار را از اجزاء است كه چون او
 چهار شينه وقت طلوع آفتاب كيدد و غنچه شكفته او را صاحب امر و معادن انرخت بدن جدا كند
 فرود تا يك سال امد كند و از حمره باه شمرده اند **حمره** پوست حيوانات است و نسبت بگوشت سرد و خشك
 و در طبع هم از ترغيبه او پخته و اصلاح ديمر مضر او با يكيا است و در غنما كرم بايد نمود و بهيچدي غصه
 و ضربه باه و سبزه با شير پوست نازه كرم حنين و ج كوه سفند و تر و امثال ان نبات مسكن و راجع و در امراض
 و بهر صورت او را م باره مفيد و الصاق پوست سر نه خاله بر سر صاحب سر سام محير و پوست نازه
 جذب سم افعى و پوست كوه سفند جهت قروح خيشه و حكه و جرب و در امراض پوست نازه قاطع غن جرح ناز
 و خاکستر جمع پوست جهت نوزجهر و سوسوكى آتش و سبج حله و صفا و موخته پوست سب ابى با ناز كرم

راد منوالی جهت ارفع سرطان از نموده است و تعلیق پوست قبل جهت تکلیف تیار سرد پوست
 انتقال جهت کم کردن سگ دیوانه و منع ترسیدن او از آب و سوخته پوست قنقذ بری باروغن زنون
 جهت دارالتغلبه محرق پوست افعی جهت دارالحیة موثر است **بلور** اسم عربی فندق و بعضی بر ماو ام کو
 استعمال می نمایند و حسب الصنوبر کیمیا را نیز گویند و این جهت است که جسم بجایست و بجای جمله الصنوبر
بلغیط و قح غلیظ است **بلبل** از شیر به در آنجا که پوست **بلبل** در غنچه است **بلغوره** اسم کهنه است و غیر
 حسب الصنوبر است **بل** و در **بلبل** نوعی از **بلبل** **بلبل** بر سسم و کمر بره شامل است و بلغم است
 مخصوص سسم و مولف تذکره گویند اسم سریانی سسم **بلیف** اسم عربی ششم است **بلیم** قسم سیاه
بلیم صفا **بل** سترین معرب کل سترین است **بلیم** جز **بلبل** **بلیم** خش نخاس سیاه **بلیم** فودج بری
بلیم قشید است **بلر** جاجا و شیر **بلبل** **بلیم** برش **بلبل** کلفند علی **بلیم** اسم ترکی قطرات
بلیم سلق جلیبت **بلبل** **بلیم** اسم ترکی بینه الحضر **بلبل** اسم ترکی حیات **بل** در **بلغم** **بلیم**
 از اردو رضی است **بلیم** اسم هندی **بلیم** نوعی از انجیر است و بیروانی و سیفورا نامند و بعضی تین
 الا **بلیم** و در انجیر بریت چه انجیر بری از بیرومات و ماکول است و او را در ویلم و بو انجیر نامند و
 جهت را نکل انجیر نامند و ماکول است درخت او شبیه به درخت انجیر و برگش بزرگ است و توت اشبه و شاخ
 پر شیر و شمش بقدر او بود و آنکس بعد از رسیدن سرخ و پی نرزه و در بعضی بلاد در سال مکر بار بار
 و در در دویم کم و در اول سر در جهت سر زینت و در دینه و کوه و سپهر و در سوسان نافع و لعوق او
 که برگ و شاخ و شمش اجوش نمیده آب او را با شکر تقویم آورده باشند جهت ابو وضق النفس و سر نه
 مریض و کم خشکی او را از انجیر است و یک مثقال برگ مسخوفه او باب قاطع اسهال و مجربیت و یانم
 دن او شکر در رف سرفه از نموده است و شیر او محلل او را ام و طین و ملصق جراحات و جذبات سهل
 اعلاط غلیظ و از شیر انجیر بستنی ضعیفتر و زینت میدان نیندم او جهت سپهر و تیار مارد و خاکستر
 جویند جهت قروح ساعیه و اکل نار فاسه مجرب است شمش اوی غذا و نفع و مضر معده و مصلح او
 استون و کفجیان او بر سر است **بلیم** است که در حجاز و حوالی مدینه طیبیه بهم میرسد سرخ و سفید
 و اسم کلمی می باشد و بهترین او سرخ از غوائی شفاقت در سید کم کم و خشک و محلل در ارفع حفقان
 و غشیان و غنچه دست و طلا و جهت اخراج دورم چشم و خانم او جهت نفوس و نفا حجاب
 و محبوبی نزد خلایق موثر و در زیر سر که نهشته باعث بران خوابهاست شوش است و قدرش بیشتر تا نیم

بلخون صغیر است
بلبل اسم ترکی
 حیات

اول تر

مغیبه

درم و در ظرف او اکل و شرب نمودن در آثار مثل است امین است **جوز** بقره سنج نامند در طب
 مثل تلخ و از آن لطیفه و جهت تنقیه و پنهان صفراوی و محرکه نبات نافع و صفا داور بر پستانی جهت
 اعاف مجرب و مضر اورام باطنی و اعصابی است **جوز** بقره سنج بنید خراگو میزد آن در اعالی درخت
 موضع طلوع است و قلب النمله نیز گویند سفینه و شیرین قریب بطعم شیرین و در اول سرد خشک
 مقوی معده و قاطع اسهال و جهت غلبه صفراوی که درده و غلبان خون و نفث الدم و در دسیه معالی
 رفع غار قی صفراوی و صاف کردن او از وضع تحلیل ارواح و جذب حرارت غریبه از بدن و صفا داور
 جهت کمزیری زینور نافع و مضر شش و مولد ریح و بطن التبول و مصلحتی غسل و خراور تجلیل چو در
جوز شربلی است که مثلث را باب بچو شند تا آب سپوزد و منی بکازند و استعمال نمایند و بعضی
 انگوری سه ساله را جبهه می نامند و گویند آب انگور است که در جوشیدن بمصفت رسیده باشد که در خشک
 و منفتح و محلل و مبه و معین جماع و سریح الاغذیه و مولد غلظت و مسخن است **جوز** سنج است
 شبیه بزرگ هر بابیک و در از اول از آن او سفید و پیر و نشن مایل بر زردی و خوشبو و ماندگ
 و شیرین و از بلاد چین و در آن زمستان که زمستان نامند و ساق و برگش شبیه بزرگ است و در سبزه
 و خشک و محرک باه خصوصاً با او جهت بود سه نه و نفث الدم و ذاته الیه و ذات الحین نافع و مضر
 سپرز و مصلح او صمغ عربی و قدر شربش نادر و در هم را این الیه که بیا از یک مثقال تا یک مثقال
 او با جلاب ارفع خفکان است در حال و از مجرب است **جوز** بقره سنج نامند چکمه از دو ساله و بهتر
 سایر و کثرت او در او کم و در سبوم خشک و مقوی باه و اعضا جهت پنهان و عرق الباقی
 و حرفه البول نافع و مولد امراض سوداوی و اخلاط غلیظه و مصلحتی از زیر حاره و شراب پنهان و ترش
 سکنجین است و بول شتر مسهل و در از آب و جهت سه روز کام و در دجله و سپرز و استقا و در فغان
 سه جگر و تقویت باه و رفع مست و بوییدن او جهت سه مصفا و نظیر جوشیده او با جمل جهت
 و فایده و خراور او کم مجرب و شیرین است استقا از موده است خصوصاً که با بول او مسخه باشد
 و طله کثرت سوخته او جهت قویا و صفا دهن تازه او که هنوز کم باشد جهت کلف مجرب و در
 اکل شش او مورت کوری و معمول مغز ساق او با ششم بعد از ظهر سه روز متوالی معین حمل و نفوذ
 او قاطع اعاف قاشمیدن او با او به مناسبه جهت صرع و صفا دهن تازه او جهت تحلیل خضار زهر و بنور
 و طلا آن جهت نایل مورت و شامیدن کنه دهن او در حین مستی او مورت چگون و چکانیدن آن

تجرب

در دماغ او باعث از حال مسته او که با آن شتر جهت تنقیه اعم و بواسیر و قطع خون و شقاق و مویزگی
 او جهت انه مال قروح و مسوحه او جهت رعاف سسوطا و سیلان خون جرحه در او واقع و بستن کینه
 شتر بچنان زنده بود بر استین عاشر جهت رفع عشتق کونیند از نموده است و چون گندم العرق از کمر
 بطور بخورند بیوشش شوند و کف و مان او نیز همین اثر دارد و نیز مایه در تقویت باه و بعد از مسن
 بدن است **جان** بجز لولوبت **حصیر** ریحان سلیمان **جد** **حصیر** سیوش **جار** **النیر** سلق الارابت **حصیر**
 نر مهدیت **حصیر** جرات **حصیر** بلغت **حصیر** نکلان **حصیر** رخسار **حصیر** در اسم بندر خفاش **حصیر** بلغت و بیم
 چیک **حصیر** اسم هندی قلعاس است **حصیر** اسم هندی با سمان بستانی **حصیر** بیوتانی اسم سبزی است
 در از غنظ و مایل سبز و تیرگی و بیخ درومی او را ساق بقدر انگشته و در طول ضربید و در ربع و در کشت
 شبیه سیر که در کتان و سرخ و زیره و با شتر لغات و کلت سرخ مایل بکبودی و نمزش اغلاق شبیه میکند
 و غیر اومی اجر معانی نامند هر گشت شبیه مجاض و او غیر مستعمل در اول سیوم کرم و خشک و بغایت
 ملطف و منفی و حالی و منفی و محمل و در در تریاق سموم و مخرج جنین و جهت کمریدن سگ دیوانه و هموم
 و سموم شتر و به دورم سبز و جگر و عسر لول و اجناس حیض و صداد او جهت کمریدن جانوران در جراح
 و فروغ جنبه و درم حش او جهت ضربید و سقطه و کمر اعضا و فی و از ایه بیست و طلا او با حاشه کدرت
 قاطع خون حیض و استعمال او با سرب با تر با قیة اقوی است و مضر نبیند و مصدق است و قوی و قدری
 و قدر شتر بیش نایک مثال و بدش در تنقیه و تحمیل کبوزن و نیم او را سرون و نیم وزن سبزه کبوز
 سایر مواضع قطره و زاون کبوزن آن و بقا قوت آن تا سه سال در عصاره او در افعال قویتر و قوتش
 تا هفت سال باقی است طرفین افه او آنت که او را کومیده هیچ او در آب جنبانیده بچوشانند تا
 آب غنظ شود پس صاف نموده طبع دهند که منفقد کرد و **حصیر** بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز
 اشما مانند دان شبیه بخصیه است و حیوان آن ماع و در اهل عظم بیشتر یافته میشود و آنک بسیار
 گوچتر و موی اوسخ مایل بسیار و در خارج آب نعیش نمیکند و در بیم او را اشک نامند و قیاس
 تقاضا آن نمیکند که خصیه آن بعظم جنبه باشد و حصیر نازک او را ملاحظه نموده اصله لون دیو
 داشت بعد از جراثین او در آب خاکستر و پرورده که درنید و گاه بعد از مدت بود و لون
 بنده و اینک در واقع استعمال است شکایت دان حیوانی غیر سگ ابی و بجزی است بهتر اوسخ
 بعد از آن از دست و سبزه او از سمومات قتاله در اخر سیوم کرم و خشک و منفی و محمل و تریاق

بازو

اصول و قیاس

ادویه یارده قناله و کتر همام در محقق جهت احتیاس حبض و اخراج مشیمه و جبین و تقوی
 نفع و توان و مغض و ما یونیا ماتی و قویج بلغمی در بحی و خفقان یارده در سبان و فالج و در غش
 امراض یارده و ماغی و عصبانی و تصحیح و مهبج حرارت غریزی و سعو ط و طلا و جهت در دسر مزمن
 سیات و کراز و صرع و تشنج و سرسام بلغمی دروغن اوده سستور و تضمیمه او بار و غشا جهت تحلیل او
 مزمنه و در یارده مثل مفاصل و امثال او و کله پشش او در کوش جهت ریح و نقل سامعه و در صفا
 آن در کمال او جهت ظلمت بصیر و مدعه و سبل و حصول او مصلح حال رحم و مسقط جبین و در حبض
 و بول و شامیرن آن بقدر یکله ایون را خورده باشد تا رافع سمیت ایون و چون با مساوی ایون
 سمیت او از ایل کند و مضر محرورین و مصلحی شرب و قدر شربت آن یکله که در شربت او
 و نصف او فلفل در بعضی مواد بوزن او متک در امراض جگر فنیون جهت تحلیل رطوبات
 فزونی او فلفل و نلت آن در فلفل و زربا در است و چند سیاه قدر یکله هم گفته است در است
 روز و نریق آن ترش ترنج و شیر اللع است **جمل** قسی از ایلیون است و از مشت خیزد و او در
 مثل است **جمله** شکوفه ناسکوفه هر در ضعیف او گویند و اکثر در استعمال او در جبهه الرمان است **جمله**
 فارس و لب **جمله** بفت اند لیس اس است **جمله** قطره یون در طبق **جمله** جراح السر **جمله** شرفه
 ثم طلبه در قاف مگور خواهد **جمله** اذان القزنت **جمله** صغره **جمله** پندی از بقی او گویند
 اسم فارسی **جمله** است **جمله** اسم پندی **جمله** اصل **جمله** اسم پندی **جمله** قمر نعل **جمله** پندی نخود **جمله** پندی قسی
 از پیش است **جمله** پندی مقناطیس **جمله** در بغداد که در کان ناسد در دویم گرم در اول خشک با
 فضلیه و ملین طبع و محمل و مبه و مانع **جمله** و خورون در انتقال او که با ده انتقال با بخر کوبیده است
 در تلبین طبع مجرب او بر بان کرده او **جمله** جهت سرفه که از هوای سرد باشد مفید و مفر کس
 چون ناست بخانید و طلا کنند جهت تشنج یارده با بس او تا رساق و قریبا و اطفا و غا **جمله**
 در است مودی میوت حضور جهت حمزه و غوب و التواء عصب و در التقلیه و درم سبتان او
 او با انزوت مانع خرا از زودت و مخرج گرم معده بعد بل صا و او با نکه عسل و بیاز جهت گرم
 سک دیوانه و حصول مغز محرق او با شراب جهت منع او را در حبض و خورون مغز او در ناست
 باعث سهولت تی و با بخر و سداب که قبل از سموم بخورند موجب عدم تاثیر سم و بعد از آن
 سم است و اخراج ارجب القزق و مورث درم حلق و مژده بان و مصلحت انارین و مضر محرورین

بنفشه

شکوفه

شکوفه

منزاد

و کله مازنج

اصحی

و مصلح او انارین و مضر محرورین و مصلح ارضتختاش و گند و مشکوه با سمیت هست در احوال است
که چون با مس کوبند و باو بالند مس از پزه گند و شامیدن سوخته کرد کان که با پوت سوخته
باشد نه بعد یک مثال با رب مورد و اشال آن جهت بخون بواسطه مجرب در احوال آن جهت بر
وسبل و دمه مفید و بدستور خادگانه محرق او با زفت جهت قروح سر و جوش مین صمغ او
روغن متغیر العظیم و سایر اطعمه متغیره باعث رفع تغیر آن که از آب که در کان سبز و غسل با
رب انکور تر متب و هند جهت ضاق و بنور عیان و خون بن دندان و در اوارم دست آن
بعد بل است و طلا تازه او با شل او هر که صاحب ترلاب و صداع غرض و شقیقه و کل او با
بارده مثل نفوس و جهت فالج و اشال آن جهت نرف الدم و زرد اوجت جراحات و صنف
او جهت قروح جنبه و در دندان دم با او با غسل جهت تسکین کرده و تحریک یاه و دندان
طبع و تقویت او ده اعور و حوزون مسخرق پوت ثانی او هر که در تاد و مثقال جهت تقطیر
بول نافع و پوت تازه او که با جبت الهمید با سه که طبع دهند تا مکیفه ضیابینه او در
برهم زنده خضاب قوی و باد اوام است و صناد پوت تازه او جهت سرد قویا مفید و طبع نهم و نیم
پوت بیخ درخت در معده مست از غذا منفی قوی و قاطع اضلاط لرزه و جهت در شکم و ساق
بن نافع است و چون پوت بیخ او را در روغن زیتون بچوشند تا مهر شود جهت بواسیر اوام
مقعد بغایت مؤثر و مسواک کردن بیخ او بچهره و زی منفی مانع از اضلاط و افع تسیان و مسواک
پوت او را و مقوی نه است و طلاک او چوب او با سه که جهت سرخ کردن ارف او مجرب است
و بازفت جهت قوی کردن عضوی مخصوص و خشیامین او چینه او زرد روغن زیتون چینه
منع خل از مجرب است و البته آنه و شرب او را جهت سبزر محرب یافته اند و چون در فصل
ایش درخت او را بریده در روغن زیتون مار و زرد انمقدار بچوشند که ادغن سیاه کرد و
طامغی مذکور اوصاف نموده در شبته کم کرده بیشتر بریده او شش در شبته گند که بقدر
بر سه و دین او را سرد کرده بنجاک بچوشند وقتی که درخت بار و در کرد پهر و او را زهر
شبه براد در شبته یافته شود و خضابی است که در هتا اثر او باینده موفت که تا یکال نغم نموده
و چون قبل از نمودن بر اینسان در حمام طلا کنند مانع او مینوموسید و گندی مجرب است
در روغن که در احوال مثل گند فایده او است و محمل و سخن و پت میدن او در او زنی

تقطیر

تقطیر
منتر العظیم
و تقویت او ده
اعور و حوزون
مسخرق پوت
ثانی او هر که
در تاد و
مثقال جهت
تقطیر
بول نافع و
پوت تازه او
که با جبت
الهمید با سه
که طبع دهند
تا مکیفه
ضیابینه او
در برهم زنده
خضاب قوی و
باد اوام است
و صناد پوت
تازه او جهت
سرد قویا
مفید و طبع
نهم و نیم
پوت بیخ درخت
در معده
مستی از غذا
منفی قوی و
قاطع اضلاط
لرزه و جهت
در شکم و
ساق بن نافع
است و چون
پوت بیخ او
را در روغن
زیتون
بچوشند تا
مهر شود
جهت
بواسیر
اوام
مقعد
بغایت
مؤثر و
مسواک
کدن بیخ
او بچهره
و زی
منفی مانع
از اضلاط
و افع
تسیان و
مسواک
پوت او را
و مقوی
نه است
و طلاک
او چوب
او با سه
که جهت
سرخ
کردن
ارف او
مجرب
است
و بازفت
جهت
قوی
کردن
عضوی
مخصوص
و خشیامین
او چینه
او زرد
روغن
زیتون
چینه
منع
خل از
مجرب
است
و البته
آنه و
شرب
او را
جهت
سبزر
محرب
یافته
اند و
چون
در
فصل
ایش
درخت
او را
بریده
در
روغن
زیتون
مار
و
زرد
انمقدار
بچوشند
که
ادغن
سیاه
کرد
و
طامغی
مذکور
اوصاف
نموده
در
شبته
کم
کرده
بیشتر
بریده
او
شش
در
شبته
گند
که
بقدر
بر سه
و
دین
او را
سرد
کرده
بنجاک
بچوشند
وقتی
که
درخت
بار
و
در
کرد
پهر
و
او را
زهر
شبه
براد
در
شبته
یافته
شود
و
خضابی
است
که
در
هتا
اثر
او
باینده
موفت
که
تا
یکال
نغم
نموده
و
چون
قبل
از
نمودن
بر
اینسان
در
حمام
طلا
کنند
مانع
او
مینوموسید
و
گندی
مجرب
است
در
روغن
که
در
احوال
مثل
گند
فایده
او
است
و
محمل
و
سخن
و
پت
میدن
او
در
او
زنی

حبه الخضر
 ووزن او ویدل
 روغن او در غش
 سرد است مابین
 مغز از دکان
 برش

تا بکهنه جهت درد درک مجرب و جهت افزیه یا رده نافع در طلا جهت تو حیر چشم و اکل و نرم کردن
 و رفع درد یا بارده بدنی در ایل نمودن تو بادار القلبه مثل مجرب و معوط جهت لقوه و فایح و تشنج نافع
 است و بدل مغز که دکان مسکن معض و مصلح قروح است شر با وضو آ **بهر** و باغیاس جوز بود است
 درخت هندلیت بقدر تخم مرغ و چون مقشر کرد و بعد از معض و سرخ و دیره آنک درخت او بقدر انار درخت
 او تازه و خوشبو تمهت است که خطوط سیاه داشته باشد در دویم گرم خشک کوبیده خشکی او در سیوم است
 و مقوی و مسک و مطلق و مقوی معده و فم آن در می و یک در حافظ حرارت غریزی و نافع جهت صلابت
 سپهر او درام باردی و بر قان و خوشبو کردن عرق و بول و بوی دیان و تخم ریاح و رفع کلف و غمش و غش
 و غشیان و ق و در طویت معده و زرق اللامعا و سهال معدی باره در طب و از اله رطوبات متعص معده
 است طایفه مضاد جهت ورم باره و جگر و او جاج باره در طویه و در در و فایح و در غش و انال آن و با جستن
 عمل کف و غمش و انار ضریر و باره و غش جهت او جاج باره و گرمی کوش و انمال او جهت تقویت باضه
 در جرب نافع و مضرشش و مصلحی عمل و مصلح محررین مصلح او کثیر بسیار حورون او مورت سو مطلق
 و مضر جگر و مصلح در بنفشه و قدرش متبش ناو و مشقال و برشش کوزش بسیار جهت سرد و صلابت
 و نیم بل الطیب و قوشش تا سه سال باقیست **جرب** یعنی بیخ است معروف و کبیاه او بی کل و شمر و برکش شبیه برک
 از بن ساقش شبیه ساق بی بهترین او قطعاً بزرگ است سبزه غیر نیک است جها بنه بی گرم دی که در
 بسیار صلب و اندرون او سیاه و ثقیل الوزن کجا انراط که صمغی مانند چوب تیت و گرم زده او ضعیف
 الموت است مرکب القوی مایل به حرارت و مرطوبت از زیاده حرارت و بغایت محقق رطوبات
 و مطلقه منفه و محلل در بول و عرق بار طویت فضله و مقوی بانه و منقی خون در روح از اشکات
 قابضه و مقوی حرارت غریزی و سریع القوه در عین بدن و مقوی اعصابی و اعصابه و معده و جهت
 علت اشک و قروح جنبه بعدیل و رفع امراض مرته و اکل و عمل سودا مثل جرب و حکم
 و تو حیر در در مفصل و جدام و داء الفیل و سایر ادجاع باره در جراحات فرمه و ادوام صلیه و داء
 و داء الحیدر سلطان دهنی در حص سیاه و مایه نونیا که از احراق بلغم باشد جهت دفع عادت انقبون
 نظیر در ارفع مواد نزله در کام و منوم و منجر و نیکو کننده آنک خسار و مسمن اکثر ابدان دور تو اله
 قوی الماثر و درم و زفر نمودن خصیه در رفع سمیه غلط آن و اخلاط ذین مکرر جبر تجر بموده است
 مایه بین باره و مستعمل در اکثر سوادات طبع است در جرم او سند قوی التحقیف است که تازه

احتیاد

مقتضی

قدما بیداریم

و عمل است

جوز العجبر

در خشک نشده باشد و نخوردن نمک در ایام حوزدن آن کلیه نیست چه ترک عادت آن واقیاد باشد
 عاره فطنه ضرر است در اکثر آن چه در مجتنب اجناس فرمودن محرورین از اوب حامضه و شیر بیک
 ترش لزوم ندارد به تجربه حقیق ملاحظه کنید که جمعی بجهت علت چندی از آب متغیر میشدند بجای
 طبع انفع خوب چینه متهاشامیده و از حموضات قلیه اجناس نمودند بسیار منفع گردیدند و
 آنست استعمال او در اخذ عرق و تقوی و غیر آن در دستورات تحریر یافته و مرئی او در جمیع افعال
 ضعیفه از طبع اوست که در تقویت معده و دماغ **جوز العجبر** بفارسی در اولوزه گویند و آن معتبر است
 که زمان است فارسی آن خورد و در مزاج بیاض نباتات و بقدر نباتات باد آنجان در برکش از آن
 که چنگه و گشت سفید و شبیه بوق و کل بلباب و از آن در از و شترش بقدر که در کماق و خارناک مثل بار بیدار
 در عرف او در اینها شبیه بدانه طعم سماق و خوش و مستعمل تخم اوست در اول چهارم سرد و در دوم خشک
 در کونیه و خشک فرب اللعنه است مسکن حرارت ملتهبه و مغوطا و در غایت تویم و مسک و در اوج
 او رام حاره و مسکن صداع صغری و صغری و ضداد او در روغن روانه او جهت بوسه و اوجاع حار
 مفعد و آثار آن قاتل و قدر تا بگذرد او را سم و البته اند و طلله بیخ او با سرکه و عمل محلل او را سم است
 و در زمان و قاطع عرق و مانع قشعر بره و ضداد مجموعه نباتات او جهت تقویت اعضا مسترخیه و مانع
 از بخان موی و محقق رطوبات غریبه و خوردن او جهت دفع صداع مزمن و غیره و قدر شترش تا
 بیدار که در بکش تقاح و دوران او مورث بثور و ف و ذکر و مصلح او فلفل در از بانه **جوز العجبر**
 شترش بربت مخصوص بلادین بقدر فندقی و در هندی مابین پهل نامند و جوف او شملیر موهما
 و مابین بر و بادانه او بقدر جلعوز و با اندک بدوی در نیم گرم و خشک و صحتی بغم و مسهل خسته
 اهراس نازده عصبانی و دماغی نافع و قدر شترش تا بگذرد او را سم است با کمتهغال از از بانه و آب گرم عمل
 و هرگاه میت در هم شبت او را یک اطل آب بجوش نند تا بصف رسد و جوز العجبر و همچنین سایر
 مقیبات او با قدری نمک سائیده بعل سرشته با مطبوخ شبت بقدر احتیاج ایگرم و قدری عمل
 بنشسته میبوی بیا بیه است **جوز العجبر** شترش بربت هندی بقدر فندقی و در و سیاه و خالدار
 و بولت او ناخوار و در جوف او در اینها بقدر قرحلی و زباده از بسجعد و نمیشود در دوم گرم و
 خشک و مسهل بلغم و لزوجات و سوداوی محترق و قدر شترش تا دو در هم است با آب گرم و عمل
جوز العجبر دانه لیت در شبیه بدانه در جوف او منفر شبیه بدانه الو بالو و سرخرنگ و با اندک شترش

دانشنامه

و قبض مایل بر کرمی و قاطع اسهال مایوسین است و بارب مورد جهت او را م نافع **عوز الفل**
 و اندک شیشه بکلیه ذره خوردن او در حص و یباه او پر شخ و منبسط بر روی زمین و بر کرمه
 در کس شیشه بر کرمه و از آن عریضه و غبارناک و منبت او زین نمناک و نمزش مثل کاج
 در جوف پرده غلغلی که چک مایل بطول و در آن غلغله و دانه کوچکیست مایل بر کرمی و خشک
 بر کس جهت تقطیر البول در جبهه نشانه خصوصاً با طبع هلیون و عصاره مرکب آنست و قوی ریح و عطی
عوز الشکر شکر در حقیقت در حقیقت کثیر الوجود است بقدر جواری و اندک طولانی و مستمرد و آهانی
 تند و پوست خشک چمن دارد و رقیق و درخت او پوست جسم صلب در جوف او دانه شیشه
 انگور پر عدد و خوشبو و با اندک مندی در اهل مصر از اقل سودان گویند و رنگ او مایل سبزه و در کرمی
 در سیوم کرم و خشک و باب کرم در حص و مسقط جین و رافع در دانه و آب طبع او مفتحت حصا
 و در دشتی که از آب طبع او در دشتی از میون تربیت دهند جهت در او کرم سایر اعضا مفید و قدر شتر میش
 تا بکشتال بهیچ شیشه و یاه و مصلح و مضرایه و مصلح او تیر او بدت نصف او فلفل و در کرم کرم
 آنچه است **عوز المون** و بعضی عوز الق نیز گویند شکر در حقیقت کثیر الوجود است شیشه نخبه کرم و در کرم کل و رنگ
 و پهن پوست او نازک و در جوف او غلغله شیشه او غلغله شاه بلوط و طعمش مثل با قله بر کس شیشه
 بلبلیب و کس سفید در آخر سیوم کرم و خشک و بغایت مقل و مصلح و منقش بدن از اضلاط او به جهت
 رافع سرد و صلب با و اوجاع ماره و حصا نافع و مرغی اعضا بر تالیست که بعد از خوردن او تا کس
 بحال اصغر می آید و مصلحش فواکه در لوب و قدر شتر میشش تا یکدانه و یکدانه هم او کشته است یعنی اسهال
 و مصلحش رختن آب سرد متواتر بر بدن و تا میدان میردات عطره است **عوز جنم** بضم اولی در
 معرب از کرم فارسیست و کل کندم نیز گویند چیزیست شیشه به مغز کرم که در کان که بر روی سنگها متکثر
 سفید مایل بر روی چون در عمل کدانه متخلف شده قدر قلیل او حجم عظیم بهم میرساند در اول سیوم
 و خشک و با رطوبت فضلیه و بغایت پیچ و محرک آن و مسمن و معیند آن را و جهت تحقیق منی و حفظ
 یاه است و جهت حصار رافع عسر البول و قطع خوابش از کل خوردن و امثال آن و با آب سبب
 قطع نرف الدم و ضداد و جهت توبه و سفته و نرف الدم نافع و مفتحت و مقل و مصلحش بر کرم
 و قدر شتر میشش تا در او هم و چون بر کرم او با ده رطل عسل سه رطل آب کرم بسیار بهم آمند و نرف
 را بهوت نمند در او شربانی مسک شود بکرم که در تفریح و اسکار مثل حمره و قویتر از آن باشد **عوز ادر**

نوع

پنج گیاه است مستدر بقدر که در گمان و سفید و صفت در او در طعم شبیه بشاه بلوط ماید که
 تنزی و چون خشک شود پوست ارفقی سیاه ظاهر میشود و ساق گیاه او باریک و مستدیر زیاد و برای
 و مجفف و خشن و این در کلس شبیه بقیه شبت و سفید و تخمش بسیار باریک و تند مزه و در کلس شبیه
 بزرگ زدک در مزاج و جبال میرود و در دیم گرم و خشک و محذرو مسکر و مفتاح عصا و خمر کرم
 معده حضور صاحبون باب خشک مطبوخ بنوشند و ثانی که از وتریت هند بغایت متوم و ضاد او
 محل او رام یعنی ساقست در کثیف مجرب است نه انه و قدر شتر میشناسد و مقال و مصلحت در تخمیر
 شتر نازه است **جوز** بقوت بطنی بار درخت است بقدر نخودی بشکل از عود و درختش سبک و کوبک
 و بعد از رسیدن سبز لونی و شیرین مزه با قیض است و درخت او بقدر درخت بلو چتری و در کلس شبیه بزرگ
 سبب و کلس سفید و در بعضی بلاد خزان نیکه در ارتفاعین ملاخوار نامند و در دیم گرم و خشک و مشت
 و از رخ آورده بقدر مسمن بدن و عوارض او قبل از طعام و بعد از آن در دو مسکن معده و سایر ادویع
 بین علی الخصوص در درگاه و تهیگاه و باضم طعام در کل حال و مانع تعفن الطعمه در معده و مضر خوردن
 و مصلحتش نارین و قدر شتر میشناسد و در هم است **جوز** طعمی که از او کندم و سینه بهاتریت است
 و ترکی او اوج کونید و آن مرطب و ملین و موافق سینه و شش و قلیل الغذاء و نفاخ و مضر صابان
 راجع و رطوبت معده **جوز الریح** افعای بمانی است **جوز الیهل** اهل است **جوز الطیب** جوز بویه است
جوز نسی نارجل **جوز نام** و **جوز نام** جوز نهائلی است **جوز نعلی** جوز نائل **جوز نالی** حب کاکب است و
 کونید و غلی است **جوز السور** یارد درخت سرد است **جوز التوت** بنزد هندیت **جوز الشیراز** در قلوب است
جوز الفیض جوز الحمش **جوز الالهان** و **جوز الیهل** جوز الفطاط **جوز الیهل** قسمی از مخلصه **جوز شانی**
جوز شید است **جوز** بلقت اصفهان کاشم **جوز** الکویند **جوز** مباحان اسم فارسی از یون **جوز** فارس
 ایشان **جوز** اسپرغم نام فارسی شایخ **جوز** فارس شعیب **جوز** فارس اسم فارسی صلت **جوز** کاشم
 فارسی و طیف **جوز** اسم ترکی و غل **جوز** اسم هندی ناخواه **جوز** اسم هندی ذره **جوز** اسم هندی
 بسیار **جوز** اسم هندی قمل است **جوز** اسم هندی لوزه **جوز** کاذبان شجره ابی مالک است و صابون
 اشفاق نامند **جوز** اسم هندی فاره **جوز** اسم هندی علق **جوز** اسم هندی نشاسته جویت سوزاک
 بر طرف کند و باد کوله و در درگاه و در یک نشانه او موافق باشد قدر شتر میشناسد با جزا مناسبه دیگر گیاه
جوز اسم هندی محاض است **جوز** اسم هندی بقله بمانی **جوز** اسم هندی طرف است **جوز** اسم هندی

جوز سیدان

جوز هاشم و جوز تغال
جوز نائل است

و غل
جوز

بن / *بختگان* / *بهراد* / *بهر* / *بهر* / *بهر* / *بهر* / *بهر* / *بهر* / *بهر*

کرماریج **بهرنگ** اسم هندی جراد البحر است **بهرنگ** هندی شجر **بهرنگ** اسم هندی محبض است
 قشر است **بهر** اسم هندی محنت **بهر** اسم هندی شیخ ارمنی **بهر** **کادون** شیخه ابي مالک است و
 اشفاق نامند **بهرنگ** اسم ترکی تریلت شیبه بل کچنگ و درود اهنار بزه شیبه اهنار ک
 میاشد و رسیدن او سنج تیره و ترش شیرین و در لوی شیبه بوی خزه که مرکب لوزید و گیاه او
 شیرین و زیاد از آن و برکش شیبه برک کلسن و باندک خار و کلسن یا شیخان و شل نفت است
 او عینت سبز در تمغیان لبانه و در دیم جیسل و در اکیلان و مازندران خزره نامند و این
 مینو نامیده اند و گیاه دیگر که در ایم سبز است و دانه سنج اشفاق بقدر نخودی از وسط برگ آن
 موصل و برکش بقدر هر سی و با نقع دانهها و شل سر سوزنی و از جمله خا بر است و او را که
 و هر دو قسم آن در طبرستان موجود است و آخر در تمغیان خیزانند و آن دانه اش بر است
 جلک سرد و تر و مقوی دل و مطفی صفرا و مرطی **بهر** و مقوی دماغ و جهت امر **بهر** سوادی و
 و سعال و همی و در بده که و بوسه و لقصیه خون و جداری و حصیه نافع در جمیع گیاه او شل
بهر بلغت فارس بنات شجریت برکش مثل برگ بلوط با نبات سبزی مایل برزدی او
 بقدر عصفه مایل برزدی و بر روی او شبینی مریشند و از آن دانه سرخی بقدر عدد مس منقذ که
 نمیکند و سرخی آن زیاد است **بهر** امر احب قرمز کوزینه در حرف فاف انت و الله تع می شود نبات
 در پیوم سرد خشک و تشن در آب جلیج برگ او جهت تخفیف رطوبات احم و جدا برگ
 در اوم جهت اورام حاره و تشکین درد و منع زیادتی آن و تنگ عضل و شامیدن خشک
 سرد جهت سهال و با عمل دروغ جهت زهر و در او جهت انیام چراغ و طلا و جهت
 اعضا ستر ضمه نافع و قدر شربتیش یک مقال است **بهر** اسم فارسی زمین **بهرنگ** اسم دینی
بهران اسم ترکی غزال است **بهر** اسم هندی جوز بود **بهرنگ** اسم هندی دندان است **بهر** اسم هندی
بهرنگ اسم هندی حدات است **بهرنگ** اسم هندی تلی است **بهرنگ** **بهرنگ** اسم فارسی سرخ است
بهرنگ اسم برفانی شتره و خر تیره است **بهرنگ** هندی صنوبر سفار **بهرنگ** نوزه حرف الحامض اللان
حاشا نخی که بود نه گوی است شیبه بصغر ابقه رکی شیرینش جهانی او با یک مایل بر سختی و
 نوزه با یک و کشت نوزه و در رسفند مایل بقیع و سرخی و در سنگ لاهن می رود و نخل
 از خردل است و از خود کم و خشک است سخن قوی و در لوبل و حیض و عرق و شیر و خج
 در **بهرنگ**

بهرنگ

افعال

عقود

بهرنگ

بهرنگ

بهرنگ

دیشمه و مفتحه اسهال و منقح شیشه و مقطوع و سهل بلغم و اقسام کرم و معوی معده کرده
 و محل خون جگر و تر باق سموم بارده حیوانی و نباتی و شکوفه خالص و سهل سرد و اقسام مقام
 ایتیمون در خون حاشا را با نکه در سه کرم سهل بلغم و خلط آبخیه بیان دفع نماید و طبع او با عمل
 جهت قوی و تحلیل فضول در در رحم و کله و تقویت کرده و مفتحه آن و تحریک باه و دفع صرع و جوار
 قلیل از باطعام جهت فوت با صرع و ضار او با سر که جهت نمش و ثامیل منگوسه در او رام تازه بلغمی
 و باره کندم و ستراب جهت عرق النسا و امثال آن و تکریر در مصلح او نفع و قدر شتر متش از
 دو مثقال تا پنجدهم و بدش نمیزد او ایتیمون در در غیر مفتحه کوزن و نیم او صعره و چون کجوف
 او را با ده جز و او باب انکوز کجوشانند تا نشت او بسوزد در جمیع افعال قوی تر است و چون
 مثقال او را کوفته بخیته در لته بسته و رشتت رطل آب انکور از آن حه کله از نه تا مخر شود جهت
 تقویت باضمه و دفع نفوط اشتها و اوجاع عصبانی و برودت آن و سایر اوجاع مادی و تنهیکاه و
 قشعره به پنهان باره و دفع مصرت سردی هوا و بر ف سموم بارده بغایت مؤثر است **شیرین**
 بقا اس حسن بویف کومند چیریت که در ایها میخورد میشود مایل سفیدی و بد مزه مایل شیرین
 و عار و بسیار تند و قوی تر از فرقیون در چهارم کرم و خشک دیندم او و معوی معوی و کجور هم کشنده
 است و بقی مفوظ و ضار او جالی و سنج کشنده چنار و مستعمل او در خارج بدن جایز است **مصلح بقا اس**
 اشتر فار کومند و ترکی دوده بگمانی نامند کیا است که تر بچین بر او معتقد کرد در کرم و خشک
 و اوج جالی و مفتحه و تر باق سموم و شرب و بخورد ضار او در افع بوسیر و طلا حصاره سوخته
 جهت قوی ساعیه معیدیل و مضر کرده و مصلح او کشته و بدش چند قوتا و بار و عن او که از آب
 نریب و بند جهت مفاصل و جمیع علل بارده بغایت مؤثر و اکمال او عصیر جهت بیاض خفیف
 چشم و قطره قطره او در چشمه بعد از آن است شاق او عن بقشه افع صدق فرس و مجرب است
 شکوفه جهت بوسیر نافع است **حالو** اسم بر بانی ابو حلسا **حاضر المهر** سور بخان **حافظ**
المفتح بین است چه مانع صعود است **حالیس الجوز** لوزه است چه حفظ جوز بود یا از ف میکند
حافظ الکافور و فلفل است **حافظ المون** و حافظ الاحیاء و قطران است **حافظ الخلد** و **حافظ**
الاطفال و فرقیون **حالیس الشکر** مابینوس کومند ز میخ است و بعضی کومند حجر القیون است و بعضی
 کومند فاشر است **حالیس** اسم بر بانی اسپغ **حالیس** اطرا قیطوس **حالیس** اسم حیوانات **حالیس**

دیشمه و مفتحه اسهال و منقح شیشه و مقطوع و سهل بلغم و اقسام کرم و معوی معده کرده

حالیس هم شکاره
 نرمان است و همه امراض را
 استعمال او

بر آن جهت سرد است
موجب از آنکه اندوختن خون
معتاد و بخور معتاد

بفارس تخم بلوفه کوندان دانه کیاهی است شبیه بلبلب و بر مجاور خود می بچشد گلش کرم
بشکل کل لبیب و از آفتاب بهم مرآید و در غلاف پیر کل سه دانه مثلث می باشد در سپهر کرم
و خشک و سهل اقم کرم و با تر به سهیل بلغم غلیظ و با سفویا سهیل صفر او اخلط غلیظ
و با هیله سهیل سودا و مفتح سهه جگر و سپهر جهت برص و هتق و تخمیه بدن و در دریا
و سایر امراض بارده مافع و قدرش بیشتر از یکدانگ تا نیم مثقال و یکدرهم و زیاده او کثرت
مغض و لثوق مابار بقا و سهیل مغرط و مصلح او هیله و سبجق بلغم و آلودن او بر روغن بادام
بوزنش شحم حنظل و سر آن حجر است و مفرد او بعد از بکشی فرو عمل میکند و با حجر کرم
العمل است و قوتش تا سه سال باقی میماند **حیاهلی** مابرنبات اما خورست و آن مذکور شد
شبه کرده که چکی از باطله بزکتر و مایل بطول و در وسط او خطوط و رنگ او متمیز از الوان
است و قوتش تا سه سال باقی میماند و در آخر و در دوم کرم و در اول خشک متقی قوی بلغم و در
و مخنخ جنین و مخدر و مسک و مفتحصه و جالی آثار و با شراب جهت صداع مرمن و بعلت
عدد او و قدرش بیشتر از نیم مثقال تا یکدرهم و مرکب و معق و مصلح او غنیا و صغیر و بی
و زیاده از دو درهم کشته است **حب الزلم** غیر تخم کنکرت که مؤلف اختیار است بیان نمود
مؤلف تذکره گوید که نبات او کثر از درج و بر کثرت مستدر و مثل درهم و حب سسته قصب
اوست و او سر خرنگ مایل بدو و در جوف پوت او دانه صلیع و مد و معتقدانه سفید و در
و باطن پوت او مایل سیاه و سر خرگوشی بزکتر از خودها و مضر طبع خوش مزه و در مقصود
در دوم کرم و تر و با رطوبت فضلیه و محرک گاه و مسمن و جهت تسکین کرده و تقویت جگر صند
و امراض سودا و خشونت سینه و معال و حرقت البول نافع و مولد سهه و مضر طبعی و در
سکجنین و قدرش بیشتر تا هفت مثقال و بدلتش حب الخضر **حب حلس** بفارست نقل خوان
دانه لیکت بقدر فلق مستدر و سیاه لون و ملک و مغزش سفید و شیرین و نبات او
درجی و شیر دار و بر کثرت سفید نیز در دوم کرم و در اول نزدیکتر غذا و مسمن و یک
او با ماء العسل سهیل صغیف بلغم و صفر و ربع رطل از اب برک او سهیل قوی و در
او تا درهم و بدلتش سببه و کجنت با لسان صفر و بط النزول و تقیل و مصلحش سکجنین
حب المنج بنون بعد از نیم و سبب همل هفت و بی اسم دانه الیت خوش مزه و شبیه حب البطم

و از آن کو چکله بقدر قطع و از حجاز و یمن خیزد و گویند فلنج است درخت او شبیه شمش است
 در دو دم گرم و خشک و مقوی معده و سخت و بیخ و مغز و محقق الطوبای عربیه و مقوی
 باقیمه و مفتح و مفتت حصات و مدور و اواع بخارات و مصلح و مصلح شش و شش و شش
 شغال و بدش کبابیه است **بالت** بغار است ماش مناز گویند و آنه البت مایل بازرخی بر آن
 شبیه تخم کتان و از آن بزرگتر و مایل بند و بر و شیرین و در عین فایده ن اصدات حرارت
 میکند گرم در دو دم و خشک و گویند مایل بر طوب است لغایت مفتت حصا که در واقع
 در بول و حیض و ملین طبع و محقق منی و بواسیر و مفتح سه سبزه و خاد جهت نیکوی رنگ
 رخسار و رافع بواسیر نافع و مضربه و مصلح شش و قدر شش کبابیه است باب تریک عفا
 بل بند است که چون او را گویند بنگ بیالایند سنگ افایل قطع میکند **ج** **بالت** **بالت**
 شبیه بھونج و دلس و غلظت را و شبیه بقرطم پهن و با آنکه تنزی و عطریه و کل نبات آرد
 بسوسن و اسن در حرف الی مذکور است در دو دم گرم و خشک و بیخ و مقوی موی و مانع
 آن جهت امراض بارده نافع و قدر شش تا در دو دم و بدش اسن است بقدر نیمه آن
 و مطلق مالبسح مویز احب اسن را که گفته است و شباهه او از جهت شایسته است **بالت**
 تخم درخت بلان است بقدر قطع و بزرگتر و مایل بطول و مغز شش سفید از آنکه در شکر و در زرد
 نقل و طمشت تخم تخم بجزه است و بمغز و در است و بالفعل چون حبیبان و درخت
 در مقفود است و تخم تخم ایدل او میکند و فی الواقع ایدل او نمیشود و حبیبان در آخر
 گرم و خشک در بول و حیض و مقوی معده و بیا قوت تریاقیه و محقق الطوبای معده و در
 اعصاب و رافع معض و امراض بلغمی و سوداوی و یضق النفس و در معده و جهت تحلیل
 و سه فر و در مابه و عرق النساء و صرع و سه جگر و استقا و کزین هوام نافع و مضر ممانه و مصلح
 او کثیر و قدر شش تا در دو دم و بدش کبوترن و نیم او عود بلان و آنکه نباشد بوزن شش
 و عشر و بسیار است و در تریاقات هموزن او را از مذ طولی حاجب الغار است **بالت** **بالت**
 کو چکله از البسته و در در غلظت مثل غلظت لوبیا و با آنکه تلخی و پوبت او سفید و رقیق
 و درخت او بزرگتر از درخت کز و برکش شبیه بیرک مید و بسیار است و کل او مثل اسن دارد
 در دو دم گرم و خشک و مفتح سه جگر و سبزه و مصلح خلط بلغم خام و عصاره او مفتح و شایسته

شبه

در
دانه

دانه

جرم ادب در سه جهت سپهر مجرب و تینه او جهت اعافه ستون او جهت استحکام نشه و خدا او جهت
 صلحه و تشنگ و مغاصل و سعفه و صلایت جگر و سپهر و مواد سوداوی و بلغمی و کلفت و جرب و حکم
 جهت نایل نافع و منفی و مضر جگر و معده و مصلحت از نایه و قدر شربت نشه تا دور هم در کشت
 نیم او سیخ و عشره بسیار در وقت ادجالی و محل و جهت درد گوش و دوی و طین و در
 و شقاق مرمن و نرم کردن عصب و درد دندان و اوجاع یارده و فالح و امثال آن و تحلیل
 یارده و جگر و سپهر و پوسید و بصط جهت تی و خدا او جهت نزلت یارده و سردی و مانع
 و حکم و تقشر جلد و قطع آثار قروح نافع و اث میرن یک متقال او بابی عمل مبیح تی و
 اب و سر که جهت تنفیه جگر و سپهر بپنجاهم از سهل رطوبات رقیقه و مضر معده و مصلحت
 و چون داخل طیوب کتد مشکره نمیشود **بالمغز** یفا رس بن نامند و آن یارده جهت
 و در ابط خواص درخت او در کور شد تازه او در اول خشک و در آخر دوم گرم و خشک او در سوم گرم
 و بیس و در بول و بعضی خون پوسید که منقطع شده باشد و سخن کرده و معده و تحلیل
 و سخن کرده و منفی بدن از فضلات بلغمی جهت سرت و فالح و لقوه و استفا و باس که بسیار
 جهت کز بدن آید و منفیه جگر و در سرد و ضد تحرق او جهت رو با مین موی و دار القلیع
 و بطن الهضم و مفر کز و رین و قاطع اشتها و مضر و مورث قلع و مصلحت کز از خمیره منفی
 سکنجین در بول و مضمضه دیدنش مفر کز و کان و کونید بسته و با دوام است بالمناخه و در وقت
 او در دوم گرم و خشک و بیس و مصلح بلاد و مقوی اعصاب و موی جهت مواد یارده و در
 دات میرن او جهت تصفیه آرز و تقویت سد و برقان و عسر بول و تحلیل حصص و در دوم
 و فالح و لقوه و باس که جهت جمیع سموم و برودت اعضا و تهرین ادب است و جهت امراض جگر
 ایضا و تقویت با صمه نافع و مورث نشه و مصلحت طاسیه و قدر شربت نشه تا به متقال است
 در طبرستان مهبوب نامند و آن دانه الیت با عطریت و پوست پرون او سرخ و درون صلب
 سفید و بقدر طرز درخت او خوشبو و قریب به درخت بطلم در یارده بر نه فامتی و در جبال که
 بافته میشود در طبرستان بسیار است برکتش در از خوشبو و از بزرگ از دالو کولکتر و مایل بجز
 درم گرم و خشک و بیس و در بول و بعضی و منفی سه کرده و مقوی جگر و سپهر و مسکن اوجاع
 و مقوت حصص و مسمن و تخیر اقام گرم و ملین صلابت که از صدمه و ضربه باشد و اجزا

بالمغز

بالمغز

سبب دشت و مغز و معوی حواس و جهت تحقیق و در دگر و پخت و قوی و غش و با بادام
 در سن بدن و نقطه اولی را مانع و چون داخل نان گشته باعث سرعت انقباض آن در افق
 و در حمام مانع ترللات و بغابت مجرب دانسته اند و نگه داشتن او در باره کیود و همستور را بخور او میل
 سحرده اوست بخور او موجب الفت معاندان و طبع او جهت نفوس و طلا و جهت کلفت
 و مغز و غش و احتیاجه و مصلح او کلاب و در باره ریاس و قدرش بیشتر از سه در هم تا بخور هم است و در
 مغز که کماق و بادام تلخ و چون در اول کرم و خشک و معوی بدن و جهت رفع راجحه کرم
 بدن و کرم نیز ایندن هوام و نگه داشتن خوب او با خود جهت فضا حاجات و بخور پوسن او جهت
 هوام و پسته مجرب دانسته اند چون مایه اب و مصطک و قسط در او و غش بچوشانند جهت نایب و
 از زلقه و رسته و مفاصل او او را مثر با و طلا و صفا و او جهت جرب و کرم و ضربه و مسقط نبات
 سفید و نثر در ختی است در عمان از نار جیل برزگتری لیف و چون شکسته شود اجزای او
 بیشتر و در بعد نخودی و برزگتر از آن و جنری نرمی شیشه یارده هم اغیر و تمز و لایق و بیار
 از ترش و اما میکه در شتر اوست فوشش تا هفت سال باقی است و چون بیرون اند تا کمال
 دوم سه و در سیوم خشک و قاطع اسهال فرمن و زرف الدم و تشنگی و التهاب صفرا و قی غش
 چون که هفتده اوست نمایند جهت رفع صداء حار و منع تصاعد بخار مغز و سرد و در او غسل
 جهت رفع رافع و مضر سینه و مورث معال و مصلحتی کثیر او قدرش بیشتر کلام هم و بدانش سماق است
 بقره بقره کرم شب تاب نامند حیوانی است از مکس که جگه و انگش اغیر و زرد و مقعدش در
 نایت سبز در زیر بال او مستور و چون پرواز میکند مکتوف میگرد و در شب مانند افکند و در
 نوم خشک و عاده از اراج قویتر و سرد و او قتال و کعبه و مقطوع المرسل و خشک شده
 باشد با دوزه منقال نقیع حلتست چون در سه او زهرنوش جهت اخراج سنگ کرده و منانه
 مجرب دانسته اند و قطور کعبه و از خشک او بار و غش کل جهت جرب گوش و کرمی و با صیر سفید است
 مسقط پوسن و نه بنی او بار و غش کینه بر رخا مورث دوست مردم و جهت تقاضای حاجات
 مورث است **جای** حیوانی است بسیار کوچک تر و سیاه و شبیه لعقرب و از جیل بار کتر و در غیر
 بقره هم پوسن و چون که از کبزد و در یک شب نر و بکشد از سه او زهر نیکه بود و علاجش نر بود
 و از قوی است **جای** بقره نامند مرغی است پزوی خاکستری رنگ و منقش سیاه و

و مداوم است با هم متصل است

مری

بقره

حب قان جذوقی فا حب صقله حب السمته حب العار و باه نر یک حب العیز حب النرم ف حکم نلو حب ابتر بار یس ارس ط حب العار
 حب القوم حب کالنج حب القطن حب بینه دانه حب لیمان انار دانه حب جلوه امینون و حب قنقل با بکومر و
 حب ۵ انک و کوی با بونه حب صلاغر حب الفار تم تیره نیک

و متقارش در از دور از دوم کرم و خشک و موافق مبرودین و کوشک او و به اوجت بر
 جنق النفس و سبهر و بوده سنگدان اوجت خفقان و اکثر امراض سینه و امکان او یا مثل آن
 جهت ابتدائی نزول آب بغایت نافع و چون به او را با اندک مک دستل سرشته بقتدر بچونی
 ساخته خشک کنند پیچود او و قطع سهال و ورمی که در ب نامند بعد میل است و خون او نماند
 باب و شراب جهت او بود و نفس خاکستر بر اوجت تا میل ضد نافع و کوشک ویر مضم و مضم
 و مصد او که در اوجت است و کویند چون نافع او را با بمون او حب المشته مکیه اطعام کشته
 محبت مغوط میشود و تعلیق او موجب قبول خلق و تعلیق چشم اس در ارفع چشم
 تعلیق شک که در چینه دان او بهم رسد قاطع اعاف و بضمه او عصاب غریبی است **حب مرغیست**
 بحمای و ازان کو چکته در انار ایها سیاسته کم و غلیظ و مولود خون سودا و مصلحت در انار
 در چینه و الی کامه بدون او نمین استعمال نمودن **حب لغارست** دانه نباتات را کونید در طری در انار
 هر یک مگر است **حب بجر** یا اسم کل نبات ما بین شجره و گیاه خوشبو است و از منطلق او در اوجت
 بری است **حب القطن** و **حب الفار** از نخوش **حب الیمان** هر نجافت **حب قنقل** فرنج شک **حب قان**
و حب قنقل یا در جنبویه **حب القنقر** یا بونج **حب مرغان** بقله میانی **حب معتزلی** و کویند
حب بیض جامه است **حب النخ** در فروع نهری **حب بستان** یا تاج خردوس **حب السین**
حب حبیب فلفلمون است **حب القنقر** بوسیما خردوس **حب القنقر** کرسته هر **حب القنقل** در
 قاف مذکور است **حب کیمانی** شنج **حب القنقر** شهیدانج **حب قا** جذوقای بریت **حب المصفا**
حب البو کالنج حب اول است **حب الفار** حب اول و کرم دانه دان نترشان است **حب القنقر** بملار
حب النخ تخم نوعی از جیه است که حرف بطن نامند **حب السطم** حب الخضر **حب السان** الصفا
حب السان بذر الحماض است **حب القنقر** تخم فنج شکست و کونید نتر کیون است **حب القنقر** در
حب القنقر و حب الما برین دانه است **حب الفار** فروع بلققت بعد از ای مینج و بلوشت خشک
حب البو اهل **حب القنقر** ماذیون **حب القنقر** کبابیه و کونید تخم نیکو فرست **حب القنقر**
حب السواد شویز است و شیمین انیز کونید **حب القنقر** قرط **حب اللوک** مایه دانه و کونید نتر است
حب صو برت کباب و بلققت بعد از ای قرا صیا **حب القنقر** در بقی است و کونید انقل است **حب السان**
القنقل بین و حبین دفنی **حب السان** لبواب **حب** بلققت اهل عرب و کمر شرفها است

بن نیر و حاصل

ح

هر یک

بگذر خدای

حب القنقر

حب السان

علم

بطبع نریزیت **خلدک** بنا بر مثلت اوغن و در دست **سوز** خواهر **انگور** **سوز** با سربانی هم نفع **سوز**
 اسم هر چه از زمین صلب کرد و از توالی رطوبات و جفاف مره بعد از می تاریخ مزاج ارضی او
 کرد و در اختلاف رنگ او عجب محل و غلبه طرب و حرارت و انشال آن باشد و رطوبت و سردی
 غالب هر دو موجب بیاض اند و نلت هر دو باعث تلخ و حرارت و مویست باعث حمرة اند و قنط
 ن لبیب صفت مفرط و رطوبت ضعیفه موجب سواد و محکم از غیر مستحکم المزاج بخلاف رنگ ظاهر
 بیاض **سوز** **سوز** است و غیره و با آنکه شقایق و چون با ایند مثل شیر میگرد و در دم سرد و در او خشک
 و قاطع نفث الدم و حیض و مقنت حصا جهت قرصه معده نافع و صداد او اربع مواد و احتمال او صحت
 منع نواز و قرصه و سلاق نافع و مورت برقان و مصلحی غسل و قدر شربش نیرام و بدلتش شاد و غ
سوز **سوز** است بقیه و ساینده او غلبه مایل از وی و شیرین مایل بجزارت و منفی قروح و در **افعال**
 ضعیفه از **سوز** **سوز** است **سوز** **سوز** است از غوانی رنگ و تویر تو و زود شکن و از لوانی نوب
 پیچیده و در شکی شبیه **سوز** **سوز** در قوت قریشی و آنکه از ضعیفه و با شیر و خمر آن جهت قروح
 عمیق چشم و انیام طبعه قرنیه و امادی صدمه و خشونت اجضان بهتر از **سوز** **سوز** است **سوز**
 بلفت مصر آرد آن کوبند و آن **سوز** **سوز** است مایل بسبزی و سست و بغایت زرد و شکنج و کا ذران با و حامه
 میشود و در اول سرد و خشک و قاطع سیلان خون در ظاهر و باطن و محلل او رام و محقق قوی و
 او اب جهت اسهال مرفن و در دمانه و نفث الدم و فرجه جهت قطع سیلان حیض و رفع بد بوی
 رام و زرد و جهت قطع سیلان خون جراحات و انحال او با دویه مغزیه جهت قرصه چشم و با زوم
 در دهن جهت منع زیاد شدن قروح خبیثه و التیام جراحات نافع **سوز** **سوز** است شبیه به زبرجد
 بیره آنک و کوبند نوعی از زبرجد است و از بلاد حبش خرد و ساینده او سفید رنگ میباش و گرم بسیار
 تند و منفی و حال جهت از ازاله انزاله انار قریب العمد و بیاض و انشت سربون و ورم و طفره نافع است
سوز **سوز** است از پانچ شکل بلوط و مایل بسبزی و با خطوط متوازیه در آب نرم میشود و طعمی دارد
 و محمدرن احمد کوبیده که نرم و ماده میباش و ماده او مستدم و سفید و محظط بسیار و سوزش مستونیه
 و بقدر جزئی است صغیره جهت حصات زمان مجرب و نرا دیشکی بلوط و مخصوص حصامه و انشت
 اول گرم و در دم خشک و کوبند معتدل است و در بول و مانع تولد حصات و از کلبه آنک تا نیم مثقال
 او را با پنجاه مثقال آب مغتت سنگ کرده و دمانه و طلا او جهت التیام جراحات و غسل

و حرارت

مصر او نه نامند

مفرد

خفت

ت در او

یاع

یخن

کوت

تلبین صلابات نافع و مضر معده و سپرز و مصلحتش تخم کرفش و عمل است و کونید مضر کله و مصلحت او
جر افعل نرد موف مالایس حجر چینه است و این تلمینه کو بد که آن سنگ ایغه شبیه بفض است
 حیث کردن فلفل تان مخلوط شده و کیفیت او را حاصل کند و در اطیه مثل کلف مستعمل است
 سنگ است که نقره را جذب میکند و در حین زیادتی تو فرغ غیر تیه یا بل بسفیدی میشود و با آنکه
 و سنگ است و در مغرب و بلاد عرب یافته میشود در دوم سرد و در اول خشک و جهت صرح و کله
 مجرب دانسته اند جهت جنون و خفقان و زرف الدم و تعلق او در باره کبودی باعث قبول
 و رفع خوف و دفع او در حین او بر دست فرما حفظ تراوست و نثر آن مضر کرده و مصلحتی که
 شربتش کعبه است **جر افعل** سنگ است مابین خفت و نقل اجزای مختلف است در صلابت دلین
 سپید مثل اقلیمیا و از آن نفیته یا قوت محققه و اندکی قابضه و بالذات و محرق مطبخ او سه بار در هر طرف
 قویتر و جهت قوی خفته و متعقنه مفرد او با شراب و عمل نافع و محرق معقول او با موم و روغن
 سوختن آن در امراض چشم مفید **جر لاسکانه** سنگ است بلون سرخ در زردی و سیاه و سنگ است او با
 و کبودی و مستعمل کفش دوران جهت درم لهابت و جراحات و قطع زرف الدم نافع است **جر افعل** سنگ
 رقیق و سیاه و چون در آن سنگ اندازند اندکی طهیب گردد و از زواجی شام خیزد و با محملات محل و با محمل
 محقق و جهت قوی در اکین و التیام جراحات نافع است **جر اسرار** سنگ است سفید و شفاف و شبیه
 و زرف میان او و بلور نرم شدن او است در آب جهت خفقان و زرف الدم و حرارت و حرارت معده
 او را رفع مرض عشق است و قدر شربتش کعبه است نوعی از ویل مرزوی و بسیار برافینیت و از جمله سموم است
جر الکلب آن سنگ است که بطرف سگ اندازند برندان گیرد و در افکند در عداوت موثر است چون
 با شراب اندازند و از آن بنوشند و حضور او در مجلس باعث عوبه اهل مجلس و کدشتن او در هر
 باعث که بجان کبوتران است **جر افعل** سیاه و بد بود از صقیلیه خیزد و از آن سنگ شتمل گردد و از آن
 کم که بر روی زنده شعله را گیرد و از روغن اطفا باید تعلیق او جهت صرح و در درجم و جهت زمان عاقبت
 اذیت حیوان مودنی و بخورش جهت کز امین هوام موثر است **جر افعل** بقار شکر سنگ است
 زخم نامند سنگ است شبیه بهاج و از ناید عوب خیزد و جالی و فاطع زرف الدم جراحات سنون محرق
 جلده دندان و تقویت لته نافع است **جر افعل** سنگ است از دای سبهو رنغا غابین قلب طین
 طبریه خیزد و معروف است بجهنم و چون در آن سنگ اندازند مثل چوب سوخته گردد و از یکرطل او کبوتیه

باصطانت و سفیدی و قبل از احتراق سیاه مایل بکبودی است و بسیار سبک و صفیعی و لوی او در حین احتراق
 مانند لوی شاخ حیوانات و لفظ است در دو کم کم و خشک و محلی و ملین و شرب او فاطح حل و حیض ر
 مفتحت صفات و بخور او جهت غش که از احتراق رحم باشد که کثیر از بدن مهوام موثر و مضر را به مصلح او
 زعفران و مہج صرغ مصرعین و صناد و جهت نفوس او و یا متین گوشت مفید و بخور او دفع کرم
 بشی و قدر شربش نماند است **حجر السنی** سنگ است که در استغنی یافت میشود و در استغنی مذکور شد
 و بهترین او سفید و صلب است در اول کرم و در دوم خشک و محقق بلذغ و قاطع نرف الدم و در او
 او جهت انبام جراحات و طلا و جهت تحلیل او ام و شامیدن او بقدر و در آنک باشد به امثال
 آن جهت حصات کرده و برقان نافع است **حجر قرنی** سنگ است مهر شیشه نجرف و صفیعی و زرد از
 هم بزرگه بغایت خشک و کرمی او کثیر و با قوت قابضه و اندک حدت و قیام مقام حجر قشور و در ستر
 موی و در دو کم او با شرب قاطع خون حیض و خوردن آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع و ایمنی حل
 زمان و صناد و با عمل جهت درم پستان و قروح جینه و منع زباده شدن او موثر است **حجر المسی** سنگ است که بانی
 کار و در غیرت نیز گسند و بفارس و بغارس فاسان گویند و او با لوان مختلفه است و بهترین او سبز و سیاه
 بر آن است و سیاه و قسطنطنیه است و صرغ او صارت در اول و باقی همه سرد اند و جهت جرب و حکم و در
 انقلابی و بیاض و منع بزرگ شدن پستان و تحصیر سائیدن او باین جهت او با متین موی در این
 موی او با سکه جهت درم سپرد و صرغ نافع و مضر کرده و مصلح او کثیر او سائیده قسم غیر آن بر او میس
 قرنی که در غنچه بهر سرد و محرق قسم نیز زمینی آن جهت سوختگی آتش و بیاض چشم و با سکه در نظر
 جهت خار نیز در قوب و جرب و حکم و با قیر و طی جهت سرطان داکمه و شقاق و خروج مقعد او او ام حاره
 اعضای عصبانی و انبام جربت عصب و در دآن نافع و سائیدن او در چشم بر او میس باعث زیادتی
 قوت و جلاد آن موثر و در زرقم سوز او جهت بیاض و قروح و سوختگی آتش مفید است **حجر الجی** بفارس
 مهره مار گویند قسمی از ما به هم میرسد بقدر نصف فندق و مایل بدرازی و بزرگتر است و بعضی سیاه و
 صلب و مختلط به خط سفید و قسمت و قسمی معدنی است و ما مهره مانند و بعضی گویند سنگی است
 ملون از معدن زبرجد به هم میرسد و جمع گویند که زبرجد است و بهترین آنست که بر موضع کزنده مار
 بخوردند بر آن موضع یکسپه و بعد از آن چون در شیر اندازند شیر را میخوردند و چون جذب تمامی کشیده
 باشد دیگر بار یکسپه در زمین جذب هم لون او متغیر کرد و بعد از آن که در شیر اندازند بحال آید

حجر الماس سنگ است
 حجر آفریق سنگ است که از ولایت
 او در قزوین است بود که بر او میس
 حجر البقر سنگ است که در زنده کاه و به هم
 آن بزرگ است و صرغ او در زنده کاه و به هم
 که در جن محل الزنخاره
 امثال او است که در
 درین امثال او است
 در چشم
 و قفع لغز است

سایه او

و جهت کمزیرین عقرب در هوام دیگر صغیف الفعل و جهت رفع سنگ نشانه بغایت نافع است
 قدر شربتش تا سه قیراط و تعلیق مخطط او جهت صداع و بیشتر نافع است **جگر پنهان** سنگی است که
 غیر ذیابلی بسیار و سرد سائیده او با بل سیرخی در زوی و شاد نه بندی نامند و زور او جهت قطع خون
 در اجزای معده و اثناسفین یکد آنک اکثر آن جهت قطع خون اعضا و باطنی و بوی سرد است
 مفید است **جگر مستی** بیون بعد از میم و قبیل از فاسق است که از نواحی مصر آمده شبیه بسنگ نرگ
 از الوان مختلفه طلدا سائیده او با آب عنب یا آب باعث بوی عصبونیست **جگر بوم** سنگی است
 که از دیک در ظرف میسازند و در خراسان بسیار است جهت تقویت لته و دندان و ترف الدم
جگر کلسه سنگی است بسیار سفید و از هند حاصل دریا و بخا خیزد و قبیل از حکاکی با کله درت و بعد از آن
 شفاف پسید میگردد و شبیه جگر سلوان در آخر دم سرد و خشک و ادرع و جالی و جهت خفقان و
 عطش و التیاب و در او جهت ترف الدم و التیاب او جهت رفع میاض مزمن و تازه و از التیاب
 قروح چشم و عضا و ستون او جهت جلد دندان و زوی او و جمیع امراض او به آن و جهت مسکن
 و شرب در قرح او صورت سرد و در رفع سرد و جبال و در ایشان او در رفع پنهان و سحر و چشم سرد و
 دوست زنان و مردان و کله ایشان در قمرل متباغضین به ستوریکه نامند سبب است این سنگ
 بسیار معتبر است **جگر الحلی** سنگی است سیاه و ثقیل الوان و کومند بسبب نیز میباشد و چون بخار در
 متواتر با بر سطح زعفران از ظاهر میگردد و چون باد عصاره یا بلند حرکتش از ابل کند و بعضی از آن
 سنگ با مرتب دهند و در دم سرد و خشک و جهت در و کوه و در نفس شرب او جهت رفع میاض
 چشم یا شیره وضعه پس التیاب بغایت نافع و قدر شربتش یکد آنک است **جگر الکرک** سنگی است بقره
 از آن که حکمت و سفید مایل به تیرگی و در شکم خردس مشکون میشود و در دم گرم و در اول خشک
 و تعلیق و شرب او جهت رفع حرقن و هموم و سواس در بدن و ایشان او جهت رفع تشنگی و
 آنی که اورا شسته باشند جهت تشنگی مغز بغایت مفید است **جگر النار** سنگی است زنده است
 جفای نامند آن اسام و الوان مختلفه میباشد در اول سرد و در سوم خشک و در و آن مخفی
 خا زیر و جهت التیام قروح عسر اللان مال جمیع اعضا و نافع و تعلیق او بر آن زمان که در لته است
 جهت عسر اللات موثر است **جگر القفاطیس** سنگی است این رباست و از آنتهای عمان و حوالی بحر مندر
 بهترین اولاجوردی صاف در بون ترین ادرسیاه در سوم خشک در اول گرم و کومند سرد است

کرم اندازند اعاده قوت
او کند خصوصاً در مخزن
بزرگ

چون خواهند که قوت جاذبه او از برون این ساقط گردد از مالیدن سیر رفیع قوه او میسرود و این حال
 درگاه در خون هر تر اندازند و هر از تغییر دهند تا سه روز و عرق و مرطوب نیز مسقط قوت او است
 و شرب امقوی جگر و سپهر زو من بن حصه و فایز و نفوس و نفوس و معاصر و عرق الساق و عسر ولادت
 و مباد العسل سهیل اطلط غلیظ و قوایض قاطع سهیل و در زوراد جهت رفیع مصرت جراثیم است
 و هر از عجب اللتر جهت قطع نرف الدم و انیام جراثیم و محرق معسول او در جمیع افعال مثل شاد
 و قهر شربت تی قیر اطرد و مشتق او در جری سپید باعث قبول و جابه و المیت و قضا حایا و در دست
 کلمه شستن ارفع که از دور دست و با تعلیق بطرف چپ جهت عسر ولادت و در زو از این موثر است
 و کینه چون حایض می کند این اثر از زایل کرد و چون رخل در سبیل باشد او را با کلاب شسته تر تریب
 داده الکمال نماید و مرغ در میزان بوده باشد از این نیز سه مرتبه داده بدیگر از الکمال نماید و
 کجول بمغاطیست بدید نظر در شش کجول باهن کند بمرتبه باعث محبت ثانی باول کرد که موقوف
 مقصود باشد و از محریات شمرده اند **عجیب است** سنگ است بیوره است و از آن بوج تر و ملمع و با نظیر
 از و سفید و کرم محلل قوی و در پهن بر دغن زیتون که در آن جوشانده باشد جهت ماندگی بسیار
عجیب است سنگ است که در شانته متولد میشود کرم و خشک و شامیدن او جهت تقویت سنگ کرده
 موثر جهت سنگ مشابیه نفع است و الکمال او جهت رفیع بیاض چشم مفید است **عجیب است**
 که در دیک حلام متحیر میگرد تیره رنگ و دست و کرم و خشک از او و به توتیه سرطان رحم است و خضاد
 او جهت رفیع سرطان خیر فرمت موثر است **عجیب است** سنگ است که در زهره و شیردان کا و مشکون بر شود
 و با زهر کادی و انداز نامته مایل بسیار و مانند ک بر اقی و دست و منقط بسیار و بعضی به از دی
 و باطن او مایل بسفید و از زنی بیشتر در کا و سباه بهم میرسد هر گاه مشکون کرد و چشم کا و مایل
 و سفید صدفه و مستند که دیده لا غیش شود و اگر او قات غیر یاد میکند و با زهر تیلو بعضی بهن
 بعضی طلانی و بعضی در در آنچه در زهر گاه مشکون میشود از یکد انگ چهار مثقال میباشد و قوتش تا دو سال
 باقی است در آخر دم کرم و خشک و در افعال از حجر البیت ضعیف تر محلل و مسمن و در حیض و
 بول و جالی و مفتت حصات و الکمال او مقوی یسر و رفیع بیاض و طلا او جهت پستی و برص و انار
 بوسید و انیام جراثیم و باب کشته جهت حمزه و غله ساعیه و انشال آن و با شرب جهت رو با شیدن
 مو سیاه در موضع برص و در الثعلب و بعد از کندن موی سفید از حجر بات است و مسعوط یک عدد

عجیب است

حجر الرقی

او باب هرک چقدر جهت نزول آب و خوردن او در هر روز بقدر رو حیة با جلاب بعد از حمام
 فاصله یاور حمام ناچند روز و از عقب آن کوهت استخراغ فرب و کت میدن باعث تسکین بدن
 حریات و البته اندام صحر محروم و مصلح و مصلحت کشید و قدر شربش نادر و قیرط و یک مثقال
 قاتل است در آنچه در روده کا و مشکون شود هرگز که در سیکه و در افعال ضعیف است **حجر الایمن**
 که در کا و کوب مشکون میشود در پا و زهر شد **حجر الایمن** جسمی است که سر به متحرک میشود و بسیار
 میانه کرم و عاود در رز این سنگ مانند نیات قوی است **حجر حمرا** جسمی است بسیار
 و صلیب در رجب او دانه آیت که با علی و سفلی حرکت کند و از سواحل دریا خیزد و قسمی از
 است و یک آنک تا دو دانگ او در تفتت حصار عصور بغایت مؤثر است **حجر الایمن** سنگی است
 قیسور بر روی آب می رسند و از استبول خیزد و محققه قایض و بکانه او در حال رنج عظم
 میکند **حجر الرقی** سنگی است سیاه و بلم سوزن که مانند سفیج و با صلایت و از خیال طرف شرقی
 خیزد و در آخر بسوم کرم و خشک و محمل و یابس خون حیض و چون کرم کرده و سه که ابر و ریح
 را به بخار او بکند از آن باعث ازاله و دم و رنج و عاف و خون حیض و شستن مقعد
 که او آتاقه دوران انداخته باشد جهت بر زمر مقعد و نطل آن جهت محکم نمودن اعصاب و قطع
 عرق در رنج ایسا و معمول جرم او جهت پوسید و منع حمل و طلا آن جهت استقاناغ است **حجر الایمن**
 سنگی است لاجوردی انیمه و بار میند و نرم ملمس و قسمی از او سرخ تیره و از ار مینه خیزد در دم کرم
 و خشک و مضع و سسل قوی سود او واقع از لاجورد و اسم از قرین سیاه و جالی کرده و مساند
 بالخاصیت جهت جذام مفید و مستعمل او مقبول است و مضر معده و مغت و مصلح او کثیر است
 و اینون و قدر شربش تا نیم مثقال و بدش لاجورد مقبول است **حجر النمر** سنگی سفید و در
 و صاف و از حجاز میخیزد و قسمی از التکت است و حجر النمر و حجر العقاب تیر گویند که در ایشیا
 و عقاب یافته میشود و این الدولت قایل این کلام است و مولف تذکره او را التکت است
 و ظاهر است که قسمی از او باشد که التکت چهار قسم است در قسم اول سیاه و در حرف الف که در
 و در قسم سفید و بالحدیث میدن فعل او در لول و مفتت حصا و تعلیق او مقوی دل و در
 هر بول است **حجر بارقی** سنگی است شبیه حجر خرقی و بقدر کف دست و سبک و اندکی از او جاب آب کثیر
 بر روی آب می رسند و بقدر از جذب آب بقدر آن رو و چون در اصاب که آتاقه آب او بسیار

جهت

جهت استقارقی نافع است که چون موضع از احوالی نافع جراحت کرده به پینه جذب طریقی
 کند **جگر** قسمی از خایمان است و چون رافع خمارت نامیده اند باین اسم **جگر** **جگر** است
 سفید و سائیده او مثل شیر و جهت عسر لول و در جمیع آنچه فادر نه حیوانی نافع است بدستور نافع
 و گویند او جگر پینه است و مراد اکثر بان از جگر بمض زجاج ایکته است **جگر** **جگر** است متحمل
 و سپید شیره با سفید و مرادی آب است و گویند لوش از زنده البحر است و سباده او تیز مباد و از ^{سکنه}
 اعمال مصر خیزد در اول گرم و در سیوم خشک و محلل و حابس نرف الدم و سر که که او را کم کرده
 در آن سر که انداخته باشند جهت ضیق النفس و طلا و جهت ستردن موی و تحلیل رطوبات
 و استقنائف و چون حک خطوط پوشتجات بان کنند اصلا معلوم کرد و محرق و جهت جلد
 در استحکام نشه و بردن کوت زباید و قرح غایره و شکوری در رخ انار و مالیدن او مثل سنگ
 با برکت جهت رافع صداع و تقویت بصر موثر است **جگر** **جگر** بفا و با و موحده عبارت از چشم
 فارس و آن سنگی است در غایت صلابت و بهتر اوز موتی پس سبز مایل بر زردی پس سبز صاف
 و بعد از آن سبز مایل بسفیدی است در آخر دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نرف الدم و
 زهر و قروح باطن و خفقان و زخمه البول شر با و با شراب سفید مفتت حصات و تعلق ادر
 کردن جهت خنق و بر مری و معده جهت تقویت معده و بر آن جهت عسر و کله و در دست جهت
 سحر و رافع چشم بد و ضراعقه موثر و گویند چون قره و برج آتق باشد و بر او صورت آن ن
 نقش کنند نفیسی از جهت اللم باطن نافع است و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش
 آن را شرط دانسته اند و قدر یکمقال بودن را بعضی شرط میدانند و قدر شربت بکند است
جگر **جگر** است سست و بقدر سر انگشت مایل بر زردی و سفیدی و از سر اندک خیزد
 و گویند چون بچه خطاف از زعفران زد کنند او کمان برقان کرده آن سنگ را با شیشه خود
 او را کم و خشک و شر با و طلا جهت برقان مجرب دانسته اند و مفتت حصات و مفتت شده
 جهت خفقان نافع است و مولف مالایس تصریح نموده که آن سنگ است که بچه خطاف او را نام
 قرنی نوزاده است کافند و عدد از آن باینند و در طی بیان خورص خطاف مذکور خواهد شد **جگر**
اللم نوع از الماست بزرگ بیخ مرجان و یکد آنک او سم قاتل است **جگر** **جگر** **جگر** **جگر**
 سنگ است سائیده مثل خون و جهت دمعه و طرفه نافع است **جگر** **جگر** **جگر** **جگر** است که بر آن

محو الحار

ششم

که بران کا ذرات رفت میسوزند ساینده او محققه بلخ جهت قطع سیدان مواد تجویف
 در سال در دوشانه وقت لوم نافع **جمر الترسک** است این شیشه بویست بنگ بقدر منفر ما در
 کوکته و از بنگ ماده حاصل میشود و چون در شیر اندازند شیر بریده میگرد و طلا و جهت جراحی
 و تعیین او جهت منع بسته زمان موثر است **جمر الطریط** سنگ مرمر است صاف محرق او با زفت
 تخمیل او را صلبه و با موم روشن جهت درد فم معده و سونق او جهت تقویت لته نافع است
 سنگ است مست که بر قبر بالصب میکند راقم مر باشد و مر او از وقت سفید است در آخر و در
 خشک و راع و قاطع نرف الدم و جهت جراحات و باسکه تخمیل او را در رخ استقا و با صمغ و
 جهت هت و آثار و در او جهت قطع بو سیرت میدان سحوق ادباعل هر دو ز بقدر یک مقدار
 ریح و ملها و موی موثر است و کونیدش میدان سنگ مقابله که منقوش نوشته باشد باعث تسکین
 و شراب او در زشتیه قبل از طلوع شمش با سم معشوق و قصد ریح عشق رافع تعشق است
 با صطلح اهل ضاعت موی سر است **جمر الترسک** **جمر الخطاطیف** **جمر الاحصم** است و جمر
 نیز کونید **جمر الباز** **جمر الحیه** **جمر السم** با زهر معدنی است **جمران** با صطلح اکثره بان از زعفران
جمر الدار در لاجورد است **جمر الیوب** و **جمر السوس** **جمر مقاطیست** **جمر العیاب** **جمر العیابی** **جمر طایف**
جمر غا غاطیست **جمر السب** است و کونید رسم شیشه است **جمر المصطی** و **جمر اللایه** **جمر الملس** **جمر المرد**
الطراط و **جمر المنز** و **جمر الریشی** است **جمر العراق** **جمر الحک** است **جمر مشویه** **جمر**
جمران و **جمر الماک** و **جمر الالوت** **الککلت** است **جمر البیت** و **جمر النرد** و **جمر العقاب** **جمر البیه**
و جمر البخری است **جمر الشفاق** و **جمر الشمر** **جمر القیتور** **جمر الرغل** و **جمر الکاک**
 نامند **جمر شمر** **جمر البیت** **جمر الترس** با زهر حیوانی **جمر البیور** **جمر البور** **جمر صبری** ضامان است
جمر زبون **جمر البیور** است **جمر افندی** **جمر الافریج** است **جمر زین** **جمر مخلوق** است **جمر**
جمر ایوی **جمر ایوی** **جمر ایوی** است این نامند و ماده میباشد نر از فولاد و ماده او نرم این است
 در دو کرم و در سیوم خشک اند و فولاد طبعی را با بورقان و مصنوع از نرم این را اسط
 و چون شاخ موخته نیز و جمر الرغام ایا بسویه با این مالیده در آتش سرخ کند بسیار نرم
 و قشر عیارت از دست و هر گاه بار صاص با مر قشیش یا سم الفار با زینت یکدانه بر نه آورد
 که در دهر سوز چون با نحاس یکدانه بعد از آن با نشوره نحاس از سوز نماند بغایت

در بعضی نسخ
 جمر الطریط
 جمر الرغام
 جمر الطریط

جمر الترس

شود

که از شود

که از شود و فواید که مستخرج که بسیار است طریق ساختن او آنست که این متعارفات را
 در کوزه مخصوصه بش بسیار شده بکهنه بنامه و حنظل و صبر هر چه در او می کشند بد باشد باز هر نامی
 سائیده برادر نیمه مقدار بجا بند که در چشم او داخل شود و گویند چون این ناخته را یکی در او غن
 کچن لطیفه کرده بار دیگر در آب اطفا نمایند ام این را مثل این را بخورد جذب کت و آب این
 ناخته بغایت مغوی باه و قایض جهت بر صحت امعاء و اسهال مزمن و بواسیر و درم سبزه و نفوذ
 معده و سلس البول و درد مقعد و کز بون سک و روانه دروغ از وی خناره و هبضه نافع است و شتر
 باین ناخته در اسهال مور و رفع خفقان و استقا و ضعف جگر و معده و باه قویتر از آب ناخته
 دروغ باین ناخته در اسهال مغوی و نرف الموم حیض است و معده قویتر است و خنثی الحیدر
 المکونات را لانس مذکور خواهد شد **حیات** بقا است غلیو از نامند و بترکی جلقان نامند و در دم گرم
 و خشک و گویند در اول خشک است مطبوخ او با کند تا بد او مت خوردن آن قاطع بواسیر و کشیدن
 قدری از محرق او که مجموع را سوزانیده باشند با کلاب و اندکی مشک جهت ابرو و صنیق النفس و
 سعال مزمن مجرب است اندک مطبوخ معتد او با کند تا در عمل صحت زخم و بواسیر و سوخته چاد
 بقدر یکدنگ با آب کشیدن جهت نقرس معیدیل و مجرب است در دفع غده بلغمی و سلبه معیدیل
 و در این هر دوشی که میغه او را در بسیار جوشانیده باشند تا غمراشته باشد جهت برص مجرب است
 و مطبوخ او جهت برص و فالج و نقرس و نفوت عصاب نافع و خون او جهت ابرو و کفاح زهره او که
 خشک شده با آب سوسن و چشم مخالف طرف طلوع بکشد جهت زخم سموم جوام مجرب است
 خصوصاً چون در آب بادیان سه هفته در آب کدو است باشند چون چشم او را در زیر بالین
 که کند که او را ناسته باشد مانع خواب او میشود **حرق** اسم باد بخان است و باین اسم چیز را که
 باد بخان است می نامند و آن نیز بیانی است بقدر عوز ماشل بخار و میدان در تابستان بهم میرسد
 در ده خایده میشود و بیات او از بیات باد بخان بری که اندک بزرگتر و شتر او را در اول قدرش را
 باد بخان بری و جراحی شوکت العقب نامند و بر دم گرم و خشک و اهل شام با دو جامه بشویند
 و بسیار عالی و قیام مقام صابون و بخار جهت بواسیر معیدیل و طلخ جراحی او جهت کزیدن عقرب
 و درم از مجرب است شده اند و تنه این روغنی که در او جوشیده باشند جهت اعیان و نفوت بدن و در
 گوش نافع و در حول او با عمل جهت گرم مقعد موثر و خوردن او با خطر و موثر است کرب و مصدق است

صا و در انگ

و خوردن تاد

الاضلاع

کردن خون زخم
طبع گرم او جهت تصحیح
تسکین کردن او احتساب
در مانع

الاشبه

در جهت همان است **در جنار** **میرح** **حفظت** **عقن** هر کلی که مستند و شبیه به چشم باشد
 بلقت سریانی نوعی از سداب کوه است و یقیناً استند نامند نبات او بقدر دهنی است و از یک بزرگ
 شاخ میرود و یک شاخ دیگر و یا بل حیل و میر و علف دانه ها و او در وقت الاظلع خطه و با اندک سرخی و کثرت
 و بقدر خردل و ثقیل المراجحه و از مطلق حرل مراد از دست و قسمی از انرا برک مثل برگ بید در از او
 و یا بل بسفید و کتس مثل ماسین سفید و علف دانه او طویل و حرل امیض با عیار علف دانه ها
 در سبوم گرم و در دم خشک و قوتش تا چهار سال باقی است لطیف و محلل ریح امعا و یلغم و مواد
 و هبسه و مسمن و در اول و حبض و شیر و مهل سودا و یلغم غلیظ حسب الفرع و جالی سینه و شش
 از رطوبات لزجه و نفوع او جهت تحلیل سودا و صاف و در مانع و رفع فالج و عرق النساء و نفوع
 امراض بارده و استنقا و رفع جنون و اعصاب و سرد و میرقان و سنبان مانع و چون یک دقیقه
 گوید و با چهار دقیقه بچوشت کند و آب او را با سه دقیقه عمل و دو دقیقه او را شش کند بنوشند معنی
 و مغبایله است و دقیقه سینه و اعالی بدن از لزجات و ضیق النفس و سعال رطوبی مفید و هرگاه
 یک دقیقه در شراب یا انگور که بقدر سه رطل باشد بچوشت کند تا برنج رسد و روزی تا دو دقیقه
 تا سه روز بنوشند جهت رفع صداع مزمن و صرع مزمن مجرب است البته اندک اعاده حمل زمانی که در
 حامله میشده باشد بعد از آن نشوند بماناید و باید سه روز متوالی از آن مطبوخ بنوشند و چون
 پانزده روز صاحب عرق **الاشبه** بکشتقال و نیم از حرل ماکوفه تناول نمایند رفع آن علقه کرد
 مجرب است و چون با تخم کتان مخلوط نموده با عمل سرشته مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس
 و چون زجاج محرق اصافه نمایند تقویت حصات کند و امکان او با زعفران و زهره مرع حاصلی و عمل
 شراب باب بادیان سبزه جهت ضعف بصر استلذی و تطول آب مطبوخ او جهت تقویت اعصاب
 کردن موی و از ازاله عذر مطبوخ او با آب و روغن کنجد و مداومت اکل آن جهت رفع امراض کزاز
 و صداد او با روغن شست بر مات و تسفاه جهت قوی مزمن و مسعوط عصاره و آب مطبوخ
 جهت قطع نرله و حمره چشم و قطره او که در آب ترب و روغن زیتون چوشت میدهد با ش
 جهت کمرانی سامعه الکری و دووی و طین در بخور او جهت درد دندان و نفیس او در باره
 رفع سحر و کوفت دندان او در خانه باعث تعرفه و بخور او مبطل این عمل است و موثر است
 و صداع و مضر کردن و مصلحت او بوی میوه با ترش و کبجین و در شبها و قدر شتر است

تا و بمشغال

کتابخانه
مجلس
تاریخ
۱۳۰۲

باد و مثقال و بدش قدر مانا و کوبیده تخم سداب است و معمول میسج او که با روغن ابر ساسلیکه باشد
 مفتح افواه و قوی دغون بوسیرت و روغن ادریسوم گرم و محرک باه و مفتح سده و مانع جهت فانی
 و لقه و صرع و ریش و رواج اعصاب شر با وضو و مانع و حفته او جهت عرق التا و در دگر و مروت
 که در دهان مفید است **حریت** بیاد محتانی و نای فوقانی بناتی است که بر روی زمین بین میشود
 و برکت در از باریک و مابین ادران طویل و بر کهای کوچک و خوشبو در بسوم گرم و خشک و مفتح سرد
 و جهت بدی هضم و دفع بخار و دهان و خوشبو کردن و بانی و دفع افام و در شکم و قوی نافع و مصلح
 و مصلحت کشته و قدر شربتش تا سه درهم و بدش بر بنجاف و چون کوسپند از ان تجرد و گوشت کما
 اوله و در خوشبو میگرد **حرله** بناتی است جبارتی و از جمله برتوعات و بقدر قاست و بر شیر و برکت در از
 از هر یک بید که چکیده تیره رنگ و صفا و او را جهت جرب بغایت موثر دانسته اند **و فنیط** جسم چ
 که شاد و نبات اوست و از جنس تره تیزک بری و بستانی میباشد و ریش در قسم بستانی و مالکول
 و جرح صفت او که کور شد تخت است و با طول و برکتش بابل بند و بر و با شریف و نبات او در دم
 گرم خشک و لطیف و کشته که گرم معده و مثانه و موثر است تقطیر البول و مصلح شکم است و سر که است
 بری او شد به الحرف و شبیه به بستانی و از ان باز که در قوی تر از ان در افعال و بهر تخم او نسبت
 به بستانی اقوی و مستعمل بستانی اوست و تخم بستانی در بسوم گرم و خشک و بغایت محرک باه و
 بول و محلل و رم سپرز و قابل جین و لاقم گرم معده و مقوی ذهن و تر باقی هوام و مخرج فضول است
 و جهت اخذ اریغ خام بطرف شانه و دفع اسهال بدن و اخراج مواد فاسده در دفع سیدان
 بر که معده و امعاء و نفوت است و استیصال سودا و رطوبات غلیظ و تفتیح سده و ماباب گرم جهت
 قوی و با عمل جهت سرفه و در دیلو که از خلط غلیظ باشد و باز در تخم نیمه شت و عمل جهت خلط
 عضل سینه و تنفیه موادی که بسبب صدمه سینه رخته باشد و بوداده او بغایت فایده جهت
 اسهال بلغمی نافع و مضر کرده و معده و مصلحتش شکر و جبار و بدش خول و تخم تره تیزک و قدر
 شربتش تا چهار درهم و با تخم نیمه شت بغایت مصلح سینه و جبار شکم است و با شیر نر
 قوی و در درهم و با تخم نیمه شت بغایت نافع جهت از ازاله مرض بغایت موثر است بشرط نبات است
 از اطعمه و طول در شرب از جهت منع ریحین موی و صفا او مسکن درد کمر بدین عقوب و با عمل جهت
 در اسهال و در جرب مقصره و قوی شهیدیه سرد و قوی با نار فاسد در ریحین موی و با سوسوق و سر که جهت

گرم است

و مفتح بلغم و فانی
 و مصلح شکم است
 و مصلح شکم است
 و مصلح شکم است
 و مصلح شکم است

نصف

باجب الفار

مفد

اعلام المیر

قیح از
شش

بسیب

ورق الف و اورام حاده و بابت و تک جهت نفیخ و بل و با سر که جهت بیضی و برص سفید و باغون خطا
 جهت رنگ کردن وضع که هرگز زایل نشود و بازفت جهت درد سر که و با این العیاب در دستان
 کاه و با صابون و عمل جهت نمش مجرب و در اینجی رو بیل موثر است و نظول طلیح او جهت پاک کردن
 چرک تحت موی و وضع رطوبات لزیمه **رف با بی** نبات او بقدر شیرینی و هر گشت شیره برک تر است
 خشونت و گلش از دستش سفید و سرد و در تنگین خاص تره و در مازد ان کلم تره و شش
 کرم و تره تر از حرف غلیظ که حب الرثا نامند و در حیض و مقید حیات و مخمخ آن و مغز
 جهت امراض باره و عرق السند معنی قوی و سهیل قوی و منقی اعلاط و مر تیره و قدر شربش یکدم است
 از حرف بستانی و شانزه قراط کل او سهیل قوی و منقی اعلاط و مر تیره و قدر شربش یکدم است
او بی گویند حرف بستانی است و بعضی الورق و پنجش نریک و گلش سفید و صده او کمتر از شش
 قارس خردل سفید نامند و بعضی حرف با بی را با بن اسم مسی میدانند و بیس و منشق رطوبات و
 ار نه در سایر افعال مثل شاد است **رف السلس** حرف مشرقی **رف مشرق** قسمی از حرف بستانی
 است بقدر درجی و با شش جای بار یک و برک او در جای بن مثل نبات خروپ شیره برک شیطیح و از
 زمره سفید و نمزش مثل فلک و تخمش سفید و قریب بخردل در حدت قیام مقام و مفضل در اطعمه
 و گلش سفید و در اطراف شعبها در جمیع افعال قوی تر از حرف بستانی و مطبوخ نبات او با نباتات
 جهت ترلالت باره و وضع اعلاط سینه و تحلیل نفیخ موثر است **رف الما** نباتی است که در کنار
 برک شیره برک تره تیزک در اول نمکون مستدم و در آخر با شش بفس میشود و او نیز جرجیر
 چه جرجیر در میان آنها است ده میرد و برک است و تشریف است نازه او در دم کرم و خشک و با بی
 و مسخنی و در اول و حیض و جهت علما باره باطن و خمدش جهت قرح و ثور و کلفت است باغ
 اسم منجی و بعضی بی شش و بفارس کنک است بستانی او را برک بزرگ تر از برک کاه بود با رطوبت جسم
 و اسن مایل بسبای و ساقش بقدر انکشت و ناد و درج طول او در سر او چتری شینه بیس و جهت
 از و رنگ و بجش مایل به خرو با لریز و تخمش طولانی و از جویم زکتر در دم کرم و در اول خشک
 گویند در اول تر است و با رطوبت فضله و بیس و در لول و حابس طبع و مسخنی کرده و متانند
 جماع و محلل ریح و با ضمه غذا و جهت قرح شش و انقباض اطراف عضل و جهت امعاء و
 دار الغلاب و خوشبو کردن عرق و موم او غنی را که به مثل او اب کنک مخمخ کرده باشد جهت

ادویات اسباب کتب
در بیشتر از کتب خوانند

خاردار

صلب برین المذره جهت برش نافع و نطول او جهت خارش بوق و ضداد بیخ او جهت سوزنکی تش و التواء
 عصب مفید و مضر و مویز و موله سودا و تفاح و مصلح او در به چاره و در غن و در سکه است و قسم بری مطبق
 بر او است هر که سیاه تر و کویکتر و ساقش بر پرک و خارشش تند و در سرش چیزی بقدر انار و در چشمش سیاه
 غلیظه و در او دم کم و در اول آن خشک و در جمیع حواص قویتر از سبانی و مصلح مواد متعقده و
 مخرج مواد غلیظه سینه است و مضر محررین و مصلح او سکه قره شیشه است و طلا و اجزاء لطیفه کل او با سکه که
 جهت جرب و نطول طبع جمیع اجزاء آن جهت خراش و رفع قمل نافع است و قسم از بری که بی ساق
 و کوچک و خاردار است جوین نامند محلل و مفری است و صحن سرفه بفار کنگر زو نامند انش و اللط
 و کور خواهد شد **ردوی** جوانی است شبیه به در زنده و در اول و از آن بسیار کویکتر مثل مار کویک است در
 او در سرش باریک و طولانی و در بعضی روزی متکون بالوان مختلفه میگردد در دیرستان باجه کول
 در اصفهان مالی نامند و از جمله سموم است و در خانه ها و کوه ها یافت میشود و در رسوم کرم خشک
 و غلیظی دل او که در لخته سینه است باشد جهت تب ابرو و طلا جلد محرق او با سب می کشند و بعضی
 گویند که از قطع و ضربت نام میگردد و امکان خون او جهت تقویت باصره و سر کین او جهت ماض
 و کویک چشم و ضداد جهت تقویه بشیره و رفع جمیع انار مفید است و سر کین او سفید و سبک و در او
 شبیه بشر است و این المذره فرموده که ضداد به و گوشت او موی را می برد و تعلیق در بدن
 بر بازی است جمیع باه و شوره جماع است و به سوزن تعلیق مهره پشت او که قریب بروده باشد هر که سخت
 یافت شده قوت جماع است و از محمد بن احمد نقل کرده که عوز و لایک تیر اط از چشم جرب او با آب
 سیاه مطبوخ و در او استا رهوغن کا و بغایت محرک باه و مسمن کرده است و چون در دنی را با سم
 صاحب عرق النسا صید کرده رک باطن را آن از اجسته موضع را شکافته آن را با صاحب عرق
 النسا قطع کنند و بعد از آن با دست ریزه نمایند بدون آنکه که با لای صیت رفع آن علت شود و گویند
 جرب و کویک بصیحت رسیده و خوردن گوشت و عرق برین او مورت جدام است **جرب** بفار است اصناف
 برت گویند و آن جوانی است شبیه به روش و در بنانش بلندی و موی دم و اوقات و نظر او میت باقی است
 در تمام کرم خشک و از جمله سموم و خون او مانع او شدن موی که گستره باشد و در افع انار جلد و طلا
 سب مطبوخ او رنگ بدن را اما چند روز سینه میارد و گوشت او مورت سب و در وقت است و کویکتر هم او گستره
زردی بلخی نامی است و در جرادند کورشد **حزوه البقر** حجر البقر است **حزوه الخار** حجر الخار است **حزوه**

است او هر خشک و سفید
 با آب سرد است مایل مین
 است و یک تغییر اطاز
 چشم جرب او

ملح بزرگ سبزه **جوش** بنا، مثلثه مار ماه است **ریش** ماری که بر پشت او نقطه آبی سیه و سفید باشد
گویند که کن **جوش** این بخت اندیس طوبی را غامض **زد** بضم حا خاک فاصل و کسیر و بفتح خا خاک
حقیقه طعمی است که بقارس کاجی نامند **مول** بیض **مول** عربی قسمی است از جنس مذکور شد **قرا** طبعی است
است در آنچه لون و ایزه او متغیر شده باشد **مطاسم** عربی از او درخت **مانه** اسم بیضی که با فلن است که
تیره گویند **جوش** در حشا بشین و نامشده خردل برست **رض** نشان است **زرا** بر شمش **حرقان**
سنگ است **جرب** طلع است **راب** اسم عربی است غار **جربا لب** طبعی علف اظہار است **جرب**
بو جید **یطوس** بستانی و بیری می باشد و از مطلق او مراد بستانی و در ماژدزان انار کجی گویند
او بقدر اکتسای درازان باریکتر و شاهنای او بقدر باریک و منشق از بلالی ساق میشود و قشر
شبهه یقین ازوک بری و مایل بر ریزی و تخمش عرض مایل بطول و متذطم مایل ببطری است و برکتش
ببرک کشتن و از آن بسیار ازبزه تر و بجیش شبیه بزرگ و سفید مانند کندی طعم او بدستور او
طعم ازوک و رازمانه و صاحب بخت و سعید جربانی و این تمیز گوید که در طبعستان او را جرب
نامند و ظاهر اجعفر قسمی از مری او باشد چه تا که شده و در اول کرم و خشک و در
و در اول و بعضی کاسه رواج و معطش و جهت آفت سوم بارد و هوام و بد بوئی و میان و نقوی
بارد و نافع و مصدح و موجب امد و جرب و پودر و محرورین و مصلحتش سربق و آب سرد و کاسی
تر شیبها و بقول بارده است **زرازی** و حراه تیز گویند و در قسم می باشد و در جمله سداب بر شتر و در
قسم او در ماژدزان جعفری نامند برکتش شبیه ببرک کرفش و بقدر ببرک کشتن و تخم او سبز
خوشبو و بهترین اقسام و برکتش که متر از بستانی جهت رواج و آدودیه قتال بارده و سم عقرب
ماضیه نافع و محقق است و قسم دیگر اساقش باریک و بقدر درجی و پر کمره و برکتش شبیه
و باریک و خوشبو و طعم او تلخ و تخم شبیه با بجزان و زودتر عبارت از است و بقارس
نامند در بسوم کرم و خشک و نایب نایب جاوش است و معوی معده و دماغ و جگر و محلک رواج
و مفتح شده جگر و سپرزوسن کرده و سمی و بیسم و منقی نشانه و مجاری بول و رافع خمار و بوسیدن
جهت زکام و رطوبات و ماسخی و برودت و ماسخی و صداد جهت تکین و در ورم بویسیه و طلق
باعسل جهت جراحات و اکل در صداد جمیع اجزاء او با شرب باروشن مغیث جهت دفع سوم
درم او با اندک شرب جهت که درین هوام شرب یا نافع است و جالبوس مالی صیت او را جهت معالی

جوش

منشعب

میند میدانند و تخمش در افعال قویتر از اکثر اجزا است و مضر سرد و محقق من و مصلح من و مصلح من و مصلح من و مصلح من
 سادیت هرگاه از افام دیگر اجزا یافت نشود و قدرش برایش تا سه درم و از تخم از نایک مشغال **خزازه**
 جزیت که بر روی سنگها نماک متولد میشود و سبب یابیل سفیدی و چون بدست مالند هر یک حنا باشد
 کرد و در مضر عاقرقوش و بغاریس کل سنگ و در یابی سنگ حانانند سرد و خشک و باقوت جالبه و صفا او جهت
 ات م تریاد قطع نرف الم و شکنین حرارت اعضا و او ام صاره و درم زبان و با عمل صحت برقان
مغز لغت عربی است و کف الدایه و کف اللسه و بومانی هر باقین نامند در او از د بیتی است سفید
 و یابی به تبری و در زوی و طعم او شیرین قابل بلعی و این الدولت نوعی از همین سفید دانسته و نبات او بخواه
 در ک و شیره بر ک سبب و عزیز تر و مغز و ساق جوئی از سلطان بسته مابین از روی و سرخ و زرد
 و بر کما از بزه احاطه ساق نموده بلندی آن با و دروغ و منحرف بجهت اسفل بحدیکه ملاصق زمین شود
 چیزی متخلف مثل سفیج و در روش مانند که رطوبت و خاکی از ریزه در اطراف او و گلش مابیل سفیدی
 و تخمش محیط ساق او مثل قمر سیرین و بی شاخ شعیبه و منبت او بنزدیک ایها و در بلاد شام و کوه ما
 بیت المقدس و طبرستان و بهترین او نرم تند بوی شیرین است در وسط دوم خشک و در اول سوم
 گرم و باقوت تر باقیه و قوتش با بخت سال باقی است و مفتح و محلل و ملطف اخلاط و مین و مقور
 و جهت رفع صواع کهنه و منع تصاعد بخار و تقویت دماغ و قطع ترلالت و رطوبت و دردهات و لثه و رینه و الو
 و عمل و صین النفس و قوی و ریح و غلیظه ضعف جگر و سپرز و با عمل جهت صحت و اداست آفا نایک بقته
 و در هفت جهت استقالی و زنی با سبب چین جهت نیکو کردن رنگ خرد و با منفر تخم خرزوزه جهت کرده با
 کما جهت قطع سبلان خون و باب کهنه ثبت ساقط کردن بوی اوست و اوست حزون او باب کهنه جهت
 تخلیل آنچه در امتیان بهم رسیده باشد و با صبر جهت مفاصل و عرق السه و خاوند کور هم ای او باب سباب
 و سیر و در غن زمین جهت فایده و تقوه و کما از حد و عرق السه و قطور او در کوشش جهت کمرانی سامه و الخال
 او جهت براض چشم و ناخونه و سلاق و شامیدن او جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه اجماع اطباء
 حضور صابا شراب و بستور طلک کردن و شامیدن منقوع او در شیر تازه بقدر یک شیب موجب سلام تاثیر سموم
 است نادت یکسال و کونند نادت العمر و باب نمک است جهت سقطه و صفا و تازه خشک جهت منقوع
 جراثیم آن بغایت مفید و کونند مضر است و مصلح او اینست و قدرش برایش از نایک مشغال تا دو مشغال
 و مصلح مالا رس جان نموده که صنغی از در شام بهم برسد که بشبه بسورینان است و عظیم اصلیه است

اگر هم را در عرض سال مخصوص او داشته اند **سراج القطر** است **حک** بفارس خاک نازک
وستانی میباشد وستانی بهتر است شیشه به جات هندوانه و شاهی ادرسیط بر زمین و برکش
آیزون و شاهی افکار دار و شمش صلیب سه بهلو و از نخود کوبیده و سفید و اطراف او تند و کباب
و خشک و غالب و جانی و در لوبل و مسکن در دمانه و اقرابنده و منقبت حصات و منضج در
طین در افق قوی عار و با شراب جهت ادریه سمیه و ضار و مختاره و طبع او جهت ادریه و درم حار و منضج
آن در پنج نیت مواد با عصاره جهت قلع و عفونت درمان و درم عضل حلقوم و در دانه
عصاره او محقق دیر در ادریه است و در اشتغال عصاره خشک بر لبها شراب جهت سم ادریه
اب طبع آن جهت بر طرف شدن کبک بنایت موثر و چون نخود را در آب تازه او کربور کرده است
و تقویت باه بعدیل است و قدرش بیشتر تا پنجاهم و مضر سرد و صلیب بادام و روغن کچکدست
در افعال مثل عصاره اوست و روغن او که از آب آن و روغن کچکدست دانه باشد طلله نمودن
او در آب سیدن او جهت تقویت باه در درم و مفاصل و بزرگ کردن رنگ عصاره در درم و کرم و کرم و عصاره
و چکام بدن و مالیدن او در ادریه و عانه و کرم جهت حصاة کرده و دمانه موثر و قدرش بیشتر منقبت
با بیضی تخم مایه با نیند و چون دانه خشک با نیند تازه سه بار چخته خشک کنند در تقویت باه
سراج باشد و در اسم مایعات که از چوبه غیر آن ترتیب دهند بطریق قهوه توان خورد
بفتح اول و دوم که است شیشه بصفت و برکش در از و برزگر و تیره رنگ و یو یابی حس کوبیده در
خشک و چخته او مقوی معده و با صند و مصلح طعام فاسد شده و جهت خوشبو کردن و مانع از
و با شراب جهت کزیدن ریلد و عقرب سفید و قدرش بیشتر تا پنجاهم است و استعمال زیاده او تیره
است **صل** لکیر اول و سکون ثانی اسم بچه سوسمار است **حک** بلقبت مصر است **حسن**
فارس حله البان است **حسن** بوف اسم فارس حاشیش است **حششته** از مایه کباب است که در
آزاد حو طهایم وید و شاهی ادبایک با لب بر خرد برکش حشش و مرغوب و بر شاهی او
شبه به تخم او بقدر مرغ و حشش و مرغوب و بسیار تلخ و بر جامه پیچیده در دو دم سرد و تر و حمل
و رادع و مفتح سده و جالی و قابض و چرب و رطوبت را با الکلیه زایل کند و ازین جهت باین اسم مسی است
کننده و در او قیبه عصاره او با شکر عمل چینه سرفه که بسیار موثر و ضار عصاره او جهت
و با سفید آب جهت حمزه و غله با قیر و طی و روغن حنظل با سه بر جهت نفوس و مالیدن برک و جهت

محبوب

بوسید

او جهت دوم

بسوسنبر

در غزه کوزین و باره من کل جهت در کوش مفید و مضر در مصلحت نبات چشمش و قدرش برش
 یاد در هم است **حشیش** اسم اصطلاحی قشرب **حشیش** درختی کبک است منبت او سنگلاخ و در کوش
 بهر کوش و از آن بزرگتر در آخر روم گرم و خشک و محمل و لطیف و صفا و جهت او جهت قروح شهید
 یافت **حشیش** این الا در کوش کویا و در کیشان خشن نامند و از حیل بود نه است و در بارند
 ای کویا و شیره بشیر و مایل بسیاری و خوشبود با نفاصیت اخرج ز لوی که در حلق مانده و در سایر
 نیز از وقت م فروغ است **حشیش** القریب صام یوماست و لغت جاز بوللا ما بنولت **حشیش** الکلب
 در اسیر **حشیش** البرص کبک اطریل **حشیش** الحارسان خشینک **حشیش** الطال **حشیش** الاود **حشیش** الاود
 است و حیوان نیز باین اسم اخیر نامند که از قدیم شهید و باره و در بعین بود و الحالی سبعة و سبعین
حشیش السقا و **حشیش** العیاق است **حشیش** ابر **حشیش** ابر **حشیش** ابر **حشیش** ابر **حشیش** ابر
 در از کبک است که یک ارض مرغاب و در طریستان کبک و شش کویا قسی از دوق شهید
حشیش العود کبک است سفید و صلب قریب و چون شکسته شود از اجزا او نیزه میگرد و باره
 مستعمل کرد و شکله او بر طرف نمیشود و در شش سمند نامند و داخل ضادات طوایف استند و اوجالی
 مورث صحت و طراوت است **حشیش** الاود **حشیش** الاود **حشیش** الاود **حشیش** الاود
 اسد العیاق **حشیش** العیاق **حشیش** الاود **حشیش** الاود **حشیش** الاود **حشیش** الاود
حشیش کبک اول و فتح ثالث بفارغ غوره نامند و آن الکو نار سبب است در اول دوم سرد و در
 از آن خشک و عصاره آن سرد و خشک و مطلق حراره خون و صفرا و قاطع صفرا و بلغم و مقوی معده
 و کوبیدن و جالب طبع و مانع انقباض مواد معده و در ارض است عصاره خشک و صفا و خشک او جهت
 زنی و جوشش بدن نافع و مضعف معده سرد و مضر باه و مولد ریح و مغص و مورث عطش در بعضی ام
 سبب تکلیف و مصلحت طعمه و امینون و انجیر و بهر شش ریاس و ترش نارنج و رب غوره قاطع خشک
 و سکن حرارت و التهاب معده و جهت سهال مراری و در انگلیختن اشتها و حفظ جنین و تقویت اش
 و غشبان صفراوی و دفع عصاره و منع قبول مواد و باره اما بخوش جهت پ صفراوی محرک عصاره
 در افسان خشک کرده باشند همین اثر دارد و جهت خنق و درم صغره و فی الدم و عاف و غوط
 نبات و طلع و طلا و ماب کبک جهت تجویف بوسه و فرجه اینه و صمد و اصلاح احم نافع و باه که جهت
 از صبر و در کوش و غزه او جهت درم خلق و حقه او جهت قره امعا و سیلان رطوبات احم

مشقائل است

جوشش بدن و حصف زهارش
و سستی بدن

واکمال اوجیت دمع و انشت روختوت اجفان و ناکل مفید و رب او در افعال
 و مقوی قوت ماسکه و چون تو تیار ایا اب غوزه پرورده گشته و پستور سار او ویر عین را بغایت
 فعل آنست و مغز سینه و مورث معال و مصلح او کلفتند و شربت خشکانش و قدر شربش از عصا
 منتقال بدلت آب سبب ترش و ساق و شربت او که از اب غوزه قریب بشیر منی سبز و زرد
 یکبخر و مزیت داده بکمال بر او گذارشته باشد جهت رفع یاه و تقویت با صمه و قویع شفا بعبان
 و در سایر افعال مثل عصاره اوست **حصه ابان الیاری** بقارس حسن لبه نامند او صمغ جزیره
 و کفکام عبارت از دست و مولف نذره گوید که اکثر اهل این صنعت تحقیق نموده اند و من
 مشقت بسیار مشخص کرده ایم که صمغ خرد است و در اول تکون صمغ مذکور بقدر دانسته گندم طایر
 بمذبح بقدر خمر نزه میشود و بوی او مرکب از بوی مصطک و کنز و خوشبو ترین صمغهاست
 سهرخی و سیاه و محلل و جاذب و در دو دم گرم و در اول خشک و مورث سرد و خاکین او جهت
 نشه و طلا او جهت جس کردن تریات و قطور او بار و غنای جهت در بار و گوش و تپا میدان او
 مقص و تقویت معده و دماغ و اذاتیه رطوبات و تحلیل آن نافع و قدر شربش تا دو در هم و صمغ
 محروین و مصلح او روغن بنفشه و خشکانش و بدلتش لادق و مصطک با لمانا صفة **حصه الالبخ**
حصه برس بجای مملکه و بخار بجمه صلبوست **حصه درسن** بقارس سبکر نزه نامند
 محفف و ساینده او مثل عبار جهت نرف الام جراحات و رفع ورم آن مفید است و انداختن
 آب مصلح غلیظ اوست و مقوی است **حصه قنقن** کمی و هندی میباشد و کمی او را میونانی لوفیون نامند
 آن عصاره برگ و تخم نیانی است خارناک قریب سه ذره و پوست او کاغذ بزرگ و برکش شبیه برگ
 و قشرش شبیه بقلقل سیاه و اصل طعمش تلخ و بهترین او پودن رز و بابل سیاه و مغشوش در
 مایل سیر خرد چون در آب اندازند کف او بزرگ خون گردد و از آتش ملتهب شود و باقیق و مرارت
 و مغشوش او که از دوشاب و آب مورد و صمغ و مرز و عفران مبارکند محلول او بزرگ خون نمیشد
 و باطن او با قوتی میباشد و او معتدل در حرارت و هر دوت در دو دم گرم و خشک و قابض و
 و اش میدان او جهت اورام باطنی و رسال و قطع سبلان رطوبات و عرق احتباس خون و نفث
 سینه و سرفه و ادرا حیض دیواسیر و دردی که در فغان سیاه و زخم و کرم برین سکه یوانه و حرارت
 و التهاب تشنگی و حقیقه او جهت سهال فرمن و قرصه امعا و مغز و اوجیت ورم حلق و

و مقوی دل

بدلت

و مصلح و مقوی دل
و روح

ادرس

از جهت تقویت لته و قشور از جهت چرک گوش و ضاوا و جهت شقاق مقعد و در جنس و تقویت مو و منغ
 نزلت و ادرام و احتمال از جهت بریدگی و سلاق و ضعف بصیرت و در معده در بد و منغ نزلت نافع و مضر
 و مصلحت اینون در حمال و قدر شریکیش از نیم مثقال تا یک گرم و بدش حصص هندی است و عصاره نین
 است و در جمیع افعال خوبتر از حصص عربی است مگر در ورم و ادرسیاه تر از قسم یکی میسند و مصلوح با و از
 از شک و استین و استال آن استعمال نیاید که در بدش صندل سفید و فوخل بالمانیه صفت **حفار** یض
 هم عربی بر دی است **حقیق** بفتح حاء و سکون فاء اسم آورده است که بفارس شیروان و نزار خانه گویند
حقن بقاف اسم بقله الحما است **حقین** اسم است **حققرت** اسم ترکی صاف است **حید** و اکیلان
 کما حجه و در صفهان شبیه نامند از خوب معروف است و قوتش نادر سال باقی است در اول دوم گرم
 در اول خشک و در اول لعابی و منضج و ملین و محلل و مبع و در حصص مغزی ریه و بارطوبت فضله و باطل
 چون طبع باید سهل و منفی اما جهت مواد محتبیه سیند سرفه و ابود یوسیر و ادرام باطنی و مصلوح او با نهر
 هندی و نجر و مویر که آب او را با عسل بقولم آورند جهت درد سینه منمن و قروح آن و جهت جشق النفس
 با آب بر سیاه شدن مجرب و جلوس و نطو و طبع او جهت تسهل ولادت و اسقاط مشیمه و مقیه احم و ضیادش
 است او را مظهری و باطنی و درم سپرز و در درم و در عینت موی و یکی ناخن و شقاق باده و سرخگی
 و ضعف و خاله و کلف سایر آثار و حقه او جهت زجر و طلا و جهت رفع چرک و چربی رنگ اخرا و با مویز
 جهت منع تولد فعل و قشور تفتیح او در کلاب جهت دعه و سلاق و حمره و بقایا درم چشم و آرد او با پوره
 کل کل با نجر جهت کشیدن دل و بار و غن کل سرخ و سر که آرد و جو جهت ادرام حاره و با عسل جهت
 و ادرام حور دن او که بخشاش و بادرم و آرد کندم و شکر و با عسل سرشته باشند جهت تسهیل بدن و در
 کرده بغایت موثر و مصلح و مغش و مضر استخوان و مولد اخلاط غلیظ و مصلح سگببین و اینون و قدر
 از گیاه و ناده و درم و از تخم او تا پنج گرم و بدش تخم کتان و نبات او مولد خون و جهت درد کمر و چکر
 و سردی مانند و تقطیر البول و در درم و صاوا و جهت تقویت موی نافع است و در غن او که از تخم او
 بیه ندم نمند و مطلق و محلل و ملین صلابت و منضج و بیه و جهت نخاله ردی و موی و قروح و حاد و حار
 و با موی جهت شقاق و با ادریه کلف جهت جلا بشیره موثر است **حلی** جزئی است بنجد سیاه لون و ترش
 طعم که در این از بزرگ درخت که در تنور که نشسته باشند ترش میسند و نباتش شبیه تعلیق و ترشش مثل
 خوشه انگور و درانه اش مثل غیب الثعلب و برکتش مانند برک تاک است و در این میدان او با آب جهت

صفر و از آنه خمار و التهاب معده بعد بل و قدر شرمش تا بچند روز است **ملیب** بود بخان
اعقران **ملیب** بیا در موده قبل از بای تخمائی و یا بعد از آن در ای است هندی در چشمی شیره
در دوم کرم و خشک و سیل بلغم خام و اقسام کرم و اخلاط غلیظه و مقوی بدن در جهت نفوس
مفاصل نافع و قدر شرمش ناسه در هم و مضر سبزه و مصلی کثیر او کاغذ است **طفا** نوعی از پر
که از وحی و اشال آن ترمیت میدهند و در اصعبان قسی از پرز مانند در اول کرم در دوم خط
و بچند روز او با عل سر که کشنده اقسام کرم است چون سر او بر پوسته بنوشند و شستن سر با چرم
جهت خراش و قروح آبریز و دروغ کردن باش چغای او که با شش از دروغه باشند جهت علت غله سینه
سر با زکرا بخامینه جهت منع زیاده شدن او رام رخوه نافع است **ملیب** کباب است بقدر شرمش
اکنه و معموره میرود و هر کش بسیار یک و بر ستورهای او و گلش ریزه و سفید و تخم ش لقا
و بی حرابت است در سیوم سرد و خشک و صفا و او بار و کندم جهت استحکام عضو شکست و کوفت و وضع
و با حاجت حار کش که تفت میدهد و مانع زیاده شدن آن جهت سیلان رز و آب مفید است **ملیب**
بنامشات فوقانی بعد از بای تخمائی قبل از آن اسم صمغ اجدان است **ملیب** طیبی خاندن
بغیر صمغ کوه برو بوست و کونید از آنجدا ن سیاه حاصل میشود و بفارسی حکما کونید و طیب از قسم
آن که مشهور است بکوله بهر است بهترین اقسام در خوب بیل سرخی و صاف و تند بوی با ش عت است
در آب حل کشنده مانند شیره شود در چهارم کرم در دوم خشک و فو شش ناهفت سال با بی و مناس آن
خشک و بوی ادویه جوی کند تا بغایت کرمیه با قوت سمیه و تر باقت او غالب بفارسی اکثره
انگشت کشنده مانند و اقسام او قاتل جین و تخم آن و محلل قوی و در حیض و لول و جاذب خون
جلد و میوه و جهت تحیل ریح و خون مسفقد در ریح و رفع رطوبات و در مفاصل و کرمین هوام
دیوانه و سهال رطوبی و معض ریحی و بلغمی و فالج و صرع و امراض بارده و مانع و بجهت الصوت مشهور
حلق و ششویه بلغمی و تخم اقسام کرم معده و مفتح خون بوا سیر و بار زده تخم مرغ جهت سرد خشک
حرب و با آنچه جهت یقان سردی و با شراب و فلفل و سداب جهت کزاز و با کبجین جهت جوهر
و ما اب خاکستر و آب دریا جهت شکاف عتصل با بر و فلفل جهت کشودن حیض و با شراب جهت
عصب و با سیر و حیض نه جهت کرمین سکه دیوانه و با آب بار تنگ جهت رفع کرمک و نلای باطنی
فواض جهت سهال رطوبی و با او دریه مناسب جهت برودت معده و جگر و سبزه و استفراست

از زردت و کبودت رخسار و صفا و اوجیت و او القلیب و دندان کرم خورده و در زیر این او و طلخ
 او در خارج جهت تکین درد دندان در زخم کرمیده سک و دیوانه منع معاریت هوام در رخ مضر
 بجان از چار و دماندان و بار و غن از میون جهت کزیدن مغرب و با قیر و طی جهت تا بیل ^{عند}
 و با بخر خشک و سه که جهت قویا و یا زجاج جهت بردن گوشت از مایه که در بینی مشکون شود که ^{است}
 و در اخیل باعث نفوذ شیر و امکان او با عسل جهت قوت با سهره و در اول آب و بیاض و طهفه ^{مضمضه}
 طنج او با بخر و از فاجیت دندان کرم خورده و کله اشتن او بر او رام خبیثه بعد از شکافتن
 آن جهت اخراج اجزاء خبیثه آن و فرغده عسل جهت نرم لپات و با سکه جهت اخراج لوی کوی در
 مایه مایه باشد و بخورد و حمل جهت اخراج جین میت و لیست او در بارچه و کله اشتن آن در مخمر
 مایه مشکون کرم در آن موضع و مرزعه و باعث کرم بخین هوام اموض و به ستور بر هر چه بالکند هوام ^{از آن}
 مرزبان شود و قطره جوش میده آن در او عن جهت کرمی که نه و در دگوش و دوی و طین نافه و مضر ^{منع}
 و کرم و مصلی ^{ان} این و امینون و مضر سفلی و مصلی کرم از دوی او مضر محرورین و مصلی قنقش و نیلوفر
 و نیسیب و شربت صندل و انشا او مورت اسهل و قی و بت و خارش بینی و مصلی او آب مورد و سبب ^{و صندل}
 و در شرفش از یکس تا نیم مثقال و بدش جاوید شیر و کیند مطبوخ محوت که سنج انجمن باشد ^{باید}
 اوست ^{مطلوب} بلغت بطنه کجای است بقدر شیری و پریش و بسیار که و شعبها از کرمهای او رسته
 و برکش کو چکنه از بادروج و سفوفش و کرمی مغرب و قرقع ماده او خسته و او تخت از بیغم کو چک ^{نور}
 و او هم پوسته است دست و بار طوبیت قرقع نر او بخلاف آن و کوچیک و ستر بقدر تخم کبوتر است ^{است}
 و با صلب و هم بسته مثل خصیه حیوانات در دو م کرم و خشک محمل او رام بارده و طین طبع و سی
 انتقال از انچه و سسل و طیات مایه و مره الصفرا و حمل برک ماده آن بعد از ظهر و حوزون منج صلب او
 است حمل بر حوزون میدن و حمل نران باوش حل سیرت ^{مردن} بفتح اول و ثانی اسم کل حیوان صدق
^{است} و در کرم و نهی می باشد و اعلم از صدف است و آن مخصوص مبلد جبری آن حیوان است و شش و دو و
 افکار الطیب و طبیب و جف الغراب در قرقع او صدف و لیس مر و اریه و انطاج و غیره از انواع طرزان ^{است}
 و طهر جری او در دو م سرد و خشک و حوض آن و صدف است اللذات که کور خورده شود و گوشت او در دو م
 سرد و زرد گوشت و لیس که در مصرام الخلود کوزید از ق م بری و مستطیل الطف و سریع الاستحاضه ^{نحوه}
 صالح است جهت خدام و جرب و کله و حیون و سودا نافع و گوشت سابر حوزون مولد بلغم سرد و قاطع ^{نشی}

و نیم او هر طبع دست
 و کوچیک

والباب صفا وضاوانی جاذب بجان و امثال آن از بدن و جهت تحلیل رطوبات سود القیة و قدر
نقرین قوی زهر که دیوانه کنیزده و طلا رطوبت او که بسوی آن سوراخ کرده نزدیک است و
باشند با صاف جبر السوریه سرشته جهت التیام نیست و تحلیل ادرام فرمونه او مفید و جود
و کورت مسخوق محقق او در بعضی و با او کند جهت التیام جراحات خصوصا عصبانی و امثال او
او با عمل جهت رفع آثار قرح چشم و طلا و جهت جرب متعجب و جهت و جلد دندان و با سر که جهت قطع
و بالیدن رطوبت او بر صید منع ریختن مواد بچشم و در حوالی گوش جهت ورم و رفع رطوبات زخمی
گوش و طلا کورت محرق او با قطران بعد از کندن موی و شعله منقلبت جهت منع از کندن آن موثر است و در
کورت خام او جهت درد معده و با هر جهت قوی و در دمانه نافع است و کوبیده با الخاصیت مطهر فالت
بسیار نرم سازد و چون کورت او را با مثل آن نوت و در نصف آن کبریت و سدس او نکند
کنند افعال غریب در شتری نماید و با رب را عقد کند **علیقا** نوعی از بیوتعات و برکش مثل یک از
شیر جهت تامل نافع است **حلیفه** خرا دیری **طیو** اسم فارسی بیخ عراض بری است **صلصال** مصطلح
بقم قاف است **حلاب** لایحه است و کوبیده بلب است **صل** بلغت حجاز اسم غیر متشر و بلغت اسیب
سلاق اشعر نوره **حلی** و **صل** بصل است **حلو** سیاه کتر **احل** **تون** اسم یونانی مایه **حلو** اجیده
طایف **طوی** **زیا** اسم فارسی زله است **حلا** بلغت **بطل** اسم نبات شجری است مشک از شنبلیله
یا قوی مانند خرنوب و باصلیت و گلش ابره مثل خرنوب و برکش شبیه برگ فاشه او تند و خوشبو و خوش
لذات و مسیت او امینه و طرطوس بهترین اسام است و تسمی که در آنها میروید در شام بافت می شود
بسیار در لای شبیه بسایر تسمی خطی او غیر مشک مستطیل و بر تخم و تند بوی و سفید مایل بر زرد
است و قوه حملها هفت سال باقی است در اول سیوم گرم و خشک و منفعت سه سبز و دیگر و موی او و در اول
جفت مسکه و مقوم و محلل ابلح و منفی معده و صورت سرد و طبیعی او جهت نفوس و درم فرمن جلوه و صفات
صداع و تحلیل ادرام عاره و تقصیر و نزدیک عویب و با مویتر جهت درم حشا با فزجیات جهت ورم ورم
جهت امراض چشم نافع و مضر معده و مصلح او تخم کرفش و صورت کس و خواب و معش در صحت است
شتر میشناسد و درم و بدیش بوزنش اسارون باشد آن قرح نقل و باج و چون او را با سدس او در
عرق کشند و زرق او را با عمل امیخته در اقباب بگذرانند و در جمیع افعال نفیج زیادتی هر خرمیست
سمن بفراسه نخود کوبیده بری و بستنی میباشد و بری او را گیاه شبیه کلباه بستنی و تیره رنگ

منوم

و جگر و کبدش مایل بر سردی است و با تندی است و کرم و خشکتر از بستان و منقی و منقعه شده جگر و سپرز و کلبه و حالی
 در برب متعرج و قوی بادین او ادم بن کوش و انبیا و با عسل منق قوی در جهت سرطان و بستانی در بهتر
 حیثیت نزد بقراط جانوس در دو م کرم و خشک و نازده سبز او را اول تر و فوئش تا نهم سال باقی میماند
 بین طبع و در اول و حیض و عرق بود نازده گشته شیر و منی و میوه و مقوی شش و مسمن بدن و مقوی حرارت
 فیزی و موله خون صالح و کثیر الغذا در مینه است و آب طبع او با قدری نمک با قوت تقطیع لزوجات و منق
 است بکسب لطفت در اول است بسبب حرارت و باقی صفت جهت در دین و قوی شش
 و با شتر نازده جهت که تشنگی او از که از خشک یا نشد و آب با دینا نشد و چون با آب باشد بجای شیر مایه
 و چون یکیش در سر که حیثیت نداشت تناول نمایند در آن او از چیز دیگر بخورند جهت کشتن کرم معده
 مجرب دانسته اند و چون در آب خیسایند خام تناول نمایند و آب منقوع او را با عسل نوشند جهت لغاوه
 شهوت جماع مایوسین و بعد از است و چون هر سه از او تربیت داده با سر که بنوشند در اول طبع او بنشیند
 جهت صلاح امراض معده و منقیه و اخرج کرم شکم معده بهترین ادویه است و خوردن او با مین و طعام
 مفید مضم و طبع خود سیاه معقب چنین و منققت حصات و در فضلت و در افعال قوی تر از سفید با
 نوزده تریه جهت استفا در تمام سردی جگر و تحمیل ریح و غسل و طلاقی ام او جهت خارش
 و صواع و رشح از وی احسا و سفوف و حرار و خلقت و تقویت موی و رفع بیعت اعضا و امراض مفاصل
 و خوردن برشته او که سرد شده باشد جهت بوزیر و موی از موده است و او عن نخود که با قوی که سردی
 به سردت نکور است گرفته شود و در سیوم کرم و خشک و نازده با قوت نافذ و بغایت مقوی موی و میوه
 جهت تسکین درد دندان و امراض است بعد از است و جهت درد با باد در خدام و قوی اما مثال آن نبات
 نوزده و نخود سبز نازده موله فضول و منقعه او جهت تحمیل و در دندان نافع است و از خواص نخود
 آنست که در اول علاج بعد و نایل بهر یک از آن یک عدد نخود را مالیده و مجموعه او را لته بسته از میان
 باز و باز بلای شانه آن نوزده را بجای عقب بیندازند و آخر ماه جمیع نایل هر طرف میشود و مضر
 قوی نشانه مصلح است و موله ریح و نفع و نقل و مصلح او جوارش کمونی و زیره و شنبه و کلفند
 او در این سبب نوزده و شش در قوت یاه بویا و در سایر افعال تر است و خوردن آن کعبه
 تناول نمودن نخود بغایت مضر است **حاشا** بری و بستانی میباشند نوع بستانی قسمی است که در مین و ترش
 در مین و مین ساقش سرد و خورند او مترکم و تخم شش سیاه و بر ارق و در غله فها زیره مثلث سرد و بترکی

در اول

رفع

جسته

تخم

غلظتی و بفسار تر شده مانند قسمی التخمین بر بدن کل متکون میشود هر دو قسم ترش و بهترین
اند در دو دم سرد و خشک و با قوت فایده و ممکن تی و غشبان صفر اوی و شسته و جهت خار
کل خوردن و اشغال آن و بر قان و تقویت جگر و الهاب نافع و بخته از طبین طبع و ضا و او بار و خشک
جهت قوی شهیدیه و خوردن مبلوغ او جهت برحت امعا و سبج مفید و مضر مایه و مصلح او شسته
قدر شتر تیش تا مجده درم و بهش ترشی ترخ و تخم از او اول سرد و در دو دم خشک و قایض جهت
و خفقان حار و بر قان و الهاب و کزین عقرب و برشته او جهت اسهال بعدی دموی در صفر اوی
تعلیق او بر بازوی چپ زمان مانع آستن و مضر کرده و سپرز و مصلحش را زبانه و قند و قور شتر تیش
در پنج او بیدان رحم و بر قان و اسهال دموی و سبج و قطع خون حیض و ضا و او جهت جرب متعین
و شقاق ناخن و در جنس با او جهت خارش بدن و طلا بخته او با سر که جهت درم سپرز و تعلیق
بر کردن جهت خنار زروات میدان طبع او جهت نفست سنگ مانند و اجناس بول و حیض و بر
سردی نافع است و قسم بری و بعضی الورتن شبیه بیارتنگ در تیره و شکل شبیه بیرک چغندر و در سبج
جیا مانند و در صفهان سبج او را جلیهم گویند و افعال قویتر از سبج لبستانی و با نباتات جهت
او جهت مفاصل و کوفتگی اعضا و نفوس حار نافع و خوردن آب گیاه او در یک بخته او جهت سبج صفر
و بیس مفید و سبج او بقدر یک مثقال با آب حبث الخدیجه جهت بوسیر مجرب و قبل او با مقل از
و موم دروغش گمان جهت بوسیر باطنی و بخور او با سبج کبر صفت خشک کردن و انداختن بوسیر ظاهر
مفید و قسم مائی که در کنار ابا میروید و بهر کس با صلاحت و شبیه بکاسنه است و نباتات شبیه به بنیون
بختش شبیه بچغندر سرد و خشک و قایض و حاض البقره مانند و قوت و فعل ترویک به لبستانی
جهت خفقان و غشبان نافع است و جهت جرب و جراحات و قروح حبث و او در ام حاره و مصلح
شتر زخمها مفید و بهش بطیاط است **حاجم** جنی بطی است و غیر لبستانی افزوز است بر کس شبیه
لبستان افزوز و از آن نیز کتر و ساقش به سبوز بسیار قوی و رنگ برک او مختلف الالوان و خوش منظر
باغبان با لبستان افزوز عین میباید و مشهور است ببلایه خطای و در تیر مز بکل عاشقان و در آخر اول
و خشک و با قوت محله و در اوع در اوع سرد و مانع و زکام و نرله و ضا و بر کس جهت سوختگی آتش
و تخم او دموی دلی و برشته مابرد و غنکل و آب سرد جهت اسهال مزمن مفید و انکار او مضر مانند و مصلح
کنه رو قور شتر تیش تا دو درم و بهش لبستان افزوز و روغن او که از آب آن روغن زیتون است

ترتیب داده جهت اینکه همیشه تاب سوخته او سخن مانده باشد محمل و باقره فالیه و حزون
دو متقال او جهت ریح معده و طلدا جهت ریح اغشیه و مانع نافع است **بهار** ببارت کیونتر



که سوار ایده داشته جهت اعاده ببارت از اسرار است **بهار** ببارت کیونتر

نوشت او در دو دم گرم و در سرد خشک مولد سواد و در سردی آن وجه آن جهت است و در معاصر
 و در غلبه غلیظ و طلب به او جهت طلف و قویا با روغن قطعه است در ذکره او که با شیر مضمون
 جهت ریح کربه اطفال و زهره او جهت دار القلب و در اولی او چهار قیراط با خویجان و در
 جهت شکشانه و غلبه قضیب او بغایت مطوی باه و مغز سر او جهت رفع یول و زهرش است
 او آب کما جهت قطع احتلام پیش خشک کرده او با کبر او عمل جهت او در سردی و در سردی
 او در سردی و در سردی که در آن است که از سم او در چشم در دست چپ و در بین تدری از پوستیشانی او بر
 با روی و با سر جهت ریح صرح مجرب دانسته اند و مانع دخول صحران منزل است و بعضی شرط دانسته
 اند که است پشانی او بلند و غیر صاحب صرح باشد اعم از آنکه او عمارت باشد یا اعمی او کونند در اول
 بر ماه غیر استمری شرط است نبوسنه نگاه کردن در چشم او با صفت صحت بصیرت و مرغ مزول آب
 که در سم او در افعال است در اولی است با غایب خرد اولی نمانند و غلبه و کثرت و بطی العظم
 ترا در کوبه گرمی در خلی الا کبر و با طریف فضلیه و بطول آب طبع او جهت کوز در خوردن زهره خشک
 است ریح غیر عقل و سرد و مغز سر او در سردی و در سردی که جهت رفع خون و کباب جگر او که ناشی
 خورده شود جهت صرح است مسکن سم سوخته او هر دو در سردی انتقال جهت مصروع و صفایان جهت
 غرضن و با این طایفه خون جهت خنار او با شراب جهت ریحی ناشن و در ص و ریاض آن و بخور سم آن
 جهت غرض لادنه او با غلبه غلیظ جهت جستن و صفاه بر او جهت ریح اما قروح و جهت رفع التیام
 برات است با کمال درون به معالی و غلبه سر کون تانه او مغفات حصاة و مخرج جنین و در سردی
 قشور آن با این جهت ریح است با غلبه سوز طلالان جهت کوبه که سرشته باشند و همچنین
 خشک او که در کونان بشیده است در خوردن ریح او با شراب جهت کوزدن عقرب و عقربین
 پوست شکال او با اطفال جهت ریح لوز و لوز در کون عقرب و عقرب و عقرب و عقرب و عقرب و عقرب
 جهت ریح قوی سوز آن عقرب کوزدن ریح معکوس سواد با این صفت ملک در روان و سردی
 در چرخه کوشش او که در عقرب کوزدن است ریح او با شراب جهت کوزدن عقرب و عقرب و عقرب
 با مقطاعه با سر جهت کوزدن عقرب او را در کوبه آب نموده است که در کوبه کوبه کوبه کوبه
 شود با آب جعفر در روغن زیتون طلا کنند جهت رو با این سوی در روز کوزدن آن بغایت مؤثر
 است و چون قضیب او را از زنده او جدا کرده با او به حاره بچته در حمام تناول نمایند باعث بزرگی قضیب

کودر

در دوازده مجرب است شمرده اند و در جن خصیه خشک او را جهت پت ابوع مجرب است از پت طلک
 بعد از نوبت تریق کنند و اندکی بخایند و چون نظرون و عنقرق حار آن پاشیده خشک کنند نیم شقال
 او را و الفطر جالبسب است **عمر** تشدیدیم و ضم جابلق حجاز تمر بندی است و فطر الیه بود اینتر نامه
صل اللیغ مغربی خشک حاض جلی حاض بری حاض تری حاض لیسانی حاض سونی حاض مای حاض
 الیغ نیز گویند **عص** هم مجموع است که طوحی داشته باشند و گویند مخصوص ایشان **حار البیت و حار**
بهرت حاض المکره حاض بریت حاض نوع دیگر حاض است شبیه به برک و در تنطابن ترش است
 اند **حاض الاثری ترش ترش است حاض الماری کوث حار الارض خراطین است حاض** نبات حبه است و
 بخا و مجموع نیز آمده و بلقت شام و در بار یکس اسم سان التوربت **حاط** نوعی از حبه است **حل و حلقان بجا**
 بره نامند و در لوم کور بشود و انت کدورت **حیر** هم عربی البوص است و یکس حار هم فاس است
 ترکیبی است بعد از آنکه بسیار کوچک و در نهایت تلخی و بیاض شبیه به نبات هند و اندر کت از آن کوزه
 و سینه را در آن ادرت و آنچه در او تیره منقحر باشد از جمله سوم و ششم او را و اعی که در او پت باشد قوتش تا چهار
 سال باقی است و آنچه بدون ادره باشد تا دو سال و بهترین از سفید است که از او تیره کثیر گرفته باشند
 دستعل شحم اوست در اول چهارم گرم و در آخر دوم خشک و سهل سودا و بلغم غلیظ و منفه افزا و در
 مسقط جنین و قاتل آن و جادای اخلاط از غم برین وجهت فایده و امراض بارده و ماغی و اعضاء عصبانی
 و درق التا و مفاصل و غزلات من غلیظ چشم و سینه و عسر النفس انتصابی و ابو و سر فر مننه و امراض
 بارده کرده و مشانه نافع و مضروب ماغ حاره و معدده و مصدع و در هوا بسیار سرد و مورث بعضی و کرب در هوا
 بسیار گرم باعث اسپهال و موی و التهاب و مصلح او کثیر او مقلد است و مضر ایوان نجف و مصلح ترش است
 و در شتریش از یکدنگ تا نیم گرم بهترین اصلاح آنست که ساییده با ما و العسل سرشته خشک نموده پس
 با کثیر از غیره بایند و بهش بوزن او بهر آنچه وقت آن حری است و حقه طبع او که درت او را جوش بیده
 باشند نوعی بلغمی و ریجی درق التا و فایده و مثال آن و شباف او سهل قوی و ضرر زاید او قاتل جنین و طلله
 سبز جهت عرق التا و فایده و در د با بارده و بخور او در حیض و حاد او چند مرتبه هر کف با جهت جدام
 و سقوط آب او جهت از روی چشم و پاشیدن آب طبع او در خانه جهت کتن یک و منع تولد آن
 مورث است چون حفظ الامور آن کرده و اینها بدون کنند و بر وزن زمون ملوک کرده نقیه اسمه در کوزه
 بخیم بکشد بر اودی التا که از آن تا چند جوش کند خضاب او و پاشیدن او در حمام جهت سباه کردن

موی و منع سرعت سپیدی آن بحرب دانسته اند و فطر او غش ز میون که حفظ در او جوش نیند باشد
در گوش و مابین آن بر دندان جهت آسانی گندن دندان سوخته و سوسو و مضمضه سه در مایع و طلا و جهت
رفع آثار در جفان و نیکو کردن رنگ اجزاء و احتمال او جهت سردی و مایه او جهت سیاه کردن چشم از آن
بغایت مفید جهت در وقت مایع و تخم او مسهل و موی و مورت او در او چون مکرر باشد و نیند در آب نیک
خیساند تا نخی از ابل شود پس کینه با شیر در جوشانند حوزن او مورت صحت بدن و در خشک
بقره دو درم باشد سه درم مسهل سوداوی و امینون و اقیقون و ایاره فیکره جهت مابین و
در الریه و جفام و امراض سوداوی و طبع سنج او جهت استفاد کردن عقرب و افی و خون
در الفیل و ضا و برک او با آب دقت است جهت تحلیل او ام و قطع سیلان خون متعجب مفید در
جوف حفظ افغانی کرده سر که در آن ریخته بچشانند جهت در دندان و تقویت لته بغایت نافع
است دروغش حفظ که در در و جز و آب تازه او با یکدیگر دروغش کیند در میون تربیت داده بچون
تاروغش میانه جهت امراض باره و در میان و منع ریختن موی دروغش و طین کوش و کرم
در در آن و جوشش سردی میند بکرم او مسهل بلغم و اقل کرم در این او با زهره کاد و در نافع
جهت اخراج افام کرم و حقه او جهت قوی نافع است و اگر تازه او با شیر ریح رطل از ششم او
جوش نیند و با کبرطل او غش طبع باید بود **حفظ** بغایت کندی نامند بهترین او تازه مالیده مایل مرزنی
از آن جنس سفید است در اول کرم در جوبت معتدل و در رطوبت و تازه او که خشک نشد باشد
در دو م تر و بهترین غذاها اصحاب و کثیر العز او سمن و مسد و مضر صاحبان سه در ووق و حشا و خام
موله کرم معده و مصلحتش سر که کینه و مضر زمان حامله و بخته او قنق و در هضم و مولد ریح و مصلحتش
و خوردن آب بر بالا آن مورت فوئع ایچی است و آرد کندی که بخته باشد و نان فطیر قابض است و آرد
مطلوب آن باشد و با دم جهت سرفه از طرف الم و در و کوزه و سینه و سینه بدن بغایت مؤثر
با نفع او باروغش تازه جهت خستوت سینه و ضا کندی محض جهت نفع دل و طلا در کندی با کین
جهت بقره و با عصا و سنج او جهت منع ریختن فضول از نام با عصاب و نفع العاد با شرب است
جهت سموم اجوام و با آب کثیر جهت روع و تحلیل او ام حاره و خنایر و غده و مجرب بخته او با آب
دروغش ز میون محمل او ام حاره و در او بر موضع کزیده سگ دیوانه بغایت مفید و چون خمر کندی
بر موضع کزیده سگ دیوانه اندازند هر گاه آن خمر اما اول نیکه ظاهر میشود که سگ دیوانه بوده است

در دغ کرم که با قرح گرفته شود و در طریق آن در سوزات مذکور است جهت قویا و سعه و خرا از کلف
 نافع و صفا و کرم سوسه با موم و در دغ کل جهت جلدی رخسار معید است **صفت قویا** با هم بنط است
 و از جنس بونجه بری و بستنی میباشد دبری ابهر بی حباقا و بنارس دیو اسفت صحرای نامند و
 بستنی او را ابهر بی ذره و در صحنای شیرا گویند و در مازند ان شردیت خوانند کلس خوشبو است و با سبید
 و سر تر در کش بقدر ناخن و کت ضمای او باریک و ساقش بقدر بند و تخمش مایل با سته آره و در کش
 مثل ناخته و مستعمل از ویرک و تخم اوست در دوم کرم و در اول خشک و با قرحت جالیه و ملین طبع و
 در فضلات و تخمش که متر از بزرگ او و بیس و با شراب جهت رفع سوسم قناله معید است و مسکن معض و
 قوی در افخ بر قان و استقا و انحال عصا را او با عمل جهت غت او و در قرح نافع و انکار او مورت در دلو
 و مصلح او کاهو کاسته نازه او موافق مزاج و اب و منقعی اصطفا فاسده آن و قدر شربت از تخم او تا سه ام
 در دغ او مسکن و در معاضل و بری او را بزرگ بزرگتر و ساقش در از غر و تخمش قریب بجلیه و کرم نه طعم و کلس
 سبز و بنارس بونجه کوچک و دیو اسفت نامند در دوم کرم و خشک و آب او مغزی معده و در اول و حیض
 در نیزه و جهت هیضه و در معده و بپلو و در باج آن و صرع و تقطیر لوی و بر و ده نشانه و نطول عصیر او
 جهت شکنین در عقرب که بزید بسیار بسیار موثر و بر عضو صحیح موجب احداث در است و نشستن در
 طبع او با نطفه سر عترت که اطفال و در دغ او به این اثر دارد و سقوط آب او جهت صرع و خون و غسل
 با او منقعی شیره و مصلح و مضر محرورین و مصلحی کشته و بقول یارده است تخم او کرم و خشکتر از جاتی
 او در جالی و بیس و در جمیع افعال فیتیر از بستنی و قدر شربتش تا سه در هم مورت جرب منانه و مصلح او کتر
 او مضر سینه و مصلح او شکر است **صفت کبیر** حار و نشد به تون بنانی است ساقش بقدر نیم درخ و سرخ و بر کش
 شبیه بزرگ مورد و در بصیر از ان و نرم و کلس سرخ مایل سفیدی و خافیه نامند و خوشبو و در سال و در بار
 کل معید هر کبیر القوی و مایل سردی و در دوم خشک و گویند در اول کرم است و منقعی افواه عروق و سده
 ببلذخ و محمل و در الحام قریب به م الاخوین و با قوت قابضه و ان میدن طبع آب نفعی او در زنی
 متقال با هفت متقال شکر جهت اینه از خدام لغاب نافع و چون گیاه در است کتند و خرام را مایل
 قابل سایر علاجات منیت و در هفت متقال و نیم او را در صد و بیجا متقال اب جستانده بچشند
 نامش سه و ان میدن اچ نفعی و متقال او در ده روز باعث او در میدان نافع اصلا سبحانی
 که در نافع من کل جهت بر قان و سپرز و سنگ کرده و نشانه و کسر لول نافع و مسقط جنین

شش ماه زودم او بقدر نیم مثقال باقی عدیت دافع قویج و مضرایه و وطنی در مصلحت کثیر اولی
بدر قطونا گویند زیاده از مثقال او گشته است و ضداد او بر کفپای ابله دار مانع بروز آنکه در چشم او
حضورا چون مانند عصفور و عرفان آمیخته با سته انطول آب مطبوخ او جهت جگره و سوختگی آن
و مضمضه او جهت قروح دهن و قلع اطفال و طلا او جهت او ام عاره که از دآب از او اید و
جهت دفع جرب و با آب برک چند اخیر جهت شقان ترمن در روز الونجیرید و در جیب و در حدیث
جهت منع رنجان مواد بچشم حضورا چون با آب کثیر سرشته باشند و با قطران جهت شقان
و قیله باز دنت درد غنفل جهت قروح سرد با برک که در کان با لمانا صقه جهت بیضه و خود و
و صلح یعنی در جی مجرب و بوتر با آب نیک بنای موم در روز و جهت تحقیق قروح و خوردن
او بقدر یک مثقال با عسل و کثیر تقویت دماغ نافع و کل او معتدل و لطیف و یک مثقال او
او قیله عسل جهت قطع ترلانات و انواع صدمات و تحقیق رطوبات و طلا آن جهت انیام قروح
خفاق و فالج و امراض دماغی و عصبانی و درد اعضا و با سرکه جهت درد سرد و با موم و روغن کل
جهت درد پهلو و کوفتی اعضا و با دبه مخصوصه جهت سپرزورم و درد آن و که آشن او در میان
لباس مویز مانع گرم شدن آن و برک او را تیز صاحب این اثر دانسته اند و روغن کل حاکم در
انواعی مانند و به سوز اوغن کل سرخ کرد در روغن بنفشه بر آورده گشته گرم و محلل و مقوی مویز
کردن حصار است و به دلش اوغن مرزنجوش در روغن حنا که از جمله مرکبات است و در سوزش آن
است **حفظه او** خنداوی است **حنا** قمرش خرا از الصحر است **حنا** بلقت مصر و سینه **حفظه**
و حفا بلقت اندلیس حشیشة الزجاج **حنا** انقرا بلقت مصر او طلا است **خرا** برای مبله و بقم حرا
و زرد مجمه نیز آمده از جمله اشجار است قریب به خرا هر کس مثل برک بید و از آن بار کثیر در روز
و دانه او مانند گندم و بلقت اندلیس او را سرد و له نامند کلس خوشبو و نیطی و رومی بسیار
رومی آنرا گویند که با ست و بغارس درخت تو زرا گویند آن پوست او است که حکما گران و نفوس
می نمایند درخت رومی او بزرگتر در کس در از تر از نیطی او بی صمغ در اول گرم و در دوم خشک
یک مثقال از پوست او جهت عرق النسا و تقطیر بول نافع و قاطع حل زنان است و برک او نیز به
اثر دارد و که متر از پوست او و قطور آب او جهت درد گوش مفید و اکحال شتر تازه او با عسل
غش و معبند و قطور یک از حوالی او و به بیغایله است و رومی او را به مثبت بیغایله و در

در سبب کرم و در اول خشک و روغن که از پوست و شمع او کرم قوی تاثیر است و در افعال
 قریب بر روغن لبان و خوشبو است و از روس مر آنند و مشهور بر روغن که با است گلشن قاطع از
 الم جمیع اعضا و صنادیر کس ماسه که جهت نفوس و فزاید معین حمل و تخم او جهت منع سیلان در
 مجده و امعاء خفقا و عروق الش و تفتیح سده و با سکه جهت صرع شر با نافع و مانع حمل و قد شربت
 از بک مقال و طبع خوب و محقق قروح و الکلیت **عامل** از جمله طیور است سفید و تیره رنگ
 می باشد و از سفید او پوستین تربیت میسند و پوشیدن او موافقت محرورین و گوشت او غلیظ و
 بضم و مصلحت هر انجمن و با دارض و ادویه حاره تناول نمودن است و روغن او محمل و ملین و
 مقوی اعصاب و جهت درد با باره نافع و فزاید در پی خام او جهت قوی و مقص مفید **حوص**
در ترمندی و تسمک و زهندی هر یک **حوانه** اسم عربی طریقت است **حوانی** او کتدم بسیار
 نرم و سفید **حوص** اسم عربی کلنج **حوان** و **حوان** طرفین **حوان** حوام است **حور**
 باداج **حوت الشتر** شفتین بحری **حیه** بقار است مار گویند و اقام می باشد و در آخر سبب کرم
 و خشک و در غایت نجف و در خدام قوی الاثر است حواص افعی مذکور شد چون ده عدد و مار سیاه
 با چهار رطل روغن زیتون با کیندر و ظرف مس کرده سه انرا مسدود کنند که بخار سردن نرود
 پس بچوشند تا مهر شود طلعه آن جهت قویا و دستر خاضع و در رو باندین دور از کرم موی در تحلیل
 خنایم و ریح جنم مجرب است و صفا و خاکستر مار خانی سیاه که زنده که در کوزه کرده در
 حمام سوزانیده باشد بار روغن زیتون جهت تحلیل خنایم و با سکه جهت دار الغلیب و دار الحیمه
 و افعال او با عمل بغایت مقوی با صره و مالیدن پوست سوخته او بار روغن تخم کنان که چند روز
 مزاج نموده که آشته باشد جهت لوزیم کهن بسیار موثر و قطور مطبوخ پوست او که در شراب
 چوشانیده باشد جهت درد گوش و مضمضه چوشانیده او در سر که جهت درد دندان و تعلق
 دندان اد که در حال حیات او کتده باشد و به ستور تعلق دل جهت تب اربع نافع و اظهورش
 و بمقرطیس گویند که چون شکم مار را از سر تا دم شکافته است را در او بپردن کرده از شکم سفر
 خشک که باب چشمانه نرم کرده باشد مخلو ساخته محل شقی را دوخته در آتش که آرد تا
 بخته شود پس مسخرم را بر صضاد کرده بعد از یک شب از زکات بند با کلید ایل کند و
 کجرت و روغن که در دندان مار و زهره او چوشانیده باشد طلعه او جهت جنم

و تاویل سریع الاثر است و این دولت از محمد بن احمد نقل میکند که اسفند زهر مار در
 غربیت و از سموم قتاله است و تعلیق شام عارضه جهت رفع تب غیب موثر و تعلیق
 الحیه که عبارت از زپت است که هر سال ماری اندازه هر درک زمان موجب عمر و ولاده است
 او مسقط جین و محقق دانه پوسیده تخم مار را چون با سر که دانه سائیده طلک است جهت
 برص نازک محیر دالسته اند و الکحل به مار مانع نزول آب است **عین غذائت** که از روغن
 گرم میسازند و بفارس جنفال گویند ویر مضم و کثیر الغذا او مسرد و مسکن و مصلح سرکه و عسل
جی بلغت اکسیر بان زینتی **جوهه الموت** قطران است **حصص** یا **تجان** عصاره حبشه از روغن
جوسون اسم یونانی باقلی است **جوس** طین جیاست **جی العالم** ابرون در دوق الحام و **حانق**
 گویند مار زبون سیاه است و بعضی الاعتقاد است که اسفند است و این دولت کل اسفند
 دالسته و مولف مالایسج و صاحب تذکره گویند که آن کیبای است غیر مار زبون بر کس شبیه
 نشاء و از آن کو چکله و باخشوت و از سه عدد تا چهار عدد در ماده نمیشود و ساقش بقره
 و بخش شبیه بدم عقرب و لامع مثل شبیه در چهارم سرد و خشک و از سموم قتاله و تا نیمه
 سیاه اسر و مقاربت او کشنده است بعد از خنق و تریاق او کما فی طوس با شراب و صندل
 او و به حاره است **حانق الوب** نوع از خنق التمر است بر کس شبیه بر کلب و از او کو چکله و تهر
 تر و تر بیات او زیاد تر و از ساق او شاخهای باریک آرزسته و بانی صیت کشنده بر کس
 و در سایر افعال مثل خنق التمر است و این ماسویه گوید که او افضل است **حانق الکلب** او از ارقی است
 چوله نامند و مولف مالایسج غیر او دالسته و بیان نموده که کیبای است بر کس شبیه ببلبل
 اطراف او مندره و بسیار بود یا رطوبت که در او رنگ و باش همان رنگ در او درم شکل
 در غنق شبیه بخلد باقلی و در جوف او دانه کوچکی سیاه و صلیبه در چهارم که در خشک از
 قتاله و بر کس کشنده سک و سیاه و صفا و جهت تحلیل او درم باره و نفع بیفات موثر است
خام شوی یونانی خاما یعنی زمین و شوی یعنی انحراف و آن نباتی است بی ساق و گل و شاخه
 پر شیره و بعد از چهار انگشت و منبسط بر روی زمین پسینه استمداره و بر کس شبیه بر کس
 درخت بر کس شمر مستر می و بیخش باریک در سیوم که در خشک و تند و جالی و ملین طبع و ساق
 اعلاط غلیظ و خوردن قدر قلیل مانان مسقط پوسیده و صفا و شام و طلا شیره او جهت استعطاف

آرد و خورد و با قلی و بر ط و اوزن بطه الهضم و مسدود قلیل الغذا و قایض دیا ترش غایت مغز
 ادر و عن و شتر نه است **خبر الطابق** نان ساجی و رقیق است که بر روی ساج آهنی نرته قایض و ساج
 الاخذار و موافق اسپهان بود **خبر الرمی** نانی است که بر روی تابه پخته و رقیق باشد و مشهور
 یکجای است جهت مرغان و صایان اعمال شانه موافق **خبر اللله** نانی است که بر روی سنگ سبز کرده
 پخته و مشهور بان سنگ است و بهتر از نان ساجی است **خبر الجوانی** نانی است که در کرفتن سبوس
 مبالغه نکرده باشد و بهتر از نان دیگر است **خبر السید** نانی است که در کرفتن سبوس مبالغه نکرده
 کثیر الغذا و مشهور بان مینوه است سریع الاخذار و مورت سنگ کرده و سه و یک و مصلحی
 و از زایه و سبجین بزوری و شکر است **خبر الخنکار** نانی است که گندم آشته و سبوس نکرده
 و هندسیع الاخذار و غیر مسدود و در بعضی از نرجه ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضغ
 بود و جرب و مصلحی شتر نه است و روغن شتر تازه است **خبر العلك** نان مید و دانه است
 غلیظ و مسدود و طلا و حمل و منفع و جهت درد مفاصل نافع است **خبر الطابون** نانی است که
 سبوس مبالغه کرده اریق او یا روغن ترتیب دهند و مشهور یکیمه است و بر مضم و کثیر الغذا و مضم
 حورین و مسدود و مولد خلط مینوع است **خبر الطایف** نان روغن طار است که مبالغه و کرفتن نکرده
 نکرده باشد و در نوت مثل کیمه بهتر از نوت **خبرانی** از جنس خطی است و بغارس نان طلاخ و نیز
 برتری اسم کجایی و در مازندران کیه او را بنگ نامند و بستانی او ملو جینا است و بری او را بغارس
 نامند و از مطلق او را بری برکش مستور و بی غره و کتک کویک سنج مایل بر تیرگی و تخم شالی سینه
 و در درین دور وسط او بعد تر و نبات او کویک از خطی در اول سر و تر کومینه در دوم و بالای
 و نوت مضاده و ملین طبع و لطیفتر از ملو جینا و در بول و منفع و رواع و منفع سه و نیم رطل
 شانه او باشد که جهت جرب و قرحه امعا و زهر و قرحه متانه و بولی و بجهت الصوت و در و سپر
 و طبع چرخ و جرب او جهت او در به قتال و در و کوه و صناد او جهت او رام حاره و شکست اعضا
 و بانگ جهت تنقیه نواصیر چشم و بی تک جهت التیام آن و کترین زینور و کسب با روغن
 جهت سوختگی تش و باد سینه و صفا و خشک او با بول جهت قرحه سر و رقع نخاله نافع و تخم او مسدود
 کثیر اللعاب و منرق مغزی و ملین و جهت سر زخم و خشک و قرحه کرده و متانه و سنج و کترین
 و تقویت امعا و رقع لرع او دیده حاره و کترین ریتل نافع و رقع تر له و با تخم حند قوی بی سبوس

خبر الغراب اخوان
 فی بلونه
خبرانی وستان

جهت در دمانه و حفته او جهت سوزش اعراض و معقد و با غسل جهت در دم که در جگر و صفاد
 جهت او ام حاره و مضر معده ضعیف معلى الوب فواکه و قدر شربتیش با پیچیده ایم در شربت
 مضر و قدر شربت از اب جنازی تا پیچیده در دم و او موله ریح و مصلح او بختن او با کونست مرغ و او و به علامه
 است و جنازی بسنی او برکش در از تر و کشت او و کو بکتر از کل خیار و در پیچیده از امیر و به بقدر کبابه
 پیچیده میشود و تخت سیاه و در از تر و شیشه بشو نیز و بسیار تلخ و عذوق او شیشه بکم مایل سیر
 در وقت در طوبیت او زیاد از بری و طین طبع و سینه و مویج حرارت بسطی صفت و جهت خشنوت سینه
 پنهانی حاره و تصفیه صوت نافع و مضر معده بارده و مصلح او او و به حاره است و تخم او مصلح قوی
 غلط غلیظ و مفع سده و عرق است و آب او با شکر جهت رفع اخلاط محرقه و مضموع او جهت تحلیل
 او ام تکین در و کوبیدن عقیق نافع و قدر شربتیش در دم است **جفت** بلغمه شیره از شفت که
 در صفهان خاکش و تیرگی شیوان و در ناز ندران کبابه شام نامند و آن تخم است بسیار ریزه و دراز
 مایل به زرد تیرگی و برکش طولانی و تند و شیشه بجز هر بی جهت جنابش باریک و متفرق ساقش بقدر
 و شمش عذوق باریک قیق است در دم که در اول تر و پیچیده و مشتبه و معوی معده و با صفت
 است معده سرد و علیل مواد خنک و اینده و حصه و شری و بر و ات حث و با شیره مسن بین خصوصاً
 چون با و در وزن او شکر ده او ز موشند جهت انک حصار و کرم فکلی او از و سردم او جهت رفع سمیت
 او بود یک مثقال و نیم او جهت لغت الدم و اخلاط سینه در به و صفادش جهت او ام صلبه و سرطان
 و تقرس و قدره چشم و درم بن گوش و بستان و انیشان و مشوی او در خمیر جهت جگر و شش و سرفه
 در من و مضر و با غسل جهت اعانت حل و قرون احم نافع و مصلح او کثیر او قدر شربت او
 نادر و مثقال در شش تو در می است که بزرگ نمند **جفت** جرم جباوی است که در جان که ختن از آن
 جدا شود و محمود جنبه کرم و خشک اند **جفت المردیه** بغارت ایم این بهترین جنبه و مستعمل از
 در سه که سایه و خشک که ده باشند و بسیار میانه در سستی آن نموده در دم که در سبوم خشک
 و نبات محقق و مغز معده و مانع ترغ الدم و او از حیض و حامله شدن است و جهت سلسبول و استرخا
 معقد و معده و لو سیر و طحال اطیه و رطوبت باطنی او قدره جهت امعا و شانه مجرب و بارزده
 تخم مرغ بقدر یک انگ او جهت تحریک یاه مرطابین که با لوس باشند نبات مؤثر و با سکنجین جهت
 او به قناله و صفاد او جهت تحلیل او ام حاره و شیر معقد در بستان و امکان او جهت خشنوت

پیک چشم و قطره اوجیت پاک کردن چرک گوش نافع و مفرشش و مصلح ادکثیرا و عمل
شربتیش تا در دنگ در دو درم از گشته است و چون اورا اوجیت بار با آب و عمل با
خشک کند بعد از آن بر دهن ز میون بقدر یکه سه انگشت بر بالای او بر آید بچوشتند تا
روغن بسوزد و با حرف با بی و عمل معون سازند در هر روز یک ده انگشت از آن تا اول
جهت صاف کردن او از و تقویت بن دندان و نیکی رنگ حصار و اخراج فصلدت بین به
هر گاه که روغن ز میون بچوشتند و با عمل معجون گشته بدستور بهین اثر دارد **جنت الحار**
مس است در وقت فرب جنت الحار و مطلق و حال و حزون او سم قابل است و او را در به
در چهار ساعت **جنت الرصاص** نقل طلی است بقیات قابض و مقول او جهت التیام جرح
و بقوت باصره و منع ریحان مواد پشم موثر است **جنت القهوه** نقل نقره است لطیف و قوی
طلا او جهت فروغ چشم و سفید جرب و بواسیر و لو خیر و التیام جرح نافع **جنت الازرق**
لطیفتر از همه در افعال قویتر از فضه است و طلا بآب او جهت رفع بدوی زیر بغل و بجز آن
در افعال ناب صاب اقلیمات **جنت البصر** بقره فایند نامند و با سیر نهان که کو کیند
و در هر مضم و مسرد و مولد خلط علیظ و بادار چینه و خوشنمان و ادویه با همه معوی یاه است
جص و در خانه کور شد **جنتی منی خطی** است **جنت الزوایب** اخوان است **جنت القهوه** لوف الکبر است
رومی غیر الکعب است **جنت السلیح** نبات بخور میم **جنت** هم جمع مانی است که با صاب دور بکند و جنت
مشتق است **جنت قرق** یا بهشته است **جنت اللک** طین محتوم است **جنت** یا بهشته است سر کین
و از مطلق او مراد سر کین کاوست و در خشت مذکور شد **جنت** بلغت اهل خطا معنی بزرگ و بدست
خان و خشو مترادف اند و آن اسم مرغی است که بقره رخ نامند بقدر که کین و از آن بزرگتر
و طعم او اکثر اوقات قیل است و در یله و ماچین و زنج باقت میشود و از استخوان بش
جهت ملوک فرج میزند و خاصیت او آنست که چون او را بجای لا طعام مسموم که از عرق کند
چنین است سابه استخوان او و این الدوله گوید آن سینه آهوی مشک دار است همین اثر را
بیان نموده و گوید جهت اسپهال نیز بقیات نافع است و مولف تا کرده گوید در ملک سرنیب
میشود و در حوزان بمضه او بقدره درم جهت حله و جرب و سده حله نافع و بخور استخوان او
افاقت مصر است و زبل او جهت رفع آثار و سنگه ان او جهت بواسیر ضاد او مفید است

علاج

تنگت است **فردی الرجال** بنزایع **خزوب** یسانی و بری میباشد و یسانی دو قسم است یکی از خزوب
 شای کویند درخت او بقدر درخت که در کمان و برکش مستدیر و با غلیظ و گلشن و بیست و علف او بقدر
 سپهری کو تا تر و سیاه و فتح و دواهنای او بشبه میاقلی و از آن در شام و مصر بسیارند و در اسپهان
 میکنند و با وجود شیرین از سایر شیرینها از قدرت و قسی درخت خاردار است و برکش نرم و میایل
 و علفش ترش بشبه میاقلی و از آن رقیق تر و دواهنای او بقدر ترس شیرین طعم در تنگیان کوه
 ریزند و در زمانه آن و کیدان لازکی نامند تازه هر دو قسم مسهل بعصر و در اول و خشک در حرارت و در
 معتدل و در دم خشک و شیرین او میایل بجزارت و آنه او سرد و خشک بسیار قابض و مقوی است
 اولی و صفا و بخت او جهت صدمه و سقطه و مثال آن در تایل و حوران تازه خزوبی که از سال گذشته
 باشد و در مضم و بعد از انضمام مولد غلط صالح و بادانه جهت فتح و تسکین برین و چون داخل شکم
 شیرین اندک کند شته آرد و جهت سرفه بر من مجرب است نه و تخمش محل او را دم جهت بر روز مقصد
 و طرف لدم نافع و مضره و محقق اعصاب و مصلحتی است نه و نبات کیدش کوزش از هر یک از قمر
 و طمیت و عصف و قدرش بیش تا بیدار است **خزوب بیط** ثمر نبات جنس بر او آن دو نوع است قسی
 بشبه خزوب شای و خار و در شمش که چکنه و بیطیم و بسیار قابض و آنه اقرط و سطر و میغلان نامند
 و قسی ثمر خاریت بقدر درختی و شای او بر کشته و خارهای او تند و ریزه و گلش سبز در اردو و خار
 و با شمشیه برده که چکی و در ضر و بن گیاه او را در ک نامند و مراد از خزوب بری و بیط نوع اخر است
 او سرد و خشک بسیار قابض و مقوی معده و قاطع خون هر عضو و حاصل سهال جهت برین
 و مقص و منع او را رخص و بوسه و مصنفه و سون او جهت درد دندان است و تمام آن در پوست
 بیخ نبات او قلع و دندان کرم خورد است و محتاج بآلت کندن مینت و چون با خضاب کنند
 باغ سفیدی و باعث و از بی موی و تقویت آن و طفلان بر بدن جهت اعیان و تقویت اعضا
 موز چون خزوب بری را که میره و آب بختانند و جامه انگین را با و ترک کنند باعث نبات
 بشود و مجرب است آب او با آب مورد و منق اصب و نبات کنند صاعد است **خزوب انوک خزوب**
خزوب بری خزوب بیط است خزوب مصری خزوب قبطی ثمر قطب است **خزوب خنجر** برانغورس **خزوب**
خزوب از نوعی است **خزوب** بری جنس خزوب است و کیند مخصوص بر
 اسم فارسی خزوب است **خزوب** تخم نجیب است برکش بشبه برک تریب و از آن که چکنه و خشک و درج
 اسان

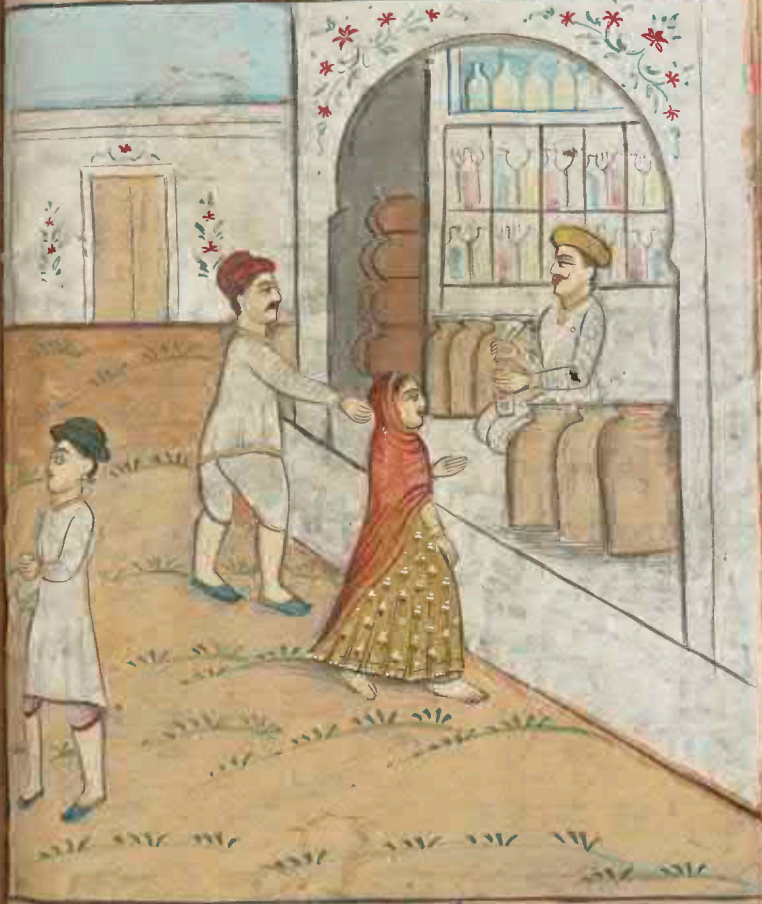
وکلش از دو قسمی از بری او را بترکی قبیعی نامند و تخمش در دو سرخ و قسمی را کج گویند که
از به تر از بسانی و تخمش غیر بد و در سرخ و تند طعم و سفید او را سفید و سفید گویند و آن
است و مذکور شد و هر دو از مطلق خردل نوع سرخ است در اول چهارم گرم و خشک و جادو با اعضا
بدن و باضم و محلل طریبات و مایع و معده و سایر اعضا و مفتوح سرد و در فضلات و مفتوح
و جهت در درجی و بلغمی جگر و سپرز و رخ نسیان و امراض با بده دماغی و نیندرم از تخم او با بستر
سرور و تقویت باه و با عمل صحت ریو و سعال اوطپی و گرم معده و تب بلغمی و سوداوی و عا
جهت تقویت لبخس و عرق الف و درم سپرز و جذب مواد بظاهر بدن و از زله و از الف و از الف
به سوزن با موم و روشن جهت تصفیه حشا و از زله رنگ خون مرده و کمنه چشم با مس که جهت
دقو با موم و در پیشانی جهت نزلات بارده سرد و ریوی و فایح و استرفای بار و غش طله
او بر قضیب جهت تقویت مجرب و با سکنج و آب سیب جهت خنایر و با او دید مناسب جهت
صلیه سوداوی و برص و غرغره او با مار العسل و جهت ورم تحت زبان و حشونه زمن فضا
و نقل زبان و استرفای آن و در دندان و سوطا و مورث عطسه و جهت سینه مصرع و حشونه
و احشاق رحم و قیل او با بخر جهت نقل سامعه و دوی و طنین و الکحل مضروب او با آب مس
غش و حشونه پلک و بخور او جهت گرم زانین حشرات و بطوخ او جهت در دندان
مجرب و مفرم و این و مورث نشسته و نشیان و مصلح کاست و روشن بادام و سر که در
دو وزن او جب الرشاد و در مل و قدرش بیشتر تا سه درم است و چون در آب انوار انداخته منع
او بکند و سه که شیرین را در کیکله ناز و در مرتب و هند و مطبوخ نبات او با جعد جهت صرع و ام
بلغمی و سرد رنای و در سایر افعال ضعیفه از تخم او است و اهل تجربه مذکور کرده اند که چون یک گشت
بند و عند معانیح الغیب تا آیت الی فی کتاب مبین خوانده شود و بعد از آن صد و دو بار
باین گفته و بدستور ناصر تبه پس پس آن خردل را در خانه که دینته گمان داشته باشد
یکشیا نوز در خانه به بند و در وز دیگر خردل بار او در جای که دینته باشد مجتمع بماند و او
که گویند به دستور روشن بادام استخراج نمایند لغایط ملطف و محلل و طله او جهت
و احشاق رحم و تبهای مزمن و در دمای کهنه و تحلیل ورم گوش و او را هم صلیه و تقیع سه
و جهت نسیان و فایح و کمرانی سامعه که مزمن باشد و در سوزن جهت در معده بار

نافع و قدرش بیشتر باشد درم است **خزل بری** یک هادرا بر ترکی فنجی نامند حرارتش کمتر از پستانی و
 لذت حصات و جالی جلده جهت سرفه من نافع و معوی ذین و صناد او با ماست جهت سستفه
 جرب دور سایر افعال مثل سبانی است **خزل فارس** و **خزل ایمن** و **خزل** و **خزل** حرف بعضی است
خزل کبر خاد و فتح و ادب فارسی در ابرید انجیر و برکی که چک نامند برکش شبیه برک انجیر و از آن
 زکتر و نرم و ساقش تا بقدر و دروغ و بیخشش لی مجوف و شترش را خوشتر با ۲۰ در و بر خار
 اویش بقدر قوه و منقط و منقرش سفید و پراوین و در آخر دوم کم و خشک و محمل و ملین
 صاب مسهل توی خلط یابد و منقی ۶۰ و مقوی اعصاب ۲۰ حیض و مخج مشیمه جهت نافع
 و نفوه و امراض بارده نافع و مرخی و مسقط اشتها و موجب کرب و مصلحتی کثیر او مصطلکی
 نفع و قدرش بیشتر از میخ عدد داده عدد و بیت عدد او مسر قوی و عوارض او مثل
 نانو و پنجاه عدد او کشته است و خاد زهر او ریاس و رب ریاس و برش عشر آن او نه
 است ضاد جهت نایل و کف و اورام بلغمی و در آن و نقرس و مفاسل و تلین صلابات
 و ماس که جهت ورم پستان و او آخر با سرخ و صناد برک او با اردو جهت ورم خارجیم و ورم
 زیر کلو و سایر اعضاء با جهت رد مفاصل و بار و عن زیمون جهت رد با بار دو رو عن
 او کم تر و لطیف تر از رو عن زیمون و منقی و ده مثقال او جهت تسکین وجع الفواد و بارده
 او در الاصول محل بلغم لزوج اعضاء بعبه و شریه النفوذ و طلا او جهت تلین صلابات و نفع
 و انقسام فم او و انقلاب آن و بر بمنتق و قروح و رطبه سرد و ورم معده و رفع آثار کبود
 ببله و در و کوش و باز به البحر جهت و از انقلاب با آب کندی تا جهت بوسه بر باد صناد نافع و
 برش نیده او با سرخ الحیه و خزل و تهن آن جهت دار الحیه و افام قویا و کتر از کف بمعد است و بدش رو عن
 زیمون کوبیده چون بید انجیر را با خزل و شیره و طلق تقطیر کنند مقطران مشتمل بر آن کندی کندی کندی
خزل ایمن پنج نیاید است برکش شبیه برک یا رنگ و از آن بزرگتر و کثرت سرخ و ساقش
 بزرگتر است و محقق و چون خشک شود پوست آن معتبر شود و بیخش شبیه بر بیاز و مستطیل و بارش با
 برک است سفید مایل بر روی و تخ و از شکستن او بنیای ظاهر میشود در جو فش مثل دم مشکبوت در سببم
 و خشک مسهل بلغم و صفر انقباض و اخلاط لزیه و منقی معده و در حیض و خال جنین و منفعت حصات
 و منقرس و جهت خال و در سبب بلغمی و امراض بارده و مانعی و مفاصل و التمال او جالی غشاه و
 طلا

ایمن

سر

او با سر که جهت قویا و برص و بهن و قلع و ندان مساکله و بوییدن او باعث عطفه فرزند او بود
 و قائل جین و مضر محم درین و منفی و زیاده از قدر شرمش کشند بخناق و تشنج و مصلح او بخان
 خمیر و با مصطک دروغن با دوام و استعمال نمودن و بدستور جیایندن او یکروز در آب و پاشیدن
 آن و با پاشن و عسل منقعه ساخته بنوشند و قدر شرمش از نیم مثقال تا یک مثقال و به پاشیدن
 و در خلا معده نیاید متداول نمود **بزرگ کبابی است سیاه** هر که ده کرمهای او مجوف و آن



و غیره طرب المزاج **انبات مضر است** به تشدید او، اسم فارسی مرغی است و آن کبابی است
 در مواضع سایه و در میر و دید و بر کشن تا یک و متفرق در راز و کلتش و خوشبوی و خوش نظر
 و جالی مقوی و مانع و منوم و لطیف و زیاده گسته عقل و فهم و نظاره او مورث سرور و دفع
 او در کف است و جب و دشتن باعث حجت و روغنی که از کل او ترنیب و هند جهت در دست
 خوابی در نع و تحش و طلا او با موم و روغن جهت رنگ اف را موجب قبول و دفع بعضی است
 کرمهای سرخ است که در زمین نمناک بهم میرسد در اول کرم و تر و مغزی و سه درم او که خشک کرد

باب المکرر مدبول وجوش یافته او دروغن کبچه جهت خلق در سرفه گفته بغایت از موده است مسوق
او را دروغن بادام بالی نصبت جهت حقوق اموال التیام جرح آن بحیرب و التمه انذ جهت مکرر^{ولادته}
و رف سگ کرده و مشانه و با شراب مغیر رنگ بر آن بر قالی در همان ساعته وضاد جهت ورم حلق
المات و منع نزلات و طلله نازه او بقدر سه شیانه و ز جهت النیام عصب مقطوع بحیرب و بدستور جهت
جراحات اعصاب مؤثره و با غبار اسیا جهت استحکام مفصل که از جای خود حرکت کرده باشند
و جهت ضرر به وسقطه و سکن او را م حاره و باروغن و انه از ذ الوجهت یواسیر بحیرب و طلله مطبوع
او باروغن از تیون وضاد کردن او یا زخت و برگ که و جهت بزرگ کردن قضیب بغایت مؤثره و مؤلف
نکره کوید که مطبوع او با قضیب حمار زنده اکله وضاد و ادرین باب یل شییه بحیرب و قطور او با به مغالب
از ذی از تیون جهت درد کوش نافع است و به ن با جعل و نبات در دان طبع نمایند طلله او جهت
بواسیر و زرف الدم و شقاق مقعد معیدیل است **خوم** کان کبچه است در شکل و بو مثل سنبل الطیب
نک و ستر نایل شیرینی در اول گرم و خشک و محلل و مجفف و در افعال مثل او از ان ضعیفتر **نک**
نمای است که درخت بادام و ز تیون و امثال او بر و بد و مسرت یان درخت میرسانند و غیر علم است که در
بیرستان در او نش کویند و خر قطره از برگش شیرین برگ ز تیون و مایل با سدر است و ش جهای او برگ
و تخم سرد و خشک و قایض و مغوی معده و منقعی و مانع و مفتح سرد و با قوت محلله و بعضی گرم و
وانسته اند یکا و قیه آب او جهت شکستگی استخوان و کوعسل و قطع نفث الدم و رفع سوج و این مطبوخ
او با بخیر جهت سرفه و در خشک او در سوخته آن جهت قوبا بحیرب بشرطیکه موضع ابا بول رنگ
کمالی بشویند که خون ظاهر گردد و کویند مسهل اخلاط و بغایت مجفف بواسیر است **خرف** بره نازه
است و خرفان جمع ادست **خروف** خرف است و کویند فاد ابنا است **در الخام** جوز چندی
اسم بولی اجریض است **خروف** الصفاق **طلب** است **خروف** اسم فارس بقلة الجمقان **خرف** عشر است
در الصافی شت ن است **خرف** طال هر طان است **خرف** سن اسم عبرانی عقب **خرف** ذیل **خرف** میگویند
الی بو است **خرف** منج است که بجیت او بیه عین مفرول گتند و باشد بره ایش مل مر نیخه و سراج القطر
و حال است **خرف** اسم فارس حمار است **خرف** اسم فارس حمار الوحش است **خرف** اسم فارس امان است
خرف اسم فارس است **خرف** اسم فارس بره **خرف** اسم فارس تر **خرف** اسم فارس دقلی **خرف** اسم
فارس رطب **خرف** اسم فارس قرضیب است **خرف** اسم فارس بلبلون **خرف** اسم فارس و یک

خرف **خرف** **خرف** **خرف** **خرف**
خرف **خرف** **خرف** **خرف**
خرف **خرف** **خرف** **خرف**
خرف **خرف** **خرف** **خرف**
خرف **خرف** **خرف** **خرف**
خرف **خرف** **خرف** **خرف**
خرف **خرف** **خرف** **خرف**

اسم فارس بطبع است
خرازه که

خرس اسم فارسی دیت **خردک** اسم فارسی مرجان **خرد** اسم فارسی لسان المحل **خرفی** و **خرفی** و **خرفی**
 آفرینیا اسم کبابی است بسیار خوشبو و بفارس خیری دشت نامند و صاحب تذکره غیر خیری بری است
 و از فلان بمیان نموده که چون او را ایکس بنیته اصلا خرس گفته بقیته نمکون میشود و چه کلش برین
 به بقیته و منبت او جبال در میان او دو خانه و کلش میل بکبودی در لاجوردی و بسیار خوشبو مانده
 است و تخمش سیاه است و موافق مال لایع خیری بری دانسته در بیان نموده که شخ ادوا از مردم که
 دکل او سرخ است در هر چه قول صاحب تذکره است آنچه این دولت در خیری دکل نموده از قول صاحب
 که بری او مختلف القوت است و لطیف مایه کلش سرخ مری باشد مختلف خرایا و از آن خواص و صفات
 ظاهر میشود که خرای غیر اسم او باشد و او خوشبو تر از کلها صحرای است و سفید نیز بسیار
 متاکل کل حنا و آن سبیل است که با نرگس میروید و بیاز او نیز شکل بیاز نرگس است و در اول او
 و خشک و بعضی اطیب دانسته کل او ملطف و مسخن و مقه صده و مایه و مقوی آن و حاد
 از کاسی و محل راج در اقع در سر و مقوی جگر و دل و سپهر و کرم و در فضیلت و فخر به او مقوی
 خوشبو کردن و تشف رطوبت و سیلان مزمن در مدت رحم و اعانت بر حمل و احداث کرم و خشک
 تنگی بفرج و طلا خشک او جهت خوشبو کردن لاق و تقویت عصب معینه و بیاز و برک و تخم او در
 ضعیفتر و غیر مستعمل اند در دغنی که از او سازند قایم مقام ففظ و مصحح حرورن و مصلح مزاج
 شربت از کل او نامه درم و برکش با بونج است **خرف** بفارسی سفال گویند بسیار خشک و با مالک
 و عدا و اقام او جهت در معهای نرم و قرون اعضا یا بس المزاج مثل غصروف و در جهت ان
 و سفال تیز با هر همه جهت التیام جرت و با سر که جهت حکم و جوششها و خراز و سعفه در جهت
 و با موم و در دغنی جهت در همان مزمن و خازیم و قطره و سفال عین جهت جلد دندان و تقویت لثه
 خون آن در جلد بیاض طریقه قرنیه مفید و مضر اعصاب و مایه و مصلح او دغنی بقیته است و در دغنی
خرد اسم بیاسی است که از ابریشم و پشم و کج تربت و هند و خرخالص بیاسی است از موی بسیار نازک
 بفارس که نامند تربت باید و در برت زنان ماز از خر تو پت حیوان است از سمور که جگر و معده
 در دوم کرم و خشک و پوشیدن او جهت تقویت جالب و مایه و ضعف باه و رفع جذام و حکم سر
 و موی سوخته او جهت قطع ترف الدم و خشک کردن جراحت و پش میدان او جهت تقویت
 و اعضا عصبان نافع است **خردیا** شکر لیف خرمان فارس است یعنی مانند خر و آن حیوان

دکونید خشکاش بری را بر که کثیر التشریف و مغرب می باشد بجلد فستقانی و تخم خشکاش
اخذ دوم سرد و در اول تر و مخدر و منوم و منضج مواد رقیقه صفراوی و ده درم او با شکر صفت
سینه و سر فرجه عاریا بس و ظرف الدم و پت و ق و حرقتة مشتانه و امراض حاره آن و مغزی
دگرده و مسمن و باسل میسه و در اومت او قاطع باه و بوییدن بوداده او را رفع بهنجوانی و با شکر
و مولد خون صالح و مرغ هزار و چون خشکاش تازه را با پوست او که میده قرص سازند جهت
سینه و حرقتة البول و اسهال که در ششها شکر با جهت تحقیف رطوبات و تحلیل او را مضافه
تا پنجم درم و از تخم او تا ده درم و از پوست او تا یک مثقال و نیم و از کل او یک درم و مقصر مبر و دین و در
ایه معده او عمل و مصطلح و شکر پوست او یا بل خشک در اوع و مسدود یک مثقال او که صبح و شام
جهت اسهال و هموی و التهاب معا مجرب و صفاد او جهت در دوسر و با علیه و کلاب که طبع با فیه
جهت اجتهاد در دست کین در روان و منغ رنجاش مواد با عضا و نطول مطبوع او با سل که
کونید جهت منع نزلات سرد و اسهال فر من نافع است خصوصاً با قاقیا و عصاره لجنه البیت
برنج او جهت جگر علی و خلط غلیظ معده نافع و عصاره پوست او که کونار کونید سرد و یا بل هر طرف
در انار قویتر از تخم او و در اومت او مرغی اعضا و مشوش هموس و قاطع باه و مقدر شها و مقدر
سپان و مقدر خون و بالعرض محلل حرارت و رطوبت غیر تری و مسکن ادواع حاره و بیاب و منوم
منقطع بالعرض و کل خشکاش باب کثیر جهته نله ساعیه و قروح و صفاد او جهت سوزش خشک
قرنیه و احتمالاً مفید و در غن که به سوزش کل کونید مخدر و مسکن ادواع حاره و در اومت و شکر
نرله در سرد حاره و قطره او جهت درد گوش و درم حاره آن مفید و در غن خشکاش در افعال
ضعیفه و منوم و سرد است **خشکاش سرد** مصطلح اطباء سابقی از اقیون عصاره اوست نزارق
درم او از قسی بری است که بر کثرت کثیر التشریف و زغیب و ابابا شد در اخر سیوم سرد و در جمیع اعضا
تخم او قویتر از بستانی جهت سبلان رجم و حرارت جگر و با شکر جهت رفع سبلان حین نافع
دماغ و مصلح از زیاده و قدر شکر بیش تکمیل اجزا بقدر نصف شرباب اجزا بستانی است و از تخم
مثقال در هاش خشکاش دکا پوست در اکثر مواد **خشکاش منور** قسی از خشکاش جهت
شبه بر که تره تیزک دور از و با خشکاش و یا بل بسفیدی و ساقش خشک و قیه او که جگر
در وقت از خشکاش بستانی قویتر از خشکاش سیاه ضعیفتر و یک مثقال او با ماء الب

طبع است **خشان مغز** که بهر کس سفید و بازواید مثل آره و زغاب و او کلتش از دو نترش
 نسبت به خاک و کوبه و ازین جهت مغز گفته اند و در جوف او دانه ها مثل حلیه کوچکی و منبتش بیشتر از
 سایر ارباب است و او غیر جلد نیک است چه دانه از دست و این از دست و سر سوم کرم و خشک و جالی
 و مضع اخلاط است بقوی و اسهال و هر کس دکل او جهت تنقیه جراحات و خشک نشی آن و کمال کل او
 زنده چشم و طبع منیع او جهت عمل بار و جگر و عروق الس و رقیق کردن اخلاط غلیظ لزمه نافع و
 بسیار تفال از تخم او سهیل قوی اخلاط لزمه است **خشان بزنی** که بایستی بسیار سفید و سبک و
 ساقش بقدر درنده و هر کس بسیار زنده و دراز و بیخ او با یک و نترش متصل هر کس او سفید و
 مستعمل از نترش و در وسط تابستان میرسد بغایت کرم و تند و در طبع مثل جلد نیک و از حلیه
 سوم سهیل و منقی قوی و جهت تنقیه دماغ و دفع بلغم و صرح مفید و قدرش از تخم او یک است
ختاب بخار است اسم آب مطبوخ میوه است که با خشک طبع یافته باشد مثل الو بالو و مویر و سبب و به
 زردا و دانه آن و مجموع آن لطیف از اصل آن و مولف تکره گوید که از الو یا لوجه تشکی و اصلاح
 طوطی قره و در سپهر و التهاب و از جهت تقویت اعصاب و در اوج و هاضمه و رفع عقوبات
 و از سبب جهت حقیقان و غش و کرب و از مویر جهت تصفیه صوت و تنقیح سد و میرقان و ضعف
 جوار و سر البول و از امر و جهت سرفه و تب عنقه و منع ارتفاع بخارات دماغ نافع و زو نترش آن
 فتاب از او است و مجموعه مولد رایج و مصلح آن انیسون و مصطکی است **خشان بزرگ** که بزرگترین
 خشک است و آن عساست و خشک سبز و زرد و سفید و سیاه و سحر میباشد و در متفان شکر نامند و
 دریم و طبرستان است و دندان گویند سپید دارد و جمیع افعال قویتر از عمل و از غایت حدت جوست است و زرد
 و سحر او قویتر از سفید و سبز و بسیار کرم و نایل منجی و سیاه او قریب بعسل بلبل و در چهارم کرم و در
 جلد و نطفی و تخمیل و زیاده او محرق اخلاط و مملک و قدرش بیشتر تا یک گرم است **خشان برسی** که بزرگترین
نصفه البر و تنغ خرا است و چند اشقیه **الدک** که بسیار است و موات تکره گوید غیر از دست و گمباه او سببه
 نسبت القلب و اطول و دانه او بقدر الو بالو و سفید و دردم کرم و خشک و سهیل بلغم لزوج و محل رطوبت
 خداداد جهت تکمیل صلابات و مفاصل نافع و مصدع و کرب و مصدع او بقدرش بیشتر تا یک گرم و در دست از
 است **خشان بزرگ** که بزرگترین است و بیست سفید و از سوزنجان کوچکتر و بلغم او شیرین و بالتر و
 و با او که تنگی در ریه میوه میوه منی مثل و بیضه کوچکی که با هم ملاصق باشند و از هر بیضه است با یک

خشان بزرگ
 خشان بزرگ
 خشان بزرگ
 خشان بزرگ

در از رسته در آخر هر یک دانه کوچکی موجود که هر چند آن دانه بزرگ شود همیشه او کوچک کرد از این
 قائل اخیر نامند و مستعمل اصل همیشه است نه جب که کور و برکتش بقدر انکشت و از بر که بیازانک عم بصیرت
 ادی زمین در هم وساتش بقدر شیرینی دانه بالای آن دو عدد کل از دانه در وسط کل تجربی بسیار
 جبال و اماکن نمناک و بی تخم است در آخر اول گرم و سرد بیست و هفتی و هفتی جهت که از و شنبلیله
 است و تقویت تقووظ طلا آن بار و عن کل موی موی و مشیت آن و مانع سقوط و قدر شربت
 و مضر خم معده و مصلح او شکر و شکر تخم رطب و تخم از که است و گویند نوعی از در و کل است که در
 شبیه یکس میانه است و در تقویت باه ضعیفتر است و نوعی دیگر میانه است که شکر و شکر است
 کل بسیار کوچکتر و درون او سیاه در نمایان میروید و دو سال میماند و در دم گرم تر و کوچکتر
 امراض سوداوی تجربی است و هر که او را قطع کند دست آن شخص بی حس و بی حرکت گردد و چون او
 و با هم در دهن زمین یا با سر که تهن است نافع آن شود و نوع چهارم او را بر که سحر و در میان طریقت
 و شبیه بر که سوسن سفید از آن کوچکتر و رنگش سرخ و ساقش باریک و بقدر درعی و کلش مثل سوسن
 زمین است و پنجش در در بقدر جوی سرخ و در دلتش سفید و با لذت و شیرین در دم گرم تر و با لذت
 همیشه است و نوع پنجم را نبات و پنجش مثل نوع چهارم و پنجم او شبیه تخم کتان و از آن بزرگتر بر آن و صفت
 گرم و با رطوبت فضیله در تقویت باه و تیر است مقفول و چون بسنج مذکور را در دست دارنده نبات
 لغوظ کرد و جهت فایده و لغوه و تسلیان بدن و ریزانند تا حصص و همول او با زعفران و انگلی مشک
 حل در نبات است تجربی است و استه اند و تخم او با شراب نبات موجب تقووظ و مکه جو حسن و مضر فر
 و مصلح او سلیمین قدر شربت از مینج عد و او تا مکه و در از تخم آن مکه است **فصل المکب** جو تان از
 نامند آن مینج گیاهی است مثل زمین بهم چسبیده یکی ماده و بزرگتر و دیگر فر و کوچکتر و غیر ممل و سفید
 و رنگش شبیه بر که کند تا و ساقش باریک و تا نیم درع و کلش ریزه و با هم متصل شکل سر و در نقیض
 بکل اصابت صغیر و حقیر و فیروز کوه هر دو را است هر که درده بهم صفات با هم شبیه اند که آنکه کل اصابت
 صغیر بسیار هم متصل است و سرخ از نوانی است در آخر در دم گرم و خشک محل او رام بلقی و مسخ
 و ماده او با رطوبت فضیله و نازه آن که با شیر بخت باشد نبات محمک باه است و قه نران قائل
 و گویند از هر یک از آن دو ماده که بعد از دیگری خورده شود و اصل اول باطل کند و مصلح او در سخت
 و خشک است و تصریح نموده اند که قسم ماده او باعث تولد ذکور است و نوع دیگر را بر که مثل

هر چه در باطن چسبندگی و گشتن و بختش و دود و کویکتر از ازل و هر دو جمعی و دراز و در سوزم
 هم خشک و قاطع باه و قابض اسباب خشک ساینده نوع اهل عمل او را هم بارده و منقح قروح و ارفع
 بیوت آن و جهت غله و قلع و جیشه و قروح رطبه مفیده و منفتح مسدود و ارفع آثار چلدهت **خفیه** از جمیع
 حیوان از بو ترن اعضا دور و رطوبت غالب و منقح و بهترین همه خصیه خروس ضربت بیست و مویله خون
 صالح و مصلح و سایر او بخندان و بانگ صغیر استعمال نمودن و خواص خصیه هر حیوان در نفس حواص آن
 میگرد **مغلاف** بصاد میچمه درخت مغلاف و کوبند مقل می است **خفیف** خرزبه نارسیده **خفیه**
 در سینه **خفلی** معروف است بسید و سرخ و الوان مختلفه میباشد و آنچه بی کل باشد خطمی مری باشد و خطمی
 نیز نامند و جالینوس سرد تر دانسته و شیخ الرئیس گرم با اعتدال و آن تر م کب لغوی و مایل سردی
 ارض بخناری شمرده اند محمل و منضج در اوج و در غی و کل او ضعیفتر از هر که سابق او در هر گاه برکت
 او خشک نموده کوبیده استعمال نمایند بهتر دانسته اند و آب بطبع او حال امعاء و مقعد و ارفع ضربتندی
 او ریه سینه و یک انتقال آن جهت تحلیل قروح و گشودن بول و حیض و قرحه امعاء و نفث الدم و رقه
 عار و اسهال و معض و مواد سوداوی و خلط خام و ضار او جهت التیام قروح و تسکین درد در اوها
 تحلیل آن و خنایم و بلیغ جراحات و دمل و ورم پستان و مقعد و ورم جراحات و خراش و شکستگی
 انصاف و عرق النسا و مفاصل و نفوس و باروغن ز بمون جهت کمر تین موم و سوزنکی التیام با او ریه
 مناسبه و در غنما جهت ذات الجنبه و ذات الریه و ضار و بخته او باروغن بغایت منضج سریع
 لایق دور او را حاره و نظول جهت نرم داشتن موی و جلوس در طبع او جهت ورم مقعد و **نضام**
 نرم زخم زمان عقیمه مفیده و تخم کوبیده او جهت شک کرده و لعاب آن با شکر جهت سرفه عار
 ضار و با سکه که در افتاب بشیند جهت بیخ و باروغن ز بمون و سکه جهت سموم حیوانی و کبکچر تخم او با
 دوز و دانه خرما که با سکه طلا کنند جهت ورم بغایت مجرب و پرست بیخ او بغایت ملین و قوی تحلیل
 و طبع آن جهت معض و زخم کرده امعاء و قرحه آن و با شراب جهت عسر البول و حصاة و ررض نضد
 عام نشانه و عرق النسا و ارتقاش و شفاف عضلات و جلوس در طبع او به سوزن تقصید آن جهت تخم
 مفاصل و عضلات اعضا و مضمضه آب طبع او در دندان نافع است و چون او را کوبیده و البته سینه
 و آب در زیر آسمان چندان بکشد که آب بمخدر کرده و طلا او جهت ارفع بیخ بک چشم موثر و
 جهت سرفه عار و نفث الدم مجرب و طبع او اسریج الاثر است و مضر معده و مصلح او عصارة **زنگ**

خلافه بیارست پرستوک

و عمل در از یانه و گویند مضر است و عمل مصلح است و قدرش بیش از یک مثقال تا دو مثقال
 طبیعت او تاس مثقال و بدنش جنازی و صمغ خطمی بغایت مسکن نشکن و قابض طبع راغنی است
خطات بغارست پرستوک در تبرکی نفوح و بهر همی مجلد نامند و از طیار معروض است و گوشت آن
 گرم و خشک و کباب آن مفتح است و راق سنگ مانند و بر قان و امر اص سبزه روش میداند
 مثقال از خشک مسحق او جهت قوه یا موه و غرغره آن با آب جهت خنق جمیع امراض مزاج
 و طلا سوزنه او همین اثر دارد و الکحل محرق او مقوی باصره و دماغ او با سر کین و خاکستر
 عمل جهت ابتداء نزول آب و بیاض در جرب و سبل و ظفره نافع و بهر سوزن گرم او در
 او بغایت عالی جهت پستی و آثار و نیکو کردن رنگ جگر و صفرا و با زهره کا و جهت سعه
 کردن موی سیاه مجرب است اند و خوردن آب معصوره فوق او با قدری باد روغ جهت
 چنین سر بیع الاثر است و بهر سوزن یک مثقال خاکستر شیان او که سوزاننده باشد جهت
 بغایت مفید است و خوردن خون او سبب افشاش کثرت شهوت زنان و طلا او بعد از گذن
 سفید باعث روئیدن موی سیاه مجرب است اند و طلا کردن چشمتها او با روغن زنبق
 ناف زنان بر عسر ولادت موثر است و سقوط زهره او با روغن جهت سیاه کردن موی سر و پیش
 مهر پاری گوید جربیت و مولف مالبس گوید مخصوص سفیدی قبل از وقت است و باید که شکر
 نگیند اند که دندان سیاه نشود و چون در سالی دو بار یکدیگر هرگاه در عین زمانه او
 یکدیگر اول را شکافند و در سنگینه ظاهر کرد یکی سفید و یکی ملون چون غیر ملون را در او پست
 که در عین زمانه او پستی گرفته باشند که بدن کوسله بر زمین نرسد و روغ کرده باشند
 صاحب صرع یا گردن او به بندند و راق صرع جمیع اطبا مجرب است اند و سنگ بلون را چون
 به چینه نگیند اند باعث جاه و قبول و قضا حوائج میگردد و این الدوله گوید که سنگ ملون
 و تعلیق او موجب دفع قهر است و گویند چون بچه او را این عفران و امثال او زدگند بهر سوزن
 حین رنگ کردن نه جنبه جهت دفع از وی بچه خود سنگ بر نان با شیان آرد و چون وقت
 اشیان او را خراب کرده حل نموده بآب آن غسل بدن نمایند باعث بطلان سحر و شران است
 بیاض شب پره گویند در سیوم گرم و در چهارم خشک و در پنجمه او سهل فضلات غلیظ از
 در افع استقاد همراهی بختن او در روغن زنبق جهت فایده عشره و مفاصل و توم

گرم

که در آنها بار و دطلد مطبوخ بر اصل صفت است اینس بول سر بی الاثر و جلوس و رطوبت او جهت فایح
 و حمل به او قاطع حیض و دطلد خون او قبل از بلوغ بر آمدن موی و بزرگ شدن پستان و مالیدن زهره او
 بر فویج جهت ستر ولادت تجربت تدبیر بر و غنی که در ظرف مسی قلعی او را بچینه باشند جهت ^{روماندن}
 موی و در از کردن آن بمعامل است و اکنال مغز سرد و آب پیاز جهت نزال آب و با عمل جهت
 و دطلد او بر کف پا بمیخ باه و سر کین او جهت قویا و بیاض چشم و خاکستر سوخته او جهت متع مست
 موثر و شیر و بول او بنیای عالی و در ایشان او منجمد آن بهم میرسد و شیر زرق نامند بقدر انکتت ^{سفتید}
 و متغیض شیشه یعنی و سوراخ و است یک متغیض او قاتل و ربع درم او متغیض حصص و اکنال او رافع
 بیاض عین و دطلد او باعث جرحت جلد و سترنده موی و قطع نایل است و کله شستن سرد و زهر
 باین که که عالم بر آن باشد بران مورث بیخوابی و بدست زرد چشم او باین اثر دارد و در ^{کودن}
 سرد و در جرح کبوتر موجب جمعیت کبوتران و در سوراخ مورث باعث که نختن ایشان از این
 مکان و در شستن او مورث قبول است **نختر** خردل بری است **خف العراب** نوعی از حلزون است دراز
 از دانه و بر اکثر از آن **مغز** خرف فل **زیت** ترش است که از دوش زیتون و غوره و یا از سرکه و روغن
 بادام و نان فطر و شکر ترتیب دهند **خلل ابراهیم** جناب بری است **خلل** و آن نوعی از اطهر بلبل
خلل خلیل نبات اطهر بلبل **خلل قوی** زعفران است **خلل موم** او خراست **خلل یونانی** اسم یونانی
 یازده **خلل قفس** اسم یونانی از اج **خلل الخمر** که انگور است **خلل العنصل** سرکه عنصل است و در اقلیل ^{سود}
خلل در بلع که رسته و آن غوره و دانه خراست که از صمغ که تتر باشد و تسبیح اینتر باین اسم ^{تند}
خلل لغاری اسم که نامند و از خرمیوز و شکر و عسل و در نجیره و امثال آن ترتیب میدهند و در او از مطلق
 او سرکه انگور است و خل غمرا را از این جهت گویند ما و امیکه او لا خمر نشود و سرکه نیک و در جلدت سایر
 که اولاتر شش بشود و بهترین همه سرکه انگور است و بعد از آن مویز بی پس خرا و مویز بی و انجیری
 و سرکه عطاری و نار جیل و عسل و شکر کم و خشک اند و سرکه انگوری مرکب القوی در دوم سرد
 و خشک و گویند خشک او در سوم است قابض و بسیار محیف و سریع النفوذ و رسته قوت او دیده
 باعضا و ملطف و قاطع اصلاط علیظ و دافع تشنگی و معین مهضم و قاطع نرف الدم اعصاب و حر که
 استیفا که از نه بلغم و سپرز و موافق معده ملتبه و بلغمیه و جهت قطع صفرا و تصحیح سده ماسا ^{لغاری}
 و سپرز و دامت خوردن او ناستا قاتل کرم معده و کرم با عمل جهت نفس الانتصاب

نافع وقتی کردن بعد از خوردن کرم او جهت ادریه قتاله در رفع جهود خون و شیر در معدده
جهت رفع خطر ضرر سک و روانه کنیده و مکیدن او بتدریج جهت اولویه در اطلاق مانده باشد و در سرفه
اطوی و غرغره او جهت منع نزلات و سیلان فضول بجلق و خنق و سقوط ایماة و در درد دندان
مضمضه و بانگ جهت قطع خون بین دندان که گنده باشد شسته با زاج سفید جهت خون نشسته
آن و طلا او جهت منع انشتار قروح جنبه و باد سرح و حمزه و نمکه در جرب متقرنه و بواسیر
در دم ظاهر و باطنی و مانع درم چراغات نازه و در در سرح و خارش برین و کزیدن حیوانات
و سوختگی تشفیات مجرب و چون بر عضو بالند منع قبول ماده از عضو مجاور خود میکند
او جهت قطع سیلان خون و طعمیکه با سیر که بخته باشند منع سیلان فضول شکم میکند
انجیری که در رو طبق یافته باشد جهت سوزش عضو و خستونه آن جرب و با کوه جهت سوزش
عسل جهت رفع آثار پلک چشم و خون مرده و باروغن کل جهت دردم که از ابتاب حادث شده
و با آرد جو جهت خنق و دم پستان و بناگوش و بناگستر کم جهت عذو و دردم با آرد جو
و کز از و معاصل و جوش یافته او با کلاب که پارچه را یاوتر کرده بر سر کما دگسته جهت دردم که
صفر ادرتون و بخارات و علم حادث شده باشد مجرب و با سیدن سر که بر شک کرم کرده و با
سنگ در او اندخته بخار او جهت دردم سر منق و نزلات و سرفه منق و لیسیر و خوردن اینجودوم
که در آن خباینده باشد جهت سیر و مضمضه طبع او با زهره و صعیر جهت تکیه در دندان
قرقن لته مجرب و قطره او جهت کرم گوش در بخار او جهت ددی و طین و کرم لای سمعه و نشتیب
جنبه سوم و بومین او جهت سده مصفات و با کلاب دروغن یادام و در غنکل جهت سرسام و در
نافع و چون یک اوقیه یا ز غنصل خشک اورت کرده در سر که بجوش شده تا جهر شود یک غصه
که نشسته صاف نمایند هر روز در دم ناست از آن بنوشته جهت رفع بلوی و بان که بت
باشد مجرب و در جمیع افعال مثل سر که غنصل است که در اسفیل مذکور شده و مضر بران و سودای
قوت یاه و صاحب آن سرفه نازه در سعال یا لیس و مضر اعصاب و اعصابان در جم و ناقین
میرودین و صاحبان رایج غلیظ و در دم مفاصل و مداومت آن مورت استقامت در صاحبان
الاحت و شش و مضعف بصر و مورت از دی ضار و سح و لاعتی برین و مصلح او شیر بینیا
آب جرب و شراب سح غلیظ و در رفع ضرر سرفه شیر بینی و دروغن یادام و ادویه ضعیف الکرات

و در ضعف اعصاب عمل و او دیده عاره و در سح لعا بها و قدر شربت با مقوت مثقال و بدلتش
 در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمو است و سرکه طاری و نارچیل مضر عصب نیستند **خلنج** درختی است
 شبیه به درخت کمر در چین و بلاد روس بسیار بزرگ می شود و هر گشتش مثل برگ کز و گلش کوچک سرخ
 در دو سفید نیز می باشد و شترش مثل خرد است در دو کم و خشک و کوفه او مندره و قویتر از سایر
 بزرگ او و شکوفه و برگش جهت کزیدن هوام و دروغش او که شکوفه او در ریخته سه هفته در افضای کز
 باشد جهت ایما و در مفاصل و تفرس نافع و تا به چوب او را همین اثر است و یک مثقال از تخم او
 با سل مافظ و دل است از سر زسوم و خردن چیزی در ظرف چوب او مانع خفتن است **خرفه** مثل
 بید مشک و بید بری و بید موله و او مطلق از م او بید بری است و گل او بعد از بزرگ بهم می رسد رنگش از
 نارنجی خوشبو و شترش مثل جوشه که از ساقش جنای او می رود و بید و کسب بید نامند و در اکثر مواضع یافت
 میشود و قسم فراوانی کل است و صفصاف هم خلاف بری است گل او در سیوم سرد و در اول تر که گل
 او را گل خشک و شترش در اول سرد و تر و بید موله در افعال ضعیفه از دست منفع سه جگر و ملطف و ارفع
 صفقان و تشنگی و ضعف معده عاره و پشمای عاره و رمد و صداع نافع و دروق او الطف از جرم شکوفه
 و در خاکستر چوب او جهت نرف الدم و با سرکه جهت تالیل و نمل و درم بستان و درم اعضا ظاهری
 بیشتر در جرم برگ او قابض و رادع و عصاره آن سیل بلغم و صفر او سودا و مدلول و جهت سه جگر
 و در فغان و صلوات سبزه و صرع و منع لمره تیار و احتناق رحم و مفاصل و تفرس کز نین و عرق دینه
 ستمیه و قطره او در گوش جهت پاک کردن بزرگ آن بسیار مفید و مضر تبه نگاه و مصلح او کلاب و شکر و قدر
 شترش بریت درم است که با شکر نبوشند و طریقی شامبون آب او در دستورات مذکور است و صفتی
 او صفوی با صره و جالی و شترش جهت اسهال و موی خیر است و جلوس در طبیعت بزرگ و شترش او جهت نافع
 ف و اعضا بغایت موثر **خلاف بلنجی** بشارت شکر که نیند و در شام شاه بید و گل او قبیل از بزرگ بهم می رسد
 بقدر بلنجی و بلون برادی اندکی سرخ و سیاهی و سفیدی بسیار بود و جالی نوسه دو و تر دانسته و همی
 ریزد در اول گرم بایل بخشک نموده محلل و ملطف و مفتح سه خفیفه دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع
 که از بخار مواد عاره باشد ملین طبع و دروق او در جمیع افعال قویتر از عرق بید و کلاب و مقوی دل و معین
 ماه و صفوی افش و چوب و برگ او در خواص و مصلح و قدر شترش مثل بید است و دروغش بید مشک و شکوفه
 بید سه دو و محقق مسکن در دسر عاره و مانع صعود بخار است بدماغ و حرز او مانع غلیان خون بسیار

جمع

کرم در بلش کل و غن و طریق عمل او مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام بطریق بنفشه
گیرند الطف است و بیل عرق او عرق نیلوفر است **غلاف** بید مطلق معروف است **غلاف** بید
لام موش کور در صفتان و از سه سنک و بدیلمی کبکیش گویند حیوانی است بی چشم و بی دم
و بی بای و از موش کوچکتر و سرخ رنگ در شبه اشجار را میخورد و زمین های نمناک را پرورده
میکند و گویند چشم او در زیر جلد است و شیارهای بنفشه و طمانند و سن میگوید که هرگاه در سوراخ
او بیاز و کند تا بینه آن از بوی آن بیرون و از سموم تنگه و بغایت کرم در باطریه و خون
و بیاله او جهت خنایم و بیاتش چشم و رتق آثار جلد و خال و داغ او بار و غنکل جهت بر صفت
توباد خنایم و هر چه از بدن بر در کند بمعین و قاطع اعافه سیلان خون موضع هر عضو
او ارم و خون او نیز همین اثر دارد و در سوراخ سوزنده چون با زاج سفید در گوش که از آن جهت از آن
و طلا جهت در سوراخ او جهت عمر بولی و سعوط زهره او با آب سنج رطبه و دوزی زعفران
لقوه از مجرب است شده اند و غلیظ لیب بالا او جهت تب ایمنه و باستانی جهت بیرون آمدن
اطفال و گویند حورون دل دعات و بر اطاعت او جانان کند و وقت کرون او در آستانه
و انداختن دندان او در میان جماعت موجب تفرقه ایشان و همچنین است در آتش انداختن بر او
خاد و تشدید لام و انداختن شبیه بر سینه و گیاه او کمتر از درعی و بر کش زهره و کشتن مابین سفید
و غلظت شبیه بخل سفید آن سنج قسم است آنچه از غلظت با قلد کوچکتر و پوت او غلظت
و رقیق و بسیار سفید باشد و دانه او بقله رنجود کوچک او را جلیان ابيض نامند و دوم مضاعف
رقتش دانه او در سفیدی و کوچکی و تند و کمتر از اول میباشد او را مقه نامند و مذکور شد سوم
الغلاف قریب بیافله و سیاه رنگ و دانه او مستقیم و بزرگ مایل بر روی است و بسیار تنوع
بسیار نامند چهارم دانه کوچک و پهن و این است و آنرا جلیان اسود نامند پنجم اریق الغلاف
دانه است او را اقصا گویند و همه اقسام او در آخر دوم خشک و در اول سبوم سرد و طبع او سرد
در حیض بول و متقی امعاء و محلل اغلظ فاسده و ملین سینه و جهت سرفه و قصیه و در سینه
فصلت غلظ او را نمودن بیشتر و خنایم جهت تقویت اعضا و وثی و کلف و باصل
تحلیل او ام و بخورد در موضع موجب جمعیت مورچه است و مضر اعصاب و موملا سودا و غلظت
شتر ای العسل و قدر شربت داده در دم و نوع بری او بقایت غلظت در شیر است **غلاف** کرم

فصل فی
غیره

غیره نقیصه اسم فارسی
نقیصه اول است
اسم فارسی
غیره نقیصه

بسی است غیری بلنت مص سیده نامند غره **غرضان** کون است **غرضان** نوع صغیر غرضان است
 غرضان کما فی طوس **غرض** نبات کوردی است و بلعت اسم جانر است **غرضان** ما ذر بون سیاه است
 اسم سرانجان **غرضه** لادوان بهنگشت **غیره** **بیلک** این است غیره ترش و غیره مایه گویند و آن اردنیم
 است که با روغن کبچدر و روغن زعفران و شیر و سایر روغن ها و دماست از هر یک که باشد سرشته که از آن تا تر
 بود که در و قدری از آن دخل غیره نان میکند تا قیطر نشود و هر یک القوی و در دوم گرم و خشک الباقی
 لطیف و عالی و جانب از عنق بدن و بانگ که زیاده باشد منقح و معقح و بل و محل او ام بارده و مکن
 اردان و س متقال ابی که در آن غیره مایه کم نمک بقدر چهار مثقال عمل نموده باشند چهار دانگ
 با شیر و مثل طباشیر شکر و میده نیک از عفوان و جهت دفع غماری و خشک و تب و التهاب مجرب است و چون
 و مثقال سه که نیز اضافه کنند جهت سهال صفراوی و احراقی مفید و غره محمول او در اب یاغ
 ن اوغن نقیصه جهت ورم صلب و ضداد او با حنا و روغن دنگ جهت تحلیل صلابات غلیظه مایه
 مجرب و چون یک خراب لغت و یک جز و درل ساید و نصف غره خردل شب و سه چند آن مجموعه
 غیره مایه اضافه نموده در ده شل همه آب بچرت تند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف میزان
 ک عمل بقوام آورند جهت تقویت باضمه بمرته البت که صبر نوان کرد و منفی معده از اضلط
 محرقه و دافع بلغم و موی است و هر گاه بعد از معاجین مایه بلافاصله بنوشند بقیامت سریع اللذرت
 این غیره مایه او کوبیده و با آب انار شیرین و امثال آن سرشته تا بم مقام غمر است و از هر امر مکتومه
 و غریب غلیظ و مصحح او کثیر اوقه رشریتش تا به بخور است **غیره** او از و در شرح یا تخم العقل یعنی آنچه
 نقل ایروست نه در سزق از مطلق او شراب انکو در یک مراد است که آب انکو صاف او در خم اندازند زوف درون
 کرده در انتاب نهند و بعد از آن در سایه که اند و غیر انکو بران بنهند تا مانند اصفاد و حبیبه اعمال زبانه بر
 نسیم میشود و چون خردل داخل کنند بدون غمر میشود و شیرین می باشد و بار عفوان با
 شربت سر و تقویت جگر و دل میکند و چون با دانه انکو باشد قابض میشود و در بجای آنست که خم
 ایجا از انو در وقت بزقت یا بقیه موم آلوده کردن معود و کشته بخور کنند و در آب انکو مورد و
 و به شیرین و سید بقدری اندازند و بعد از انتاب که نشستن ظرف او را در زمین و دفن کنند و آنچه
 در انوشاه گفته است باشد مسطرا مانند و لغار و لان گویند و چون آب انکو را بچرتند تا مایه او
 بسوزد و در خم کنند او را هم هوای مانند و بی مزه غلیظ او گویند و او قاطع باه است و شیر ابی که

که از سال تا دو سال گذشته باشد عتیق کوبیده او در سیوم کرم و در دوام خشک است و قوی است
از دو سال تا چهار سال است بیجوت او در سیوم و مسطاد و در دوام کرم و تر و از ششماه تا یک سال
آخر دوام کرم بایل بر طریقت است و اولی آنست که بعد از جو شیدن ناسه ماه نگردد استعمال نکند
ترین اقسام از عتیق قوی و ضعیفترین همه تازه سفید است و رقیق او سریع النفوذ و مفید و مفتح
آن دیر هضم و کثیر الغذاء و قوی اعصاب و شیرین او ثقیل و غذایه او غالب و ترشش و شیرین او
هضم و مضر عصب و مورت او خشک و قسم قابض خمر طایب طبع باعث خشونت سینه و مالت
و قوی الخار و تلخ او جالی و مفتح و باضم و سیاه او دیر هضم و مولد سودا و سرخ و خوشبوی او
از ریحانی است معتدل و بهتر از سایر و مصدع است و بد بوئی او مصدع و مورت امراض جلیه
او که در انصاب رسانیده باشند بعد از جو شیدن سایر در وقت سردی و سردی و با تقوی بسیار
حاره و امراض حاره و مطبوخ او که جمهری باشد غلیظ و سختی و متفصیح و مفتح و مصلح
و بدون ادراک در زمین و فتن کرده باشد و صلا در انصاب نگه داشته باشد غلیظ و دیر هضم
و متعفن و مولد تبهای فرم است و شراب آنه حرف مودی اعصاب و مورت سبج است و قوی
و مصلح آن و مخزنج با آب کثیر باعث سستی اعصاب و استقا و ثقیل او دیر هضم و خفیف است
النفوذ و قوی او مضر جویس اعصاب تازه او نافع و دیر هضم و مورت امراض بلغمی و شراب تازه
مولد سنگ مانند و سرد و صاف او مفتح و در است و بهترین شراب بابت یکسال و دو سال و معتدل
القوام بایل به تنگی و خوشبوی است که در رنگ ملین سرخ و زردی باشد و در تنگی و شیرینی ممتنع
و کام الهم یار و در قدر استعمال او اختلاف بسیار است و تا ششصد درم تجویز کرده اند و جالی
و شیخ الریشی اختلاف مقدار را بحسب امریه و اگر آتش در مجرای المزاج قدیمی که بر رطوبت
و وضع تشنگی کند و بجز سردی و خشک غلیظ تر سرد از قسم سفید اقیق از در سرخ مخزنج باشد
معتدل المزاج و بیروین بقدر نهایت سرد در از قسم غیر مخزنج باشد و در قوی اللامان و
خلط غلیظ قدریکه از حد طریقت ثقیل جویس و خواب سرد و انانات او فاسد هم از لوازم او است
تشنج موقوف و کمر سنگی بسیار و بعد از رقیب و کات قویه و در سبزی مفرط و غضب مفرط و
بسیار کرم و وسطه روزهای تابستان استعمال نمایند و بعد مسته موقوف سرد هر ماه یکده نفر
استراحت ارواح و قوی کرد و در اکثر فرموده اند که اگر هر روز استعمال نمایند بعد از بازنده او

همیشه بیانات اولی است و بدستور شرط است که در مکان استعمال او عطر بایستد و نعمات و آب روان
 او بسیار سرد و در بخت مشکلی از غویب و رفقای عاقل و فهمیده و صاحبان اخلاق حمیده باشند
 در نیم مجلی شرط را درین اباعی درج داده است **بابی** که با ده خوی تو یا خرد مندان خورز یا با سحر
 خالاج خندان خورز بسیار خورز در او مکن خاشی ساز **بابی** که با ده خورز که گاه خورز و میان خورز بسبب است
 منتر شدن حس است به بخارات بی دربی که از قبیل از تحلیل اجزاء متصاعده اولی تصاعده اجزاء دیگر
 شود و لهذا ضعف الوداع او دست شود و بسبب سردی و کثرت روح حیوانی و قوت دل است که بسبب
 از روح تیرا بجای بنظر هر باعث سخا و شجاعت و خوبی ادراک میکرد و در هر مزاجی خمر محرک غلط
 غالب و آثار آن خلط است چه کثیف الخلط را باعث ملال و کمیر میشود و در لطیف الخلط حسینه
 و سرد و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و اخلاط بارده را طبع را علت سکوت و خوف و
 چون مرادات استعمال خمر بحسب مقدار سن و فصل و مکان و وقت کرده شود جهت حفظ صحت
 و جلوگیری از مکرر الکاف و تقویت فهم و باضمه دل و معده و جگر و نفوذ فرمودن غذا در مابین
 و فریب کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیف آن با طلاق و لطیف آن با در ابرق و اخراج
 منفر اجزای و عرق و دفع بلغم سوداوی ملین طبع و جهت تقویت حواس و اعضا اصلی و دست طاهر
 و دفع جوع کلیه و در وقت حیالات ناخوش و مایه نولیا و جنون و میکروکرون اخلاق و دفع بخل و غضب
 نوز و باعث شجاعت و سخاوت است و ترمیق اکثر سموم و مفعله و مقوی باه و مانع برودن
 بلغم بدن و در بلغمی است و مندرج قسم سفید و جهت تپوق و ترمیق اعضا و دفع و دفع
 جهت تپوع و بلغمی و دفع ضرر مواد بی در ضادات جهت تحلیل مواد و نفوذ فرمودن و در رقه
 شدن قوت او در حوزون او تا بقدر رابع رطل باب سبب و گوشه سبب و جهت خشک و
 بهوش مجرب است و مانع جزوی او از زیاد از تجزیه و هر گاه مرادات شرط و مقدار او نشود مضرت
 او کم است زیاد از منافع او یا بحکم سبب موت فحاشات و ضائق و امراض دماغی مثل سکنه و صبح
 و فای و جنون و سردی و در عرشه و امثال آن در در چشم و امراض گوش و حبس نوم و همان در دنیا
 و زمان و اسباب و موی و درم جگر و سبب زحفتان و ضیق النفس و رطلدان باه و او را کم خطی ناک
 و اکل و گوشه شهاوت و مضم و ضعف توتهای دماغی و حیوانی و طبعی و مورت پتیا محرقه و در کله و در
 و منقاع علیج بدیاری است و مولد سنگ مسانه و کرده و در قوت البول و ضعف اعصاب است سایر

مضرت او اصری میت از اینجا که مضرت عاجل و سهل العلاج است علتش غم است که با تعقیب
اطراف و غشیان و تبوع و اعراض هولناک میباشد و مضرتها اجل برین را اکثر علاج نمیشود
عضلاتی آن غیر متاهی و از اینجا تقویت فواید بیستی است و ضعف قوت نفس ملکی و امتیاز
علق یار است **فان** لغت بنطی است و جوانی اقلی نامند بیانی است که صغیر کبیر میباشد
دشمنی او بایل سفیدی شبیه برین دستگیر و در کش مثل برک که در کان و از آن کو حکم
پزشانی از سه عدد تا پنج عدد در هر شانی قیبه و کت سفید و شمش شبیه بحسب الخضر و بقیه
بسیاری در شکل مانند خوشه در بوشیه بکبیه و ساقش شراب ممل و بسیار محقق و مستعمل
تازه آن و در التیام جراحات مستعمل است و غمان صغیر شبیه بکبیه و ساقش مرغ و بر کبیه
شبیه برک با دم و شرف اللطراف و از هر کبیه شمری ظاهراً و قبیل الراجح و قیسه او شبیه بخان
تخمش مثل خردل و بیخش در از و سبطی انکت تیره رنگ و سرخ و از مطلق خان نوع صغیر
و مستعمل برخ ادر و در خشک و سردی در و غالب و با اندک گرمی در ادر و سهل العلاج
لذیبه بسیار محقق و با قوت محله و آب طینج برک و ساق او سهل بنوع و الصفر او آب طینج
و مطبوخ بیخ او بدستور و مستعمل از سائیده بیخ او جهت شکست اعضا و از جای برین
استخوان و افتادن لثت بغایت موثر و طینج بیخ او با شراب جهت استفا و کرم
واقعی و وضع مفاصل و رفع سده و حملی او جهت رحم و امراض معده و لوزخیر و مضمضه او
کرم دندان و معوطا و سه او زرافع حرمت چشم و جلوس و طینج او جهت صدمات رحم
خم او و ضاد بر کش جهت لوزخیر و باده و جو جهت درم حار و سوسو خشکی الش و کرمین سک و لوانه
بر جهت نفوس و خوردن نمر او جهت صدمات رحم و طلحه بجهت او جهت سیاه کردن موی
و بخت آن و مضریه و مصلح او غسل و قدرش برش تا در درم است و موافق اختیارات برین
بل هندی و البته و قیبه ما قیبه **فان** لغت فارسی است و خابن نیز گویند از اجزای است
و صلبه چینه جنس نراده و حجر الخارقم ماده اوست یا بل سردت و در دم خشک اند و نراده
و تیره رنگ و سیاه غالب و چون بایند محلول او از و رنگ شبیه رنگ از بیخ میباشد
کردن انکت بر آن مقوی دل و رافع حرمت تاریکی مکابها و تیرگی شبها و نگاه کردن او جهت
صحت چشم موثر است و ماده او سرد و در نهایت از حد یا جینی و رنگ سائیده او بسیار سرخ

بسیار و یک مثقال و نیم از سائیده او جهت رفع خمار مجرب و باعث تیرید و تعریق محمود است
 در درم جهت علل صفراوی و دومی و درم چشم و تقویت عضو بجدی که از این سخن مراد مؤثر
 شود و در درم از سائیده او جهت رفع درد شکم که از دوائی مسهل عارض شده باشد بسیار
 مفید و مسدود مصلحتی است **خندری** بلغمی است اسم بناتی است شبیه بکاستن هر دو
 و خوش تر از آن و کشتن از مایل سیر تر و بر تنهای او صمغ مشکون میشود مثل مصطکی
 و قدر باقی و بسیار چسبند و قوت او تا یک سال باقی است و قوت صمغ آن تا هفت سال و
 نبات او بغایت جفت و حار و او و منقل با شراب و بدستور ضاد او جهت کمزیری
 انگی و آب او که با شراب طبع و هند جهت سهال و طلله هر که او جهت قلع بواسیر نافع و چون مجموع
 باه او را با بیخ او کوبیده با عسل قرص سازند و آب بوره از منی طلله کتند جهت بیخ
 مؤثر صمغ او در سیوم گرم و خشک و منفعت سه و منفعت حصاة و محلل ریح و جهت التران شعر
 منقلب چشم و بیرون کوتی از یاد و اجات و فر زجا او با مرصاف که لته او یا لوده کرده بقدر
 بیخنی حمل نمایند جهت کشیدن حیض و اسقاط جنین بغایت مؤثر و احتمال او جهت سهیل و بیخ
 او جهت کمزیری عفر نافع و مؤثر سب و قرحه امعاء و مصلح اوت است و در شراب ترش نایک
 و **خندروس** بغایت ذره که کوبند و خطه ادریه کوبند و در مشکابن کندم که خوانند نبات شبیه
 بی و خوش تر از او که با پیچیده بشکل حیاری و دواهای او متصل بهم و از دوسم و سفید مر باشد مایل
 بکرات در درم خشک و محلل بغم و خون عابد و فالیض طبع و نقیض و نفاخ و غذایه او غالب و ضار و جفته
 او در سه که جهت جرب منقح و تشفق و نقش ناض و طلله او مضموع جهت نو صیر چشم و کمزیری
 بالوزان و حقه طبع او جهت قرحه امعاء که با حرارت باشد و تغذیه با جهت سل و سهال نافع
 و با ش ذره است **خندری** بر شریکون بلغمی است بیانی گیاهی است شبیه با شریک که بغایت سست
 مانند و ظاهر نوعی از او باشد بر کت شبیه بکرات و از آن لطیف و ساقش قریب بدری و در سار
 کل سفید شبیه بلوط و بیخش مستدیر مثل بیخ سوسن از او و از آن جزا کتر و تخم او در قبه مثل بیاز
 و از او درم گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقیست و سخن و تند و با قوت محققه محمله و
 و با کسور و مقوی باه و محلل ریح و او را ام اشیان و منفعت حصات و راق قروح باطن و یکدم
 او در اول و حیض و در درم او جهت در و پهلوی در دست سستی عضل نافع و شکر کل او ملین طبع

در شراب جهت کمین مغرب و خوردن ساق نازده جهت برقان خصوص چون با سر که در وقت
زیتون بخته باشند آب او یا سفیدی تخم مرغ و سفید آب جهت سوختگی آتش و با کوه جهت قوت
باز و تر مس جهت عارض برین و بیخ او در افعال قویتر و از سر در دم او جهت کمین هوا و
مطبوعه قش ما در شراب جهت قروح خسته و در دم بستان و خصیه و جراحات چرک او و در دم
جهت قوی و در القلب و با عمل جهت استفا و پهن سفید و سوسه او با روغن سبب است
موی و الکحال او جهت بیاض چشم و مطبوع آب بیخ او با شراب و در زعفران جهت رطوبت
چشم و سلاق و سوزش ملک و قطره آب بیخ او به تنهایی و با کهنه و در شراب و در جهت
و چکامیدن مطبوع او با روغن زیتون که در گوش مخالف دردناک جهت تسکین الم گوش
و شقایق که از سر ما پیم رسیده باشد سوختگی آتش و نقل سامعه و طلا او با سر که هر انگشت
موافق دندان دردناک با نخاصیت مسکن در اوست و مضر کلیه و مصلح ادرم مطبوع و شربت
و بدلت در باده شقایق است در رسوم نقل است **خفق** بفارس جعل گویند بر در او بی بر و بزرگ
کوچک اهل می باشد و بر در او قویتر است در دم گرم و خشک و حمل و تند آب منقوع بقدر کمین
معدی و کبدی و معانی و جهت استفا مجرب است و بسن نشانه او هر موضع مغرب گویند
سمیت اوست و صفاد او رافع قروح ساق و روغن زیتون که در روغن میزه باشد جهت تسکین
درد گوش سر بیع الاثر است و محلل خناق و لور سیر و گویند او با آب جهت قطع نایبل و الکحال
او که از قطع و بنا که آن ظاهر میشود جهت تقویت بصر در رخ عشا و نافع و که ایشان سر با حاصل
باعث جمعیت کبوتران و گویند جس کردن هفت عدد او را در زیر طاس مس سرخ و مو چسب
باران و ظهور روت هوست و چون در جوفی که آشته بران زن بینه در رافع عمر و لاده است
بولس گویند جرم نسحق جلی که در تنور خیازنی بهم رسد جهت در چشم موثر است **خند بون**
است که از او دیده و خمر تربیب و هدا از مختصرات حکما فرسند و قوتش تا هفت سال باقی است
کم و در آرخان خشک و مولود خون صالح و مقوی باضمه و مفتح سه جگر و سیر و جهت تب العجم
بین و امراض مزمن نافع و قدر شربتش نرود منتقال است و بهترین نسخه با کوه در منابع و غیره
اینست که از نجیل بیخ منتقال قمر نقل بیل مکده و منتقال و نصف زعفران نقل سیاه
در جبهه خود قسط شیرین مصطک مکده یک منتقال و در انکی استون ناخواه حب الفار مکده چهار

دردی است **بهری نوع از شفت خون سیاوشان** اسم فارسی دم الاطین **نوک** هم فارسی **خیز**
 بلقت **صعبان زیر البیت** **نوک کلان** اسم هندی **جید** است **خیار شیز** معرب از خیار جنیر فارسی
 هندی یکسره نامند **نورختی** است بقدر درخت کمر و کان و برکش و چکتره اطراف برکتند و کشت از
 بشکل یا سبزه و نبل سفیدی و ترش در از دباریک بر روی و در جوف او پروا خستید و بر آن رطبت سیاه
 و بجمد و بر دها او را غلوس و رطبت او را **عسل خیار شیز** گویند و مستعمل **عسل** است و شیرین
 در ماسته در اول کرم و تر و محلل و ملین و با او به مناسبه هر خلط **مسهل** آن و مسکن **صحت** خون و
 لقی **عصب** و ملین **سینه** و موافق **زمان** حامله و **مسهل** برفی و **بیط** العمل و جهت **تحلیل** او را **مظاهر**
رطبت نافع و **مایه** هندی **مسهل** صفر **سوخته** و **بایتر** **مسهل** بلغم و **بالسفاغ** **واب** کاسته **واب** برکت
بیشتر **مسهل** سودا و جهت **تفتیح** **سده** **جلو** در **دان** و **یرقان** و **بیمای** **صاره** و **رض** **سده** **اعراض** **صیر**
مغض **مغفید** و **غزغه** او با **اب** **کشتیر** **راوع** **خناق** **صعب** و **محلل** آن و با **اب** **انجیر** **شیر** **مغز** و **محلل**
از **انها** و **طله** او جهت **در** **مفاصل** و **تفرس** و **تین** **صلابت** نافع و **مضر** **معهده** و **مغنی** و **مصلح** او
مسطح و **انزوم** و **مورث** **بچشم** **حسین** او با **معا** و **مصلح** او **روغن** **بادام** و **قدر** **شیر** **نیش** **از** **منج**
منقال **تأبیت** **منقال** و **بکش** **سده** **وزن** او **موز** **بیدانه** **دیم** **وزن** او **ترنجبین** است و **جوش** **نیزن**
سلا **داعت** **رض** **قوت** او **شدت** **التزاق** **بر** **وده** **میشود** و **استعمال** **نازه** او که **یک** **انگشت**
بش **مورث** **بول** **الدم** و **دانه** او از **میجعد** **تا** **هفت** **عده** که **کوئیده** **باشند** **مغز** **خوبی** است و **ظهور**
سختی **بوت** **سیاه** او **باز** **عصران** و **شکر** و **کلاب** **جهت** **عسر** **ولادت** و **از** **خروج** **میشود** **محرط** **انته**
اسم **یونانی** **شیر** **بوی** **فارسی** **سید** **بوی** او **در** **شیر** **بیشتر** **میشود** و **در** **عراق** **و** **عرب** **مشهور** **مانند**
از **حکایه** **طهای** **خوشبو** **است** **سفید** و **زرد** و **سرخ** و **بفتش** **میسازد** و **از** **مطلق** او **در** **قسم** **از** **هست**
او **از** **بیری** **در** **قسم** **سرخ** و **او** **فیر** **خزاعی** است **چنانکه** **گفتند** و **جمع** آن **در** **دوم** **کرم** و **خشک** و **محلل**
او **در** **جالی** و **ملطف** و **ضباب** **از** **عین** **برن** و **مسکن** **فراق** **دسه** **دوم** **از** **اب** و **بستور** **سایده** او **در**
عیض **و** **مخرج** **چنین** **مردود** **و** **شیر** **مغز** **چنین** **تخم** و **میسخ** و **جلوس** **در** **طبع** او و **محول** **از** **انزوم** **مانند**
میسازد و **انتهال** او جهت **بیاض** **چشم** و **طله** **میسخ** او **بما** که **جهت** **صلابت** **سبز** **در** **حیون** **داخل**
مهم **استند** **جهت** **در** **مصلب** **مفاصل** **در** **جم** و **کشودن** **عیض** **و** **با** **موم** و **روغن** **جهت** **شقان** **مقعد**
و **انگشتان** **و** **بر** **سین** او **محلل** **بلغم** و **ماغ** و **ریاح** **قلیظ** و **ضاد** **میسخ** **مطبوخ** او جهت **در** **دندان** **بناز**

نافع و مصدع و مصلح و من کلیرج و سرکه است دروغی او که بیلربی روغن گیرند بعبادت
و شراب و هولا در حیض و تخیر عین و طلا او صفت و درم و هم و مقاصد و تقویت موسی در اعراض
تخم انحره چون بر کم طلا کنند جهت تقویت باه و سعوطا و منفع سده و مانعی و قدر شربت
خزری قطران نوع سیاه خیری است و با عتدال اقرب و در مد او اکثر استعمال است **خزری** نوع
بیران نامند و آن نباتی است شبیه برسیان بسطری انگشتی بسیار نرم و بی بوک و بی سستی
از ذکر است و طرود میسازند در دووم کرم و خشک و آب میدن ساییده جهت قطع خرف
و طلا او را دوع و محلل او رام است و چون در میان جامه که اندازد خیزد خیزد خیزد
اسم موروری است **خزرس** قطب کرم **خزری** نوع سیاه خیری است و کونید خرافی نوعی بی بو
خزری خیزی است **خزری** قاقصقار **خزری** اسم فارسی قشدر است **خزری** اسم
قشدر است **خزری** اسم فارسی نمرة الکبیر **خزری** اسم فارسی قشدر است **خزری** اسم فارسی
خزری **خزری** اسم فارسی و اجسبی نامند و بونانی اقبیه نامند و با سولونی نامند و بونانی اقبیه نامند
است شبیه برخت اما مثل برگ که در کان و از آن بار بکتر بی کلی و بی تخم بهترین او سبط و خوش بو
بل بل بتری که با قبض شیرینی مایل به تلخی باشد در افراد و در کرم و خشک و خوش تر تا پانزده سال
و بغایت لطیف و در ابول و بعضی مسقط جیان و محلل رایج و مواد بارده و منفع و ملین و
و مضر و مصدع و مسموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتها فی حیوانی و طبیعی و
با صره و جهت نزلات و سر فرطوی و سوء القینه و استسقا و خفقان و وحشت و وسواس و
تقویت اعصاب و سده جگر و سپرز و فواید عزوق و در در کرم و عسر بول و بد بولی و میان و تقویت
و تحیف رطوبات و مانعی و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد در رفع رطوبات لریه و تصفیه
و اتساق و عفت رخها و امراض بار و مانعی و عصبانی و مطبوخ او با سرکه و مصطک هسته
خیر و امکان او جهت قوت با صره و رسانیدن اثر او و به لطیقات چشم و طلا مضموع او
جهت التذات و حجاج و ضاد او جهت جوشش لبه و کلف و رفع لرزه تب یا بلغمی و سوداوی جهت
بغایت مفید و مضعف پوست و مسکن آن و طلا او به بلک چشم جهت اختلاج آن نافع
محرورین و مضر نشانه و مصلح او کثیر او سارون و قدر شربت از دووم تا پنجم درم و در
تکلیل و لطیف و تقویت اعصاب مثل وزن او اهل کبابه و در اختلاج او و به سستی و در باه و

خزری کرم طلا
خزری کرم طلا
خزری کرم طلا
خزری کرم طلا
خزری کرم طلا
خزری کرم طلا
خزری کرم طلا
خزری کرم طلا
خزری کرم طلا
خزری کرم طلا

دروغ اد که در سید منقال روغن کینج با روغن زیتون پنجاه منقال و ارجینی که میده اقله یکمینه
 داشته در ابرهم زده و صاف نموده باشند در جمیع افعال مثل اوجیت رسته و فالج و کزب و عقرب
 و تیلاد و غیره بسیار نافع و قدرش بیش تا دو منقال است و در طرف دارجینی سرسبز
 ابرهم او جهت برقان در بیاغ رحم و مقعد و قطور اوجیت کرانی سامعه بسیار موثر است **در شش**
 هم فایده است و قند و ل و عود البرق نامند چه هر گاه برق و قوتش باور سه خوشبو تر از عود می شود
 و در آواز و پوست سبطر مایل بسرخ خوشبو است و آن شاهانی درخت است خاد و او کو تا ه و گلش
 خود خوشبو و تند سفید و قه سفید اولی بود ضعیف بود در دم کرم خشک و با قوت بارده و قابضه و
 طعم و باطنی و قوتش با طعمیت سرد و محلل نفخ و محفف اطریات غلیظ و مقوی متانه و اعصاب و معین
 در جین و مفع سرد و مقوی جمیع اعضا و مسقط بلواسیر و مانع نزلت در ف و در سردی و در سردی
 و با دارجینی جهت سعال رطبی و شراب آب مطبوخ او یکدم با شکر راض در د معده بارده مابوس العالج و
 است در طلا اوجیت قروح متعفن و خبیثه و سابعیم و قلع و مضمضه طبع اوجیت حفظ صحت دندان
 و شراب جهت قروح خبیثه و میان دستون اوجیت نقض لته بسیار موثر در بالی صحت جهت قروح اعجاز
 در بالین خبیثه و مقعد است نافع و کزاشن او با قینج در پنه جهت بد بوی و بلواسیر اللانف و خوردن طبع
 قابض طبع و قاطع نرف لام و لغت آن در افع سست اعصاب و نقض اخلط و قدرش بیش تا دو درم
 در سردی و جگر و مصلح او در قو و مصطک و بدلتش بوزنش با روغن و در نلت آن از او نه در ج و
 ن در روغن است و این الدولت بیان نموده که حمل از با عت حمل زنان عاقر و مجرب و از خواص او است
 که چون شاخ او را بکنند بخور نموده در لته سینه در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامه خواب بگذارند
 در شراب که آبینه که از حاجت او جواب گوید روغن شکو ته آن که نور القند و ل باشد بطریق در غشک باشد
 با دام که بجای با دام روغن کینج بیشتر باشد بگیرند بسیار خوشبو در آرزو دم کرم و خشک و خوردن نیم اوقیه او
 با شراب از ک با به مقوی فم معده و حقه او با او به حابه جهت دفع اسهال رطبی و طلا اوجیت قروح
 در طبع نامراض و مانع و عصیان نافع و تقویت باه و تقووظ در تحلیل او رام صلب و تقیق سده و مانع در شقیقه
 و تحلیل ریح و تقویت پرده و مانع نافع است **وادی** بلغت فارس قسمی از جو فایقون است درم او از
 او ای فارس است و آن دانه است مثل جو و در از تر و بار یکتر از آن و طعمش تلخ و تیره رنگ از جبال
 خرد و نبات او زیاده بر شیرینی و سرخ است در اول کرم و در دوم خشک و قوتش تا چهار سال باقی است

و با قوت تریافته و قایضه و مسکه ملین صلابت و جهت در دمقده و استر خادان و بو اسیر و
 نافع و رافع سموم و تفتیح سده و تحلیل راج و در درج و لعوق او با عمل جهت رفع کرم معده و مسهل
 دیان و جلوس در طبع او جهت تفریح مقعد و ملل آن و بر وز رحم و بار دهن زبون جهت بو اسیر
 سرد و دار و انکار او کشته و مصلحتش خمیره بفتنه و مضر فاشه و مصلحت آن امینون و قدر شریف
 تا در دم است و بدش نصف او با دام و دولت او ایبل **داری روی** قسمی از میوه فایزین
 عبارت از آن است **در نفل** بفارسی مقلد را از نامند و آن بار و حتی است مثل دخت لوت
 مثل لوبیا در علف او در نفل باشد و بعضی گویند که شکوفه درخت نفل است و فو قش تا سه
 است در آخر دم کرم و خشک و سختی است و حمل مواد بارده و مفتح سده جگر و باضم طعام و حرک
 بولی و حیض و مسقط جنین جهت خوشبو کردن دیان درج و رفع فی و تقویت معده و تحلیل
 کزین عقرب و بر تلذذ نافع و امکان اوله در جگر که کشته کباب کرده باشند جهت شکوفه و طعم
 مفید و قدر شریفش یک مثقال و مصلح او صمغ عربی و صندل و کلاب و بدش نفل سیست
 گویند یوزن او از جیل در زنجباده است **در نخل** در صعبان آنجنگ گویند و آنه امر و در جلی است
 مثلنی و سیاه و منترش سفید شیرین و برشته او را تمقل می نامند در اول کرم و در طویت معده
 در برشته او ایبل بخنکی و بیجه و در بولی و مسمن بدن و غذایه در و غالب و موافق سینه و حفره و غده
 منته را انکار او مفید معده و مصلح از شر بها است **انگ** این ماده که در نیمه شب به بودی
 از آن ریزه تر گیاه او بقدر شیرینی و در گو بهای طبرستان و نواحی آن یافت میشود و کرم در
 عمل بلغمی و سوداوی نافع و چون بجه و دم او را ناصد دم باد و چند آن از او کندم و قدر او در
 تریب داده تناول کنند در تسکین بن بعدیل و فرزاده او در اعانت حمل محرب و تخیر جنین است
در نخل در حب اسن جلی است **در سنگ** در نخل سفید است **در روی** سلوان او در
 بقم است **در بود** بطبع هندی است **در کرم** بلقت شای بسیار است **در او** اسم و بیلی غم
 بلقت و بیلی اسم او با میر است **در وان** هونانی از او درخت **در نخل** اسم فارسی قرضه است
 فارسی طریقه **در نوز** اسم فارسی عجب التزیب **در شکله** اسم فارسی سلیمان **در کرم** اسم سودا بان است
در نخل اسم هندی عجب **در ان** اسم هندی کزیره **در حجاز** بلقت نخلان بسطیج **در او** اسم
در شکله اسم کایا **در انقود** اسم ترک خشمیر **در او** اسم هندی درون الصباغین **در کما** او در آن اسم هندی

در نخل
 قوت

مثلث است در صورت و در انصاف هر دو هم در اجتناب اول او غن کمان و انون بیخ حساب السلاطین
 در آن در شفا لو **دین** لغات موزنک عی و کشش کاویان نامند و آن دانه لیت از نخود کوچکتر
 و سبز مایل سیاه و در جوف در طبت چسبده و در آنها بقدر خشک شدنش دیکه از درخت امر و ^{لطیف}
 و سبز نیم رنگ در آخر دم کرم در اول آن خشک و بارطوبت فضله و جاذب از عمق بدن و لطیف
 محل سرخ المانرت رقیقه و غلیظ و چون در آب کرم خیسایند پوست و تخم او را از غسل او اندوده
 صاف در آب مغز کمر و کان و به سوزن با مغز دانه بیدار نیم سرشته بنوشند جهت تقویه سودا و بلغم
 و نضج سود و حر و الس و امراض بارده نافع و طلاء آن منضج و مغز و جمع کننده مواد در ام و مسکن
 در دهان بارده و پاکیزه و در وقت جهت نفع ماضی و بار بلیغ و موم جهت نضج دل و پاکیزه جهت نفع
 جنبه و باک و عمل جهت او با بدن ماضی در جوشانیدن او با آب ابلک جهت تحلیل او در ام سبز
 و با جهت سفینه و ابریه بار و غنی کل جهت در از کردن موی بسیار موثر و با لیا صیت مضر دل
 و مصلح او باد و بجزویه و قدر شرب یک مثقال و ز ماده او موثر مفض و در او نقل اعصاب
 در شش تحلیل نضج او اسیل و چار دانه آن با دام و در سایر افعال نیم در نش عفر قمر حاد چون
 دین اعل و در شب و سپتان طبع داده مثل خیاط تربیت داده بر روی اشیا که از آنه و طوی
 در آن بنشیند بابت کرم در صید شود و چون با قمر نیم میترند باعث شده رنگ او میگرد و در سایر
 آنها بسیار در جمل است **دیوار** یا بلغت خطی که با هیت که از ایند خیزد و ساقش بقدر در می و در
 اساقش نهایی از خار دارد و بر کش بسیار ستر در نزه و نمرش بی کل شبیه نمرش گیاه بینه در
 جوف او تخم در ریره رنگ در طعم و بو یا تمندی و اندک تلخی و اطعمه بی خوش طعم بسیار در درک
 در جاهای نازده او را خائیدن دین را خوشبو کند و لته را محکم میبازد و از بوی بدن تخم او سوز
 چشم حادث میگرد و اگر در او مت بویدن او نمایند ترکان تمام میریزد و مسواک کردن
 موجب دانند آن در دم کرم و در سیم خشک و قایض و معطرش و محرق و مقوی معده و با ستر
 حر که با جهت لغوه و دفع و تقرس و امراض بارده ستر با وضاد او جهت استرخا و مقعد و سنگ
 مانند ستر با نفع و مضر حرورین و مصلح او بقول بارده و قدر شربش از تخم و برک تا سه درم است
دین لغات دوشاب کونید و ساق او دوشاب انگور است و فرما درم از مطلق او بشیر خرا و طیب است
 که طبع یافته باشند و غیر مطبوع را اسیلان نامند و دوشاب انگور سی میبغین است و در نما

او در دوم کرم و خشک و ملین طبع و کثیر الغذاء و موافق بارد المرزاج و بلغمی و جهت طالع در سرفه و در مصلح
و طلله او تنها و یا توسط و تک جهت کلفه و یا تفرقه جهت جهود اعضا از سرد مانع و موله سودا و حرقت
و مصلح او سر که و باو ام و خشک خاش و ترشیه است و در شب انگوری که از جوش بدن آب او بر آب
با کل و در شب جوش میده باشد موسوم بمطبوخ و رب العیب و آن با اندک ترشی میباشند در مکر و خواه
و در شب انگوری در آخر اول تر در دوم کرم و موله خون صالح و مسکن و منع و مداومت او با شیر تازه
اندک با دلم جهت برای مغز و خفقان و ضعف است عجیب اللزجه است و با اندک سرکه جهت بر قلب
و سپهر و با اندک زعفران جهت دفع هم و غم و غضب شدید و با سداب جهت صرع و مجرب است در سردی
جهت جنون و با مغز فرط جهت رفع شرمی و امان از زبا یا بخر و علیه جهت معالجه مرض و در دینه و با
مفتت حصات و در اول و شیخ الرئیس قریس سره فرموده که با آب سبب و قدری برک بخان و اندکی
در جمیع افعال قیام مقام عزت کرد و سکا و ضاد و مطبوخ او با خطی جهت تحلیل او را ام و کشتن
نافع و قدر شترتیش از ده مثقال تا بیست مثقال و انار او محرق خون و مصلح و مصلحت منج از حیات
است **ب** بقا سه فرس مانند برگی ابو کونید از سایر حیوانات شدید القوت و محیل تر و کثیر الخوف
کرم در سوم رطب و سن او یا بس المرزاج و غوث از شیریه اللزجه است و لهذا بجز او را اول صورتی معلوم
و چون مکرر بید صورت او از لذت پیرون آمده ظاهر میگردد و جا خوار اعتقاد آنکه عدم صورت
متولد میگردد و این محض شبیه است از به او مفتوح قوی و با میدان یکدنگ او با عمل و کجبین
جهت در دگر بار و استقامتی در قوی و صرع و نیم مثقال او جهت قوی و دو اسبقات نافع و طمان
تا پنج مرتبه با فلفل و عمل جهت قوی الکاله و خراز و رو یا مینن ثره و پیرمایه و موجرب و التمال
عمل او با از مایه جهت قوت بصیرت و رخ میاض و رو یا مینن ثره و پیرمایه او جهت قوی کردن بدن
و خون او یک مثقال جهت صرع بلغمی و طلله کردن آن که کرم باشد جهت نفیج دل سریع اللزجه و کثرت
بعد از کندن موی از یاد چشم نافع و رو یا مینن آن به ستور نافع رستن موی بعضی است و به او
کرم و خشک و ضاد او جهت در مفاصل نرمه و بر ص و دار و الثقلیب و سر فر بار و پیرون رقت و خشک
استخوان و اعضا و کوفتی اعضا و نرم کردن اعصاب و اعضا متعجز نافع چون بوف انار را با تمام حال
به او یا باصل آن روشن ز میون در آن کوشته باش کرم کشته جهت او یا مینن موی ابر و دار الثقلیب
بو اسیر و فوسر و سعه و مالیدن به او بر بدن اطفال در حین ولادت جهت عدم ضرر از مضرتها خارج

مؤثر است او بسیار خشک و جلوس بر آن جهت فالج و تفرس و مرطوبین و صاحب بر اسپر و ششم در تعلیق
 چشم است او باندست که بخن و خوش و تعلیق هر دو چشم او که در لته بسته باشند هر کرم صاحب تپه
 رافع علت آن و تعلیق اسباب او بر بازوی چپ مانع سحر و بخور موی او جهت که تر از این هم او مؤثر چون خصیه
 او را شکافه نازد و سحاق باشد خشک کنند جهت رفع اسهال بغایت نافع است و سه کین او محل
 اولم و سحاق و خردون او جهت مغض میفید است **دیار** سکون حمزه جراد است **دباب** به تشدید بای اول
 مؤثر استانی است **دباب** بلقت عراق شقیق بر لیت **دباب** به تشدید با نوعی از قرع است که بفار کسب
 اوی کند **دباب** بقارص مرغ حاکمی نامند و خردوس ادنیست بر مرغ حرارتش کمتر و پوست در او غالب
 بجهت اعال و مایل بر طوبیت و مرغ جوان خردی در او خراول کرم و در رطوبت معتدل و مرغ بجهت اطلال و رطوبت
 فضیله قول برودت خردوسن بجهت خلاف قیاس و تجربه است چه کل لحوم خردی با حارند و نهی آن گشترا
 و لطیفتر از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیره مختلف است و گوشتش خردوس ساله او محل و طبع آن
 طبع است و خنج سرد است جهت قوی بسیار میفید است و چون شکم او را بانگ و قرحم بر کرده بسیار بچوشتند
 بعد از کیش مرغ او را بچوشتند جهت چهار مرتبه و دوری و رعشه و اوی و مفاصل و نفع معده و سوز
 و قوی نافع و خردوس جوان زیاده کننده و صاف کننده است و خردوس بجهت ناهمین امراض
 حاره مغفید و مرغ بجهت جوان قویتر جهت ششمن بدن و لطفیه آنک بصره او هزار زیاده کرد
 هر مرغ و نیم و مرغ خیالات فاسد و بخته او با روغن تازه جهت سرفه نایس و او امت مرغی و
 نشت او تا کینه صفت مانان سیده جهت رفع زردی حنار که سبب معلوم نباشد مجرب و کتاب او جهت
 تراش کل و اشال آن و موافق معده و طبع و جگر و پدید است نرم کردن صلابات و مواد سوداوی و طله
 نیم کرم او بر جهت مالبولیا عجیب النفع و جهت شقاق و سعه و جمیع امراض باب و به معلوف
 بقرط جهت ابتدا اجزای دم کین او عالی و تند و خردون او با شراب و باسه که جهت قوی و رفع سبت
 نظر بقدر یک مثقال میفید و طله او جهت بهن و برص و اشال آن باسه که ضداد او جهت کزیده است
 میفید و جگر و کثیر الغده او مسخ و دیر همضم و خردون مغفیر او را بدون بخن جهت کزیدن هموم و نفسترا
 لایعاب و مانع باشد مجرب دانسته اند و بخته او جهت قویت و مانع و قوت متفکره و هر دو حکمته آن که
 کرده باشد تا شراب جهت رفع درد معده از مجربالت او شامیدن خصیه خشک او بارزده نیم نیم است
 جهت قویت باه بسیار مؤثر و بدست رضا او با روغن زنبق به پشت ایا روغن زان مقوی بقو و خردون

خردس و مرغ الاث میدان دخت کرده اورا اسعوط نمودن جهت قطع رعاف مجربست و چکامین خون بیان
اورا ایاض چشم از نموده است و چون شکم مرغ را شکافند آنچنان انده بود بر موضع کزیده هموم به سینه
جذب سمیته آن ویر سایر مواد جهت جذب بظاهر و رافع بهوش سرسام است و متادل نمودن مرغ با شکر
دکک و مالت و پیر و مورت قویج و بر اومت آن باعث تفرس و مصلحت ادویه حاره و شراب و مطبوخ
آب انکوبست در حرارتی سکنجین استخوان کوضه انواع مرغ سیاه یا مثل او جوی تاگ که با هم سوزانند
باشند یا بموم سرشته حمل کنند اعاده یگارت کنند و از سر استمده اند و خوردن سنگ متولد حرف
مفتت حصات و استخوان یال است و رس با خود روشن موجه قبول است و در دست است روشن
موجب ظفر بر خصم است **بغارسه بیک درمی نامند و در تمکین کوه کرک نامند و از طاروس فرزند**
خاکستری آنکه محفظه بخلوط سفید بسیار ریزه و در کوه با بسیار بند بیاید گرم یابل باعث انعطاف
و در افعال از بیک قوت و نیروی خوراد با خاصیت جهت دفع طاعون و با موثر و نگهدارنده است بر او با خود
یعنی در مکت است **و در با اسم سر یانی غراب است** بجای حمل کزیره الحام است **و در با اسم عقربان** در با
بغارسه ازین نامند و آن قسمی از جا و رست و از ان نیز کزیره و در طبع و در خواص نامند آن و مطبوخ
مفتت او با بشور و روغن نازده مولد فی و ملین سینه و صالح الفذ او آرد او قایض طبع و قاطع اسهال است
و مولد سده و سنگ مثانه و مصلحتش شکر و سل و بدش برنج است **و در با اسم کنگر** دوده کند است
آنرا سوزاننده طبع منکوس که آنرا نداد و آن در آن جمع شود جهت ورم و قرص چشم و در میانین
نزه در دفع موی زباده و انیم قروح اعضا نافع است **و در با اسم القوار** دوده شیشه است گرم و خشک
مقوی با صره و جالی جهت سیل و مانع است و بر دن کزیت زیاد از صفا مفید است و دوده در صفا
رطوبت چشم و تا کل کوشته منقنه آن نافع است و دوده بطم را نیز باین اثر است و دوده در
در وقت رطب و فطران نیز مثل دغان القوار است و با جلد دوده هر جز کم اصل آن با دار و با شکر
لطافت **و در با اسم الفین** در وقت بیطی شامل روشن بسان است و بیک است **و در با اسم**
لوف الکبیر **و در با اسم** از اند طولی و از این لوفی از بلباب است و کوزینه ضد ریاست **و در با اسم**
و در با اسم میونانی رطوبت **و در با اسم** بلقت شام اسم خج **و در با اسم** در دغان **و در با اسم** خارک عکری است
فارسه حجر القمر **و در با اسم** فارسه صنوبر **و در با اسم** فارسه غریب است **و در با اسم** فارسه السون
اسم فارسه در دار **و در با اسم** فارسه تخم بسینج است **و در با اسم** فارسه کینه **و در با اسم** فارسه کب و تخم آن

بیست است در اسم فارسی شیخ در **اسم هندی** نوعی از پیش است و **اسم ترکی** که می است در **نامی** اسم
 برای ظف است در لغت فارسی و آنرا در وقت پشه و غار و قیز کومینه چه نمزاد چون خشک شود از جوف
 پشه شکلون میشود نوعی از خوب است در اول سرد خشک و قابض و با قوت جالبه و جیایم که اعضا و انیام
 درنده جراحات تازه و دیگر تازه او مقوی و دران البته و قاطع اسهال و بخسته او ملین طبع و صفا او جهت
 جراحات تازه ما که جهت جرب رطب و قطره عصا هر که که نم کرم کرده باشند جهت دم کوش
 و انحال او با غسل جهت ظلمت بصیرت و پوست بیخ او در افعال قویتر و یک مشقال با شراب و با آب سیاه
 بصیرت بلغم و طله آن با سه که جهت تغیر دادن رنگ بر ص موثر در طریقت شراب جالبه و شیر او جهت پد
 و سرد مزمن جرب آب خیار میزند که خشک ادغام مقام رطوبت است چون این است او را در آتش گشته
 رطوبت که از طرف دیگر آن هم سرد کوش چکانند جهت رفع کرمی که آنرا امتداد امراض هم رسیده باشد
 زوده و مخزن خون و مولد سود او مصلحتش که در شرابش یک مشقال و بدانش و شیر که است **در**
 نجات است ستیور کومینه از جنس ضریرت بجای خوشبو و کوچک در افعال مثل خرزه که مکت است که بیرون
 در رطوبت مذکور شده و اگر بلیون او در آب و البته اندر غلط است و بو میدن او مستحق است و مقوی آن و
 ماده دماغی **در** **بافت** قارس بهی است مقوی شکل خاکستری رنگ کرده او در عدد کرده او زباده او در
 بیاضه و بانگ تمدنی و خوشبو و باصلیت و از زولش سفید و برک گیاه او برک شیشه بیادام و مایل مرزد
 در زمین مقویش و یا زغیت و ساقش مخوف و بقدر در **در** و از هر که میان میرد و بر گیاه ساقش متفرق
 و با یکتر او از تر از هر که تحت او از پنج عدد تا هفت عدد میباشد و در وقت ارزد و جوف او مستعمل از
 بیخ است در وقتش تا ده سال باقی است در بیوم کرم و خشک و محمل بلغم و سود او در باج غلیظ و مقوی
 برای معده و جگر و سپرز و دل و مفرح و یا تریاقت و جهت خفکان و رفع طاعون و کرمین و عفرت
 و نقویت باضمه و ما بخوبی او ماتی و با شکر جهت در و بسته و صدام نافع و او بخنن قطعه او در
 خانه با حیصیت جهت رفع طاعون و تعلیق سوراج کرده او را با آسمان بر تحت که گاه زن حامله با
 تسهل ولادت و حفظ جنین از افات و بستن عدوی از آن هر سه که بطول سوراج کرده باشند جرب
 رخ کرده خواب دیدن خوابها خوب است و مصلح او را زبانه و او رخم در اشر به بارده و حامضه و
 قویتر پیش تا در دم است و در آنش از جادو و دولت او تر نفل است **در** **دی** ته نشین
 عصا است که نفاست لار نامه و بهترین لایها لا شراب است که خشک او را طریط و نفاست او را نماند

در لغت فارسی شیخ
اسم هندی
نوعی از پیش است
اسم ترکی
که می است
در نامی
اسم برای ظف است
در لغت فارسی
و آنرا در وقت پشه
و غار و قیز کومینه
چه نمزاد
چون خشک شود
از جوف پشه
شکلون میشود
نوعی از خوب است
در اول سرد
خشک و قابض
و جیایم که اعضا
و انیام درنده
جراحات تازه
و دیگر تازه او مقوی
و دران البته و قاطع
اسهال و بخسته او ملین
طبع و صفا او جهت
جراحات تازه ما
که جهت جرب رطب
و قطره عصا هر که
که نم کرم کرده
باشند جهت دم کوش
و انحال او با غسل
جهت ظلمت بصیرت
و پوست بیخ او در
افعال قویتر و یک
مشقال با شراب و با آب
سیاه بصیرت بلغم و
طله آن با سه که جهت
تغیر دادن رنگ بر ص
موثر در طریقت شراب
جالبه و شیر او جهت
پد و سرد مزمن جرب
آب خیار میزند که
خشک ادغام مقام
رطوبت است چون این
است او را در آتش
گشته رطوبت که از
طرف دیگر آن هم
سرد کوش چکانند
جهت رفع کرمی که
آنرا امتداد امراض
هم رسیده باشد
زوده و مخزن خون
و مولد سود او
مصلحتش که در شرابش
یک مشقال و بدانش
و شیر که است در
نجات است ستیور
کومینه از جنس
ضریرت بجای خوشبو
و کوچک در افعال
مثل خرزه که مکت
است که بیرون در
رطوبت مذکور شده
و اگر بلیون او در
آب و البته اندر غلط
است و بو میدن او
مستحق است و مقوی
آن و ماده دماغی
در
بافت
 قارس بهی است مقوی
 شکل خاکستری رنگ
 کرده او در عدد
 کرده او زباده او
 در بیاضه و بانگ
 تمدنی و خوشبو و
 باصلیت و از زولش
 سفید و برک گیاه
 او برک شیشه
 بیادام و مایل
 مرزد در زمین
 مقویش و یا زغیت
 و ساقش مخوف و
 بقدر در **در** و از
 هر که میان میرد
 و بر گیاه ساقش
 متفرق و با یکتر
 او از تر از هر که
 تحت او از پنج عدد
 تا هفت عدد میباشد
 و در وقت ارزد و
 جوف او مستعمل از
 بیخ است در وقتش
 تا ده سال باقی است
 در بیوم کرم و خشک
 و محمل بلغم و سود
 او در باج غلیظ و
 مقوی برای معده
 و جگر و سپرز و دل
 و مفرح و یا تریاقت
 و جهت خفکان و
 رفع طاعون و کرمین
 و عفرت و نقویت
 باضمه و ما بخوبی
 او ماتی و با شکر
 جهت در و بسته و
 صدام نافع و او
 بخنن قطعه او در
 خانه با حیصیت
 جهت رفع طاعون
 و تعلیق سوراج
 کرده او را با آسمان
 بر تحت که گاه زن
 حامله با تسهل
 ولادت و حفظ جنین
 از افات و بستن
 عدوی از آن هر سه
 که بطول سوراج
 کرده باشند جرب
 رخ کرده خواب
 دیدن خوابها خوب
 است و مصلح او را
 زبانه و او رخم
 در اشر به بارده
 و حامضه و قویتر
 پیش تا در دم
 است و در آنش از
 جادو و دولت او
 تر نفل است **در**
دی ته نشین
 عصا است که نفاست
 لار نامه و بهترین
 لایها لا شراب است
 که خشک او را طریط
 و نفاست او را نماند

در سبب کرم و خشک و در تحلیل ادراک قریب جهت رخ حمرة و قروح و قطع و بردن کوتلت از مابود و
و منع نرف الدم و التیام جراحات و صداد او زیر شکم جهت رخ سیلان حیض و ایم و در سبب مویز
جهت کلفت و غش و سبب انار و نیکو کردن آنکس که در استکین درد با مابوده و مفاصل درد و در سبب
و محرق اوله خشک و ادراک برادی افکر یا در کوره که گشته سحر شده یا شسته بحدیکه سفید شده باشد
جالی و در جمیع آنرا قویتر استعمال تازه محرق است و گنه محرق ضعیف است و منقول کوفته است
غش او و جلا و بصر و ناخن و بیاض و بایرک مور و جهت ورم یعنی معده صفا و آمفیبه و بواسل
سرخ است و چون او را با باقی و نیت تدریس کنند جهت از اهل سر خر مس بعایت موثر و چون
بیاورد که آن شوره است سفید گشته در اصلاح نقره در زودون آنکس که بعد است
لای سر که است که در جمیع افعال ضعیفتر از دست کرد و منع اکل قویتر است **در** غش قریب کرم
دخوش منظر و موافق که گشته جسمانی کرده است در ادوم کرم و خشک و لطیفتر از نیک
اکوتت از زیاده گشته جوهر و مانع و فیم و حفظ ماهه متوی و مقوی معده و اعضا و مضر محر در آن
تر شبهاست و خون و زبل و زهره او جلا و همه و مانع در اقع بیاض عین و انار جلا و بقول مهر
په او بار و غش از زنی جهت در کوشش عجیب اللانتر است **در قیون** هم یونانی است و بعربان میگویند
کیای است بر کوشش شبیه برک از چون دازان در از تر در بکثیرت و شای او کتر از درجی و کوشش تاریخی
مستدیم داز کرمه کوبکله و مختلف آنک در غلاف کثیف و در شش شبیه بقلاف خود و بیخش
انگشته و بقدر درجی و مینت از میان سنگ لیل مناک و نزدیک در با ماباشد در سبب کرم
و بنایت محقق و در دم او سم قاتل است در همان روز و وقت و کتر از آن تا هفت روز
شربتش نایکد آنک و مصلحتش قی کردن با سه که و شیر تازه است و در و رسیده او قاطع خون و التیام
جراحات و تطول او محلل ادراک و چون در روغن زیتون بچوشند مسقط دانه بوسبب قاطع درمان
و قطور او را رخ کرمی معمول او در حیض و مجرب دانسته اند جهت درد مفاصل و امثال آن بسیار
مورثه آب او را در تنقیه معادن و تقیل کردن خفیف الزون از شیار مشهوره مجرب است اصل صانع
و این بطار و غیره او را سرد و قویتر از تفاح بیان نموده اند **در و بطار** هم یونانی یعنی ولد البطار
چه آن کیای است که از درخت بلوط میر وید بر آدمی بچید و نوع از بسفاج و بچشش مشک و هم بچید
و مرغب و شیرین یا با عفوته و صلب و جراق و سیاه و سحر و تیره آنک نیز میباشد و بر کوشش

در کرم

در کتکس با خازرات و تندی و تلخی است در سیوم کرم خشک و بکرم او کشته است با نبات و در دست کم و
 نبات قابض و متعفن و ضا و اوجت کما از فواج و مفاصل و خنا زیر تافخ قدر شتر میتش تا یکدنگ و بیرون
 سینه او بر بدن و در پاک کردن و بار تازه نمودن او در سترون موی عجیب اثر است **در بار معریه**
 ز در فارس است و نوعی از در دنتن است گیاه او بقدر شیر و زیاد از آن و از استهای او شنا
 سترون و برکش بشبه برک نسا و سینه مایل بسیاری در در کرم شراخ از است تا هفت و کلش از دست در
 پانچ او یک و در بود و تخمش بشبه بقل که چکی در سیوم کرم خشک با برودت و پندرم او سکر قوی
 و زیاد از آن کشته است و بخنان و محمل بلغم و سرد او مفتح سرد و رافع یرقان و ریح و گویند چون
 او در غن طبع داده بوزن او در کندم اضافه نموده و با غسل بقوام آورند و بعد از طعام ناستندم
 او را نال نمایند در سینه بون مجرب و مضر سینه و مصلح کشتیز دیگر است و مولف ^{تذکره}
 او را سن تقسیم کرد که نیز نموده در انجمن است **در سیوم** هم فارس در ادب است **در شش** حقیقی
در اسم سرطانی افانیات **در جان** اینون است **در** عاکل العظم **در** بقا رس خزان ^{در}
 در پستانی شتر لون و سرمانی او در بون و بعمری جین گویند دان نباتی است بقدر دودغ و زیاد از آن
 در کتکس ترک در بعضی بی ترفی و در او از صلب و بدو و تلخ و تند و کلش خوش منظر و بسیار سنج
 و بعضی از او سیاه هم میباشد و در خنده و بزرگ و چیزی مثل موم و در مجتمع شده و نترش طویل قریب
 شبیری در او جایشی بنشیند و بخش در او با یک دستور و سنج او بری و شهری میباشد و تمام
 سال اصل او باقی و در با نیز کل میکند و بری او عظیم تر است در آخر سیوم کرم خشک و بغلیه محمل
 جحف و جالی و برک نفع او هم جمیع حیوانات ملهتیب و زیاد از نیم درم او کشته است آن است
 استعمال او مخصوص بخناج بدن است و شامیدی طبع او با شراب بقدر نیم و قیة افق سموم موم و طلله
 کشته او که بعد از آن سائیده باشند جهت و جهامی صلب در در زانو و کمر و عرق الت و مفاصل و
 جمیع حیوان و با اینون و اشتق جهت در در سر و جمیع قروح آن مجرب دانسته اند و در او در کتک
 است زخمها و حمول او جهت در در هم و آب برک و کل او جهت جلد زخمها و اصلاح موم و بعد بل و
 آب مطبوخ او کشته یکیک و اس و ار خمه بغایت موثر و روغنی که کل و برک او در او هر آنچه باشند
 او بر ستون او را با روغن زیتون بقدر نصف آب جوشانده باشند که آب سوخته شود جهت قرح که
 مقدمه کلی است جهت جوب و طه و رفع برص از مجرب است و بکرم او کشته بخنان و النبات و مضرش

و مصحح او غسل و در بخش در تکمیل بوزنش علیه و بنم داند او برک اینجست و از حواص او است که چون
سر تقطیر کنند قطع شعله که کرد و کند باعث عوض او شود در هر گاه در افتاب تسقیه بر بختر کنند
سازد چون او را با وزن او حظل تر و مورد نازه با سر که کرد و بعد از عشر و فلح القیاد عشر و
و عشر از روت حل کرده باشند با میند و تقطیر محذرت کنند دیگر اعاده تقطیر محذرت نماید
و تسقیه کنند گویند عقد ارض مایه نماید و تسقیه معقود بمقا طر او و سخن آن بابت
کرد و در مولف کتاب برهان در تسقیه واقامت مجرب شده اند **دقایق الله** بر بنمای کنند است
مفتر کرد و **دقیقاً** بلوغ سربانی بطبع است **دقیقاً** بلوغ سربانی بول است **دقیقاً** بلوغ مذکور است
مشکل مشیح **دقیقاً** بغار است او را کش نماید خردان طبع رسیده است **دقیقاً** بغار سی جوار
و آن درختی است معروف سرد و در ذاب قبض و پوست و شترش بسیار است و تشنگی با برایت فایده
جالی در صواب برک نازه او جهت درم زالو و بخته او در شراب جهت درم چشم منع ریختن مورد طبع
در رخ و درم مغنی نافع و مصنفه اند که در سر که بخته باشند در دندان و اناق و در شراب جهت سموم
جوانی و ضاد حرکت و بغایت جالی و محقق و جهت برص در رخ رطوبت متعقنه زخمها و با اب جهت
تقشر جلد مقید و شترش با جهت سوختگی الش و نفوخ کل او که از شترش گرفته باشند جهت
رغاف موثر در بخور او و با شیدن آب مطبوخ او مطبوخ جرم آن کشته است و بخاری که بکسرت شتر
بغایت مضر صوت و سم و بصیر و قصیه است و مصحح او شتر نازه **دقیقاً** نوع کبیر ففقد است چنانچه
و بتری کرب و در ما زردان شال نشسته مانند و در ویل شال کمره مانند و آن حیوانی است که
در پشت او بجای مور خار یا از اینج است و سفیدی بقدر شیری و زیاده می باشد و از قلم با کبیر
و طرفین او یا مندی و ذور در سوخته او جهت جراحات بغایت مفید و در سایر مخرول مثل ففقد
است **دقیقاً** که خواهد شد **دقیقاً** شتر کلسج صحرا است مثل بار کلسج بستانی و با آنکه شتر منی
و از و با لب سبز و بقدر زیوت در تنجیان کلیلک مانند و بتری است بروقی و با صفهان نیکل مانند و کلسج
بر خار ترا کل بستانی و کلسج با بود شتر کلسج چهار ورق و جوف شتر مرغ غیب محتوی مردانها طمان
سفید است در دو دم سرد و خشک و قابض و رادع و جهت سهال صفراوی و دومی و تقویت معده
و بکرو دل نافع و مصنفه مؤخره طبع او سنون آن جهت تقویت لته و خناق مفید است و بابت
کلسج بستانی و قدر شتر منی ناده درم و جرم او مورث سهال و مصلحت کلسج است **دقیقاً**

دقیقاً

دقیقاً

این پنج نوع صحرای است مثل دو بیاز که ملحق بهم باشند ولی بر دیا که میاز را است و بهای جزا کتر
 از این و بعد از خشکی بسیار صلب میشود و کشتش شبیه بسوسن شود و سرخ با بل نفث و برکت بسیار
 طبع آن و ساقش قریب بدرعی و نیش مستبر و صفت او را راضی معموره و نزارع است و آخر
 دم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب دجالی و مسمن و بیخ و کوسه بزرگ فوقانی محرک ماه و زیر
 سطح باه زبان و تاسمین بالای جهت قبله اطفال نافع و چون بیخ او را سه عدد در یک رطل نمیدانند
 و در از نیم رطل تا یک رطل از آن نوشند جهت خشک کردن بواسیر و رفع ریح آن مجرب دانسته اند و بعد
 با عین یک گرم از بیخ او با بار العسل ناخنچینوم همین اثر دارد و ضد او با کندر و شراب جهت جذب
 جان و خارا از اعضا و با شیم و با بار العسل جهت تحلیل غلبه نافع و طلا و جهت سرخی رنگ و رفع انار
 نیز از جهت کشتن و در حیض موثر و مضر جگر و مصلحتش در شیر بخاق و قدرش بیشتر تا دو دو است
 اسم حیوانی است شبیه سمور در در صفیان موسوره و بفارس و له نامند گوشت او میخورد در سایر
 مثل سمور است **دغین** اسم یونانی نوعی از سمک است در فارس نوک ماه و ماه بینی دارد و بدلی که با
 مندر همیشه بسرخ و بی فلس است سرد و تر و قریب الالاته ال و مولد خلط و مقوی اعضا و به باد
 دم و جردن او و مالیدن روغن او جهت درد مفاصل و چون در جوف خفطل که خسته باشند جهت
 رانی سامه و او بخاق دندان او بر اطفال جهت رفع قرع موثر است **دم** بیغت مصر اسم درین
 نوعی از صدف است و در مصرام الخلول نامند و آن درع جری است **دلع** اسم عربی بطیخ هند است
بیغت ایل بیت المقدس نوعی از کشتن است و بونانی سفید و لیون نامند **دله** اسم فارسی رنی است
 اسم عربی خون است و خاصیت خون هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور است و مجموعه آن محلل ادرام
 دجالی و بیاض عین و برشته او قاطع اسهال و رافع سموم است **دم الدخون** بفارس خون سیاه است
 نامند دانی صغی است خالص الحمره بیل به بقیع و قوتش در نهان باقی میماند و گویند عصاره گیاه کزبر
 است و از سقوطه نوعی هند جزه و گیاه او معروف است در سیوم سرد و خشک و غایض قهر
 قاطع خون از جمیع اعضا و صفت لحم در ابع سبلان فضول در جهت حرارت جگر و احت و النعام
 بر اجات شیرین و امثال آن بغایت موثر و جهت زیمه اسهال و موی و صفراوی و سح و شقاق **مقعد**
 و لغت معده و لثه و بازده تخم مرغ جهت قروح امعاء و الخال او جهت نقویت باصره و قهر صفا
 مضر کرده و مصلح او کتر او قدرش بیشتر از نمیدانم تا یک مثقال و در شش سادج و عصاره خرس

دغین نوعی از هندوانه
 بر دو کب

و چون بلور دیشته ابا و رنگ گند صاف و سرد و کلین تر از عقیق میشود و درین امر عدل ندارد
منور حیوان است سرد و در دیر مضموم و با قوت تریافته و مغوی و مانع و مولود می و طلاء او جهت وضع
و مانع و سر سام و شقاق نافع و مضر معده و مصلح نفس و سر که و ایگام است و او و به صاره
کویند صمغ لبد است و بغایت جالی و جهت سردی موی از موده است **دوم** نوعی از لوبانی است
بقدر مائه و سیخ و شقاق و هر سرد و نقطه سیاهی و هندی مسور نامند گرم و خشک و محل مغوی مانع
دفاع سیلان آب از بدن و قدرش بیشتر در مزاج لطیفان نمیدانگ **دیسان** چو مانی نوع از مانی است
نامند و مذکور شد خواهد **مید** بفت مصر نوعی از **دوم** است **دوم** **السنین** و **دوم** **الغنیان** **دوم** **اللا**
است و **معدن** **ق** حب الیل **دوم** اسم فارسی صفر اخون **دوم** اسم ترکی حدید **دوم** اسم ترکی
دوم لغات بعد از خیطی نامند و مشهور حب السلاطین است و گیاه او بقدر درعی و هر کس مثل
و از آن رقیق تر و کشت رنگ نمرش و دانه او در غلاف رقیق مایل بسبزی و قوتش تازه سال
و قسم آنم بزرگانه شبیه به پسته و قسم دیگری شبیه بدانه بعد از خیر و غیر منقط و سیاه و کوچک و بیض
است و صورت معص و قسم هندی متوسط المقدار و غیر مایل بر روی و منقط بسیار میباشد و بهتر
اقسام جنی سفید مایل بر روی و بعد از آن هندی در اول چهارم گرم و بغایت تند و یالین در جود
او پرده لیت دان در سینه مثل پیش است و بدستور لوبت او باید حدی کرد و هر چه بی بوست در آن
مانده باشد به ستور از سم قناری است و اقسام او سهل بلغم و سرد و اجواب رطوبات خام از مفاصل
و جهت استفاد بر قان و نفس و سنگ کرده و ممانه و در روم و کلین و ساق نافع و طلاء آن حافظ
سیاهی موی و صورت قره و نقش جلد و چون بر لب سردی او و از آن کلمه و کرا آن موجب بر صحت و صاف
او با مالت جهت شقاق و بر ص حیوانات و باد و به مناسبه جهت جمیع او را م بارده و او حاج مفید
و قدرش بیشتر در فوی اللیدان بلید و در غیر آن نصف عددی است که با مصلحات باشد و مضر تر
و بدام او گنده با سهال مفرط و قطع امعا و مفض و مصلح بعد از جدا کردن برده و در آن او کثیر
و کلهج و یک شیب و آب لیمون که نشین است و معین فعل او تریب و عصاره خافت و سلیله کالی
اینست و بیاز عنصل و عنقران و بسفاج است و بعد از آن حوزن اب سرد از شیر و لوبان
عمل او کم میشود و مشوی او را معرفت کمتر و در هوای بسیار گرم و بلاد عار و یالین در خف
استعمال او جایز نیست **دندان** او اقرب است **دوم** **شیلیم** است **دوم** **سبتان** و **نقر** **العزیز**

با سبک از آن است

اسم فارسی البیه است **وزان** بلغم فارس علاج است **دندان** اسم ترکی گشنج **دو یا انتر یا بونانی** بنانی
 است که در سنگ لاج در زمین میرود یا ساقش مثل ساق ریاس طولش زیاده بر شیر می و مایل بر زدی و
 قیاس او بنر مایل بر زدی و بر سر او چهار برگ مربع شکل است بر مایل بسفیدی و بر بالای برگها چتری میرود
 بی کل و تخمش در آن خوشبو و خام و بخته او از ماکولات است در اول ثانی کرم و خشک و با آنکه تنگی
 معوی معده در اول و بلین طبع و محل جهت ریح اروج و ریح شکم خوشبو کردن دهان نافع
سبنانی است مثل گندم و مینت او گندم را با است و از آن و از آن تر در دست و دانه او ریزه و
 یک و خوشه او متفرق و برت او سیاه و بعضی آن را **سودوم** خوشه دو علف با نه بشکل سفید
 دانه او در میان بر و با علف خوش طعم کرم و با آنکه خشک و مفتح و محل و مسهل اقم کرم معده و ضداد
 است او را مصلیه و دار القلیب و یازده گندم جهت عرب منفرغ نافع و مضر انبیس و مصلحت کثیرا
 بر شتر متیش و در دم است **دو قو** بونانی تخم زرد است بری سبزه ناخواه و از آن ریزه تر و با آنکه
 سردی و گیاه او زیاده بر شیر می و برکش مثل برگ راز مایه و از آن ریزه تر و چتر او مثل چتر گشنج
 مثل زردمند و زغب دار و خوشبو و بختش بسطیر انگشته و با یکتر از آن قریب بشیر و طعام
 او مثل زردک و در قزوین کز کونید و در جمیع افعال قویتر از سیستانی است سوانی تخم یک باه و در جز
 او اسهات او مذکور شده و مراد از او قوت تخم او است در سیوم کرم و در دم خشک و در اول و حیض
 او نافع و مفتح معوی معده و با نه و محل قوی و با قوت تر با قوت و جهت سه فله کهنه و مفضول
 سینه و سنگ مشانه و در در مفاصل حب القوی و تحلیل نفع و مفض و مفتح رحم و اعانت حل و کثرت
 او را م ریح عسر ولادت و سح طفلان جهت استقا طبع مجرب است نه انه و ضداد او محل
 او م بغمی و قویتر متیش تا و در دم و کونید مضر باه محرورین است و مصلحت کثیرا او مضر مشانه و
 و مصلحت او مثلش در وزن آن تخم زردک و کونید بوزنش تخم کرفش است **دو قس** بلقت یونانی
 مثل دو قس بنانی است یکی شبیه بکرفش و خوشبو و تند و تخمش با یکدان و بی بر بود و دیگر را
 برگ مثل گشنج و کلت سفید و چتر او مثل چتر زردک و تخمش شبیه بریزه و یا تنگی و بختش در طعم
 شبیه بر زردک و برکش بی زغب در سیوم کرم و خشک و تخم هر دو قس در افعال و خواص مثل دو قس
 او آن آنکه ضعیفتر و قس اجیر را به بلیمی یکک و او کونید و چون ساینده او هر جا به باشد
 ازت یکک کند و جالیوس و قس و دو قس یکی میدانند و سیوم او در دم و قس از افاضت زردک بر

دو سیر جو بر نه و گندم صحران

شمرده این به تحقیق اقرب است و حقیقت نام ادوات است **دو** البقل عبارت است
نامندان حیوانی است بشبه هزار بار و از آن که چکمه در غایت سست و در سینه زار با دو دم که
بهم میرسد و خشک و تازه او بار طویست و مابعد او بار و عن زیتون جهت کمترین جانوران است
جهت انفع سموم شریه نافع است **دو** الفربل کرمی است از آنکه که در فریه منکون میشود و در خاک
و در عن زیتون جهت قرطه که مقدمه کجی است و ریح و در الغلاب کجی است و مابعد آن در عن زیتون
و امراض مقعد مفید **دو** ادم بلف و بی الف جزئیست مثل صنغ و سنخ مایل سیلیع و در جوف و در
کهنه منکون میشود و در افعال قایم مقام مویز است **دو** و شنب الصنوبر کرم درخت کجی است
الطبیع یز البینج و یک منقال و قابل است و ضاد کوبیده او در کشون در جهاد و از اله کلف و زخم کرم
اعضای الفیض است **دو** انمل کرمی که در سر که در شراب بهم میرسد ضاد او را ح حمله و مویز اعضا
و سعوطا جهت ریح کرمی که در و بلع بهم سرتوی اللاتریست **دو** و کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
ریزه و در کبودانک که دالته لیسه زیر بغل نگهداشته بعد از میت او ز او ایل فضل بسیار منکون
میشود و بشبه بهور است و بتدریج قریب چهل از بزرگ شده سفید میگردد و در این ایام شش
اصلاً یک نوت میخورد و بار اول یک در بار دوم و در روز بار سوم سه او ز بعد از سله هر خود پسندانی
از یک سر و بیسته و آنه ز ما بیاید و بعد از چند روز که سله را اسوان کرده پسندی می آید سفید لون و به
نرماده او هم جفت شده در عرصه سه چهار روز تخم خود را ریخته میرود و از بلع مغزنی مرد جنبه از آن
تخمش خاسته میشود و اول کرم در دوم تر و سه درم از خشک ساییده او با برق اردکتدم که چند
است میدان تسخیر بین دینک کرمون آنک از خرافات مفید و تعلیق ریح با و بنیات مسمن آن
سرخه او جهت التیام زخمها و رطوبت او جهت ریح اما رو صناد مطبوخ او در ریح کجی جهت
و خنق است میدان او جهت خفقان ملغ و تعلیق خشک او با پارچه سبز جهت ریحیت مویز است
مثل درخت مقل و بلوط مستدر است **دو** انقلیبلت ملت مصر سیمانی است **دو** و آنک هم ناریست
دو آن شوکران **دو** و الیاد نبات در دران **دو** در حونی و لیوت **دو** و کرمی **دو** و با با خرمات
ماوال محید **دو** ملت مغزنی فرماست **دو** و الی النطانی خالید و میوز **دو** و الی حطیات است **دو** و الی حطیات
است و بلقت مهنی هم خاک است **دو** و الی کجی **دو** و الی حطیات **دو** و الی حطیات **دو** و الی حطیات
است **دو** و الی حطیات **دو** و الی حطیات **دو** و الی حطیات **دو** و الی حطیات **دو** و الی حطیات

سینه چوب
کجی
بوز و صابون
نه سبزه
کجی

شکطراشیخ **دوال** اسم فارسی شسته **دوشبانه** یا **دوس** و **دوشب** اسم فارسی بفضیح **دوش** اسم فارسی
چینیست **دود** اسم فارسی دغان **دوکی** اسم ترکی از نوست **دولی** اسم ترکی جلد **دوشان** اسم ترکی ارت
دوشان **تودی** اسم ترکی ضف است **دود** اسم هندی مرز نجوش **دهود** اسم هندی لبن است **دودلی** **سین**
اسم هندی ماه بنجان بری است **دین اید** کیفیت تکون او در بلبلان مذکور شده بهترین او نازه قوی **دراکه**
عالی از حوصت است که شبیه بای بسیار تیره مایل سبخی باشد در زود عمل شود آب را بقوام شیر کند و
تاب نشسته و شیر امیخته کند و چون بر لباس پیشی بکند ارشاق باب اثری ازان مانده و در شب
مذکی زبانی را بگذرد باقیض باشد و هر چه در این امانات معشوش است و چون او را قوت تا چهل سال
باقی است و آنچه از شیخ دیگر بلبان دروغن زمیون بعمل آید قریب القوت باد است و آنچه بالفعل
معارف است از جهت عدم درخت بلبلان که در عین الشمس بود و شیخ او بر کبشام و میعه سایه
و بسیار دروغن تخم تریب با سوریه گرفته در ده مثل آن از او غنها کند بکوشنده تا ریح مانده و صبح
درخت کاج را چون در اکثر دروغن حل کنند اکثر اثار او دارد و بسیار شبیه باد می باشد در رسوم گرم
او اول و حیض و حنجری جنین و شیبه و تریاق سموم پروام و خانی التور و سایر سموم و ملین صلابات و
کحل مواد بارده و مقوی اعصاب در هم و قوت با صره و آتش میدن او جهت اخراج اولی طلق و سرفه و
اعش و امراض و ماضی و عصبان و عشر لول و اخراج حصاة و قرصه شش و ضیق النفس و ابو و نقل اللانضاب
و در اکل و حرکت البول و سسل لول و امراض مقعد و صناد او جهت استهقا تقصیب و افخ لمره و تغییر
نک وضع و در دمای اطربی و جراحات و پاک کردن چرک آن و محمول او جهت اعانت بر حمل و در درم و **دوش**
است در درگوش و اکتالی او جهت ابتدا از دل آب نافع است و قدر شتر میشن تا یک مثقال و در
برای و نیم تا دو وزنی او دروغن زمیون است باروغن ازرقی که جب بلبلان در آن جوش منیده باشند
او دروغن تخم تریب بهتر از سایر او بان است در بل آن و چون زمیون امضا و یار یا مثل او آب صفت
جوش منده تا باها سوخته اوغن بماند در جمیع مواد و خواص بل است و اکثر مجربین بهتر از او دانسته اند
و اصطلاح کسیر بانی زمیون است و بعرف اجبا جنریت که از این است بطرفی مخصوصه شود و دروغن صواب
و آنچه از کباب و شکوفه باد غیر آن کردند هر یک در مکان خود مذکور شده و همیشه بود و آنچه از قرضه مذکور شد
قرصه ابراق است و طریق هر یک در دست اول مذکور است **دین السور** **الاسما** **دین** **دین** ابراست
او حرف الف مذکور است **دین الزفت** و حرف زاده مذکور است **دین البراک** اوغن تخم کتان است و در

کندان مذکور شد **دین المبارک** و **دین النقطه** او عن ابرهت و مذکور شد **دین صخر** او عن ازوی مینصه
درخت هندی مشهور **دین السوالی** او عن کندان و **بایلی** کل و **دایمی** دین الایراج او عن تخرجت
دین العلی کماره و **دین سمسم** **دین الحلی** نحاز معجمه از مکایات و در باب او میان در دست
مذکور است **دین البلی** بحکم او عن کلج **دین عیسا** او عالی است **دین الحنون** او عن زعفران **دین**
دین البطم او عن درخت بطم **دین حب البطم** او عن هبه الخضر است **دیم** رحاص است **دیم**
دیم هم فارسی غارت **دین الصولانی** او عنی است که از او عنی تخم کندان و روغن از بزمی و سوسن
میسازند و در سندوس مذکور است **دیمج** بفراس دهنه ترک نامند و آن سنگ است در معادن
و لغزه و غیر آن از بخاران معدن شگون میشود و مثل زبرجد که از معدن طلا هم میسر و دهنه
از بخارا معدنی است و بهترین او سبز و قهوه است که در چین صافی هوا صاف نماید و در ترکی آن
قدر یکی عبارت از دست و بعد از آن طاروت مایل سرخی و شفافی و بعد از آن زبوترین او طاروت
مایل بسیاری و آنچه ساییده او از رو باشد طلا نامند و هر چه محکم او سفید گردد و لغزه سرخ آنست
آنرا آنچه گویند در چهارم گرم خشک و بعضی سرد و خشک است آنکه در جالی و محقق و نمدارم او فاخر است
و هم قابل غیر سموم است بجر است کردن امعا و علاج بیدر میست و استعمال او جهت تقویت باهره
بیاض چشم و نر نشاندن از کما چشم جبریت و اضع اجناس اولاد و ایت و احتیال از خواص غیر
و طلا و باسکه که حیرت بر ما و سعه سوداوی و هین بر جی و سوط محلوک او باب سداب است
و بعد از او بدست و تقویت آن با مشک سه و رخ هین اثر دارد و **دیم** هم هندی جز مائل **دیم** هم هندی است
ایران هم هندی و خان **ایمان** هم هندی شکلی است **دیم قرملی** بفراس و **دیم قرملی** است **دیم**
دیم قرملی شکلی است و صوفه هندی نامند مینبت او بلاد هند است و آن درختی است که
قابل بسیار و شایع او بشیه شایع از زیاد و بانک تندی تلخی و شیر او تند و محرق و معطش و در چهارم گرم
و در سوم خشک و از سموم قتاله و صمغ او مشهور اهل صناعت و گویند نکلید اشتن او باعث
جنت میشود و ضا و او جالی و معرق جلد و جهت او رام مایه نافع و سایر اجزا اولاد او در سوم گرم
خشک و اشامیدن ساییده او جهت استر خا و فالی و لغزه و امراض مایه نافع و سکه و صمغ و
سنگ نشانده و کرده و رفع اسهال یعنی روشن در طبع او جهت خروج مفعله نافع و مضرش در
صمغ عربی او عن باوأم و قدر شتر میتش ناکبدم است **دیم و جیس** بونانی بعضی مضاف اللاحق

در قسم می باشد یکی معدنی و آن خاکی است که از جاه قبر دوس بیرون آورده در اصاب خشک کرده
 بسوزانند و قسمی خاک مس است که بعد از که رختن در ابوته میماند و در طعم و قویض مثل مس است قسم
 دیگر کربن است برخته است قسم اول و ثانی مستعمل و گرم خشک بسیار محفوف و جهت جراحات
 داخله و جوشش و بان و الخام زخمها و الهامه منقطع و جسد خون و قروح اعانه و مقعد و بران کونک
 پیاوه و گرم کردن و کم کردن مورد یا موم در روغن جهت تحلیل و بیل خشک کردن قروح سرد و نفوخ
 در خلق جهت اشتهای خنق نافع و در شامیرن او کشته است **دینا قوس** حیوانی و ایم العطش و آن هم
 از غایت ساقش در از خار دارد و بر کش محیط ساق و بنشیند بر کما بود در هر بنی از ساق و در عدد
 انداز از مرغی و در بیرون و درون بر کش هر یک که مثل صاب و خار و ابله و طرف برک مثل ساق
 بوف و دقیق و آب باران در آن جمع میشود در هر شعیبه که از ساق است جز بنشیند بر خار است و خار
 عد از خشک سفید میشود و چون بشکافند و در حریف او کم یا نزه سفید شفاف میماند و قوتش تا به
 نانی است در او کم و خشک و محفوف و با قوت یافته و جالی و در شامیرن نفع و محمول او در آب است
 در معنای جهت سپهر و تحلیل فلفله غلیظه و تفتیح و رفع از درخت او معنوی قضیه آید و جلوه در ابول و مجروح
 هم معده و محمل خنق و در آب و العسل جهت قروح جسته شده بر سر و صنادیخته او جهت بی
 مس کردن عضو که ادراک عالم بر برین و سوختن نکند و طله مطبوخ و بیخ او با شراب جهت شقاق
 مقعد و انصهر و تقمیر است او که بجای اثر است بعد از بخندن بر موضع کمر تیره افقی و غیر آن جهت رفع سیمه
 نفع و چون از بار چوبه در شیر حل کنند و از آن قدری در شیر دیگر از نیند با عات انجامد آن سیکرد و
 چون کمرهای جوف خمر او را در پوست حیوانی بسته بر کردن و بر بازوی بنشیند جهت رفع تبایه
 او نژاد است اند و مصر کرده و مصلحت حسن و قدر شربتش تا سه درم است **دیک بر دیک** اسم فارسی
 او که خوش علی نیز گویند و آن از شنبه و ایک و از بخار و زیمیت است که جموعه اسانیده در ایک مضف
 تقویه کنند از جبهه سمومات قویه دهندند و جهت بیرون کونک متعفن از خنده و قلع جنبه و قروه
 ساینه و ایک و تحفط اطوبات و قطع سبلان خون جراحات و با عمل جهت قطع آثار حله و دانه لوار
 موزیت و **دیاورن** اسم یونانی شربت کونک است **دیس** حاکم است **دیاستور لیطون** جوارش کوفی است
دینا اسم یونانی شربت خشخاش است **دینا** اسم سریانی تخم کونک است **دینا** اسم فارسی
 شش از غزه برای است **دیک** اسم عربی خرد است **دیفور و جالنس** دیفور و جسد است **دوس** بر سر

در خوردن درخت کرم
درست اوی مورچه

در او نهمین بری است **دوس** چند قوی قیامی است **دیو** اسم فارسی عوسج است **دیو** اسم فارسی است
عرف الدال **دانی** اسم یونانی فارسی **دانا سکن** اسم اومی اجاص **دانی** **الاسکندر** ان کیانی است برکت
بر خست غار جلی شبیه بیک مورد و از آن بزرگتر و سفید و طویل است چنانچه ریشتری و از ساق و پستان
شتری رسنه بقدر نخودی ستر و در پنجش خوشبویشیه نمود و منزله در دووم کرم خشک در او
جین و جهت تقطیر و جسی المونی و جفی نافع و قدرش بیشتر از هیچ و شتر بود و مشقال **دانی** **دانی**
و بعضی شبیه الفار و قسی از ما در یونان عریض و رقیق است و به غری ماز و در شام بقدر نامند شش
و شتهای بسیار باریک و از نصف کاعا مبر وید و پوست شتهای قوی و لزوج و کلس سفید و شتر
اسیدن سیاه و دانه او کوچکتر از ج الفار و در آخر سیوم کرم خشک و حار و سهل قوی بنوع غلط
و متقی و در حیض و محمل و مفتح و جالی جلد و رافع آثار و استعمال او شتر با جایزیت و قدرش بیشتر از
۳ قراط و از شتر تا پنجمه و مقطع و محرق خلط و مصلحت شسته و کثیر او به شش و درون او
است **دانی** پوست سنگ است هندیت و کوبند استخوان او است بقایب سیاه و بعضی اجزا او نایل بر
و براق و صلب دووم سرد و خشک و جالی و بقایب قایض و شرب محکوم او مسقط بود بر سر و پستان
انیم قرصه قضیه ایه و نفت المده و پت ابه و صفا و او جهت اورام و سرطان و خا زهر و سفاط
و طلا سحر خه او با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق کعب شش رحم که از ولادت بهم رسد و شقاق مفید
آن نافع و فرزند او مانع سبلان رحم و سفاط جین و جهت تسهل ولادت مفید و مضر کرده و جلا
سبب و قدرش بیشتر تا دووم و به شش استخوان قنفذ داشته او بالی صیت جهت رفع خاله بن سوان
نولد غل در بختن مورد شتر است و چون او را با چوبه اری که اومی را از کلو کشیده باشند و در
قبر مقتول خور کنند در شش سحر و قته مجرب دانسته اند و به ستور در اصلاح مسامعین موثر است
بقایب سنگ نماند و بکون او از فضلت و اول کرم سفید است و از کرم کبکته بر هم میرساند و از آن
در وزن از یونان مبلر نزد و کوبند چون صورت میک از کدش و ز شیخ ساخته در می بگذارد منع اومی
در اول کرم و تر و بهترین اوسیا و بعد از آن ارزق است و در زور او حالی از سمیت نیست محمل
و صفا و او محمل اورام و رافع کوشت زناوه و مانع جراحات انفت نمودار انقلاب و حکله و قوی
سر او انچه بر موضع کزیده زینور مایند رافع الم آن میکند عاوب سم است و کوار صفا و است
و از انقلاب مجرب و بجهت درم تحلیل چشم و رافع کوشت زناوه بک و شعیره آن از موده و نفی

مجرای بول جهت افخ اجتناب ببول موثره را بشیرین ادباً شرایب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند
 در جنین احد گوید که حوزون بخته و خام او میشوید جهت تقویت باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب است
 در جوان سرکین مکس الباب و غسل نموده جهت از ازاله معض و قویع و خناق مجرب یافته اند و چون چند روز بخوابند
 در اوقات نباشند محض بصر او پست اندخته از این میگردد و بهتر از اطرط لیل است و روغن او که مکرر مکس
 اوغن کنی کرده در اوقات که رشته صاف نمایند جهت او با تیرق مجرب است **در ارجح** بجای همگی حیوانی است بقدر
 بزرگترین و بود با نبات نازده می باشد بهتر که لاله کنگه بدیلمی در اسس نامند و بغت صفهان قس این
 بهترین او موجود در کسرم از با که بایل بسیاری و سرخ و خطوط از او باشد و سینه و سرخ و زرد و منقط بسیاری
 سایر اقسام غیر مستعمل اند در آخر سیرم کرم و خشک بسیار تند و مضر جلد و از سموم قتاله و مقطع و مفتح و
 مفتت حصات و در بول و حیض و افخ سپرز و محرق او شتر با مستعمل است و حوزون محرق او با مرق گوشت
 در دستور با روغن زیتون جهت افخ خف سکه بوانه که زنده بهترین او دید است و قطعها خون مجرب با بول
 در شارب او دفع میشود و عوام الاعتقاد آنکه سلیمان کوچک است که زمین سکه بوانه منکون میشود و این
 افخ ان میکند و در افخ سلک کرده و مانند مجرب است بغایت و بجای حراق هرگاه به باره بچیده بخار سکه
 حوشان به از آن باعث تطیف آن میشود و استعمال جایز است و ضا و او جهت دار الثقلید و بهترین و برض
 با قوی جهت قطع ناخن فاسد و رویا برون ناخن صحیح و با سکه جهت جرب و تقشر جلد و بهترین و برض و قویا
 که برون مقرب و ثانی و رفع قمل و یقایی جدای و غمش و الکمال او جهت ناخن و روغن زیتون که در آن
 در شانه باشد جهت او یا مینومود او بروی و در الثقلید و کمرانی سامعه در گوش ناخن و قدرش
 بسیار و موخته آن و زیاد گشته است بدو و مانند و معض بول الهم و غشی و تب بسیار تند و خندان عقل
 چون قس سیاه منقط بصری را در روغن کنجد شسته اند در اوقات که از آن ترهین او جهت منع ابتداء کجلی
 دفع غرض آن مجرب است **در قی** به شتریداد واحد از ارجح است **در قون** عنب الثقلید محسن **در قی**
 چشم اول و دفع ثانی جذبه قوی بستانی است **در قه** یا در رس مهندیت و آن دانده است سفید و شیرین و با س
 مثل نبات گیاه تی سرد و خشک و قوی الغذاء و غلیظتر از روغن و محقق و حالیس سال و در جمیع افعال
 خندان و مصلحی از غشا و شیرین **در قه** خندان است **در قی** طیبی است **در قی** ناقص است **در قی**
 در قی مانی سرکین طیبی است **در قی** الطیر حرقطان است **در قی** اسم عربی سداب بری است و هر چه که بر
 اندر دستور ذکر نامند **در قی** قطرا لیون **در قی** بجزم ثانی از زوانه طویل **در قی** بیخ نباتی است یا

صلابت و نوعی از لخته البتله است که منبت او کنار آبها و شهای او بسیار در جوف و بطن بسیار
 با ششونه در کمره و کمره با هم متصل و هر یک با یک شیشه بزرگ از خرد از کمره با او میخورد و در
 شیشه دوم است در اینها مجامع متشبهت میکند و بی کل و نثر بعضی کوبیده گلشن مابین سفیدی و کوبیده
 و قوتش در تمام باقی میماند و در اولی و دوم سرد و در آخر آن خشک و قابض و بلذخ و قاطع ظرف الدم و
 الدم و جهت قرصه معا و جرحه شانه و سرفه و سرفه نفس حاره و اقام اسهال حاره و استفراغ و در
 امراض سینه و کثرت شرب از جهت انعام قوت و التیام او و در مقلوع موثر و ضار و جهت التیام و
 عظیمة و عصب مقطوعه و قبلیه معا و درم مقعد و او را م حاره عصاره معوط آب و جهت دفع
 نافع و قدر شربش کلام و موله سودا و مصلحتش شکر در دهن با دوام است و بدلتش نجبا
 کبابی است ساقش بقدر دود و اسفل آن مثلث و عالی آن مستدیر و با حای نرم و مت
 و هر گشت شیشه بزرگ کا و زمان و غریب و ازان کوبیده و با بل سفیدی و اطرافش خار دارد و در سینه
 مستدیر و غریب و بخش رنگ جسمی در وسط او رسته مانند موی و پشم در دم خشک
 گرم و قوتش تا سه سال باقیست و با رطوبت از جود و قوت قابضه و جهت ارفع او را م بعد از
 التیام جراحات و تسکین درد و معاصر و بیخ از جهت مستحکم نمودن استخوان شکسته شرب با وضو
 و طلا عصاره او جهت استرغام و جفان مفید و مصدع و مصلحتش کشیزه و بدلت عین التلک
 او یک مثقال **ذنب العنبر** نر و حای لیس صامه بویاست و بعضی کوبیده شرب کبابی است شیشه بزرگ
 و از رنگ و نبات اولم بزرگ و زیره و در بلاد سرد سیر میباشند در سیوم گرم و خشک جهت سم حضرت
 سموم بارده نافع است **ذنب السقط** با صطلح شام کبابی است هر گشت شیشه بزرگ بوطا و حاک
 بیخش شیشه شبنم و ظاهر و سیاه و باطن بزرگ خون و عصاره او با سکر است کز بدین عین کج
ذنب خرزق کبابی است بیخش با یک شاهی او سفید و حجوف و هر گشت مینا عد و شیشه بزرگ
 کلش زود شیشه بکل است دیمی و شمش با یک و طعم او با بل میخورد و فندی و با آنکه کز جهت
 و در سیوم خشک و عصاره او بدست و سامیده هر گشت جهت بیاض چشم بییدیل و جهت کزیدن سک
 پیش از آنکه از آب خوف کند بسیار موثر و مسکن معض و محلل ریح و قاطع خون و رافع سبز و
 کرده و مصلحتش سسته و شربش تا یکدم و بدلتش از آن تجویریم است **ذنب الخرد** در
ذنب العار سان الخلد است از جهت شیشه بون خوشه او بدلت موش **ذنب الفرس** بدلت شام

این است و بی لیموه و نیلین و زینت حیات از عوارض آنست و رفات مر باطلن و در اینه نیکه و در
 در فرقه است و در غرض او این و در غرض اقسام و در غرض اعضا و در غرض اجزای مطاملن است
 در غرض بر بلق و در غرض آنست و رفات شامل چند فو قایا و کینه غصه الغلبه قصصه و طریقین
 در آنست و کمالات شکلی است و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست
 معتدل و مایل بحار و مقوی دل و دماغ و حرارت و رطوبت غریزیه و مفرح قلب و جهت خفقات
 او سرد است و جنون و بدمام و انواع بواسیر و امراض سوداوی و صفراوی و امقان و سپهر و ضعیف
 کرده و سنگ شانه و رنج هموم و محلولی شامه او که با مر و اید و آب تریخ حل کرده باشند جهت ضلیم
 یزید و بهر جهت از غیر و اسهال عمومی و محلول با نوشادر فقط جهت از خارج جسم محرب و طلدان محلول
 او هم جهت از الغلبه و در المیه و هتس در برص و اکمال او جهت غلظت اجفان و بیاض و غت و
 انکه در انباشتن او در ثقیه غریب جهت رفع آن مجرب است و میل سرمه که از آن با زنده جهت تقویت بصیر
 و منع رطوبت در چشم و در او جهت انکه استون او جهت در دندان و اسماک او در دهان جهت رفع بوی
 آن و انکه شتری او جهت از اخسای الصیان و معاضل موثر است و تعلیق خالص او جهت رفع صرع و وقوع
 اطفال مجرب است و در این خاصیت مخصوصه انکه مجرب بقدر ضرورت که در نهایت صلابت
 باشد و باطله معدنی متکون میگرداند و انست است و لب باطله و درین او مورت رفع هموم و باعث
 سردی و نفیست دل است و چون گوش با اسوزن طلد سرد را ن کشند هیچ وقت التیام پذیرند و در او کیند
 مفرضانه و مصلح آن غسل و شست و انکه اعتقاد انکه اصل ضروری در میت و چون طلد به بیستی
 مانده که از اجساد او چربی داخل نباشد خصوصاً او به سسمیه و الوقت خوردن او باعث طول عمر و رفع
 جمیع امراض سوداوی و حفظ صحت است و درین امور چربی عدیل او نیست و طریق خل و سحی در است و است
 ماکو است و قدر شتر بیش از یک غیر اطباء و نیم تا یک انگ و بدش با قوت محلول و چون از طلدش کل سیله
 ساخته در خواب بیداری صاحب لوجست من و غفلان و حیالات سوداوی در دهان که بعد از دفع
 جمیع امراض مذکوره میکند و بی بغایه و تری خوردن مانده حیوانی است مودف و در جیش در سومم
 و فک و جگرش جهت امراض جگر بغایت نافع و با بی شتراب رفع استقاد و تنها بارده و با کجین
 است برقان و باب کرفش جهت سپهر نافع و غایت مقوی انفعال اوست و در شتر بیش یک انگ و
 سر کین او بسیار کم و محلول قوی و بهترین او سفیده است که با شتر است باشد و است میدان او تا یک مثقال

با یکرم و با شراب میفیدد بدستور یا فلفل و نمک جهت تولد سریع الاثر است صیقلیت او در غزه او با
 جهت حقایق بلغمی بغایت میفیددست و بخورد باعث جمعیت موش در آن موضع و بول و خون او قاطع
 زمان است شتر یا دجوه لاله بدستور حفته خفیه همین اثر است و قاطع سموت این است در سوط
 که یک مثقال خشک او بآب تره تیزک جهت درد پهلو و سینه و با صمغ عربی در روغن کاه بسیار نافع است
 زهره او بقدر و انگی با غسل جهت نپریج و قولنج و استسقا و یک نخود او با مطبوخ جهت نفوس باهلی
 بدستور طلا آن در این باب مؤثر است و رافع تشنج و که از در جهت عصب و سعوط آن جهت تزلزل
 عظیمه و باب چغندر رافع حرمت چشم در همان ساعته و با قلیه مشک جهت صرع و انگیال او با غسل
 تیرگی چشم در نزول آب و ضاوش باورس جهت بهن و بر ص و با او به مناسب جهت تفتت جلد
 الثعلب در در مفاصل و قدر یکدانه از شش خشک کرده او با بیشتر نازه جهت تب اربع و امر اش
 بغایت میفیدد به او جهت اد الثعلب و الهیه در دم نرس و یک قیر اطارد باغ او با بیشتر مانع صرع
 و بخور موی او سبب که بخنق هوام و ضاوا و استخوان و ساق محرق او که با دگر شش سوخته باشد جهت پوست
 و طلا مو، او که محلول میوشد در محلل او رام و او بخنق و بناله آن در چراگاه باعث نفرت کرک از آن مکان
 و پوشیدن پوست کوسفندی که کرک گرفته باشند مورث خارش بین و تعلیق هر دو چشم او باغ
 و اذیت هوام و سیاه در در آن و چون در پوست کرک پیچیده نگه اند جهت غلبه هر جسم و مجرب
 خلق مؤثر و فلیس کعب او بر زانو جهت رافع درد ریجی زانو و زحمت حرکات میفیدد و چون سرد او را در
 خواب گاه کوسفندان و فن کنند کوسفندان از خوف هلاک شوند در سعوتی که از شتر حمل می کنند
 نواشته باشند در چون در برج کبوتر که آنرا در سار و سایر موزی و داخل نکرده در چون سرد او را در سینه
 و فن کنند دیگر سیل از آن هم جاری نکرده مجرب است اند و چون صدق نامه زنا را بر پوست کوسفند
 نویسد که کرک که خسته باشد هرگز مابین او و زن الفت نباشد در چون دندان پیش او را در آن پوست
 پیچیده در منزل و فن کنند باعث نفرتی اهل منزل گردد و گویند چون زیره او را انطوخ کرده
 مجامعت کند و بکر فادری بر جماع آن زن نکرده و گویند تا کرک و جوانه نشود و کتت آدمی منخورد
 حرف او **اس** بیخ بنالی است خشک و رنگش مابین یا قونی و سبزی و ساقش شعیه در او هر گشت برین
 در از قسی است شبیه برک عدس در درشت و انبوه و از ساق آن او میوه بر او بیکر و کشتن مایل بگوید
 و دانه اش مانند قرحم و با آنکه بیخه و طعمش شیرین و خوشبو و گویند بچشم سبیطری انگشت خضر

پوست او

است اسیاه و رقیق و سبطی بلالی او بیشتر از اسفل و مستعمل بین اوست و بعضی گویند که آن بچ
 سون کج است در اول سپهر کرم خشک و یار طوبی فصلی و جالی و معور معده و دل و مثانه و منفح و منفح
 سه بار و سپهر وقتش ناده سال باقی است و با قوت تریا قته و جهت سطح اعلاط غلیظ است و
 شش و قطره بول رطوبی و مالینو لیام اتی و در و معاصر و کمر و تقویت ماه و غم معده و با صندمه در دفع حاج
 و تحلیل نفخ و طبع او جهت احتیاس بول و حیض و نوش و خزن که مبت کت معده باشد و مطبخ او با آبر
 است از هر مزاج و سموم یارده و فطول او جهت شقیقه دامراض سرکه بلغمی باشد و تحلیل او را ام و قطره او
 جهت اوی و طین و بخور او جهت کشودن حیض و خاد و بر کتس جهت شکاف عضل نافع و منفح
 و مصدق او کتا را و مفرد خون و قاطع باه و مصلح سرکه و اولوب جامضه و عطره و نیشه و قدر شربت او
 او را ام و به لکس لوزان او ابرسا که بنه قسط شیرین است و شربلی که از ترتیب ایند معروف است
 بنزای ملایک و با عقا و جالبونس در جمیع افعال تا که بر بهتر است و چون این اخفک جثینه هارازین
 او را ده کیشیا نوز در ابرسر و کماشته بعد از آن در طلده که قسمی از خربت است از جثینه او
 در متقال تناول نمایند جهت تقویت معده و ف و هضم در انگینن اشتها بعد است و از دانه این
 که نوری بلع نمایند جهت دفع سرعت انزال مجرب و استه اند و بخور او جهت تقویت دندان و انده حقن کرم
 او طلده آن جهت نیکو کردن انک احضار و با عمل جهت دفع انار موثر است و شیخ الرئیس فرموده که
 قسمی از آن است که بر کتس شبیه بعد است در زدنک و کوچک مقدار د گیاه او برک و شاه خاص او
 برادی زمین و صیدت او کنار دریا و جایی نمناک است و جزون در دگر نین هوام با در سافت سکنین
 و در او بشارت یاروند تا منده آن بهیج ریاس و بهترین او جنبه است که سرخ مایل بر زوی و ثقل المایحه
 و بعد از آن قسم ترکی از عصاران آنک است کم بود بعد از آن خراسانی در بونترین او زنجی سیاه هراق
 صلیبش در یوندا آب خشیب کشف مر باشد و بهیج ریاس آنچه قرب بنظر هر زمین است و بار یک سیاه
 از غیر منشا به بر بود است و چون بعد از سردی حیر نمایند بعد چند با ام که مستورد مرکب القوی
 در اول دوم کرم خشک و سهیل بویطر خلط غلیظ و شریند و قیام و با قوت قابضه و منفح فونت جاوید
 بهر مزاج و هر سموم یارده و مختلف و جاذب و جالی و در اول و حیض و منضج و مقطع و منفح سده جلوه
 و معاصر میر و رافع علت صره تحلیل و جهت تمخیه المعاد تحلیل نفخ ان و انواع استقا و مستعمل در ام
 الحاد و هر خان سردی در رخ سهالی که از سه ماسارینا و مالک سرخ قوایض جهت سهال سردی و بالی -

در وقت
 از این
 در وقت
 از این
 در وقت
 از این

رافع تبها حاره و حرارت معده و جهت در کرده و مثانه و رحم و خفقان و قرصه امعاء و اسهال
و تب ریح آن و با جادو بشیر و مطبوخ زنبیب و بسقیاج جهت قویع نفی و بلغمی و بآب بر شیرین جهت
سنگ مثانه و بآب لسان الحمل جهت قطع زرف الدم و با بیلید کابل دغا یقون و جهت تقویت
و انواع صداع مابده و صفراوی و رعشه و شقیقه رافع و دوار و گراز و چون نزلت و با سترای
جهت تشنج عضل و عصب و سستی آن و با بلنج با روغن و نظریون جهت عرق است و جهت
بلغمی و ضعف مفاصل در دران و با زرشک و صندل جهت درم حار زمین اعضا باطنی و مقوی آن
و با امینون جهت فراق و ارنج و نمش و تندر تبیعا و وقت در بدن داشتن و آب اورا فرود
جهت نفی الدم سه و درم سینه و او بود بهر طلحه او جهت ضربه و سقطه و صاوش با سرکه جهت
دق و یا و انار ضربه و با لعلها جهت درم حار زمین و قوایض جهت استخوان مملوع و طلحه او بین
جهت دفع خوف قلبی نافع و مضر نقل و مصلح صمغ و دینه مضر قراچه اطفال و ضعفا و
و شربتیش نادر درم و بدیش در امراض معده و جگر و کبوتر نیم او کلسر و خندان نیل است و
او که آب ریوندر با جوشانیده با شسته در عرض بسیار قویتر از دست در آب ریوندر که در دستور است
نه که در دست بهتر از عصاره است **از ریاح** بقارسه بادبان گرم و خشک که در اول سیوم گرم و در آخر
اول خشک و نمش که تراز بزرگ او و بیخش در عمده کونا و صغیر و مجموع او مولد شیر و در اول در
حیض و مفتح شده جگر و سپرز و مثانه و سنگ کرده و قرصه امعاء با صره و محمل ریاح و غلظت غلظت
و ترانی سموم حیوانی و سمیت کانی و نباتی و جهت خفقان و عتق و با کل کاو زبان محرب و با سترای
و قرط جهت سرفه زمین و سرفه نفس و بادویه مناسبه و تنهای از بهر ریاح غلیظ و قویع و در بهر بلوغ
مقعد و لقوه در رفع رطوبت اسهال زمین و عتشان در رفع بلغم حامض و بد رقتش با قوت او در
و البصا آن با طراف بدن و با سکنجین جهت تبها که نافع و مضر محرورین و مصلح آن ترش و
سکنجین و چون عصاره او را با زهره غلبولاج در شسته کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند تا تمام
او مانع نزول آب و رافع ضعف بصر و اختار و چون در هر سال در اول نزول افتاب محمل نافع
تحويل سرطان هر روز یکدم تخم از زبانه باشد شکر تناول نمایند در آن اصله مرضی عارض گردد
و در سوخته او مانع اسهال قروح و طلحه بیخ او با عمل جهت که تین سک دیوانه نافع و
او در افعال مثل زعفران است و مفتت حصات و مقوی با صره است و قدر شربتیش

از تخم ادیک منقال و از جیح ادور مطبوعات و منقال و بدل تخمش تخم کرفش است و در زبانه
 بری می باشد و شبیه بر ماس و بخش از زه تر و بسیار خوشبود در آخر سیوم گرم و در دوم خشک
 جهت تقطیر اول و منقیه رحم و بزرگ فروج و اسهال مزمن در رفع جیتاس حیض نافع است **ارباب**
 صمغ صومبر است که بنفشه بر مثل صمغ بنجد میگرد و با بانس طبع نامها اول و ثانی را بیهوشی نقلی
 مانند دیال غیر منجمد اوزت رطبت در آخر سیوم گرم و خشک و قمش بنده که متر از قسم اول و
 است میدان نیم منقال او بار زده تخم مرغ که نیم بخت باشد در دستور حلوس در طبع سبوس گرم است
 سرد بود و در جهت رطبت شدن و موضع او جهت سردی و جذب سده و ماضی و ضلالت او جهت التیام
 جراحت و از اله و کله و جرب و خستونات جلد و با کلسر جهت تقویت ایمن و با میضه و با تخم کتان
 با سردی جهت رفع نایل و بوسیر مجرب و شقاق کب و کب ناض و کشیدن او در تنبلی کور اول
 و کله نفع او در دوم و نفع او در سیوم سرد و منقبه جهت مسقط دانه بوسیر مجرب است و بعضی
 چنان با پیر زده از جیح تر شده بخورد کنند جهت برص قوی تر میشود و موافق مذکوره گوید که چون این
 با بلطف او هیچ الفار و نصف وزن فلفل بارون با دوام طبع دارد و ضلالت نماید در ساعت
 بوسیر اسافط کند با لم شیده و در آن آن بسفیدی تخم مرغ و سفید اب و بخورده شیر تازه باید نمود
 او کینه جلد در این با جیح مفرد او را بدان نرم باعث درم و در و می شود و بخوراد که بیارجه الوده
 انخاب خشک کرده با شسته جهت زکام بارد و تب العینه سریع الاثر است و قسم مطبوع او در صلح
 شتر زواید موثر است **الک** از او به مرده است و آن قرص است که در قدم از عصاره بلع می
 و این زمان اگر از او و در شتاب خرماتر متب میدهند بهترین ادوات که بجز در او و بنم جز
 بکانت نار را سائیده در اب دو سه اوز جوش دهند و بر هم زنند تا مثل خم شود و در ربع جزایح و مثل
 آن صمغ مملول و بلغم و نیم دو شتاب حرما با غسل اضافه نموده قرص بارند و اگر بوزن پوست
 از بلع بسیار فاسد اضافه کنند بعد است در دم سرد و خشک و قابض و محقق و لطیف
 و مقوی معده و امعاء و مسکن و ادرت و مانع از یختن مواد با عصاره جهت اسهال کهنه و موی و تر
 الهم و زب و سردی و در دینه و ضعف جگر و تحققت قروح سرد با عصاره نافع و طلا و مقوی جلد
 مستخرج از افع و در حار و نفوس و درم مقعد و تر آن حالب عرق و در افع عفونت و بخار فاسد
 و با جابز موی و قاتل قمل و سنون ادمقوی لته و قاطع خون و قدر شتر میش تا در منقال

در اینج صفت
و در حد صوم
فارسه زنگباری

و بدلتسک و مضرشند و مصلح آن عسل است **ازرقی** در قدیم سوسن آرد در نامیده اند که در بین
و مسخرین اشتباه بسوسن سفید نموده اند **ازرق** مارچیل **البلخ** و **البلخ** و **البلخ** است
است و بلغت هندی خردل است **اک** بلغت هندی رمان است **انار ابون** رمان طوط است **ازرباخ** اوی
شاهی اینون است **اق** طلیت است **الاسه** **الاسه** **الاسه** نوعی از عطیقات است **ارطنی** بومانی
اسم مجموعی علیهاست **اسی** **الشیخ** اقبون است **اسی** **الشیخ** بلغت کند ریه کسی از مخلصه است
اسم هندی **الاج** هنس هندی و فارس بر سیاوشان **الاج** **الاج** اسم هندی عطی الراجی است اسم فارس
بر سیاوشان است **الاج** **الاج** اسم فارس اذان النعوت است **اسوا** اسم فارس عرس است **الاج** خربت
اردی سوخته است **اب** عبارت از آب میوه و نباتات است که بطبیخ بقوام آورده باشند
و **اب** هر چند در بحث آن بجز مذکور است **ابلی** نوعی حبیبی از افتین است که کوبیده نوعی از بزم بخلاف
و قیصوم است و در دم او را جهت رفع زهر هوام مجرب دانسته اند **اب** **العب** مبیض است
و در دم و در شب ترش را کوبیده **الفرد** صمغ کبکام است **ابیان** از بیان است **ابرق** عطی
الشعب است **ارغیت** نوعی از ماهی کوچک است و در افعال قویتر از ماهی اویان دانسته اند **ارغیت**
انگورک نامند و آن حیوانی است شبیه بعلکیوت و درت دجایی او کوماه و آن اسم مرغان است و از
سوم قناله بارده است که بیداد و خوردن عددی از آن قتال است و ضا و او بر موضع کزنده است
جذب و ریح سم میکند و ظهور النقیس بسایان زنده او را بر ماری صاحب است و دردی جهت رفع
تب مجرب دانسته و در زرد خشک او قاطع نایب است و کوبیده مسوح او چون در نظر وقت طلعه نظر
کنند رفع اذیت او میشود **ارتم** بلغت عربی نیانی است سفید و سیاه بیاض است او را در
زاده هر درعی دبی یک و صلبه اندر سیاهان بر چوبها میتوان بست و کلتش از دو نمرش
لو بیاد و آنه مثل عدس و قسم سفید او را نمر دکل است و مانند قسم سیاه و رنگ صافش او بیاض
در سیوم کم و حباب و محمل با قوت قابضه و تند و درم از نمرش معنی قوی و حقیقه بیاض
سبلان خون و جهت عرق الشانافع و صنادش جهت غش و کز نمرن مک و یوانه و او است
جهت سک و یوانه و اخراج چنین مسبت مانع و قاتل چنین زنده و در قوی و مسهل است
کم و خوردن هفت عدد از خشک او در معالجه بوشنر سبب اسهال منجی هر روز قبل میکند و مضر
و مصلح او کجین و قدرش بیشتر بقدریک تمثال است اسم بیضی هندی است **اسر** اسم هندی

حی العالم که مشاطر است **زهرت** اسم خنایز کبیر **رجل الطیر** و **رجل البرز** و **رجل العقیق** و **رجل العنقا**
 کبیه **اطر بلال** است **اجل الیوم** ابو صفا است **رجل البیاض** **انحون** **رجل الراس** خرق سیاه و **رجل الخیر** و **زهرت**
رجل الفریق **رجل العنقا** قاضی **رجل العنقا** **رجل الراس** **رجل الغراب** **رجل الفریق** **رجل العنقا** **رجل الفریق** **رجل العنقا**
رجل الفریق کوبه نبات **اطر بلال** است اکثر تصریح نموده اند که غیر از دست و در لوانی بیت المقدس بسیار
 کبیه است بقدر شیرینی و برکتش بسیار سبز بلال سیاهی و مشقوق شبیه برت و دبستانی و وسط او مشقوق
 و مشقوق مانند خضال غراب و سفید او متفرق و با مندی و اندک قیض و شیرینی مانند طعم از او که در تحت
 بسیار غایب در زمین دستگیر و ظاهرش از دو سائیده او مثل سورجان و بزبان ترکی غار ایغی نامند
 و بزبان یهودی کلغ یا نامند و در اول گرم و در دوم خشک و مفعله که در موقت حصات و مسکن است
 و محل جهت قویع و معض و در کمر و پشت بنای موثر و بیخ مطبوخ او در رفع اسهال مزمن بسیار
 و طله عصاره او که با شش بقوام آورده باشند جهت در مفاصل باره و باقیم و زلزلش نفع جهت در
 مفاصل خار مفید و بستور که او غنی که در وجودش نبوده باشند همین اثر دارد و مضر محمد و مصلح آن کاسنی
 و امثال آن و شربتش تا و در متقال **رجل العنقا** **رجل العنقا** **رجل العنقا** **رجل العنقا** **رجل العنقا** **رجل العنقا**
 و از کبیه و سفید بیل به تیرگی و خط سیاه و چهرتش بسیار از او مسکن او حیال و میانان بغایت خایف
 در او گرم و در اول خشک و تخم او بهترین اجزاء است از کفتر که هفت عدد و بیضه او را بطریق خاص
 صاحب حذر در او این رحمت کرده اند و از تاثیر او دید و یک یا بوسین باید بود و طریق آنست که بعد از
 یک متقال با شیر خام تناول کنند و ناشش ساعت اصلا جبری بخورند و بعد از آن مرقی و شعله بعد از یک هفته
 عمل کنند و زرد پوست تخم او قاطع ظرف الدم و نمایند و او با سر که جهت قویا و خراز نافع و سر کین او با سر که
 در رفع برص معیدیل و حصول او مسقط جنین و او را در حیض مجرب است و نه و طله او جهت کزیدن عقرب ماده
 زهره و قطره او در گوش جهت کزانی سامعه و رفع کرمی و بخور کوش قدید او با خزل تا هفت مرتبه جهت
 کشیدن درد کمر از زمان بسته باشند موثر است و قطره و سقوط زهره او با روغن مفعله در گوش وقت
 مخالف جهت در شقیقه در طرف موافق بار و عن ایمن جهت ریح و کرمی و انحال او با آب سرد جهت
 رفع بیاض و بخور او جهت کزانی سامعه و رفع کرمی و بخور کوش قدید او با خزل تا هفت مرتبه جهت
 دفعه در دفعه یکبار که با سر که بنوشند تا او ز منوالی جهت رفع جنون مجرب است و نه و طله او با سر که
 اندون سنگدان که خشک کرده سائیده باشند با شراب جهت سموم و در دم مغز سر او مورث جنون

و ملایه است و تعلیق سرد و بخور موی او باعث تسهیل ولادت و طلسم او بار و عنایت است در مایه
ارسطو طالب منقول است که چون رخمه را خفه کرده با چهار قطره عن زیتون بچوشند تا هر سه در
تربین آن جهت رفع جذام بجز است **اصح** بقلع سربانی بفارسی گویند و آن غیر متصل است و از باره
که بطبیخ غلیظ گردد و به جگانه حاصل شود در اول کرم در آفران خشک و کثیر الغذا و میوه شیرین و سرد
و بطلع البضم و ثقیل است و مصل مایه دوع است که بعد از خشک شدن گشک از آن جدا گردد و از جوی بسیار
مستعد و سیاه گردد و بر کی ترافوت گویند انت الله تع و ریم مذکور خواهد شد **اصح** فخر شکر
طین قهویلیا **اصح** ایتاج **اصح** حجر الرخام **اصح** شراب است که از قمر غسل و او در جاره تربیت و هند که
د قویتر از شراب ارسلون و در امره سرد و امان است **اصح** اسم هنری حضرت است **اصح** اسم هنری
اصح اسم هنری بخور السودان **اصح** سنگ است شبیه بخرچنگ در اویم سرد و قریب بر طمان از هر جلا
باصره و دمه نافع **اصح** در دهت قریب الفیره و سلطان و جهت جلا با صره و دمه نافع است **اصح**
اسم فارسی اطریه است **اصح** حرف بستانی **اصح** ایتاج است **اصح** مشتمل قلعی و سرد است و از مطلق
مراد قلعی است و در صاصل ایضی نامند و فارسی از نیز گویند و نگون او از زمین غالب و کبریت قلیل او بی
در بلو تیرن فلزات است در سیوم سرد و محقق با جوهر طیب جامد از هر دوت و قالیق داشت میدان او کینه
است و طلا ساجده او را باب کشته و آب کاسه و آب بارتنگ و آب غوره و حج العالم و عند المغلب
آن دروغ کلید جهت سرطان مستعد و درم مقعد و جرب و یوسیر و جرح رحم و بستان و قصب
و باد سنج و اورام حاره و منع ریختن مواد با اعضا و با شراب جهت درد عصب و اورام که کینه نافع و
بستان صفا و بر مسکن شهویه جماع و بر تقعد عصب و التوائی آن و محلل و بالی صیت انکشتی او باعث
لاغزی بدن و طرق کردن او بر دهفت بار در از موجب حفظ شر از ریختن است و چون بر دهن جرب
بکند و نه تارنگ بهم رساند و آن روغن آنک گرفته هر آینه که مالند هر کس تارنگ نمیکرد و گویند دوع باز
تنقیه آن میکند و بعد از تنقیه چون با قاطر خل و زجاج بسجی بکند شمع بزمرد نماید با وزان شبیه
مناسب باد باشد بلخی تان کرد و جرب است **اصح** بعود بفارسی سرب نامند و بجره ای آنک و از نگون از
اصح ایضی زوایر و از سوخته او ابار و برج حاصل میشود و در دم سرد تر و با قوت قابضه و او اعلازه بین
در زمین بنماک منفع و بر آمد میگرد و در ساجده او بار دهن کل و عصارهات نباتات در خواص مثل اصص
و بستان او بر کمر بقدر هفت منقال دینم جهت منع احتلام و بستان صفا و بر عدد و خنایر و التوائی

مفاصل اربعه و محلل آن و ضداد بار و غش کل جراب بازنگ آب گشته جهت سرطان متفرقه و اورام حاره
 و فروع مفاصل نافع و چون سر را بگفتست بالند و سپاهی اورا که بر کف مانند بایب و تیر آن بر آمد و بر س
 سرش چشم طلک گشته در حال ساکن گند و مجرب و پشچرم اورا چون در زیر بالین کس دهن گشند
 و او مانند انگس را خراب بر ایشان نمودار شود و هفت درم اورا چون صغیر کرده و او گوزه نوکند آشته
 دهنی که فعل در شرف باشد در میان در حان دهن گشته منع جمیع مضار اشیا رغایه و چون نخاله اورا بکب
 بفریند که سپاهی او بر طرف شود جهت قطع نرف لام و التمام قروح خبیثه و حکم و دل بغایت المنفع از
 اماره و محیف ببلع است و است میدان سرب گشته است هر گاه سائیده باشد فرود بر دهن کل که با نخاله
 واقع در معدده بر نشت است و از موده بجز این است **طیب** فرما تازه است و نشسته او بجز ما در شل نشسته
 میوه با تازه است بختک آن و در اومت او با با دم بغایت مسمن و محرک یاه و مقوی کرده و کرمت سایر
 خواص و تفرط کور شد **طیب** بغارس است باغی تازه است و برتری بویچه نامند و خشک اورا بعه پل فست کوبیده
 در آخر اول گرم و تر و بلین و میده و نفع و ضداد بخته او که او زوی دو بار گشته جهت رغه مفید و در اومت
 خوردن او با نکر مسمن بدن و مولد خون صالح و ضداد کوبیده او با غسل محلل اورام بارده و سر که محلل حاره
 آن و تخم آن قویتر از سایر اجزا او و قایض و مولد شیره مسمن و در بعضی حصصا چون در حالم بعد
 نماید گشته و جهت خشنه زه سینه و سر نافع و قوتش تا پنج سال باقی میماند و قدر شربتش از دو درم تا
 پنج درم دروغ تخم او و هر دهنی که از اب او روغن زیتون تربیت دهند جهت تقوه و عشت شرب او
 و ضداد نافع است و خشک و قایض و کلت ضعیفتر از تخم اوست **اعی** از او بر قوت الصنع است **طیب**
 اسم یانی رعی اللبل **اعی** الحمام کما بهت طرش زانده بر شیر و بر گشت و مانده و اربابیل بسفیدی و از ساق
 او کوبیده و در فتن منحصر یکی و بختش بقدر شیری و سرخ یابل بر زدی و تخمش شبیه کبر سنه و کبوتر محبت
 نمایان است مولف تذکره گوید که بر گشت یابل بسیاری و بیخ او را صباغان استعمال نمایند و نار قبصر عبارت
 از است و با عطریه و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند در دو درم گرم و خشک و محف و محلل یا
 در وقت قایض است میدان او در بعضی و ضداد برک او جهت التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و عیم
 و با روغن کل و به تازه جهت فام در دوی رحم و با سر که جهت باد سرخ و با غسل جهت التیام قروح
 عمیق نافع و مضر کرده و معصم از کثیر او قدر شربتش نادر و متفصل و بدلت قوه الصنع است **اعی** اللبل کبیا
 بقدر نبات رزک و بر گشت شبیه بیک و دخت سفره از آن بار میگرد در رشت تر و ساقش بر شعیبه

در چشم شبیه بچشم شکر و گشاید و در نزد و تخمش مثل تخم شکر است و وسط آن شکاف دارد و مانند شکر است
بیشتر و بسطی انگشت و در طول بقدر سه انگشت و سفید و شیرین و خام او را به سوراخ نازک او
در دم خشک در اول گرم و گویند در سیوم گرم و خشک است مفعه و در محل اغلط باید و در باغ و حاتم
سموم حیوانی و عضا او با سر که جهت در دم در عاقبت او بهت تسکین در دندان و رخ عسر نفس
تخش چشم که تیرین هوام و سبلان هم و بواسیر نافع و مصدع محرور و مفراحت و مصلحت تفرقه
سبل و قدر شرمش در دم است و بدش اختنی که گویند چون شتر سموم کشته از این گیاه خلد
خلدش شود مابین جهت ارجی اللابیل نامیده اند **الحار** خار پشت شبیه با دارد و در بغایت تنه
شبیه بر اینه حرف و بیش تر در تخمش تحمدرل سیاه و با عفو صفة و چون حرار اکثر نفع در
بهیمه از خوردن این گیاه خلد ص باید در سیوم گرم و خشک و بغایت در جداب و حرورق سینه
جهت اجزاء او و جهت اغلط عقل و جئون عسر النفس و بر سام نافع و قدر شرمش تا نیمه
و مصلحت اشقیل و از شرت او را مسقط قوت است **عادی** نوعی از طاع است عریض و گوناگون
بسیار بین دلیل بسیاری و شکست بسیار سفید و چون او در دم افتد دست صیاد در نزد اید و در دم
اخضر و قلزم بافت میشود و در دم گرم خشک و بستن او را بر ضرب رافع صغ و صواع حریم
و عرف جبین پوست او در از اید در سرد سرنز و در شقیقه و در اربعیات مجرب به و گوشت او شسته
پهران را علاوه میکند جهت بلغم و رافع برقان و سپرز و فاطع خون همه اعضا و جته او جهت اس
و مطبوع او در روغن زیتون که هر آن شده باشد جهت دفع دردها مفاسل و در دگر و تفرس و طلا
جهت تحریک یاه موثر است و این برهها گوید که ما شبیه بر عا دله حظ که درم بغایت محمدر و چون
او را کشته یا فتم **ریشه** کف مایعات است و آنچه از جادوات بر سر او اید مثل صایون و تک **ریشه**
حجر القمر است **ریشه** ار اقول **ریشه** اللع از ره لاسوس است **ریشه** البابون و **ریشه** البحر سفید است
ریشه جناز است این سلحفات است سلحفات نهری یا زک است **ریشه** صام لومات و لوز **ریشه**
دان است **ریشه** فارس فر قطان است **ریشه** اسم عربی خان صغیر است و گویند سر حسن ناقص است
بریزی است و گویند جهت آفرید است و بعضی هم خضه الشکر است **ریشه** اتون و **ریشه** حارث
بهری مثل صلیح ادریه است که خوردن شکست استخوان میند باشد و مصلح ازان به نهی است
رز و انگ و سرد و خشک در اشغال او با رزده تخم مرغ بنمیش جهت ضربه و سقوط و ریزه شدن

استوان نافع است و با بدسه او ز متوالی تناول نمایند **ق مانی** گویند درختی است بقدر درخت کرم و گاه
 درخت جفا و نترش شبیه با بنجر بقدر انار دانه نترش مانند دانه انجیر و با شیر منی ماکولی است
 در وقت که گوید او در مصر انجیر نامند با تش زناوه هر دو در عیاش در برکش بسیار سبط و خوش
 این دو ایم سبز و چون که او را در زمین غرس کنند میروید و نترش در یک او پروت می آید و بقدر
 جفازی کوچک میشود با شیر منی و شیر او مثل شیر انجیر دانه او در رنگ است و ازین صفات ظاهر
 در انجیر بقدر ای میباشند و در لار و در کرم سیمکات و در مازندانی موجود است در او دم کرم و خشک
 بنعم و حال و قصبه آید و صوت و شیر او بهر قوبه و انار و تخم او را دم بارده و سقوط به اسیر نافع در سایر اجزا
 در جهت دلی و جگر و کمرش با مفید و قدر نترش او از تخم و درین سه دردم و مضر معده و مصلحت کثیر از طبع
 در حق بنعم در خلط غلیظ و ضایع پیش جهت ایام جراحت نافع است **ک صدق البواسیر** کف بخور
بیم است **بیم هنری** ضدل احمد است **ک اسم هنری** درخت نیم است **مان** بقدری انار گویند که
 میباشند شیرین بیانه ایله نامند لطیفتر از سایر و در استعمال در اول ترو با قوت قابضه و قلیل
 غذا و مولد طط صالح و نفع و ازین جهت باعث تقویم درین است و در اول و جالی و مفتح و ملین
 طبع و صورت تشنگی در وزن او بعد از طعام بسیار آن جهت تصفیه روح کیدی و تقویت جگر
 استقامتی و زرق و سود القینه در فغان و سپهر و خفقان و الم سینه و سر و نه خار و صاف کردن او از
 زخم کردن بدن و نفوذ کردن غذا و دفع جرب و حکم و رنگ کردن رنگ احضار نافع و انکار او مفسد
 غذا و منی معده و مصلحتش انار و در باره المزاج زنجبیل پرورده است و رب انار شیرین در احوال قویتر
 ز آب او و مخرجی معده و مصلحتش مصطکی و چون سر انار شیرین در او سوراخ کرده بر صفات بقدر
 که گنجایش در وی باشد روغن با دوام شیرین در او ریخته بر او ای تشنگی که دانه نار و غش جذب کند و کبر
 اسهال روغن و یکرا جذب نکند که کید آن جهت در دسینه و سر فهاز جگر با است و به سوراخش میاید
 و با تشنگی است و صحت خوبی و روغن با دوام که نیکرم باشد همین اثر دارد و با نزه شیرین که بعضی نزد
 بقاریس میگویند در سردی و تری بایل و تیرش انار دانه نترش در دم سرد و خشک و قابض
 و در اول و مسکن حرارت معده و دفع خون و مانع سیلان مواد به معده و جهت دفع خار دتی و نفعقان
 خار و دفع صفو و تجارت و دفع دغان آن است و انکار او صورت قرصه امعا و سحج و مضر میوه و ضعف دل
 و جگر و نفوت یاه و مصلح آن انار شیرین و زنجبیل پرورده و امثال آن و آب او را که با پسته درده باشند

از نیم رطل و بهت شکر خام سهیل ضاد هر ایابوست او در تخم جهت بر آب و عله صفراوی هر سه
مطبوع او در شراب جهت تحلیل او را هم بعدیل است و مضمضه آب او جهت قروح خیمه زبان و
اکتال جهت تاغنه و سیل قانع و ضاد و عصاره او که در طبع غلیظ شده باشد با قدری عسل جهت
خیمه دفع پشه و گوشت زبانه زخمها و در گوشت مفید است و مویز او قابض و جهت دفع خونی
خوردن و امثال آن زمان خاطر موثر است در آب انار ترش در افعال قویتر از آب است و چون
اب انارین او در ظرف مس نیوان آن جهت سلق و بر آب و تقویت باصره و در اجازت فرستادن
ناغ و جوف انار را خالی کرده روغن کلسنج در او ریخته با آب نم که داشته در گوشت جفا کند
در دانه بغایت موثر است و پوست انارین بغایت قابض و بارد و محقق است و سفوف او با عسل
لبطراطلا سوزنه و جهت رفع انگ بغایت مفید است و جلوس و آب طبع او جهت رفع سینه
حیض خروج مقعد و ضاد او با عسل جهت رفع انار ابله و طلا سوزنه او با عسل بر سینه و معده
جهت منع ترف الدم و قی الدم و حقه بای او که با برنج و جو مقشر بوداده جوشانیده باشند
جهت رفع اسهال ریح و مضمضه بای او جهت تقویت لثه و آفتامیدن آن جهت سلب لثه و
بان جهت قطع خون روانه بواسیر و امراض مقعد آفتامیدن سیره او بقدر یک گرم یا یکم در روغن کرم
بعدیل است و طبع پوست منج از درد پنیاب از میخ باست و جهت نرمه حاره و درد دندان مضمضه آن
بعدیل است و چون پوست انار ترش را با باره و با سویه در سیه که جوشانده تا مهر شود و منعقد کرد و بعد
قلعچا چسب تریب داده یا نوره عدد و زیاد از آن جهت رفع اسهال مزمن و سنج و جوف و قرحه
اعمال مقعد مجرب است در آب انارین در دم سرد و در اول خشک قابض جهت التهاب و تشنگی
و بهت مقدونی و حار در رفع و غواش حوامل و فک درنگ حصار و دفع غم نافع و انار دانه
قابض تر از آب هر یک است و در افعال قویتر و گویده ترش او با مویز با سویه و تخم آن نیزه کمال
جهت اضع قی و تقویت معده مجرب است و مضر سنج پس زده و مصلحتش مویز و کرم کمان و بهر لثه ساق
و کل انار و در خواص مثل کلسنج فارس و جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات و فتن و قلع
ضاد او با یک از برخم معده جهت قی مغرط و عصاره او با کلاب جهت منع ایمن مواد بخت در
درم آن و با آب بارنگ جهت قرحه اعلیل و با آب صیت به ابتدا در خن فرخش پاک از نموده
و کفش شده باشد با سکه جهت باد سرد نافع و عصاره پوست و به او فایم مقام کل است و خوردن

وقت عدد از آن که هنوز باز نشده باشد بهیچ که بدست نکرده کلها را ناشتا بلع نمایند جهت قطع برزخ
 در روز نایک از نموده است و در آنها در و که در اجتماع انار می باشد شبیه برزخ در جمیع احوال مثل تخم
 در وقت **بهار** خاکستر نامند و آن مرکب از اجزاء ارضی و خانی است و از شستن خرد و خانی را بپزند
 و به باقی میماند و ما اکثر چیزها در او که اصل آن مذکور است خاکستر کرم چوب ناک غیر آن با سه که جهت
 دفع و خرد و شقیقه و تحمیل اورام و بواسیر معید است و خاکستر نافع صند و جهت التیام قروح و قلع و تار
 سوزانها و مبد است و مفرشش و معدن کثیر او قدرش بیش نیم مثقال و خاکستر سوخته او جهت ترف
 سکن اورام و مانع آگه در رخ قرصه قطب و معده و خاکستر سوخته او در قطرانی و زفت و خاکستر که جهت قرصه
 قطب و معده مجرب است **بهار** یک روان و با صفتها مانع نامند در سیوم خشک و محقق و کرم شده او
 است رخ رمان است و استفا و حمل ساییده او جهت قطع حیض و منع حمل بغایت موثره و بالی صبت آب
 در ابقه به طعم اخرش میکند **میت** بهیچ اسم چنانی است از جنس نخود و چون خشک شود بسیار از دیگر
 از جنسها رنگ قران نموده و کوبند از مجاورت او رنگ آدمی زردی شود و در او جهت اتمام مجرب است
 و چنان هموم و قلی که از او در دغلی بهم میرسد گویند بهتر از دغلی است **ام** قرطرب است و گویند صند
 است **اسم** کل و رخت طفل و جلد است **مان** **الشفال** خشک شام سفید است **مان** **المان** رخی کبیر بود
 است **الطش** **الطش** خاکستر بهانه خطان است و مذکور شد **البحر** آن بری است و بلعت شام خار گویند
 است **الف** اسم عربی بر آن است **کلیت** اسم هندی دم اللخون **کلی** اسم هندی اقامت **کاس** اسم
 است **کلیت** اسم سرمانی دغلی است **کلیت** یونانی خشک شام سیاه **کلی** اسم سرمانی از است **کلی**
کلی اسم یونانی در دست **کلی** اسم عربی سماق **کلی** اسم یونانی قوشنی
کلی اسم سرمانی سفید **کلی** اسم خطه قره العین **کلی** **کلی** و **کلی** بلعت کسیر یان زین **کلی**
کلی نوعی از غیب القلیب جلی است **کلی** **کلی** یونانی شربت در و که با عمل ساخته یا
کلی چار بعد از شین و لون بعد از الف یونانی اسم کلی است و بسیاری اسم فرقی است **کلی** **کلی** از
 قوی در آب بطبع نمایند و عن و ترشها و او به حاره احصا کند **کلی** اسم هندی از خرب **کلی**
 اسم هندی صبری است **کلی** اسم هندی قطن است **کلی** اسم فارسی طاقون **کلی** **کلی** و شهر است
 در قویا چ او تو یا غیر مصنوع و معدنی است بخلاف سایر اسام قویا که روئیده معدن نیستند **کلی** اسم
 هندی نضرت **کلی** اسم هندی است **کلی** اسم فارسی معاد **کلی** اسم بر حجر البقر است **کلی** **کلی**

کلی **کلی** **کلی**
کلی **کلی** **کلی**
کلی **کلی** **کلی**
کلی **کلی** **کلی**
کلی **کلی** **کلی**

اسم فارسی نقلیه است **روغن کوزه** در روغن شیرو روغن شیر بخت و بن الحار بن و بن سسم نیز نامند
روغن کوزه از روغن الاغ است **روغن بادام کوه** از روغن المهرجان است **روغن درخت اوزان** از روغن
روغن اسم فارسی سمن است **روغنک** اسم فارسی طل است **روغن** اسم فارسی بقار الصغ است **روغن**
ق و لان است **روغن اریز** لغت یونانی بمعنی اصل الور است و آن سبزی است شبیه بقط و سبزی
بعد از سبزیان بوی گلبرگ از آن ظاهر میشود در دوم گرم و ملطف و محلل و جهت رفع صلاح باره
یاخته اند **روغن** اسم فارسی ماهی رویان نامند و آن حیوانی است کوچک و دست و پا دارد و در
و گوچکتر از خرچک است تازه او در دوم گرم و تر و خشک و نیک سودش گرم و خشک و بیخ و مولد خون
و مقوی رحم و معین حمل و با سبزیهای سهل حب الفروع و مطبوخ او بیاز و کند تا بعد از آن بر روغن
سرخ کرده باشند و بازرده تخم مرغ نبات محرک باه و حمولش سخت سخی رحم و معاین حمل و صادرات
او را مصلح و جاذب بجهان و خوار از بدن و طله هر او در روغن اینتون جهت مفصل و تقویت
و مضر محرورین و مصلحی الوب حاضره و مولد سودا و کله شکر است **روغن** کله و مغز سر حیوانات بسیار
الغذای مقوی بدن صفت مولد منی و سمن بدن بهترین آن کله کوسفند جوان است و حفته با
و با جهت ترطیب اعصاب و امعا و کرده و تلین او را مصلح باطنی و نظول و جهت ترطیب
جنون و بخرابی و انتها در در سر نافع و منجم و مضعف معده و هضم است و مصلح آن الکابره و
صعتر است **روغن** مغز از روی سوخته فارسی است و است نامند و طریق عمل او در دستورات
است و بهترین او سبزه یابل بر جهت در سیوم گرم و خشک و شامبدرن زبانه او کشته و بسیار جف
و قابض تند و جاذب و منفی جراحات و مدلل جالی و غش و ده چشم و مانع زبذاتی قروح چشم و
بردن گوشت زباده موثر و معقول او ملایم تر و شامیدن ایبه درم او با موم روغن کتبه که مصلح
سهل قوی با و صفر و جهت استقال بسیار نافع و باب باران و عمل مقی است **روغن** بقار الصغ
نامند و آن بچه بود او و منفی است که مصلح است که از سبزیهای بسیار بیخ کرد و روغن از زرد کنگر
گرم و طین صلیبات ظاهری و باطنی و منفی و منضج و مل و بیخ و مفسد استسنا غلیظ و مصلح
و سرکه است و آنچه از مغز بسته و زرد و الو و شفا لود و غیر آن تربیت میدهند و اثراتش است
روغن شفا و **روغن الفار** است **روغن** نوعی از حنظل و نیکو رشت **روغن** رسع است **روغن** بقار الصغ
روغن سعادت **روغن** داد و دان **روغن** الفار **روغن** الشبغ **روغن** کله **روغن** کله **روغن** کله **روغن** کله

المغز

در کتب معتبره
 در کتب معتبره
 در کتب معتبره
 در کتب معتبره

بنت مصر ترخان است **بجان** بجز کسی بری است **بجان** بجز بنیبت **بجان** الک شاه سمرقند
 در اطلاق **بجان** در او است **بجان** اعمال سینه است **بجان** الشيطان شایخ **بجان** سهر ضمیران دان
 نوع اثر است **بجان** که کن **بجانه** اسم فارسی جبل جلی است **بجایج** اسم فارسی ریاست **بجیان**
 در راج است **بجونه** راوند است **بجان** اسم فارسی خبث الحد **بجیم** اسم هندی **بجیم** **بجیم** **بجیم**
 بقصه است **بجیان** معروف است و بیخ او ریخته در دم سرد و خشک و لطیف و باقوت قابضه معطر
 معده و جفت و جگر صاره و مغز و قاطع قی و تشنگ غشيان و مسکن صحت صفرا و خون و جهت شایخ
 سینه و حار و بوسید و طاعون و قویا و خفقان و سوسا و اسپال صاره و یرقان و جناب صاره
 در کبک است و منع بر زودل و اکتال او جهت قوت با صره و بیاض و ضاوش با ارد و جوبت همه
 با صبح و ناله نافع و مضر سینه و باه و مجفف اعضا و مورث قولنج در مبر و دین و مصلحت شربت
 نوره و ایمنون و سل و قدر شربت از آب آتاسی در دم و بدلتش ترش ترش و آب عذوره در آب با
 نیر از آب اوست و شربت از جهت وحشت و خون و بجزات و احتراقات نافع **بجی** بفرست
 شش و تریک انیکه نامند و قلیل الغذا و خفیف و بهترین او شش بره است و بزغاله منج شش تا پاک
 مایه جهت ناقهین مغیده و کوبیده اوست او مورث سل است و مصلح اوسه که در کوبیده و صفا کرم
 است درم چشم که در بیاض او قطع خون ظاهر باشد بحرب و جهت سبج و ری که با از کوشش و
 تا هم رسد مغیده و طلا خوناب کباب او که بی تک و از بره یک است باشد جهت تا لیل و قویا یا
 غایت نوزد و سوخته او جهت سبج مجرب **بجی** **بجی** جز لیت بنیه شش و در کنار دریا بافت
 است و در صفا و او جهت نفوس و شقایق که از سر با هم رسیده باشد نافع است **بجی** عبارت از
 در طیاره در و در سوخته است آن جهت ایام زحمنا نافع و موی بسیار نرم باز که کرم گویند در قطع
 زن جراثیم قایم مقام موی نرم خویش است و چون از بیخ هر طیاره آنچه بزرگ رسیده و مجفف است
 جدا کرده بسوزانند و بشورند و خشک کنند نفع او جهت قطع خون اعاف که از بیخ چتر منقطع
 شود از روده است و در جمیع ظرف الام معیدیل است **بجان** **الکافور** باقی است در کل مساق شایخ
 بنیبت سبب بود برکش مثل انار و از آن ریزه تر و گلش با ل سفیدی و از جمیع اجزا او بوی کافور است
 در دم کم و خشک و بوییدن او محل رطوبات و داعی و صفا او جهت در سرد و تحلیل او را م و **بجی**
 آب او نفع کند و جهت یرقان و قطع سیلان خون اعضا و در او جهت قروح و جراحات نافع

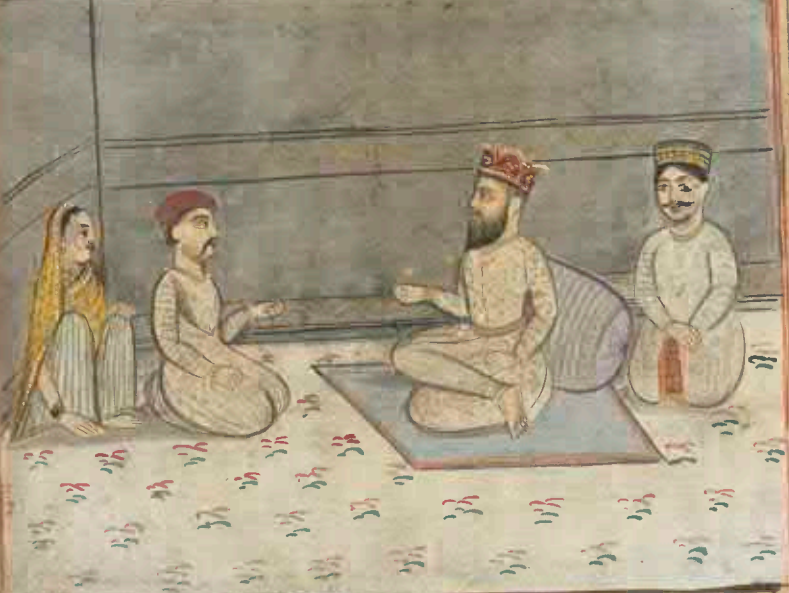
و مضر محرورین و مصلحت سکینین و قدرش بیشتر بکرم است و از بایش مہفت درم **باید**
کیا بیت از درخت عشق و برداشت پیچد همیشه سیر بشیبہ بیک سلاب و دانه اش مثل طفل
و گلش سفید و در صفحان و دار المرزہ درختا میر وید و در دینیم و نکان نکام نامند که در
الطیف و جعفر و سہل بی غایب سودا و منقحون از اصرافات و سکن تفع و حمل ایاج در طریقت
بیخ موخاد اوجہت یو اسیر دام اضی بودادی و در رحم و طلا و عمل جہت درم بلغمی و باسہ کہ جہت
و اش میدن و طلا کردن آب شکوہ اوجہت کز بدین عقرب و لقوہ و قلع نافع و قدرش بیشتر از بکرم است
و از بایش تادہ متقال است و آنچه در بعضی از کتب اودید مذکور است و کیا بی است کہ در صفحان مشہور است
بغل عقرب و جہت کز بدین عقرب در پیلد از بنور صفا و او شرب با تجرب و بمرکتش از سلاب کو کچکتر و ک
مثل خورثہ و بفتش و اندرون زرد کون است اما جہت سیر نیت و او سسطایون است و مذکور است
کویند جلی او را بک مثل نیت و گلش سرخ و با سفیدی میا است **باب** از او **مغرب** از اراک خار
معدنیات است و اف م باشد و اف م او غیر است از یک معدن اند سفید و زرد و سرخ نیت
مذقلب سیر میکردد و زاج سفید و اقلقہ لیس و زرد را اقلقہ طهار و سیر را اقلقہ نامند **باب**
زاجا است افضل و بہترین او صلب فی پیچہ در خشنہ است در سیوم کرم خشک و سوخته او لطیف
و محرق و مغول او اصدت کمتر بخلاف سایر الملاح است کہ از اجراق قویتر میشود و طلا و آن **باب**
کشینہ جہت جبرہ و سلعہ و جرب و حکہ و دروش جہت قروح جنبہ و جمیع نرف الدم و درم بن و مان
و حمل او تاب کند تا جہت نرف الدم رحم و نفوخ او بہت اعاف و امکان او بہت تغیر چرک است
چشم و با عمل جہت ورم و سبطری ملک و فینلہ آن با عمل جہت یو اسیر و نو اسیر و قرص کوش و در
آن نافع دانت میدن او کشتن اسام کرم موثر و زیادہ از بکرم او کتندہ بس است و صورت سیر
قوی و در جرو او را با یک جرد اقلیمیا باسہ کہ سائیدہ در ظرف سفال کہ دہ چیل او زرد تا بستان و در
ہب دقن نمایند بغایت تند و ضالی میشود و از ازالہ ناخستہ و یا ض غلیظ چشم میکند و در بردن کوش
جراحی بعد بل است و غرغہ اسام زاج باسہ کہ در رف اولی کہ در حلق مانده یا شد محرب و در رنگ کون
سوی موثر و قدرش بیشتر کہ بی خطر باشد تا یکہ انگ و مصلحتی شیر نازہ و دروغن تازه و شکر و بایش
و مقطر او را باسہ ایج آن سہ کہ جہت تکمیل کبیت و زینق در صاص بحد شیع محرب دانستہ اند و در
اشاہ بان شدہ **باب** **مضر** کرم و خشک و تر از سایر محرق و اکمال و سوخته او لطیفتر است میدن

کرمین اقبی و متقال از مینج او با شراب بهترین اشیا است و تفسیق او مانع کزیدن هوام و قسم
 چهارم شیه نبات و از آن گلشن ریزه تر و بغایت سبک و در آخر کرم و خشک و یک متقال نیم
 باشد از زعفران و ما ناهت حب القرم و سایر کرم امعا بغایت مانع و ضار است با سبب خوشکند
 خازیر انقرس و او را مصلح عصاره او با غسل جهت قلع و حمل و جلوب و در طبع او جنبه درم صلب
 درم و اجناس حیض و از خارج جنین و مسعوط او جهت تقویه و مانع از قوه انار و غلظت لطیفات
 چشم و با سبب که شرب او ضار است جهت سپهر زانغ و قطور روغنی که در وجودش پندیده باشند جهت در روشن
 و غلبه معده بهترین ادویه و جالی میاض چشم و محمل در مهاست و گلشن در جمیع افعال قویتر از غیر
 است میدون مینج و کل و تخم آن بقدر یک متقال بغایت در حیض و مخرج جنین نروده و زنده است **ابن**
 بفتح اول و در تیز مشهور و قاطعه صفار و بضم ثانی طرثیث **ابن** کبیر اول و ثالث و فتح میان جمله
 ابریشم است و گویند در او از و قیده است که کرم ابریشم خام سوزانگه کرده بدون نیامده باشد سوراخ کرده او را
 از ترنمه و آنچه در آب بختیخ از دگشیده باشند از قسم ابریشم خام میت بلکه حریر عبادت
 از دست در اول کرم و خشک و با تقطیع و تقویه بغایت مفری دل و روح طبعی و با به دستن بدن
 جهت خفقان و ضعف معده و در آب مبطون او با شکر جهت تقویه معده و دیگر کردن رنگ اخضر
 مانع و مخرق او ضعیفتر و جهت قرصه در معده و سلاق در جرب چشم مانع و پویشیدن حریر جهت
 هم رسیدن عمل از نموده است و مخرق او مضر کرده و مصلحت اسرار و قدر شربش از کله در هم
 ناسه در هم و بدلتش مر در اید سوخته شسته است و بهترین طریق استعمال در بسیار ریزه مقرض
 کرده و با جویا هر سایر ادویه بر روی سنگ سایدن است **ابن** بقا یعنی تخم ذیل و تخم سر و کویا هندی
 بهر کویا **ابن** بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و کبیر اول و ثالث نیز آمده است و آن قسبی
 از سر و کویا است و مراد از ویار اوست شیه بی بیتم تازه او سبک و رسیده اش سیاه مانگ شیر
 و قبض و صحت عطریه و هرگز کمتر از بار عرق که قسم شیه سر و کویا است هر گس شیه برک درخت کتر
 در ایسوم کرم و خشک و بغایت لطیف و با قوت محققه و قالیضه و لذاعه و محمل در حیض و
 جنین و را بل کننده عفوت قروح جنبه مر نموده مسحق او با غسل جهت ایودوم او بسیار و
 او جهت استفاد چون درم او دانه بدون کرده با روغن کاه و تازه بقدر آنکه او را فرود گیرد در شش
 طمانه ناروغن را جذب کند پس سائیده با درم فانیه مخلوط نموده هر صبح و در ایسوم باب کرم

با سبب نیر ما جوک

تشنیف

بار و الخراج بوشه جهت در دمای ساق بدن و بواسیر در دفع اقام کم کم اما بعبایت نافع در چون بواسیر
 برشته هر اوزن یک گرم تا سه گرم اورا در دست نمایند حیض منقطع اجاری سازد و جهت
 بواسیر مجرب یافته اند و چون در روغن زیتون بچوب نشسته تا روغن سیاه شود قطره را در جهت
 دهنه مجرب و صفا داد بدستور صنادیر کشت جهت او ارم حاره و سیاهی جلده و پرک و آثاری که از روغن
 بهم رسد و سرخر که بعد از سه روز زخم در عضوی بماند جهت قروح ساعیه و نمله و اکله و انزال جراثیم
 مفیده و طلا او با سه جهت دار التقلب مجرب و با جهت جمود اعضا با عمل جهت جرم
 دندان و بعضی داخل آن و لعوق بکوبیده او با لصف و قیبه روغن تازه کادی و مثل هر دو عمل
 یک هفته ادمت کند جهت ابو مجرب دانسته اند و مضر جگر و مصلح غده پستان و مضر معده و مصلح
 حماما و عمل و بدش بوزنش جزا سرد و مثل آن سیخه در باطیف بوزنش در جهت و قدر شتر نشسته
 سه دریم است **بولانس** بلغت یونانی رسم عالمی اومی است و ابو حوادوس و او تا دوس نیز گویند



عمل کند و مضر حشا و مصلح عمل و خوردن اب سرد در لشتن در آن قاطع سعال ادمت
 بیانی است شبیه یا بوقاش و پی ساق و پی شکوفه و مفر و ش بر روی بویختن سبط در سیم کم کم در خشک
 جهت صبر النفس و در عصاب و استقنا نافع و مصلح او عمل است و مضر معده و قدر شتر نشسته
 تا یکم شغال **بیل** بیانی است بپختن شبیه بشلم و خوش طعم و بگرت مثل سبب و شتهای ادبیا
 تخم شبیه به تخم زردک در کنار دبا و دید مولف احتیارات بدین معنی که او آنچه در زمان خشک است

ابو قیس

در جهت رخ سمیت فطر و با عمل اخراج گرم معده و با آب متقی قوی است و چون صاحب قوی محطوب
 از آن نوشته موی سفید ریخته موی سیاه بر می آید ثبوت دانسته و چون بغایت مضرش است ترمیم بسیار
 بدست می آید و طلا و جهت اکثر دندان و پیشه و ضعف زهر زمان و بواسیر الف و زهر الف دم جراحات و قطور
 و با آب جهت قطع اعاف و تقویه و مایع از رطوبات و درد گوش که بار داشته تا مع و مضر جراحات عصبانی
 برده او گذشته است **زاج ابیض** آن زاج سفید مایل بر زردی است و حقیق الون می باشد و ابریشم را با
 آن می کنند بسیار قابض و جالی و در جمیع افعال مثل زاج زرد است **زاج احمر** قسم از زاج سفید مایل بر زردی است
 و با آب سیاه و با تجاویف و تقویه و غلیظتر از سایر و در افعال مثل سایر است آنچه صفتا بنفش است از کس
 هم در ضعف مضر است **زاج الاسا کفه** قسمی از زاج ابیض است کثیف و کثیر الا رضیه چون آب برود برسد سیاه شود
 و با آب سرد از سایر با قوت جالبه و در فرج سایر و جهت درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب
 است جهت ششها و رطبه و حقیق آن جهت عنق الس مایع است **زاج المقطر** و قاطر نیز نامند از جهت زاج خضر
 است که با آب لطیفه آن در زیر زمین معدن مسفقد کرده و بهترین افام و امتحان اولت که چون بر فولاد
 انداخته مس کند **الطیخ الجاد** از جنس حضرت در ظاهر معدن رطوبت از جیه بنمیده باشد که
 فلک رنگ آن را در بخت نماند تا بنمده کرده و در بیست هره نرد بریده استعمال کنند **افل درخت کاج** **کوه**
زاج مطیخ است و گویند زاج الاسا کفه است **زاج البکر** گویند زاج اصفر است **زاج سوری** زاج احمر است **زاج لادن** و
 با آن از جنس زاج قرمز است **زاج قهر** از زاج مایل بر زردی است **زاج بور** اسم فاسد شب میانی است **زاج**
 فاسد قنفذ **انجی** اسم فاسد غراف **زاج** اسم فاسد غراب بگیر است استود و بترکی قوزقون نامند **ازون**
 اولت و گویند است **ازون** اسم زیمیق **زاج** اسم فاسد اینتر بارلیست **زیمیب** بغار است اسم مویز و اگر
 بهترین او بر گوش تاب کم دانه بزرگ مقدار است و دانه پیرون کرده او را اسحق نامند در آخر اول گرم
 در اول تر و منضج غلط غلیظ و محلل باعث ال و جالی معده و معاد و محرک بیه و دین و موافق قضیه
 و مسمن و موقی جگر و جهت مسرفه یعنی و امراض کرده و شانه و فرجه معاد و با کل کجا و زبان و فرما سینه جهت
 ششگان مجرب است **السنه** از و با حسن بسان جهت رفع لسیان و با سر که جهت بر فغان بدستور مجرب است
 چون بجای دانه در هر عددی خلقه جا داده هر دو مت نمایند جهت سردی کرده و تقطیر لولی و سنگ
 کرده و شانه جمیع میل و چون با اینون بخته و مهر کرده آب او را با اوغن با اوام بنوشند جهت مسرفه
 مجرب و صافش با به حیوانات جهت تحلیل او را م و کشودن و مل و قطع ناخن متعلق و با او با

در خزه جهت ارم اثبات با شرب جهت قروح شهید به و جدایی و عقوت مفاصل و چرشته و سوسه
عالمی اما که مفید عصوت میند و باجا و شیر جهت نفوس نافع و مضر محرورین و مصلحت سکین
و ششمانش و مضر کرده و مصلحتش غناب و قدر شربش ناس درم و نوعی که میده که شمش نامند بهترین است
در این فرین آن سیاه است و همه آن ضعیف تر از دانه دار و مینب و با جهت مسه و آب نفع و مصلحت
که با فایند بقوام آورده باشند جهت حره و مواد است نافع و منق صورت است و ضا داد با غناب
از ده تخم مرغ و عصوت جهت کشیدن دل و تحلیل صلابات بی نظیر و گو میده او با صبر جهت کلی
در جمیع افعال و بر شل مویر دانه پروک کرده و انار او محرق خون و مصلحت آن مذکور است
بفارسه مویرک نامند و مویرک محوی است گیاه او شل تا که در آن ضعیف تر شاهی او است
کلس مایل بسفیدی و شمش غلغله فی قبل غلغله نخود و در سه دانه همین مسه و با ششوت سیاه
و مضر او سفید و طعمش تند و آخر سیوم گرم و خشک بسیار جانی و مضر جلد و تنه و مفتح و مستطاب
و حاکمین در خزه کردن آن جادب لطیت و نامی و منقی یلغم و رافع لکنت زبان و جهت ادر
در طریقت و با عمل جهت قلع و با قطر آن جهت گرم دندان و خوردن او بقدر با نروده و با عمل
قوی و حلل ط غلیظه باید که بعد از شرب او بدفعات با ماء العسل بنوشند و در کت کنند و با مصلحت
و کدر جهت تصفیه صوت و با ادریه مناسب جهت رفع سینه روکتن گرم معده و ضا داد جهت
دارا لقلب و قشر جلد و با و عن زیتون جهت کشیدن دل و نظرات با طبع سرد است جهت ادر
و ساق مفید و مضر سبز و مصلح او کثیر او زیاد از انتقال او کشنده بنحاق و در جهت سانه و جهت
و بدلت بوزن او عاقر قمر ^{بفارسه} کله ریبا نامند و آن سیخ فست یکی شبیه با سفید
باز مومته و کله ریبا و نامی مایل بسفیدی و بسیار متخلی و اریکه او مایل کراسته و سیرم شکل
و سبک و مایل بیفتی و در دمی نامند و چهارم بسیار تجویف شبیه بر شمش چرک آورده و سفید مایل
داد او اضمون نامند بیستم سفید و سبک و ظاهرش املس و باطن دبا خسترت و با تندی طعم دلی
از سایر اقسام بهتر است در سیوم گرم و خشک و از ادریه قتاله و فاطمی و غشیا و با فم طعام
صوت و قیده و مصلحتش لبا باها و صمغ و قدر شربش یکدانه و بدلت شمش است و ضا داد
کلف و بهی سیاه و شمش موم و او عن کلس جهت قویا و بنوار لبه و قروح و جرب مستقر و
سوزن مویر و جلد دندان و طلا و با سه که بر بدن جهت لدر کردن و از ادریه که لغایت مجرب است

بدانکه از جهت سیم باشد او کثیر جهت سر لول و سنگ کرده و در او کمر استقامت سپهر و نهاد
 عرف او با سر که جهت دار الثقلین محراب در محرق مقبول اورا صده کمره لطیفتر و جلد او بیشتر است
 و نام او بیل بیکر اند **زید البورق** کف بواره است و او غیر بواره سفید از بی است و لغایت سفید
 در غیر ضایع و غیر بواره است و بواره زیدی حایمه بایل بهر تر است و در جمیع احوال شبیه بواره و از ان لطیفتر و
 منزه تر است **زید** دروغن تازه بی رنگ است و مسکه دروغن کمره نامند و مراد از او عن تازه کمره سفید
 و او در جهت در اول کرم و در آخر تر و بلین و منبج و مسمن و منقح سه در جهت لصفیه صورت
 و نظیر به در خشونه حلقه سر در خشک و او را ام ظاهری و یا طینی و او را از فرمودن فضلات و با سبیل
 است ذات الحیات ذاته الهیه و نفع مواد سینه و رفع آن و مالیدن بر بدن و با شکر و خشکاش
 از ان او جهت مورث فریب و با با دام جهت دفعه فضلات اید و با قوا ایض جهت اسهال و سح
 و از جهت احتیاط با شکر و با شکریت کل جهت قطع فعل و او ای سبیل و با زده تخم نیمه است جهت نفع
 و از جهت با نوره متقال او با هفت متقال شکر جهت سر لول و جرب و طلا و او با خاصیت تغذیه
 آن میکند و معروف بود و آلات غده ایست و جهت نفع در هما و کزیدن افعی و ترخ او برین دنیا
 جهت سرعت پیران آن در ان اطفال و رافع حصف تازه و گفته با او در به مفتوح جهت ام
 انصاب و حجاب و مانع و جرحت مانند در قوما و سعفه و جرب خصوصاً چون بعد از تطهیر صاحب
 بر عود او پرت نیده عرق کننده و در زرع عله شود و حقه او جهت حلیب در ام اعداد قمره
 آن سفید و دوده دروغن تازه جهت منع سیلان مواد بچشم و انیام قمره و جرب در حدت بصیر
 غلظت بک مانع و مصنف خم معده و مسقط استهلا مصلحت قوا ایض و سنگ و شکر و عمل و با شکر
 شیر تازه که در جوت یزق حمل او سوخته باشد و قدر تر میتش تا به متقال است **زباد** نوع از عطریات
 سیاه مایل به زرد سبیل و در بلاد حبه واقف اند از حیوانی که بر نه ششها زرد باد و مشهور بیکر به زباد نامند
 و آن حیوانی است قریب به بچه سگ و با خطوط سیاه و چون حرکت بسیار و انداز مابین دوران او عضو
 شبیه به لبسان یا مین حاصل شود و در غایت خوشبو در سبوم کرم و در بهر است معتدل و
 و مقوی و از بسیار منفع و مقوی سبب و جهت تسهیل ولادت جنین او را با قدری زعفران و
 او کثرت فر به مرغ مجرب دانسته اند جهت غش و حفقان و لو خوش و چون در دروغ معده
 و مقهور طله او جهت نفع و مل انیام قمره و با او عن با دام تلج جهت حفظ سامعه و تقویت آن

طراویس یا کورست
 که در جهت زادت و شتخ در به

میفند و بوئیدن او جهت زکام است و بر قضیب مانع حل زکام در ادمت بوئیدن او صورت
 و صیق النفس و مصلح محرور و مصلح منضدل و کافور و انگزیه بارده است و بدیش غالبه
 زهر در بر جهر از یک کان میسراند در معدن طلا مشکون میشود و سینه و صاف و کم رنگ است
 در زردیایل بسیزی اقیمره نامند در یون ترن هم از دمایل بسیزی است و او را هندی گویند در سوس
 و خشک و در افعال مثل زهر و عالی و مفرح و فاطع طرف اللوم و راع عسر البویل و مفتح حصوات
 ریح خدام بهترین ادریه و مغوی باصره و تعلیق اوجیت عسر ولادت نافع و مسقط بیه و مصلح
 و قدر شربش نایم مثقال و بدیش زهر است و چون با اندک نوش در سائیده تقطیر نمایند تا سستی
 کرده در ماب را عقد نماید و اجساد ضعیفه را به آب شریفه رساند چون صورت مرگ را در او تقطیر
 کنند و قدر در حین عمل و حوت با آب و انکت تری او را در حنک چپ کنند باعث شپیل او را
 دفع و از اله دهم کرده و چون در طالع سرطان بر انصورت ماب نقش کرده در خاص پیچیده او را
 ماب نصب کنند مابیان از قمر که در ماب آیند و گویند شراب در در بیاله از هر چه است نمیکند از سوس
 حیوانات بقدر یک کوچک و روی او ابلی از خطهای سفید سیاه و بعضی از پوست او نیز بسوزانند
 و بر کی بر سوج و با صفهائی خاکر هانمند و شهر است که هر چند او را بر نند قریه کرد و در سوس کم
 مادامیکه میت نخورده باشد گوشت او صالح غذا از جهت ریاح و سردی است و از ازیه بلغم و تخم
 مواد بوئیدن او جهت قفرس و مفاصل است و حد زکام است **زید البجره** او را اصفون **زید البجره**
زید البجره طوبی است که در بیخ می جمع میشود **زید الل** زهره است **زید القمر** حجر القمر است
 مسکوین است **زیش** بطح آبی است **زینب** زینب الجیل **زبان کجنگ** اسم فارس است
زیمول تخم کتوت است **زید** کتونا و قره **زید البجره** حریت که کرد بر کفنی جمع میشود و مانع از
 و گیاه با بند نامند حجر السون و به شکی **زید البجره** بسیار سوراخ **زینج** بغداد است و شیشه نامند
 معدنی و مصنوع بیاض و معدنی او سفید و الوان مختلفه اند و به ستور مصنوع آن از سطل بطور
 بش معنی سفید و در اول کم و در دوم خشک و در افعال مثل مصنوع است و مصنوع او را
 سفید و غلیظ است که با لمانا صفة که از آن در آنچه بلوغت است که با نند صاف و ثقاف او بقول
 و شیشه نیکو الوان نیست از جمله و ریاح ضروری است که پوست تخم مرغ را بکهنه در شیر تازه
 و شیار و زرد و سه بار تیرش دهند هر صد مثقال ریاح بیت و چهار مثقال از آن در حین

طعم آستند اقام مصنوع که مفر از معدنی و محرق او بحقیق مبلع و مقطع و محلل و جالی و
 است پیرن او از مفتت حصات و قوی اللثر است و جهت ضعف کرده و سخته و حرقتة البول و رخ
 سپهر و طلا و جهت حرار و بار و عن زیتون جهت او با نینق موی و انکخالش جهت رفع ریاض
 در بوسلی و جلده و سنون او جهت اردنی و دندان و ضارنش خاص جهت خناریر و امثال
 رخ و محلول او در افعال مذکور خور تیر از آن دان با مقطر و کمر نوشت در رویش میشود و به ضرر
 و مفره معاد مصلحت کثیر او قدر شتر میشن تا یکدم و بهلش زهر صفت مستعمل او سحرش
 بنابر این **بغت** اکیر مانی اصاح اسود است **زخم سنگ** ساد او را ن است **زردوی** بلغت مکان
 نام است **زور** جد و او **زور** اسم فارسی مطلق صفت **زنگ** اسم فارسی اینر بار ایس **زور** اسم فارسی زهر است
زنگ اسم فارسی جز است **زرج** اسم حرمت **زرقون** اسم مغربی اسرغ **زیرا** بقدر مبارک **زرقون** نبات
 اطرطیال **زنگ** بتا و قو قانیه و بهال اب عصفرت **زرج** یعنی خرسیانی نکت است **زده** ختم **زور** اسم فارسی
 رخ البیض **زرد** دور و موصوف است **زرجوبه** اسم فارسی عروق الصفر است **زرد الو** اسم
 فارسی شمش **زین** درخت این الودنه که او را در ارجاس ن کل عاشقان گویند و نبات او از یک
 نوع زیاده و هر گش بعض مرغیب و گلش زرد و شنبلیله ای و بزرگ دور از او چون نر و ادغنا
 سرد و فانیه گلش بریزد کم و خشک و جهت عرق است و اخراج خون میخند شانه در جیاس لوی و
 از این بود نام نافع است و بعضی گویند اسم از او درخت است **زیر** بفراس سپهر که نامند و بیوفاتی
 ارجیفن و صباغان از او چر بار او از دیکه ساقش بقدر شیرینی و گلش از دیشبه بکل عصفرب
 و سینه و با اندک خارهای نرم و هر گش از مایل بسیفیدی او کوچک و بیخش زیاده هر شیرینی طعم
 و باوه او بیشه بکنکرت سرد و خشک و با اندک حرارت و قوت جالبه و محلل صدمات و رفع آثار
 اسکن و در مادی و در عرق و مفتح سرد و بنم رطل اب مطبوخ او با مویز که سه روز متوالی بنوشند
 است سپهر و در فغان استقا مجرب و یکد و قیه از معجون او با عسل مین اثر دارد و در ضاد اب
 طبع او ماراد جو جهت او را م حاره نیابت مفید و خاکستر او جهت جرب و درجات نافع و مصدع
 و مصلحتش کجینین و بهلش نصف و زرش قوه و قدر شتر میشن و مطبوعات نامیخ مقال
 از ارجم او نام مقال است **زرنیا** و بیخی عطری که او را مستبر و ورق میکند تا از کم رون
 محفوظ مانده ظاهر او غیر و باطش مایل بر زوی و از طلا و چین و بنگاله و دکن او ژند بیانش بقدر

و در شیر در کشت قریب بر کسانا و کشت زرد و نرزش شبیه به تخم کل و بیخش مثل زراعت و در
تبع و آنچه شیرین باشد ضعیف است و قوتش تا سه سال باقی است در آخر دوم کرم خشک و بارطوبت
فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده و دماغ و حمل ریح و موافق روح حیوانی و طبعی و حیوانی و در اول
و حیض مسمن و سهل سودا و جالس فی ویرقان از هر جانوران و مفتح سده و جهت جنت سوار است
و خفقال در ریح ارم و تحریک باه و تقویر و زهر الطفال و رافع رایحه سیر و میاز و شراب و ریح
و حفظ صحت ان نافع و ضا و نازه او بر پاهای صیت ریح علی سرد و طله او بر کرب و جهت
و بخور اویخت که در زمین مورچه که دیر عود نماید تحریک و تعلیق قطعه بزرگ مقدار او هم حقیقین و کرم
اعا به با بوسین و مصلح و زباده او مضر دل و مصلحتش بگفته و در کشت در تفریح او مثل او در
ریح زهر مانند او در ریح و نیم در کشت در تفریح چهار دانگ او در حشوق و در شیرینش یک مثقال
نادر درم است **زرد** رنگ خانی است از بزرگ صغیر و بصره و مایل بر زردی و خوشبو شبیه به
و کشت زرد و نباتش کمتر از درجی و ساقش مربع و جوف و طعمش با حدت و قوت تا چهار سال باقی
و میشت جبال فارس و او را سرد تر کستانی نامند در آخر دوم کرم خشک و مطلق بغایت
و با قوت فایضه و مقوی معده و جگر و قایم مقام در اجسی و جهت امراض عصبیه اسهال و سقفه
صوت و از الیه بلغم و تقویت هضم و تحلیل ریح و تقویت اعصابیه و رفع غریب و سردی و سردی
و رفع سموم نافع و معاره نازه او در تفریح مثل خمر و سقوط او با لب در دغش بگفته جهت او
نادر و نافع در مضر محرورین و مصلحتش کثیر و قدرش بیشتر نادر درم است و بدش مثل او در اجسی
و گویند که با به و سیخه است **زراعت** لغت فارس است و قسم از اذن و طویل ماده او در حرج نامند و از مطلق
او مراد قسم طویل است و آن سببی است بسطری انگشته و زباده از آن در دراز و ظاهرا هر شیره مایل
و با طشت سرخ مایل بر زردی و طعمش تلخ و با اندک زهومتی و بر کشت شبیه برک بلباب کبر در آن
در از تر و بصره و شایسته ای بعد شیرینی و باریک و کشت نفیض و بشکل شکوفه و از دو قسم
ضعیفتر و غیر مستعمل اطباء است و بجهت عطریت و حدت داخل روغنها میکند دان سببی در آن
در ریح و باریک و پوست او غلیظ و کشت شبیه بکل سداب و قسم اول در سیوم کرم در درم خشک
و در اول و حیض و زرباقی سموم حیوانی و نباتی و قاتل اسام کرم معده و حیالی و جاذب و حمل است
بلغم و مفتح سرد و مفتح حصات و کشته عمل جهت بلغم و شیرین و استرخاء عصب و تقویت

اصاف کردن رنگ افعار و افعار و تفقیه جگر با شراب جهت سموم و با فلفل جهت احتیاج
 بعضی تفقیه رحم و اخراج جین و با سکنجین جهت سپردن یک مثقال او با شراب العسل مسهل
 بلغم و اخلاط غلیظه جهت صحنه و کما از ضعف است نافع و صنادقش جهت کز برون مقرب و همام
 او با مین کوشک و لوز رحم و سایر زخمها و با عسل جهت قروح اطیه مرغمه و با مسکه جهت سپردن
 نافع بنایت موثر و سنون او جهت تفقیه اطریات لسه و فرزند او جهت جناس حصص محرب و در
 اخراج جین بنایت موثر و قدرش بیشتر از دردم تاد و مثقال و کونید مضر سپردن جگر است و صند او
 سل و در بش از او در جرح در تخمیل صلاحت سپردن در باغ مثل او زنیاد و نصف آن اثرات و از
 تخم عسل الکرم **از او در جرح** بعباسه از او نه که در با صفتی نماند و الوندی نامند یعنی است در
 پاپنه و بعد از فندق و شامی گیاه او زیاده هر دروغی و برکتش شیشه بزرگ از او نه طویل و از آن کچکتر
 و خوشبو و با آنکه تنز و نرم و گلش سفید و جوف او سرخ و بک بود و تقویت او تا دو سال باقی است
 او در کرم خشک و تخمیل و ملطیف او زیاده از طویل و ملطف اخلاط و منقی قصبه و به فساد
 از سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ و جهت ایو و ضیق النفس و در درم مرغمه و فراق
 از خون و صرع و سوس و تفقیه جگر زخمها و دندان و سنج و در خلق سرفه و درم سپردن در دپیلو و
 کوزه تیار باره نافع و در سایر افعال قویتر از طویل و صنادق او جهت پکان و حار و استخوان ریزه
 شده و اعضا و بهی و قروح جنبه و با عسل جهت او با مین کوشک زخمها عمیق موثر و قدرش بیشتر
 او تا در درم و مضر سپردن و محقق اعضا و مصلحتش عسل بار و غنی که در و نیفتد و در بش قسم طویل
 بوزن آن نیم وزن او بوزن او کونید بوزن او زنیاد و نصف آن قطه و در نلت آن بسیار است
از او در کف فانت است و بمونانی قریب طیس یعنی کبریت الارض است و سنج قسم میانه می از او و بهتر
 او صفیعی که براق و نرم باشد و از سنج و رقی کونید دوم سنج و بهترین او شیشه سنج و صاف
 سنگ است و سوم سفید او را از سنج الموزه و او را الشعره نامند و از بونترین اقسام است و بزرگ
 سپردن سیاه او نیز غیر مستعمل است قسم از او در سیوم کرم و خشک است و سنج و در چهارم سفید و سیاه
 و سپردن قویتر اقسام از سنج از سموم است و محرق او لطیفتر و در برون موی قویتر و مضاعف او
 بسیار سنج و شفاف و براق و در سمیت و افعال از همه قویتر و مجموعه آن معض و لذت و حرف
 در وقت قایضه و سترنده موی و کوشک زیاده زخمها و گشته اقسام کرم معده و جالی انار

خون مرده در رخ حرب و سقفه و اکل با ارباب جهت و اد الثلب و بامات و اهلک و خاکستر و امثال
جهت سپهرن موی و بازفت جهت برص ناض و باروغن زرمون و مثال آن جهت رفق قمل با برص
تحلیل جراحات و باروغن کل جهت سرخ بنور مقعد و بوسیر و جراحات بینی و باد ویدنا سیر جهت
زناوه و رویا بین کوشک بن دندان و تجراو با ارباب جهت بدستوریکه که در دانی جلق نرسد جهت سرخ کینه
و مغفر طغوز و مغفر با دام با سوسیه چون طر بخور کنند جهت ابو و صنیق النفس و سرخه مرمزین لیاثت
و شتر طابت که بعد از بخور هریره آرد کنند و یا مغفر با دام و روغن نازنه جهت رفق مصرت و در استعمال
نمانند و طلا زرنیج سرخ با بول حمار و بدستور با آب بنج سینه تازه بعد از گذن موی جهت منع
آن مجرب است و یک آنک او با غسل جهت تصفیه آواز و رخ چرک سینه و اث میدان او با بدنی که در آن جهت
رویه موثر دانسته اند و حیاط آنست که با ش میدان او همچو جرات نکند و طلا با زهره کا و آب
العالم و شب جهت منع سوزانیدن آتش موثر و چون با بول حیوان سرشته بسوزانند ستون او جهت
کوشک متعفن دندان در رویا بین صبح آزموده است و با سرکین کینشک جهت شایب مجرب و با سر
البان و آب کندنا جهت سقوط بوسیر و التیام جمیع زخمها بعدیل و چون در شیر حل کنند هر یک که
عمو کنند بمره بل آرد و نصف آن زرنیج سرخ است و بهر بل هر دو در اکثر افعال کیریت است و قطع که
تضمیمه زرنیج بهم رسد رفق انرا طلک کل عصفور دارد و برنج نماید و چون زرنیج آرد او را بتیرات تصفیه
سیند کنند یک جز او ده جز زهره را قمر سازد از مجرب است شمرده اند و طریق تدابیر بدستورات است
راز حیوانی است و بفارس ستر کا دینک نامند که در او را زو شبیه یکدن شتر و سرش مثل شتر
انگش مثل او نقطه سفیدی و شبیه به پنگ و پای کا در شاخ بدستور و دستش در از ترا با از طلا
یافت میشود گرم خشک و مولد غلط غلیظ سوداوی است و نفعی از آن در طب کمتر آرد که در
زهره او که جهت نزول آب مقید است **راز** از جمل طیور است و بفارس سار و بترکی سفر صین نامند
گرم و خشک و بیع متوی بصر و مضروب و مصلحت العایمه و سرکین او جهت کلفت و خشک و سر
کونه در رخ غش و بهر موثر است **راز** مرغیست سینه دانی و بری میباشد و کوشک او بد طعم و در طب
و عصب و بط البقم و مصلحتی در غن بخان و با ب جفتند و مطبوع استعمال نمودن است و کوشک او گرم
خشک و حرک باه و سرکین او بسیار عالی جهت رفق آثار ناض و زهره با سمیت جهت بیاض چشم
در استرخاء قضیب کملله و حمار آمانغ است **راز** مرغیست معروف است در سیموم گرم و در دم خشک و مغز

قوی و مغزی حواس و منضج و مقفح و محلل و مصلح عفت و خلط بلغم و در لول و باقوت قابضه و محرک ماه
 و مغزی و جوارح جوانی و جگر و حوت و آلات تنفس و مورث نشط و ضحک و منقب کرده و متنازه و
 سپرز و منوم و جهت سده جگر و سپرز و رسانیدن قوت ادویه با بعضی و متقال او جهت عسلر و ولاده
 مجرب و هر دو زده قیراطها میدن او جهت اذایه سپرز و با میفنج جهت خمار و با او در مناسبت
 جهت در رحم و مقعد و با عسل جهت ریزانیدن حصات و صفاتش جهت منع سیلان رطوبات چشم
 اشکین و درم حمزه کوش و در دسر بار و در غنچه و جوانی و معمول او جهت در رحم و مقعد و احتمال او جهت
 طلاء و در فقه و معده و غشاده و در غنچه و در وقت چشم و سلاق و جرب و قرصه و در زور او جهت قطع نرف ^{الدم}
 و طلا او با فرفیون جهت تفرس و مفاصل و نطول او جهت سموم و صواع شریده نافع و مصلح و منبسط و
 اشتها و مقفح و در اوست او مگر در حواس و مضر اعصاب و مصلحت این خون و کبجین و قدر شربش تا دو
 درم و درم او کشته بتفزیع مغفوط و به نش قطع و در نسل او دانه ترنج و با بعد آن نسل و سوس او سنجیده
 است و درم او را با باب سرشته مثل کرم گان در و ساخته تعلیق نماید جهت عسلر و ولادت
 و در غنچه چشمه زمان و مادبان با الحاصیت مجرب و او غنچه او که بیجاه متقال او در دسر رطل و نیم روغن
 کینه با روغن زیتون بیشتر و در حسیانیده هر او در برهم زده صاف کرده باشد و در سیوم کرم و خشک
 و ملین عصبی و صلیات رحم و سخن و منوم و محلل و تدبیر بین چینه و سموطان جهت ذات الحیت و طلا او
 فزیج جینه و معمول او با موم و مغز استخوان جهت قرصه جینه رحم و برک گیاه او جهت نیام جراث
 نازده و منع ریختن مواد با عضا مفید و چون در آون سینا او اخلی کرده زعفران برکتند جهت خفان
 ذات الحیت و حققان بعد از است **زعفران الهندی** رنگ این است که او را سوسبان کرده بر روی صفحه
 این نموده تر کنند در جای نمناک که از آن تا از شود و بعد از آن کوبیده با زور زده شده او را بگیرند و با زور
 بسوزند که از آن و تکرار عمل نمایند تا او همه زعفران کرده و بهترین افام او خصوصاً در صناعت آنت که
 هر دو صریح را با ریح ادونیت و رسانیده در زمین نمناک دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران میشود که هم
 و خشک و قابض و از جمله سموم و صفات او جهت تفرس و اسپر و در اخس و خشونت و ناحیه و دار التعلیق
 با سکه جهت باد و سنج و جوشتنها او مجرب و فزیج او جهت قطع حیض و در زور او جهت قطع خون
 این در زمان و تقویت این نافع و حوزون یک قیراط او مانع آبتست و در صناعت بز و عظیم است **کمال**
از غنچه مدنی کوبیده فارسی الکیت **زعفران در فزیج** زور در اصغیان کویخ نماید و نیز کبجین

در تنگین که جیل کویند از جنبت کندس طریقت در آخر دوم سرد و در اول خشک و فاضل مسلک صفت
 صفر او خون جهت قی در اسهال و تقطیر لول و جگر و معده حاره مانع و متوقی است آداب او با شکر جهت
 خارج مجرب و معاد او نیست او از صلیب و باد سبز و سفید و مضر کرده و عورت قریح و مصلح است اینون و عورت
 شیرینش از آب او بیست و پنج مثقال و از جرم او دو وزه مثقال و بدش سبب ترش است **زفت**
 و اسم فارسی تخم گمان است **زغافر** طین است **زفت** اسم فارسی غذاف **زفت** **زفت** اسم عربی صواب
زفت بری **زفت** جیل **زفت** بایست **زفت** **زفت** شامل **زفت** بایست **زفت** بایست **زفت** بایست **زفت** بایست
زفت بحر می خور است و گویند اسم فیه است **زفت** **زفت** رطوبت سیال درخت صورتی بی بار که
 مرطوب و رطوبت باره از آنکه غیر درخت جلعوز است و مسی و بیوت است حاصل میشود و تخم آن
 است آنچه از درخت شیرین که از اصفان سرد است و ترش مانند تر سرد و از آن کو بکتر است بهم
 نامند در رسوم کرم و در اول خشک و منضج اطلاط غلظط و طین صلیب و است میدون او جهت باره
 چرک سینه و طوق و رفع سمیت او و به قناله و با شکر جهت نفث الدم و به سینه و سر فرغش و معاد
 جاذب خون است بظاهر جلد و جهت فرجه که در آن اعضا و با نیک جهت که بدین حالت آن و با هم جهت
 مرض ماضی و قویا و تخلیل جراحت صلب و صلیب دم و شقاق معقد و جهت فم معده و معده
 با عمل جهت پاک کردن چرک که همانا خشک است و الصاق او بر میان سر بعد از تر شدن با نوق
 اخراج آن که در حلق مانده باشد چرب دانسته اند و با شکر جهت انام خراز معیند و جهت چرب
 و نمد و صفیات و عرق السه و دار التقلب و با او جهت خنایه و با او به مناسب جهت
 کوشش از جهاد و غزوه او جهت و دم عضلات حلقوم و مری و قطور او با روغن با دوام جهت ارفع
 کوشش حقه او جهت و دم حاره صلبه معاد دم و کتر بدین عقرب مومر و مضرشش و مصلحش کتر است
 و قدرش بیشتر باشد در دم و بدش مثل او قیر است و گویند ریح آن قطران در روغن زفت رطوبت
 بخار است که در حین جوشیدن بپوشی با بروی او که از آن در آنچه بشیم جمع شود افشوده اخراج
 نماید معاد او با او جهت خنایه و در دیا بدن مورد و دار التقلب و چرب است و حیوان و کدر
 اعصاب و عرق السه و امثال آن انفع از زفت است و قطع ظرف الدم و سبب مزایق موم و حاصل
 دوده زفت جهت نیکو کردن رنگ خسار و درد کوش و تقویت با صره و دمع و سوزش چشم در
 درختن قره بغیث مومر است **زفت** **زفت** **زفت** **زفت** **زفت** **زفت** **زفت** **زفت** **زفت**

خفا

خشک کنند در سبوم کرم و در دم خشک و تحققت او زیاد از مرطوب و در انصاف ضعیف تر و صفت
 انعام قروح و ضرب و سقط است میدان او بارزده تخم مرغ بنم برشت جهت قطع خون حیض و بواسیر
 دست که نفیست رحم نافع و در سایر افعال ضعیفتر از رطب و قدرش بیشتر تا در منقالت است
شکر شبه لفظ طرآن و سیاه و سیال و در زمین مثل لفظ حاصل میشود و ضعف مثال قیر است
 و کشته را بن است حکام و هند و داخل مرهم میکند و بهترین اصناف نرم است و در سبوم کرم و خشک
 و محلل و مقوی مفاصل جهت عرق النساء و فایح و خدام و التام اعضاء و دست نافع و قدرش بیشتر از یک
 درم تا در درم و منزش و مصلحتش کثیر او بدلتش قطران و کونیدجا و شیر و سقر است **رقوم** از شنبلیله
 و جانی و شامی میباشد جراحی او بقدر قانق و برکتش از برک انار عمر لیضه و با شترت و کله در اطراف
 شامی و او بهیئت با سبوم و رز و در شترش سیاه رنگ شبیه هلیله و در جوف او دانه کینه دانه نوع
 باره که تازه جهت جراحات نازده نافع و قوی القبض و ادرع بهیئت و نوع شامی جز اکثره و مقوی خار
 و کشته رز و در شترش از هلیله جز اکثره رسیده او شیرین بی مزه و با عفو صفت و مفت است در درم کرم
 و خشک و محلل ریح و جال و ارفع آثار و قدرش بیشتر تا منج منقالت است و در عن تخم او با آنک تخم مر محلل
 ریح و مفاصل و مواد بلغمی و اخلاط غلیظ و مثل آن رافع سرد و سپرز جهت فایح و تقوی و مثال آن
 شکر با صندل و انار و مصدع و محر و در سیاه کتند جلده و مصلحتش شیر نازده و قدرش بیشتر چهار قراط
 و بدلتش لفظ است **زغال** اسم فارس قرانی است و آن نمره هشی است بقدر زیتون و یا قوی رنگ و بعد از
 خشک سیاه میباشد و ترش و با آنک عفو صفت و قوی سرد و مایل با اعتدال و جهت اسهال و قرحه مها
 و قویت آن و شکر کین عطش و التهاب معده و غلیان خون و صفرا و منع جارات و بدماغ نافع و مضر
 سینه و حلاقی شکر است و تر خشک رسیده او که سینه باشد جهت اورام و قروح هر منته بغایت مؤثر
 و خاکستر او جهت دفع آثار مفید است و مولف طایب سحر فراقا را اشتباه بزغال نموده و در انیمه
 زغال را بیان کرده و نایب منایب اشک و انتم است و ظاهر اقر قاطا با نیر باریس شبیه باشد **زغال**
 اسم بر جری حبس لیم است **زکات** خاریت **زلابه** بقره طوارز بسیار نامند مولد خلط صالح و سریع **العضم**
 بغایت مسکن بدن تحققت و مقوی کرده جهت رطوبت شش و رفع سرد و مصلحتش سنگین و انار
العلاف الملوک نوعی از زیره و آن است که حی العالم باشد و بقره از سفید و سان نامند **زنجبیل** اسم
 عربی پیش از اسم فارس علی **زاده الهامی** اذنان الثغری است **زهره** اسم فارس است یا است و در اول معقول

از مورلاکی نامند و مستعمل از کران است و در اجناس حیض میعدیل است بقدریک مثقال او در روز
 تخم نیمبرشت از مجرب است **نوم** از ساسی است و سوس است **نوی** هندی بکندی است **نوخ** بفاست
 و بتری او نملو نامند از جمله سباع طوط است کونست او بسیار گرم و جهت اضعف دل طبعی و خفقان
 عارض و زهره او جهت غش ووه و ظلمت بصر محرب و سر کین او جهت کلف و رفع آثار موثر است
زرد از کان طلده و غیر او هم رسد اقسام هر باشد یکی از بانی است یعنی در رنگ شبیه بزیاب است
 هر حامل او کس نشید و آن بغایت صاف و ابد امیاست و اینست معجم نور فضا و یکی در ایجان
 و در رنگ شبیه بر چکان است و مشهور بر در نوبت و یکی استقی گویند و آن سبز لب بسیار
 و زرد و نه نامند و یکی اصابتی گویند و آن سبزی است که بسفیدی مایل و بعضی این قسم از جنس
 دانسته اند مجموع آن در دم سرد و در سیوم خشک و یاب و همیشه باقی است و معوی دل و جوهر در
 تریاق زهر هوام و مفرح و رافع سموم و خفقان و یضام و اکمال موی و قاطع زرف الدم و در اول و
 حصات و جهت برغان و ضعف معده و احتیاج است قانع و اکتمال او جهت تقویت بصر و سیل و طلا
 جهت سعه و قروح جیش و قرصه معاد کفاه کرون او رافع کلال بصر و انکستری او جهت منقح
 صرع در شحمه که مصدع شده باشد موثر و چون خاتم طلده باشد جهت رافع طاعون و تعلق او سیل
 سحر است و چون یک مثقال با انکستری مرفوع از طلده و نقره که با نصاب صفه دو مثقال نصب باشد
 در طالع میزان و آفتاب در بروج یزول باشد باعث قبول و بعدا میسته و نظر با و قضای جوامع خوب
 دانسته اند و چون گویند بطعام زهر وارد شود عرق کند و گویند حامل تنگی از تنگی است و گویند افنی اجون
 نظر با و افند گویند شود و قدرش بیشتر در رفع سموم بگردد و بدش زهر است **زنجبیل** بعلت مصدع
 اسکندریه تنابیل الرهبان نامند **زنجبیل** بلغم است **زنجبیل** اسم عاریت **زنجبیل** از جنس **زنجبیل**
الله در اطلاق قسمی از حلزون است که در اشجار و بقول میباشند بقدر با قلد است و غیر از اینست که در کار
 و چون در کونست حلزون مذکور شد **زنجبیل** در **زنجبیل** **زنجبیل** **زنجبیل** **زنجبیل** **زنجبیل**
 اسن است **زنجبیل** اسم عربی است **زنجبیل** **زنجبیل** **زنجبیل** **زنجبیل** **زنجبیل** **زنجبیل**
 اقسام زنجبیل مصنوع اند **زنجبیل** **زنجبیل** **زنجبیل** **زنجبیل** **زنجبیل** **زنجبیل**
 صر صر نامند **زنجبیل** **زنجبیل** **زنجبیل** **زنجبیل** **زنجبیل** **زنجبیل**
زنجبیل **زنجبیل** **زنجبیل** **زنجبیل** **زنجبیل** **زنجبیل**

و بطریق کلی در پی نوردن نازده ان نیز باشد و در سیوم کرم و در اول خشک و بارطوبت فضل و معوض
 بنسبت دلبین طبع و مفتوح سه بجز چسبید و محمل ریح غلیظ معده و معاد و محقق رطوبات و ارفع تشنگی
 بلغم مغزی معده و دیگر و قوت حافظه و جهت سوم حیوان و اخراج خلط غلیظ و رطوبات و ریح و غنی
 از غن بر ذرات هوا و فایز کرم معده و بر قان و نقطه لول و اسهال که از فاد و نده آیاتند و ما بنایت
 که جهت مضرت میسوی نازده و رطوبت معده و باز نده تخم بنه بر شت جهت زیاده کردن منی و با
 اسهال رطوبات مفاصل و ساقین و با غولچان و پسته جهت تقویت یاه از اسرار مجرب است و احتمال
 استغاثه و بیاض سبل و صادراتش جهت تقویت اعصاب و نواز ریح بوسه بر معده و در دین
 از غن او ارفع تشنگی بلغمی است و مضر حل و مصلحت غسل در روغن بادام و قدر شتر بنبتش در دروم و بدست
 در اطفال است و مر بای او محرک با سه روغن جهت تقویت با ضمه دینه پسران و تخفیف بلغم قوی است
کتاب گیاهی است بسیار تند و کشنده سک در گش مثل که بید و در از تر و بر زدی مایل کم است
 و شاخهای او سبز است بسیار کرم و خشک و صماد او جهت کلفت دروغ اثا بسیار قوی الفل و گش محمل
 از ارم صلب و خوردن او جاتریت و مولف اجنات بر بی بیخ او اطفال الحار و النسته از اصفیات ^{تلفل}
 الا نظام میشود که غیر اوست **زینبی** از با جین معروف است و بشارت سوسن از او نامند و او غیر سوسن ^{ازاد}
 بعضی غیر با سوسن است در سوسن نه که میشود و اشتباه عظمی در آن کرده اند در دروم کرم کرم کرم کرم
 معتدل و ملطف و قوی و مانع و پیاز او در افعال مثل بیاز نرگ و قویتر از دست دروغن که مثل روغن
 کل هلی که در آفتاب که رشته سه مرتبه و نژاده از آن کل زینبی را تجدید نمایند در دروم کرم و در اول خشک
 و لطیف دلبین و مغزی اعضا و بجهت هم سهل اصطلاح امرای و در اول و طلا او جهت رافع تشنه مر
 و سردی و مانع و اعصاب و اعضا فاسل مانع و بر نش در همه حال روغن ایسا و غیر اسهال روغن نرگش
بقلاس زنگار کوبیده معنی او از کان مس بهم میرسد و دینه مس عبارت از دست و مضوع اوقام
 است یکی از ریح مجرب و نامند و آن زنگ مس است که سر پوش مس از طرف مس که نه به نهی منطبق سازند
 که معصوم بخار گردد و بعد از نژاده او از آن سر پوش زنگ را برشته و جمع کنند و یکی از بخار ^{دودی}
 نامند و او از اصفیاح مس که هر روز بر آن سر که با شسته در سرد آب بگذرانند تا زنگ گرفته هر پنج منتقال
 زنگ او با سر که نه و باون مس بمانند و فایز کرد در شب یالی و بلع اندرانی و بوره سبز از هر جهت
 منتقال اصفیاح نموده در آفتاب خشک کرده بسته بندی سازند و اقسام دیگر در سوسن است که کور است

و بهترین آن معدنی و دومی است و چهارم کرم خشک و از سموم قتاله است و اگاه معقن و لغز است
کوتک و عورت قروح و قلع آثار و با سموم روشن بیلغ است و مانع زیاده شدن قروح خسته و ساقی است
جراحات و جهت رو باینند کوتک و صمغ البطم و یوره سرخ جهت جرب معقن و جرب و جسته او با
جهت تنقیه جراحات و دانه پو اسیر و نو اسیر و ناصور مقفده مطبوخ او با سرکه و عمل جهت قروح کثرت
بغایت مفید و ساییده او یا شیره در شراب و سرکه و عمل در یادن مسن بخدیکه غلیظ شود و خشک گردد و در
صحت بصر و قلع میاض و ماضه و در معده و سبل اسحاق مجرب و محرق او که در سودن شبیه بتوتیا که در
جرب و سترخا، پلک چشم نافع و طلا او با فندق سوخته و کثیر اسرخ و سفیدی تنم مرغ جهت کل جراحات
هنگام جرب و مضر اعصاب و یکدم او کشته بقره جلد بعد از تجا و در او از معده عیدیم العلیل
قدر قلیل او را با او به مغزیه استعمال نمود و چون دهن را با آب محلول کرده از زنجار او دمی در بینی کشند
جهت دفع بدوی قرحه خسته آن مجرب و با او به مناسب جهت قروح شهیدیه نیز مفید است
فارس کبکبی است و در بلادری در تابستان میکارند و در اول نرسنن میرود بسیار کرم و مصعب
در انت بدن بطریق که از هوای سرد متضرر نشود جهت تسکین ریح و صحت بصر و در سردی و ماض
او بغایت مفتی و مضر محرورین و مصلحت در سر که بخنق و انار و به بعد از آن خوردن **زنجبیل**
نامند معدنی و او از معدن حیوت و طلا و مس بهم میرسد و بعضی او را کبریت احمد دانسته اند و مصعب
و گوگرد است و در سوزات اقسام او مذکور است و در کرم و در سیوم خشک و بعضی در دو سر دانسته
از جمله سموم قتاله و رادع او رام حاره و قابض تر از ساج و قاطع تر فالدم و جهت رو باینند کوتک
زخمها و اکل و بعضی قروح و سوسوکی آتش جو ششها حاره و دگر و تمش و حصص و رقع قلع و
انان و با سموم در دهن جهت شقاق مجرب و در دو م او کشته بخنق و کوب و بدلت ساج و کوب
و سفید اب بول است **زنجبیل** نوع سرخ او را سمیت علیت و طلا او جهت برص و او را م بارده است
و نمک و کزین او صاحبان امراض مزمنه عصبانی مثل فالج و امثال آن بغایت نافع و از جرب است
و ضاد مطبوخ نوع سیاه آن روشن زیوتن جهت برص و انار غریبه موثر و کومینه استامیدن
خشک او بقدر و درم موجب فرج بدن است **زنجبیل** نخل است **زنجبیل** فسی از برای جرب
بلقت جرجانی قوت **زنجبیل** بلقت مازند ان قسی ایضاً قرحه است **زنجبیل** سیاه است
بر زمین برکش شبیه برک صغیر بستانی و مرز چرخش و با عطریت و با جهای او بر کرم و بر کرم

مایه زادی و بی تلخ نزه در دو م کرم و در آخر آن خاک کوه آن قویتر از البستانی و لطیف و مہل بلغم
 و ریح ریح غلیظ و کرم معدہ و خون جامد و منضج سودا و بلغم و محلل اورام و جہت سرفه فرس و اولو
 ارم شش و تریہ و عسر نفس و در دینہ و معدہ و جگر و قولنج و کزبند جانوران و داخل و در القلوب و در الحیض
 ریح و باطل صحت ریح مگونی کرم معدہ و طبع او با سگچین مہل خلط غلیظ و با قدر مانا و ابر و
 مہل او قویتر و جہت نیکو کردن رنگ رخسار با شراب جہت استفادہ با طبع اخیر جہت خفاق
 شکر و صفا و او با آب جہت درم صا و با شراب جہت درم باردان و ریح خون مرده کہ در ملک چشم
 و در جہت نزل آب و بالورہ و اخیر جہت درم سپرز و بخار مطبوخ او جہت ریح کوش و مضمضہ
 و در سر کہ جہت باشد جہت و در اذنان نافع و مضر جگر و مصلحت صمغ عربی و انار ترش و قدر
 در مطبوخ تا بخورم و بدین صنعت **زودنا** چرکی است کہ در ریت و موی زہر شکم و کبیران
 و سفید جمیع و منعقد کرد و در بغارت شکل میشد برکی شفق اقی نامند و بهترین او آنست کہ در ریت
 و پشمینہ پشم از ان جدا کنند و جمیع نمایند با کوبیدہ پشم از اخرج کنند و ہر گاہ منعقد او ہم
 بہ پشم میان ران کوفند و ہزار اجوشینہ چربی او را بگیرند و در دو م کرم و در اول تر کوبند و در
 اول شکست منضج و ملین و محلل و جہت مغض و صلاحت جگر و سپرز و برودت اعضا و کوبندہ و استفادہ
 نثر و صا و نافع و طلا و جہت درم رحم و مقعد و منانہ و جمیع اورام صلبہ و تخیر مفاصل و
 عصب و در کبہ و جرب چشم و ریحان ثرہ ابرو و تشنج و شکست اعضا عصبانی و با پہ مرغابی بطور
 جہت فرہ کوش و قضیب و فرج و شقاق مرمنہ و حمل او با کبیل الملک در دهن نازہ جہت نافع
 جوی و عسر ولادت نافع و مضر محر و این و کرب و مصلحت سگچین و در مغز کل و سر کہ و بدین لادون
 و مغز شاق کوفند و کاد قدر شربش از یک مثقال تا شغال است و چون اورا از پشم جدا کرده اند
 جہت فرج ندا کید و اعضا عصبانی بہترین او یہ است **زودن** نژد اکثر شتلم است و مولف جامع بقدر او
 و غیر آن دانستہ و قابل است کہ آن دانہ ریت مایل بسپایہ و اندکی سبزیش ماش و کوچک و طولانی
 و در شش ہر یک در غلغلی مسخعی مثل علف ششیر و تلخ و مسک قوی بلد تفریح و قسم بہین نیز می باشد
 از سبوم کرم و خشک و با سیتہ و با قوت جاذبہ و صفا و جہت بیرون آوردن بچکان و مثال آن
 از این لغات موثر و حار و سرد از موجب سبب شدید و مصلحتی از بوی جامضہ و طلا و با عسل جہت
 و با بیرون مرده و القلوب و تحلیل اورام و سخا و جہت در سردی و مفید است **زہرہ** بفتح اول قرظ

شامی و در مغرب قرقلیه نامند مذکور خواهد شد و بلغت فارس مراره است یعنی بی هر غره
 میکند و روح را نیز نامند **زیره** **سوس** است **زیره** اسم زیاد است و گویند زیاد اسم جالوز است
 اسم عطراست **زیره** **سوس** جوز چندم است و گویند هزار الصحر است **زیره** بلغت جرجان از او
زیره بضم زای بلغت کسیر میان تخاست **زیره** اسم فارس است و بعضی شکوفه است **زیره**
 شیشه بشواید و شور طعم و زعفران رنگ و تند بود و لذت در جسته که آب تیل طفیان که در
 زمین است نماید و از افتاب آید خشک گردد **زیره** اللم حاصل شود و با سر جوید که آن شود
 که مثل عیار بر روی ننگ معدنی بیاست نبات گرم و خشک تند و محفوفه محلل قوی و جهت
 جفته و اکل و نقشه جلد و در طبیعت که از گوش براید جهت غش و و انار قروح و منع رویدن
 و بار و غشا جهت اعصاب که مانده باشد نافع در شامیدن او بکند هم با شراب مخمور در اسپال قوی
 ننگ هندی و در عرق و با سکنجین جهت صرع نافع و مضر معده و بدشس کویون و نیمه او ننگ
 قسی از آن که مایل بر خن و مانند آن هم چسبیده باشد از جمله سموم قتاله و بکند هم او کشته است
 علاج پذیر نیست **زیره** **انناس** گفته است شیشه یا اناس که از ریختن آب بر روی مس تفتد ظاهر
 و آن از گان و همس که گفته هم رسد و در قوت قریب بر نهار در شامیدن سه قراط و مس
 غلیظ و ما در صفر و غره او با عمل جهت ورم بارد و هلات و مری و بار و غشا و مرهمها جهت
 بردن گوشت زیاده و تحلیل او ام و خشک کردن دانه پوسید و با شراب جهت بخورد و وضع
 سفید و قطره او و گوش بار و غشا جهت گرمی کشته نافع و از سموم قتاله است **زیره** اسم فارس
 کون است **زیره** **اومی** اسم فارس است انیسون است و گویند یا از نیز نامند **زیت** **الاصح**
زیت **ریحانی** زیتون الانفاق است **زیت** **الارض** مادریون سیاه است **زیتون** **بنی اسرائیل**
زیت **الریح** طراشیت **زیتونیه** بلغت مصر ایبار انطالی گویند اسم درو قیتون است **زیت**
زیت **السودان** **زیتون** بلغت دستش لوز از درخت سجده بی بر است **زیت** **کشان** است
 او عن تخم شلغم است **زیره** **زیتون** **الجبلی** **زیتون** **الکلبیه** **زیتون** **بری** است **زیتون**
 که نزدیک ایبار وید و در جمیع افعال ضعیفتر از سایر است و بعضی گویند زیتونی که در آب
 باشد مسی بزیتون الاوست **زیره** **صحر** اسم فارس کون بری است **زیره** **سوس** اسم فارس است
 بنط است **زیتان** ماخواه است **زیره** **ریح** از افندیه بلطفه اصحا و مسکن مره الصفر و حده

در قطع بنوع و مفتح شده و موافق صاحبان جگر دارد تبهای یابسه و شطرنج القی و مضرا منجه باید است
 در وقت نزدیک و صبح در شفا و اللہ تعالیٰ ماکور است آنست که کورت را بقدر بلبل و نیزه کنند و اگر مرغ یا
 پرنده باشد که با در جستی و نخود مفتح و روغن کنجد و آب جوش بنده و پنجم اصل سه که در این اصل جلاب بنظر
 سینه و یک اوقیه یا دو اصل محلول در کلاب و یکدوم کشتن شک مثل آن خود و سر لیب و قلیان آن را غفران
 خانه کنند **توجه** بری و بستنی بیاض بستنی را در وقت بزرگتر و بزرگتر آید از هر دو سینه ترازی و بعد از
 با ارسال بار میاید و تا هر سال میباش رسیده او کرم با اعتدال و با قبض و نازس او سردی است خشک و سیاه
 در کرم خشک و سیاه است که بسودا و صفر او مرغی معده و مغش و بهترین او سینه رسیده است که در آن شک
 در زده باشند و با طعام خوردن شود و قبل و بعد از آن در بنوقت مقوی معده و در دفع آن دشت و حاصل
 در وقت است و صورت بخون و ملاغزی و مصلحت مغز که در کان و با دوام و روغن اسه که گویند مضرا منجه
 در وقت از حرق اخلاط و مصلحت شش نهایت و ضا و جهت دفع سبوسه سرد و ضا و نازس او جهت
 در وقت از شش و طله و نه او با سه و در او کندم جهت در ص ناضل و بخور رسیده آن باوانه جهت ابو و او را
 در وقت باغ و در کرم و خشک و ضا و جهت حیره و غله و مصلحت زیاده سنان آن و شری و نازس او
 در وقت چشم و او را در حاره و ایام است که منقطع شده باشد و با غسل جهت در حمله او در جوهر ماکور
 در کرم جهت سبال و خائیدن او جهت قلعه و ضا و بجهت او با آب غوره بجهت یک بقوام عمل رسیده جهت
 در کرم غوره در بر اینین و مطبوخ او با شراب جهت تفرس و در مفاصل و در سینه و مضمضه آب طنج او جهت
 در کرم کرم غوره مافقه و حقه آن جهت قروح باطنی و مقدر رحم و عصاره آن در افعال مذکوره مثل
 در کرم است و حمل آن جهت قطع سبلان رحم و غرول آن و ضا و جهت بر آمدگی صدفه و قطع ریختن
 در او چشم و تا کل ملک نافع و چون بیخ و رحمت نیون با قدری برک آن چوٹ میزه مضمضه نماید جهت
 شکستن در و سر زنگوش جهت زکام و تخلیل رطوبات و بخار آن جهت اخراج رطوبات و مانعی از بینی
 نهایت مؤثر و تعلیق بیخ او با بی صبت سم عقرب از موده چون شانهای باریک و برک او را در کوزه کوزه
 او را کوزه کرمی احراق نماید پس از کوزه بدون آلوده شراب بر و با سینه بزرگ و بزرگ احراق کلی کنند
 افعال قویتر از تو قیاست و ضا و خاکستر او با سه که جهت عرق الساس بر بالای عروق از جانب جهت بقدر
 در وقت جهت قرحه نمودن موضع و رفع علت از مجرب است بیان نموده است و مرالف مذکور ضا
 در وقت برک و وقت اقام زینون را در بین امر مجرب است که از ضا و خاکستر او با غسل و با آب غوره جهت

بر بسره قرح آن نافع و نزل طبع همه اجزا او جهت صدام و شقیقه و در پاستین آن در ماه
جهت که بر ایندن هوام و نگه داشتن عصای چوبیاد جهت قبول عامه و قضای بواجب و برکت مومنان
و مضمضه آب نیک که از زین ارادان جنبانند باشند جهت استحکام لثه مغیره و صمغ اود در صمغ
سبب بسقونیان یا بل سرخی در اول کرم در دوم خشک و در ثقیب زین قویتر از کندن و رافع اسهال
و قراح بلغمی جهت رافع رطوبت جراثیم و با هم جهت او با زمین کونک مومر و صمغ برقی او قوی
و در اول و معمولی او جهت رافع احتیاج حیض و صداد او با سه که جهت جرب متفرج و سوزن کوه جهت
در دندان کرم زده مفیده چون زینون ادرابی که ایک طبع داده باشند بجهت مومر در اول
او وضع شود بخوردانه زینون قاطع ابو و معال است **ت** بفا رسی اوغن زینون کومند آنچه از زینون
رسیده بکیرند زیت عذب نامند و غیر معشوش ادرسیع اللانشار بر سطح بون میباشند اجزا او ادرابی
منقطع نمیکرد بخلاف معشوش و این نوع در دوم کرم و با مومر قبض ادرست و قول رطوبت آن
نارود و مغسول که با کرم بسیار نموده صاف کنند و پلند و الطفت است و چهارده مقال او با کرم
اکرم و مار الشیر مصل قوی جهت دردهای عصاب و عرق النسا و با شراب و با کرم جهت مغض و این
کرم شکم و فی کردن با وجهه رافع سمیت ادریه و حقه او جهت رافع تویج ریحی و سردی و دردهای
و عرق النسا در دوم کرم و با هم جهت التیام و اصلاح زحمات و طلا و جهت در دو باره مفیده و چون
بر او کباز زیت عیس نامند و کرم منرا از غیر عسین و محمل و بلین طبع و بشیره و مصلح ادریه و مضمضه
آن و مانع جمود اعضاء در رافع ضرر سردا و احتمال او مغوی بصبر جهت رافع بیاض رقیق و جرب و اسهال
و جهت نزول آب نایم مقام قرح و طلا کرون کرم او مسکن الم کرون عقرت است و چون اوغن
زینون را بجوشانند مضمضه ادرسه بل عسین میشود و قدر شربش جهت مقال است **ت**
اوغن زینون نار رسیده است و او معتدل و قابض و کومند در آخر اول سرد و در اول خشک است
بن و دردهای مغنت حصاة و موافق معده و مقور لثه دندان و مانع ادرار عرق و صاف کنند
و مضمضه سرد و قاطع عفونت مغوی اعضاء و مغسول او موافق دردهای عصاب و موافق و بیکر کنند
انگ حصار و اوغن زینون بر فایم مقام اوغن کل سرخ و رافع و بهر دو مانع عرق و حافظ سبب
مورد انتشار آن و مغوی دندان متحرک و مانع سبلان رطوبات لثات و قاطع خون لثه است و جمع
مطلق اوغن زینون ادر افعال مذکوره نافع میباشد و مخصوص یعنی دون لونی مانسته درم چند

میشود

بیشتر قویتر میگردد و آنچه از سال بگذرد بهتر از روغن لبان یافته اند و بعضی فایده که چهار سال
 بهمان در کینه چون میت و در دم اورا با مثل آن غسل و مثل آن کند و روغن سستونی را که با صفت
 در عام سرد از نموشند و آب سرد و آن او را با نموشند از جمیع در و با باره و خرد و فایده و امثال
 نبات مانند پیران حد ساله از ایشان شهبوت میدهد محرم است نه اند و روغن که از زمین بیفتن
 بگیرند موله خلط فاسد بسیار بستر و موله حکم است و مصلحت شربت بقیه و چون روغن از بون
 مثل آن آب بچوت مانند آب بسوزد و تجرید آب به ستور اول نماید تا شصت بار و بعد از آن که
 با سرخه باشد چندان بچوت نند که بصف رسد بهر ایت بیشتر بهتر از روغن لبان و در او اسرار
 بسیار **بیشتر** نقل روغن زمین است که اورا در ظرف مس بکشد غلیظ بچوت نند بعد از آن **بمشاره**
 در دم گرم و در افعال قویتر از حفض و صفا و جهت در معاصر و عرق الت و تفرس و استقا
 و ایام زخم بدین ملاغ و با شراب و ماء الصل جهت در دندان و با نقیق ترس جهت جرب و در اب تان
 در چینه کینه شود و در افعال قویتر و در ایدان مرطوبین موله قروح است **زیت السودان** روغن نمری
 مثل بادام کوچک کوز البربر بر مانند و از درخت غار ناکه بهم رسد و خار نکور ادراب میخورد و در عرق
 مس کیند با دوام کوچ نیز مانند و طعم روغن شیرین و خوشبو است در دم گرم و در اول تر و کیند
 شکست و موله تان صالح و ملطف اخلاط و جهت امراض سوداوی و باره و مثل جنون و دوسواس
 و ناله و در او در افضلات و تغذیه سرد و او را با باره مافع است و مولف اختیارات بدیهی
 نیز روغن کوز البربر بر مانند است **زیت شکر** بلفت مصر صغیره روغن اقیق است **زیت المله**
 در مصر است نقطه است **زیت بقر** بقره نامند از جمله فلزات معدنی است شبیه بقره
 داشته و از که از سنگها رسوخ شجر فی بهم رسد و در بعضی بلاد باره و مثل مغرب و در دم و اقلیم گرم
 نظراتی است که از خاک مشکون میشود و در غیر ظرف شبیه و اسیر و قلعی و جلد مشک آبی و لغز
 و طلا معدوم میشود در دم سرد و در بسوم تر و با حدت و با قبض و اشتاق و در محرق و موله
 مانع و بطلان سامعه و از وی رخا و موجب او قویها و ماعی و کمرز ایندن هوام و طلا کشته
 او با تخم خرگوزه و با دوام تلخ جهت جرب و مکه و در غصع انار و مکه و معده رطبه و قروح سیاه و
 رخ قمل جرب و با کند و در ایتیاخ و موم و روغن زمین جهت و انهای اشک از مجربات است
 و بسوزد و همین اثر دارد و بشرطیکه بحاق و پی و کوس نرسد و در یک هفته سه بار بخورد کنند

دندانک دارد غیر طلق نخورند و بعد از تمقیه و در دهند چون زینق اگشته بر میان مالیده بر کرون
مانع نکلن قمل گردد و صفا غیر مقبول او نیز جهت خشک کردن دانه اشک و قروح مجرب است و خاک
ظروف آن بهم رسد در جمیع آثار مثل مقبول است در رسمیت مانند آن و شامیدن غیر مقبول است
سمیت و بر عت از اسما رفع میشود با بعضی دور و قوی رجوع نماندند او را در هر سال چند
حبه نایلک بوشند و بتدریج زیاده کنند و گوشت آب و بعد از آن بخورند باعث مغض میشود
حفظ صحت و تقویت باه و باعث دفع بدین بعد است و قدر شربت غیر مقبول در دوم است
اصح محلول است و مصد او بسیار گرم و با حده و از سوم قناله و محرق اخلاط و محلل قوتهاست
طریق تصعیه و دستور اول مذکور است و چون غیر مقبول او را با بقره فاصل حل نموده پس با
و با نش بزنده مسل مغض کرده و طریق عمل در سنن است مذکور است حرف السین
هندی برین مانند برکی است بی ساق و کل و در اباها ایستاده در بلاد هند میرد و بدین
و مایل بسیاری و کویا غبار بر آن نشسته و خوشبو و بی چین دبی خطوط و کوبند و غیر بلاد هند نیز
میرسد و قولش تا سال باقی است در سوم گرم و در دوم خشک و در اول و حیض و سینه در
حال معده و معوی احش و اعضا و حافظ ارواح و اخلاط و مضر و مفتح و مسمن و محلل راح است
سیدان آب دین و بدوی آن که از سرکت معده باشد و خفقان و دوسواس و چون در حث
بگردد در سردی و دلت و شیمه و وجع قواد و تقویت حواس و بر فاق و استقامت سپهر و حفا
و منق و حسن و جمیع امراض مقدر در هم و در اکتال او جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصیرت و ناخن
و گنبد شدن او در زیر زبان جهت لذت زبان معینه و طلا و دوسواس که جهت احتیاس حیض
در رخ بدوی زیر بغل و کتیران و نضیب گوید و مطبوخ او در شراب جهت تمهیل ورم احقان
که رشتن او در میان جامه و انچه جهت منع گرم کردن موثر و مضر است و مصلح است
مشانه و مصلح آن شربت به و قدر شربت تا یکم شقال و بدیش و در آن آن سبیل هندی است
درختی است هندی و اهل هند ساکن کویند بقدر درخت چنار و سرخ رنگ و صلب مایل به
دکتر المورق و خوشبو و نثرش بقدر فلفل و مستطیل و مولف تذکره او را خندق هندی است
چوب او در دوم سرد و خشک و با آنکه حرارت و صفا و ساید و لو بایب سرد جهت سردی
حاره و خوردن آن راه او مسکن نشسته کواهناب معده یا مار العسل جهت اخراج گرم شکم قوی

است و طلا محرق او که بعد از احراق در آب مایند و امثال آن از جنس و سایه باشند جهت
 جفان و تقویت بصیر و صفا مایع و قدرش بیشتر از یک مثقال تا سه مثقال و مضر جگر و مصلحتش
 غلبت است دروغش نمراد غلیظ و خوشبو جهت دراز کردن مود و رقع عارض بدن میفید است
 در وقت نافه تنگ آرد و گاه که آرد حافظ بوی آن در وزن او را زیاده میسازد **سودوران**
 در آب از سیاه پودران است یعنی سیاه و رخسان چه در بلق ترس درخت است و بعر لیا سودا و کحل
 این جهت است که قس بر او از تر میت دهند سودا القضا که صاحب اختیارات بر بی و کمر کرده
 هم غصبت است و آنچه گفته که از درخت بجم حاصل میشود و اصحا ندارد و بیک جزیت سیاه نایل
 بر آن شبیه دانه که تنگی و در حریف درختان هند و بلاد حوالی آن بهم رسد و مخصوص بلاد است **مولف**
 در آنجا درخت ناز جیل بهم می رسد بهتر دانسته است در دردم سرد و خشک است در آنجا که حرارت
 کله در اوج او را هم حاره باب بار تنگ قاطع تر ف الدم همه اعضا است شرب او صفا و او عالجس **سپاس**
 انجام دهنده زخمها و باسه که جهت درم قضیب و ایتیان و با شراب جهت او را هم بارده دروغش
 در جهت ضح رحمتن موم تر بقایت مسعود است و فرزند او باسه که جهت قطع خون حیض
 در جهت احم و رقع اسپال نافع و در امت خوردن او موله سودا و مصلحتش که قدرش بیشتر از یک
 مثقال و در وزن آن مورد **سودا** اسم یونانی نوعی از عضایه و آن حیوانی است شبیه
 بار در دست و پای او دو دست کوناه تر و بیط الحکمت و ابلق از رزوی و سیاهی و در جالت کوناه
 از برای جلدان اعوز برن گویند و آتش در دمانه نیکند و اگر در خور آتش اندازند آفره کند و یک
 مثقال او از سموم قتاله و بنابت کرم و خشک و معض و مضر جلد و تنه پان روغنی که در در هر
 بخته باشد ستر نه موی و تر که کتنده عضونت در چون دست و پا او اقطع کرده و حفت او را
 از خون نموده در غسل چند او ز کله آرد غسل که جهت درو مفاصل او را هم بارده صفا و نافع
 خوردن آن قتال و فاد از براد تخم سنگ است **سپاس** اسم و زنده بری است و زنده بلدی
 مسی چلبا است و کو چکتر از چلبا شبیه بگردن با نقطه های سیاه و بست چلبا بریت
 اوقات خون او بر بدن مورث برص است در سیوم کرم و خشک و صفا و کوبیده او بر اعضا جاذب
 جلدان و خا در افع نایل و قضمه تنگ او بر دندان کرم آده مسکن الم ان و چون شکافته بر موضع
 فروب کوبیده بگذارد در در اسکن کتند و طلا خشک او باروغش زمین جهت او را بستن موی و

کوبیده جزیت از رنگ
 که سودان نافع است که در کمان
 جزیت و سیاه که در کمان
 درخت کرم بر آنجا

اشع اجناس بول و قطره زبل و خون و بول او با آنکه مشک در اجلیل جهت دفع قفق بسیار
برنجین جلوس در طبع ادب این اثر دارد و خوردن او صورت سل و امراض ریه مصلحتی ندارد
ایس و اشال آنت **ساکان** اسم فارسی بومی از مردی است بسیار غرم و باریک مایل بر روی
حصیر تزیینت میدهند سرد و خشک و جلوس بر آن باعث قروح و جهت دفع بواسیر نافع است
او قطع ظرف الموم **ساکس** معرب از فارسی و اسم بیرون است **ساکس** و **ساکس** و **ساکس**
ساکس اسم هندی طبع القاب است **ساکس** و **ساکس** و **ساکس** و **ساکس** و **ساکس** و **ساکس**
ساکس اسم بونانی کرفش است **ساکس** اسم بونانی هند با **ساکس** و **ساکس** و **ساکس** و **ساکس**
خفیه القلیب است **ساکس** بخت مصری الحمام و انطالی گوید آن ناریه صفت **ساکس** و **ساکس**
اسم بونانی کینج **ساکس** اسم بونانی فیروزج است **ساکس** اسم بونانی عضویه است **ساکس** اسم بونانی
چودا یعنی مخلص الارواح **ساکس** اسم بونانی شیخ **ساکس** اسم هند حسب ایلی **ساکس** اسم بونانی
حجر القریب **ساکس** اسم بونانی است **ساکس** اسم بونانی بادارد است **ساکس** اسم بونانی
بونانی کینج **ساکس** اسم هندی صعصعت است **ساکس** اسم فارسی از زهرت **ساکس** اسم فارسی فساق است
ساکس اسم هندی ساج **ساکس** اسم هند قنقد است **ساکس** اسم هندی حجر البیت است **ساکس** اسم بونانی
ساکس اسم هند کندر است **ساکس** حیوانی است هندی که از جرم بود **ساکس** و **ساکس** و **ساکس** و **ساکس** و **ساکس**
مشهور هندی **ساکس** کونتر **ساکس** و **ساکس** و **ساکس** و **ساکس** و **ساکس** و **ساکس** و **ساکس** و **ساکس**
بر کپاشی کوش قبل ماند و در شش ملس کپاشی او سبوان ماند **ساکس** نام غله شافع **ساکس** و **ساکس**
ردی **ساکس** قسمی از شالی سرخ هندی است **ساکس** و **ساکس** و **ساکس** و **ساکس** و **ساکس** و **ساکس** و **ساکس**
ساکس لغت فارسی و عبری و ننی نامند شردختی است از ماده بقدر فاعلی **ساکس** و **ساکس** و **ساکس**
دبر کش در دوزخ که دهرش و دهرش در اول روز و بعد از **ساکس** سیاه میشود و حرارت در او
معتدل و در اول تر و سهل محرد المراج و مواد سوداوی و فرقی و ملین است و طبع سکی
صدت صفر و عطش و قلیل غذا و مقوی امعاء جهت حرکت البول و سرفه حار و یابس و اجزای
و خشونت صوت و کم تشنگی او از وسج که از دوائی تنزیهیم میرسد و اصلاح از این است
و چهار حاره در بلغم شور نافع و ضار و مطبوخ او جهت کشودن دل از زوده است و قدر شربش
سه عدد و تا بخت منقل و مضعف معده و گویند مضر جگر و مصلحتش در امیر و دین مکتب در دوزخ

نام است و بهش تخم قطعی **بفارس** شبیه و نوق کومند است سببه و بران و زرد و نکلن است
 سبک در دم سرد و در سبوم خشک و عوزدن او جهت صفقان و کشودن سده و زیر اینین حصا
 تقویت معده و یکد انگه ادا بشراب مغزی دل و انحال محرق و مغزول با عمل جهت جلد و بصیرت تقویت
 چشم بنایت نافع پوسته در نگاه کردن نافع نزول آب و مغز با صره و مشخ و بکهد پشتن او جهت
 رخ چشم بود تقویت او بر سر افخ و در کمر سبز و مصلحت آب انجیر در چون سطره رقیقه چند بر صغره آن
 بر سر است لم یکن نوشته صاحب لقوه پوسته در آن نگاه کتند و در غیر آن نظر نکند در آن ادرز
 نوره ادرغ شود و از جهریات شمرده اند و بکهد پشتن قطعه او که بقدر یک مثقال باشد جهت رفع قرح و
 بروده است **سبب** اسم جمیع حیوان و انده است **سبب اللدنی** بر سایدان است **سبب الشمر** انیمون است
سبب اراد و درخت است **سبب** اسم فارسی نخاله **سبب** بلفغ اصغیان اسم شقراق **سبب**
 هندی صوف است **سبب** اسم هندی فوفل **سبب** اسم هند و نفع **سبب** اسم فارسی هضم **سبب** بنا
 در زمین اسم هندی قسلی از پیش است **سبب** اسم نهر بوزیدان است **سبب** بلفغ ادنی اسم
سبب بلفغ ادنی **سبب** بلفغ یونانی او خرب **سبب** بلفغ اسپر بان **سبب** است
سبب اسفنج **سبب** اسل **سبب** بخار و عجمه کیه است شبیه باو خرب بر شاخ و نفع و بد بود در سبوم
 دم خشک و مغزی معده بارده و مفع سده جگر و ماضم و قاطع بلغم لزج و محمل بلغم و جهت صرع و سکنه
 و قاطع نافه و مضر محرورین و مصلحت ابوب ترش و قدر شتر بیش کمی مثال بدش کوزن و نیم او او خرب
سبب **سبب** او خرب **سبب** **سبب** اسم درخت مصطی **سبب** **سبب** اسم سر بلانی اسطوخود
سبب اسم یونانی مصطی **سبب** آنچه از فزات بسویان جدا کنند و آنچه در صحن کوفتن از آن بریز
بفارس کما گویند و مراد ازین برگ ساییده است و میری او بر خار و حمال باشد و بستنی کم خار
 ترش از اکثر دلدانه تر است و ترش شبیه سببه و خوشبو و شیرین و با آنکه ترش از او و سبب بیانشه
 آب ادره و آخر اول سرد و در دم خشک و قاطع نرف الام و رافعه قرحه امعا و اسهال که از ضعیف
 معده باشد و رافع استفا و سپرز و حفته او بدستور جهت جراحات امعا و زور او جهت زخمها نافع
 از ترش بیش هفت درم است و برک جهت زخمها و مقویه چک بدن و تقویت موی و منع سعوط آن و
 تقویت اعصاب و طرد هوام و ضار او با شراب جهت نفع درم حار و تخلیل آن مفید است و بدستور
 بلغم نازه و خشک او پهن اثر دارد سرد و در دم خشک و بعضی در اول گرم دانسته اند و نارسید

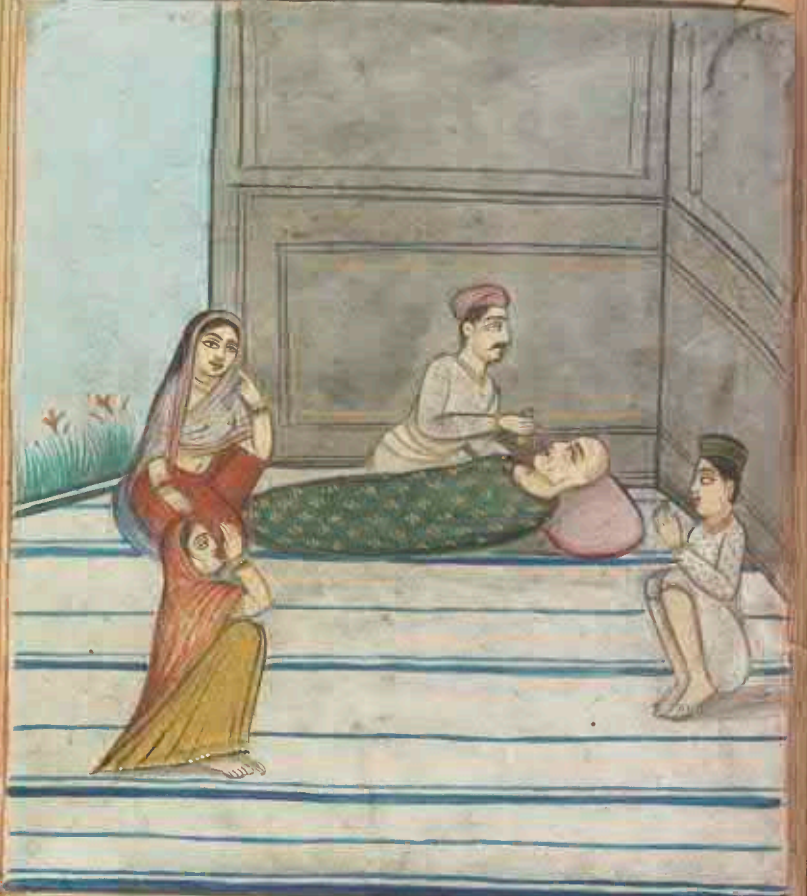
ترش قابض و لزوج و سهل بصر و رسیده او قلیل الغذاء و دیر هضم و صالح الکیموس و غیره
ادسهل صفرا و معده و امعاء و مطبخ حرارت غریبه و خوردن ترش او مانع صعود و مجاری
و داغ صفرا و تشنگی و آب شیرین او مفتح سده و کشنده کرم معده و امعاء و مضر بر دین
او کفشد در مزاج محروم کیمین و تر خشک او قوی القیض و آردان سوسنی البون نامند در سینه
مرای و قرصه اعلاخ و ضا و شکوفه او در حمام جهت رنج شری مجرب و دانه او غایت قابض
کو بیده او جهت شکستگی اعصاب تقویت آن مجرب به طلحه مطبوخ او بجهت غلیظ کردن جهت سستی
اعصاب عضلات در سعت حرکت اطفال موثره چون دانه بنق و کلاب انشسته زرع نماید از پوست
و بار او بوی کلاب در چون بسمل آوده هاست ترش شیرین شود **سراب** بونانی خمی دور تنگنای
سیم نامند لسانی او از دخت اندا کو بکثره و پر شاخ و هر کس از مزه و بد بود بسیار ستر و کو باغبان
بر داشته و کشت از در سپوم کرم و خشک و نازه او را خشک کمره در که عصاره او در دین
و محقق منی و مسقط جنین و قاطع بابه و مفتح سده و محلل ریح و با تر با قسه و جهت سپرز در دین
و قوی ریح و امراض سینه و مقعد و رحم و حصات و در دپهل و سینه و تنگی نفس در سرفه مزمن و در
ریده و عرق انس و مفاصل و لرزه پنهان عاره و چون با روغن بجز شامه جهت خارج کرم شکم و طبع
در شراب جهت استقامت و خوردن او با ننگ جهت حدت بصر و خامیدن او را غرض بوی بیاز و سینه
قبل او مغوی با ضمه شسته و با انجیر در کان جهت سموم مشرد و بد و مداومت هر روز بقدر کرم
جهت ازاله فالج و ریش و تشنج مجرب چون در اصل نمیدانستند باعث خوشبوی آن و شسته و خشک
و در غرض آن بگرد و صورت نقل سرد صداع و مصلح او انار و میخوش و بد شیرین است و شامه
تخم او بقدر نروده قیراط با شراب جهت رفع مصرت او در پیتاله و نیمه گرم او جهت عرق انس
و در دم او جهت ازاله درد کمریدن عنق و در بکله مجرب بدستور جهت کزیدن سگ دیوانه معده
و مانع حمل و حفته طبع هر که سراب باروغن از تون جهت نفخ امعاء و نفخ رحم و ضا و محلل
خنازیر و با عمل جهت درد خناق و هم و مفاصل و ضا و مطبوخ او در روغن زیتون جهت سستی
و با انجیر جهت استقامت و تنهایی جهت تشنج مجرب و با سرکه جهت اعاف و با سرکه و در دین
جهت درم آفتیان و با هموم و روغن مورد جهت بخورد با نظر دین جهت پهن سفید و جیب
تالیل و با شست و عمل جهت قوباد سرکه و سفید آب در روغن کلر جهت حمزه و نملد قروح و طبع

نفع و جهت با خود در ضمن باعث کم نجات حیوانات مودنی صاحب سوره و قطره عصاره او که در آب
 ناکرم کرده باشند جهت رفع درد گوش و اکتمال او با آب از زمانه غسل جهت صنف با صره
 و صوط عصاره او جهت ام صیان اطفال نافع و در ادمت حوزدن آن مصفف با صره و صنف
 در حق اخلاط و مصلحت سنگین و امینون و قدر شتر متبت ناسه متقال و در شصت مرتبه صنف
 سنی و بری سداب بغایت کرم و خشک اینتر ناضب است و جهت قره چشم و تحلیل خنازیر
 برین صفر زید او بقدر یک جهت اخراج جنین همیشه محرب و گویند بو سیدن بری او باعث نجات
 بری نفع است و در غن سداب که بکبچ و او را با چهار جزو آب و ده جزو اوغن از میون بکوشند
 نادر اوغن مانند جهت برودت کرده و شانه و در دکرده و کمر درحم دسترخا و در دیهلو و تحلیل
 باغ و درغ لرزه و کمران سامعه و حوزدن بقدر نصف او قبه الاحمام جهت اعتره محرب و حسته او
 جهت منصف و تویج بری و غلط نافع است **سداب** که کشتن با کبک کشت خنتر و بد بو تر و تند تر از
 بسنی و در چهارم کرم و خشک و سموم اقرب چهارم او کشته تر از او غلی است از طلاق
 مطبوخ او درت درم میکند و عصاره او را چون بر آن و ابکینه بالند مانع انگ و میسود چون
 در مکان کوفته آن و در غان بریزند حیوان مودنی معاریت آن موضع نکند و ضا و بو است
 با او با شراب جهت واد الثعلب نافع و چون برک او را گو میده ضما و کشته موجب
 مواد احرار و موت آن عضو بگرد **سداب** است **سداب** بنج است هم سرمانی فراموش
سداب اسم فارسی است و یونانی بطراس نامند و در تکابن و دیلم حجاز گویند و آن بجزئی است
 سیاه مایل سبز بر کمره و بر از اینته با باریک و بی ساق و بی غروی کل و شخی از آن بنج
 بود بقدر دروغ و کتر از آن و هم که او با زواید چشمونه و فریک بهم شکل پرندی که در مال
 اغان بیست و نوحی ماده او بی شاخ و منحصر در یک برگ مرتفع در دو م کرم و در اول خشک و
 خفیف بطنج و جالی و منفع و رافع قمل و مسقط قوی و سهل صین و مخج افام کرم شکم
 خصوصاً با خرنی سیاه و سفید و غسل و شراب و امثال آن و مضره و در افغ بخار سوداوی
 و محل بطنج و تا چهار سال فوشتش باقی است و جهت خفقان عسر العلیق و جراحت کرده و مثانه
 نافع و با سیدن او بکشتقال با سه عدد زرده تخم مرغ نیم مرتبه سه و در متوالی جهت رفع کوفت
 اضا و سقط و ضرب بغایت مفید و چون از نوع نژادشش طل تازه تازک را بقدر با قلی بیزه

کرده و در او زده رطل عن بچش تا ماهر شود و با عمل یکسان کرد هر روز چهارده مثقال
جهت رفع درد در کین مزمن بحرب و در زرش جهت جرحه رطبه عسل العلیح بنایت از خوردن
و هر که تازه اولین طبع در چون چند روز بیاشامد مواد چشم منته را به بک دفع میکند و صفت
بهر عضوی موجب اجزای حصول آن و چون با حجامت سر طلا کنند جهت منع نزول آب مجرب است
و چون در خانه هر که او را فرست کنند بآب طبع او را بپاشند یک در هر طرف میکند و مضر است
او شیخ ارمنی در قدرش بپوش ناد و مثقال و بدش قبل است **سبح** از قلعی سوخته و سرب آب بود
بهم رسد و شیشه بخور از آن کم رنگ تر و ظریفی یافتن او در دستور است نه کورت سردی او کمتر است
و خنک او زیاده است و از سموم قتل و طلا او بار و عن زیتون در عن کلسنج جهت او با مین
دفع ورم از غشا و تقیه چکان و دفع کورت زیاده مرده و دفع بدبوی زخم سوختگی نش و باز
داشتن سیلان خون و خنده او با سرب و آب بارنگ جهت قرصه امعا مفید است **سرد** در خنک
است و غیرش شیشه بخور آدمی در اول کم در سوم خشک و غیر او کم متر از سرب اجزاد و صغیر او کم
از شتر و منه و بار طبع صلبه و ضعیفتر از نظر آن درخت شیرین است و نش او خوب است جهت
فصول و با مرصاف جهت تقویت مثانه و رفع بول و اشامیدن و در مثقال از بزرگ سایه او با
مثقال مرصاف جهت تقویت مثانه و رفع بول مفید و مضر است و مصلحت کثیر او محرق مغزول است
سوختگی نش و غیر مغزول او جهت بر احوال اطمینان و عصاره شتر تازه او جهت بوسه لائف و ضار
بخش او در سکه که با تر مس مخلوط کنند جهت دفع آثار یق و سفیدی ناخن و با او رویه مناسب
تنهای جهت قنق و التیام جراحات و تقویت اعصاب و قطع نرف الدم و تخفیف از غشا و تحلی
او ارام و رفع اعیان و بار و جو آب جهت جیره و نمل و سوختگی نش و غرغره طبع او جهت درد
دقرون لته و استرخایان و بخور او جهت کمزیر امین هوام خصوصاً لته و تقوی او با عمل جهت
که بحرب موقت معده است و اشامیدن او با شتراب جهت قطع نرف الدم و قرصه امعا و
الضباب فضلات بجمعه و دفع لثام منصاب و در و صمغ جهت رفع بوسه مفید
بوسه لائف و با کلسنج جهت قروح رطبه و خامیدن او جهت رفع سیلان آب درین نافع
چون شتر و بزرگ او را با آب که در سکه طبع نمایند تا ماهر شود پس او عن کینه بچش تا ماهر شود
او را بر موی ضار نمایند و روغن او طلا کنند جهت سیاه کردن و در از کردن موی و حفظ

در جیب و تضییع او با موم و روغن زیتون جهت تقویت نافع و بدش مثل آن اثر دوت
 سحر و نصف او بورت انار است **سرطان بهری** بقدری خنک نماند و در دم سرد و تر و با جذب
 و تحلیل و بهترین او قسم ماده است و علامتش آنکه چون سوزن به پشت او فرو بردند آب سفیدی
 ظاهر کرد و بیست محروم و بیشتر غذا بیطی الهضم در سه و قیبه از آب طبع او با کف قش در از بانه
 مفتت حصه و در اجض و فضلات و سحر حق او را با باد روج جهت سم عقرب و غرغره شیره
 بوسه او بقدر یک سکه جهت خنق و در روز زین سربع اللاتر و ضماد تازه که بیده او جهت
 برب سموم و سنگین الم که زین عقرب و اخراج مچکان و خار از اعضا و تحلیل او را م خاره نافع و تقویت
 چشمها او جهت تب غیب و تعلیق بایهای او در رخ میوه و او جهت حفظ سقوط آن و مطبوخ
 او سه عدد آنرا که اطراف آنرا قلع کرده باشند و جوف او با آب خاکستر تا که نمک شسته و با
 آب صاف تطهیر نموده باشند و با جو مقشر طبع داده بنوشند جهت سردی و میوه است عصاره
 باالی مغزها حار و گرم و سستور محرق و با صمغ عربی و او به مناسبه همین اثر دارد و جهت لواء
 غایت نافع و ضاد محرق او جهت سرطان پستان از موده است و چون عدد مذکور او را در یک
 سس با قلع بسوزانند تا خاکستر شود و هر او از یک ملعقه ابانه و قیبه آب بنوشند جهت
 سس یک دیوانه که بیده محرب است و باید که هر موضع اخم مرهمی از او روغن زیتون در سه که و جا و شیره کنار
 او که در آن از کزین سک گذشته باشد و بقدر دو ملعقه هر روز بر بندد و گوشتی شرط احراق او بجهت این
 این امر وقتی است که افتاب در سحر باشد و با مقابله قر باشد و شعله میانی طلوع نموده باشد و سستور
 را که بوی محرق مذکور و نیم در جل جنبطبا ما و عشر این جزو کند اضافه نموده سه او از زیاده این
 او از سه مثقال با سب و بنوشند رخ اذیت سک دیوانه که بیده مر نماید و سستور چون سه مثقال
 خاکستر مذکور را با یک مثقال روغن جنبطبا با شراب بنوشند همین اثر دارد و ضاد خاکستر او با غسل
 که با هم طبع نموده باشد جهت شقان پای و مقعد و شقانی که از سر ما بهم رسیده باشد و شقانی
 از ماده سرطان بود نافع باشد و گویند مفرمانه است و مصلحت کل قیر س و کل مخموم و قدر سستور
 از سرخه او سه مثقال از خام و چینه او سیخ مثقال است **سرطان بهری** در جنگ در بای و در قسم است
 که چون از آب بر آن منجم شود و آن سنگ است بقدر سرطان بهری و از آن کو چکتر و صدفی و
 هم در او دم روغنک و سرخه او را اجلا و تطهیر بیشتر و جهت رطوبت که در طبعات چشم

جهت پدید آن کرده و ضرفی یافته است **سطراویون** بونانی اسم جنسی است که اکثر دکنندم از آن



سطراویون در جرب مایه ظاهر میگردد که غیر از لوب و کندر نیست **طراویون** بونانی جنسی است
باین گیاه و شکر و شنبه بفراسیون دازان در از تر و سفید تر و بر مرکب در کش اینزه و سفید و خوشبو
میل بر اینزه و با آنکه زغیت و شانها بسیار از یکجا رسته و گلش اینزه مایل بر زدی و اینزه و طغش
تخ و صفت ادر و منهای کوه و زمین ما خشک در چهارم گرم و در آخر اول خشک و مدافوی لول و
حیض و مفسر حیان و مخرج آن و مکن حفظان بار و وضعی مره السود او جهت توحش و مالتو لیا
در سوسا در در دما ری شکم و نفویت دل نافع و فی کردن با مطبوخ او جهت سک دیوانه گزیده
قبل از آنکه از آب تر سر سبب داشته اند و چون در دروغن از تون جوش مینده در کوش چکانند
بر سوزید بدان حالی کنند جهت رفع درد دندان نافع قدر شتر تنش نایک درم است **طراویون**
بونانی اسم جنسی است که بر روی آب هم میرسد شنبه بیاد و نجوید و بی بیخ سرد و تر در اوج او را
حاره و جهت حرفت البول و در او را خون کرده و اسهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب بطلی است

باز که بر روی
مستطاب

سفالون یونانی اسم نبات مابین شجره کلبه و شنبه بعشقه در شمار پربانی سجد و پنهانی
 میرود و در کشت شنبه و بخت و چندین عدد در یک هم مثل خوشه و اندرون کلبه در آن سجد و پنهانی
 مابلی بسیار و در کشت مثل برگ بخته و بی تخم در صفها بکل غریب و بقاری بر آن ناست
 و در باغبان بسیار است و در غنچه سبزی است مرکب القوی در اوج ادراک عاده و باره و در ک
 او را چون کوبیده صفا نمایند جهت کزین غریب و زینور و یقلد و سایر هوم ستر با و طرا و باغ
سطلک لغت سر بلای و آن میوه سبزه است **سطلک** ازیناد **سطلک** اسم یونانی جلد و مطبوع
 اسم یونانی از قره است **سطلک** اسم یونانی خود است **سطلک** اسم یونانی جلد است **سطلک** اسم
 جنس کلبه است که ازادی زمین پهن میشود **سطلک** یعنی است بقدر زیوت و بر آن کز از آن و سیاه
 و اندر کشت سفید و خوشبو و بقاری سنگ بر زمین و برکی طبلق و در تنگین سکو نامند و سینه
 بیک در کشت کند و از آن در از تر و باریکتر و با صلابت و آنک خوشبو و کم عسل و آخر در کم
 و خشک و حقیق بلوغ و در اولی و بعضی مفتت حصات و منفع افواه و عروق و مخرج غفرات
 و جهت سقر و صفا و آناخ و در ستر جهت تقویت بصلاب و سحر یک راه بسیار هم در آن
 اد جهت ادراک کردن عقل و فهم و رفع ریح و نفوس معده و بکلوی رنگ صند و بر فغان و صند
 در اسیر و کثرت اضمه و در معنی جسته انظر جهت درد که در سردی کرده رانده و نشطه العول
 کلبه است و در معنی جهت ادوات در هم آوردن خم آن شراب و حله و آه و حمله جهت تقویت
 دلته و در معنی و آن و رفع قروح ال سونا و جهت کوشک آوردن در راحت هر که سبب
 رطوبت است و بجهت و در بلای باره و در یکی و در و راه و آناخ و در راه جهت کزانی سامه
 طلا و با زفت جهت جویش سرد و مسول اد جهت سخن کردن کونه و شامیدن یک و قیه از شراب
 که یک و قیه از آن در یک رطل شراب جوش نیده باشد جهت رفع افام کم معده حریب
 استعمال کردن او با بیخ باعث فاد قوت او شده و مضر طبع صوت و مصدره شراب و مضر
 و مصلح او اینست و در ادوات او محرق خون و موله فزاد و مصلح او سه از در آب سرد که نجیب
 و قدرش بیشتر تا در انتقال و به نش سبیل الطیب و نصف اوم در ربع آن در اجنبی است و قسی از
 سعد هندی که شبیه برنجیل و مضمض او بزرگ انغوان از جمله سموم و محرق و مضر جلد و در آنک اد
 مورت چون در زیاد از آن کشته است و طلا و در ساعت موبرا سترده باعث جهت

میگرد و **سعال** اسم عربی کبابی است شبیه کبابه خشک و خار دارد و سفید تر از آن و برکش از آن
 نرم تر و ترش تر و در و بر خار و تخم او همین است و اهل اعراب معتقد اند که میخ و نتر از مدربول و قاطع
 از غیر اسهال است **سقوط** آنچه در بینی کشد و مانع باشد باین اسم نامند و از اختراعات عالمیست
 و عود العطاس اینتر باین اسم نامند **سعالی و سعلی** فخر بونی است و حیثیت السعال نیز گویند **سعد**
 و بیلان **سیفر** یعنی مجمه سرخ **سغین** بدستور یعنی مجمه سیخ **سغریل** بغارت به و اهل و برکش
 نامند و معروف است برین اودر برودت قریب الاعتدال و آخر اول تر و مدربول و مقوی معده **دول**
 و مضع و سرت افزای روح حیوان و نفی و طلاء او که گرم کرد استعمال نمایند جهت نهیج اطراف
 و سود القیه مجرب و ترش ادر اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قویتر از شیرین
 و هم هر دو قابض و آن سبب بود و خصوصا بعد از غذا و حالب طبع حار المزاج اند و خلوه
 و بیلان افام او مضع و مقوی قوتها روح حیوانی و نفی و خوردن آن جهت تقوی و دفع سوسک
 و کانه و خفقان و حفظ جنین از سقط و بر اینکمان استخوان و ضعف جگر و معده و خم آن جهت
 برغان و در دسر مزمن و تزلزل و منع صعود بخارات بدماغ و دل و الصیاب مواد در دفع خویش
 کل خوردن و امثال آن و اسهال و تشنگی و التهاب و دفع سخت و در قته البول و عشیان و قی و در دفع
 معده که از ریختن مواد محرقه باشد و از ابله بدوی عرق نافع است و آب و جهت دفع نفث الدم مفید
 و گرم ادرسد و در مضرها قویتر از آب و مصلحتش با کردن است با عمل و قطره آب او در حلال
 و دفع جهت حرقت البول و جراحات مجاری بول بنایب مفید و بر بیان کرده او را در التمش بقدرت
 التمش تیره کرد و جهت قطع اسهال مزمن مجرب است خصوصا چون جوف را افاضی کرده جز
 ریزه کرده در را بنجای داده بخنده باشد و مضرها ضعیف و تحت قیصره اید و مورث غنچه برنده
 و فوئج خصوصا جرم غیر مبابی او و مصلحت استون و امثال آن و قدر شرب از آب در تداوی
 سرد است و در تب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع فی اسهال مراری و مانع صعود
 بخارات و مسکن تشنگی و حرارت و در معده و معاکه از غلط موجود باشد سبب بعصر و مضر
 صاحب سعال است در تب به شیرین قریب الاعتدال و یورت در و غالبه قبض او کمتر از قی
 ترش و در جمیع افعال مثل آن و در جهت ضعیفه السبب از دست و قدر شرب هر یک از آن تا
 ادم است و شکوفه تازه به معتدل و با قوت قابضه و مسکن در سرد و غلیان حرارت و مقوی و مانع

دول و معده و بر بای او جهت تقویت جهت و سینه دول و حفقان حار و منع صعود بخارات از
عضاد بجم به و شکوفه او دیدستور در کش جهت حیل فصلات از انضاب باعضاد او را حار و جسم
اعضا و تقصید بر که آن جهت تخفیف از غما نافع است و پیرازی که پیرادی به بیات که از جهت
بسیار قابض بنایت مضر حلقی و صوت است و در ورش جهت نزول الدم جراحات مفید و خاکستر
شاهنازک در جهت به و بر که تازه او دیده او در همه افعال بهتر از توتیا و جهت سلاق و حکم
و در معده و جرب نافع است در دغنی مطبوع به هر او را با مصنف آن او غنی از این جهت
باشند تا دغنی خالص باقی بماند سرد و قابض جهت جرب رطوبی و سوسه سرد و در جهت
رطوبه و قروح دهان و دوار و طین و ماندک و حرکت رحم و بول و منع او را عرق مفید است
او جهت لغت الدم و صواع حار و درم حکم و اسهال منمن در زهر حار و قرحه امعاء و رقیق است
و در خشب الصوبه نافع و حفته او نیز همین اثر دارد و در دغنی که شکوفه بر طرفی او غنی کلین
ترتیب دهند در افعال ضعیف تر است و پدیدان در دو دم سرد و تر و بادک قوت قابض و
لعاب او جهت خشونت حلق و حلقوم و سرفه حار و دیابسه و شکنج حرارت معده و پتیا و سوزش
زبان و دهان و بیروت آن و طلا آن جهت سوزش آتش و رفع حرارت اکتاب بنایت
مفید و مضع دانه او جهت ارقه کندگی و دهان مفید و مغز دانه به بیست خوردن و موافق ^{مفید} اعضا
و جهت سل و قرحه امعاء و کمرنگی او از نافع و قدرش تیش ناد و شقال و از لعاب او ماده
مصنّف و در معده و مصلحت در خوردن شکر و در مبرودین از زبانه و به لکس نیز تطوی است
شاهو کوس اسم یونانی بناتی است که در معده نیز میبرد و بدو ساقش تا بقدر و شیر و برکشش
و متفرق شبیه بیک شانه و از آن بزرگتر و مکتب بزرگتر از اجوان و وسط آن از نو و بعضی
کل از وسطش غنید و در طعم مایل به تندگی و تلخی و خام و کجته او از ماکولات است و بعضی او را
پیا زبری دانسته اند در آخر دو دم گرم و خشک و در بول و حیض مفتوح سد و جهت و مقوی معده
و سکن درد کرده و نشانه و تریاق سوم و سه شقال از آب او با شکر و بنجدرم پدید از اسهل
اضطاد غلیظ و بدستور بنجدرم کل او با شل آن پدید و عمل مسهل قوی است و مضر جگر و مصلح کتیرا
سفید و لیون اسم یونانی بناتی است شبیه بیک چهار و چو شیر و ساقهای بقدر در غنی و شبیه
ساق از زبانه و تخمش شبیه سیالیوس از آن پهن تر و سفید تر و نقل الهرا کیمه و منج او شبیه

تری و نیش و اماکن رطبه است در دو کم در آخر آن خشک و سهل بلغم و منفه و جهت برنا
 سدی و قوی و در دگر بود صرع و بواسیر و خنثاق رحم و قطور آب تا آه از جهت تنفیه
 کش و ضا و جهت بواسیر و بواسیر مانع و شام بدن تخم و بواسیر در طبع آن جهت خنثاق
 هم و بخور از جهت خافت میوت و بسبب غش و صرع و صداع نرسن بغایت مؤثر و طول او
 ما و عن ایون همین اثر دارد و ضا و کل او با شرب جهت منع زیادتی قروح خبیثه و غله معینه
 و مطر کرده و مصلح او کثیر است از شربت از شتر او تا در شتقال و از بسنج او در دو کم جهت برنا
 بسنج او بهتر از شتر است **سفید زرد** با صفه آن سفید است مانند آن اسم فارسی نوع صغیر است
 اراعی است **سفید سفید** اسم فارسی حرمل امیر است **سفید** اسم فارسی حرمل است **سفید** بونانی است
 چهار است **سفید** بونانی است **سفید بوی** اسم بونانی شایع **سفید** است **سفید** بونانی است
سفید اسم بونانی سنگ صید است **سفید** اسم فارسی بزرگ **سفید** اسم فارسی بزرگ
سفید اسم فارسی سفید **سفید** اسم فارسی سفید **سفید** اسم فارسی سفید
سفید اسم فارسی سفید **سفید** اسم فارسی سفید **سفید** اسم فارسی سفید
 او را بر بل محموده مانند عصا ه نبات پر شربت که شانه بسیار باریک از یک سو به
 دیگر سه چهارم بر روی زمین بین می شود و در بعضی مکان گاه باشد که است ایستد و ظاهر
 در طویت چسبند و هر گشتل برک بلباب و نرم و ستر و باریکتر از آن و گلش سفید و مستبر
 و بهمان است و تقبل الراجحه و بیخ سفید و قدر از آن عظیم حجم گونا و بوی و پراثر طوط
 در آن اجتهت است و او قطع کرده اطرافش را از خاک خالی نموده بر بها قرش گستر طوط پنی آن
 او هم کجا جمع شده بر او اند و بهترین او صاف و سیک وزن و پرمسور از شبیه با سفید است که خود
 از او شود و بل بگوید و او روی و سفیدی باشد و محلول او در آب سفید شود و زیونترین او
 در معانی است که از غله و برامنه جز دو سیاه او قتال است و هر چه بصفت موصوف نباته تصفح
 از شتر توغات خواهد بود و قوت غیر مشوی ناسه سال باقی است و بعد از آن قوت مسله است
 که در او بار می شود و مشوی او را قوت ناسه سال باقی ماند و شتر طهت که میان به و سیب خیره نشود
 گشته و مانند مصلحت استعمال نمایند مصلح و عود و کثیر از بجزل و صبر و روغن بادام
 این تلمیذ سنبل و این سنبل را بهترین مصلحت دانسته و در محروین با عصا کله سراج

در بیهوشی استعمال نمایند و باید که مبالغه در ساییدن او نکند که باعث ضعف فعلیت و در غرض
و ضعیف القلب و اطفال و ضعیف الاحشاد در هوای بسیار سرد و بسیار گرم استعمال نکند
در سبوم گرم و در آخر سبوم خشک و سبیل صفرا در نزوحات مخلوطه و با جذب از اوقات
و متقوی فعل هر سبیل و بغایت سریع العمل و قاتل جین و گرم معده و جالی و محلل و منفع
فضلات و جهت کزیدن عقرب شراب و ضاد اناخ و با مثل در تریه و چون با شیر یا بنوشته
انام گرم معده و اما معجزه با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تریه جهت
بلغمی نافع و زیاده او مضر دل و معده و اما جگر و مورث تشنگی و گرم و در افعال
از بندام او کشته و ضاد جهت بهن و برص و با روغن بادام جهت درد سرد و با روغن
جهت جراحات و با غسل جهت عرق لسان و با سرکه جهت توبه با صداع ضربانی و با زهره کاه
مطبوع چون بر حوالی ناف طلا کشته جهت نمودن اطفال و ضعیف الاحشاد و سبیل
محرق و محلل و ضاد جهت برص و در مفاصل و تحلیل او را م نافع و ضاد بر که او را
ضعیفتر از بیخ او و فرزند جمیع اجزا را از مخرج جین و قاتل آن در قدر اشکیتش از بیخ او
دو درنگ از برکش تا یک درم در بش بوزن دینم او صبر زدن و نیم وزن او بیلد از زدن او
بدل اوست و چون سفوفیاریا با کلاب و آب سماق و به ساییده قرص کشته به جهت بفا
دخوردن و در شغال از بیخ که در آن محموده آشوری کرده باشند با قدری منقش جهت امراض
سوداوی و در رخ پنهان میفید و بی مضرت و از خواص اوست که چون ساییده او را فرس خاک
نموده در شده وصل بونه احتیاط بلغم کشته او را عصبه و متفا کشته مجرب است
ام بوتانی جوانی است شبیه بنگبوت و با بهای بسیار دارد و در ساقزین او را بوسیع و سبعین
مفید بین اربعه و در نبعین نامند از سموم قتل که او و طلا مطبوع بگری آن در روغن از بیخ
ستر نه موی و جهت رفع حله نافع است **سقفه** حیوانی است شبیه به بز مچه و دنباله او در
و درت و بلی دارد و ابو القاسم عبد الرحمن تمیمی بیان نموده که در بلاد هند مشاهده کرده
دو دره سواهی دنباله و عرضش زیاده به نیم دره دیون بر روی و مولف ثقا و الاصفه
خضرن علی مصر مخصوص بله فیون و با مصر بیان نموده و دانسته و اکثر اطباء بیان نمودند
که در آنسایل و قلم و بلاد هند میباشند و جنس آنی او معروف ببول است و جنس هر می خورد

در اول مطلق است و ماده او تخم ز ادر دیک سو اصل بنیان کرده ز ماده از نسبت عدد متکون میشود
 درشت او ملون بر زدی و سپاهی و مز او ادر و قضیب و ماده او ادر و قضیب و حصبه او حصبه
 بنصبه زدی و در جو ف که گاه او در آب و در سو اصل تعیش میکند و خواص مشهوره او در این
 موجود است که در بیماری قیل از حقیقت شدن ماده صید کرده باشند و شکم او را از حشا پاک
 پاک با نشسته باشند و در سابه خشک کرده و قویترین اجزاء او در تقویت باه که گاه و ناف و
 نسبت در با نسبت و شک او را بر تا غیر عظیم است و ناز و غیر شک سو در در دم گرم و تر و بغایت مسمن
 شک سو در در سیم گرم و در اول خشک و بغایت پیچیده که ریه است بقوت او در این امر تبه
 پاک سوز و لطفاً آن کافور و تخم کامو میکند و جهت فایده و تقوی و در غده و حذر و نیز از مفاسد
 این در غیر مجردین و مصلحتی او ب صاف و تخم کامو و طبع سرد و معین فعل او غسل و شراب بنشیند
 او ب تخم نیمه است و در شربت سکه در دهنش سکه صید از قضیب مجفف کا و کوهی
 در تقویت باه او در لسته اصفا نازد و مهر بارس گوید که طلا خون او با بیدیه و آنکه تغییر رنگ وضع دوم
 میکند در بین و بصاد هم عربی رو شب خرامت و در قانون الادب بصاد آمده و در طبایع لیمو
 اسم داشته میداند **سقفی** سقفی است **سفر** اسم سر مانی بسفای **سفر** اسم یونانی عقرب **سفر**
سفر اسم سفر **سفر** اسم یونانی نقل **سفر** اسم یونانی و سف **سفر**
سفر اسم یونانی حابون **سفر** اسم ترکی زرد زرد است **سفر** اسم ترکی ملک البقم **سفر** اسم ترکی خراطین
سفر اسم ترکی بهنج **سفر** اسم ترکی بقربت **سفر** بفار شیخ کرمانند آن عصاره نباتی است
 نباتی است که شش فی دبی تجویف که بعد از طبع منقعه کرد در هر گاه بی تصفیة با شکر احمر نامند و چون
 در دیگر طبع داده صاف کرده به چرند بقی که در او جد اگر دمی سیمانی است و چون طبع دیگر داده
 قالب صوفی بریزند او را فایند گویند که در طبع ثالث بیالته نموده باشند بطبع خوانند و بفار سه قند
 در هر گاه در قالب مستطیل مساوی الطرفين بریزند معروف بقلم است و چون طبع دیگر داده در شسته
 بریزند موسوم به نبات قراری است و چون باب طبع داده با کفچه بسیار بر هم زنند تا منقعه کرد در دوم
 شسته مخصوص ماس فایند خرد او شکر است و چون در طبع ثالث بقدر عشره از شر نازه اضافه نموده بچو
 تا منقعه کرد در آخر اطر ز نامند و اکثر فم حلب قند مکرر را مخصوص این اسم دانسته اند و آب شکر
 در اول گرم و در آخر تر طبق و حلق و سینه و شش و جالی رطوبت آن وجهت سرفه و احتیاس بول

سف
 سف
 سف
 سف

و در وقت آن نافع و مولود خون معتدل و صورت نفع و صحنی که مثل نیک شکر ظاهر میگردد جهت
بصر نافع است و شکر سبز در دو کرم و در اول نزد سببانی در آخر اول کرم در اول نزد طرز
قریب بلا اعتدال در بهترین اتم است و هر چه صافتر باشد حرارتش کمتر و هر چند که نه شود خف
میشود و انواع شکر صالح غذا و مسمن بدن و جالی و ملین طبع و عصاره تقویت و معوی از انواع
حکرو محلل ریح و امعاء و مینوسریم القوی و بعضی بدن دماغ پیری و مولود خون صالح است
استحکام اعصاب و استخوان و رافع غلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرغی سبب طبع
کرم دروغن با دام جهت سخته الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل او نیم کرم اوغن نمونند
رفع سده جوف و تنقیه زمان صاحب نفاس نافع و بجهت غسل اول مجرب در ادمت حوزون
و دوزی بقدر یک دقیه رافع سرفه و خشونت آواز سینه و درد آن و ارنقاش و حفقان
جماع باشد و امکان جهت جلا در بیاض چشم و لحم از اوید و باور و در کین سوسمار جهت
مجرّب و مالیدن نوع صلبه بر بلبک چشم رافع جرب و عدا و باکریه و قطران و سوسمار
جهت قویا در حص و سایر اثار عیب الفعل و درو ران جهت بردن کوتلت زیاد و جراحات
کوتلت زیاد و بخور افام او جهت زکام بغایت موثر و مصر صاعبل و سببال و معض صاعبل
المزاج و مولود خون صفراوی خصوصاً که در صین کمر است که موقوف استعمال کنند و افام نه از
و مفسد اعلاط و مصلح شش با دام و شیر ناز و تریشها و آب انارین و به و طباشیر و کاه و مو و امثال
آن و بدلتش در تقویت باه و تلین و ترطیب مثل او ترنجبین و در تسکین قولنج عمل
نامی درم است **شکر انیسون** شبنمی که بر درخت شتر منقذ گردد و در شبیه با ریای نیک و سفید
بیانی و سیاه او را حجازی گویند و شتراد مسمی خرغ است و بهترین اریمانی است که اولاد نه ایمن
باقیض در آیه و بعد از آن حساس نمی شود و در اول کرم و خشک و این تمیند معتدل الطف
دالسته اند و حجازی او کمتر از بیانی است و افام او منفتح سده جگر و ریه و جالی و ملین طبع و عصاره
در جهت در اسبینه و سرفه در در معده و جگر کرده و دمانه و قرحه شش و با شتر شتر جهت
و با شتر که سفند جهت سعال بهتر از این فاوندی و در ادمت او با کرم تا یکماه هر روز بقدر یک
جهت ابرو و بوق النفس از مجرب است سترده اند و امکان او جهت فوت با صره نافع و مصلح حوزون
و مصلح شش اوغن با دام و بدلتش بعضی گویند که شکر تمقال است و قدر شتر بیش یک دقیه و در وقت

است سال باقی است و مولف اختیارات برین تصریح نموده که شکر تغال است و غلط او صریح
 است در این شمار باید به و بر شیر است بجا یک از قطع یکدخت او زیاد هر یک بر طبع شیر جمع میشود
 گفته است بجز احتش و جلوش ضای او بسیار و در از او باریک و برک او نرم و در بعضی
 بعضی بعد برک او غوان و شیرین و در بلاد کرمان یافت میشود و کشت مغش و بزرگ در بعضی
 یک دکت مایل بر روی و شبه بکل خرنه و شمش با پنیر و بسیار بزرگ در جوف او شبه بزرگ
 از شبه در غایت نرمی اعراب بادیه از آن باشت ترتیب دهند و بزرگ شاخ او در سبوم کرم و
 طوطی مطبوخ او در روغن زیتون جهت فالج و تشنج و صدمه و در زور برک خشک او جهت منع قروح
 و کوفت و کله در رخ برک و تحف قروح و بردن کوفت زیاد نافع و به نمر او را چون در صین نزل
 از آنی از هم باز کرده هر جهت که آرد فاعل طرف الدم و جهت او با نیدن کوفت موثر است
 در بیماری کرم و خشک و سترنده موی جلود درین محل مستعمل است و فاعل دانه بود
 در رخ کبکی و قویا و سعه و مصلح ارواح صاعده عام ضایع است و محمد بن احمد ذکر کرده که در طرف
 عالی که شیر او را جمع کرده بودم جمعی کثیر از آن طرف آب خوردند یکی ملک شدند و قسمی ازین
 هم سمیت بجدی است که جلوی را بیاورند است و برکش شبه برک بسلام و در وقت شبی شبه
 برک دخت کز دکت سفید و شمش مثل نخود و مایل برقی و کعبه سفت ثالث گوید که ازین قسم
 شکاری میگرفتند که با وجود شیرینی قدر و منفال از آن در سه روز قابل بوده و در خرزاین ملک
 بطن ام سر العنتر ازین جهت میشود **بک** غذا است که با سه که ترتیب دهند آن لطیف است
 و در فاعل صفر او مکن غلبان خون و مضر بحیف البدن و صاحبان عسل عصبانی و سود او
 از زردیج و صف معدده و شانه زور هم و قوی و در در مفاصل مضر شارب او و به سهله و بخش
 و در وقت با لوده و طریق ترتیب و آنست که کوفت را در وسط آینه کرده و اگر مرغ باشد از
 آن با لوده و نیم جفت سازند و پیاز و زردک و کنگر نار اچند جوش داده لوجه او را گرفته با
 سرد شیریند و با کوفت رسکه داد و به خوشبو هم اچته با عسل و شکر چاشنی داده ^{زغوان} قدری
 و اما ز کتند **سکه** این الدولت گوید بنانی است برکش شبه برک مورد در وسط آن فاعلی
 برکش شبه و به حی العالم کیر است بیت دارد کرم و خشک و جهت صلابت سپهر نافع و **سکه**
 او مالف نکره گوید که حب سواد است **سکین** معرب از فارسی است و پرومانی ساغاکا فنیون تا

و آن صمغ بمانی است در شکل شیشه چنانچه بهترین صمغ اوصاف بیرون سرخ آوردن سفید است
 ظاهر و در این بابین صلیبت و قسه باشد و گویند قسه یا دستخیز است و در فرق میان اینها طریقت
 در وقتش بایست سال باقی است و در سیرم کرم و خشک و بعضی خشک او را درده و هم در استخوانه و سینه
 ملطفت و بانی و تحمل رایج و او را هم صلبه و در جیض و سبیل بلغم غلیظ و جذب آن از عین بران
 و سبیل ما را صفر و با قوت بر فاقته و صمغ او و به سبیل و قاتل اقم کرم معده و جبین و تخریج آن
 بلغمی در ایو و سعال و در دینه استفا و در مفاصل و نفوس و تنهای بلغمی و سوداوی و قلیح
 صداع بارده و معص و با شراب جهت کزیدن هوام و با عمل جهت تقویت باه و ضاوه جهت
 و خار از اعضا و اثار جلد و تقه عصب و بواسیر و عرق الف و البیام عضل مقطوع و تحلیل ضایع
 و سله و فتر زید و جهت حبس حوض و بخور جهت احتشاق احم و صرع و اکنیال و جهت نزول
 ظلمت بصر نافع و مضر مجرب و در مورث او ام باطنی و مضر شانه و مصلحت اشتق و مضر کرده و مضر
 کثیره او قدر شتر میشن ناکیدم و بدانش قسه و گویند در غیر رخ سموم را بیخ بدل است **سک** عصاره
 و غیره صمغ آن مرکب است از ماژ و مصاره خوره که بلع نامند و آن نوعی از راک است در دره
 خشک و حابس فی وطبع و مقوی ماسکه اعضا و قاطع عرق و رایحه نوزه و بهر بودین و قدر شتر میشن
 و بدانش راک است **سک** چون سکت اصلا و غیر اصلا را با قدری مشک یا میزند بنام اسم خوانند و چون
 مشک که از آن مسمی سک الجلود است و چون نافه او را آب چسبایند سک البان آب بهر شده سک الما
 و چون نافه او گویند با و یا میزند سک لاکر اس گویند و اقم امایل مرمی در افعال قریب
 و قسی از سک المک از جلد طوی است مولف نهاد الاقسام گوید که او مقوی احت و محلل و منفع و بهر
 جهت در دل و مفاصل و رسال و نترف جیض مایع و طریق ساقن او است که در رطلاب
 خرابه رطل ماژ و سائیده بچوت منزه قریب با بغضه کرد و از آنش هر درانه یک رطل از او
 سبیل الطیب و سان العصاره و بسیار و هر که جوڑ بود و قرفعل و قاقله صغار و کبار و کبابه و خور
 س مشقال و در این سبه و قیه و ضدل از او نیم رطل و زعفران سجد ام و صمغ عربی یک رطل مجبوره
 سائیده باب مذکور قریب انقاد و سه شسته قمر صمغ خشک گشته بس قمر صغار از هر صمغ
 یکدم مشک خالص با مضمیج قمر سازند و استعمال نمایند **کیمین** مولف او بقراط است و منافع کیمین
 تفتیح و تقطیع و ملطف و غلیظ و تغلیظ رقیق و تسکین حدت خون و صفر است و مضر صاحبان

کیمین
 کیمین
 کیمین

در حال اوله و حصیه و مصلح ادها سینه در پیش صلاب در شریک بلوغت و انام او در سوراخ
 باقی نماند **کله** اسم فارس غناب الثلب **کله** حجره لغا غیطوس است **کله** اسم فارس قرغه است **کله**
 اسم غلب الثلب است **کله** اسم ترکی خلف **کمال** این الودنه گوید خیموس است **کله** پوست شامی درستی
 است مثل لولیا یک سوراخ و میوه نالی اسپلیوس نامند و مخصوص هند و عمان است برک بخت او تیره
 در سون کبود و ساقش غلیظ و پوست او سبزه و هفت نم باشد یکی از او غلیظ و خوشبو و دوم
 یکی نازک و صاف یکی خوشبو سوم سفید نایل بر روی دلی ای که چهارم مابین سر و سیاه از ریش
 هم نازک بود در شب بکسح ششم تیره بقسط و غیره برات و هفتم رقیق و بسیار سیاه و بد بود و کوهن از
 او در اجنی تیره هم میرسد آن تجمل بد از اجنی میشود و بهترین اوقلم اول بود و دوم و پنجم که مانند
 بر ریش باشد و تلخ باشد و فوئش نامت سال باقی است در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و لطیف
 ریشی و مقطع و منفرد و محمل و مقوی اعصاب و در حصص و فضلات و حجج چنین و حصص و جهت
 معال در در حجاب و در در معده و رحم و منغ تزلزل در حکم در رفع سمیت او بود و از هر افعی و تباهی بوی
 است بصر و تقویت و تنفیه رحم و خوشبو کردن و تجلیل و طایع مانع است شراب و بخور او صفا و او کمال
 در در طبع او و در تبین به بخور او جهت هم در در رحم موثر است و مضر کرده و مصلح او کثیرا و مضر
 حق و مصلح آن آب پستان و کثیرا و بدیش و اجنی و قدر ستر متبش تا در درم است **سلی** بغارس جفند
 که در غایت سینه زدن برک باشد سلی بود کوهن و آنچه زیره برک نایل بر روی و سان و برک باریک باشد
 مثل بعضی نامند برک کفوی و در ارتش در اول و با بلور قیته و قوت فالصیره و رطوبت بینه و جالی و محمل
 ابرو و مطفی و درم او جالب طبع و دینیه و ملین آن و قلیل النفاذ و منفخ و مقطع بلغم و جهت
 است که یک باه موافق و بهترین اجزاء اداب برک و ساقهای و برک او بهتر از مینج او است از طبع
 او قیته او از ایل میشد و خوردن او با خردل در که که طبع یافته باشد جهت رفع سده طحال بسیار
 مؤثر جهت در در کرده و مسانه و امراض مقعد نافع و آب او با دویه سلس معین اخراج بلغم و جهت
 معال و نفوس نافع و سعوط آن جهت تنفیه فضول و ماعنی و با زهره کلک جهت تقوه و صداع
 تنفیه دهره عین و قطور نیکرم او با دغن با دغام جهت در در کوش و فطول طبع برک و مینج او جهت خاز
 و کله که در و عمل و صبیان که بغارس از رنگ نامند معینه و صفا و آب نیکرم او با یوره ارمنی جهت تیردشت
 با در استفا مجرب حقه او جهت اخراج فضل و سح و بر در مقعد و عطله برک بخته او جهت سوزنکی

الش و جوششها و باد سرخ و صاف و برک خام او جهت بهن و دار القلاب و قروح جنبه و صند
مفاصل با میل جهت قویا تا بیل با جفا جهت خوب کردن موی و باروغن با و ام جهت تبیین او را
و خوردن او با جردل و ابجا هر مسکن قوی و رایج غلیظ و انشا را در محرق حزن و مورث قوی و صند
مشغ و مصلح او بخت او با عدس است و استعمال خردل و ابجا هر **سرخ** اما حاض یا نیست در کرم
سرخ بری و سخی بری قسی از عاقل است و بقا رس جلوه گویند در حاض مذکور شد **سخت** بنابر
مانند برای جوی که کرم گویند دانه البت متوسط میان جو و کندم مقتر میشد و سرخ و سفید
اول کرم و در دم خشک و قوی القیض دمان او کرم ملین طبع بعصر و مولد غلط صالح و چون بزرگ
بعید الا بنضام و مولد نفع و مضر معده و مصلحتش از نایب در چربها و شربتها و مطبوخ او با شرب
بهن و مولد به کرده در هر بره او با روغن زیتون بسیار جهت مالینویا و نه زبان و تنقیه سینه و کرم
در رخ سرفه شکر و صفا و او محلل او ام و واقع طحال و کلفت و نمش و جلوس در طبع او مسکن
د آب پوست او منقح بشیره است **سرخ القیض** پوست مار است که در بهار اندازد بهترین او پوست
ان غلیظ و سیاه و بل برزدی و بران بیاض در آخر دوم کرم و در سوم خشک و یکدم او با در دوم
مانند مان پنجه باشند برای بوسیر ظاهر و باطنی مجرب و البته اند و بدستور یکدم او با سه عدد
خرما که در سه روز بنوشند جهت منع خروج تا بیل و سقوط آن موثر و باز جاع مصلح جهت
سنگ مانند بنای سر الی اثر است و مقصده ماس که نمکرم که در آن جوش بنده باشند جهت
در آن و قروح لته و فطوره که در روغن زیتون طبع یافته باشد جهت در کوش و رخ سینه
مواد جهت جرب و دمه **سرخ** اجفن و انتشار آن و سلق و تقویت با صره نافع و بجز
که بختی هوام و خج عین میت و شیره و محفف قروح رطبه است و صفا او با نوت و در جهت
و بر ص و انشا و طرا سوخته او با روغن زیتون و با شرب جهت او با مین موثر و در انت
و ما بین روغن که در آن جوش بنده باشند جهت شفاق مقصد مفید و بستان او بر در کرم
موجب تبیل و لاوت خوردن او مظلم بصیر و مصلحتش کثیر و قدرش بیشتر تا یکدم است
و سلق العقل لغت بنطه است در مصر شریان نامند در خنی است قریب به جهت پیدا
شبه برک درخت زرب و سرخ لون و کلفت سرج و تخم مثل شاهانه و با شیره مینی و قیض
کرم و خشک و بک و تخم او بهترین او به سوم حیوان است خصوصا افی و جهت تنقیه قصه

دو ادا و نطول برکش محمل اور ام بت **الحق** بقاری کشف و سنگا پست و نیر کی پخت



تنگ و کتیرا
کجیہ شغف

اور غشا و نختہ او بہتر از کباب **سنگ** یول نر کرم است کہ در سنگ لاجنا میخند شود و در
الابت و بیع نوارہ آن تر متب دہند و بسیار فرقی ترا از بار و دہست در آخر دوم کرم و خشک و متعل
عاش کردہ سفید است و غیر صاف او سیاہ و شبیہ بزوت خاک کبودہ و طریق تصفیہ در دستوار

مرقوم است مسهل افلاطون صفت و آنست که میوه او هر دو زیبا کجین تا چهل روز باشد
 خرام مستحکم دانسته اند اگر چه بجز رختن اطراف رسیده باشد و طلا او جهت کشورن اراد
 و دمل دروغ انار موثر **سیاهان** بفاو در اشکته در مصره ارا التفت نامند و او مصنوع از زینتی
 است و از زینتی رطلی در سبب کوفتیه باشد و تضعیف بعد از سختی طبع کرده باشند در چهارم
 و از سموم قتاله است در افع کوشت زباده خراج و خشک اینزه زحماند تا بیل و پوسید و فضا
 و جمیع آثار است و اما با وجع شتریه که طافت نتوان آورد و با صندل سفید جهت برص انسان
 مجرب است و جهت پاک کردن و غزوی طلا مستعمل از کران است و یک قیراط او کشته است
 او باوه چندان او صابون رافع در دما و غرمنه باده مجرب است **سطلان** **بجیل** صرمیه الجدی است
 بجیم اسم هندی مقل از زق است **سور** مغربا از سلوس یونانی و آن چوبی است **سوس**
 یونانی اسرچ است **سیدین** عنکیوت است **سیم** بنزی است **سده** قرظه است **سلیط** زیت است و کوب
 عکیرت **سلیفی** اسم یونانی نبات در وان است **سلیتر** قره العین **سینجه** اسم در وان
سلیجه **سنداری** اسم هندی میوه سایله است **سلوک** اسم ترکی علی است **سلسا** بنوس کوش در است
 درخت او غریب درخت انار در برگش در از درخت نار و دانه دارش اره و صرخ و در انار
 بشکل عدس و خوشه او مثل خوشه جبه الخضرا و طعمش ترش و باقیض و مستعمل است دانه او
 و قوتش نامه سال باقی است در دوام سرد و خشک و جلی آن در سوم در برودت و کثیر
 دانه رادع و مقوی احشای حاره و قابض و رافع صفرا و جهت فی و عتشان و نفث الدم
 الدم و ذرب و اسپال مرض منع رتجان صفرا بمعه و امعا کثرت بول نافع و پنکوب
 رضع فی عینف مجرب و میبچ است و بارزده تخم مرغ و کشتیزه و قاطع اسپال و لحو می که با و
 پرستور قابض و ساینده او اب سرد قاطع سبلان خون از فوق و تحت و سفوف کردن که بر
 جهت قطع سبلان رحم و سنون او جهت تقویت لته و فلاح جنینه و قطر حبسینده او در کثرت
 خصوصاً با قدری کثیر جهت جرب و معده و سلاق و حکم هر روز ابله در چشم و سبلان جرب
 آب جهت منع ورم مخف و سایر اعضا و باز قال جرب بلوط جهت بوسه مقید و چون او در
 جوب و شاخه در اب بچشاند تا بقوام غسل رسد در جمیع افعال مثل حفض و بجهت تمهید
 و غله و قروح رطبه و زرق الدم و فساد لته و قروح شهنیه و در افع کلف و در حش و در حش

سنداری

اراضی جفن نافع و طبع برک او مسود و حموی و حقیقه بطبع آن جهت قرصه معافیه و چون ک او را همراه
 کرده آب او را معتقد سازند در روغ و تیرید و قبض مثل افاقیا هست و طله محمول او باب بازنگ
 جهت قروح چینه در سسل بول و استرخاد اعضا نافع و حامد برکش بر معده اطفال ارفع اسپان معطر
 است است و مضر معده و جگر بار و مصلحت مصلحت و ایشونی و قدر شربش بندرم و بدش سر که
 است و صبح در صفت سماق شربیه الیس و با جز او حاره و بارده و اروع و محلل است ارفع بو اسپان
بوی گویند نوعی از انار نوی ایزه کوه است و جمعی گویند برک سماق است و قبض اصلط او
بیشتر است بفراس کجند گویند و لغت جسته جلید آن و قوتش تا دو سال باقی است
 اول که م در تر و مفتح و مصلح او از خشکونه حلق و مواد سوداوی و اخلط سوحه و صام
 لغز او قلیل التغذیه و طین امعا و مقعد و مسن و محلل او ارام و خوردن او با شرب جهت کوبیدن
 نعی و به مثل ارشک و خشکانش و عشر آن بهز البج امیض و نصف آن با دام که هر اوز که از مجموعه
 بو کوبیده استعمال نمایند جهت فرجه کردن بدن مجرب و مولد به کرده و شیره کوبیده او با نبات
 است ارفع سوزش معده و رمی و ترش شدن رطوبت معده سوداوی و حرقت و لزج او در
 شربیه مجرب و خوردن در درم او با بکدرم که در کان سرخه جهت قطع خون بو اسپان مجرب و حقیقه
 در محلل او ارام و طین جلد بدن و ارفع انار سیاه و در مسم اخضر و سبطر عصب و سوزنی
 انش و قوت معقولون و نطول باب برک او با عت در ازی موی و سیاه آن در رفع جوشش
 سوداوی سرد و ضاد مطبوخ او با شرب جهت تخلیل ورم چشم و ضربان نافع و آب طبع کجند
 با کده و حبض و مقط جین و دو و قیه آب طبع او باب بقیع موثر و کوبیده و نیم اوغن کجند
 نصف از قیه اینون که ناشتا بنوشند جهت ارفع خارش بدن و در شسته جلد و شقاق مجرب
 البته اند و بطنی البضم و مری اعضا و صورت بد بوی دهان و مصلح و مصلح غسل و بودادن
 او قدر شربش بچندرم و بدش تخم گتان است و روغن او را با قوت تا هفت سال باقی است
 در دم کرم و تر و در نفع و تسکین و تبیین بعد بل و ترطیب و رفع اضرافات خلط در
 البول مثل اصل او در رفع ضیق النفس و سعال یا بس و تشنج باب و قرصه ایه قویتر از کجند در
 اوزان بعضی بهتر از سایر اوزان و در اوست خوردن او جهت قرصه شش و رفع هزال مجرب و طله
 او با بقیه می تخم مرغ محلل صلیب او ارام و باروغن زیتون و زده تخم مرغ ارفع ورم چشم و باب

بزرگترین جهت خشونت و خارش بدن دسوسختی التشنج و جراحتی که از توره بهم رسیده
جوش یفته او با قفل سپید و مصطح جهت کشودن سده گوش مفید و بطی الهضم و مرغی معده
سوداوی و مفرد و باغ صغیف قریب الاستحاله بصفر او مصطح جوش یفتن اوست با
و حرزون آب لیمون و با یکبار و مثل آن بعد از آن و قدر شتر میش تاده در دم و بدیش دروغ
شیرین است **سقطون** بعضی حی العالم و برخی قنطاریون میدانند و اکثر گویند بقی است صحر
سپید که در سنگ لاجها میرود و هر کس صید و شبیه بر از یاقوت و شاهی اوصلب و بر نای سنج
سریاقیات حاش و با عطریه و طعمش با علوات و پنجش در از و سبطری انگشته و مغز
مستعمل از و برک سبز و سر نای سنج است حار و با قوت فایضه و محلل قوی و با سکنجین
فخ عضل و عصب و با شراب جهت قرحه امعا و رفع سیدان حیض و در و کرده و حصان
او با مار العسل جهت تمقیه فضول و با آب جهت نفث الدم و با آب سداب جهت قیل امعا
جهت تنق نافع و شتر میش تا بجزدم است و قوی سپید که در غیر سنگ لاخ میرود و در ساق
و خشک و زغبار و در و طولش تا در و در و هر کس با یک و طول و زغبار و در و زغبار یکبار
بزیان حیوانات در و کفای بر کهای او برک بزرگ ملاحظه میباشند و کلتش رزد و چون برک در
درت رسانند خارش اصدات کند و ظاهر اشته او سیاه و باطن سفید و باله زوجه مستعمل
است و بی عطریه و بی شیرین و چون گوشت را با و طبع دهند بار نای آن با هم ملاحظه کرده
در قوت شبیه بعضی در ارتش کتر از آن و با بر طویت فضیله و مقوی باه و در شغال و جهت
الدم شینه و شخ و قطع عضل و صفا و جهت جراحات تازه و او را هم مقصد نافع است
بیلدر حین و در مازند زان درده و در نیم و ششم نامند و از طیب و معروفه و غیر سلی است
دوم گرم و خشک و گویند غذای اکثری او خونی است و اصل ندارد و گوشت او کثیره الغذا و سم
و در حص و لول و مغفت حصات و مورث رقت قلب خصوصاً او و در بیج و بیج باه
او و جهت از کباب و انار او مورث صدام و کتر از و مصطح روغن کینه و با و ام و سایر
انار و صنادش کرده او جاذب سم هوام و نفوق زهره او با عسل هر روز بعد رجه جهت
عدیل و فطر خون او مسکن الم کوش و جالی انار و بیاض چشم و سر کین او جهت کلف
و بیضه او مورث صفا و تکلم اطفال قبل از دنت و بخور هر او را رفع تنها نافع است

اوقات از خاص ادبیا نمود که چون یکدیگر در مکان مستوی تمامه به ستوری که چیزی از وضع نشود تناول
 مانند بافت شغالی سک دیوانه کنزیه میشود **سند** هر باریس گوید که از حیوانی است که از ایش متغیر
 بشود چنانچه با آب بقدر عصفور در ایش رنگ و خوردن زهره او بقدر دانی باب نخود مطبوخ و سایر
 از درایغ سوسوم شربیه و احتمال دماغ او با سر به جهت نزول آب و حفظ بصر و طله خون او مانع زیاده شدن
 مخرج دیگر است **سند** بقارت های و بترکی باغ نامند و اقام آن زیاده از حد احصاریت بهترین
 و ازی است که در ایهای سرد و خوش گوار بعید المین صید کنند و فلان بسیار و کوچک جم و بزرگ استخوان و گوشت
 بسیار سفید و پشش منقظ بسیاری با مخطط بسیار بایل بسیر باشد و در همان روز تناول نمایند و باز بی
 سبوط ایهتر داشته اند در ولایت ایران قمرال لاکه منقظ لیس حر است و سلف که پشت او سبز و
 کتک سفید است و شاه پای که در بحیره طبرستان صید میکنند بهتر از این اقسام است و انواع او یک
 لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف زمان و مکان مختلف میباشد و بعضی از انواع او را کرم در
 آن جزئی در مایع و غیر آن و در از مطلق اوقات لطیف است که وصف شده و نازده او که زیاده از یک
 داشته باشد در دوم سرد و تر و کباب او بهتر از برشته در اوغن است و لطیفترین آنند به مصالح
 غذا و طب و میست محرورین و مصلح اخلاط حاره و سمن و جهت قصیده ایه و قمر شش و سدر و برقان
 آن در سه فرمایه و ضعف کرده و زجره و معض حار و کباب او با آب غوره و سماق جهت سهال ماری
 از سوی بحرب و تخم اود تقویت یاه قوی الاثر و جهت سعال زجره حار مفید و صفاوش کرده او
 از حرکت داشته باشد جهت جذب او و بظاهر دروغ خنک درین صاحب سر سام و در ارام خارده
 از آن در کز ادقی کردن باب کرم اسل و کبجین منقی فضول غلیظه اخلاط فاسده و جهت
 منافع در حق انب ایهتی و انار بحرب و زهره او حضور زهره شیوط راغ بیاض چشم است و مضر مریه
 و معده بلغمی و دماغ رطبه و عصاب مصلحی بخشن او با روغن جوز و کنجد و بادام و جوزان زنجبیل مرده
 اسل و کفله و صغره و ابجا مه و او به حاره و خاصیت مورت نشک در اوق آن سر که در ابجا مه است
 و خوردن آب عید از وقت مورت امراض مزمنه و شرب میقد و به ستور خوردن
 باهات و تخم مرغ و گوشت حضور صالحم مری بقابت مضر و مورت امراض مزمنه است و اقام کشفه
 و عظیم الحشمه و آنچه از چند اوز از صید او نگذشته باشد مورت سره شش و موله فطام و کله سر و گو
 از زهره او تر از صید او نگذشته باشد مصلح و موله اخلاط فاسده و سودای و سوخته و قیده مکتوب

اورا ایس نامند ز بوترین اسام و کثیفترین و محمل بلغم غلیظ و مقوی خل معده و
محرق او جهت درم مقعد و شقاق آن و کمترین عقوبت یک دیوانه بار و غمنا و لعاب
صلیه هات و طلا استخوان مسوخه او جهت برص نافع و ما عت شر که در سر که بر درده باشت
دشنگ و محیف در مضم و مقوی ماسکه و مانع انصاب صفرا بمعده و مورث برید و بزور
کلیه اوئی از مایه است شیشه به وزغ که کویلی که عمید کی بای آن بطرف حش ان است
دور از دوشش کویلی در بناله آن دور از زینک اسفل با خطه خال و در چشمه فربه نزل
شهر صبدالی بلاد شام یافت میشود و بعد از ده یوم باده شیاطن ظاهر میشود و در ماه صید
بهان نیست تا آخر از ماه می اندازد از بنا کوشش آن متکون میکند و در اصل آب میشود
مردم آنرا جمع میکنند یک جزاد با تخم نیمبرشت و ورق تخم من و در تقویت باده و شدت تقویت
میرساند چون برباب خوبتر از ماه مذکور است و بعد از آنکه سر که در غایت فوت در انظار
یاونیرسد و کویلی تراورد و در کور ماده او در انات این خاصیت دارد و اکثر کویلی ماده او در
و آنچه از یک زار بای حوالی چشمها صید میکند و عقیده بهیبه مذکور است غیر صیدای است
اثر بادینت **سمن** بفتح اول اسکن ثانی بفا رسه اوغن نامند و بهترین او در عن کاو و کوه مسند
و تازه او را نند نامند و گفته شد در عن کاو لطیفترین از سایر او غنایست و مجموع آن در
کم و تر و هر چند گفته شود در حرارتش زایده و بطولت کم میشود و در ساله ارضت بر وجه اول
و در افعال قویتر از زید و محمل و منضج و مقام سموم و مانع رسیدن اثر سم ارضی بدل و طین جلد
شبه و فضول و مانع و سینه و سمن بن در افع بیوست چیت شیم و حلق جهت سرفه و بر حلق
دصحات یکوقیه او باینم و قیه شکر جهت سر لول مجرب و باب کرم خوردن دق کرم جهت
دشتر دید و حقیقه باب خاکستر جهت زهر دقره امعا و حصول او با سپه مرغ منق رحم و قاطع
شقاق و نرف الدم و سقوط او جهت خنق و شقاق بود و در اب و طلا مکرر او مانع بهم آورد
زخمها و محمل او را م دانه او با صابون جرب بعد بل و الکمال او باب عنب الثعلب جهت
چشم و چون با سیر بجوشانند جهت درد مفاصل بقیات موثره و مضر علیها و طوی و حمله صفا
مخروین درم خرمعه صغیف و بلغمی و مضغف با ضمه و مصلح در مخروین ترشیا و از
جوارشات و قدر شربتش در آدوی نادره است **سمن** حیوانی است شبیه به دلق

و از مطبوخ ناده درام به لاش تریه مثل ادرصف او هیله در رو در لجه او بقتله است **سبیل** یعنی قوت
است و بعرف اطبا شامل سبیل هندی و سبیل اومی و سبیل حبلی و بومار دین تا مندر مطلق در
سبیل مندریت و او یکا پی است پی ثرو پی کل و شبیه به نیاله سمور دله و از ان بار یکم در ازان
انگشته و سیاه یابل مرزوی و خوشبو و بختش صلب و از مندر جزو و قوتش تا سه سال باقی است
که کم و خشک و مفتح و مقرر فم معده و جگر بار و در بول و بعضی و محقق طریبات معده و سبیل
و مانع از مایع الضایف ماده با معاد معده و رافع لزج آن و مفتت حصات و حابس طبع و حبس
و بواسیر و سر فر و در سپهر و سینه و تحلیل نفخ استقا و اورام باطنی و بافتن و صندل
مقوی معده و باب سرد جهته عشیان و حفقان و صنادش قاطع عرق و باعث خوشبوی
التمثال او باب کثیر جهت حجره چشم و تقویت باصره و در باقیدن فرکان و با بعضی جهت
در فرجه و جلوس و رطوبت ادبیت تنقیه احم و کشودن حیض و در واد جهت التیام جراحت و طلاء
او در حجر جهت سیاه کردن و در از کردن موی موثره و مضر کرده و مصلحت کثیر او قدر شربش تا
و به لاش او خورشاب او که رطاب او را پانزده رطل آب انگور بچوت نند تا بمصق رسد و سه هفته
بگذرانند و در جمیع افعال مذکوره اثرش قویتر است **سبیل اومی** بیخ و ساقی است کل دار و خوشبو و
در شکل شبیه سبیل الطیب ندارد و حرارتش نایه ازان و قیض او کمتر در افعال قویتر است
بول و با تر یافته و محلل نفخ معده و درم سپهر و جگر و رافع ورم مثانه و کرده و شراب او که کم
در سه رطل آب انگور انداخته بعد از دو ماه صاف کنند و روزی بیت مشقال ازان با نصف
مشقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده کرده و معده و مرقان و عسر البول و بیخاریت
دره غنی که از سبیل و سبیل اومی تربیت دهند مسی برین نار دین و سبیل هندی قویتر است
است و سافج او را بطریق سایر اوهان میسازند و آن ملطف و محلل و جهت امراض بارده اعضا
و باطنی مایع و قدر شربش تا یکو قویه است **سبیل بنارس** بیخ و ساقی است و موافق آن که
که آن موی است و بعد از آن نیز آن دانسته و گوید مرکبات آن شبیه به مرکب صفت است و سبیل
آن مثلش چنانی آن و ازان که حکایت دلی خار و بی ساق و بختش زیاده بر دو عدد و در از
یابل بسیاری و اندرون سفید و خوشبو و بی ثمره پی کل است قوی القوه یستن و مقرر اعضا
معده و جگر و مقرر قوت ماسک و محلل رطوبت و نفع و دافع استقا و قوی یعنی شراب او را مایع است

سبب است و قدرش بیشتر یک مثقال است **سبب** شامل بر پستان است و قسمی از ریاحین
 است که با نرس میرود و در غایت خوشبو و برگش و بیازش قریب یک کسب یا نرس و گلش مغش
 بعضی سفید تر باشد و شکل با سیمان و در هر سانی چندین عدد بر که بر بالای یکدیگر در داخل قریب
 یک نرس و بیاز او ضعیفتر از بیاز نرس است **سبب** سیل او حی **سبب** انطالی که در آن سبب
 سبب آن مور است **سبب** و سبب العصاره سبب مندریت **سبب** غرور است و کونیه غرور
 سبب ان العصاره است **سبب** اسم فارسی است و معرب او بجم بجای کاف است و آن دان است
 و از تر از دانه انکور و بغایت صلب شبیه سبک و کوبند از فارس خیزد و در تنه کمره عبید و سبک
 پستان در بعضی کتیب و شعاع الانعام اشق تصحیح نموده اند در سیوم کمم خشک و طلا او با
 سکه که جهت برص و آثار مفید و حورون او جایز نیست **سبب** است که از سواصل دریا خیزد و کونیه
 صبح درختی است و محمد بن احمد ذکره یا کوبید در وسط بحر هند چشمه لیت کمم آب او مثل غسل
 در میان آب دریا میجوشد و چون بر روی آب آید سرد و منفعده کمم در مخصوص مندریت
 و او شبیه بکرم یا از ان سست تر و سردتر و با آنکه نخر بخلاف کرم یا و سبب کمم بیشتر از دانه
 سبب و بر آن در ظاهر و یکی مایل یکسودی و سست و دیگر سیاه رنگ و سبک صلب قسم اول مندریت
 در غایت اول کاه ربانیده کاه است و قوتش تا بمیت سال باقی است و از او به جلیل الغذا او در کم
 کمم و در اول سیوم خشک و محفیف رطوبات و باغی سایر اعضاء و قاطع بلغم معده و معا و در اول
 و حیض و عا بس نرف الدم جمیع اعضاء و نفث الدم و قائل کمم معده و امعاء و سبب نرفن و سبب
 و او است او با سبب کبیرین جهت دفع فربه بجزب و مانع مایع و حافظ قوت او در کران و مسقط
 جنین و نخر او با شکر جهت قطع زکام و بوسه و سنون او جهت درد دندان و حرکت آن و صفا
 لثه و قنطاریا جهت درد کوش در کران سامعه و التمثال او جهت بیاض و قرصه و جلد انار و سلاق
 مجرب و در او جهت ایام جراحات و جوشانیده او را باروغن باوام بجد بکه بقوام آید جهت
 شقاق هر عضوی مجرب است نه اندو بشکر و کبریت و قطران جهت قویا مجرب و مضر کرده
 و صفتش صمغ عربی و شربتش یکدیرم و بر نشر مثل ادرصف او که با دربع او صاف است و دروغن
 او که معروف به بن الصوالی است جهت قویا دروغ انار و ایام جراحات و او را مفعده و نوصیه
 ظاهر و در جرب کینه بعد بل است و طریقی است که سنده و سراسمیده باروغن از میون باروغن

تخم کنان با تش نرم در عرض دو هفته بقوام آردند و باید که آنچه او بخورد نرسد که مسقط چنین
قابل صلب است **سند** **سند** اسم یونانی در بعضی شبیه الحید و سیر یانی سمبکا گویند آن کجا پسته
فسی اگر کش شبیه سیر که بر طر و خش و شامی او مرغ و یقده شیر می و در اطراف او چیزی که
و در آن تخم سیاه و مسنت او سنگ لاجه است و قسی اشخ بقدر دود و در کس شبیه سیر
و کثیر غذا و از دو جانب تخم روئیده و در اشخ شغیه با در از یک دور اطراف
ایشا مستدیوی و در آن تخم شبیه به تخم جفنده و از آن دور تر و صلب قسی است
به تاک انگر و در کس سیر یک شبیه سیر که کثیر و شام بقدر شیر می و مایل بسفیدی و با آن که
و کثرت بسیار سرخ و ریزه و تخم سیر یک و تیره انگه بل سیر در دود سرد و در سیرم خشک در
قوی از اقسام او همه آن قاطع نرف الدم و قابض جهت انیام قروح و در ارام ضایع
الانتر و حقیقه و شراب او قاطع اسهال و جهت قرصه امعان **سند** **سند** بقارسه سنگ است
و مستعمل حکا کان است و نوعی از حجر المس است و ثقیل الوزن و میراق و گو یا با یک مجتمیع
است و بهترین آن صلب ثقیل مایل سیر در دود سرد و خشک و سده اوقات نرف الدم
قروح نه بغایت قوی الانتر است و صفا دش محلل او ارام و مسکن التهاب بسفید تخم مرغ جهت
التش و با موم جهت یوسیر و مسنون او جهت جلا دندان و حکه با وجالی معادن و چون در آب
م جانه ابا و جلا دهند بسیار براق گرداند و مضعف و مصلحی زعفران و جوزدن او جایز نیست
جوانی است از موش صحرای بزرگتر و در بناله او کوناه و بر موی و سیاه و زیر شکم او سفید و باقی
در تخمین اشکول نامند و در نماز میزان سنگ و در زیر در خاق جای مسدود در اول گرم
تر و گوشت او مسکن حرارت و جهت درد سینه و سرفه و قرصه اید نافع و موله قوی و مصلحی
با دام و پوشیدن پوست او معتدل المزاج و رافع در عصب عمومی او جهت انیام جراحات قطع
خون با غسل جهت روع او ارام نافع است **سند** **سند** بقارسه کبره و بترکی بشک نامند اهل و در
اهل در دود گرم و رطوبت او غالب و پوشیدن پوست او سخن بدن و گوشت او موافق صفا
نقرس و فتق و طله محرق او تیمامه که خاکستر شود با سه که جهت شقاق انگستان بای معید
و سه کین او شبیه الحار است و طله او با اوغن کل سرخ در او زوئیت رافع تب غیب و حمل و
ان مسقط جنین و شبیه و صفا گوشت نمازه او رافع نقرس و قویه مسحق او جاذب بکبان

و با جره جیت بزنی الف مجرب است اندر باز بجین و فلفل و بغایت بیخ و جهت مفصل بسیار
دستاد او باز عطران و تخم مرغ در سنگین در با استخوان و تحلیل او را هم مجرب و معمول او را در وقت
که سینه جیت بود اسیر مجرب و در او را و محقق زخمها بنده ام او با شیر ناز و فایده دانه او را
محرک باه است و سوزان بسیار مضر معده و صورت معض و مصغف جگر است و مصلحت کثیر است
از عفران و قدرش بیشتر از مغز او بگیرم و با او رویه بنیدم او بهش مستحبه است و مصلحت کثیر است
از بجین و فلفل مغز فعل آن را بوییدن کل او مفتح سه دماغ و محلل ریح و در دس با در است
اصفهان سرد نامند و ترکان شیرین بیان گویند و در اکثر بلاد موجود و معروف است در قزوین
و بیخ شیرین با بلخ تلخی آن مستعمل و فوئش ناده سال باقی است و با به که پرت سیاه او را
استعمال نمایند چه تصحیح نموده اند که مار او را دوست دارد و حوز را با او مرطوب است
و شیرین بیان در تقویت بصر و بیخ او در اول کرم و مایل بخشک و مصلح اخلاط غلیظ و مرگه
تشنه و در بول و حیض و سبیل و طریات و غاسل اعصاب با لثی و موز اعصاب و محلل ریح و جهت است
سعال و ریه و متقیه شش و سینه و جگر و التهاب معده و سوزش و خشونت سینه و طلق و امر اض
و عصبانی و بنها کنه و بوسیر و امراض سپهر نافع و قی کردن با طبع او در خارج و طریات و اگر چه
باقی معیاند و بیخ دفع میشود و با سه سال او را در خارج میگردد هر گاه در اوست حوز آن او را
با مثل آن شکر و نصف او را زیاده از اول محل تا اول سرطان نامند و در تمام سال علیت ظاهر نمیکرد
موجب جلد بصر و رفع شقیقه و صداع فرس و بنها کنه میشود و احتمال او جالی بیاض و خاوند
رفع بی بوی میان انگشتان پای زیر بغل مجرب و ماسویه گوید خوب او کرم و خشک تر از سایر
و قویتر فایده و محلل است و سبب او را عبارت از دانه است اندر و امین الدوله نیز با و متفق است
و محمد بن زکریا احمد گوید تخم سوس قویتر از سایر اجزاء اوست و یومین سر ایون نیز معتقد است
و داخل معاین کرده اند و گویند مخصوص بصره و لواح فارس است و از سوس مانن دیگر تخم
نیمه و گویند اصل سوس مضر کرده و سپهر و مصلح از کثیره اعصاب و ثانی کل سرخ و شتر بیش با بیخ
و بهش نصف او تر به و شش او از بجین است و رب سوس و آب مطبوخ بیخ مفر او را بی انقراض
باشند و در جمیع احوال بهتر از آن در دفع حر و سبب و لوع او رویه است **سولان** بلعت بر ثانی بیخ
سرخ لون و بشکل کرم و از روم و سفلیه نیز در چهارم کرم و خشک و محرق جلد و سم قابل و سوس

نفوس و طله او بار و نه جهت تحلیل او را م بارده و رفع ایاج و انحال او جهت بیاض غلیظ نافع
 است **سوسن** مریز از سوسنای سریانی است و بری و بیسانی و هر یک از آن سفید و کبود میباشند
 بیخ آن م ادر و منقعه و بانه و بر و طولانی و سفید و خوشبو و بشیر بود بوقت کهنه اعوام او را بیخ مقبضه
 نامند و کل سوسن سفید را عطره قوی و غیر سوسن از اوست چه اسم آن فارس از من است و پشته
 حالت از عدم فرقا تم اوست و این بیخ قسمی است از سوسن کبود بری و بسیار است کلس کلس که کلسه
 سوسن کبود بری و بسیار است کلسه کلسه از سوسن کبود بیسانی و بخش کلسه و بهین و در از و به
 در حرف الف مذکور شد و قوت آن سوسن مرکب از حرارت محله و ارضه لطیف و قوت محققه
 یافته است و در حصص و در جمیع افعال مثل امراض حم و اندمال زخمها و رفع جگر که آن و بوسه در درید
 امراض شش و سپرز و خضاب و وضعیفتر از اینها و صفا و او با سه که دارد جو جهت ورم حار امتیاز
 او را در محل ایاج و معنی و محرک سهوت زمان و در تفریح قریب تر معفران و عصاره او که با خمیس او
 که در کلسه و در طرف منجمه انعقاد جو یافته باشد عالی و محقق بی لوع و جهت جراثم اطراف
 فصل نافع و دروغش او مثل روغن ایر است در جمیع افعال و جهت قوی خوردن در ملا و در ^{صفراوی}
 جهت امراض رحم و در عصب شربا و خادام سفید و خاکیدن بیخ او جهت رفع ریح بدوی خوردن
 او که در خوردن تخم او جهت کمزیدن هوام نافع و قدر شربت از جرم او تاد و متقال و از مطبوخ و
 روغن او تا کوبیده است و قسمی از سوسن که در تحت درختان میروید کلسه از او کوبیده بخش
 سطرین انگشته و خوشبو و یا تلخی است قویتر از سوسن سفید و کبود و وضعیف تر از اینها است
 که در تریه و صفا و مطبوخ بیخ او با شرب محلول او را م بارده و بلغمی و جهت درد دندان نافع
 و بعد از آن که در این قسم عدس المرب است **سوسن** ایام عربی از جمیع ماکولات است و بعرف اطباء ^{از آن}
 بوده اوست و شرط دانسته اند که بعد از خوردن جوایب بسیار با کرم و بسیار با آب نشویند
 و انظار او کند و سوزنی جو کندم جهت تکین التهاب و تشنگی و بنهای خار و امراض اطفال
 نافع و سوزنی جو در تریه و تخیف و تکین حرارت و سوزنی کندم در تریه و تریه قوی است
 و صفتش میوه درین و مولد نفع و مصلحتش فایده و غسل و از زیاده و آن در روغن
 و سوزنی شکر آب انارین جهت صفراوی و صناع که از عیار و احتران و رطوبت معده باشد
 سفید و با شربت و در روغن کمره جهت سم عظیم و تقاضای بسیاری از الحلق و اسهال

کتابخانه ملی ایران
موسسه تخصصی طب سنتی
کتابخانه

و تقویت بدن آن بغایت موثر است و سوپن میوهها آنچه خشک کرده دیو داده سختی گشت
 اسهال و حرارت و غلظت خون و سوپن کنار دانار و سیب ترش و طالبی صفا و غیره در
 حرارت اند **سویق** مولف گوید که کوبیده سترابی است که میخ را کوبیده و سخته بوشنند تا غلیظ
 گردد و با شیر میوز و عسل و شکر آب اندکی او را روان کرده و در چینه و قند نقل و سیبانه
 نموده دو روز و ناسیخ او در ظرفی کوزه کر مرهم زنده استعمال نمایند از جو و گندم
 خشک نیز ترتیب دهند بهترین از همه از میخ و عسل است در بیم کرم و خشک قاطع بلغم
 سینه و شش و مفتحه سده جگر و سپرز و بیضه و باضم و جهت برقان و استقاد و عسر لول و نافع
 و مخیر و معمول از زره محرق و احتلاط و از جو سکن حرارت و تکین و سوزش معده و از کوزه
 قویج و مصلح ادکچین است **سوفال** البوجج گوید که آن شکوفه و پوستها و غلیظ شبیه بهر
 سان العصاره کرم خشک با صحت و جهت درد مفاصل بارده نافع است **سواد**
 کنت برکت است **سوزا** زنج سیرت **سویج** معرب از نوره فارس و آن بارود است
 شیخ المرید گوید که شیخ ارمنی است **سور باد** و نارمشک است **سودا** نام غرمت که بفراس و اراک و بعلی
 نامند و گوشت او هست و مضر دماغ است **سواد الحکام** شاه او در آن است **سواد القضاة** عقص است
 جو مانده است **سوفوطون** ابرون است **سوش** هند با بری است **سوسن** شامل رسن و ابر است
 قسمی از آنند **سوسن احمر** و لیوت **سوسن بری** شامل ابر است **سوسن ازود** و لیوت است **سوسن**
 اسم فارسی ازین **سوسن** اسم یونانی سلق است **سوفان** و سونامیوس اسم یونانی افسنج
 اسم یونانی مین است **سوسن** سیرت **سورقطن** حصی الثقلیت **سورسان** مولان است
 اسم یونانی قسمی از توپا است **سورجان** هندی طلیت است **سومار** اسم فارسی ضبب است
 لبن است **سوفان** اسم ترکی بصل است **سود** هند و لب **سویج** هندی اوخر **سوزن** هندی
سود هند خنزیر است **سورجلی** هند و لافین است **سوزن** است **سوزن** هندی تکا
 هندی اجمر است **سوزن** در جینی **سوزن** هندی فلفل سفید است **سوزن** لغاریه کاظم از
 یانی است چهار قسم باشد گیاه یکی شبیه بر از یاقه قویتر و قویه او شبیه به قویه شبت و غیره
 آنچه آن که کوله هر باشد در از تر و تند طعم و بختش زیاده بر شیریه و با عطر است و بیخ این قسم
 احتفال قویتر از سایر اجزاء است و یکی از هرک شبیه بسلاب کبیر و از آن در از تر و کوبیده

سوزن هندی اوخر

کیفیت و تخم سیاه است و شبیه بکنند و از آن برتر که و تند تر و خوشبو تر از قسم اول
 در افعال تخم او قویتر از سایر اجزای دیگر است و در پخته و ساقش در از
 اول و دوم اول و قوی او برتر و خوشتر و بزرگ مقدار و ضرب و خوشبو و قوتش از
 قسم اول قویتر و از تخم ضعیفتر و یکی اقباط شبیه با بجنان و خوشتر سفید تر از آن و مستقیم
 و در از قریب بکنه و در طبقه باشد و با عطری و تمندی و چون معطر کنند از آن تخم در از تر
 از آن نماند ببل سبز و در طعم شبیه ترنج ظاهر کرد و در آن قسم بیشتر معمول است و مستعمل از سبوس
 مفران است و مجموع آن در دو م گرم و خشک و محلل و ملطف و مسکن در دمای
 و طبعی در اول و حیض و مفتح شده و مقوی معده و جهت صرع و عسر نفس و تقطیر بول و اخراج
 سینه و در در رحم و تقویت با صمغ و رفع ریح و تقویت یاه و ادویه بلغم مجده و یک مثقال و با نقل
 از جهت رفع مضرته هوای سرد در اوست نه قراط تخم او با میضرتیاده از جهت در
 ده و لغوی بیخ قسم اخیر او با عمل جهت رفع فضول سینه و شش و سر فکته و امراض کرده و
 نافع و مضر محروم و مصلحتی کثیر و اکثر او مضر جلد و مصلح آن از شک و قدر شریک کثیف
 در شل بجنان است **سپارو** این ماسویه و امین الدولت کوید جیب سوس که بقا سے تلخ نامند
 و حین ابن اسحاق و جمی و یکر از اجتم استیاه تا بیخ سوسن را استونیزه است و گفته اند که جوی
 شونیزیت و موافق مفع کوید در در تحلیل اندک قبض است و طبع بیخ او جهت معده و او را ^{فرد}
 بول مفید است و جمعی گویند قلفاس است و بعد ادی و انطی که مجهول الهیه میدانند **سپسیر** اسم
 نام است بری و بستانی میانه بری مسی بیاب و برکش شبیه برک سداب و قویتر از
 بستانی است و بستانی شبیه به بفتاع و از آن سفید تر و خوشبو و تخمش ریزه تر از تخم ریحان در
 گرم گرم و در اول خشک و مفتح و مقوی است و روح و مانع دلد و در حیض و بول
 نفع گرم نکند و با جبین مرده جلوس و شریاد با قوت تر با قوه و رافع عفونات و محلل اشج
 است در در خصوص با سر که و روغن کل و امراض بلغمی و در دسینه و معده و درم جگر سبز
 و با عمل جهت گرم کردن عقرب و با سبکببین جهت گرم کردن زبور محرب و طبع او جهت ارفع
 کل و زنی بیرو و در در رحم و فواق و سنگ مثانه و با سر که جهت قی الدم نافع و مضر به مصلح
 کثیر و در شرب اشک او بکثقال و روغن مکر کرده در اقباط بکنه از جهت سه و در

و متحرک بقایه موثر در تحلی مواد و تقویت اعصاب و خوشبو کردن موی سر و تقویت آن به
سیان بیای موصوفه قبل از الف اسم در خنی است بستانی و بری می باشد بقدر دروغ تا
 کب امانک و غیر سیان بیای موصوفه بعد از سین اول است و کثرت و این عارض الورق و
 بر او بی هم چسبده می باشد و کثرت زرد و بسیار خوش منظره و در خونه نثرش و اما بقدر طبع
 از وی و سیاهی در باجهای مهم جهت خوش منظره غرس مکنه و بعضی دانند او را حسب الفقیر
 انزل دانسته اند و اصلا ندارد مایل بگری در دروم خشک و موفی موعده و جالیس سهل غرض
 الدم و واقع سینه و با شیر تریاق سموم و با شیدن آب او مانع تولد کبک و بس کثرتی او در
 خضر جیب از چهار شینه قبل از طلوع آفتاب با نجای صیت صورت جابه و قبول نظر با و مصدق
 و مصلحتی کثیره و قدر شتر تیش تا در دروم است و بد لشن ماد آور است **سین** نوعی از مای است و
 سان البحر و عارسه مایه مرکب نامند و در بحر فلزم بسیار و شینه بر طمان و ظاهرش صدق و
 حجر و در جوف او در طیت سیاهی که مثل مداد کثابت توان کرد و در او خردوم گرم خشک در
 و طلاء و طویت او جهت دار الثعلب و خاکستر استخوان او جالی آثار جهت امراض یک چشم و مانک
 جهت بیاض چشم کل حیوان و سوزن او جهت جلد دندان بسیار موثر در زدنش تحقیق از جهات
سید اسم عربی عصاره خرماء است که بدون طبع در آفتاب غلیظ سازند و بس اسم از آن است
 جمیع افعال مثل ویس و الطیف از و محرق خون و سریع الاستحاله بصقر او محرق و برین مضمون
 بخلاف رطب که صد دیت و مصلحتی منمو با ترش است **سیم** این نمیند گوید بنیه بزنجیل و مانگی
 است در افعال ضعیفه از آن **سیم** بلغت مهر و عن ترب صحرای است **سیاب** غلال
سینان با سمن است **سینان** از دلبوش است **سیرکان** ثلث قلموست و گویند مایه بر ج است
 حرف الما است **سینون** فستین است **سیر** مندی **سیر** قره العین است و بلغت فرس اسم از
سینو مورون خمیر است **سینون** بومانی سمیم است **سینول** ایس بومانی جباری بستانی
سینول از ویس بعضی جباری بر لیت **سینان** بومانی اینوست **سیم** اسم فارسی فضا
 اسم استفور دیون است **سیک** اسم از قوت **سیاه** دانند اسم فارسی شونیر است و با صفات
 برج نامند **سیاب** اسم فارسی زین است **سین** اسم فارسی نوعی از در اربع **سیا** اسم ترکی فله
 اسم هند **سیندر** اسم هندی مر قش است **سیر** اسم هندی شفاقل **سیلی** اسم هندی است

اسم هندی است **سیاه دار** اسم فارسی است و اوران است **سیه** اسم هندی که در است **خرفه**
 مغرب از بهر در نوع بیاضی که برک بسیار کجک و شبیه یک شیر و کلتش مفیش
 ای با هم که در یضتر کلتش سفید و هر دو قسم اطعم تلخ و با اندک تنزی و قبض و هر که در بهتر از
 سایر اجز است هر که القوی و در حرارت معتدل و در دم خشک و گویند در دم گرم است شیخ
 برین در اول سرد دانسته و مفتح سده و مکی و در اول و هر دو سهل اطلاق شده خصوصاً
 سرد در دم محترقه و صاف کننده خون و باعث اشتها و خشک و مقوی معده و امعاء
 و در هر قان در جرب و حکله و اکمیل اعصاره او جهت تقویت مایعه در مایع صفت منع از مین
 شکر منقلب که گفته باشند و مضمضه او جهت حرارت کام در زبان و تقویت لثه و صفا
 در حاکم در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکله و مجرب و شستن سر بآب منقوع او جهت دفع
 از صیان که خشک باشد و ابریه نافع و این مایه صفا دمازه او را جهت که تین زیند سیاه موثر
 است و تخمش معتدل حرارت در افعال محمد بن احمد و خالینوس قویتر از سایر اجز دانسته
 اند مضرش است و مصلحتش کاسته و قدر شربت از جرم او ناسه در دم و در کشت نصف پانصد گرم
 یا او ناسه شقال دما شصت شقال در مطبوخ او ناده در دم و در کشت نصف در کشت
 اولت هلیله از دست و قسمی از گیاه شبیه به شاهتره است و از آن بهره رنگ تر و دیگرش
 دیگر شبیه با سنبلین و کل او مایل بسیاری و بزمزه و با اندک به بود قاتل کادوست و او غیرش هر
 در استعمال است **شاه چینی** عصاره جامده سیاه صفی است و بر وقت شبیه به نقش فاقم و گویند
 عصاره بوند است و بعضی عصاره حنای چین دانسته اند مایل بر زدی او بهتر و از بلاد هند خرد
 سرد و محقق و قابض و طلا و جهت در دست و او را ام عاره و ابتداء قنق و شراب او جهت
 منع صعود بخار و ضعف معده و در او جهت نرف الام جرب است نافع و او غیر بتروی
 لطای است **شاه خرا** بجان سبز نیل بر زدی بره برک و قسمی هم بزرگ برک و سبز تیره
 اول گرم و در دم خشک و محمل جمیع ادوا م و منوم و مفتح سده و ماغی و او ایجه او مانع و با دافع
 در دم گرم درین و سافرنی و کمر نر ازنده هوام و جهت خفقات و ضعف معده و ریاح غلیظ
 اعصاره او با شکر ارض در دینه در بود مسرفه و مضمضه در خامیدن او جهت قلع و ضما و تر کرده او
 باب بود و مقوی اعصاب و تخم او مقادیم سموم و بالی صیت معدل جمیع انزله و بوداده او

قاطع اسهال در حیرت من حضورها که در کلاب جوشاننده باشند و صدادوم جنب
فدان و قدرش نیش ناسه درم و از عصاره درجم او تاوه درم و در اوست
مضر دماغ و مصلحتش بنور و بدش با در بنجوبه است **شاد** از شادنه فارسی است
جگر الدم نامند و بجهت قطع کردن سیلان خون نه آنکه در رنگ بنیسه بخون باشد
است در شکل بعدس و زود شکن و الوان مختلفه شده تیره میل بسیاری
در سنج مصری و آن بهترین اقسام است و بعد از آن رز و ایلق و سفید در بهترین است
رنگ تیره است و حقیق نوع سفید را در فبروزه کوفه و سنج در رز و ایلق او را در حلال
د قسم هندو را در جبال قزوین و مشابه و تجربه نموده و قسمی که مصنوع از مقاطع
است و سیاه و زود شکن تر از معدنی می باشد و در جمیع افعال مثل معدنی است بخلاف
از جگر الحمار محرق که اغیر و ثقیل الوزن است و شادخ غیر معقول منعمل در اول کرم در
خشک و معقول او در آخر اول سرد و در دوم خشک و معقول او مستعمل و فو قش تا به
سال باقی است و مجفف و قابض بی لایع و رادع و حاد و حاتم و مقور عصب و عضل و قوت
بایضه و طالب سیلان خون اعصاب ظاهری و باطنی و خوردن او باب انارین و امثال آن
نفت اللام و با شراب جهت عسر اول و حیض ایم و در زور متی و بادویه مناسبه جهت
و موی و قرصه و زجر و سل و طلا و یا سفیدی تخم مرغ و امثال آن جهت امد حاجت چشم
و باد سنج و سوختگی آتش و اکتال او با شیر و خزان و امثال آن جهت امد و مدینه و سوزش
چشم و سلاق و جرب و حله و قرصه و باب حله جهت امراض بلغمی چشم و در زور او جهت
زیاده جرح و رو یا میدان کوشت مجرب و باب کشته و مانند آن جهت بخور و قرصه
مر نمته و جرحت مقدر و جم و قصب و بعضا عصبانی بعد از است و قدرش نیش از
نیم منتقال و مضر نشانه و مصلحتش کمتر او بدش مقاطع سوسوجه و در ادویه عین
در غیر آن دم اللخون است **شادف** اسم هندو بیجی است بنیسه بنر بد و طعمش بی جهت
بمقر اطلس کوبه در اول کرم و خشک و سهل بلغم ناسی و جهت امراض بارده نافع است
و شادلی نیز گویند و بشارت او رنگ نامند و در امی است بنیسه بقطر خشک و بقدر با غله
دو کچتر و با بنجی و پوست او بسیار چین دار مابین سرخ و سیاهی و امس در دم کرم و خشک

فنی اخلط غلیظ و مفاصل و اعصاب و جهت فالج و لقوه و در عشر و صرع و امراض مزاجیه و مایع
 نافع و مورت در رسه و مصلحش فواکه بارده در شربت نیم منقل است با مثل آن نبات **شاه بلوط**
 در بلوط مذکور شده **شاه بلوط** معربش بهتر که و آن بیخ نقاح است **شاه بلوط** اسم فارسی صید
 است که فولاد باشد و در صید مذکور شده **شاه بلوط** و بجم و یکاف معربش الوئی فارسی و آن الوجه
 سلطان و در ادراک مذکور شده **شاه بلوط** بجم تخم قنبر است و در انجا مذکور شده **شاه بلوط** بیخ مر لوف
 بیستهم بر و شکره ابراهیم بعضی باین اسم نامیده اند **شاه بلوط** حاصلی است **شاه بلوط** اسم سریانی
 است **شاه بلوط** درخت ماهودانه است **شاه بلوط** او می است خود در است **شاه بلوط** فی فضل سپید شده
 درخت است **شاه بلوط** شکر بندگی و قسمی از شاد رخ عذرس است **شاه بلوط** کبره بلغت و بلوغی و **شاه بلوط**
 منت مازندران دلیل است **شاه بلوط** زبیره بلغت نمکین یا بیلو خالین را نامند **شاه بلوط** اسم مازندران
 است **شاه بلوط** اسم فارسی بطایع است و در اقامت مسک مذکور شده **شاه بلوط** اسم فارسی قرن است **شاه بلوط**
 بر اول و فتح ثانی و تشدید ثالث که موافق مذکور تصحیح نموده اند که هر یک از از زمانه و شست
 بعضی از آنی منقلب یکدیگر میشوند و فویش ناده سال باقی است در آخر دوم کرم و در اول آن
 از ادویه کباب و محمل و مفتح و در اول و جف و شکر و تخم ادرین افعال قویتر مسکن معض و مفتح
 نزه و مایع و مایع و با تر یافت و جهت بر فان و امراض بلغمی و قاطع فواق و ضعف معده و جگر و سبزه
 از اول مسک کرده و نشانه و قولنج و منع ف و اطعمه و جهت امراض آلات تناسل مایع و سهل
 است سوم و اعانت فی راب مطبوخ او و تخم او مسکن معض و محمل نفع از اقطار برین در ارض
 نشانی که از جوشیدن طعم خرد و جهت فواکه در در و کرم و نشانه مفید و سوخته او در سیرم کرم
 و اصل جهت امراض مقعد و بواسیر صناد و شربانافع و خوردن او بار از زمانه و زجاج و عمل جهت
 بر اینین حصان و عسر لول جبر السنه اند و در او و مجفف قروح و هر جگر و جهت قرحه و
 در اول و فطر عصاره او جهت امراض کوش و جلوس و بطبع آن جهت امراض رحم و صفا و سحوت
 و اصل که از طبع کج انقاد رسیده باشد بر مقعد باعث تلین طبع و تخم او در اطعمه و با
 در ششما جهت اصلاح معده و خوردن ترش او بعد از طعام مفی قوی و مداومت خوردن او
 فغان مصفف باصره و قاطع من و معش و مضر محرورین و بیخ و مصلحش آب لیمو و مثال
 آن در شربتش مایع درم و از تخم او تا سه درم و به نش از زمانه است و گویند بر سر کله

اکلیل او با نجسیت مانع امراض و مورت قبول عامه است در وقت او که عصاره او
با ناصفه باروغن زیتون جوشانیده باشد نارفع ایستد و یا تازه او را در وقت
بعد یکیش نروز صاف نمایند مگر تجدید کنند ملطف و سخی و محل وجهت اعیان
و تیح اطراف در در عصب و وقع قشعیره و لمرزه و تلین صلوات بغایت
شیر بانی است بشردار و منبتش معمور با و ساقش شبیه بی و بر کمره و بقدر
سسطیر شبیه بطرحون و برک کاج و گلش منقبش در آنه او شبیه بعدس و مایل بسفیدی
و بختش سسطیر و بر شبیه و قویتر از غیرش قویتر از برک و بهترین او خفیف الوزن
به پوست پیچیده در سیوم گرم و آخردوم خشک و قنار و خشک سهل قوی بغم و سودا در
با قوت قابضه و مفتح دین ایستد و در خلط از غمقین و موافق معده و جهت قوی
مفاصل و استغزاتی و صداد و جهت تو یا بعدیل و بغایت مضر محرورین و ضعیف
و مورت بنهای شیده و محرق منصف است و یک مثقال او کشته یعنی در کرب
و خفقان و بشیر او نیم مثقال قاتل و غیره مستعمل است و مصلحتش در شیرخیزنده
است با نسیون و مقل و هیله رزو و صبر و قدرش نایله انگ و بدیش مارزبون
ادی تو یا فارس است و شیخ با فارس شبیه نامزد آن بی از معاون فلزات است و بعضی
اصطلاح مصلوح از روح تو یا و مسالسته اند که بفارس او را بر رخ نامزد و مراد از مطابقت
است و آن شبیه بقلعی و مایل کیبوری و از سرب انگی و دیگر که از ترس در دم گرم و خشک
و شرب در ظرف آن مقوی معده در افق خفقان و سوخته او جهت دفع میاض بیان
و حرب در اطلیه جهت کلف و آثار و اورام مقیده و مضر طحال و مصلحتش در شیرخیزند
نایله انگ است در بر مبل اسود میاض خاص با عمل مخصوص محرب است و موافق تدریس
و چون رفع زبمن او شود قلعی را ملحق بقبضه میکند و خاصیت او است که هرگاه آب
ظرف دین تنگی از آن کرده و در ظرف دین بازی قدری شوره و راب ریخته طرفت
در آن حرکت معتدل و نه آب بغایت سرد کند و معمول جهت **شیر** از جمله معادن
کامله الصورت است که عبارت از زاجات و اطلاق دولت در و شهورت باشد و آن حس
شبیه بزاج و با ترش انگی بخلاف زاج که بی طعم ترش است و در اکثر افعال قریب بزاج

از این است که حسیان دین سائر بلاد خیزد اصناف او مفده قسم شمرده اند و آنچه موجود است
 است یکی بقیه شفاف مایل برودی بینی رزوی است که بانی گویند آن ابی است که در بلاد بین
 سینه میگردد و قسم ثانی رزود شفاف البغارش زنج بلوری گویند با رجای مربع شکل
 شفاف مایل با سدر است از زجاج مدحج نامند و قسم نرم مجلس رود شنگ که با زهر است زجاج
 از گویند و این اسامی در رده ادوی مستعمل است و قسمی از دست طیل و قسم سرخ غیر مضبوط شکل
 و غیر شیشه بزنج که مشهور طعم باشته در رده ادوی مستعمل است و قسم از زرق و شفاف و سیاه
 که بر تیرگی از جمله سسوم مذکوره ظاهر تویتهای هندی عبارت از آن است مجموع در دو م گرم در
 هم خشک محض قوی و فاطح ظرف لادم زخمها و زایل کننده گوشت زیاده و التیام دهنده
 روح و رافع چرک و زک معادن در صاف کردن آب و شراب و مانع قوی و غشیان و مقوی مایه
 سقوط و فاطح رعاف و حصول از رافع سیدان حبض و مانع حمل و با قطران مستطبت چنین
 مازاد مایه جهت او ارام بلغمی با ادریه مناسب جهت استقلالی و نهج و با مورد جهت رافع
 دوی از بر بغل و عرق دبانگ و عفض و در دسر که جهت قروح سایه خفته و با آب از جهت
 بر آب و اصل جهت رافع انا و با مورد جهت دجنس و با آب جهت رافع قمل در زنگ و
 قمل او با مورد و شکر و گش و پست تخم مرغ و سر کین خوردن با سوسیه جهت رافع بیاض
 با سمان و عفض جهت و معده و حرمت زنمه عین و سیطره یک چشم و او ارام آن مفید و
 مایه او در دین افعی کشنده او و قطور او جهت رطوبات و گرمی آن سوسه و سنون او با فضل
 است از دتران و حرکت آن و تقویت لثه و با فاکستر چینی که جهت فله و مغز و دور
 جهت ورم لثه و هات نافع و که اشتیاق او در زیر جامه خواب مانع در افع قرق و خوردن او
 صورت سعال و سل و در دهم او کشنده و مصلحتش در عن نازه و میوه با و بیشتر و قدر بیشتر
 یک قراط به لثه در است و از حواص او است که چون کسی چشم بد برسد بخورد کشنده
 آن قطعه بقیه بصورت چشم ظاهر کرده هر گاه انفراد طرف خانه فیدان شخص که از آن چشم
 در هر کز نایل خانه ترسید **بضم اول و سکون بای اسم لونی از عنکیوت سمی است**
دانه اول و سکون و شیب القاصطی قطع مصعد است شیوط لونی از سکون است
لونی که رخان اللرض شیب بد است شیطیه **عصه الرامی است شیره** **اسم خار صغیر است**

شبهه اسم فارسی چند وقتی بستانی است **شبهه** اسم فارسی شیخ است **شبهه** اسم فارسی است
شبهه اسم فارسی لغت است **شبهه** اسم فارسی ابل **شبهه** اسم فارسی جزو است
مغز بنانی است لیساق و کل او منحصرا در در اوراق متراکم تو بر تو با رطوبت بسیار که
در روز و مینتیش کوه با دستکلاخ در بان دیاغت بان پوست میکتد در دوم سرد و خشک
حایستی و مقور معده و قاطع نرف الدم همه عضا و اسهال سریع الاثر است و در ام
جشم قائم مقام مابیت و مضر مثانه و مصلحتش در شربتیش کبیرم و بدش سمان است
نسی از غرظیش است و بری دهری و مینتیش کناره آید جای سایه با رست و ساقش منفر
و مربع و سینه بعضی بابل برنی در کتس بقدر کتی و اطراف او مثل اره و در هر عهده ساقش در
بیر دید و شاهی او میان تپه و کتس مینش در نیزه و نقل المر ایچ و تشرش بقدر نخ
او سیاه و بار یک سنجش بزرگ و بلخ و بیرون سیاه و اندرون سفید چون بر آب از منشا
کف میزند بان حایم میسر و میزد و غیره جوده صاعان است در اول دوم گرم و در مویست
الاعنه ال و سنجش از او دید شریفه و اسهل مرقی سودا و بهتر از لاجر و در واقع جمیع ادا
در ریح خرام بعد بل حتی نصیح نموده اند که از بد اوست آن خرامی که تغیر شده است
رفع میشود و مفتح بلغم و جالی و صفا و مینج بری او جهت خازم و طلله که بری و نه
رائع صداع و الینام و هنده زخمها است و مضر مثانه و مصلحتش سنجش
و بدش بوزن او حجر ارمی است **شبهه المراب** ایضا الدولت از محمد بن احمد نقل میکند
ایت غیر نبات ما بود اند در بلاد دمشق و در زرع او نیزه باشد شربتیش شبهه شربتیش
روغنی که از او میگیرد در طعم شبهه بطعم دانه های او که در شاهی بالابا باشد معنی قوی
اسافل اسهل بلقی و از وسط منفی و اسهل و قدر شربتیش از با نروده دانه تا حاصل دانه
شبهه مریم نبات نخور مریم است و نخور مریم نه که در شربتیش خدای او در هم و مشکبک
چون در آب که آرد در از او بالیده می شود و چون خشک شود بحال اول خود نماید در سینه
و در مویست معتدل و مفتح و رائع بلغم و محر شیره و جالی آب نفع جهت سردی و
و اخراج جنین بعد بل و طلله او جهت بوز سیر و هتق و بر ص دانه مال زخمها و بردن
زیاد و موثر و مضراید و مصلحتش کثیر او شربتیش تا سنجدرم است **شبهه الطلی**

است شجره ایام صام بود است شجره القطران شرمین است شجره الام الوصف است بعضی
 است نه نیز اطلاق کنند شجره الکافور مثل القحوان در میان الکافور است شجره ابنی شامی
 شجره بنی و شجره بنی و در دار است شجره سلیمان و شجره دو القربین و شجره القم بیروج القم است
 شجره بنی و بود است شجره القدس نوعی بزرگ فتاد است شجره مره ازاد درخت است
 شجره العود شجره که صنوبر مندی است شجره الحیوة درخت سرد شجره الحالبه المغبلان شجره
 منطیانات شجره باره بلب است شجره دهن ازاد طول است شجره دهن علق القدس است
 و عوج اراش است شجره طبله درخت خراب است شجره البیج او ریان است شجره العصب دار است
 شجره در ایام است و بعضی المغبلان و بعضی باغ میدانند شجره اللیل درخت است
 شجره کبیر است شجره الخطاطیف عروق الصفیر است شجره الخمال صر منبه الجدی
 از بند فاشترین است شجره الصفادیم بکج است شجره الکف اصابع الصفیر است شجره الاله
 درخت از دور شجره البسی طراغیون شجره البرکت طیان بنه شجره نوعی از ایتاج است که باش
 بسته باشد و او را قهمنین نیز نامند شجره بغارس به نامزد سین را قره به در دو ازاد
 مایه و موی اند که در سطح اعضا منعقد کرد در شجره القفا و اقل مایه است مثل میج که در
 دل مایه و سین اکثر مایه و اقل القفا و او مثل قره به که مصلیق او ده است و او از شجره اربط
 ام است و نه کور شد و شجره نازه که متروکند و خشک و لطیفتر است و به هر حیوانی در طی ذکر
 مذکور شد و میشود و از مطلق او را به برت و بهترین شجره در تفضیح و تبیین او را ام قره
 امعاب شوک ادا است اند پس به کرده نیز ماده او به خرس جهت دار القلیب به مرغ ابی
 و مرغ جهت خستوت زبان و درم و رم و چون با مرغ نجته شود جهت قره مانه و اکتحال به
 مایه که از حرارت افساب که خسته باشند باصل جهت تقویت باصره و به که کس و حوارح و بطور
 ریشیه جهت مفاصل بغایت نافع و چون خوانند که شجره امعابی که مایه بایر برده با و نافع است
 او را که گفته در افساب یا نر و یکا ش که نشته صاف او ابا قدری سعد با در ششعان و با نقر
 و با بسین و با شرب چند جوش داده با در قد مضاعف که خسته بایگی از او دیدند کوره زیاده
 از آن مخلوط کرده و خوردن شجره مغش و مرغی معده و مصلحتش در جگر و کبجین و آب لیمو
 افعال آن در برود و زنجبیل و کنگر مانند آن و به شش در جمیع افعال و غن و نمون و از آن

بهرت **شراب** مرغی است سیاه و متقار و پای او از و سیل سیرخی و بقدر قمری و تیرگی او را
دبا صفتی غرغرا و با زندان تو کانا مندر دو م کرم و تر و صالح الغذاء جهت کتر از و با لحنی ساقی
دخون او باره من با دام بغایت صورت حسن صورت در افح کرفح او از بهت **شراب** قطن
کویند خراطین است و بعضی جوز جنوم دانسته اند **شراب** کفنج است **شراب** التمه جبار الخلی است
اسم قسم بطلاب کبریت **شراب** البت **شراب** المی خطی بریت **شراب** قانوی قانوی است
بجاء معجزه قلی است **شراب** امیض بلقیه اهل صاعه بلقیه است **شراب** تو بال الیه است **شراب**
شراب مروق خمریت که مان میوه و یکسات در آن جین میوه بعد از شش ساعت صاف مانده
و موافق مانده است **شراب** از اصف سرد است هر کس از آن عیضه و نمزش بشد بیار سرد
کو چکتر و بهترین قطران از و حاصل میشود و بعضی اور از اف م صومیر دانسته اند و سرد است
و از آن کو چکتر است و در صفتان معروف بدست نوش است و قسمی از آن کو چکتر و خار مانگ
بقدر که در کتان و در عری کویند اف م او در اول سیوم کرم و خشک آب مطبوخ شش از دست
ظاهر و باطن دست اعضا و ضعف معده و جگر و ریح غلیظ و تطول او جهت منع ریحان موی
عمل و تحلیل او را م و امراض رحم و مقعد و در او مانع ترف الدم و انبیا و جهت ایام قمری
خوشبو کردن رایحه بدن و مضمضه طبع برک و شمر او با سر که جهت در دندان و صفا او جهت
و درم لوزیت و نمزش فایض و در لوی و مخرج ششم و جهت سعال علی جگر و کتریدن ارب کون
نافع و صورت صدراع و هزال و مصلحتش قوا که ترش و کثرت است **شراب** گیاه حظل **شراب** فرسین
شراب از بیخ مصعد است **شراب** جیوش خمریت که در جزیره جیوش بلاد مغرب با آب انور و آب دریا بعمل
دیا عضویت و تندی بیاید **شراب** ام اصطلاح حمریت **شراب** ام فارس و یا قوذ است **شراب**
فارس بنید التمر است **شراب** دو شابی اسم فارس بنید البس است **شراب** علی اسم فارس بنید البس
شراب مغزی اسم فارس بنید الذبیب است **شراب** ام فارس حظل است **شراب** ام فارس فارس بنید
شراب فوه است **شراب** فحل شقاق است **شراب** ام بیخ جانی است که در ویر القرم
مصرفیت میشود و سیر تر از انکست و بیره و مایل بر زدی و جهت استقار فی حجب دانسته اند
و کویند بدن کرب و مشقت از آن از آب میکند **شراب** بلقیه مغزی اسم جانی است کینه او
در کوه با حرف دار و برک و تخم او شکل آن گیاه مثل زیره است و طعمش بزرگ مندی و شیرینی

در جهت صند و در مجتمع و غیر مستحکم و بعضی از آن است و بعضی کج بالخاصیت با وجود کمری جهت تنهائی
 در نافع و در لول و مفتت حصه و محل اراج معده و رافع اکل مستحکم و صنادش جهت علت معوضه
 شکره گویند مجرب است **ششدره** صغیر بستانی است و بغارس مزوره نامند **شعیر** بغارس جو گویند بهتر
 در فیه یا لبه تازه و کهنه او که یک سال گذشته باشد بسیار بد است در آخر اول سرد و خشک و قلیل الغذاء
 با نوت جانیه و قابضه و محقق و رادع و مسکن میان خون و صفرا و تشنگی و مصدق بشره و نوت
 صورت ملازمی بدن و مغز سینه و مصلحش روغنها و اینون است و آرد بوداده او که سبوق نامند **بغیر**
 شکره ترین اغذیه الحاصل است و چون خمیر او را یکدانه نماند شش شود و در روغ حل کرده بعد از یک شب
 را بگویند نایک رطل از آن بوشند جهت رافع تشنگی مفوظ و الهاب معده و قی صفراوی و حکم در
 بستانی و سعال صفراوی معید است و آب مغز مطبوخ او بحدیکه همراجه شده باشد ماو الشعیر نامند
 در درم در لول و مسکن حرمت خون و اخلاط محترقه و سرخ الاشتهار و مولد خون صالح و در طب
 جهت تنهائی نمد و جوارح و سل و دق و قرصه ریه و معاد و سعال جاریس نافع و مرخمی معده و مغز
 بوده و نافع و مصلح آن کلفند و در حین استعمال از جایزه داشته اند و مطبوخ آن با
 ششخاش گویند جهت صداع حار و با اصفه قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع ستری و نفع سرد
 باغاب و در خمیر و سببان در بسیار آن جهت سعال و سینه مجرب است او شیره جو که کشک الشعیر
 سرد و با آب تخم و غلبه از ماو الشعیر جهت سعال صفراوی و از جوارح معید است و صناد او
 و محلل اورام و با آب کینتر محلل خنازیر و اورام صلبه و ورم کلو و با راج و زفت و تخم کتان و
 اطفال محلل اورام صلبه و دت بنده و مل و با کلس الکلک و پرت ششخاش جهت دانس الحبت و با آب
 نفوس حار و مطبوخ او با سه که جهت جرب و عله و با بنج و افیون و آب کاهو مانند آن جهت صداع
 چشم و نزلت و باد صخ و استحکام دادن عضو شکست و کوفت دیده و زغره شیره او جهت ورم
 او کلو و طلا مطبوخ او با بنجر و با ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حاره بغایت موثر و صناد
 او جهت کلف و خراز نافع است **شعیر** بغارس موی نامند و آن متولد از بخارات اخلاط و از محترق آن
 شکران میست و در بنیات یابس و جوارح مودیه حیوانی در طی ذکر آن مذکور است و مراد از مطلق شعیر
 موی آن است و چون او را سه که تر کرده بر زخم سک دیوانه کنیزه بکند اندر افغ سمیت آن میکند و با شکر
 او در غن از ترقن نافع و درم جهت سرد سوخته او بنیات محقق و مبلع و مسخی و جهت اکل و خشک کردن

زخمها حریب و جهت قطع و قروح و باکنه و زرقا جهت جراحات سرد و یا سرد است که جهت
 و حریب مکه قوی چشم و با آب و روشن تر بویون جهت سوختگی التمش و در زوراد جهت سردی
 بغایت موثر و قطره او یا سفید آب او یا متوسل و کل از منی جهت حرقت البول محریب
 جهت اشتقاق رحم و صرع سرد و کرمز امیندن هوام و حمل او جهت سبلان رحم و تحفظ
 موثر و ما الشیر که از تقطیر او حاصل شود جهت او یا بنیدن سود محریب **شعر الفلک**
 پی ساق و غم و منقصر او اوراق خشک و بشبه بخرن و مایل بسیار پی و بخت سیاه و بر آن
 پر سیاوشان است و در ادراک المیزان که در تنگیان سترق نامند و در خواص قریب
 پر سیاوشان و در تنقیه سینه قویتر از آن است **شعر المیاد** بیانی است غیر پر سیاوشان
 بال آب و باریک و سیاه و چندین عدد بشکل دسته از یکجا میرود و بر روی زمین پهن میست
 و بی برگ ساق و سیخ او چون بسوزانند بوی عمومی سوخته میدهد که در خشک و بخور او جهت
 اربعه محریب است و گویند تعلیق او مانع ماندگی راه روان است **شعر المیاد** شعر غولی است
الارض و شعر المیاد **شعر المیاد** قشای بر می صغیر است **شعر الفصایه** شعران است
روی خندروس **شعر الفصایه** بنین معجمه اسم فارسی کلید بری و آن این ادوی است **شعر الفصایه**
 مرغی است از فاحشه تر اکثر و معیند و طوق کردن او سیاه تا تمام و یا مکه بترکی الفاحشه نامند
 دوم کرم و خشک و بغایت مسمن بدن و مجموعه او مستعمل بخون صالح میشود و در سوختن
 ماسکه و حواس و موافق ناقصین و معلو جان و زیاده کشته و فوت حافظه و محرک باه و انگار
 مصر حرورین و مصلحتی سر که در کشته و مقوی نعل او شیر تازه و در حیوة المیوان مکه کشته
 چون شخصی خون او بر قضیب طلله کرده مباشرت نماید و یگری بان زن مقاربت نماید
 و جالبینوس گوید تخم او با غسل و اندک پوره جهت درد جگر و حمل آبل او جهت درد رحم حریب
 و مهر طرس په او را جهت درد رحم و نقل سامعه بغایت مفید و البته **شعر الفصایه**
 حیوانی است در بای شبیه بخفاش و رنگ و بال و شکل و دنباله او بشبه به بناه موش و در ادراک
 او نیش مثل خار و از زدن نیش الم عظیم حادث میشود و چون نیش او را در زیر حلقه
 که از بند مورث میخوابی مفرط و دفن کردن او در خانه موجب تقویت اهل خانه و با شنبلیله
 مسوق سوخته او برود کس باعث تقویت و بعضی ایشان میگرد و برین جهت ادراک است

سرمه د کونید چون در مکان بول شخصی تیش او را فرو برند باعث سوزش و درد عظیم است
 برایش و مواد ایکه رخ نماید کن نمیشود **شقیق** بارکیا که کبریت **شقاو** اسم فانت
 است **شفتک** اسم شیر از جنه است **شقیقل** شقاقل است **ششورس** قشای بری است
شقایق معروف است و کونید چون نمان بن مینند در خواتق اولاد فرج نموده مسمی شقایق النجان
 گفته و آن بری دیتانی میباشد بشبه نبات خشک است در برگ بستنی از آن کو بکتره نموده اند و مثل
 شقایق که چکی و محذرتوی و تریاق ادویات قوی اسکر در دم گرم و خشک و جاذب و ملطف و مفتوح
 و عالی نام او محیف و شرب کل خشک سحر و ادویات در دم با میضفحه جهت تسکین درد است و
 اعضا که در وقته بهم رسد بسیار سیرج اللثرت است و نفوخ او قاطع اعاف در ساعت شرب او طبع او
 در اسق او که بکیا ه جو بخته باشد در شیر و جوی طلع عصاره او مستحق جرک از جنها و واقع تقشیر بله
 و محل در دم چشم و معوط او منقی رطوبات و مانعی در قطور او جالی بیاض چشم و صفاد کل او با بویست
 در کان سینه و جهت سیاه کردن موی در رخ قویا در دست شرب تخم او هر او تر کلام باب سرد
 است در رخ برص و کلام از قیه او با شرایب مورت چون مصلحت شرب تازه است و چون طرفی با از
 شقایق بر کرده فرزند و لحاف آن بر سخت نموده چهل اوز در سر کین تر اسپه فن گتند در
 پخته سر کین او را تغیر دهند خضاب صاب نباتی شود و کونید بجز است **شقاقل** سخی است بر کوه
 و مالز جهت دانه کش شیرین و مسطری انکشتنی و در از اسق کیا ه او بر کوه و در هر کوه برکی است
 و فرزند خردی و سیاه و معلول از رطوبت سیاه و کلش بر اکثر از بنفشه و تیش در زیر شجای مترکم
 و مکان نساک او مستعمل میخ او و فرزندش تا چهار سال باقی است در اول گرم و در دوم تر و بیض و
 مفتوح و قاطع بلغم و مقوی کرم سخنی کرده و معده و جگر و مصدعه و مضر است تا مصلحت غسل و مر با
 او بطن بیخایله و مقوی ارواح و قدر شرب تیش تا بچند روز و بدش در تقویت یا ه حب الصومر و بوزید
ششورس مرغیست بقدر فاخته سینه دید بوی و بقارس سینه قیامند و در نمان کرا که و کونید
 در دم گرم و خشک و محلل قوی باح غلیظ و مواد بلغمی در هر مضم و مصدع و مصلحت سکنجین در کین
 او جهت کلف تاغ است **ششورس** است و در لون است **ششورس** است **ششورس** است **ششورس** است
 فانتس تیمال است و آن غلاف حیوانی است بشبه بکس که در خار انزروت مثل که هم ابریشم از لغات و
 یا نند و در آن می رود با بل به تر و بر سفید شیرین و در حرارت معتدل و رطوبت دروغالب و بالزود

دلیل و مسکن صحت اطلاق و سوزش مری و جهت شکر است و سرفه و صاحب کردن او
و صفت کله و معده نافع و انکار او معنی و مصلحت شکر و ترنجبین و قدر شکریش تا به شکر
بات است و سولف اختیارات او را سکر العشره و البته در فیه مافیة کماله **شکران** از اصناف
است و از آن قابضه و محففت تر است بعضی هر دور ایکی دانسته اند و اول اصح است چه با
بقارشی بل شکر کتبه میضا و شوکته غریبه است در بعضی بلاد به کنگر خر معروف اند یکی را
ویکی است و این مخصوص شکران در جمیع افعال مثل قسم سفید و قوت تر از آن دانسته
بسیج و غیره و بیج قوت تر از شکر و قاطع نرف الدم و با قوت تر با قوت و در مل قروح و سلسله
او است چنانکه نافع ریه و مضر و مصلح از صمغ عربی و شکریش و در دم و دیرت ما
سایر خواص را بجا نماند کور شد **شکر** بقارشی که موش که میزند که خوراندین او بموش مرده
و او ای که موش که از خورده باشد باعث مردن موشان و دیگر است و آن حیسی است معده
سفید و ثقیل الوزن و یراق و از سموم قتال و اهل صناعت او را در کل مقام میل از شکر
و آنچه از ذرات زبون است و قوتش بعد از هفت سال فاسد میگرد و در ذرات او غیره
سبک می شود و در چهارم گرم و خشک و محلل و معض و التیام دهنه زخمهاست با حداثه
که صبر نتوان کرد و طلا او بار و غنا جهت حکم در رب و با کلاب جهت او را هم بارده است
و اکتحال او در یک روز طریقات و رطوبات چشم از ارباب میکند و نیم درم او در یک روز گشته است
تر یا ق او تر است بوی حیوانات که سوزاننده بقدر ربع او بود و چندان بیاض است
اسم عرب خشک است **شکر** کثرت است **شکر** اسم فارسی حجر العلیق است **شکر**
است **شکر** اسم فارسی کز شکر است **شکر** اسم فارسی فایند سنجمر معمول سنجمنان است
از شکر است و بعضی لغت نامند مری و بستانی می باشد مری در قسم است یکی را شکران و یکی
خورا و برکتش است **شکر** به و بیجش با یک مثل بیج شنبلیله و غیره ماکول و تخم شکر سیاه است
سفید و نبات او مزاج **شکر** بکره او منیش جایی نمناک و نزدیک آنها و بیجش بقدر
بسیار صبح و ماکول است **شکر** شکر بهر که بستانی است و از آن یار میگرد و مس و کثیر است
تخمش مثل بستانی و مایل بسیاری در تخم قسم اول منقہ شکره و قسم ثانی در خواص قریب بستانی
و از آن که تر و در رطوبت ممتد و بستان در اول دوم گرم و در اول تر و کثیر از غذا و بیج ما

اول و مغز با صره و مفتت حصات در ارفع معال و ملین طبع و سینه و نفخ و بر بهضم و مصلح آن این
 و نیز چنانچه در پیشه باریک او سینه با عسل بنوشند جهت سبزه و سردی و تجرب و عصاره مخلوط او
 محلل اورام است و ترش شلغم ملطف رطوبات و مغز حشاد شسته و بی نقع است و عصاره و مطبوخ
 جمیع اجزاء جهت شقاق و نفرس و کله معین و تخم او در اول بسوم گرم و در اول تر و میسوز
 از این آن و شسته و با تر بافت در جمیع افعال قویتر و مولد ریح و مصلح محروم و مصلح کفایت
 در ششها و کفایت و قدرش بیشتر تا در دم و او غن تخم او جهت ریح در ارفع اعیان و تقویت
 کانت ناسل شتر با و عصاره معین است **شکل** بار در خنی است هندوی سفر جل بندی گویند بر اکثر از
 فذوق در طعم تند و باندک تلخی و قبض و نرم ملمس و بی قشر و بسوم گرم و در اول خشک و محلل
 فوی و ملطف افلاطین و سبب در ارفع ریح و جهت صلابت عصبی طالع و عرق النساء و قوی
 ریح و مضرایه و معالجت عسل و قدرش بیشتر تا پنجم گرم است **ششم** او ششوند است **ششم** تخم انجبار
ششم بلبلت خراسان میوه است لذیذ بقدر که در کان و جز اکثر از آن در طعم مثل شقاق و در اجزای
 هم میسر و لطیفه از شقاق و در خواص افعال بهتر از آن و میباید است **ششم** بقارس موم نامند از رود
 مسخ او را بتکرار که ختن و در آب سرد بخین و او بخین در مابین صفت میکند و اول دوم گرم در
 در رطوبت معتدل و قوتش تلخ است با قیوت و محلل و مقنع و ملین و مصلح او در همه و موافق
 در همه و حورون خراپ او که بقدر که نرم ریزه کرده فرو برند و در روغن حل کرده بنوشند
 فوی باطنی و سبب تجرب و جهت بر اسپر و در سینه و سر و در رفع ایجاد شیر و سل و در دلو و لبات
 و صفتیه او از بهجد است و طلا و جهت ملک و تجرب و خشمات و ضعیف اورام و وسیع کردن و تجرب
 او در زخمها و نرم کردن سینه و صلابت در رفع ازیت زخم حربه از هر دو موثر و بخور او جهت
 رفع عفونت هواد بانی بمرق او درن صاحبان پند و او یک جهت ریح بلوی بینی و ازیت
 بلوی مراد و حقیقه او با روغن کلسر جهت سبب نافع و در ارفع اشتها و سردی است و صفتش
 سبزیش نماندیم و بدیش ارد با قلی است و گویند چون آشیان مکمل بسوزانند و بطرفی بالند و
 آداب در مایه سایرها یکد از نایب شیرین را بخورد تجرب میکند و موم شمع سرد است و در غیر نبات
 است عین او پنجه در عصاره سوزاننده باشد جهت بعضی موثره است ایله و از خواص او است که چون
 قویتر است به ملکیت و عطارد از نحو است بر میباید یک انتقال موم شمع عروسه ایله قیراطا

پاک در یکدم نقره مضبوط نموده بکند از ته غلیبه بر هر خصم او را روی دهد و زبان و شکر
 شود **شکر بولغیت** کسیر بان در آب است **شکار** از زبان بولغیت شام است و **مصر شکر**
 بولغیت **شکار** در آب است **شکر قاقله** صغارت **شکر** مل روغن ترب و سدر
شکر خمر **شکر** اسم هندی علیه است **شکر** اسم هندی بلخ هندی است **شکر** از طرف
 در مصر بسیار معمول دیونانی بر سهیلیوس نامند و گویند بر معده و جان الصرد است و بر سر
 پی بوی دود است در سیوم کرم و در روم خشک و محو در دل و در فضلات و مفتت حصا
 اضطرار لرزه سینه در باز عرقان مضع جهت سرفه و ضعف حب و حفاق و با این سرل جهت
 مجرب و البته اند و طلا و جهت قروح و انار و حمل او جهت یوسیر و تقویت دم مفید
 و محقق و مضع محو در عیش و مصلحش روغن کنجد و قدر شکر بتش چهار تیر اطرد و سرد
 او است که حصه بجان را نیم کوب کرده در ظرفی گشته و بر آن ظرف طرف دیگر طولانی و صند
 بکل حکمت استحکام دهند و آتش معتدل بر او زنند تا صعود و مرطوبت بالا کشند و در آنجا
 و اگر بجهت زیادتی عطر ظرف بالا را بعود و صنبل بیالایز جایز است **شکر** اسم عربی
 است و آن نوعی که کاغذ با و مهره گشته و در عروق است **شکر** اسم فارسی شکوه مسور بخان
شکر فراسیون است **شکر** شکر نیز است **شکر** اسم سر بانی است **شکر** است جدا نمیشود و بی
 و بی ساق و بخش سیاه و بقدر مسامی و منبتش سنگ لاجوا کوه بای عظیم و از تازه او با جفا
 ماه بوی مشک خالص مر آید و سیوم کرم و خشک و مضع و مدر و حیض و معوی ارواح و قوی
 در جمیع افعال قریب به سبب است **شکر** اسم عربی بر نجافت است **شکر** اسم
 صغارت **شکر** اسم عربی در حقیقت بزرگ و کوشهای او صلیب و پیکره و برکتش بسیار
 بید و از عویب او مکان میسازند و جمیع اجزا با قوت فایضه و جهت اسهال مفید و جلوه
 سایه او ممنوع است **شکر** درخت پان است **شکر** اسم عربی بلوغت مغربی قمر صعدت **شکر**
شکر از آن نیز مانند **شکر** که مستند نوعی از طباق است و گویند عاقبت است **شکر** مادر یون
شکر از آنرا **شکر** بلوغت معرویت قوس است **شکر** از آن عسکری است **شکر** از آن **شکر** بلوغت
 اشتیاق است **شکر** بزرگ شگافی است **شکر** با او آورده است **شکر** بلوغت حجاز است
 فارس بقره است **شکر** مصر به **شکر** که **شکر** قمر است **شکر** حسیبه **شکر**

کیا خرف

سیه حرارت است **شعله** از ج سفیدی است **شکر** بی شکر عاری است و بلغت مصرع الی دلیل است
 سردی است **شکر** کما بلغت تکلیف اسم و علت است و آن جنس ایل **شده** تخم قنبر است و در اینجا
 در صورت است **شده** عسل است که از موم بی آتش جدا شده باشد **شده** بی **شده** حب سینه است **شده**
 طریقی است **شور** اسم فارسی و ترکی قاعلی است **شیرین** اسم معرب به بیخ بنانی است سخی و
 نده و آبیک و برکش شیرین است و در اول سردی هوا خشک میریزد و متصل به بیخ آن برکی
 بهانه در تابستان از آن جنای او گل ریزه بر برگ سفیدی ظاهر میشود و تخمش از خشکی گل
 نبات ریزه و مستعمل بیخ اوست و سفینش خرابها و فوئش نا بیخ سال باقی است در آخر سیوم
 در خشک جالی و محرق طبله و سهل رطوبت لزه در استعمال او با شکر و سرکه مفتح سرد و باضم
 در بیخ باه و مسقط جین و جهت صاف کردن او از ورق بلغم و معاصر ریح و سهوم و
 در مفاصل و سپهر رافع و صفا و جهت برص و بهن سفید و جرب در او با سیدن موی بعد از
 آن مؤثر و چون گوید در کف دست مخالف و زمان در دناک کرده به ستور بطرف مخالف آن
 ناصح که آنرا در موضع آن بکند مجرب است و چون تخم مرغ را بر زرد میان ساییده او بینیان
 است او را سخی کند و آن علامت نازکی و خوبی اوست و صفا و برگ از مفرج حلیه است و قدر بیشترش
 بکرم و مضریه و مصلحتی صمغ عربی و مصطکی و بدیش در عمل سپهر زمین و در غیر آن رزیناد
 از **شیر** بغارسی در منه ترکی گویند و خشکه افام او را میسوزانند آن بنانی است گلش
 خوشبو و قوی و باید که حدت و شبیه با سفین اوجی و افام میباشد جلی قویتر از داشته و هر
 گلش با بل برزدی و برکش شبیه بسایب و بناتش از شعب که چکتر است شیخ ارمنی نامند **شیر**
 بل به ترکی در بار طرب چسبند و گلش از دهن شیخ جلی است و بعضی الورق که گلش سخی
 شیخ خرابی و شیخ ترکی نامند و در منه ترکی تخم بیست است و خشک نماند چه افام شیخ را
 مستعمل است و تخم از این مبت و در منه ترکی متعاف و خمر است معروف در بیست شیخ
 در کرم در سهوم کرم و خشک و قاطع بلغم و مفتح سرد و در فضلات و تخم افام کرم و اسل
 اعطاط فاسده و محمل ریح و جهت کزیدن عقرب در بیلد و سهوم بارده و فواق و معص و درو
 از کاعه نفس و بنایر کیه نافع و مضر معده و عصب و مصحح و مصلحتی مصطکی در برگ صفا
 سهوم او را در سخن زمیون و امثال آن جهت دارا الثقلید سرعت بر آوردن موی مؤثر و

درد و راد جهت اکل و طلا آب طبع او جهت ورم بطنی چشم و سایر اعضا سفید و در
در سوم ناسه ورم و در سایر مواضع نادر و ورم و بدش مثل اداستین است و بعضی ناسه
و البته اندر دغش که به دستور دغش کل گیرند جهت افغ لمرزه پنهان و امراض مایه و در
و ورم معده نافع است **ششم** بقدری کندم و روانه نامند دان و انه الیت از جو بار کله و
تاتنجی و یا بل لبر و نبات ادبیه به نبات کندم و در کندم ز ابر میرد و در اصفهان کاکله
در ورم کرم خشک و محرز و موجب او مفسد او از و نانی که درشته باشد مسک و منوم و
جاذب و منفی مواد با سفید تخم مرغ محلل صلبات و با غسل جهت نفوس با سیر که در ورم
جهت قوبا و سعفه و جرب متقره و طلا و دغش او منوم و کرم تر و لطیفه از دغش کندم
ضران ادغش و شیر دغش کردن و اولوب حامض شامیدن است **ششم** اسم عربی است و او
شبث العجوزیت و منبت او بتانها و جا که باران بسیار باشد و او کیکی است ساقه او
او سفید و بر کشن یا بل سفیدی در غبار ناکه کو با بمقراض ریزه کرده اند و خوشبو و با منبت
بموی صفت و در سوم کرم و در ورم خشک و منفی سرد و محلل مد حیض و منفی فضلات
نزه و صناد او رافع ورم ایچی و بلغمی و مانع مواد در می در اینه او در آنها محلل آن جهت
رحم و جذب جنین بغایت مؤثر و قدرش بیشتر کدوم **ششم** بتا آخر و یکاف اسم صمغ
اشجیاء طلا و پرات است و از جنس ششم مانده مانده تر بجین منبت و بهترین او سفید و
و اینها نزرک است که چون در میان نکلند ارند کام و زبان را بسیار سرد گشته و معشوش
از او در اجاین صفت منبت در اول کرم و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال سوار
باه و ضرر صاحبان قولنج قویتر از ترنجبین است و جالی و طین طبع و سهل اخلط سوخته و مگر
و مقوی جگر و معده و احشای جهت خشنونه خلق و سرفه و پنهان که از مواد رقیقه باشد و جهت
جگر و ورم آن و با مار الشیم بهترین او دویه و اندنیه صاحبان تب است و صناد او طین و جالی
و با شیره جهت طراوت کونه مؤثر و مولد قراقرم معده و مصلحش ادغش با ورم در از نینه و قدر
نابیت مثقال و بدش مثل آن ترنجبین است و شیخ کرم در بعضی مقالات خود فرمود
که با وجود نیر خفت سهل اخلط رقیقه است مصر صاحبان قولنج است بخت کلبدان
بشرین مصنوع است در اکثر منافع مثل حمزوبی مصرقی که با سیر که میباید در اکثر مواضع و طریق

است که فزول سرخ با تخم شلغم بری که بشیر به تخم شلغم بستنی مایل بسیاری است با سر که متضاد میده ناسل
 کبر که در بعد از بزوزه متقال در اباد و دیت متقال آب انگور بسیار صاف بجا متقال سر که مخلوط
 نوره ماد و هفته هر روز مکرر بر هم زنده تا مانع جو شدن آب انگور شود **شیخ البحر** حیوانی است کبر
 در دریای مغرب کثیر الوجود شبیه سنگ است کبر در سر و پت او شبیه بکوسله و گویند از رسته از مکان
 در حرکت نمیکند ازین جهت پلو و تش نامند پوشیدن نعلین از پست او مانع تولد نفوس و رافع موجود
 است و تجزات اجزاء او جهت ارفع تنها یعنی و کشتن پشه گویند مجرب است در خون او اجابت **القلب**
 این معینه است **اشترق** اسم بنطه شیر خفاش است و گویند مازاد از سر کین است و در خفاش مذکور شد
 این معینه است که در ادر نازکی جهت اصلاح قبض او معمول که مفسر کرده در شیر مجرب است **دخک**
 خشک کرده نقل ملاوان یکند **شیخ بیخ** بقره در منه کباب نامند **شیخ جفته** فلفل سیاه است **شبانه خوانی**
 در بندی است **شیراز** ریحان است **شیراز** شمشاد است **شیراز** دهن سم است و نه کور شد **شبانه خوانی**
 نام دم لاجورد است **شماله** بلغت اندیس مسوج است **شیراز** گویند شیطیح منزی است **شماله** بلغت
 اطاق او نامند بلغت هندی اسم اصاص است **شیر و نبات** اسم فارسی سل الطیر **شیر و شیر** اسم فارسی کنگش شیر
 اسم فارسی لبن است **شیرین بان** اسم ترکی سوسن **شیر و نان** اسم ترکی چند است **شیر مرغ** اسم فارسی شیر
 آن است **شیر مرغ** اسم فارسی **دیس حرف العاده** صابر و با اسم سریانی و عبری با حشبه العقب نامند کبر
 یک سینه چهار سینه ساقی میر و تیر و ساها پر شعیه و هر کس شبیه برک سبب و از ان کو حکمت و غیبه
 در خست و دگلس لاجوردی و مینجی مثل و جاله عقرب و منبتش از اصر خستنه و صغیر ادرا بر ک کوچک
 در او رافش مغوش بر زمین دگلس لاجوردی و منبتش کنار اباد جای که آب در در بسیار مانده
 بر طرف شود و عصاره کل هر دو در لسان نموده با صمغ عربی بجای لاجورد استعمال نامند در کتابت
 فارسی بهتر از ان باشد و مستعمل از و برک و ساق و تخم آن و در آخر دم و در اول ان خشک مسهل
 بلغم و مده السوده و تریاق سم عقرب در تیل و در حیض و مخمخ جین و محمل ریالی و مطبوخ او با سل
 و فایده مسهل قوی و صناد شیرب ادراغ سموم بارده و بلع کردن سه عدد از دانه اوقیل از توت است
 بلغمی و چهار عدد جهت بت ریه و صناد مسوق او جهت قویا و مایل و نقرس و التوای عصب و یا شیر
 است درم حجاب مانع اطفال و شتر نوع صغیر او و مانند کنگ هندی و با نظردن جهت ارفع اقسام
 کرم در دم از کبر او جهت اخراج حصص مافع و تعلیق منج کبر ان مسکن در در کبریه عقرب

و مشرب سبزه در مصلحت غسل و شستن باشد تا در دم است و امین الدولت حبس سینه اصحاب
 دانسته است **صابون** از مختصرات هر مس است و طریقی ساختن او آنست که از قلی کچور
 نصف آن نرم ساییده در ظرف با حوضی کرده با بیخ مثل آن آب تا دو ساعت هر یک از
 که سوراخی در آن ظرف بوده باشد سرد نموده بعد از آن نشین شدن سوراخ را باز کرده
 صاف بظرف دیگر کنند باز آب تازه ریخته هر یک زده تکرار عمل نمایند تا تندی در بر دم آن
 ایها را بده آگاهانه ضبط نموده بقدره مثل آب اول زیتون اوغن هر دویش التی که داشته بکنند
 از آب از بکورد او بدیند و تا مجروح ایها را تسکین نماید و مثل خمیر کرده پس خشک نموده ریزه کنند
 اوغن زیتون اوغن دینه اوغن کینج در اوغن قرطه و مداجیر و امثال آن میکند و بهترین
 اول است در آخر سیوم گرم خشک و مقطع و معص و اکمال و منقح و ملین او رام و جالی و حصول
 چنین زنده و مرده و در حقیقت در این امور محیر است و صادق او یا مثل او صاحب جهت در
 الت و بخش و کلف و بازیق و سلیمانی جهت در معاصر مرمی محیر و بار اوغن کل سبزه
 کردن زخمهای سر اطفال و قروح شهنیه که هر چند او را زانال نماید و باسه لکن کویتر و امثال
 جهت کشودن دمل و شستن موی میان جهت ارفع برک و عمل در شک و بالها صاحب حکم و در
 آثار نافع و شیاف و مسهل در ارفع فوج و تخم کرم متفرد در اول و شربت او در متفالی صاحب
 کشنده بیکر احت امعا و جث است **صابون** بانی است بشبه بقلای تازه او میده در آن کوکله
 شکن تازه او کول است و کرم جهت الم و در علاج خم معده ماقح و شمش در افعال شیه بشبه
 شیه بلیوس کوچکی و بخته و خام او ماکول و انثار او موصی یا در ارفع وجع القوا و **صابون**
 جمیع اشیا بسیار تلخ است و بر فضا الحار و بر نوبی از گیاه شیره او بسیار تلخ است
 حق گوشت و از جنس بوم و کوچکترین اصناف آن در افعال مثل او است **صابون افغان**
اشبک شیره ابل ملک است **صابون** و **صابون** لوف صغیر است **صابون** جوز است **صابون** کبیر
 است برکتش بشبه برک کلم بسیار ضعیف و بشبه برک دفع بمانی که در مازندران اخیر بقداوی
 بنحس بقدر شلغم از یک سیخ زیاده عدد و یک میر وید و معلو از رطوبت دور غایت تلخی و
 یکدزد و از وسط بر کماق میر وید قریب بیدر و بر از رطوبت عس با اندک حلاوت
 الرایحه و غشش مثل غوزه خوا و در آخر سرخ میشود و آنچه از خیره سقوطر ملیدین از نوزاد

از دشتان در اوق خوشبو و بهترین اقسام است و قسم عربی یا بل بر روی درختندگی کمتر
 و قسم سبجانی که صبر فارسی نیز گویند به بوی و سیاه از غالب دینی درختندگی و از بوترین اقسام
 است و محمد بن احمد میگوید نوع دیگر مستی بخضر میباشد که بعد از سقوط ریهتر از عربی در فارسی است
 و در ماه هفت سال بیکار چهار سال گذشته باشد و آنچه به بوی و سیاه بی درختندگی باشد استعمال آن
 طایفه است و باید که در سائیدن صبر مبالغه نمایند در هوای بسیار سرد و بسیار گرم و در تراش جان
 و محر درین وضعیت لاشا خصوصا صاحبان ضعف صبر و معاوده ماسا رقیق و بوسیر و مغل
 استعمال نباید کرد و صبر در دم گرم و در سیوم خشک و سهل قوی مواد که میسازد دفع بوداده باشد و
 ضعیف الاثر است در آنچه همیای دفع نشده باشد و مخیر سودا و بلغم غلیظ مایه و صفر اما بی منفعت
 سه جلد و محلل ریح و حشا و مجفف بلغم خصوصا شدت او را با مصطک منقح و مانع جهت مفصل
 مفید و باغاریقون جهت ابو و تقویه سینه و باکل سنج و مصطک جهت امراض معدده و با بستر جهت
 نشت الدم سینه و یاد و به مناسبه جهت برقان و جهت جمیع امراض سوداوی و استخراج اقسام گرم
 و امراض سپهر زکرمه و دفع تشنگی که صفراوی مخلوط به بلغم باشد مفید و بالی صیت مضر جگر و
 مقعد و انشاران مورث اسپال موی و کهنه او و انواع زبون او گاه باشد که در معدده
 سه او باشد و مورث که نشود و مصطک آن مقل از رقیق و مصطک و پوست بلیله از دو کثیرا
 در عفران و اقسام و شتر میش یک مشتال و بدیش در او رام و جهت در جندان او ^{حفظ}
 در اسپال نیم وزن او ترید و قدر سقمونیا است و طلا او حافظ جهت سیت از فاد جهت
 فربه و سقوط او رام و دفع آثار زلات و صداع و نمله و جیره و اکله و قروح خسته و مایت شتر
 است که جهت سرخ باد و شری و به مغز تخم که جهت بر جهت بیخ و با مورد و شراب جهت سیاه
 کردن موی و در از می دفع قمل در و یا میدن موی که از کجا ریخته باشد مجرب و غسل او
 با سه جهت سعفه و خرازد و در انقلاب و انحال او مقوی نور ما صیره و جهت سلاق و جرب
 و کله و مطبوخ او با بای کند تا و سلخ الحیه جهت سقوط دانه بوسیر و امراض مقعد معید و در
 او مخفف از هماد التیام و بنده آن و جهت قروح قضیب و قروح اعضا عصبانی بغایت مؤثر
 افغ و با استخوان بوسیده با سوسیه افغ تو صبر و اکله مجرب است **جبار** ترندی است **سباره**
 ام صبر است **ب** عصاره سنبل است که از آن قرصها سازند و بجهت افغ او ام بغایت مفید

صفت بفرست ما هیانه نامند و معمول لار و سایر مواضع است و بانان میخوانند
عمل ادانت که مایه ریزه باب و نمک درخی کرده چند اوز بکند از نده تا منفع شود
زمنه و صاف نموده استعمال کنند در دوم گرم و خشک و محقق رطوبت معده و رطوبت
و بان که از رطوبت معده باشد و جهت فایح و در دور که و امراض باریده و مدت آن
بر یوی عرق نافع و موله خلط سوداوی و امراض آن و محرق خون و مورث تشنگ و نقص
و مصلحت بالخاصیت زنجبیل است و استعمال سرکه و ترشیدها در بعضی از جبهه شیرینیا
مراوف است و گویند حیوان مخصوص بکلون است و بوی صلب او مختص بصدف است و در
مذکور شد و مراد از مطلق او صدف مروارید است در دوم سرد و خشک و سوخته او سحر
و جالی در مسرد و جالی سهال و نرف الموم و نفت الموم و جهت تقویت لته در نع
اکله و جلیانی و دندان و نفوخ او جهت اعاق و بخور او جهت بوسه و طلا و با سپیدی تخم
جهت سوختن آتش و با او دیدن ساید جهت کلف و بهمن در وقت شیره و امکان او جهت
و سلاق بود عمومی زیاده نافع و صاف سوخته خف الغریب را با سرکه جهت ثابیل و در
جبریه البته از وقت شربتیش تا یکدم و در شش شح کا و کوب سوخته است و مهر مار کوب
که مروارید در دسته باشد چون بسوزانند طلا آن را قه خنار می کند و جالیوس میفرماید که
هندی محرق آن بالخاصیت دفع در فواد میکند و چون صدف انرم سائیده با سرکه بر بناوت
کنند از صدف ای منتری کند **صدف الغریبه** و فروزه نیز گویند نوع از صدف است با بسیار
در رعایت صلاحت بخورش مجرب است و در افخاق احم و امکان سوخته او در رعایت
صدف معروف بخف الغریب است بخور او صفا و محرق او با عمل جهت بوسه و ثابیل
نافع است **صدف فیروزه** صدف الغریبه است **صدف کدی** زعفران الحید است **صدف**
انتم است **صدف الیدی** اسم بیانی است بر کتشیب سیرک بلباب کبیر و از آن کوچکی در جالی
و کمره دار و بر مجاور خود میجد و کتک سفید و خوشبو و نثرش مثل بلباب و با لزه
حرقت می نش جبال و مواضع درشت است در آخر دوم گرم و خشک و حرارت او غالب بر سردی
و شمش در اول و طین طبع و تخم میسید و منفع و شرب او هر اوز یک مثقال با شرب جهت
نفس تقویه احم و رقع سبزه و سموم مفید و بوی گل او متور داغ و مورث تشنگ و محرق با

مفر

مفر کرده و مصلح ادرغاب و شتر متبش ناد و درم است **مهر** جوئی است شبیه بلخ و بسیار کوچک
 در خانهها شبها صدای بسیار میکند و در اصفهان رنجوره و در تنکابن جنگ نامند در دروم کرم و
 شک و شتر تیشک کرده او را سه عدد ماده عدد دایم عدد او منقل جهت افغ قولنج صدعب
 ریاض غلیظ تجرب السنه اند و شسوی اوجت در دشتانه و قطور جوت ننده او در دغنی از موت
 است که انی سامعه نافع و چون در سه عدد او در میان اجویه و امثال آن که آشته دین اجویه را
 بوم گرفته در زیر سر که که او اندازد نافع خواب او میکند **مرفان** شامل شرب فراسخ است **مهر**
 ادرغاب است **مهر** نوزاد لوف است **مهر** اشران است **مهر** سودا اینا **مهر** صمغ
 است **مهر** حنظل است که مایل برزدی شده باشد **مهر** یا در وچ است **مهر** شوکران است **مهر**
 بصاد و بین نیز آمده اسم گیاهی است که بترکی کلکلیک ادوی و باصفهائی و چشم نامند مری و بستانی
 باشد و بستانی و ابقاص مرزه نامند و برگ آن بعضی سرد در قسمی از بزه طولانی واقفم او تند و
 و نشود و کل همه بگوید در آخر دوم کرم و خشک او کوباد کرم و خشک در در افعال قویتر از بستانی
 محقق و مقطوع و با نریا قته و مفتوح و محمل بلغم در ریاح و ملطف اغذیه و غلیظ و مسق معده و حکم
 در سبب از طریات و مانع صعود بخارات بدماع و در مثقال کل او با سه که رنگ مسهل سودا و بلغم و
 در آن ادویه سهله باب صعتره نافع معض و مخج اقسام کرم در افغ تخمه و عقوت غذا و ترش شدن
 آن وجهت غشیان و در صبح الفواد و قولنج سفید و کرم و بلغمی و با است جهت قولنج سوداوی و ستم از
 مجربات است و با غسل جهت که تدرین هوام و بلغم او با انجیر جهت او در سرفه و باب کرفش جهت
 ادرغاب و یا مثل ادرغاب و با چهارده مثل آن آب جوشانیده باشند تا بر بجه رسد بالی صحت
 است اریق کردن خون مجرب و بار دغنی ز میون جهت انواع معض و سر که که در در جوشانیده باشند
 در آن سببین سازند و یا تنها بنوشند جهت سپهر مجرب و یا بیشتر قاره جهت تسکین بین ^{و انخال}
 است جهت بیاض و قطور اوجت که انی سامعه و طلا را با غسل جهت او ام و تحلیل صلیات آن و
 در آن اسوا مثل آن و بار دغنی ز میون و زیره جهت بر آمدن ناف اطفال و رفع ریاح اندرون ^{الشیان}
 و ضاد مطبوخ او در حمام جهت جرب حک و برقان و مضمضه او با سه که و زیره جهت درد دندان و کرم
 سفوف او مثل او شکر جهت قطع بخار و تقویت چشم و او ایجه او جهت که تدرین هوام موثر است
 در تمام در جمیع افعال قویتر و مفتوح سرد و در افغ برقان و مینج باه و غاییدن او جهت درد دندان

در تحریک داشته و در غن او شرب و ضا و اجتهت اعتراف و فایح و کما از دور در معاصر بهترین در غن
ایه و مصدله خردین در مصلحتی که در قدر شربش تا پنجمتقال است در برابر او باشد که بر سوزن کله
جهت منع صعود بخار بدماغ و نزول آب و تقویت دین و نیکو کردن رنگ احساء و سوسوم هم
امراض قوی الاثر است **صفت الحار** اسم مغزنی حاشا است **صفت** تخم ماه است **صفت**
سبب یعنی معجزه سبب **صفت** اسم فزنی مرغبت قریب کجنگ و بغار است که بنام
و بنا که حرکت میکند و گوشت خام و پخته و قدید و محرق و باء الملل جهت سنگ نشانه و سوزن
غایق است **صفت** مثل معدنی است که مس است گویند **صفت** حلق بر است **صفت**
لثمون است **صفت** عر است **صفت** بقاق با شش است و عصاره رطب و مات را هم با
صفت بشب است **صفت** اسم قسمی از ما است که او ای او در و با شد و گویند شیدن او را
است **صفت** غذای است که از جنه به ارد کند مثل بغرا تریب دهند و در افعال مثل بغرا و آن
صفت خروب بنطی است **صفت** عقیق است **صفت** اسم فزنی است **صفت** رطوبت
بنات است که از آن تراوش کرده خشک میگرد و در صمغ هر بیانی باین مذکور شد و مراد از مصلحت
آن صمغ عربی است که از درخت امبیلان حاصل شود و بهترین او رز و دایل بسفیدی و سفید بر آن
است در اگر می معتدل در دروم خشک با اعتقاد جالبون **صفت** صمغ کرم است قابض و مغز
معد و امعا و مانع از نجاتن مواد بسته و رافع حرارت او به جهت اسپهال و سرفه و قرصه و
سینه و از دو متقال تا سه متقال او جهت سنج مجرب در برشته کرده او با در غن کل قاطع
خون جمیع عصاب است سوار رحم و پوسید و او مت او روزی یک متقال با کوبیده او ش
یک هفته قاطع سیدان خون است و طلا او با سفیدی تخم مرغ جهت سوزنک تش و قطره
جهت امد و سلاق و جرب نبات مفید و مضر سفل و مصلحتش کثیر است **صفت**
بلاط الکیران و غزی الجلود است که بسیار مبالغه در گوید و طبع او گرم و بر دیوار خاها بسیار
و سنگ فرش خاها که بلاط عبارت از دست مستحکم میگرداند و در آن جهت تمام
نازه قوی الاثر است جهت استساق موی زیاد چشم میعدیل است و بعضی او را معدنی دانسته
و در مصر او را غن فریش نامند صاحب منباج مرکبی باین صفت بیان نموده و در قطع همین
بسیار موثر است صبر از و علك از او است دم الا خون صمغ عربی از هر یک جزوی بس

با یک جزو وصف باب صمغ برشند و نزد الطاک طبع قوی آن لازم است **صمغ تلخ و مایل**
 بهری در غایت صحت و صیقل تعلین گوید که از فارس خیزد و ملطف و سخن قوی و محلل
 در مزاج و افعال قایم مقام حدیث است و کرمه الهی است و قدرش بیشتر تا بند است
صمغ تلخ در جمیع افعال مثل ایساج است **صمغ کرفش** صفتش است **صمغ خارک** صمغ اجاص
صمغ ای که با آب **صمغ الطرقت** و **صمغ آشنه خارک** است **صمغ اسبک** دهن البسان است
صمغ الحوت حدیث است و بغار است و کوه که پیر نامند **صمغ لعل** عکک البطم است **صمغ القناریه**
صمغ سبزه نیز بعضی تا سیاحت **صمغ صنوبر** ایساج است **صمغ الحرف** کنگر است **صمغ**
صمغ کرم **صمغ الکام** صمغ البان **صمغ** درخت کاج نامند و تا و نیز گویند و نزد او را نمرش
 بمغز و قطران از زبون تر از قطران شیرین است و ماده او بزرگ است و کوچک می باشد و کوچک
 در صنوبر صغیر و تنوب نامند ترشش مثل دل گویند و از آن نیز کندر و مغز تراود با تلخی و سفیدی و
 با بوی دره ابقی سرخ و قضم قریب عبارت از دست و در سمان کثیر الوجود و ایساج صمغ است
 انهم ماده بزرگ و اصنوبر کبیرا گویند و در کیدان بافته میشود و بسیار بزرگ و مغز سر او را اصطلا
 با جلعوز و درخت او درخت جلعوز گویند ترشش بقدر با تلخی و مغز دانه های او مثل قضم قرش
 و بالیده تر و شیرین است و در عراق جلعوز و مغز میوه او امید است که از بحرین آرند و ظاهر این
 باشد در صفات مثل این است و درخت او بقدر درخت زرد آلود برکش می باشد و آن به
 جدر شفا و مستطیل و در طعم شیرین بان و مغز دانه او زرد و دراز و باریک و با بوی سرد
 که طعم مغز با لیم است بخلاف صنوبر که بی بوی پرده باشد سرخ و بالیده تر و کونا تر است و جمیع
 از او درخت صنوبر در سبوم گرم و خشک و بوی است **صمغ او** محبف و قابض و در منقال او جهت
 سرخ و اسهال مفید و در زرد جهت سوختن انش اکرم و در رفع الم ضربیه و سقطه نافع و در کت
 او گرم افشکتر است جهت در دگر و چش و قطع اعاف و خون جراحات تازه و بار دهن مورد جنبه
 فرج اسهال جلد و با راج سرخ جهت قروح جنبه و شربت بکثقال او با ماء العسل جهت درم و عمل
 مانند جگر معده است و طبع او جهت اعیان و کجی و رافع چرک بدن و عفونت عروق و استر خار
 و جلوس در آن جهت در امراض احم و مقعد و مضمضه طبع او با سرکه جهت درد دندان و
 کرا و جهت اخراج شیشه و در ارض و در دهان جهت رنجتن موی مژه و او در دهان

ضعف نور بصر و سلاق در جرب نافع و جرب را که بدستور جرب چینی و عیشیه استعمال نمایند
تذکره گوید که ناب مناب جرب چینی در علت اشک و انشال آن است ظاهر است و سحر و سحر
از است چه فرقی در شکل و رنگ و وزن ندارد و جب الصنوبر که یاد کردیم در اول آن
او تا یکسال باقی است و بیست و هشت تنه تمام و مقور اعصاب و بعضی مفتح شده و جهت سده فایده
حذر و کراهت و امراض دیگر و برقان و استقا و در و کرده و مانند و در مفاصل باید در
با غسل هر روز بقدر سه شغال جهت فایده مجرب جهت سرفه کته و امراض بی نافع و با تخم خار
مانع سوزش کرده و مانند و با تخم خرفه مسکن حرکت مقعد و رحم و با روث آب انکور جهت
اصطط غلیظ ریه و سینه و کرده سفید و شراب او که گوید در آب انکور اندازند یا ضم و در
تزال و سرفه و قاطع اسهال طری و استفاقت و قدر شربت از نواده ورم و از عصاره دار
دار طبع اوقیه و مضر محرورین و مصلحتی سکین است و بدلتش تقویت باه شقاق و جب الحامی
علل معده و جرب الفار است جب صنوبر صغیر سهل بعصر جهت امراض سینه و کرده و در
تویر از کیا و در سایر افعال مثل است و کرم سبز که در درخت صنوبر می رسد در سمیت
است **مندل** درخت او بقدر درخت کردگان و شمش سینه بخوبی جهت الحضر اوقیه جرب
سال باقی است و آن سفید در زرد و سرخ بیاض سفید و زرد و در سیوم سرد و در دم خشک و سرد
بعکس و مضر معده و دل و مفرج و رادع و قابض با تر بافته و مسدود جهت خفقان
بتهای حاره و التهاب و منع صعود بخارات بدماغ نافع و طلا و جهت طرح بدوی نوره و
حار و باد سرخ و غله و حمرة و نفوس و اورا میفید حضورا باب غیب الثقیل العالم
آن و بلطفان انزاد و سفیدی تخم مرغ جهت منع تزلزل چشم و سایر اعضا نافع و در
طلا و مورث خارش بدن و حرارت است در اضع آن سرکه و روغنهای کرم و لطیف است
و بغایت مضر باشد و قاطع آن و مضر صوت و مصلحتی غسل و نبات و قدر شربت
منقال و بدل سفید او لطف او کافور و بدل سرخ او مثل او قوتل است و صمد و ضدل سرخ
زینق جهت اعیان و با کلاب جهت قلع میفید و در سایر اثار سوای تفریح مثل سفید است
سن الوهر فرعی است که از زمین ارند و اصل او معلوم نیست و گویند بول حیوانی است مس
بقدر که به در سیوم کرم و خشک و قاطع سبلان خون و تحلیس او رام و حصول او جهت اندام

حیوانات و فاضل سیلان خون و قطع حل موثره طول گشت او بر بدن متعین جلد و مصلح او روشن
 است **خمار** مغرب از چهار خاری است **خندل** در بدنی همان است **خون** الارض کما فی طور است **خون**
 در او است **خف** قرظ است **خندل** که جلال بلغت تکفین اسم خف الغراب و آن قسی از طرف
 درانی است **خوف** بغارسه چشم نامند سیاه و کرم تر از سرخ و از سفید اسخنی و مجموع آن در اخروم کرم و
 فکله سرخ از جهت شری معیدیل و کمال آن که بشراب کرم تر کرده باشند جهت رف صلایت جمع اعضا
 فاضل سیلان خون اعضا مجرب است **خندل** و کما کرم از جهت رف صلایت جمیع اعضاء و قاطع سیله
 از آن اعضا مجرب است **خندل** از سه طرفه و ترلالت رقیقه و در دینت مجرب و باروغن کل سرخ حمل او رام
 از نایق از خم سک دیوانه و پستیدن جا به پیشی مسخنی و محیف بدن و صورت خارش و قرش از جهت صفا
 مغرب باغ و محرق مغسول او و غیر مغسول او در خواص مثل شعرت **خوف** البحر جزئی است شبیه
 به چشم که از صدق بزرگی در بحر مغرب گرفته میشود و صفا او را در قطع خون و اسهال سرخ الارض
خندل که **خوف** اسم مغرب است **خون** اسم یونانی صعتر است **خون** الحی بن یفخ است
خون الحی بن یفخ است **خون** حردون است **خوب** غمزه است **خوب** اسم یونانی سفخ است **خوب**
 است **خون** انصاف **خون** بغارسه کوسفند ماده و مین نامند و بعرف اطبا مطلق کوسفند است
 ازین او یک رساله است که ضرب باشد و چهار رساله در زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط
 کرم و گوشت کردن و حوالی آن بهتر از سایر اعضا است در دوم کرم و تر و مسمن و مقهور بدن و کثیر
 الفضا مولد خون منان و سرخ الهضمه دل و طرد کرده انسان و مغز سر صورت بلذات و نسیان و
 خوردن گوشت آب مهربانی او که با عسل و سرکه مداومت نمایند و غذا منحصرا با او باشد بغایت مقوی
 است و مانع غش و رافع حقائق و لاغزی بدن و بلع کردن به بعد از قیج که سرد شده باشد و که خسته او
 کرم باشد جهت سرفه و در دینت و ضیق النفس و حرقه البول بسیار معیند و زهره او جالی آثار جهت
 تمام قوی با عسل جهت خراش و اکتحال از جهت بیاض و خون از جهت حله و جرب و طلا سر کین
 از جهت تخمیل او رام در استفا و التیام زخمها و با سرکه جهت شری و با موم روغن جهت تامل و تخم
 از جهت از نشت نامند و با سرکه جهت سوختگی انش و در رافع و خش مجرب است و شرب استخوان سوخته قرغه
 و قاطع اسهال سیلان خون و پچیدن عضو در دینت او با کرمی فوج باشد رافع و در ضربه و مانع ختم
 شدن عضو مضر است او در ایام طاعون و با استعمال گوشت کوسفند جهت کثرت تولد خون جایز

جایگزینت و سرکه و ابکامه ملطف واقع نقل اوست **صال** اسم سرد جلی است **ضیق** در جفای است
و وصف او بصر جایت کونای دست چپ اوست و او بسیار ضعیف القلب است و کثیر الجمیع است
میباشد کونت او در آخر دوم کم و در اول آن خشک و چون او از زنده دست و پایسته در آب گرم
و شبت هر آنچه در آن بتشینه است مفصل و نفوس و امثال آن بغایت معفد است و چون
تسکانه او که سوخته باشد در مجین هر گاه بازیت مخلوط نموده طلا نماید جهت رفع آینه موثر و شسته
اوی صلب او موثر آینه و واقع نفوس پس شرب خون او واقع جنون و آب خوردن او مانع از
از آب است که اگر که سگ دیوانه کمزیده باشد و چون از آن کسل ساخته حیویات را همانا گشته حیویات
فاد حیویات در رفع فاد زرع است و نگاه داشتن دندان او مانع فزاید است نسبت به
آن و زهره آن را با مثل آن روغن انجوان سرد و در ظرف مس گذاشته در هر ماه دو بار طلا کنند
جهت رفع بیاض چشم و نفوذ اب مجرب است از دجالینوس گوید بندهم آن مسهل اطلد طلا
و مضمرا و مصلحی غسل و طلا و بعد از کندن موی مانع رویدن آن و گویند مجرب است
او با پسته جهت کلف و موی سوخته او جهت قطع نرف الدم و خصیه نگو و او بعد از
با یکرم جهت درد جگر واقع است **ضیب** بفارسی سوسماز نامند و او حیوانی است که چکتر از گاو
سیاهی در ذی و در بال او بسیار کونا و در نیش به شتر و خشت سرد سرد سرد کم و در
او مقوی یاه و سر کین او با سر که جهت بیاض چشم و کلف و نمش و صفا و شش کرده او
بچکان و خار و سموم جاوران است و طلا صلبه سوخته او موثر است بلا حسه عضویت بحد
گندن نام نمیکرد و مقهر درین و مصلحی بقول بارده است **ضیر** شامل جزا سرد و موثر
ضیر بفتح اول صمغ درختی است بمعنی خار دار و رنگ او مایل سبزی و براق در دوم کم و در
در شتن جامه گسان بهتر از صابون و صفا او جهت بدون کونت زیاد جهت و التیام
و با عمل جهت او رام بارده و سسته اعضا نافع است **ضرد** اسم درختی است در بلادین است
بر رخت ملوط و نمش شش خوشه بطم و دانه او بزرگتر از آن و صمغ صعب البان است و مذکور است
شخ و بر که بار او کم و خشک و آب مطبوخ او که با شکر تقویم آرنه جهت خشونت صلق و سرد
در دمان مانع و در دغن دانه او خوشبو و محقق و محلل بلغم و ریاح و جهت معض و تقویت
شتر با و صفا او در جرب حیوانات مفید و به شش در غن حب البطم است و بر کس خوشبو و شکر

بداره و قیافه در دهن بیکاه و مضمضه او در قلاع و تقویت لثه موثره و عصاره او مقوی قوی و قطور
 و غنی که در آن برگ او را جوشانده باشند جهت در دوش و چوب سوجنه او جهت قطع خون جراحا
 و قروح معقد و قضیب نافع است **خرنج** برگ بنانی است در در و محقق مایل بر زردی در معده در نایاب
 میرسد و موجود بجل مرآرد در دم کرم و خشک و نطول و جلوس در طبیع او جهت مفصل و طلا او
 در حمام جهت حکم و جرب مجرب دانسته اند و به دستور بخور او را جهت زکام مجرب یافته اند و جهت
 جراحات سریع الاثر است **خرنج** پستان حیوانات است و مولد غلط کثیف و دیر هضم و در بول زنان و گاه
 رخ خار معده که اخلاط حاره در آن موجود باشد نافع است **خرنج** سبکون او هم دلالت است و بفتح آن
 عمل سفید است **خرنج** باز درخت از قوم است **خرنج** در خشک است و گویند خار سعدان است
خرنج در وقت بطم است **خرنج** است خود دوست **خرنج** قشای کوچک خرنزه نارست و بیانی
 اینگونه که شبیه باشد به بیلیون آنچه بر روی زمین ظاهر است سبز و برگش قاطع یاب است و ماکولی و
 جهت خوبی طعم داخل خشک و دماست میگذرد و جهت تمیزی صفرا **خرنج** بقارسه و زنج و دیگر
 زمانه نامزد بر و نه می و بگری میباشند و از مطلق او مراد نهر است و بری از سموم قتاله و مجرب
 او را سیم سرد در اول خشک و شراب اقام او مورت استقاد کننده است در رمی و قوی و درم
 است در در اول وضاد شش کرده او جایز قوی بجان و امثال آن و جایز سموم که نه کان و قاطع
 سبلان خون و انیام و هنده زخمهای سوخته با رفت تر حینت و او الغلبه طلا بر او منع سوزن
 نش و قاطع و نه آن است بی المی و دماغ محرق او قاطع انفجار خون اعصاب و نفوذ و طلا او قاطع است
 است و طلا او را طایع بر آهن موی دانسته اند اصلا ندارد و چون اطراف او را از آن خسته بآید
 او بر نهرا بخته و در او جمع کنند جهت او اسپر جاد مجرب و قسی از صندل و اشجار میباشند
 سبز و بسیار کوچک و در دار المرز بسیار است و چون او را با مثل آن دانند پینه بسوزانند که کمالش
 است نزد ای از مجربات است **خرنج** نمر سعدان است **خرنج** بر بساوشان است **خرنج**
 هم بر بی شاه سقم است **خرنج** ان بیده مشک است **خرنج** الطاطاری در ختی است هنر که چون او را
 از نم کشند بسیار تر او شش میکند از آن غم و سر که میآیند و مشهور است شراب کلاری
 در افعال و خواص قریب است بشراب موثری و در نار جیل مذکور شد **خرنج** در ماهیه او اختلاف
 کرده اند بعضی او را برگ زیتون هنری نامیده اند و حال آنکه در هند زیتون نمیشناسند و جمعی بهنج درخت

توت و پوست درخت لسان العصاره و سیاه السنه اند و نزد حقیق در می میان او و بوی حنظل
در افعال و غیره غریب باشد و در حرف تا مذکور شد **طاولی** مرغیست معروف در چوبه او ناسال کانیست
و گوشت او در آخر دوم خشک و بقایات غلبه و صلیب و دریم مضوم و مواد خلط کثیف او مکن که گویند
بخته باشند جهت در در معده و قولنج و طلا به او هرگز مذکور و معقد محرک یاه و طلا حون او
و نیک جهت قروح خسته و طلا زهره او با سکه جهت کزین موام و سکه کین او جهت نایل و ناز
زهره او بقدره و دانک با سکه کین و اکرم جهت رفع اسهال و استخوان سوخته او جهت کلفت تقوی
از کرم صفت موثر و بالی صفت ریه او باعث ضعف قوت سموم سموم است و گویند چون طعام سموم
به چند فریاد و حرکات غریبه کند و تحقیق نموده اند که چون موی دیاله او را در کوزه کرده پس
از صد مثقال آن قریب به یک مثقال فزنی بشیبه به طلا به هم میرسد و در رفع کردن میاض عین و
امراض آنی تجرب شده اند و خواص غریبه و عجیبه باین است **طاولی** بقارصه است
گویند و صغیر عربی و دوی بلقت فارس عبارت از دست چدر بعضی از معادن مس بود که با
بهم میرسد و خود در دست لهذا بقارصه دوی نامیده اند و در فلزات تحقیق شده و آن مس است
بشیبه به برنج مصنوع و از نافع آتش و کوفتن مطر قدسیه نمیشود بخلاف سایر اقسام مس
او مس است که مکرر که خسته در بول کاد و نیزند که در آن نشان نیز جوشانده باشند و چون
رصاص اضافه کنند و او را نحاس چینی نامند و در آخر سیروم کرم و خشک و با سمیته و از متفاسل
بسیارند چون مویر یکیشند و بزرگتر نباید و از فلز به او هیچ مایه خلص نشود و چون کرم کرده در
اندازند هیچ حیوان از خود نخورد و چون این صیقل از آن ساخته در خانه تاریک صاحب قوه
در آن نظر کنند دفع علت شود **طاولی** صفر اخون است **طاولی** اسم او می از یونان **طاولی**
اسم یونانی قنطور یون کبیر است **طاولی** مامودانه است **طاولی** اشقوت است **طاولی** دند است
اسم یونانی نر از نخوش است **طاولی** از جوف نی گشته در بلاد هند بهم میرسد و گویند چون از دست باو آتش
در نی زار اینجا افتد **طاولی** بند های نی است که از خاکستر جدا کنند و بهترین او سفید صندل
است که با اندک تنزی و کزنده زبان باشد و استخوان که سوخته بان مفتوش میزند
شوری و بجدت میباشد و در آب حل نمیشود و در دوم سرد و در سوم خشک و مغزول حاره
و معده و مکر حاره و قاطع فی صفر اوی و اسهال و موم حاره و محقق رطوبات معده و

فقان و غنی و تقویت اعضا ضعیفه که از حرارت باشد شتر با و صناد اناقع و جهت سوزن
 در اسیر و پنهانی تند و قلع و با سبکبختی جهت توخس و غم ارفع کرب و التهاب مقصد و سقوط
 ایبا و اذن بفرشته جهت تقویت با صره مجرب است نه اندر و در اوردت او مضربا به مصلحت مصطلح
 و عمل کوید مضربا بهت و مصلحت غنای عمل و قدرش بیشتر تا در دردم و بدیش بوزن او تخم خرفه
 بر داده و نصف او ساق است و کل مخلوتم و صندل سفید بهترین به لیاقت **طیاس** کوشش است که در
 در نهان سنج گشته و گویند از و مراد کباب شیر است و مقوم معده و محقق رطوبت آن موافق
 زنی المعده و مقوی اعضا مضربا ضعیف الاض است **طیان** تانی است که در اندک بس بجای غایت
 استعمال میکند شجره او بقدر قامت و برکش مثل برک از میون در از تر از ان در غیب دارد با حسی
 و با نخی و قندی و بوی گرم و او را طباق متین نامند و در صغیر او بقدر شیری و برکش از و در شکل
 و کشت بایل بر روی دبی بوی و با ناک شیرین در آخر و دم گرم و خشک و افرش او کمریز اندین
 ایک و کبیر او قویتر از صغیر و کل او مغع و مقور جگر در حیض و مخج شیرین و تر باقی سموم
 در جهت دردی که در تیغ و برک و کل آن سهل اخلاط سوسخته و جهت معض و برقان سردی و صرع
 طبعی نافع و طبعی از جهت در دردم و صنادش جهت در دردم باره و باروغن ز میون جهت کزاز و
 و نهار و بر ب و طبع نافع و مصدع محررین و مصلحت کشتن ز شتر منش تا در دردم است **طفا** شید است
 در اسم فارسه جمیع اجسام صلبه است مثل قند نبات و نمک **طفت** اسم صمغ و ریاست
طبار اسم انجیر سبز بزرگ است **طبخ** آنچه جوش نیده باشد به تشدید با موصده بطبع است **طبلق**
 اسم زنی سعادت **طبرج** بنا منشته اسم غل گوچک است **طلب** بفارس پشم و زغ نامند و با صفتان
 بل زغ گویند آن جسمی است سبزه که بر روی ابرها می آید و در کنار جویها می گویند مبرش و آنچه
 مستهیر و متفرق باشد مسمی بخر از الماریت و طحلیب یعنی و غزال الماریت که مانند رشته با
 باشد و هر چه تراکم مانند غذا باشد حر و الضفاح است در دردم سرد و ضادان به تنها و باره و جوی
 با صمغ و او را م حاره و نقرس و قبیل و قنق اطفال نافع و شرب خشک و حایل سال مراری
 بر آن دروغن ز میون بجوش نند در تلبین عصب قور الماریت و هر چه بر روی سنگها دریا
 منگون میشود بسیار قابض طلا و او حایس سیلان خون اعضا است و چون طحلیب بلع کرده
 در ساعت ایکم است میده تی گشته در افرانج ز لوی که به کلوی جسیده باشد مخیر است **طلب الصمغ**

خزازه الصخره **طالع** بقارح سبز خوانند که نیند غلیظ و کثیف و مولد سوراخی در او
او که خشک کرده باشند جهت قطع نرف الدم جراحات تازه نافع است **حما** شکر کرم
طعنه بنام مجمه دوائی سسی است که در ایلد و امن بجان را با آب میزند از آن
مریضه از جمله یوفعات است و بر کش شبیه بزرگ کبر و بر شیر و نبات تمند و صمغ است جهت
ناخ است **طرفا** بقارح درخت کز نامند بزرگ او اشل است و نمرش غلبه و مذکور شد در همین اول
نمرد که یک آن مخصوص است باین اسم و شکوفه اش سفید مایل بسبز در نمرش مثلث و کثر نافع است
در اول سرد و در دوم خشک و قابض و محفف و رادع و محلل و طبع بیخ در او با سکه جهت
خزام مجرب است از او به سوره جهت سوز و زهر فغان و رفع سده و درم صلب جگر مجرب است
که هر از رس و بیخ انتقال نبوشند و بخور اش در بزرگ او جهت انکام و خشک کردن ابله در خفا
و اخراج اولوا از خلق موثره خاکستر جهت استر خا و خروج مقعد و قروح رطبه و سوسختگی اش
بجز بزرگ او جهت ساکت کردن دانه بوسه و نایل مجرب است در سیر خواص مثل اشل و نمرش
جمع صفات مانند غلبه و تکرار او موجب اطباء است **طرحون** ترخوانی نامند از سبزه ها
معروف است و بیخ بری او مقهر قرح است در سوم گرم و خشک و محفف و مقور معده و
و غیره ایقعه و مشتبه و خوشبو کننده دهان و محلل راج و اخلط لونه و مفتح سرد و مصلح
و بامی و طاعون و خامیدن او جهت قطع نافع و انکسار و محرق خون و تطیع باه و مصلح آن بظهور
بارده و محذره و تخشن سینه **طرحینون** اسم یونانی و بیخ شبیه به بوش است و آن دو قسم است
یکی ابرک و شاخ بزرگ و مانند سقوف قدر لوی و مانند کز نغیت و ضعیف او مانند صمغ عربی در او
قریطش بسیار است و یکی کوچک در سواصل در با هم رسد بی ساق و بر شاخهای او و اینها
کنند می و هر دو سر آن باریک و سبز در سوم گرم و خشک و در حیض و جذای و مخرج حار و
از بدن و مفتت حصات و یک انتقال او با شراب مخرج ^{حین} محمول است شرابا و معموله **طرحینت** بیخ
اب الارض در باریج و آن سبز خشی شبیه بقطره و در زمین فرو رفته و سبز و سفید
د گیاه او مثل مرکب پیچیده و بیشتر در نخود زار و زبر در خان میر وید و قسم سبز او شیرین
است و باقیض و سفید او تلخ تر باشد در سوم سرد و خشک و بسیار قابض و قاطع اسهال بسیار
خون در عاف و لاق و مقور معده و جهت اعیا در عمواد حاره نافع و مضریه و مصلح شکر

در نمرش

در شش باد و درم است و بدش سدس وزن او عصف و بوزن او صمغ عربی است **طریقین** اسم
 یونانی و معنی دو شکسته او را می است و مشترک است در چند قوی و نبات حیضه القلب العربی
 او را از او جوانه است و آن نباتی است قریب بدروع و شاخهای او باریک سیاه بیشه با دفر
 برش مثل برگ چند قوقا و هر شعبه سه عدد و دکتش نفیض و او کیمه آن بیشه بعصفر و بنفشه از
 اصل بنفشه مایل به پیچ و باز غیب و مسعمل از دو تخم و برگ است در سبوم گرم خشک است و در بول و
 حیض و مغز معده و جگر و مغز و با سبکین جهت سموم بودام سپرز و باب سرد جهت سردی لول صاع
 و ابتدا استقاده در رحم و بیخ او از او به کبار تر با قیسه است و ششش دو درم و مغز گرم و صغیر
 اکثر است و گویند سه عدد برگ و سه تخم او جهت تب شکسته و چهار عدد از هر یک جهت تب الیه یونانی
 مؤثر است و نظیر طریقین آن را فی الم کز بدین هوام و متفرقه جلد و مصلحش لعاب بذر قطونا **طریقین**
 نباتی است بقدر شیر برکش بیشه برگ کیمی و از آن غلیظ است و دکتش در طرف صبا سفید
 در نصف او بنفشه در رتب سبغ قیره میشود و بنفشه خوشبو و سفید و بطعم زنجبیل و در اول
 سبوم گرم و در آخر آن خشک و فاطح اخلاط یارده و مغز معده و جگر و در بول و مسهل اخلاط
 لزجه جهت خفقان و زرع سموم نافع و ششش باد و درم و مغز سفید و مصلحش کثیر **طریقین**
 خفاش است **طریقین** و در حرف ال مذکور شد **طریقین** اسم شاه ماه فارس است و در سبک
 ماکور است **طریقین** طریقین است و کومند قرطم بری است **طریقین**
 و در بول و در مغز معده بسیار است **طریقین** بر سبب او است **طریقین** سلت است **طریقین**
 جبرائیل است **طریقین** بطریق است **طریقین** فوخر جلی است **طریقین** صغیر غرق است
طریقین طریقین است **طریقین** شغین بری است **طریقین** و **طریقین** هند با بری است
طریقین از غوره است **طریقین** اسم کیمی است **طریقین** اسم سر بانی بطم است **طریقین** اسم
 نایب قسم صغیر صام و یاب است اسم یونانی کثیر است **طریقین** اسم یونانی خنده او مس **طریقین** طیاره
طریقین اسم نایب فیومی است **طریقین** شاترج است **طریقین** طریقین است و کومند اسم
 شکران است **طریقین** درخت مغز است **طریقین** در مس مفرط است که در سه که بخته باشند و از
 غذایی قایم و مغز معده صاره و قبیل غذا جهت تنها گرم که بلغمی و صغیر ادوی و قطع نمودن حیض
 و مسهل بول و تکین حوت خون و صغیر نافع است و مضر امراض سوداوی و اعصاب

و فاطح باه و مصح او شیر بهیاست **طلسی** معروف است و آن سفید نقره باشد و زر و طلا و کمانی را



سوز ز بدن انش است و اهل صنعت طلق امطره قلعی میدارند هرگاه بان که جهت ستاره **طلسی** شود
 شکوفه درخت خرماریست که بعد از شکفتن کشتن خرمای از علقاق او حاصل شود مانند اردو و دقیق الخی با
 و بدون با شیدن آن هر شتر نجش با بر شتر بند دور اول سرد در دوم خشک و قابض طبع و مسکن حرارت
 خون و مقور معده و خشک آب قدر نیم و قنده ارفع اسهال او جهت تشنگی و بیتهای حار و نفث الدم
 و دیر هضم و انش او مورت قوی و عسر بول و در رسینه و مصح مطبوع او در غن کینه و خام او را مصح
 چر بهها و شیر بهیاست و او را با حرارت لطیفه بنایت محرک یاه است **طلسی** اسم عربی درخت نوزاد
 و اهل باویه میفلا تر با بن نامند **طلسی** خمر غلیظ سیاه لون است و بعضی مثلت را بیان نام مرمانه و بعضی
 مطبوع و بقارس ذیب بیان اسم مخصوص است **طلسی** طین نیمویاست **طلسی** نوزاد حلاوت
 است که در شام نکسود کرده با نان میخورند و خواص حلزون مذکور شد **طلسی** اسم نان کبج است **طلسی**
 سماق است **طلسی** خروع است **طلسی** بلغت سودان ترجمین **طلسی** عن الثقلیت **طلسی**
 بمعاریت **طلسی** بقول مولف عادی قفاح او خرمست **طلسی** بونالی خرمی سفید است
طلسی بلغت اندیس کیاست که نزدیک انکه میرود مثل پیش که با جدو او روید و آن پیش
 اندیش است **طلسی** حبه الخضر است **طلسی** حاض جلی است **طلسی** قطن است **طلسی**

کوز از محارر پوست **طریاق** قنطاریون کبریت **طریون** و **طریقون** قنطاریون صغیر است **طرف**
 از دست و کوبیده طعمی که از دزه تریب و هند **طریقون** یونانی اسم کیا است شب بکی و خفه
 و مابین بر کپاوش چهار برزه زیاده برشش عدد و نیمه و بد بر کدش ضا اهنوه و سطر چون دست است
 طریقت نزعی از ان ظاهر کرده و دکش سپید و مبتذل مزاج و زبر ناک انگور است در اول گرم در
 دوم خشک و مخرج جنین و میثمه و طلا و جهت بر ص این سفید محرب بافته و مورث بر جهت
 طله و مصلحت طلک کردن او جوهرت بعد از شستن آن **طریق** نوعی از قطر و از ان بزرگتر و نازک
 و سفید در زرد و خشک و در زبردت بلوطه زیتون بهم میرسد و از سموم فساد است حتی بوی
 آن **طریق** بقارس پیونامند از لیک که چکته و در رنگ مثل او در جمیع افعال مانند آن و جهت
 ناقصین و ضعف اللط بقایات نافع است **طریق** بهترین خاکها خاک خالص از یک مشوره و کوه که
 در طین آنکه از جهنم باکی آدمی نامند و بقارس خاک است کونیه اقام خاکها بعد از شستن و
 اراق سرد تر و لطیف تر و در افعال ثابت تر باشد و جمیع خاکها خالص سرد و خشک اند سوائی طین
 بل المصطی و لطیفترین خاکها آنست که در آنها شیرین جاری ته نشین شده باشد و طین مصر
 که از آب بینی حاصل میشود بهترین اقسام آن و مجموع او را دوع او را ام حاره و معوقه اعضا است
 و ارفع حرارت مفقود اعضا که از سوار بسیار در حرکات حادث شده باشد و چون خاک خالص
 او را اینها معش و مشور و بخته جلادند تا ته نشین شود اصلاح آن میکند و چون باب
 نافع مخلوط کرده عن کشته شیرین باشد و محرب است و خاکهای غیر خالص در افعال شبیه بجز مخلوط
 است و خالی که همیشه افتاب بر او تابیده باشد طلاد او با سر که جهت کزیدن هوام معبد است
 او که انش بسیار دیده باشد بقایات محقق و منقش بشده و عالی یعنی در ارفع خشونت بدن
 و کله با سر که جهت کزیدن زهور و خاک تنور با یک سر که جهت کجاسه اطفال محرب و جمیع
 خاکها سرد و رافع آن انیسون است و بوی گاه کل که که اب و کلاب بر آن با شیده
 مغزول و روح نقانی در ارفع غش و التهاب و ضما و او با سر که جهت کزیدن هوام نافع
 او را ام حاره و عن او که با کلاب و عن کاویان و انشال آن یکسند جهت خفقتان و تقویت
 خفقتان و تقویت دل و ضعف معده حار بسیار مفید است **طین مختوم** از جزیره پلیون
 بکر مغرب خرد در قدیم زنی از تل خاک اینجا نقل بقعه اعم میهنوده و بعد از شستن

فرضیه است و صورت را با برادران نقش کرده و ازین جهت طین الیه را با غیر آن
و در بیست و یک و جالبینوس اعتقاد آنکه خالی است بخون هر سه شده و بالفعل از جهت
دریا بخیریه مذکوره موجود است و بجای آن سایر خاکها را استعمال نمایند بهترین اود
سرخرمیشاند و در پول شیه مثبت و کویا بجز بی اوده شده بر زبان جسد و پاشیدن اود
قطع خون زخم تازه کند و در دم سرد و خشک و ترایق جمیع سموم و مقور دل و مضره و راض مضره
هوای و بای و اسهال و موی و حرکت قره معاد و نهاره و طرف الدم اعضا ظاهر و باطن و باطن
و اکرم و شیت منقی سموم و طلا و اوجیت سموم و طلا و اوجیت شکیب اتاب و تخم صلابت
و الیام جراحات تازه و کهنه و قروح خسته و زخم مک دیوانه کزیده و شکست اعضا و ضربه و سقط
و مضره و مصلح اوصل و مضره سبز و مصلح آن کتر ادرش مینش تا بکینتقال است و بدلتش نزد حقیر
کل و اغتالی است و در امور مذکوره قویتر است **طین شاموس** خالی است خاکستر رنگ و صغیر
نقیب الوزن در آب اود حل میشود و از جریره جیوشش که مصطی حاصل میشود می آید
کرم و خشک و جالی و مفتح جاذب خون بظاهر جلد و تیکو کتند و خاست **طین ارمی** از خاک
و فوفای ملبه و حلب می آید کبود رنگ و بسیار بایس و با طلاست و سرد و خشک و راض اسهال و
اوجیت بدن حرکت بدن و مورد دفع اورام حاره موثر **طین قیولی** قسمی از آن سفید و قسمی از آن
به بیفتش و جرب و بالند و جیت و در بر شکل در آب سرد حل میشود و از طلا دانند لیس و از من خیزد
قسم سیاه از بی زبون است سرد و خشک و با قوت محله و در افضل ضعیف از شاموس است
طین مصر است **طین اکرم** خالی است که از طلا و سوسریارند سیاه و کرم به الیه و هر دو محله است
و چون در اجزاء نمونتاگ انگور بر آن بالند تاگ از اذخست نگهدارند و با بن جهت طین اکرم
اند خالی بدن جهت حکم بسیار نافع و در آنحال مستعمل است **طین بلور** خالی است که پوست باد
میکنند و سرخ بایل بر زدی سا بیاستند با قوت قایضه و محلل و صفاد جهت اسهال و اورام نافع
ارمنی کلهست که از طلا و ایران آید سرخ تیز جگر و با نرمی دانگ چربی میانشند و در دم سرد
آخر آن خشک و در دفع و با و طاعون و روع اورام و قطع سیلان خون اعضا و اسهال من
است و جهت جستن النفس سل بنایت مفید است و مضره سبز و مصلح مصطی و کلاب
او تاد و درم است **طین خراسانی** کلی است بسیار خوشبو و خوش طعم و میانگ سوز و مضره

و طرز سایر خاکهاست و بعضی که عادت بخوردن کلی داشته باشد جهت کمی مضرت از آن میخوردند
 و بعد از خوردن چه بسیار بصرهای رطوبت و از آنکه قی از آن مانع نمیگردد جهت اسهال تب و بن و جمع کلی
 از بعضی نملک که باقی در اسهال باشد و منع نزلات مفید است خصوصاً که مخلوط باشد باشته در کلاب
 از زرد کبابیه و فاقله و قدر شتر میشش تا سه مثقال است و در رقیق مضمه و دو قیسه برشته کرده او را سه بار با آب
 نریش باید بنوشته و بدستور باید سرد و طبع سرد باشد اثر دارد **طین ادریسی** سیاه و کثیف میباشد و در
 استعمال او جایز است **طین ادریسی** سرخ و غیر نملک است و سفید مایل کمی بودی و خوشبو باشد و یک نوع طین
 سفید است و در افعال کلار منی است **طین صغیر** از سیان و دو کوه عراقی است طینینه بهم میرسد زرد مایل
 است و در آن صورت است نقش دست سرد و خشک و در رنج نرفض الدم و اسهال دموی و جگر که در بهتر از
 اکثر خاکهاست **طین قرمز** سرخ و در خشنه خوشبو است و بر زبان بسیار میچسبید و در جمیع افعال قائم مقام
 کل مضموم است **طین صوفی حمید** خاک است سفید و خوشبو که از بلاد مشیر و آن از بقعه صوفی حمید آورند نگاه
 داشتن او مانع کوبیدن سوام و مار و از جرب است و بدستور طللی او بر موضع کزیده و شرب او مانع اثر
 دارد و در سایر افعال مثل کل قریب است **طین و غنسان** قسی از ورز و دکاها بسیار کم رنگ و قسسی است
 سفید مصنوعی شکل قریب قسسی کمی بودی و مجموع آن خوشبو خصوصاً مضموم سفید او و از دغیب تا
 حوالی شیردان آنند و در جمیع افعال بهتر و قویتر از کل مضموم و مفرح قوی در دفع سینه خلط و تب
 و خفان است و حقیق مکرر تجرب نموده **طین فارسی** کل شیراز است و کل سرشوی نامند مایل بر روی
 و خوشبو و عالی جلد و رافع چرک در افعال قریب بکل است و بعضی طین اکمر را مخصوص او
 میدانند **طین الکلی و طین صندل** طین بنفشه پور طین خراسانی است **طین احر و طین مغزه**
 اسم مغزه است **طین الکابری و طین الراهب و طین کبری** طین مضموم است **طین الصغیر** طین صغیر است
طین الحی و طین جوش طین المصطکی است **طین البصر** شامل طین اندلیس و فارسی است اندو
 از او خاک خالص است و کدشت **طین المکت** از مرکبات است و اقسام او در دستورات مضموم
 است جهت شل و صل و نگهداشتن ظرف و پیش از ضراتش تر متعینند و ضاد او جهت شکستن
 و نرفتن استخوان و عصب موثر است **طین العرب** او زهر است **طین نوت** در است **طین بلغت** کسیرانی
 زین طینی بقاف وادی است **طین نوت** صاحب است **طین الطار** طینی غزال است **طین طار** طینی
 خوشتر از زبان برکشید و در شبه باخض و ظاهرش سبز و باطن سرخ تیره و ساقها که از میان برها

اوید قریب شیری و باریک و کلتش سبز و بختش بقدر بند انگشت سیاه و منقش بسیار
 بیلد دستر بسیار است در چهارم کرم و خشک و بسیار تند و سم قاتل و ضداد اورانغ کوشش
 و تامل و تو اصریر و امله **ظفر انسه** قاطینقی است **ظفر العقاب** سبانی شجره ابی مالک است
العقاب بر ظفر القوط است **ظفر القوط** بانی است شش خش مرغ شل ساق با غلده در کشت
 بارنگ در ساق و غلده های سرخ و سیخه با کلها که شبیه گل سوسن کبود بری است در او
 و خشک و باقیض و فاطع اعاف و خون زخمها نازده و ظرف الدم اعصاب باطنی و اسهال و در
 او جهت جراحات موثر است و مضر عقل و معدنش صمغ و شکرش که متقال و بدلش انقیاس است
ظفر البعوض خشک **ظفر** نوع تر نعانه است **ظفر** سم حیوانات است و خواص هر یک با حیوانات
 مذکور است و سوخته مجرب است آن اسهل ما را العصفه و ضداد او با شراب جهت کزیدن هموم و با
 جهت نفوس و مفاصل بسیار نافع است **ظفر** شتر جوز است **ظفر** سوز و خشک است و بغایت
 در حرف سین مذکور شد **ظیان** با سمان بر لب و با س سفید عبارات از دست و بلیق است
 و مغز عیشیه الناز نامند و قسم مغز بی او مشهور عیشیه الناز است ان شاء الله تعالی
 خواهد شد و آن بانی است شبیه بیلبل و در هم پیچیده و کل او بسیار خوشبوی و قسمی است
 او خاری شبیه بخار کل سرخ و کلتش از با سمان استانی که چنینی نامند بسیار کوچک تر و بختش
 و باریک و پر شمعی و قوتش تا بیت سال باقی است در چهارم کرم و خشک و سایر اجزا او اسهال
 کرم و محلل بلطف و بومیدن کل او جهت صداع و شقیقه و روغن او جهت علل ماریه و در او
 مرزمن و فالج و لقوه و نافع و طبعش شخ و بیخ او که نیم و قبه او را در بکر طل آب بچوشند
 نصف رسد و ما شکر و مثال بقوام آورده بنوشند جهت ضیق النفس سه فکته و فالج و لقوه
 و لیج شخ و بیخ او که نیم و قبه او را در استر خار مرزمن مجعد است و ظاهر او در رشته فاصیله
 که الجال متداول است از اینجاستیا ط کرده باشد و همول او در حیض و مسقط جین
 بر کشت او بقدر سه در هم باشد آن بسفایج و مقل از قوی اسهل قوی سوداوی و لی کوب
 و مضمضه طبع او با سه که جهت درد دندان نافع و یک مثقال از بیخ او کشته است
 و کرب و معض و در قوتش شل خرب سیاه و اسهل بیغم و سودا باب جباری مفتی قوی و در
 او تا نیم درم است و مصلح او روغن بادام و طلا و محرق و مقصر جلد و بهترین او دویه

جهت عرفی است و مفصل و فالج و امثال آن مفید و در غنی که در او بیخ مذکور است اجود بنده باشد
 جهت فالج و مانند آن بغایت نافع است **حرف العین عاقر قریح** بلغمت عربی تفسیر خاریون
 و شتیق از عقر و تقویع است و آن نباتی است در مغرب کثیر الوجود و در شکل و شاخ و برگ
 و گل شبیه بابونه بزرگ و با زغیب سفید و مغزوش بر زمین و بخت قریب بشیر در سبطی
 انگشته و تند و محرق و گویند او بیخ طرخون است که جمیع بر آنند که بیخ طرخون جمیع مسهی
 وجود الفح است و آن در شام بسیار و نبات شبیه نبات مشبک و گلش زرد و ندانه و در شکل
 با بونه می باشد و عقر قریح اوقات ناممکن است باقی است در آخر بیوم گرم و خشک و منفع و محلل و
 مقوی باه مبرودین و مسهل بلغم و در بول و حیض و شیر و عرق و جهت در دینه و در سینه و در
 زبان و نفوسه و در عسر و فالج و کماز و مفصل و امثال آن و استقا و در دندان شراب و صفا و نافع
 و طلا و با نوت در در کام و زبان مانع سوز زیندن آتش و از غریب اثر است در عرق بر
 که هر خورده بعد از آن بریزند و صفا و او بار و غشاست بی حس اعصاب و لذت جماع و مقصیه
 طبع او با سر که جهت است بهات در زبان و حرکت دندان و نفع از جهت کشودن سده و مانع و
 نزلت مفید و مضرایب و مصلح از مویرج و کثیر او شربتیش تا بگذرد و بدلتش در غلظت است و در وزن
 او با عصاره او تر میت و هند و با کوبیده خشک او را گویند و در کبر طریقی بچوشند تا بدهد و در قیه رسد
 و با دو و قیه روغن زیتون بچوشند تا آب بسوزد و صاف نمایند محلل و در عرق در رافع
 بیسالی بارده و صفا و جهت جمیع امراض بارده و تقویت یاه شراب و صفا و نافع است و
 او جهت در سرد و شقیقه مفید **عاقول** خلج است و گویند شبیه است **علاج** دندان قبل و در اینجا
 مذکور است **عاقور** بلغمت شامی اسم بر وی است **عاقورا** از او ام قیون است **عاقور نافع** الوصل است
عاقور العین عالیون است **عاقور سیس** عالیست و در قانون در حرف عین و کما یافیه **عاقور** است
 بر مخالف شجره مریم است **عاقور** نرجست اسم عربی زعفران است و مرکب اقسام
 می باشد و در دستورات مرقوم است **عاقور** اسم سبانی بر وانی است **عاقور** حب کلک است
 اسم عربی سوسن سفید است **عاقور** اسم بزغاله کما از یک **عاقور** هدیه است **عاقور** زیتون
 بیست **عاقور** شبیه است اسم عربی نباتی است بقدر فاقه برکتش برکتش شبیه برکت کبر و سبط
 او در آخر بیوم گرم و خشک و محلل قوی و محرق و عصاره خشک کرده او را چون مکر صفا

گسند مویر مثل نوزده می برد **عشرب** اسم عربی درخت انار است **عجم** دانه انکور و مویر و انار
 اوست **عجل** کوساله است در تخم مذکور **عجی** اسم سطر امون است **عجیب** گیاه افغان است
 گویند حب انیل است **عجبر** اسم عربی قسم از خالیه است که گو گو نامند و حبیبص البیض مذکور است
عری بغارسه و چوبک نامند بر او کوبک و مایل بند و میر و تلخ است بستانی پهن و در
 قوتش ناهفت سال باقیست و در حرارت مایل با اعتدال در دو خشک و بعضی در دو
 و خشک است و جالی جلود گرم او فالیض و آب طبع او سهل و مروره از و باروغش با و باروغش
 از ریح پنهان نیک و مطبوخ همراهی او با سر که معوی معده و بی نفخ است و بغیر سر که
 نفخ و آب طبع او جهت سر و در دینه و مضمضه او جهت قلع و دشقاق و فرود بردن
 مقتران مصدق و معده و صفا و او با غسل جهت قروح غایره و با سفیدی تخم مرغ جهت
 و حمه و دشقاق و با مرکب جهت درم پستان و انجماد شیر و مطبوخ او در سر که جهت
 خازیر و او را مصلحه و باروغش کل جهت درم مقده و درم حاره چشم و با تخم خزه
 شیر و رافع از دی حار و با اکلیل الملک و رب به جهت نزلات و سوخته او جهت
 کردن دندان و استر خار بلیک چشم مفید است و آنرا حوزون او مطم بصرو مولد سلطان و در
 مایه لیا و محرق خون و با شیر تمها مولد استفاد و قویع و مضرب و سیر و مورت سر اول
 حبض و مصلحت اوغن کند و بختان او باب کبیر جفتند استعمال گوشت فریه و سر که است
 تخم نوعی از سوسن بری است و مذکور شد و گویند اسم علم است **عس** نوعی از طحلت است که در
 الصفاح تیر گویند **عس** نامندش است **عس** صلی منیقه است **عس** بنال مجمه شتر الاثلی است
 دال که نشئت **عس** بقره لغاریس از و جو به گویند و آن بیخ باقی است بر کتش شیه بر کتش
 و امثال آن و مایل بگودی و ساقش بقدر در عرو و با یک بر شعیه دمک و کل او مایل سفید
 و آب بر کتش مایل سیر و شترش مثل خشخاش و قسم صغیر او امیران است و سر بر کتش
 و جالی و مفعله جگر و جهت استفاد و بر قان نافع و صفا و او جهت جرب و با شرب
 نمله و زور او جهت خشک کردن زخم و حائیدن و سوسن او جهت در دندان و انحال او جهت
 نقویت با صره و باض فنیق و درم همها جهت تحلیل او ام و قروح نافع و بغایت مضر
 مصلحت لیمون و ترنج و شتر میش تا و درم و بدکش مثل او امیران و گویند قوه الصبح است

در این زوایدی است که در احوالی سم و التوی سبب و شتر میباشند در قرح و افعال مانند سم است و در
 ظلف نه کورش و ساینده او بقدر میخوردم با سه که جهت صرع و طوبی و با آب سرد جهت جمیع سموم او
 بر او استنق رحم معینه است و گوید چون صاحب پت ایله او را بقصد ریح پت از حیوان جدا کنند
 در پت کند و مجرب است نه و بلعت اهل شام نوع سفید هوفا ریعون را عن نامند **۶۶** سرد کوی است
 در آن سرد و کوهانه تر و کویکتر و شترش بقدر فندی و با نانک شیرینی میباشند و شتراد غیر اهل است در سموم
 در مختلف و مقام سموم و با قوت فالیضه سخن و در بول و حیض و مفتح سرد و جهت در دینه و سرد فر
 معض اکثرین هوام و صنف معده و یوسیر او را رمی و دوی و مذی و شکافه شترن عقل و در و رحم و
 طوس در طبع او جهت خنای ارم و ضنا و جهت عرق و تقویت بدن نافع و مورت خشونت است
 و صفتش کثیر است و شترش یک مثقال است و گویند نکهده شترن است و شتر او در سر باعث قبول
 و نظریات **عرق** آنچه از جوئیات و ادویه یا لبه و مایعه تقطیر کنند مسما این اسم نامیده اند و سیر
 سفوف و لطیفتر از اصل آنچه در عرق تا نخواهد و در اجنبی بهتر از شتر عرق است و عرق شتراب
 در و اشال آن قویتر از اصل آن و در سرج الاثر است و انکار او محرف عرق و مورت امراض حاره
 و مله است و عرقی که مختص حقیق و در دستورات مذکور است در متاع قیام مقام شراب و در بعضی
 نماز آن قویتر ولی استعاره و در غایت تفریح است **عرق بیب** ماء الخلاق است **عرق گوشت** ماء اللحم است
عرق با اشتهاء المذته اسم سرباتی از زبور است **عرق الصباغین** قوت الصباغین و گویند اسم
عرق الصفرة **عرق العصفرة** **عرق الحمر** انفة الصنع است **عرق** کبیر اول شیر
 بیانات است **عرق البیض** مستعمله است **عرق الشجر** اسم جنس صمغ است و گویند مخصوص عسلک است
 و جمیع مخصوص ملقومیان است نه اند **عرق الجبال** فخر البهوه است **عرق الخمر** با صطلح اکسیر یان
 منظر موی سران است **عرق السم** و طلق است **عرق المذرة** بلعت شام ذنب الخروف است **عرق القفا** **عرق**
 بلعت فخر او صنف اول ابو صفا است **عرق الکافور** **عرق الطیب** از بنیاد است **عرق اقحوان**
عرق المص مین کبیر است **عرق الانجبار** مینج انجبار و در بلعت اکسیر یان کبیر است **عرق السوس**
عرق اصل السوس است **عرق** قصبه **عرق بری** یکون است **عرق بری** قسم کوچک
 شترین است **عرق** اسم عینه باو یکنان بری که اثر اذق گویند **عرق مصان** اسم عربی چند فوقا یا و بخور
 الا که است **عرق السوس** بلعت دخت سرد بری است و طلب و حب الغار را این اسم نامیده

عرق پسر اسم فارسی که قوه فرج است و طبع خشک است **در یک طینوس** **در یک پسر** **در یک**
 فارسی حب کالج است **عزیز الکبیر** و **عزیز الصغیر** قطور یونی صغیر و کبیر است **عسل** بشارت انگلیس
 نامته در بهترین آن صاف مایل بر سردی و قوام دارد است که باندک حدت و خوش طبعی باشد دینی موم و بعد از آن
 در لوبونین در سبز و سیاه و خشک و تلخ و پسته است که زیاده می رود سال مانده باشد در عیانت حدت میانه
 و هورت جوتون و حرق خلط اهلک و عسل نام سهل اخلط لویه و حرک سرفه و تقاح و موافق موافق
 آن و ورم امعاء و صالح الغذاء در جلد و قوت توینر از آتش دیده و مینج می است و عسل کفکرت
 و انصاج و غذایه بیشتر است و بی نفع و در اول و مکن سرفه است و مجموع آن در آفرود کم بود
 اوایل آن خشک و جالی و مقطع بلغم در رطوبات و موقنی جوهر حرارت غفرتری و جاذب رطوبات
 عمق بدن و مفتح و بهارک و تریاق سموم بارده و حافظ قوت ادویه و رساننده آن با اعضا و
 فضول و ماغی و سینه و قصبه و معده و جگر و سپرز استقا و برقان و حصات و عسل
 و لغوه و امثال آن و انواع ریح و تقویت اشتها و باده و مخزج او بایب مرطب اعضا و در اول
 قرصه مانند است و با لیاقت مکن منقض و نشک دق کردن بآن جهت رفع ضرر افیون در
 بارده و بار و غش شونیر جهت معاصل و تقویت باه مجرب و بایب زیره جهت رفع سمیت
 قطره و کم کردن سک دیوانه و انکمال او بایب بیاض و معده و کله و جرب و زردی
 و با اثر روت و ننگ سنگ جهت ریح و رطوبت کوش و تنقیه جگر آن نافع و با غنچه جهت تنقیه
 زخمها در آن کوشت زیاده و التام آن مجرب است و با نوش در جهت هتق و جرح و طلا و عسل
 جبهه مینت از فاد و مانع نقص کوشت در په و مرارات و حافظ قوت سایر شیب و باس
 جهت تحلیل او رام و ورق کلف و معمول او جهت علل زنان نفاد و صنادش است
 عمل و رنگ قوی کردن قضیب که بعد از حمام مکرر تشمید نماید و بار و کندم جهت گشودن
 او رام و با زردی و طویل و کم سته جهت انیام جراحات عمیق و مجرب و بخلافت سایر شیب
 قرح لسه و لبات و تقویت دندان مفید است و مطبوخ او یا شبت نازده رافع انار صریه و قوی
 و غرزه او جهت پاک کردن جگر جراحات حلق و لوز باین و حفته او بایب بارنگ ناس
 جهت فرط معایف و مضر خوردن و سریع الاستعمال بصفر امصدع و مفر و مانع حاره و مصلی
 سرکه و کیشتر و لوب ترش و اب میوه با ترش و قدر شربتیش با تروه متقال و بدت

کرب است از احوال مجرب به غسل است که چون آن حامله بآب شربت نموده ناستا بخورد و باعث
 دفع کرم در در غیر حاصل این اثر مفقود است **عسل** در او مالی است و مذکور شد **عسل طرز** در شیر نبات
 است **عسل** هم مصرر بنج و طیف است و هفت ایضاً بخورد هم از بنز نامند **عسل** است غنای تازه
 از بنه اشجاری است که هنوز مستحکم نشده باشد **عسل** میوه سائید است **عسل** اصب اب نی سکر است
عسل رطوبت بسیاری است که در جوف بلاد است **عسل خشک** خشک است و همچنین است و مذکور
 شد **عسل** محقق عسبه العار لغت اندیسیه دان یا سمان بری است و در طبلان مذکور شد و منفر
 از قوت و با سمان بری سا بره لایات ضعیف الاثر اند و به تکرر به رسیده و طریقی خوار و غشیه
 است و مذکور شد و جمیع که در همه سواد او را اناب مناسب خوب چینه و در سایر امراض و
 از بنه ضرر و از زیاده برقع است و مغز او هر روز بقدر یک مثقال با نبات ناکهفته در زیاد
 بر آن جهت معاصر شده مجرب و صاحبان قولنج مزاج بسیار سرد و در بعضی از بنه حقیق او را قویتر
 از طبع او یافته و صناداد با کلاب جهت تکین دردهای و تحلیل او را ام بغایت نافع است
عسل کرات بیفغ کاف در سکر العشر کذنت **عسل** بلقت حجاز سناع بیض المرق است بعضی
 از بنه سرد است و این تمیزه که در کباب است بر کش بشبه برک عاز و سرخ و خوشبو و در و سان
 استعمال گویند و در بنور غیر آن دانسته است **عسل** نباتی است مثل کلاب و بسیار کم بر کش است
 از نبات قویتر و در از بدوستی که بچشم خشک کند لهذا عشق مشتق از دست و تخم شنبلیله
 در آن کو حکیمه در تنگین نو نامند و بعضی اطبا این زمان تخم کثوت دانسته اند **عسل** الرامی
 بر و صغیر بیاشد و کبر نر و صغیر ماده است و بفارسی کبر را اسخ موز نامند تخم و ساقش سرخ و
 کش مایل به بنفش در باغبان بسیار است و در تنگین صغیر او را خاک تره گویند برک ساقش
 سبز و کجک از تخم کبر و تخم سفید و گویا خاکستر زیر برکها او با شنبلیله اند و تخم هر دو قسم
 از زیر برکها و جنوه و در افعال کبر او از صغیر قویتر و در سوم سرد و در اول خشک اند و در اوج و در
 اول جسم و در سکن حرارت باطن و ظاهری و قابض و قاطع نرف الدم و آب او قاطع حیض و جهت
 قضا معاد لغت الدم و سینه اسهال براری و قوی صغیر او و جنبای دوری و صناداد آن بجهت
 سنج از او ام حاره و منع انصاب مواد و درجات تازه نافع و حمل آن قاطع حیض و مضریه و
 صفتش بخیر و قدر شربش از آب او تا هضمه منقال است **عسل** بفارسی کنشک و بترکی سرجه

تا سینه بر او ایلی بیاید در دو دم گرم و خشک و بری از ابل پالیس تر و محرک باده و مسخ و موانع
که رایج در انسان لوله کند و گوشت آب آن ملین طبع و گرم او قابض و جهت طبع و امثال آن صفت
باز در برقان و جهت ضعف باده خصوصاً مقترس او که در وقت یسجیان گریه بغایت نافع و در
سپین بوق معیدل و مقترس او بارزده تخم مرغ مهیج باده شرب و حمل او با شرب باعث
حل زمان عاقر و خون و زایل او جالی بیاض عین و زایل آن جهت کلف و تا میل مقید و در
و مصلحت آب انار و امثال آن در استخوان ساینده او متوی معده و جهت اسپال نافع و ساینده
بغایت مضرات است و چون موی مقید کجنگ و پاک کرده در نقیه گوش بیاورد در حال در او
گسسته و مجرب و چون مجموعه او را پاک کرده سوای سر و ادر از زنده در او آید زنده زنده
تا از پیش کشته شود نگاه در او و غن بچو شامه تهین او غن مذکور جهت استرخا و قضیب
مجرب است **عصیر الرطب سیلاب است عصاره زهر اب السوس است عصاره آب افتره نباتات**
اعم از آنکه خشک گسسته یا گسسته و هر یک در ضمن اصل آن مذکور است **عصیر عصاره شیطی است**
اگر بیست **عصیر باد آورده است عصاره قیمی گوید بلغت مصر شتر غار است عصاره**
است و گویند قوس است **عصیر لوار است عصاره ششخانی سودا فینون است عصاره الفروان**
عصاره ما سنیاف با میا است عصاره الزک نقرکت عصاره السیاح صفر اعوان است
عصیره قیری از دست عصاره زنبه خطای است عصاره حرمت طوبیت عصاره
حروف الفاء عصاره بصاد معجمه اسم حبس شیما کوچک خار دارد است عصاره اسم جالوزان
است **عصاره ضیت عصاره خطم بری عصاره در بنا قوس است عطیة قطن عطره بهراج**
اسم نطی سبل او می است **عصاره اسم عربی خار حوت است عصاره اسم حب المسم است عصاره بلغت**
ارج تو میا است و بعضی از این را باین اسم میخوانند **عصاره بقار است استخوان و بترکی سموق نامند**
حواص استخوان حیوانات در ضمن اصل آن مذکور است سوای استخوان انسان که در حواص بهترین
است در دو دم سرد و اول بیوم خشک و سوخته او در آخر بیوم خشک و شرب او جهت ص
خصوصاً بوسیده او جهت سرق الت و معاصر اسپال و قطع ظرف الدم نافع است و جهت
ابیه بیشتر شرب آن ندارد و مجرب دانسته اند و در او جهت تا صورت او که مجرب است خصوصاً
انگ جهر زده و شامه سوزنده که آن با کجین جهت در دم سپر و با غسل بغایت موی

در در آن جهت قروح اعصابی و با سر که جهت سوزختگی تش و ما را تش به جهت آثار اعلی
 غیر آن مانع و قدر شریکیش نادره منتقال است و گدایشن دندان استی این با سحر آن
 لایت بد بود و در زیر سر تا به موجب عدم بیماری است مادامیکه بر نماند و با خود داشتن آن
 در زیر سر که تش مانع جهل است و در فن کردن کاسه سر در برج کیو تر سبب گشت این تش
 در فن دندان پیش یک و کبره را در میان جماعتی بیندازند و این تش باعث حضور است
 در یسترد و چون استخوان سگ ارجایی استخوان آدمی که شکسته در طرف شده باشد بگذارد ^{این تش}
 آن باید و صفا استخوان سنگ پست با صبر مویز اشل توره می برد و در وضع زخمها بعد از است **عظم**
عظم هم عربی ساله مند است **عظم** گیاه نیل است و قطب با نیز نامند **عظم** نوع
عظم نوعی از بلوط است و دیگرش **عظم** هم عربی عطف است **عظم** بقره سازد
 در تش درخت بلوط است و در بعضی کمال بلوط یا رسید به در کمال ماز و در بهترین او سینه
 با سوزان و در تش نامه سال باقی است در دو سر در دو سر سوم خشک و قابض و قابض صفت از سال
 اوق و طبع او جهت سیلان رحم و طوایب و سفوف از بارزه تخم مرغ جهت قرحه معاد ^{عظم} اهل کوه و
 جهت او جهت او ارم مقعد و خروج آن و رنغ بد لوی عرق و با سر که جهت قویا و باد سوز و سیلان ^{عظم}
 از این تش نامت اطفال نافه و سوزختگی او قاطع سیلان خون از همه اعضا و مخفف قروح و مانع ^{عظم}
 سوزن و مضغه طبع او جهت قلع و تقویت تش و دندان کرم حوزده و انکمال آن جهت معده
 اسحاق در جرب و آب او جهت سیاه کردن موی و استحکام آنک ساد مویز و تقوی او قاطع خون ^{عظم}
 و در تش و مصلحت کثیر در تش است و بد تش لوبت انار **عظم** بهترین او سرخ ^{عظم}
 سفید است و در دو سر در خشک سوزختگی او لطیف تر و مقوی دل و مفتح سده سپهر و دیگر و بر ^{عظم}
 ارفع حفقان او تش سیلان در او قاطع نرق الدم او سوزختگی او مقوی تش و رافع است و دندان
 تش و مقوی با صره و انگشتری او باعث هدیت در نظر خصم و استجابات عونت است و مضر کرده ^{عظم}
 رنغ و در تش او تا نیم گرم **عظم** بغت اکسیر یان هم گوگرد است و بر عربی هم گرم خارس آن شبانه
 بر او و الوان بیاضه آنچه در جین حرکت و بناله بلند و او در شبانه نامند و آنچه در بناله اکت بر او
 او از این تش که گوگرد بیاضه و زلیون نرین افم او سیاه بر او است و بهترین در او او از شبانه
 تش که گوگرد بیاضه و به نیمه رسیده که چون اجرایی آب بنویسد و آنک آب پاشیده بر او می ^{عظم}

خصوصاً در ناستان عقرب بسیار از آن متکون میشود و آخر سوم سرد خشک و در
 بر موضع کزیده عقرب بنزد جذب سمیت یکند و آن سبب برشته کرده او جهت فرود
 و سردی در ریح سم عقرب کزیده مفید و سوخته او با دویه مناسب جهت ریح سنگ کرده و در
 یول بعد است و امکان محرق او با فلفل و او دویه طاره جهت بیاض عین و ناخسته چشم
 است آن مجرب است و او با سر کین موش بقدر نصف او جهت تقویت بصر و طللا جهت
 کردن دانه یوسیر و ریح بهن نمش و کلف و قروح جسته قوی الاثر است و روغن ادا که زنده
 ببت و ششم ماه در روغن زیتون که با تری هر عددی ده مثقال باشد آنرا خسته چهل روز در
 کزانه جهت علاج بواسیر مجرب است و طللا برشته کرده او در روغن زیتون که یکجای
 جهت ادبایندن موی دار الثقلیب بعد است و بتن که عقرب قوی کرده بر آن زنی که
 اسقاط جین باشد مانع سقوط کرده و در کزین عقرب بر عنبر عصبی و فایح و مجرب است
 است میدان او مضریه و مصلح کل امنی و تخم کرفش و شرمش نایند است **عقرب بحر**
 دار است و سرش بزرگ و خاری سفید بر آن رسته و نیش آن حیوان است و کزین عقرب کزین
 سوزش عظیم میشود و امکان او سوخته جهت نترول آب ریح او و بیاض و ریح چشمت
 او جهت دار الثقلیب مفید است **عقارب** با صطلاح اکثر بایان نون در است و در لغت اسم
 مبعی معروف است و بغایت آلوده و تری که فرفوس نامند در دو م کرم و خشک و چون
 او را در زهره او جهت ابتدا نترول آب و بیاض و تقویت بصر و زبل جالی کلف و چشمت
 و محلل خار است **مفقق** از طيور معروف و از طلاع ابلق کوچکتر و مطبوع تر و تری که صف
 و در صفتان علاچاره نامند کرم و خشک و رومی البکفده در خواص قریب بقراب
 و امکان زهره او مورت محبوبی در نظر طلایق است **عقار** عاقر قرحا است و کومید فادایان
عقار خربت **عقار** عربی اسم سر بانی اذر لویست **عقار** عربی اسم سر بانی اشتر است
 اسم سر بانی ابر است **عقار** اسم جنس او و به است و عقار اسم مطلق دو است **عقار**
 ذیب خالص است **عقار** اسم عربی عوزه است **عقار** بلقت انزلی سفوفند ریون **عقار**
 میفنج است **عقار** بلقت مصر خوب از شک است **عقار** نوز از حرق مری است بر کش با سفید
 تخمش سبز و مستطیل و چون برشته کنند لویه میشود با تیره مفشوش میکند و با تیره

در بعضی احوال در وقت که گویست **بک** بعبه بر بر است **عق** عقق است **عق** عقق است هم صنف
 است و بعضی گویند اسن است **عق** نقل و دو دوز با است و نزد اطبا مخصوص نقل و دوز
 است در اکثر امور قویتر از روشن صاف و غلیظتر و کثیفتر از آن است **عق** نزد جمعی موم کم مسل
 است که در ایشان از نور سل یافته میشود و نزد بعضی وسیع الکرار است که بفارس هر موم گویند
 که موم سیاهی است که در شمهای ایشان سرد و گسسته و در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و جاذب
 است و فار از بدین و بخور از جهت سردی که در صفاش جهت قویا نافع و در **عق** استخوان شکسته
 هر چه سقط در فرغ نوبت نایب مویابی و همدامو سیاهی غلیظ نامیده اند و قدر کمیقتال است که با **عق** شغال
 است و بعضی که باب شربت کرده باشند بنوشند **عق** نباتی است خار دار و در برک و کل شنبلیله



و سایرهای او سفید و نمرش بتدریج در افعال مانند بسنی و شکوفه او محال است **عق** **عق** نباتی
 است بسیار کوچکتر از اکثر اعلیق مشبه بر جهت مراد و بر کتب عنایت و شاهی او با خار صلب
 و گش سفید نمرش مثل زیتون و سینه و بعد از رسیدن سرخ میشود و در جوف او چتر مانند است
 و در اول جوف او مملک است و در انیام جراحات مجرب است اند و استعمال از آن نثر است که
 جوف او پاک کرده باشند طبع او با شراب بغایت قابض طبع او با سول است کل او سرد و **عق**
 و قابض و محقق جهت اسهال و موی و صفراوی و ضعف معده و دوزب و نفست الدمینه **عق**
 نافع است **عق** بفارس زلوانا مندر و بوجه و بترکی شکر مانند گرم سیاهی است بقدر کثیف است
 و از آن بزرگتر و با خطوط سیاه و سینه در ایها و در زمین متعفن بهم میرسد و در اکثر احوال **عق**

و اعضاء ضعيفه و صغيره كه كابل مجمره باشد مثل بلك چشم و بن دندان برل جمانت است
 و خشك و سوزنده ارجالی انار و مفتت حصاة فطورا و با درون منقشه جهت حرقت است
 مانند مجرب السندانه و سقون او با صير محقق بود سير و لعوق او با غسل محل ضائق و عطارد
 او در روشن زمين جهت قوی کردن قضيب بقايت موثره و صناد سوزنده او با سرکه و گلاب
 منع او ميدن موی که گنده باشند مجرب است **بلق القدس** علق الكلب است **بلک** هم جز است
 موضع باشد و از هم ريزد مثل سقر و مصطك و امثال ان **لك اللطاف** علك البطم است و اسحاق بن
 گوید صمغ درخت بسته است در منافع مثل سقر **لك البطم** بفا رس سقر و با صفه ان قدر است
 و ان صمغ درخت بطم است و از دو دم گرم است و خشك و محل ملطف و در اول و مقول با صمغ
 حکمای يونان روم در جميع افعال بهتر از مصطك و شرب او با غسل جهت زخمها با طي و با
 و روزه تخم نمبر است جهت شکست اعضا بهتر از موی است در افع اعياد است و چون کوفه
 و قيه به کرده و زرد در مضاعف بکدازند و مجموعا در او سه شب وقت خواب بخورند جهت
 و سرفه را طوبی بعد بل و چون ضاد گشته جهت کي ناض و در د اعضاء و شقاق مزمن حضور
 قدری شجره بجز است و تضمينه علك البطم جهت تنقيه و جهت زخمها و گوشت آوردن و جذب
 و خار و رطوبات غایره از بدن بار و عن زمين جهت تحليل او رام و شکاف عضل و قوی کردن
 نافع و عامدين او جهت جذب البغم و ماغی و تحليل رطوبت معده و تنقيه طلق از اطلاق لزمه مفيد
 مضر حرورين و مصلح ادسکيتين و گویند مضر عصب است او مصلح عسل و قد شربت يك مثقال
علق طف بقون است گویند اسم جبر است **علق** در اسم سابقه و ان است **علق** حبه نبات
علق است **علق** يونانی ميفتوح است **علق** فلقو نبات **علق** وی مصطك است
علق است **علق** اسم جنس نبات تلخ است و گویند مراد او قنار الحار است و بعضی گویند حنظل
علق بلغت الكيرمان از صمغ است **علق** جازي است **علق** نبات جبر است **علق** حبه
علق قراح است **علق** کرفش است **علق** نوعی از ترزیه است و با تخم او حوزند **علق** بک است
علق را طوبی است که مانند موی است و قفر میخند میشود و از چربای در بای عان و بجر مغرب
 و در وقت ضرر و در ربا داخل بکر بکد و در صاف او بر او اب از بکر یک موج مجتمع
 بند و بر میشود و او اسنامه مرمانند و آنچه مخلوط بجاک و ریک است بجهت ثقل در قمر

بمیزن

و نشسته و صفای و سیاه باشد و غیر سخته نامند و بهترین او اشپیل سفیدی است که با دهنه
 و زبانه باشد و بعد آن میل بر روی و بعد از آن میل سپید و زبون ترین او سیاه صفای و قسم بی
 است که با دهنه و برده بجهت اضرار او کرده باشند یا آنکه از جهت فراطرفهای اگشته
 از شکم او بیرون آورده باشند و مصنوع او را که از لادن و کبج و موم و عنبر سیاه با و آن مخصوص
 سخته باشند از عنبر مصنوع تقریباً بسیار مشکلی است و خالص او از خایندن منقطع نمیکرد و
 در دوم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفرح و محرک است و با دهنه و مفرح سرد
 و عاده گشته و قوتها که از شرب دو او از جماع کم شده باشد و با دهنه و موم و مقوی فعل معالجین
 از کسب و باطبخ رافع امراض بارده و باغی صبت رافع امراض حاره آن و جهت نزلت و جنون
 بنفشه و امراض گوش و سینه و سرفه و ابو و خفقان و عتق و قرحه شش و ضعف دل و ^{سعه}
 اعور است و برقان و در دمعده و سپهر و کرمه و ریاح و فایح و لقمه و رعشه و مفاصل و مزق
 نفیست حواس و انفاس حرارت غیرتری نافع و سرد است او با ماد العسل جهت عاده با ^{بوسین}
 و طلا و باغالیه و در و غشا حاره جهت تقویت اعصاب و تحریک یاه و بر اصل بلوغ شرت
 در طریقی بجز انراط و شرب بکوانگ او هر روز تا سه روز جهت درد معده و در دهنه معده ^{جدید}
 در تمام مجرب و بخور او مصلح هوای و بای و کثر تر اندک هوام و بوسین او در جمیع امور مذکور ^{نوی}
 نامرست و باعث غلبان خون و رقت آن و تولد شری در محرومیت و مصلحت کافور و مویزهای سرد
 در دست و پا و بار و غشا حاره رافع امراض بارده و دماغی و سه آن و گویند مضامعا و مصلح او ^{صنع}
 آن و نیز بعضی مضاعف اوج کبده است و قدرش همیشه بکوانگ و کبکشق اول که باد و چند آن
 از شفت و نیم مثقال صنم عربی سه دفع در یک روز خورده شود بفرج او یک مست میرسد و بر لبش
 بوزن او مشک و زعفران است ^{عجب} بفارس انگور و بترکی او زم نامند بهترین او شیرین
 آنکه پوست بزرگ دانم کم تخم است در اخراول که مژده در غذاینه بهترین میوه با و بغایت مسمن
 بین و معدل اثره و غلیظ و صاف گشته خون و موله خون صالح و جهت افزودنی به کرده دهنه
 نواز سود او از طرف خلط نافع و مصلح حال بکرو سینه و شش و مضر معده و رطوبه و ریاحی و مصلح ^{صنع}
 در زوار مانه و مفرده جل و سپهر و فوئج ریاحی و مصلح آن تخم کرفش و بلین طبع و همور
 شش و مصلح آن سگجین و غذایای ترش است و آب سرد بعد از آنکه ر بغایت مفید او مژور

استقامت بسیار سخن است و باید بعد از چیدن او بدو ز تمام دل نمایند و باین دو طهارت
شود و دانه او در دو سرد خشک و مولد ریح مضر معده و امعاء سوخته آن جهت
و جلا و بصورت چشم نافع و پوست او مولد ریح و بسیار بیط اللعاب است و اکثر ریح
و عصب مایل سردی و کثیف است دروغن انکور که مکررات و نقل او را باروغن زمین چوب
وصاف کرده باشند و یا در انقباب هرورده باشند بغایت محلل اعیان و سخن و طهارت
است **عنب الثعلب** بغایت سگ انکور و سیرکی قوس ارتوی در صغیران تیج ایزدی کوهستان
میباشد هر یک نوع برمی و بستانی و نیز ماده می باشد و قسم فراوانی است و در بستانی
بجای بستانی و قسم نر جلی مسمی بجای سیوم است و قسم ماده بر امر عنب الثعلب بجای
نامند و قسم ماده بستانی که بخت معرب وقت نامند عنب الثعلب معرب است و در بعضی
او را در همین نوع است نبات او باین شکر و گیاه و پر شاخ و برگش مایل بسیاری و بعضی
بر که اجماع دانه او در مایل سبز و از نخود کوچکتر و بزرگ شیرینی و تر و حبه و تخم او
و بقدر خشک است و قسم سیاه او غیر مستعمل است در دو سرد مایل خشک و نیز در بعضی
در تر و مستعمل دانه است رادع و مبرود و ملطف و باقوت و قابضه و مکن نشک و در آن
ادام حاره و چهار دانه اب او با شکر محلل ادرا م باطنی و امراض است و باطنی
مرای در آن معض و زجر و در م مقعد و استقامت حاره و حقه او جهت جتونی و سوزش
امعاء صفا و جهت ورم معده و التهاب آن و سایر اعضا و ادرا م حاره و باد سحر و سوزش
التش و زخم اید و قروح ساعیه و سر طمان متقره و در دو سرد و حاره او جهت فقرت باطن
فرزه او جهت رفع سیلان حیض و رطوبات و طلا و او بانگ جهت جرب و حله و بانگ
غریب و باروغن کل سرخ و سفید آب جهت ادرا م حاره و غرغره او جهت ورم حلق و در
بقایب مؤثر است و بخورد و نظول او جهت نزلات و قطور او جهت امراض گوش و چشم نافع
مضر شانه است و مصلحتش قند و بدش کابنج و نیز در بعضی ابطا قدر شربش تا پنج مثقال در
مطلوبات ناده مثقال و از اب او تا بیست مثقال است و آب غیر مطبوع او بغایت مضر
عنب الثعلب نبات او را بر ک شکر و پنجا اوده دو اوده شاخ از یک سرخ
ق او بدو بقدر دروغی در اطرافشها غلظتی شبیه زمبونی و بزرگتر از آن و بعضی در عنب

درخت چنار و بعد از شکفتن علف شکوفه اسیاه و نثرش شبیه بچوته و در آن
 از ده دور و سیاه دست بشینه دانه دینی و بخش سفید و سبطر و میان تپه و بقدر
 بخش کوه در چهارم سرد و خشک و یک مثقال او بغایت مکرر زیاده از آن تا چهار
 مثقال کشنده است و در صادرات مواد عاده استعمال او را اجازت کرده اند **عنبه** **الب** بزرگی
 او را عجمی گویند درخت کوه است نه ماده می باشد هر او بقدر قانت و شاهی او بسیار
 بین زمین و چتری و بنجار و برکتش مثل یک نار و مایل پهنه و نرم و نثرش بقدر کسار و خوشتر
 مثل کاکب سنج و در جوف او چهار سنجعه دانه کوچک و طعم او با شیرین قند و بلخی
 با نام دجبت و فیض و کتس از دمایلب سبز و از جنت از عورت در آخر اول سرد و خشک و واقع
 قنت الهم و بخش مایل سبزی و بسیار محقق و طایب و محمل او ام است و بیطاران پوست
 او را در دم دو آب می کشند تا جگر او در دهه ششود ماده او را برک درشت نر و شبیه برک شمشاد و از آن
 و طبعه غیر چتری و سنج او خود بری است و سایر اجزا او را با سیمه است و در بلاد کبیران و شیراز
 نیز موجود است و برک نامند و برک او مسکت بخلاف سنج او **سین** مثل شیره فاشتر
 نر کیست **عقبه** بقارس کار نر بزرگی او و یک نامند و آن اقسام می باشد و مراد از **مطلق**
عقبه است که در فانه می باشد و سایر اقسام او نام مخصوص است مثل لیت و ریتله دیگران
 او را هم سرد و صفا مسحق **عقبه** مانع ورم جراحات و مطبوخ او دروغن زیتون محمل او را
 و با روغن گل واقع در گوش حاد و تعلق بلعید او هر بار و بخور آن واقع است **عقبه** دوام **عقبه**
 مانع نرف لام جراحات و واقع و عاف و مانع ورم جراحات غیر عمیق است و چون سبکه نر کرده
 و ابتدا اول صفا کسند واقع آن می کشد و مجرب است و سوجه او جلد و باصره و تقویت چشم
 نر مواد و حمل او باوش در جهت پو اسیر مفید است **عقاب** بهترین او رسیده بالیده بهترین
 است و خشک او بهتر از تازه و معتدل در حرارت و میزود دمایلب هر طریقت و فو قش تا ده سال
 است و طبعین حش و سهیل اصلطه رقیقه و منقح واقع خستونت سینه و خلق و آذ تصاف
 سنده خون و مولد خون صالح و سکن التهاب و تشنگ و صده خون و جهت سرفه و ابو در و کرده
 و مانند سینه و خلق او ام اض معقد و فوجک و با سکنجین جهت شرمی معید است **عقاب**
 اوضاع او در مضم و مصلحتش مکرر و مقل متی و مصلح آن غسل و ادویه ماهیه و در سردی

بکلاب و شکر و برکش میفرز انچه یکدیگر سیمبر است و می توان کرد و شرب آب طبع
هر دو زینم اطل با قدری شکر در عرض بجیز و در افغ خارش بدین مجرب است
در رخ الک و قروح خسته مجرب خصوصاً چون بعد از طلک کردن غسل و زور نمایند و در
درخت او تنبانی و با سفید آب جهت قروح خسته میعدیل و شرب نشاره چوب او در افغ
جرب سبج و طلا او جابر شکلی اعضا و برون رفتن حرکت کردن استخوان است و شرب
سایده بادانه او واقع قرصه امعا و صمغ او با سه که جهت قویا باد و بی ناسیه و به تنبانی
چشم مفید و قدر شترتیش با بیجا ه عدد و برکش سپستان **سفره** اسم حیس خورشید است
جمع آن و اسم بنانی مخصوص است بر شام و بقدر شرب برکش مشک برک سداب سرد و خشک
اعضا و مانع ریختن مواد با اعضا و ضاوا و در افغ او را ام حاره و التاب آن و مسکن صحت
در صفت و قدر شترتیش ناسه درم است **عجم** بلقت و علم و نکایان دارد است نامند از شتر
در حتما میر و بدو غیر نموده است برکش سبزو با طردان و امیوه و کو چکتر از برک با دوام
سرخ و خوش منظر و در دم سرد و خشک و مقوی معده و جالس سهال و سیلان و ترش
و حیض است شرب با صفا و او نطول و خاییدن برک او مقوی دندان و لثه و صفا و در درخت
تازه نافع است **سبز** بفتح اول بریاوه است و در میفرز که کور شد **عناق** بزغال لیت و در
شتر **سبز** سماق است **عجب** اسم فاشتر است **عجم** عجم الزبیب و جمیع دانه و ثمار
عقل اسم عقل است **عسراوان** در یونان است **عقیق** اسم یونانی شحم است **عقم** بقوم
و مالدجین است **عقمه** اسم عظام از نخوتش است **عزود** انزود است **عرج** قریب است
انار و پرخار و برکش تند و با بل بدرازی و با طریب چسبده و شترش بقدر نخودی و با بل بطول
و در درخت بسیار چسبده مینماید و نیمه نزد قسمی از عوج را برک با بل سبزی و صفا
شامی و از تر مباحثه و شترش بلض و با خلف و مجموعه او در اول سرد و در اخر درم
و بیخ او را در بقدر یکوبه یا یکرطل آب بجوشاند تا ملت رسد پس صاف نموده
چهار پنج مجلس عمل میکند و جهت جزام مجرب است نه اند و دفع سودا و سوخته است
که در روز قبل از آن سفید باج بکوشد که سفند تناول نمایند و روز سوم طبع مذکور است
چهار پنج مجلس عمل میکند و جهت جزام مجرب است نه اند تا چند گاه بدین نور عمل کنند و باید

شرب او که در زراعت است بحمام او نند مولف تذکره طبع مذکور اجتهاد قروح رطبه در جرب
 و کله در افغانا بهتر از چوب چینه و السنه اند و عصاره خشک کرده او و طبع جرب آن که بجهت قوام
 است جمیع دروهای چشم خصوصاً با سفیدی تخم مرغ و با شیر و خزان بمعدیل و قطران است
 ناز او اجتهاد رفع بیاض محرب و السنه اند چون بکفسته بکراگسته در چون بیخ او را بر نره
 و سوز و بسوزانند جهت قروح و امراض مقعد و منع زیادتی قروح چینه او و یامین موسس
 در کربت و شترشن در جمیع افعال مثل برب او و قاطع نرف الدم و سهال و مضر سبب زردی
 قروح و مصلحت کثیر او با الحاصب نعلق شاخ او در سقف خانه دور او را بمطل سحر و با خود
 ایشان او مورث جاه است **در** اسم جنس چوب شاخ اشجار است و با صطلح الطیار او
 چوب درخت است که از جزایر چین و هند خیزد و کوبیده بعد از قطع درخت مخصوص برنی و زمین
 رخن کند تا بصفات مذکوره متصف شود آنچه زیاد و در خاک مانده باشد در سبک و مقشر
 می باشد و او را موله قمل و السنه اند و عود قماری نوعی است که احتیاج بدقت دارد و اقام عود در کتب
 بر آن موسوم اند مثل سمنه و ری هندی و غیر همان بهترین او سیاه است و صلب بر آن و قروح
 است که در آن آب نشیند و آن هندی است و قماری هندی که کم ریکتر از آن و سمنه در بر او هسته تا
 در می و جیل او با خطوط سفید اند و هر چه بر روی اب ایستد فاسد است در آخر دوم کرم در سوم
 مشک و قاطع اسام بلغم و در تقویت معده بمعدیل و مفرح و لطیفه و منفع سد و محلل شاخ
 است و معوی بول که از رطوبت و برودت و ضعف مشتانه باشد و یا ضم و حافظ صحت
 و اعراض چنین وجهت ابو و حققان و سرفه و ضیق النفس استقا و غث و غشایان و سبب
 تقویت باه نافع و مطبوخ او با شراب ایجان باوز هر سموم و محلل و مخور او رطوبات و ماغی
 معوی دل و معده و سوزنده او در جلد ندان تجرب و مضر محرمان و مصلحت کسبجین و کافور
 مع سلف و مقعد و مصلح آن صمغ عربی و کلاب و شتر میشن تا بکثافت است و عود بر می سنج
 تمام باوه عتب الدم است که بزرگی مردار اعاجی نامند و در کربان بسیار باشد بسطیر ساعد
 از در می زیاد و ابلق و بادیه و خوشبو است و در افعال بسیار ضعیفتر از عود هندی و بیل او
 نشیند **عود الحبه** دروای است که او را مومن مردمی ذکر نموده و قبیل از کس مذکور ساخته است
 بنانی است که از بلاد بربر و بلاد السودان خیزد و شبیه بسوسن و بختش شبیه باصل السنوس

و با خشونت مانند عقرب قره تلخ و تند در سیوم کرم و خشک و تر باقی جمیع سموم و اقسام
او مانع کزیدن هوام و چون مار دارند و او را به بیند حسن حرکت از وساطت کرم و در مطهر
حواس و محلل باج غلیظ و تند این مطبوع او در روغن زیتون رافع عرق است و در دمای باران
است در همان ساعت و شربت بنام **مقال عود العطاس** نژد بعضی کنند است نژد جمعی میزند
بعد از آنکه بعد از آنکه سه اسطوخودوس طرف دیگر باریک مانند میخی و تیره رنگ و در شش
دست نهانی گیاه او باریک دانه و شبه بکلیه هر بخاسف و هر کس شبه بیک زیتون و قند
کوچک و شبیه یا بونه و تند بوی و عطسه آورنده و بیطاران در جراحات و آب استعمال کنند
او در آخر دوم کرم و خشک در آخر سیوم بایس معطش قوی و عالی و محلل و صفا و در ارض
و کلف و برص و خون مرده تحت جلد است **عود البیه** نژد جمعی خوب اما غرض است خاصیت
او در سیر ولادت و بعضی جهت قضای حوائج و پسران خوب خطمی و خوب محلب قوی او را
و البته اند **عود الفرج** بعضی عقرب قره تلخ و البته اند و نژد بعضی درج است در مرغی گویند یعنی است
و نبات او شبیه بر از مانه بعد از قات و دست نهانی او مثل ریاس عریض و در شام بسیار است
کرم و خشک در جمیع افعال مثل درج است و در بعضی حوض مانند عقرب قره تلخ
خامی است **عود البرق** در شیتان است **عود البیض** اسم عربی اخیس نژد جمعی فاوانا و نژد
ما بمران و نژد بعضی درج **عود البیاض** اسم او می بسیار است **عود البیاض** درخت بیسان است و
نژد کور شرجون با تعقل مفقود است و درخت بنام رابیل میزند در جمیع افعال از آن صفت
عود الفالوج الوصل است **عود البیاض** درج است **عود البیاض** فاوانا نژد جمعی محمور است
عود البیاض سیاه بلدی است و در مغرب کثیر الوجود است سابق نهانی او مابین سیاه و سوسنی
و در از باریک و صلب و مملو از برگ زهره شبیه بیک مور و در هر شاخه کلیه در و بعد از آن
و مایل سیاه و بسیار تلخ و بعضی او را از اقسام زهرج دانسته و در اول سیوم کرم و خشک
نازه او با انجیر سیاه بلغم و سودا جهت در دورک مفید نبات مورث کرب و مضر
است و صنف دیگر شبیه بقرم اول و نهانی او در از نژد و مایل بسفیدی و گلشن از آن است
بلغم و سودا و بیغالبه تر از قسم اول و جهت در مفاصل و امثال آن نافع و مغش و مصلح
عصاب و امینون و شربتش فاوانا و در دم است **عود البیاض** بغارس چشم خروس مانند است

صغیر و صغیر در بران و در و دمایل به پخت و درخت او تریب درخت فلفل و خوت به بطیم در اینجا
 آورده اند بعضی غیر بقیم است و در سیوم کرم و در رطوبت و خشک اختلاف کرده اند و مقوی و مقوی
 عصا و نبات مقوی باده و مولد می بخوریک کثرت جمیع موجب ضعف نشود و حافظ قوتها و مانع سیر
 و از اعظم معجون ملکی و حافظ الصحت است و مصلح مخمورین و مصلحت کشتن و شتر متشکک ^{مستقل}
 و باید که با شیر تازه و تر نجبین استعمال نمایند **سیر اول** نباتی است کوبیده و شاهی او بی برک
 است و در رفع جراحات تازه قوی الاثر است **سیر دوم** اسم مغربی اودان الفار است اومی و در
 ارضیه جهت عرق است استعمال نمایند **سیر سوم** اسم نوعی از انکور و بلغت مغربی نوعی از اودان
 و خوان را نیز نامند **سیر چهارم** اسم اودان الفار است بلغت اندیس از الحام
سیر پنجم است **سیر ششم** بلغت شام قسم صغیر خوران است **سیر هفتم** اسم جنس شام
 نبات است و بلغت شام در ششمان را نامند **سیر هشتم** از خود در جیات است **سیر نهم** اسم عربی و درخت
 است و نزد بعضی درخت پنا است و نزد بعضی سفید است **سیر دهم** **سیر یازدهم** اودان الغریب
سیر دوازدهم بلغت اکبر بانی زمین است **سیر سیزدهم** است مشهور و در طب نقعی از آن ذکر کرده اند
سیر چهاردهم **سیر پانزدهم** بنا و شسته و کس فار شکره کبابی است و کبود و مایل بقرنی و طولانی و تنوع و مخصوصه
 در ارض دراز و عزیز و زغیب دارد و در وسط هم کبابی است بخوبی خشونت در امر و نزد قوتش
 سال بانی است در روم کرم و در اول خشک و لطیف و عالی و مفتح سده یک و مقوی معده و یک و
 در بعضی و بول و شیر درون و سهل اخلاط سوخته و حاره و رافع بیماری که در سپهر و حکم در حص
 اول و شیر درون و سهل اخلاط سوخته و حاره رافع بیماری و کوبیده مضر سپهر است و مصلحت اینست
 و شش سال او با ران و نصف آن افستین و شربت او در دم و هم در مطبوخ هفت درم است
سیر شانزدهم است که نامش در سال جانم و نزد بعضی بومانی نبات محترم بوده هر کس خوشبو و شب
 برک بزبون و قسمی از آن شبیه برک بید و شترش بقدر فندق پوست او رقیق و سیاه و مغز تخم او
 سیخ مایل برزنی و خوشبو و تنوع و در آخر دم کرم و خشک و دانه او که متر از سایر اجزای و طبیعت برک
 او موافق رحم و مانند زخاوش جهت کزیدن زهور و بدستور را در جوهر شده کرده جهت شکن
 او بای حاره و مضمضه طبیعت او با سه جهت در دندان و پاشیدن آب او در خانه جهت کز ترا
 اش سبب ارمق و در اثرش آن باعث آن که بخن هوا و مکت است و حسب الفار محمل و در در تریق

جیب سوم و سینه جین و مقوی فهم و رافع ابو و صبح النفس و سه فم که در ریح غلیظ و مفضل
و امراض جگر و کمره و مثانه و حصات و سپرز و سوساس رصح و در دگر و مفصل و اجناس
حیض و باطل جهت قره اعلا و سه در قطر او بار و غش کل و سه که جهت کمرانی سامعه و در
و طین و ضا و جهت بهن و تحلیل او رام باره مفید و قدر شربتیش بکثرت و بدشربت
باجب تحلیب با غیظ با و با و ام تلخ و مرغی معده و مصلحتش اینست و مضر سینه و مصلح او است
و فرج و جب الفارم سقط جین و مستوط آن جهت لقوه و جلوس در طبع آن جهت امراض
نافع است و درت جیح و رخت او بقدره قیرا جهت اخراج حصاه و امراض یار و جگر نافع و باره
دشمن جرباد با غث قضای حاجتها و قبول عامه و از و با و جاهه دشمنتین یاب او در
سحر و کینه چون قیل از طلوع آفتاب او چهار شنبه بخور گند که که منفیود الرجوع باشد
میشود مجرب دانسته اند و در غش غار که دانه او را بچنه آنچه بر روی ابالیتیر در دانه
عصاره بر کمانه و دانه او بار و غش زیتون تربیت دهند مفتح و سه نهایی آنها و محلل و رافع
عصب و شکر یزه و چشمانی باره و در د گوش و ترات و جرب رک و قویا بلغمی و در الفلفله
و فروج ابریه و اختلاج اعضا و مستوط او جهت درد شقیقه و شرب او گند که کرم معده
است و نوعی از غار باشد که یونانی خاناد اخی گویند شخانی او بلند تر و برکتش عمر نصیر و خشک
آن بیشتر و در مغرب بیان دریافت میکند و حمل عصاره او در حیض و شرب برک او بیشتر
مکن معضبت **فالیون** در قانون در حرف عین است و بلغت یونانی بمعنی عاقله الین
چون آن نبات حکم پیر یاید او در در بلهتین شیر برکتش در از و گشتش از و ریزه او انچه در خوشه
نزدیک ابهالیتا و میروند در اول کرم و در دو خشک و جالب تر فالدم و صفا و کل او جهت
التش و قطع خون جراحات و بار و غش کل جهت ایسا نافع است و بیخ او در آخر اول کرم او در
ترابجات محرک یاه است **غاز** اسم فارسی لوز از مرغابی است بر کتر از اردک و در انفال مثل
و از آن کرم و غلیظتر و در غش او محلل و مفتح جهت ریح و بیخش شکم و استفا و در و غلیظ
شرب او صفا و نافع **فالیس** بلغت یونانی بمعنی مثلن الربیع و در قانون در حرف عین آن
و فالویس او او نیز آمده و در طبرستان بلهیم نامند و در بستانها و در خرابیا بسیار میرود و در
نبات بقدر نبات انجوره و برکتش با طراست و بد لوی و گشت سفید چتر می نامند کل شبت و شربش

غلبه قلب و بعد از رسیدن سیاه و مراب میشود و در دار المرز سر که را بان آنگین
 سیاه و پنجه او سفید با تجویف در سیوم کرم و خشک و محلل حنا زیر و او را ام صلبه در سلطان و
 نری جنبه و درم نرمن انقباض حضور چون برگ خشک او را با سرکه اوزی و دو بار خاگ کنند
 ساق او بجای او بجای سبز جهت سرفه کهنه بهر صفتی النفس و او در و در سینه بعدیل و جبری دیگر را
 بنام قایم او نمانده اند و مفتح سده و مفتت حصات و در بول و حیض و محلل ریاح جهت هر یک جمله
 برای صفت جهت عمل سفراوی مفید و شربتس تا پنجه درم و آب ادرار با درش ز میون جهت پاک کردن
 از معادن موثر است و نفیج بیخ او بقدر ده درم سهیل فوی بلغم و سوداوی رقیق و سریع العمل است
 جزئیات شبیه به پنجه و از اجزای در ای اوم آرد و در جوف درختهای انجیر و حمیر مثل
 سب بغض میشود و مانند قاقا که از درخت بلوط هم میرسد و بهترین او سفید سبک و زین
 در کمال بدین از هم برتر و با طبعات و بزرگ مقدار باشد و این قسم را غنی نامند و قسم نرا در ای
 در صفات بخلاف انش است و استعمال آن جایز نیست و قسم سیاه او از سموم قتاله و زرد
 و سبز او قریب سموم اند و شرط است که بدون کوفتن بر زدی هر بزرگ بمانند تا لطیف او بگذرد
 و آتش باض جیده است باند هر گاه کوفته شود از هر دو هم از هر دو برین میگذرد و فوشت تا چهار
 سال باقی است و مرکب القوی و در دو کرم و خشک با عطارات و تنه می و تنگی و سهیل بلغم و سودا
 حضور ای مخلوط هر یک محلل نفیج و منقطع مواد غلیظه و مفتح سده جگر کرده و باو زیر کتر بدین
 و قریب و بنیات مقوی عصب و جاذب مواد از افاضی بدن و مقوی دل و مفتح بالعرض و بزرگ
 ریح دین عضل و با بیدار کبابی و مصطکی منقح و مانع و در ارض شقیقه و در در سر نرمن و مار سیوس
 و میون جهت در دینه و سرفه و ضیق النفس و امثال آن و با آب جهت قطع نرف الدم سینه
 و مانع از این جهت صرع و با بولند جنه جهت امراض جگر و معده و به تنها جهت ترش شدن طعم معده
 و زلات و بار از بنایه جهت سنگ کرده و مانند و در و احث و کمر کرده و با شراب جهت سموم و با جبین
 است سپرز و برقان سردی و با نش او اسارون جهت استفا و با عمل جهت فوخت و الفوخت ریاح
 و صبر جهت عرق الت و مفاصل و تنها لویب و لرزه و امراض اعصاب و احتساق رحم و قهره
 و صخره جهت افام فوخت و حفته او جهت پنهانی و بای و قوی بجهای و غرغره بای با میفنج جهت
 داده طلق مانع و در شستن او با خود مانع که نین عقب و افام از بون او مملک و مورث کرب و مصلح

در همه احوال جنده است و قدر شرمش تا یکمغال است و بدش نصف او شرم حفظ و نرد بعضی مثل
در بعه آن زنجیل است و نرد جمعی در چند آن اولی سفلج است **سایه** از کیدت قدیمه و مختصر آن
است و اصل او مشک و غیره و روغن بیان و حسن لیه و عرها خوشبو است که بحسب احوال خود و
دلوان و موم و امثال آن اضافه نماید و در سوزات چند قسم آن مطبوخ است جهت اصلاح و حال
و تقویت دل و لثة جماع و رفع امراض فروج و فالج و لقوه و قدر و تقویت و قوتها و ارواح و انصاف
ساربان اسم ترکی کیمه اطریلال است در کوهستان زنستان بای غازان نامند **سوسن** از بو قاسم
سوسن اشکن است **سالی** اسم یونانی لبن است **سایف** بفع عین و تشدید است
اسم یونانی ترس است **سافلی** اسم یونانی حجر لی غبطی است **ساده** فوج **سایه** شایع است
سیر بقره سجد بترکی چکمه نامند بهترین او بزرگ مقدار شیرین است در اول سرد و در دوم خشک
و قایض و قلیل الفه و موافق از صید اطفال و مقوی معده و قوت ماسکه و مانع الضیاب صفا
و صعود بخارات بر مانع و جهت فی در اسهال صفراوی و سحج و سبلان رطوبات در سرفه خار و صواعق
و مضرت با صمغ و مصلحت شکر و قدر شرمش تا پنجاه عدد است و شکوفه او سفیدی مایل بر
و بسیار خوشبو و محرک باده خصوصاً در زنان و در دوم گرم و خشک و مفتوح و در محل ریح و قوت
و مانع و رافع از پنهانی بارده و جهت امراض جگر مثل استفراغ و ابرامض سینه مانند بود و قوت
و امراض مانع مثل فالج و کزاز مانع و مهربانی او در روغن زیتون جهت مفاصل و استرخاوردن از کوه
محبوب و قدر شرمش یکمغال است و عرق کل سجد محلل ریح معده و در جمیع افعال مانند گرم
و از وضعیفتر است **سارالرمی** بقره کمره سیاه نامند سعو ط و جهت قطع اعاف و صدادت
منع رنجتن مواد بچشم و تقویت اعصاب مانع **سایه** عدت الیه است **سیر** درخت سرد خارا
سیراف نوعی از کلاغ است بقدر زانجه و ایغیر بسیاری است غالب و متفاد بای اوسر تریت مختلف
که سیاه و متفاد و بسیاری اوسر بسیار است گرم و خشک و گوشت او طیب و مولد خلط فاسد و مطبوخ
او با شبت جهت ریح تهیه گاه و در در زانو مانع و زبل و زهره او جالی و رافع آثار و مقوی
است **سراب** اسم جنس کلاغ است و ابلق او از غراب البقع و سیاه بزرگ او را که موسوم بقراب
بترکی قورقون گویند و سیاه کوچک او را که در کشت و آرا بسیار باشد مسی بقراب الذرع و غایت
کلاغ سیاه نامند و آنچه از غراب الذرع کوچکتر و متفاد و بای اوسر است بقراسه زغن و از آنچه

در فترت است در خواص مانند غراب النوع است و از صنف اوست کلاغ سیه که ایفح باشد
 در دم کرم و خشک و سوزن در قطع باه مجرب یافته اند و تعلق چشم او صورت حیوانی است
 و اجتناب خوردن گوشت او اولی تر است ذراغ بغایت ادری الغذا در سبوم کرم و خشک
 و مثل غذای و جلوس در رطوبت اوج رحم مفید است و چون زنده او را در ظرفی گذاشته
 و با براده جدید و ترشها مثل سرکه و آب ترنج چهل روز در سر کین سپردن کنند تا حاصل شود
 مضایب مجرب است آنکه او گویند نامدی در بیدارنگ او تغییر نمیشود و در تغییر رنگ وضع
 ای مجرب است آنکه او کلاغ سیه در اول کرم و خشک و مولود صالح خون و محرک باه و مضر محرک
 و مصلح ادره است و زهره افام کلاغ جهت بیاض چشم و ماحضه و زبل آن جهت برص و جمیع
 نافع است **نری** بغایت سریشم و بترکی با لوشقان نامند و آن عبارات از خبرهای حسینه
 حاصل اجسام بان کنند و انواع میانشه در ادر از مطلق آن سریشی است که از پوست گاو سارند
 در آن سریشم باه و مجموع آن کرم و خشک اند بقاوت مراتب **نری** و سریشی است که از
 پوست حیوانات بزرگ است بجز بینه بعل آری نه نامها شود و بگذرانند ماصاف کرد و در عمل اعیان
 نماید تا بجز کرم آن از آب متمیز نشود و انگاره افتاب چندان بهم زنند که بهم انعقاد رس
 و بهترین او محمول از پوست گاو است در دم کرم و خشک و شرب او جهت قرصه معا و ربه و نفث
 لوم سینه و صفاد او جهت جنج و رم زخمها و سوختگی تش و انیام جراحات و مستحکم کردن استخوان
 کشته در نع برص و هتق و قتیق و فستق و جرب متفقره و قویا و مقشر جلد نافع و سوخته معقول او
 قیام مقام نوبت است **نری** اسک طوطی منجمد است در شکم ماهی مینی در از که خنجر بر البحر نامند
 و امثال آن بهم بر سر و بعضی سیاه و بر سر سفید باشد کرمی و خشک کمتر از غزی المبلود و در
 صبح اعمال مانند آن و در ادرت او هر از نری از یک منقال ناده منقال جهت سل مجرب است
 و صفادش جهت شقاق رخسار و برص مفید و آنچه از نث سته و مرغ و امثال آن ترش است
 در نافع قریب بیاض است و سریشم پتیر و ضایع غریبه عجیب الفحل است در در سوزانست
 است **دوق الفنا نادیا** در رخت عظیم است در صغیان و سنگ گویند و در تمکین او و علم او
 او با این اسم مشتق از اطباء و یونانی نامند در دم کرم و خشک و آنستند از محمل باح غلیظ که
 جنس و مطلق و مفتح و باقوت فایضه مقوی صکر کرده جهت صرع بغایت نافع حتی تعلق آن

و مطبوخ آن در شراب حالبس همال در شراب او با شراب مسکن در د معدده و بخور او جهت
امراض دماغی مفید و ضار او جهت صرع و ضربیه و سکه و رقع اما برینه و لغزش نافع و مضر
کثیرا در شربت یک مثقال بدلتش در صرع زهر دست در سایر امراض از او ندم حج و
مخرج اخلاط لریزه و حالبس حیض و نرف الدم جهت فالخ و عشره و صرع و جنون و دسواس و دنا بانه
معدده او با شراب قالیق جهت نرف الدم احم در دسوزش معدده و سنگ مثانه اطفال و
العسل جهت کابوس و صرع و بخور نماد جهت صرع و جنون و تعلق جهت رقع فروع طحال و
اوغن نماد جهت صرع مفید و در شستن صلیحه او با حوز که در پارچه از رسته باشند در حالبس
و بشرط مذکور قطع کرده باشند جهت عسر دلدات در رقع سحر رهینه در نظر با مجرب است
در خانه آن که باشد جن و حیوانان کرم زده داخل نمیشود چون قمر بنیثیت بزهره است
در زیر سر دو خصم که از نه موجب الفت و ایمنی ایشان باشد **فاط** معمولی الهامیه است
که بر دوا می است که از ترکتان آوند جهت رفع سموات خصوصا شوکران است **فاد**
بلقت هندی اسم جنیق و مولف اعتبارات استیه بنوعی از حجر اسم کرده و گویند
سبفیدی و بعضی یاقوت سبز و هم یکبار که چون بر روی سنگ باز زد چوبه بسایند برنگ بسته
در راتش نمیشورد **فادر** معرب از باد زهر است و آن عبارت از جزی است که حفظ
حیوانی از زهره گتند و ماد از مطلق اد فادر زهر معدنی است و مولف اعتبارات منحصرا
الیتس حجر الحیه است و خلف جهوت **فانوه** بغارس فاخره و کبابه و بن شکافه
و آن بر رگه از کبابیه و بقدر خودی و نابضف شکافه و در جوف او دانه کوچکی نه در سیاه و بر
و با عطریت و از هند و از سودان آند در اول دوم کرم در راتر خشک و با قوت محله و سیاه
و مغزی معدده و با ختمه و جگر و مفتح سرد و منفی اخلاط بلغمی و سودای جهت همال مرض و جنون
رباع غلیظ و امراض بارده دماغی و احت نافع و لخمه بوسیدن او جهت تقویت دماغ و دل مفید
و مصدع محرور و مصدع او کافور و بلوقر و در ریش یا دلم و کلاب و شربتش تا دو درم است
بغارت موش و برنگی بجان نامند در سیوم کرم و خشک و حوزون او مورت نسب و اخلاق
و در دای و صنادیق کرده او جادب بجان و غار از بدین و ارفع سم عقرب و محلل خفا بر و حلوی
در طبیع او ارفع عسر بول و سخن او جهت قطع نایل و مسامیر محرب و سر کین او و سراد که سوزش

که جهت و با تیرن موی دارا الثعلب شرب سرکین او مسهل اخلاط علیطه و پاک کند و مخمر شک
 در وقت نه و شیف او بعبایت طبع در افع عشر لول و قدر شربتش بنده است و بخوراد بخت
 بختن موثان و بول او را فح سیاهی کنایت و چون بر زخمی بپیک بول کند باعث هلاک زخم در او
 در غیره بسیار است و لند او در ولایت دارالمزبجهت زخمی بپیک در ایها مکان خوابگاه تربیت
 سینه که موث عبور نتواند کرد و او درین امر بسیار جریص است **فازده البش** پیش موثان است و
 در **فازده** لغت سریانی است و بفارس پیش ترا چنان نامند در تمکین و طبرستان الاکلک
 در نیایش شبیه بانگ گور است و خار دارد و برکش باطل است و بل بتدویم و بر مجاور خود می بچید
 در پیش بقدر خود و سرخ و بر ابق موثه دارد و در زمستان شمش بی برگ بنمایید در او در
 شک و بخت که متر از تر و برگ او اهدت و جان و مطف و محلل و تر باقی سموم موام و فانی حین
 در کج آن و در فضلات حضور صاشر و مفدت حصات و جهت درم سبزر حضور صا با سر که
 کربا است نه و جهت صرع و لسیان حضور صا سر و فالج و در عمل جهت سرفه کته و شخ عضل
 در معده و بهلول و در باج معده و با نوال العسل بلغم و معنی قوی و قدر شربت او نایک شغال
 با او که در چهار درخت او را زخم کرده بگیرند اسل و از برگ و شمش و دررم و ضا و بیخ
 جهت سبزه با سر که جهت حرب و تقشر جلد و تکلف و نایل و نمور لبه و آثار سیاهی و نشودگی
 در دستکلم نمودن و عضو شکسته نافع در زغنی که در رو بیخ او را اجوت بند باشند جهت
 در نای باره بوسید و حصف و رفع حرک از ضها و تحلیل صلابات و با کمر سینه جهت از آن نای جلد
 معده و جلوس و طبع او جهت پاک کردن رحم و اخراج جنین موثر است و گویند انکسار بیخ فاشر او
 شمش مصر سبزه است موثر اخلاط ذین و مصلح آن بعد از قی کردن حوزون روب و شمر او
 در افعال فریب بیخ او و ضاوش سترنده موی و حوزون ساقهای تازه او که بچسته باشند
 در دفع و ج نواد و در معده و مسهل و در شیرت و بهل بیخ و شمر او بوزن آن در روخ و لصف
 آن بسیار است **فازده سبزه** با شش در پیچیدن بمجاور خود بنیسه است بمیلاب و در آنک مخا
 شربت و بفارس ششیدن نامند و ساقی او سیاه و شمش نامند فاشر او سیاه است و ظاهر
 در روخ او سیاه و باطن سرخ و در افعال صغیرتر از فاشر او ضا و برکش جهت از ضها حیوان
 الاثوانی عصب نافع **فازده** لغت رومانی بمعنی دو دار الهه تله است و از یک بیخ نبات

و در شش مبرود و در بعضی مکان متفرق و در بعضی مجتمع میباشد و برکتش با یک و کله
 در شبه سوسن و از آن کو جگنه و تخمش سیاه و شبیه بصف عدس و از آن بار کتر و بخش کوه
 و از بعد از خشک سینه میشود و در سوم گرم و خشک و برک و تخم کله او جهت کزین
 و عقرب و ریح معض سرب الازریت **فایز** در شکر که کوشد و در فایز سبزی و خراش
 کرده اند و گویند معمول از شکر و آرد جو خرای است ولی آرد جو سبزی و او منسوب است
 استخوان است و از ترنجبین صاف تربیت میدهند و گویند منسوب به سبزی یعنی بین و گرم
 که بگذری از عان است و در حرارت معتدل و با طریقت و طبع و جهت است و سرد و تر
فایز بلفق مصر قسمی از روی است که از دکانغ میزند **فایز** مرعبت خاکستری رنگ
 و طوقه او در فرب بکوبند و در آخر دم گرم و خشک و مهران و جهت است و فایز و امراض
 و ریح قلیظ و مفع سد نافع و مورث بنحو ای و کباب او در مضم و مصلح او شکر و در
 و قطور گرم او جهت باض چشم موثر و زبل او جهت کلف و باس که جهت تحسین و نظیر
 مفید است **فایز** تخمی است سبز چمنده و تلخ و غلاف او مثل خرگوب و برکتش مانند برک خود
 کدم و جو میر و کید و یونانی اند و صاردن نامند و اول گرم و تر و لطیف و قابض و مفع
 جهت در و مفاد سپرز و عسر النفس نافع و در زید با عمل مانع حمل و شرب جوش نیند دارد
 زهون کشنده گرم معده و قدر استر میشد و درم است **فایز** فایز است **فایز** اسم عربی
فایز لغت یونانی بمعنی حشمته الحسن است **فایز** بنین معجزه شکره است و در
 مذکور است و این اسم شامل جمیع شکره است و بعین مملک هیچ بنوعی و عقیدت **فایز**
فایز و قالایقون فایز بنیقن است **فایز** اسم یونانی جز است **فایز** اسم یونانی در
 کبر است **فایز** و **فایز** در فزای کو جگنه است **فایز** اسم یونانی در
فایز نامی است **فایز** نامی است **فایز** اسم یونانی بطنج است **فایز** اسم یونانی در
فایز نامی است **فایز** اسم یونانی چمنده است و با منقوط نیز آمده **فایز** چمنده است
 بنات جاو شیر است **فایز** شیطنج است **فایز** نامی است **فایز** اسم هند جنط نام است
الزندان بنانی است بقد و ری و تیره رنگ بابل بسفیدی و برکتش مانند برک حسا و کوه از آن

جمیع و تخش مانند تخم ستره تیزک و بختش خوشبو و منبتش کنار دریا و در خانها در مزار با در
 در دم گرم و خشک و بغایت معوی باه و رافع احکام و غیر النفس و سرفه و ابودریاخ غلیظ و ضعیف
 محل صلابت و رافع مفاصل و نفوس و عرق الت و سرفه و ورم انشیان و تشنج عصب و م باو
 مع او انفع از زنجبیل و مضم و مستح و معده و کمرده و نشانه و در لول و محرک باه و محلل مواد
 ت **ترب** بغایت قه نماند جهت ملین طبع و جذب مواد از اعیان بدن مستعمل است و در جمعی
 زوت پسندیده است باشد بدل حقه افام او در دستورات مذکور است **ترب** نان خشک
 بسیار نرم ساینده باشد و مستعمل او از نان کندی است قیل الغذا و مجفف طویت معده
 و در ریح و سوسو او در مضم و مضراحت ضعیفه است و کهنه او بسیار زوینتر و مورث قویع
 سرد و مصلح او شکر است **ترب** سب است **فجل** بغایت ترب مانند بری و بیستان و شامی
 است که تخم شلغم را در او بته ترب کرده غرس نمایند بالعکس بری او تندتر از بیستان و شامی است
 در از می و بزرگی منبت و قوتش بخردل قریب تر و نزد بعضی خردل بری عسارت از آن است
 بیستان را افام مستبرم بیرون سیاه و قویتر از سفید مستعمل و تخم افام آن قویتر از سایر
 و بعد از آن پوست و برگ زیزه او بعد از آن برگ بزرگ او کشت او بهرات مذکوره تا سیوم گرم
 در دم خشک و در لول و بعد از طعام باضم و تخم ریح و محرک اریخ و با انگ تلیسین و بگو
 سته و انگ خار و دما و مت خوردن او باعث بر دیگر موی که ریخته باشد در آب او منفع
 و معین فی حصول باعس و مطبوخ او جهت سرفه مزمن و تطهیر خلط غلیظ و اجناس
 بعضی از نوع ضرر فطر معده و انشاد و مولد قمل و گویند بعد از خوردن چون عقرب بگزود او
 کس و می کشند و در آب او کشته عقرب است و طلا او بر بدن مانع مقاربت هوام است و آن
 او که بیرون ملک گرفته باشند بعد بگو قیبه جهت اخراج شک نشانه مجرب دانسته اند **خطوط**
 اسکینین و آب برک و شاخ بقدر ریح رطل با شکر جهت اخراج از آب منقح مانع است و چون
 او قوی ترب و روغن کل ریخته گرم کنند فطو را و جهت درد گوش سریع الاثر است و چون
 ترب را سوخته و اجناس کرده چهار دم تخم شلغم او را در آن جای داده نقیبا با بارهای ترب سرد
 از قویتر بگردند و از برانش بپزند با عسل تناول کنند با خراج شک نشانه مجرب است و باید
 مواد در دستور سلوک نمایند و آن خوردن ترب مورث مفضل نفی خلط و مضر سرد

علق و دندان و مصلحتش عمل در زیره که در سه که چسبیده باشند و صفا و جهت قروح خسته و کرم خست
و با شکر جهت او یا دندان سوی داد الثقلیت جو ششها را بیدار مقید و پر در ده او در سر که فایده
غلیظ و اصله ضرری در دیت و تخم ترب در اول و شیر و حیض و محرک یاه و منق و جهت در در اول
درم سبزه و با شکر جهت کزین مارش حصار در در سایر افعال قویتر از اصل آن دینم متقال او
یا ضم آن و با سکه جین بغایت منق و جگر و صفا و جهت تو یا و با سه که جهت زخم غانفر یا و با سکه
در و مقاصل و با کندی و سه که جهت هتق سیاه محرب و قدر شتر متش از تخم او یکدم و از آن
سه درم و از گرم آن بیت درم است و بری او بسیار گرم و صورت الهاب و خوردن او
بیت و شای افرا توش مرکب از شکر و ترب بستنی است و کمر تر از شکر و ضعف از ترب و
و محمل لطوایت و انکار و مغش و مصلحتش نیک است در و عن ترب که از تخم او آب برک آن که در
تخم بستن تربیت دهد بسیار سخن و قیام مقام او عن زیتون مانند در و عن بستان است
و کمر تر از در و عن بیدار نیم محمل قوی در شامیدن و طله کردن آن فاد هم کردن عقب و
او جهت دفع پیش که بعد از امراض بهر سه و جهت فایده و نوره و هتق و بر ص و خشونت
و جلالی آن و در در کوش و در باجی که در کوش بهر سه نافع است و موملف تده که در کوش چون ترب
یکدازند تا معفن شود که نه از آن مشکون میکرد و در چون در طرفی ضبط نمایند تا یکدازند
جهت عدوی نماید و انرا اصل کنند در اصل معادن به عدیل افعال غریبه از و می آید
خیل ش می است **فرنبون** اسم صمغی است خاکستری رنگ مایل بر روی و کهنه او مایل بر بی متعلق
و طعم دلبوی آن مانند نبات ادویه بگامو شتر و ارد سفید و با شکر و غارناک در
را بر کس سیاه و فاشش تند تر و شیر او بیشتر از طلا و سودان نیزه و سبب متدی شیر او که
آن آب مضر است و از در در ریه و میرسانند تا شکافته شود و قیل از شکافان در زیر نبات
شکفته و کسفته را در طرفی نقیه کرده میکند از آن بعد از آن ریه باد رساند و یک دفعه شتر
در در ریه در شکینه جمع میشود پس خشک کرده استعمال نمایند و معشوش او با مزه و
و بصمغ در آب از و صل نمیشود و بخلاف غیر معشوش و به ستر معشوش او متعلق
تند طعم میباشد و ز با مزه ای کرده و فوت فرنبون تا چهار سال باقی است و چون با باقی معشوش
ضبط نمایند هیچ وقت از فوت نمی افتد و موملف احتیارات گوید که آن صمغ در خش

است

است و اصله نادر در چهارم گرم خشک و لطف بقیات محرک و مهمل از داب و بلغم و چسب
 است و سبب زرع و عرق الف و مفاصل در رفع ضرا سموم و در درک و کم که از بلغم باشد بقیات
 در شرب او مسقط جبین و فرجه ادویات بهم آمدن فم رحم و مانع سقوط طغی و او کمال
 اصل جهت نزال مسقط جبین و سوزش در چشم او مدت مدید میماند و مسعوط او باب او
 بقیه جهت سیدان دمعه و حمره چشم و تنقیه و مانع و ضما و در بر استخوان باعث تقویت آن
 است و آن راغ کوش از زنده زخمها و هر از هم مسک دیوانه کمزیره و بلغم هوام راغ سمیت آن و با
 است فایده و تقوه و ضرر او امض عصب و در مفاصل و باز عفران و اینون جهت تسکین
 بر آن مفید و حصول و امیقدر چه نادره صیده ادرار حقیقت محبت مفید و مجرب و احداث
 سوزش نماید روشن طبع از آن است و یک جنبه که با سنگ ساینده باشند فرجه آن چسب
 است محل تقویت ضرع و تقویت رحم در رفع بد بوی آن بعدیل و مصلح او مقل ارزق در
 سوس و سایر صهنج در وقت با دام و قسم سیاه قتال و قدر شتر تیش و در قراط و بدیش است
 از این است و در قوتی و در چسب در زبانه او موجب اعتدال عقل و الهاب معده و فوایق
 در بعضی مزاج مهمل مفرط و در بعضی فایض یا فراطه راغ آن نیز به قوی و آب میوه است
سوس باقی است باین شیخ و گیاه و شاخها بسیار از بسا اصل میرد و در برج و با آنک
 این سفیدی و در کوش بقدر انکنت همین و مایل با ستهاره و جبین دارد و با خشونت و
 کوش محیط سابق آن و بعضی را کوش مایل از وی و بعضی را المارخی و منبتش خرابها و کوه با
 از نور و او ابل جوز اصل میکند دتوه آن شش سال باقی است و مولف اعتبارات کرات
 است و البته از این جهت فراسیون نرد عطا از این بلد و معدوم و منفقود است در دو م گرم در
 سوس خشک و منفعده جگر و سبب زرع و بقای منسی سینه و شش از لزوجات و در بعضی و بول
 از وی در محل ریح غلیظ و بلغم غلیظ و با قوت تر با قوه و جبالی اعصاب باطنی و ظاهری و معجز
 و در خروج جبین و شیخه در رفع ضرا قطر و امثال آن و طبع او با شکر و انجیر و عسل و ابر ساجنه
 بود سوز که در جشق النفس و با شرب بقفه جهت فرجه ریه و انبام جرحه آن بعدیل و بلغم
 و در دفع کل و روغن زیتون جهت درد امعاء و ماده ریه مناسبه جهت درد سبب زرع و بول
 بیکه و سنگ شانه و فاییدن و بلغم کردن آب او جهت خلع و در معده و ضما و او جهت

چراغات بنه و داخل و بر دن کونست ز نایه و فاسد ز نهما و تحلیل خضار ز نایه و نایه
آن عضو صابون نازه او با پیه کرده بز گوید باشد و باروشن نبفته جهت انتقال
چشم دورم که از ضربیه و مقطعه بهم رسد و شکست اعضا و طله مطبوع او با آب چشم
مانند دسر لوبی و در دمانه و اصلاح رحم و مقدر در خم سک دیوانه که نیده مفید و عصاره
ادویه چشم جهت تقویت باصره و برای روزی بر قان که در چشم باقی باشد و جرب
و دمه و نرولی آب و غشاوه و قطره او جهت کمرانی سامعه و در گوش منقح و مصلح
و کرده بکدی که کتاراد موجب ادرار خون میشود و مصلحت کتاراد عمل و بسیل و نرود بعضی
نادر هم ضرر او و معنی فعل است که قدرش بیشتر باشد در هم و بدش در امراض سینه
دوروز او در تحلیل ابلح اسهال و در اسهال لزومیات اقبون و اینسون است چون
مغاک کرده با تش کرم کنند و تش را برداشته فراسیون در او فرش نموده عسل را که
ابح زین کیر شده باشد بر روی آن خوابانند و در فراسیون بر آن محاف کرده پس جهت
تا کرمی مغاک بر طرف شود و عسل مانجا نماید در رفع مرض آن شخص مجرب دانسته اند و چون
در آب انکور فراسیون رنجته سه ماه بگذرانند بعد از آن صاف کنند شرب مذکور در رفع
بلغم و امراض سینه و رفع فضلات و مواد یارده بقاب نافع **در نیشک** معرب از نیشک
فارس است و نقل بستنی نیز نامند و آن بری و بستنی میباشد بری را منیت سنگ
و با تش و ساقش در در بر شاخ و بر کش شل شونند و نرودی و با عطریه و بستنی
مربعه و بر کش مانند ارجان کوه اما عشونه و در لوبی شبیه بقمر نقل و تخم مانند تخم ارجان
و از آن مربع و بر کش از آن تر و منیتش بسیار خواهد بود در اخردوم کرم و خشک و بری
و قویتر است و مفتح سده و ماغی و مصفات و مقور جل و دل و منده سرد و با هم غذای غلیظه
ارفع او خوشبوی و در افعال بهتر از مرزنجوش است و سوسنر جهت و سوسنر و حقیقت
و سوداوی و تحلیلی و بلح و تسکین مغص و در سردی و در امکنجات است و رفع سوسنر
و مولده السودا و مصدع محرورین و مصلحی منفیه و سکنجین و قدرش بیشتر است
و بدش سوسنر و تخم از بسیار خشک و محقق می و مولد رشک که ضایع نامند و با هم
ادرنده شتر بیش یاد و در هم است **در نیشک** بقارسه جوچه و برکی فرنگ نامند و بهترین آن

و کوبیده و حواص هر یک در دو جای و حمام مذکور شده و او مت کباب کبوتر که اباد و در حمام
 سیر مولد فرام آنته اند و بخته او با به مقوی باه و کونید خروس با فیضت مضعق باه است
 بفسان سپ و سترکی آت نامند گوشت او در آخر ددم کم در خشک و مورت سترکی است
 است و قلب و مبر و دین و سوخته او فاض اسهال و طوبی و کباب او مولد خلط فاسد
 و صفتش هر پنجتن است و سینه و رخ و آب انار است و در تقویت باه با شیر تناول نمودن
 و نیز باه او بقدر نیم مثقال راض اسهال مزمن و قرصه معاست و خون نازده کم او راض سموم
 و طای آن غیر دهنده است و وضع و در زرد چله سوخته او با موی راض جوششهاست و کونید جو
 و آن سیسی او را به ساقی که بنده از حرکت مانده کی بیاید و اگر پای حیوان چهار پایه را به هم
 با یک کت که اگر برداری بای خانه موی دم او را بکتنه یک داخل آن خانه نشود **قره در او است**
 ای کوبیده فطفت **قره** اسم عربی نوت سفید **قره فرفین** اسم مغربی بقلته الحفارت
 کبیر فاسم عربی بنفیع است **قره فار** درخت است بقدر چهار کتس شل برک با دام و کتس مانند
 سرخ و بنای خوش منظر و در افعال ضعیف تر از کتس است **قره شام** اسم عربی شیر است و بارزده
 خوش با شل نرم بجوشانده تا غلیظ شود و شبیه باغوز شود و در افعال شل بسیار است **قره**
 شل طبع است **قره** بفتح اول در جرم ای اسم عربی مویه بسیار نرم است مانند سمود و فاقم و غیر
قره سفار یون رای الحمام است **قره قریه** حله است **قره روس** اسم مصری و بیان است **قره** بلفظ
 سیرانی ازین است **قره** به تخفیف را در حمار لوش است **قره سلیمان** اطلاق است **قره** شایع
 است **قره سمون** اسم یونانی است **قره سمون** اسم عربی نوعی از باد او است **قره** بلفظ
قره اسم یونانی زید البحر است **قره سیاه** اسم اردی سیاه **قره طلس** اسم یونانی ماریه **قره صیو**
 ای کوبیده الرزبیت است و محم العتب **قره سنگ** اسم هندی خطاف است **قره** اسم فارسی سبب است
قره اسم قره است **قره** اسم فارسی مصلی است **قره** معرب از رسته فارسی است
 است او شبیه جنت سقر و غیر مقرر است امانت بدید قوش باقی است و مغز او را تا سه ماه
 ای سیمو صاف است مغز او در ددم خشک کم و در بعضی در اول تر است و بیست و با طوبی
 سلیه و تر باق که بدن هوام و سموم بارده و منفع سه جگر و مولد خون صالح است و موجب
 ای و موی معده و خم او مجد بکه سائر کوب با کوله نمیرسند خصوصاً چون با پوست ابقین

مغز خورده باشد جهت درد بگردنی و غشیا و مغض و سرفه فرس و تقویت دل و جان
در رفع خفقان و برودت کبد و لاغری کرده و در فاق و سپهر ز مایع و مصدق محرزین در نورش
و مصلحتی است که در ششها و میوه های مارده و پوست سرخ را قیق ملاحظه مغز او معتدل در دراز
خشک و پوست سبزه برون او سرد و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قیاض در رفع
دقی و جهت تقویت دندان و خوشبو کردن دهان در رفع قلع و پوست صلب سفید او که
داده باشد جلوس در آب او جهت خرف معقد مجرب است در طول طبع پوست درخت
جهت درد معقد و رم و جرب و کله و جرس نزلات و رفع قمل و ده امت شستن موی
جهت ریختن موی نافع است در روغن پسته مقوی غایبها و خوشبو کننده اطعمه و باغی است
معده و سعال و بانگ او جهت لقوه و تقویت حافظه و تقویه دماغ مجرب و باغی است جهت
و مواد سوداوی در رفع سموم موثر است در خواص شکر و تحت بسته که مغز نمیزد در زیر تیغ
نارس بفارس نامند حیوانی است بیشک عسل بسیار بد بوی و در مزاج قریب بر آن
را کجه او جهت احتساق رحم و در روان و شرب او با سرکه و شراب و در غزه او جهت اخراج اول
علی مانده باشد و کله زشتان با بنده او در سورج قضیب جهت احتیاس بول بسیار موثر است
کردن یک بعد آن جهت کمزیری مارت حذار نافع و چون در تقویه باقلدی که نه شتر طبع نماید
چوب ریح بیدیل یافته اند **قیلیرن** اسم یونانی پندرتوانست **سوره الکلاب** اسم مصری عالیست
دند و بعضی با باغ **سورج البدر** ص البان است **سوره العیوب** قیلیل است **سورج** اسم
خافله است **سورج بر شین** اسم ایرانی اصابع صیغره است **سورج** بفتح فاد شین و بقین مجمه بجهت
که بجا در خود می پیچد بجهت که در او پوست خند فاشتر او امثال انرا ازین جهت فتح نامند
از جنس فاشتر است و با شش شبیه بعین التعلیفات جنای او بار بکتر و خار دار او که در شتر
دار و برکتش با خشنوت و در اندیش بعد از رسیدن سرخ میکند و در طعم آن کزنده زبان
صلب و سبط و منبتش اجام و به سوز در مواضع درشت ام میرود و قسمی از وی خار دار
باقله مصر و از دو کولکتر بسیار سیاه و بر در او خط سفید می باشد و ظاهر الویها بندی
باشد قسم اول در سوز کم و خشک و شرب برک و در شش رافع ضرر او و به سیمه و مضر و
و حافظت حرارت غریزی است و چون برک او را با عسل لعون کرده طقل شیر حور

به شرح به بند در وقت حیات سموم حیوانی و نباتی در او اثر نمیکند و قدرش بیشتر یک مثقال است
 و هاد قسم ثانی را در ام و سکن در و مفاصل و خوردن او مورت در بدن خرابها پریشان
 و اوله غلط فایده است **نقص** معرب از سفت فارس است و در رطوبه مذکور شده **فصل** بجز
 ت **نفا** بکسر فاعلم الزبیت **نفا** بقارس نقره و سیم شکر او از گوگرد و زین باک داشته
 در او بقدر عشر زین باشد بدلیل آنکه چون نقره از گوگرد مطلق کرد و دیگر آن کبریت که شکلیس او
 بوده مثل خود زین را معتقد سازد در اول سرد و خشک و گویند معتدل است و در تفریح
 تقویت قریب با قوت و جهت حفظان و بر بوی دیان و رفع رطوبت لزج و عقوت بلغم و **نفا**
 از خون و سوسا و بود سرفه و استفراغ سپرز و سنگ کرده و نشانه نافع و ضار او محلل اورام و یا
 من معضل رافع لابس و در اکتحال جهت بیاض و تقویت باصره مفید و مضار معاد و مصلحت کثیر
 از شکرش نایب است و گوگرد خام باعث سببی از ذمک بلغم رافع آلت و گوگرد گوگرد خام
 عمل او و بعد از تعدیل موجب نبات ادرج هارید و منق منظر فانت کمال خود است و خوردن
 سرد و غمزد طرف نقره باعث تفریح است **نظر** نباتی است سفید بشکل نصف تخم مرغ که شکلیس
 شده بوی برگ و کل رساقش بسیار کوفته و جوفا و مملو از صفیاج و ماکول او را ترکی کینک و بیاض
 خارج مانند فطر و سحاة اسم جنس مگول و غیر ماکول آلت و نزد بعضی فطر مخصوص نوع قتال
 نگاه مخصوص ماکول است و هر چه لذت و بی ایجه به باشد و سفید مایل تیرگی باشد و کوچک از
 این خوب میروید ماکول است و سیاه او در عایت گفته و هر چه از نوع سفید و سرخ او در سخت
 چون از ایجه و کمر و کان و امثال آن بر وید و به سوراخ سر کبکی و جیفها و مانند آن بر آید گشته
 ن باشد و گویند ماکول او در تریاق نوع سرخ او است و ماکول او در دوم سرد و تر و اکتحال آب تازه او
 است بیاض و تقویت باصره و بیک چشم نافع و مانع نزول آب خصوصاً چون سرمه را بیان
 او در دکنند و سائیده خشک او را در اسهال و ذریب و ذلق الامعاء و ضار او با سریش مایه
 است که جهت تنق و قیسه و هر اسکی نافع و مادت خوردن او ماطع سل و در مضم و مومله
 ماطع غلیظ و حونی قبول عقوت کند بحد افراط معتض میشود و سرد و مورت و چون
 معده و قاع و سکه و بهترین مصلح او ایگامه و زرد و نجات او مانک و مثبت و بودنه و او عن
 به از مین و صغیر و فلفل و خوردن زنجبیل هر دو و جوارشات و خوردن آب سرد

بعد از آن بغایت مضروب استور با تخم مرغ و با کوفت خردق و از حواص او دست که هر حیوانی که
یکروز که نظر ماکول خورده باشد و هنوز از معده نگذشته باشد هیچ علاج ادوی نمیکند و هر چه در
خیم شرب و سر که اوید پوست او کشنده است و جوف خشک کرده او مورت بیهوشه و خزان غلبه
از سببین با سر کین مرغ فاکلی است **قطر اسالیون** یونانی و بمغی کرفش کوه است و او را کرفش
صحرا ای کرفش با قدری تیر نامند و تخم او شبیه بنا نخواه و خوشبو تر از آن و تمهت و بهترین آن است
آن تخم او در سبوم گرم و خشک و قاطع کرمزعات و در بول و بغایت در ادرا ارجیص قوی اللز است
و مخم جین و محل تفتح و مفاد سموم بایده و بمیه و بغایت مفتح و جهت معض و در دهل مفتح
و در جمیع افعال قویتر از سایر اقسام کرفش است و با الفعل تخم نیمه را بجای او استعمال میکنند
آن در دهل بیدارانی و بقدر فلفله و برون سیاه و اندرون سفید مایل بر روی و تمهت و کرم
نبات او از عریض و بانگ حدت و چتر کل او مثل چتر شیت و در تمسکین و ایلم نامند و آن
قسم ایعضه ضعیفتر از قطر اسالیون دانسته اند و جمعی مثل او میدانند و او در عرق و در اقل
السایخ و در زجه او مسقط جین و در سایر افعال مانند اقسام کرفش است و در جوف کاف
انت اللذت مذکور خواهد شد **قطر قطون** حب الاس است **قطر نان** بی خمیر است و در بول
ناهما است **قطر بدوس** اسم یونانی و جاج است **قطر بتری** و میلاق و بفار کشک نامند و او
اقسام قطر است و در و قریب بارخ و کوجکته از آن پیاشته و در زیر زمین نزدیک آنجا
مکون میشود و شیرین و لذیذ و سرد و تر و بهتر از قطر ماکول و غلیظ است و در اصلاح آن باید
که در قطر مذکور شده **قطر** نوع اندر نمیدهد و مسکنیت و از او دید مناسبه و اها جوی
و بیو با ترتیب میدهند و در بیت رطل ایهایی که خواهند بکشد قال از هر یک از عود و بلبل
بست و قرفل و سداب و کرفش و نفع و مصطلح و فاقه و برک نارخ باید که دو سردترین هم
است که از شیر و جو تر تریب دهند و آن در بول و مرطب بدن و جهت سرفه دام اض حاره بر
و مضر کرده و حجاب و مانع و اعصاب و مصلح او و به حاره است و آنچه از زمان و مصطلح تر تریب
کثیر الغذا و مغز معده و حجاب مفتح و کرمترین اقسام او عسل و خرما می و میوه است
جنس شکوفه است **قطر کورخان** اصابع هر حسن **قطر بوس** اسم یونانی و حیمه الجدی است
بخوریم است **قطر بنون** فاشتر سبب است **قطر شایخ** است **قطر اللع** زهر اللع است

و بعضی بقدرت و اسر چه گوید که بر اوی معدنی شبیه بشوره متکون میگردد و الطف
 از آنک و قبض او کمتر است **فصلین** عفتت **نقده** حسب الفقدت **فقطه** کل از دست
نقده حذرت **نقاری** اسم یونانی سرد است **فصل** **الکرم** شکوفه انگور است در اول سرد و خشک
 و باطریق و معوی دل و معده و مسکن فواق و قی و عرف او در افعال فویر و لطیفیت **نقده** بگو
 نام دیگر فواد لغت بمعنی سفید اوی است و مفرغ نیز نامند و به تشدید اوی و کس فواد بمعنی
 ابرم این دریم معادن که از نده است و هر کوهی که از کان خیزد در اصطلاح حجام معدنی است
 و هر یک از کاننی مخصوص باشد با در وزن متفاوت باشد اعم از آنکه منطبق با لفظ یا بالقوه
 یا باعمال مخصوص قابل که از و جکش گیر کرد و اقسام جکش گیر با لفظ را منطقات و معادن
 سببه نامند و فی الواقعه هشت نوع اند که از هفت معادن حاصل میشود و طلاله و نقده و قطعی
 و سرب و این در اوی نوبتاً هر یک از معدن مخصوص اند و سردی اوی از یک معدن اند و در وزن
 مختلف اند چنانچه بکس و کتاب احوال بیان نموده است و مس از که خشن جسم معدنی بنام
 سرب و اوی در معدن بدون که از متکون میشود و بجهت خود اوی او بفارسی اوی و سرب
 نامند و یونانی طالیقون نامند و آن در نهایت از اوی میباشد و از تاب آتش میساید
 و بعد البصر بی صغر نامند و مس سرخ و یاقیل بر اوی میباشد و هر دو قسم او در وزن سبکتر از اوی اند
 و منطبق با لفظه بسیار است که باعمال مخصوص جکش گیر و کلا از نده میگردد پس فلزات سه نوع است
 و معادن منطقات هفت و از یک معدن و در فلزات خیزد که مس اوی باشد و چون او
 باب و قبیل الوجود است ایشابه عظیم در صفت مس سرخ و در زود در اسم نحاس و صفر او افق
 میشود تا غایت تحقیق این مراتب احدی بجهت عدم استقصا نمودن کمالاً یخفی و خواص هر یک
 داشته و میشود **نقده** اقلیم است **نقده** یونانی از منقش نامند درخت او شبیه بدرفت سقز
 و درخت او مانند خروشته او در کش ریتیق و طرف ملاصق شاخ سرخ و طرف دیگر سبزه است و لفظ
 سیاه و سفید هر یک بر او بستای میباشد و کوبند نار سیده او که با آنها نرسد سفید م باشد و بعد
 رسیدن کامل سیاه میشود و ظاهراً اصلاً نداشته باشد و سفید اندلس و فایض تر است و سیاه چین
 دارد و نتردد آخر سیوم کرم و خشک و سفید در اول آن و بعضی بعکس داشته اند و باضم و خراب
 و در حالی و تر بانی سموم بارده و قاطع بلغم در افق سرفه باره و بود ضیق النفس ریاح و معض و قور

حافظه و مفتح سرد و با شتر و شکر محرک باه و رقیق کتند خون مبرودین و ملطف اند و غلیظ
 و خلط غلیظ و رافع ارونغ ترش و مقوی جگر و معده و مسخنی آن دبا و دویه قابضه جهت تقطیر
 بل نافع و باد زهر علیتها عصب و اعصاب عصبانی است و معمول او مجروح جانی و بعد از جراح نافع
 حمل و ضد او مازفت محلل خنیز و واقع در خمس و برص ناخن و با نظرون بغایت جانی است
 سرخ کتند و احضار و با بیاز رنگ جهت رو یا نیدن مورد ادا الثقلید و محملات جهت ترمیم
 و جوش یزده او دروغن با جهت فالج و ضرر و امراض بارده و رفع فشرعیه و ویتهای بارده معینه
 و التمال او جهت طلسمه بصیرت ناضحه و طلحه جوش یزده او در کلاب جهت دفع نزلات بارده و در
 دندان مجرب و به ستور مضمضه آن که با پوست خشی تا ش جوش یزده یا شسته محریست و ستون
 جهت دندان کرم حوزده سرخ الاثر است و فاییدن او با موزنج جهت راض و طویات و باغ و معده
 نافع و محقق مین و مصلح و بخش بسته و ملحق و مضر کرده و جگر حار و جمعی که خون این است
 نه آشته باشد و جراحات باطنی و الم و در بخار بول و آشته باشد و مصلحت او عینا بر دست او
 عمل و قدر شتر بیش تا بکشتن قال و بدکش زنجیل است **فلفل** اسم فارسی بیخ و رخت فلفل
 دانسته اند این اصلی ندارد و بهترین او سفید تازه در خواص و قدر شتر است و مصلح مانند فلفل
 و در امراض سپرز قویتر از آن و سعو ط او جهت سکه و صرع نافع و بدکش در فلفل است **فلفل**
 بیانی است که در اباغ غیر عاری مبر و بد و در کیش شبیه بر که مبر و ساقش بر کمره و شامی او
 درعی دوانه او زرمه و مجتمع دیشیه نخونه و طعم او تند و شبیه بطعم فلفل و بی عطریه و عوض
 در طعم استعمال میکنند در دوم کرم و خشک مسخنی معده و جگر و باضم و ضاد برک و ثمر او محلل
 او را م بلغمی و حیل در رافع و بیخ او در آشته کلک و نمش ترین قوی الاثر است و قدر شتر بیش
 تا در درم است **فلفل السودان** دانه یب شبیه بخلتر و غلاف با منده غلاف خاروند با
 اندک بلغمی در آخر دوم کرم و خشک و محلل ریح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سرد و با عمل محرک باه
 و جهت قویله ایله و س نافع و جهت در دندان و حرکت آن بغایت مؤثر و مضر طلقی
 مصلحت عیب و قدر شتر بیش تا در درم است **فلفل** نمر هند است بعد بسته و پوست او شبیه
 فندق و مغزش مایل بر روی و سفیدی در هیتیه و از طلاصه نقل کرده اند که آن چونند یلو فلفل
 بهم رسد و دانه اش برانه یلو فلفل شبیه و صاحب اجناب است بیخ یلو فلفل هندی دانسته است

بنام هند است در دوم کم در اول خشک و نزد بعضی در سوم کم و خشک است و محلل و منفع سرد
و منفی و مانع و جهت حفقان و غش و در سرد و سپرز و در دیگر و حفظ بسیاری مورد است
عصب و در معده و استقاد باد و اسپر مانع و ضاد برک او مانع تولد قمل و خشتی و کتله
و قدر بیشتر تا در دوم است **قلاب** حبلاست **فلفلون** فودنج بری است **فلدر** از بوا
فلون سر خش **فحمیق** سورخان و نزد بعضی جوانه **فلفل** می تخم مخلصه است **فلفل الصفا**
ساقی آن در حرف با بی است **فلفل القرم** تخم و سبب **فلفل النور** همانا هوادانه است **فلفل** هر لونه است
و اکند بیخ انگشت است و بفت مغز بی بذر الا بخره است **فلفل خشک** فر بخشک است **فلفل دراز**
اسم فارس دار فلفل است **فلون** بفت روی برک بنام است **فلدم** اسم عربی قاقلی است **فلک**
اسم عربی فر ساق است و آن پوست است سفید و سرخ و ابلق میانه و حیوان او از سنجاب بزرگتر از
بلاد روس و ترک آنند و خوشبو و در کمتر از سنجاب و قاقم و سردتر از سمور و لباس او موافق است
از جهت حضور صاحب طفل و نزد بعضی جلد مرغیت و بخوراد جهت کمزیر امین حوام
متر است و قول اول اصح است و اخیر لوبت مرغیت سفید و بزرگتر از غار و فرمانه و لباس او خوب
بزرگ است بخلاف **فلک فنجون** اسم یونانی بیانی است برکش شبیه برک بلباب کبر و ارزشش
عده بیش باشد و طرف ملاصق زمین سفید و طرف دیگر سبز و بار و ایامی بسیار در بهار از میان
برگها ساقی می رود بقدر شیری و گلش از دو و زیاد برده او زنی ماند و لهند القصریح محموده اند که بی
حق بل ساقی است و بیش از یک در مواضع نمک هم میرسد تند طعم و تلخ و باقبض و در سوم کم
و خشک تازه او مستعمل و اندکی از بیخ و برگ او که در دیان نگهدارند دفعه سرد فرمته زمین
الغش و فر صینه و محلل ریح و بخور استشق او به ستور همین اثر دارد و ضاواد محلل درینه
و لباد او رام و البیام و هنده زخمهاست و حمل او با عسل مخمخ جنین مرده و زنده و خشک او بسیارند
و غیر مستعمل است **فلک** اثنی است **فت** عبد الثعلب است **فنجون** اسم عربی است
بیا بعد از جیم نوع سرخ ابو خفاست و مسی بعرف الفالودج **فنجون** همگی گوید که آن خنجر است
بنام بعد از جیم اسم صلاخر معجون جبت الحیدیه است و عوام فادز هر کاوی را بین اسم می نامند
فلق عربی ریخته است **فلند** اسم فارس بندق است **فوبه** نشدیه و او اسم یونانی بیانی است شبیه
برفش بزرگ برک و ساقش زباده بر درعی و املس و محجوف و بیل منقش و هر که در گلش شبیه برک

و از آن بزرگتر سفیدی او بفتحه میخیزد و بچشم سبطه و اشقر و انهایی آن با شعیبای
 و مانند بیخ او خرد است یا خردی سیاه در روی شبیه بوی سبل رومی مراد از مطلق او بیخ
 اوست و بفارس بیخ سبل نامند در آخر دوم کرم و خشک و مفتوح سده و محلل ریح و در اول صفت
 و باوت نریافته و جهت در پهلوی سپهر و عرق الت و تمغیه عروق و معض و علل مابده نشین
 و ضاد او جهت دار الثعلب معیند و مفر کرده و مصلح او عسل در از نایه و بدلتش کبابه و قدرش
 از جرم او یک مثقال در مطبوخات تاد و مثقال است **نوه** بفارس او ناس نامند بیخ بیخ
 و منغلی صفاغان است و قوه الصغ نامند بستانی و جری می باشد و نمراد در و بعد از رسیدن سیاه
 میشود در دوم کرم و خشک و مفتوح سده و در اول و جض و شیر و راق و معقوی معده و مسقط
 جین و طبع او با عسل جهت عرق الت و در او مصلح است و است اعضا بر فغان و فالج و با کلمین
 جهت سده جگر و سپهر زانغ و مفر شانه و نوزت بول الدم و مصلحش کثیر او مفر سرد و مصلح آن
 اینسون و قدرش تیش یک مثقال در مطبوخات ناسه مثقال و باید شارب او بر روزه بحکم اود
 و تکرش در از الة سپهر نامند سایم اجزا و محمول او در جض و مخرج جین و شیمه و ضادش صفت
 فالج و سایم امض مایده عصبانی و بیتی و قویا و سعفه و انار جلد از ضربه و مسقط مانغ و بدلتش کبابه و نوز
 بعضی نصف او سیخه و ثلث او مویز سیاه است **نوه** معرب از کویل هندی و او نمر در خض است
 بزرگتر از جوز لوبه و در با عضو صفت و انوک تخی و سنج و سیاه می باشد و رخت او شبیه جرج
 نار جیل است در دوم سرد و خشک و معقوی دل و اعضا در ادع و مانع صعود بخارات بد مانغ و
 بسیار قابض و سنج او سهل بصیر و غیر مفرط در مانغ و در با حاد و قاطع عرق و جهت استحکام
 رسته اعضا و قلاع و امراض عاره دهان و دندان و قطع سیلان خون مانغ و تخش بند و
 مصلح او کیره الکمال و جهت طرفه و استر خا بلک چشم و در معده و التهاب و در و جرب مفید
 و قدرش تیش نامیک مثقال است و بدلتش مثل او ضدل سنج و نصف آن اب کثیر است **نوه**
 معرب از بونه فارس است و بعربی صفت نامند معرب از بونه فارس است جری و بستانی صفت
 و نهری می باشد و مراد از مطلق او بریت و مشکطه شیخ قسم جلی است و صفتی نهر که در کرب
 در از دساقش بزرگ است و چون در بسا پنهان نامند بعد از دو سال نفع میشود و بونه
 جری را سانهای متعرق و منبوی و با عطریت و برکتش نیر مایل با ستاره و تخش شبیه

و بزرگتر سیخ و نمراد و بجز عرق الف
 سم جوام است و در جزوی تنها
 ازین اثر ندارد

است در اول سیوم گرم و خشک و بنیاد لطیف و در حیض و سہل سودا و قاتل جنین از طرف
 کرین جانوران و محلل ریاح و جهت استفادہ بر قان و اخراج میسہ و فواق و غتبان و تنقیہ فضول
 معده و سینه و کم از و سوزش معده و صنادش جهت سرفی حصار و رفع سپرز و خرام و آثار جلد
 اولی و جهت غش و فرغ او و مخرج جنین و نطول او جهت حکم ریاح و صلوات آن و خشک و سخته
 جهت تقویت لثہ معینہ و مضر امعاء مصلحت کثیر از حد شربتیش نادر و درم است و بدلتش مثل او
 نصف او پودنہ نزلت و قسما از پودنہ ہر برابر کش در از نرم و مایل بسیاری و کل او خوشبو و تند
 و مایل بر روی است در جمیع افعال ضعیفہ از اقام پودنہ است **فروع نوری** قسما ابرک مانند چنان
 کوہ است و ش جنای او بر کتہ و کلش منقبش و در کنار اہا میروید و قسما از آن شبہ بہ نفع و بر کش
 در از نرم و مایل بسیار و کل او خوشبو و تند و مایل بر روی است در جمیع افعال ضعیفہ از اقام
 پودنہ است **فروع نوری** قسما ابرک مانند چنان کوہ است و ش جنای او بر کتہ و کلش منقبش و در کنار
 اہا میروید و قسما از آن شبہ بہ نفع و بر کش در از از آن و ساقش قویتر است و در آخر دوم گرم و
 خشک و در بول و با عمل مد عرق و طبع او جهت دار الفیل و نقل اللانصاب است و بت بلغم سودا و
 و برام و با شراب جهت سموم و قش و عض و میضہ و نطول او جهت رفع رزوی بر قان و با عمل و
 نیک جهت رفع گرم معده و جب القرح و حمل برک او جهت جناس حیض نافع و قاتل جنین و خورد
 و ش کردن او جهت کمیز امین ہوام و صناد و جنتہ او در شراب جهت از اذ انار سیاہ جلد و عرق
 و نظرات او جهت کشتن کرمی کہ در گوش ہر سہ معینہ و چون خشک بہ مواضع کرمیہ ہوام بہ بند
 و جب قرص آن عضو و سیمتہ است و در ہر عضو یکہ گرم مشکون شوند و ز در او واقع است و میضہ
 و مصلحت او کثیر از شربتیش کبیرم و بدلتش نفع و نر و بعضی کہ نام است **فروع جہا** مشکطریع
 است مابہ الیگام است و بعضی ترش ہمارا بہتر مابہ میشود و از انار وجود دارد کندم
 کہ گرم خمر کردہ باشند بی نیک تربیت میدہند و در برک انجیر ہمچہ در ظرفی کردہ در سایہ
 بخارند تا منقبش شود خشک کردہ و صناد او با سکہ و بار و غن کل جهت حرب و فارتش برین نفع
 و ل معینہ و محلل قوی است و بعضی از او در ہوشیو اضافہ نمودہ با سکہ مخلوط میسازند و برین
 از انساب میکند و در دستورات نہ کور است **فصل** باقی است **فروع** شامل سہر و کندم و نخود است
فروع نوری است **فروع البصر** فوہ است **فروع** غوثہ است **فروع** اسم یونانی جعدہ است

خوردن عاقرقره حاجت **قوه** عشیه است **قوی** قشایری است **خوردن** اسم یونانی بن است **قوه** یونانی
یونانی حلزون است **قوان** اسم یونانی بزرگ بنائی است **قوله** یونانی حنظل است **قونفس** اسم یونانی
لسان الثور است **قوس** اسم عربی یوز است **قروچ** معرب پیروزه فارسی است و بهتر است یونانی
کیود صاف است که انگش در هوای صلیق نماید و در غیر آن مگر و آنچه از معدن شیشه از و کرمات بهم رسد
و بابل سفیدی داشته شبیهی است مجموعه او از عرق است و چربی و بوی مشکفانه میگردد در اول سرد
در سیوم خشک و معوی دل و معده و فاد زهر جمیع سموم در افع اسهال و قرصه و معاد سایر جراحت
باطنی و جهت خفقان و با عمل جهت صرع و سپرز سنگ کرده و مانند انگشال او جهت امعاء
ناخه و بیاض او و تقویت روح با صره و نفع طیفه قرصه و سایر طبقات نافع در مضر کرده و مصلحت
کثیر است و قدر شتر نیش بخورم و جهت سموم قویه تا بکدرم است و کس درم او را با بانی صفت
که نین عقرب مجرب یافته اند و از خواص او است که دانه او را آب عرق نشود و صافیته با نین
و داشتن او معوی دل و مانع خوف و چون با اجاب و نرم بکند آنرا صلب کند و معکس او کفکس
و مقنبت نفوس عاربه نماید **قویل** حیوان معروف است و در غیر بلاد حبش و هند نمی باشد و در هفت
سال یکبار میزاید و محل او تا یکسال باشد و بهترین اجزاء او دندان است که علاج نامرست
بسیار خشک و عاقل اسهال و نرف اللام و بستن آن بر عضو که استخوان شکسته او باشد عاقل
ان و معین بر اخراج آن و خوردن او را تا یک هفته با شراب و فزرنه او بعد از ظهر محل عاقل مجرب
دالته اند و شرب ده و درم او در چند روز بباب بودنه جلی مانع از دیاب و جزام و سوسان کرده او
گفت او علاج نامرست بقدر ده و درم که او را زباب عمل بنوشند معوی قوت حافظه دهنم و ارفع
در دیاب و مفاصل است و صفا کینه یا مثل آن براده صید جهت یواسمه مفید و تعلیق او
انسان و مویش که در باره سیاه بسته باشند مانع ضرر و باد طاعون و خوردن بول او که در آن
مانند که بول قبی است و شب فریدوس گوید بجهت طبل شدن مجرب دالته اند از فرموده
از هر او با خون سنگ پشت و تخم او نر باق جمیع سموم است و ماسه جویه گوید که تعلیق است
راغبت ابودیت نایب است و فزرنه سر کین او مانع حمل و بخور آن راغبت نهایی مرسته و کرمات
بوام و طلا در افع کلف و آثار حمل و سوخته او جهت سعه اطمینان و التیام زخمها مفید و فزرنه
در اعانت حل قوی اللام است و خوردن او یک قیراط بباب کاستن راغبت و اسهال نرست

بشر و محرک معوی باه است **قار** بقار سے چینیہ وان دستک ان نامند و طیور را بجای معده است
و بهترین او از اروک و مرغ پر دازی و بعد از اخراج اعضا عصبانی آن کینه الغذا و مراد از آن
صلح در ابع حقیقتان و در هر مضم و مصلح او الیکامه و تک است و پوست اندرون او خشک
گشته و ساییده باب سرد و بنوشند جهت در معده و زرق الامعا و اسهال بغایت مانع
قار بقار سے مشهور بقبر است و آن از زہن باب کرم از چشمها میجوشد سیاه مایل سرخ
داصل آن بخت صلب و بزرگی سیالی میباشد و با قدری خاک نیز طبع میسر تا توان برکت و آن
آن اند و قوتش ناس سال باقی است در سیوم کرم و خشک و در انحال قریب بفض و منفع
و مل و محل اخلاط غلیظ و لزج سینه و دماغ و مانع تغیر آب و طعام و ف و هوای دماغی
مضم و جهت معده و جگر و سپرز نافع و حائیدن او جهت رطوبت و نقل زبان و ف و
لش و فرس که میجوشد و مانع باشد مفید و نظرف بقیر اندوده مدت مدید آبر مانع تغیر آب
آب از آن ظرف مصلح غلیظ آب در ابع طاعون و مانع استقا و شرابی که در رحم قیر اندوده
ترتیب میدهند که مترو و سریع الخروج تر از بدن است و بخار او کرم تر باشد و اکثر عوزون قیر
قرصه مشانه و مصلح او صمغ و لعابها قدر شربش تا یکدم است و بدیش قفسرت **قار** در ابع
منجید سفید است بشبه بپ و بدیوی و از جسته و رواجی بمن آرد و شحم قارندی نامند و اصل او
معلوم نیست بعضی یاقی و جمعی حیوانی دانسته اند کرم و مایل خشک و محلل ریح و محرک باه و بواسط
و صریح با رافع سرفه قدیم و در زالو و تهبگاه و ضعف اعصاب و قدر شربش تا سه درم است
قار پوست حیوانی است از موش بزرگتر و سفید و و تالش کوتاه سرد و بنالاد سیاه و لباس او
که متر از سنجاب و بر وتر از سمور و در خواص مانند فنک است **قار** الحیات و **قار** اسکندری
قار الازب خانق الزبیت **قار** ایه نزد بعضی هم اسفغان و نزد جمعی قطبیت **قار** قفسرت
شامل کافور و فرقیون و مانند آن است که به نفع تحلیل و نقصان پذیر باشد **قار** النمل سوزان
قار النمر خانق النمر است و نزد بعضی ما از یون سیاه است **قار** الکلب خانق الکلب کوبنده
عبادت از اوز اقی است **قار** اللاحیه حصی الکلب است **قار** العلق نوع از انا مل است که
درخت او کبود باشد و نزد بعضی نوعی از موز نخوش **قار** طوم الاخرین است **قار** اسم بونانی
بقلته الاوجاع است **قار** و اسم یونانی قار و است **قار** افاقیات **قار** سطحیست

قار

ناطون اسم بوغی نوت و است **فاسه** اسم ترکی بارز است **قائینش** اسم ترکی قصه است
قائین اسم ترکی بذر قطره است **قار** اسم ترکی شیخ است **ناطون** اسم ترکی بطیخ است **قارکوز**
 اسم ترکی بطیخ هند است **قان** اسم ترکی دم است **قاپون** اسم ترکی فشر است **قاردا** اسم فارسی فطر
 کول است **قاردا** اسم ترکی مصل است **قیح** بفارس لیک و بترکی کللیک نامند و در دم کرم خشک
 بفرغند او سریح البضم و مبه و لطیف و مولد خون صالح و حایل سعال و جهت فایح و القوه
 بارده و مانعی و جگر و معده و سینه و جفت نافخ و در رتاج کرم و در هوای کرم و با شراب مصدع و
 صورت عارض بدن و مصلحتش کبکین و ترشهاست و شرب بکثرت انتقال مغز سر او با نیم انتقال
 صدل جهت برقان و یک انتقال جگر خام او جهت صرع و زهره او جهت تقویت و جلد بصر
 و بیاض و شکر و در جرب چشم و با در و اید و شکر با سوبه جهت بیاض و جرب مجرب و صفا و در
 چشم با روغن زیتون با سوبه جهت نزول آب و مسو طآن و در اول هر ماه یکبار جهت تقویت
 حافظه در قن لسیان معین و بیضه او که در سه که محصل بخته باشد جهت درد شکم و مغض و بخته
 او در غیر سه که صورت فصاحت و صفاتی او از واقع سرفه و خام او با کندن رسمن بدن و انکحال خون
 خشک کرده او با زجاج سفید جهت جرب و ناخه نافخ و خاکستر به او محلل او را م صده و طلا
 سه لکن او را قح کلف و نمش **قیط** ناطف است **قیق** اسم ترکی قرص است **قیلان** اسم
 ترکی **قناد** بتا شده منقوط اسم خاریت که بفارس کون نامند و فوارسی سسی از است
 که بفارس قبیح نامند و کثیر اصم کون است مذکور خواهد شد و در دم کرم و خشک و آب جهت
 و ضعیف النفس و طلا آن با عمل جهت رفع آثار جلد معینه است **قت** رطبه است خشک باشد **قتل**
الرد سلوی است **قنار** بتا شده اسم عربی که جبارزه است که جبار او از جبار چهره نیز گویند
 در بعضی مکان طول او بقدر درعی میشود و در آخر دم سرد و تر و جوف و مسکن حرارت و خشکی
 در اسنک کرده و نشانه جهت التهاب جگر و معده معینه و لطیف تر از قند و سریح البضم
 نزازان و تخم او در بول و جالی و قویتر از تخم قند و بولت و کوتنت او مولد ابلح و قویتر و در
 البضم و خلط که از او هم رس مستعد عقوت و در اکثر افعال مانند قند است و مصلحتش عمل
 کوز و از رایانه و شرب برک او جهت سک و یوانه کزیده و خشک کرده آن جهت اسپهال و
 جبار است **قندر** اسم عربی جبار است و در بیشتر از جبار بالنگ و در خراسان ماورنک نامند

در آخر دوم سرد تر و مسکن حرارت صفر او خون و التهاب است و رافع تشنگی و منقح
 جگر و مدبول و مخبر عصات و غلیظ از قضا و رافع ضعیفی که از اسهال مفرط عاره بهم رسد
 جهت پنهانی تند و برقان و در دوسر نافع و آب او با جمل و سیخ متغال باشد که اسهال را
 که در معده و امعاء باشد و آب خیار رز و وترش سید و در افعال قویتر از آب نارسید
 آن چون قدری قوی تر نقل در آن خیسایند روز دیگر صاف او را با مار العسل منوشند جهت
 نکوی رنگ خضار و نفع سرد مانع و رافع حفاقت و ریزه ز طول آب او مانع تولد قمل و ضار و کرم
 از جهت جرب و حصه شری و خارش بدن و نرم کردن خشونت جلد و التهاب معده و جشاد
 و در دوسر او رام عاره مفید و حزون و متغال بوینم کوبت خفک از جهت سردی و لاریت
 موثر و مضر بر دین و خام کسند غده او مولد خلط خام و در دهن نگاه و چون در معده فاسد
 گردد و مولد خلط سمی و مصلحتش ناخواه و معاجین عاره و عسل و بویند خیار جهت انعقاد
 اوج حیوانی و در دوسر عاره مفید است و ترش خیار سرد و مطفح حرارت و بسیار ویر مضموم و طعام
 و بعد از آن مضر است و تخم خیار سرد و تر از تخم خیار زه و مدبول و مخبر صفرا و منقح باور از
 رافع پنهانی عاره و درم جگر و درشش و قمره آن که از حرارت باشد و ضار او با بوره و عسل
 محلل او رام حلدت و مضر انبشین و مصلحتش کثیر او تخم خیار زه و ترشبتش تا بچندم است
 خیار که مانده از عین که و تربیت دهند در افعال ضعیفتر از عین که و است **فتا الحار** بقراب
 و شسته مانده بقدر بلوط و بسیار تلخ میباشد و نبات او ساقه او غیر مغز و شش هر زبانی در شش
 کوچکتر از بزرگ خیار و با خشونت و باز غیب به بخش مزاج و سفید و سفید او خرابها و ملاحظ
 اینک از قویترین اجزاد و عصاره تر است که افشرد و با قدری صمغ بانه سسته امجبه قوی
 کرده باشند و قوتش تا ده سال باقیست و غیر مغز شش او ملین و بغایت تلخ و بهمت است
 میسوزد بسیار سفید میباشد و زبانیترین او که اتی رنگ و خشونت و در سپوم گرم و خفک
 و مره السرد او بلغم خام و زرد اب و معی و منقی و مانع و رافع استفرا و سردی و در
 جنس النفس و ریح غلیظ و سپرز و برقان سیاه و سنگ کرده و مسانه و بو اسیر و قالی و
 و صرع و کمر از دصدا و بیضه خورده و در مفاصل و فقرس و عرق الناس و حمل او در حصص
 و قائل چنین قدر ترشبتش از دوقراط تا شش قراط است و مضر محرورین و ابدان ضعیفه

بافراط و مصلح او در افراط قی سوسن الشعرباب سرد و سرد که و مبهوه قابض و در افراط اسهال
 حجه التشنج و جلوس و در آب سرد و انشا میدن قوا بیض بارده است و شرط است که با او و به
 سار ب طبع و فعل او استعمال نمایند مثل مقل و در اجنه و صبر و تریه و انهنون و ننگ هندی
 و ماء العسل و رب انکور و زعفران و اقمام صهوع و در غنیا و با ستموینا و حنظل استعمال آن جایز
 است و طلا و با عسل و به سوسن بار و عن زیتون محمل او رام صخیره و اسهال که جهت کلفت و انار و
 نایل و قویا مانع و اب او جهت تمقیه معادن و نبات و بیاض آن مجرب است و شسته اند و بیخ
 او در تجویف قویتر از سایر اجز و صفا و مطبوخ او بار و جو محمل جمیع او رام بلغمی و رافع
 است و انار و جرب مستقر و قویا و با عسل البطم کتیده و مل و مطبوخ او در سرد که رافع نفوس
 با بیضی و انشا آن جهت در مفاصل و عرق التشنج و نفوس است و قالی بیاض موثر
 است و در وقت شرب طبع او برک و بیخ او رافع خرام و نروده قیراط از آن سهل بلغم و مره
 لصفرا و بهترین او و به استقامت و قدر شرب از بیخ او تا سه و قیه بیخ او جهت عرق التشنج
 و مضمضه آن جهت مفاصل مزمن مانع و قدر شربیش تا یکدرم است و باید که بار و جو کثیرا
 نوشند و روغن قشال الحار که اب او ایام مثل آن روغن زیتون بچوشتند مانع اب گردد
 و انار نازده او را بریزه کرده بار و عن زیتون و وزن او چهل او زرد رافق است یکدانه بسیار کم
 محمل قوی و در اجنه و مخنجر و لوله و رافع کلفت و مثور و کم کوش و کمرانی سامعه و رافع آن
 که کتان محقق بود اسیر و قدر شربیش تا یکدرم است **قشال الحار** حنظل است **قشال کبیر**
 بهر است و در آنجا که کور شد **قشال کبیر** بل است و نزد بعضی خیارشیر **قشال کبیر** را و نه طول
 است و نزد بعضی حنظل **قشال کبیر** قشال الحار است **قشال کبیر** اسم ترکی گیاه خردل بری است
 اسم جنس چتر بای خشک است و مراد از مطلق آن گوشت قاف و قدید جمیع لجوم
 خلقت طبع و خواص اصل آنست و زبونترین اغذیه و موله خلط غلیظ سوداوی و مورشا
 پیشتها و فریج و به سوسن و حکم و جرب و قدید گوشت حیوان و حنظل جهت استفا موافق
 است هرگاه در سرد که حیائنده باشند و مصلح قوی قدید حیوان است و در غنیا و شربتها سرد
 و با افیمیا است **قشال کبیر** جباری است **قشال کبیر** بهار نارنج است و نزد بعضی شکوفه
 لوز از ابرون است **قشال کبیر** بلغت صعبان تووری است **قشال کبیر** معربله قشال کبیر

بوتانی است گیاه ادویه نبات با لونه دست چهای او بسیار متصرف و کج و کم مرکب از با لونه
بزرگتر و پیچش قویتر و گس سفید مایل کلبودی و زبره و تخمش دراز و باریک شبیه بگردو یا دراز
در از تره با مندی و تلخی و نوع بری کردی است و استعمال تخم او است در سیوم کرم و خشک زدن
سموم بارده حیوانی و قاتل اسام کرم معده و منق سینه و رافع قولنج و راج غلیظ و سده صکر
و سبزو فزاق و سرفه کهنه و ربو و صرطه و عرق السه و فایح و در در کرمه و کوفتگی عضل و با سبزو
بیخ غار مغذت حصاة و طلا را در با سر که جهت رافع جرب و حکه مجرب است در حصول و تجرد
او قاتل جین و مضر سپرز و مصلحت افنتیون و اینسون و قدر شربش یک مثقال در اول
او از خربت یا حرمل **قرنفل** بقارس و بترکی بنجک نامند و آن شکوفه درختی است و اصل نبات
او را اصدی مشاهده کرده و مخصوص جزایر چین است که از سواحل دریا جمع میکند و قندهار
ترا در شکل و آنه زنون و قسم ماده بشکل با سبب است و سیاه و مندی بوی و با عطریه
تلخ و در سیوم کرم و خشک و مفتح و محلل و مقوی دل و معده و جگر و اعضاء باطنی و دماغ و
باه و با ضمه و مفرح و رافع فی و غشیان و استقا عمل سوداوی و بلغمی و تقطیر لول
سلسبول و رواج غلیظ و امراض بارده رحم و رزق الامعا و ترللات متوالیه و بد بوی
و فایح و جمیع امراض بارده دماغی و وحشته و دوسوس و حقیقان و نیدرم او با سبب بارده
شربطه ادمت بغایت محرک باه و در ادمت یکدم آن در وقت هر زمان باعث حل
و فرود بردن کبیده و از قسم نرا و در روز موجب حل و انکمال او جهت تسل وقت
و غت و طلای آن بر احویل ملذذ جماع و مقوی خم رحم و مبر با فوخ و سکنه و سده دماغی و
بارده مجرب است سقوطه و تقوی او همین اثر دارد و عرق قرنفل که یکجور در ابا یک جزو نیم
کلسخ و مثل او عمل کا و زمان و نصف جزو مینول که مجموعه را ساییده و شقیه جلاب نموده
تقطیر کنند در جمیع افعال غایم مقام خمر و تر باق سموم و مقوی حواس و مفتح و جهت تقویت
اظلاط رقع استفا و امراض بارده بیعدیل و شراب او که یکجور و آنرا با ش نرده جزو آب انارین است
جزو عمل مخلوط نموده ریشه کرده بکهنه در سر کین آب دفن نمایند بمرات از خمر قویتر و در
پان شراب با شکر بقوام آورند جهت امراض بارده بی صعیه بی نظیر است و گویند قرنفل
مضر کرده و امعا است و مصلحت صمغ و قدر شربش تا یک مثقال به شش مثقال او در جینی

او بسیار است **قرنفل** بن قرنفل است **قرنفل** اسم جنس است وقت و جوی است و مراد
 اطمینان است و درخت خاصی است قسمی از آن خوشبو و سبزه و سیاه مانند رنگ قرنفل و ابو
 شیبه بیان و ادراقرنفل قرنفل بن سبب خوانند و قسمی مایل به سبز و در سبزی کمتر از قرنفل
 قرنفل و شیرین تر از آن و در بلوی شبیه به آن است و جمعی غیر آن دانسته اند و قسم مخطوط
 مخطوط و قسمی سفید درز و شکن میباشد بهترین اقسام ادقرنفل قرنفل است و بوسه کوبیده
 در افعال ضعیفه از او جوی است و جمعی از او نیز از آن دانسته اند و قرنفل قرنفل در افعال
 و افعال متبیه قرنفل از آن ضعیف تر است و در روم گرم و خشک و مغزی اعضا باطنی و
 قویت معده و جگر سرد تو نیز از او جوی و جهت فالج و قوه و صرع و امراض عصب و در معال
 دفع و صداد او با سه که رافع جوی و فویا و شربتیش نادر و درم و در شش سیخ است **قرنفل** بلغیت
 مغزی که با است برکتش شبیه به ک سلاب و برکتش در آن کویکتر و ساقش بقدر روعی با
 شنبلیله و خشوت و کلشن مغش مایل بسبزه و در بلوی شبیه به قرنفل و بخش مانند زین سیاه
 در بلوی شبیه به او جوی و در موضع نمناک و سیاه آنکه با روع میروید و در روم گرم و خشک
 و کلل ریح و مغض و ارفع صرع و بوییدن او جهت زکام و آب طبع او جهت عسر نفس سرد
 در طوی و عسر لول و جلوس در طبع آن جهت اجناس حیض و صناد برک او جهت صرع و درم
 یکی در طوی چشم و ابتدای عرب و درم پستان و رضع انجا و شیر آن مفیده خوردن بیخ اذیت
 اجناس حیض و اخراج جبین و با شرب جهت که نین هوام و صناد مطبوخ او در آب جهت
 و نشانی اعضا مفیده و در غنی که در جوی نیند با شسته لوز که از نافع و او مصرع درین مصالح
 بگفته و قدر شربتیش و قدر شربتیش بگیدم است **قرنفل** بلغیت ترکی اسم نرود اختی است بقدر
 نقل در شرب شبیه در رنگ و در افعال قوی و قریب است بن و ظاهر النوع از او باشد و بغداد
 بیشتر نموده امر از قال دانسته است در قال اسم فارس قرینا است **قرینا** اسم او می است
 و بهر بی حب اللمک و بفارسیه الو بالو مانند و کیلس قسم شیرین است الو بالو در روم سرد
 اول خشک و قابض و مسکن تشنگی و صحت خون و صفرا و مغزی معده و رافع غثان و الهنا
 و آنکه او چون شیرین که گفته باشند و با شرب آن راز با نه بنوشند جهت سنگ مثانه و حرقت
 ببول بیدار و خشک او قابض تر و چون مغز دانه او را با بنه که نرم کوبیده قتیلهای

ادراقرنفل الراجحی کونید نرود
 بعضی پوسه درخت را جوی
 است

ساخته در اجیل نیا در افغ جرحت بجاری بول و منقی بول المده در قفه البول است
و کیلاس در اول سرده و تر و ملین طبع و سرج الاستماله بخلط غالبه و محرک باه محرورین و لعان
طعم مورث تخمه و مصدق معده همت خشونت ملق و شش مفید است و مصلح از جوار
و صمغ هر دو گرم و خشک و جالی و مغزی و در قطع سرفه مجرب و مقوی باه و مقوت حصاة و
محرک اشتها و افغ خشونت و حلقوم و الیتم و منده ز غشا باطنی و صفا و او جهت نگرانی زنگار
موتور و اکتال او مقوی بصیر در افغ جرب چشم و قدر شربتیش یک مثقال است **قره العین**
چرب جبر الحاد نیز گویند چه او را یکم شبیه بچرب جبر و در یک ساعت شبیه بکرفش است و در ایها نیز
کلتش از دو با عطریت و مندی است و در آخر دوم گرم و خشک محل و در بول و حصق و صفت
سنگ کرده و مسخن نزلج و باضم و منفتح سد و افغ در و بهلو و برقان و سپرز و قمره امعا و مقصر
و حایس ترف الدم احث و منج کتنده احث و نطول طبع او مسکن نیز و قشعر مره و مض
سقل و مصلح او عناب است **قره** بقارس که در وترکی قیاق نامند و در قس میباشند یکی الود
سینه و دیگر بر اوجی گویند محمود آن در دوم سرد و تر و ملین طبع و منفتح در بول و درون
تشک و قبل الغذا و آب مطبوخ او آنچه بخیمه گرفته یکثاب در انش لون و متور که زشته باشند
باعسل و اندکی نظرون مسهل با عتدال صفر او با فلوس جبار شیم و تر بخیم و خیمه منفتحه
پتنبای صفر اوی و عمومی و با تمر مندی و شکر جهت اخراج صفراوی سوخته و در ارت و باغ
در سوس و جنون و در دروس که از بخارات حار باشند و منقیه مواد کرده و معا مفید و قدر
شربتیش تا چهل و سیخ مثقال است و عوزدن که در دو یا مین و درات جهت پتنبای حاره و سرد
گرم و تر طیب بن و باغ موتور و مرق و رسن یکم که با کله و طبع یافت باشد و با مقصر تخم از جهت
رفع غشهای و پتنبای حاره و سمیت اخلاط بعبیدل است و مر بای از جهت مواد سوداوی و لغو
و باغ و تولید خلط صالح موتور و مسر عبارت از دست و ناکور میشود و ترش او ملطف و باضم
مسکن حدت خون و صفرا و اقسام که در موله تفتح و مصدق معده و مسقط اشتها و مقصر
سودا و بلغمی سوداوی که از احتران بلغم باشد باعث قویج و پتنبای سرج الاستماله بخلط
در معده و با الفذیه منقلب بطبع غالب آن میگردد و هر گاه که در معده فاسد شود مانند جبار
خلط سیمی است و مصلحت زیره و او در به حاره در فراج صفر اوی عوزده در سه که و انشال آن و صفا

جهت ادرام خار و الهناب معده و حش در دوسر و رخ بنجوابی ادرغ و قطور اب او بار غش
 جهت در گوش و درم خار آن و سعوط او با شیر و خزان جهت سر سام و نه بیان و بنجوابی و غرغره
 اب او جهت خنق مفید و سینه خشک او جهت سرقه و در دسینه و الهناب صفر او در دکل و الخ ل
 بیاب او آب نمک کل و ادران جهت ادر و زردی میرقان که در چشم باشد بغایت موثر است در پوست
 شکم سحره او در قطع ترف الم جراحات و رضع اکل و زخمهای مجربیت و باروغش تازه جهت
 سرخلی التشن و با سر که جهت بهی در ص و حوزان آن جهت بوسید و ترف الم احتش نافع است
 در آن جوف که در اب جنت الحیدیه پر ساخته بعد از چهل روز آب او را با صابون شسته خضاب
 بویست و مغز تخم کدو در دوسر و در اول تر جهت حرفه البول و لاغزی که ده و قدر صندان
 شسته سینه و نفث الام ایه و پنهان حاره و نشسته و سرقه و قدر صانع مفید و روغن تخم او جهت تاق
 بنجوابی و بویست و ماغ و مغض صفر اوی و سل و پنهان حاره و بعدیل و قدر شربت از مغز تخم او در روغن
 آن نافع است مثقال و بدیش مغز تخم هند و آن است و روغن کدو که جوف او را کوبیده اغرابا و روغن
 کدو آن بجوشانند تا روغن بماند سرد و تر و در طب بهی و جهت صاحب روغن با بنجوابی و حرارت
 بویست و ماغ و تشنج یا بس و سرقه خار و نرم کردن صلابات بسیار مفید است و چون کدو در پوست
 کدو که در بادیه یا به که دره بر کوبیند و بجوشانند تا ماهر شود و جری او را جمع کنند و در ترطب
 قویتر و سر و نرم از روغن است که باروغش کدو تر تب و هند **تر صفت** گیاه خار داری است و اقسام
 بسیار و مرکب اقسام آن مفروش و از میان هر کما ساقی برود و یک قسم آن را ساق کوه دار و آن
 در حوالی کوه ها و گلش سفید و پنجهش سبط و طعمش با شیرین و اندکی تندی مانند طعم ارزک و بفا
 بود اما نمند و در افعال قویتر مانند مس است و قسم دوم او برکش با حشونه و خار دار و نرم بسیار
 و ساقش بقدر روغن و از لصف اعلا دان شخا میروید و آن قویتر از اول است و قسم سوم او برکش
 و ستاره و پنجهش دراز و در سبط متوسط و سفید و قسم چهارم او برکش عریضتر و مستند و ساقش
 با شیشه و بقدر روغن و حلو از خارها با بل بکیودی و ظاهمش سیخ او سیاه و باطن سفید و شبیه
 این سفید و قسم پنجم او که از اقسام فر صفته میضابت برکش بسیار و خارها او نمند و ساقش
 در قش و قشبه او شبیه بکنک است و قسم ششم که فر صفته جلی مانند برکش صده دارد و قوی الحار است
 جهت المقدس جهت در دگر و مواد بارده مجرب است و آن در قسم هفتم از انواع بیضا مرکب نص

و بسیار سفید و بختش است و با اندک شیرینی دور تقویت باه عظیم الاثر است و در سینه
ساق بقدر شیرینی و لطف جزیی مایل بسفیدی و ششها زیاده بر شش عددی باشد و قیه های او
و اطراف قیه خار با تنه و باریک شش عدد و بختش درازد سیطری انگشته بیه دور طعم شیرین
و از مطلق قرصه مراد هاین است و او را قرصه سرس نامند و در زمانه ران از لنگ و در کتک
شک که گویند و گویا محقق شش شاخ باشد در آخر اول کرم خشک و تریاق سموم و محلل صلابت
و بلغم معده و در احتیض و بول و شیر و بزق و سرج الهضم و مقنت حصاة و او از اکثر بقول ما گویند
است و آب ادراغ معضبت و احتیاض دور دیگر امثله و آب مطبوخ او یا شکر مسکن او را در
برانات و او را با طبعی و در امت اوراق اضطرار فاسد و بدن و محلل قنق در شرب آب که یا شش
سایب طبع یافته باشد بقدر سه مثقال جهت درد تهیگاه مجرب یافته اند و یک مثقال از بیخ او
مثل آن تخم رزق بغایت محرک یاه است و در مایه او با عمل بغایت مقوی است و ضا و او با مثل آن
جور افع قروح رطبه ساق دایه او را الفیل و مضرتش و مصلح او کثیر او قدر شربش کمیغالی است
تیز لفت اومی است و آن حیوانی است در غایت سرخی و بقدر نخودی و مسندیم و در بوی دوریم
اشجار مشکون میشود و چون بجه طیران رسد تخمی کوچکتر از خردل میکند و رنگ او مخصوص از بینه
پشم است و دیگر و او در جزو عمر برانگین بسیار مبارک و بهترین او بر سبب دور بلاد
و مواضع و بر مخصوص اشجای مینت و در شیرینها یافته میشود و در دوم سرد خشک و شرب
با عمل تا یک هفته جهت قطع حمیض مجرب دانسته اند و شامیدن او با سرکه تا یک هفته مانع عمل
و ضا و او با عمل جهت التیام جراحات عظیمه و با سرکه جهت شکستگی اعصاب جراحات عصب
الذکر است و تخفیف بواسیر و تلیس او با بریشم سرخ راق قیما و نطول آب مطبوخ او مانع عمل
رسیدن قمل و محلل صلابت جهت دراز کردن نموی سوخته و در شربش دوریم است
چربیست مانند فاکه و در جوف اشجار کهنه بهم رسد خصوصاً جهت خرد و مقل دراز و گویند مخصوص
درخت مصلحت در دوم کرم خشک و در شیر و حایس اسهال و طرف الوم و ضا و او با سرکه
جهت نرم کردن جلد بدن و سنون او جهت تقویت لسه و سفید کردن دندان مفید است
بضم اول و فتح ثانی و طاب، هله اسم مصری نصفه است **قره** یکسر اول بفتح ثانی اسم کرات
المانه نامند **قره** بظا، محجمه و فتح اول و ثانی اسم درخت لونی از میسلان است و مذکور شد

بمانی زغال است **قرم** بستنی او را بقارس تخم کافیه و خشکانه نامند و در کسنان تخم کافیه
 است و آن تخم احر لیس است و سفید و طولانی میباشد در دم گرم و در اخرا و خشک بیشتره او سهل
 است سوخته و بلغم لزج و رافح سرد و بود و مفتح سرد و میخند کشته بشیر و معده و که از آنده
 جهت ما بخوبی و جئون در سواس و جذام و جرب و نیکو کردن رنگ بناره استقالی و زرق
 و جئون بچندرم او را در بیم رطل شیر تازه حل کرده صاف او را بنوشند رافح و مزلات و امراض
 و دره و مقوی باده و منق سینه و صورت و در مثقال از بنیره او با اقیقون جهت امراض سرد و او
 بنیره جهت پیمای بلغمی و با عمل و نظرون و یادام و امینون و فلفل جهت تنفیه و مانع بدن
 صبح اخلاط فاسده و در دو مفصل و محلل و مسهل بلغم رقیق و سرخه و حفته با بنیره او جهت
 رافح و امراض و معنی مفید و جوت بنده او را قوت مسهل ضعیف تر است و مضر معده و در
 زمین و قدر شربت او از درم است تا میت درم است و در غن کافیه قریب هر وزن
 نیم مقام او در تخم انبیره و جهت ابرو و تمیل او را ام و اخرا کم معده نافع و مضر معده
 و در است شربت او در تهین امور و برص یافته اند و قرطم بر می شبیه به بستنی است و بافتن
 با یک و سفید در آخر ساق برک و کل و شمش بکثرت از مرکب و شمر او با نیم مثقال فلفل کزین
 شربت را نافع است و گویند ما و امیکه عقرب کزینه اثر او در دست و او را در اک الم نمیکند و جئون
 بسته او را که بنامه **قرن السبل** دردی سی است و در خلد بسیار در آن کرده اند و آنچه از کت
 مانده ظاهر میشود قوی از پیش است سیاه و باریک و باد خشنکی و از سعه باریکتر و در از تر
 او در شیه بعضی از سبل مندی یافته میشود قوی از آن سفید بنیره باشد در چهارم گرم خشک
 و خارا و با سر که رافحه از خنما کتبه دروغنی که در جوت منده باشند رافح جمیع در و با باره و شلد
 صفا است و رابع درم او کشته با خلد عقل و بول الم **قرم** اسم یونانی نقل و غیره و عقربان
 اسبوم گرم و خشک و مفتح و مستح و در بول و محلل صلابات و مقوی صلابات و انحال او جالی بصیر
 و مقوی روح با صره است **قرطاس** بنانی است برکش مثل برک کندم و تخم شنبه بجاد و در غایت
 نده و گویند چون موزن چهل و از آن قدری ناشتا تناول نمایند و بعد از آن مباحتر کنند
 پس چنانکه در **قرطاس** بقارس کاغذ نامند و مود اطبا از آن کاغذ مصر است که از ساق برود
 و اغلب شین قریب دهند سرد و خشک و جهت قرصه و سوزش معده و امعاء و با طبع سرد

جهت خونی که از شش آید مفید و جب بنده در آب و سرکه قاطع نفث الدم و سهال سوزن
 او جهت ایام جراحات عظیمه و تقویت لته و سعفه در زخمی که بار از موزه و کفش هم بود
 نفوخ او جهت اعاف و حقیقه او جهت قرصه امعا و بخور او جهت زکام و الکمال او جهت بیاضی در
 و قرص چشم نافع و قدر شتر میشی بکشتغال و بدشس هردی سوزنه و کاغذ کبود سوزنه در اکثر امراض
 مقام است **قرطمان** معراز بر طمان است و مذکور میشود ابو حنیفه و میزوری اسم در ضی و النسه است
 شبیه بر رقت جبار در راسل عمان یا قنت میشود و در ک شخ او خوشبو و شتر بخت
 بقدر و در متقال جهت سهال مفید و النسه اند **قر قیون** و **قر قیون** اسم یونانی کبابه است **قر قیون**
 غذایست که از لحوم لطیفه مثل ماهی و بزغال و چوپا با سرکه و ترشیا و میوه های تازه و خشک او
 خوشبو تر بیت و هند مسکن صحت خون و صفرا و قاطع بلغم و مضر سرداوی و علل اعصاب
قراد بضم اول فارسی کینه نامند حیوانی است مثل ساس و در سایم مشکون میشود و در طبع و اعمال
 مثل فست **قره** دیگر اول و فتح ثانی لغاری است او را بوز نیه و میوه و یکی نامزد و در جمیع
 حواص قریب بان و طلده خون او مانع رویدن مور تجرب است و سم مخزون که از انسان مخزن
 در کتیت قدما قوم است از ان نیز حاصل میشود و از اسرار مکتومه است **قرینه** بفتح اول و سکون
 ثانی اسم یونانی نبات الشیخ است و گویند خلفان است و نزد بعضی لوبیا **قرینه** قرینه است
قریطه قریطه است **قر صفا** سفوف است **قر قیون** خمر عذیبات **قرن** الخمر است که گویند
قر قیون اسم یونانی سرطان **قر قیون** بلغت اوجی است عاریت **قر قیون** یونانی اسم جنین است
قر قیون ماو العسل ساقی است **قر قیون** الطیب قر قیون الفرفل است **قر قیون** قر قیون
قر قیون قر قیون است **قر قیون** به نشه برای بهر الا بخره **قر قیون** خشک **قر قیون** **قر قیون** **قر قیون**
قر قیون با بویخ است **قر قیون** البیومر جان است و نزد بعضی کبر باست **قر قیون** و **قر قیون** یونانی است
قر قیون یونانی حرف است **قر قیون** هر حب این است **قر قیون** است **قر قیون** **قر قیون** **قر قیون**
قر قیون است **قر قیون** اقحوان **قر قیون** اسم یونانی زعفران **قر قیون** حرف الا است **قر قیون** **قر قیون**
قر قیون نوع از بیداب **قر قیون** اسم ترکی رصاص سود **قر قیون** اسم ترکی افسطه است **قر قیون** **قر قیون**
قر قیون اسم ترکی ترو است **قر قیون** اسم ترکی عصاب است **قر قیون** **قر قیون** اسم ترکی شمر است **قر قیون**
قر قیون اسم ترکی خطاف **قر قیون** اسم ترکی در دار **قر قیون** **قر قیون** اسم ترکی شویز است **قر قیون**

بر اول اسم ترکی صفر است **قرمز** اسم ترکی صفر است **قرساق** بنوع اسم ترکی فنک **قرمان**
 بنوع کف حوصله اکویند **قرن** یغاف و زرا عجمه اسم مغربی بنامی است خوشبو و شبیه ازبانه
 در آن کوچکتر و شعیه او بیشتر و متشکک و تخمش اینون در سیوم کرم و خشک و در اول و
 بعضی مسکن در دیا باره و محلل ریاح و تخم و شاخ او در اطعمه باعث لذت آن و چون آب
 در او اباج و حل شکر نباشند در تحلیل ریاح و در درخت مجرب و البته اند **قرنج** کبیر
 اسم عربی تخم پیاز است **قره** از جاج است **قره** بر اصاص امیض است **قره** اسم کرم ابریشم
 اسم ترکی قیسره **قرن** کسراول و ثانی اسم ترکی ازب است **قسط** پنی است شبیه به شیخ نغاف
 از نانی بند خیزد و بناتش مقدوش و بی ساق و هر کش عریض سه قسم میانه یکی شیرین و سبک
 سفید و با عطریه و قسط بحر و عربی نامند و قسمی بایل بسیار و سبک و سطر و اکوبی و تلخ
 در او قسط بندی کویند و قسمی بایل سیرخی و سنگین و در وزن شبیه بچوب شمش و خوشبو
 بی تلخی است و از مصلق او در قسط شیرین است و بهترین او سفید نازک کرم نخورده است که آنکه
 با نازک و در قوتش تا ده سال باقی است و ذوق در میان او و اسن که قسط حق نامند عدم
 عطریه این است و عدم که بیک زبان و صلابت آن در سیوم کرم و خشک و در اول و جوض و خاوه
 قسط از عتیق بدن و نریاق سموم حیوانی و منقوسه جگر و قاطع اختلاط غلیظ و لزجه و بیخ و
 شنده افام کرم معده و جهت در دیته و در درم و شکافشکی عضل و تقویت معده و جگر و
 در دمای مریضه و معده و عضلاته مفاصل و تحلیل ریاح و از رخ سنگ کرده و شانه
 با سنگین جهت پ ریاح و با عمل جهت ابو و وضق النفس سرفه کنه و میرقان و علیل
 استفا و تقیح و کله زور عثه و حذر نافع و بخور او قاتل جنین و رافع و با و زکام و ضاوا و
 است کف و عرق النسا و در دمای باره و بار و غن ز موتق جهت رافع کله زور و نافع و استفا
 استر فار و در کوش و معوط آن جهت در دسر نرسن و در او جهت قروح اطیه معید و قروح
 در جوض و قاتل جنین و طلا او با کسره و قطوران و عمل جهت دار الثقلیه و تخمش نافع و مضر
 مصلح او کل نمکین و مضر بر و مصلح آن اینون و قدر شربش کبیرم و بدانش نصف وزن
 کافور قرح است و در غن قسط ساق که قسط تلخ را بقدر جهل متغال میگوید که در یکتین
 از در شراب حیسانده با چهار صد متغال از غن ز موتق بجوشانند تا شراب سوخته شود

است و عکسش قسم از شیل است و چون در زمین ایستاد هر دو ریش باید بی می شود و اقامت
 در دو دم سرد و خشک سوخته آن گرم و پخش فریزد بانگ صحت و صفا و نازده او کوبیده او جهت
 بپکان و استخوان خار از بدن و با سه که مسکن در دو دم و صفا و برک نازده او جهت او را هم حاره
 و اسهال و شرب ساییده او با غسل جهت سرد سوخته او بقدر و انگلی مفتح سه زهره و مضر
 مصلح آن کثیره است و صفا و سوخته او جهت جرب و صکه در خمها چر که ارد سنون او جهت جلا
 و ان دیلان خون لته مفید و طلا بهیج سوخته او با پوست آن با شل صفا او جهت او یا سنین
 روی و تقویت آن و جلا و دندان دیلان خون لته مفید و التخل رطوبی او در برک لی جمع میشود
 است بیاض عین از مجرب است و فرش کردن برک نی فارس که آب بر آن پاشند جهت صفا
 در رفع شته که می بود آن موثر است و شکوفه او جهت کزبیدن عقرب و اخرج کرم شکم
 کوش میعدیل است **نصب شکر** است اول کرم و در دو دم تر و آب او مسمن بدن و مفتح سرد
 و ملطف خون و متقی مثانه و مدار بول و رافع خشونت سینه و سرد و محرک باه و طین طبع و پنج
 و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و رطوب و بخته اد که دو سه جوش داده باشند بفتح او زایل میشود
 آن کرم با بیشکر منق بدن و انکار خوردن غیر مطبوخ آن مفید است و مضر بر آن و مصلح
 او اینسون **نصب الزیره** باقی است زباده بر شیر و باریک و محجوف به بدن او سنج بایل
 بزدی و اندرون او سفید و محلو از غری شب به پنبه و انه و ساقش بر کمره و از قلم باریکتر و خوشبو
 و قابض و با تمندی و بلخی در دو دم گرم و خشک و ملطف و مدار بول و عرق و مفتح و مقوی دل
 و بول و معده و رافع خفقان و استفا و در دینه و جگر و رحم و عسر بول و تقطیر بول و محلل او را ام
 و ایام دهنده شکاف عضل و طبع او با تخم کرفش جهت جنون و امراض کرده و رفع مزمن و
 ریح نواد بارد و جلوس در طبع او جهت در دو دم استشق و در او جهت سرد رطوبی مجرب
 و زرد او جهت را که زیر بغل و عرق و شکست اعضا نافع و التخل او جهت جلا و تقویت نایصره
 نافع و مضر که گاه و مصلح او اینسون استعمال او با صمغ البطم بهتر از سایر چیزهاست و قدر
 مضر نیست تا در دو دم است و بدش عرس الم است و بهر طور اطفا الطیب است **نصب اصاص**
نصب اسم عربی عوج است **نصفه** نو در است **نصب** **نصب الزیره** **نفاص** بضم اول

تشی از صفت رقیق العلاف و کوچک دانه بسیار سفید و جوانی خلط مذکور شد **تفسیر** بصادق
بفارسه او را اسک آبی نماند امکان و صفا و دماغ او جهت ناریکی چشم بعد از است **تفسیر** در چشم
صغارت **تفسیر** طبع است در هر چه تعلیق کنند اسم چشم مثل اوست **تفسیر** در لوزج
اذان الغریب **تفسیر** در نوع می باشد یکی سیاه و بران و غلیظ و تند را یکم و او را قطران برقی
در یکی رقیق و غیر بران و آن قطران سیالی است و نوع از اول در وقت شترین و نمانی از درخت سرد
درخت از دیگران حاصل میشود و طریق عمل او آنست که چوبی است چندی او را نموده بر آبی نیم
چای در آن مکان حاضر کنند و آتش می افروزند تا نماند و او را اینجا جمع کرد و در بستن آب سیالی
مذکوره را با بشن طبع می دهند تا متعقد شود در این قسم او را عراق شام آفت یا بس می گویند بهترین
قطران نوعی برقی است که از شیرین حاصل میشود و چون به تقطیر و با با سر که در سفیدی تخم مرغ آن
سفید کنند جهت غایب بقا بنگویست و دهان او لطیفتر از اصل اوست در آخر بسوم گرم و خشک
و حافظ احیاء معرقی و مانع عقوت آن و قاتل افام گرم معده و جنین آن و مخرج آن در باقوت
تر باقوت و مانع و باد طاعون و مجوف سخی و محلل قوی و جاذب خون بظاهر حله و جالی انار در موجب
تغصن کونت زخمهاست بدون اجزات و صغ و الیام دهنده از خیمها و شراب او جهت در دست
او در سرفه یارده و ضعف جگر در رفع سموم و استفا در کم معده در ریاح احتیاج نافع و فرزند او مانع
نطفه و قطرا و در دندان متحرک در دناک و گرم حوزده را رفع الم و مخرج گرم آن و حقه او جهت علاج
افام گرم شکم و صفا او جهت جرب انسان و حیوان و کشتن قمل و رفع داء الفیل و دوائی
است قفا و صراع یارده و حفظ اعضا از ضرر سرما و که نیدن مار و دفع خناق و ورم لسان و طلا
او در قضیب جهت بزرگ کردن آن و منع حمل در با سپه کا و که با جهت منع کردن مرم و قطرا
با سر که جهت کشتن گرم کوشش باب از فاجهت در دوش و کوشش و دوی و طین و امکان او جهت
بیاض که در قرینه باشد نافع و قدر شتر میش از نیم مشغال تا مشغال و زیاد از آن کشنده و بش
نقط سیاه و جاو شیرین است و گویند لوزش لفظ و نیم وزن آن هر که درخت شترین است
اسم شای بیانی است شبیه بر اخت و در کشتن باریک و شترش بقدر الوجه و بیانه و بعد از رسیدن
در سنج میشود و خوشبو و باقیض و بعد از خوردن آب او بجای دانه نفع مثل گاه از آن مر ماب
در دم سرد و خشک و شتر او تر باق سموم و صفا او در چشم جهت جمع کردن آب منزلی موثر و طبع

اسکا و محمل اورام و جهت جوششها و منع کثرت دل و نظول او جهت در و مقعد و رحم و دور
 جهت تحجف قروح اطبه و ضرر سوختگی التمش و تایل بود و جمع ادا که یافته شود و حوزان آن مانع
 سقاط جنین و حصول او جهت بوسید و بخور او جهت رفع سحر و انسوت مؤثر است **قطر** بفا
 بند و تری که منبوق نامند در دم گرم و خشک و محجف و شکوفه او لغایت مفرغ و یکوقته آن قریب
 بسطارد شریقه که از آن لب از نده بقدریت درم آن را غن حفقان و احشاق رحم و سوراخ است
 بند از جنون مفید و صفا و شکوفه و برگ او بدستور چینه سوخته محمل اورام در واقع حکم و مانع آید
 کردن سوختگی التمش و اسهال که اذغاح اسهال شریقه شریقه سبب بدفعات تار بود اطل
 آن نبوشند و لباس او مسخن و محجف چینه تازه مقوی بین و موافق صاحب غشه و کثر از دماغ
 و صفا و یاد و غن کل جهت نفوس معجیل و جلوس در طبع آن جهت احشاق رحم و بخور او
 انام و مسوخته او در قطع خون جراحات مجرب و قتل از آن ساخته یکطرفه التمش زده
 طرفه یل و تایل که از آن بجدیکه قریب دماغ اسهال و از تکرار کنند در افع تایل مجرب است از
 شای چینه را در گوش که از شنه طرف دیگر اسوزانند بی که در گوش رفته باشد جذب کند و بسته است
 و سیده را افع گوش کرده از زخمهاست و صفا و جمع اجزا و مقوی معده و محمل جاذب خون رطاب
 جلد و مغز چینه دانه با سبکین در محروم و بادار چینه در سردین بغلیه میست و قدر شریقه
 انما چینه درم است و از مغز دانه او تا پنج درم است و روشن تخم او میست و ملطف و جلال در افع
 سرفه و مغض و تهرین او جهت امراض بارده به معجیل است **قطر** سفناخ از میست و ادرا
 سمن نیز مانند مانند بود نه بلند میشود و نیش تر و یک ایسا و برکش سینه و در از او و خشک
 دکل تخم او بایل برزدی و دانه که نرو جیت است دبری او بستانی قویتر از بستانی و بر طیت و پروت
 او کثر از آن است در دم سرد و تر و سریع الهضم و رادع اورام حاره باطنی و ظاهری و مولد خون
 صالح و موافق جگر حاره و صجان پت حاره و ملین طبع و ساق او مفتح سد در افع اورام ظاهر باطن
 و با شکر جهت سنگ کرده دانه و سپرز نافع و بادویه مسخنه غیر مجمله میست و مولد ریاح و مصلح او
 او در خوشبو و طله عصا و برگ او در افع جرب و حله و آثار و شستن حاره و بوشینه باطنی
 او پاک کننده جرب است بدون تغییر رنگ آن و تخم او در گرمی معتدل در اول خشک و مفتح و بل
 و مفتح و محمل اورام باطن و ظاهر و باطنی حیت بیست و چون ناسه هفت از آن نبوشند جهت استفا

مجرّب دانسته اند و جهت عسر لول و تقطیر البول و ضعف کرده و التهاب اش و بر فانی و
سرموم دینای مفید و مصلح بجان فی ننگ و عمل است و الحال او با شکر جهت جرب نافع و قدر است
و در دم است و تخم جری او را چون بقدر منتقال دینم در نود منتقال آب بجوشانند تا نصف است
اشامیدن آب او را جهت اخراج مشیمه مجرب دانسته اند **قطف بحر** بنامی است شبیه بگون
دی خار دگر کش شبیه ببرک از متون و از ان در از تر و در رشت تر و با اندک شوری و در سال از
و شوره زار میرود و آنچه در سام طوخ نامند بهترین افام قطف است و نزد بعضی قطف بران
کرم و تر و مولد شیردغی و محرک باه و بختش بقدر و در دم جهت اجناس لول و رفع معض و شکر
عضل موثر است **قطاف** غذایت که از حمیر دروغن نامها برین کوچک تربیت داده اند و
بادام دپسته و شکر و بیدستور از شیر دنیا بخت و گوشت قیده کرده جوف انرا مخلوط دروغن
میکنند افام او مولد خون متین و سمن بدن و کثیر الغذا و همیشه در بر هضم و مولد سده است و آنچه
از شیر تپهها تربیت دهند در تربیت اتوی است و قلیل الغذا از سایه و مصلح او عمل و مصلح او افام
دیگران کتجین **قطاف** بنامی است سنگد بنرکی با قمر بقیره نامند و آن مرغی است بزرگتر از کتوتور و محظوظ
با یوان مختلفه در روی غالب و در صحرائی لای آب و سکاره مر باشد در آخر دم کرم و در سوسم خشک
و مقوی جگر طیه و معده و مفتح سد و در افام استقادر باج غلیظه و باج و در دة احت و اعصاب
باه و در بر هضم و مولد سود او مصلح او سر که و روشن و هر انجمن او دویه خوشبو و سنگدان او مولد
سنگ کرده و الحال خون کرم او جهت بیاض مفید و در سخنان سوخته او که با و دروغن از متون بسیار
جوشانیده یا شند جهت او یا نیدن موی و در القلب از مجرب است باید که در روز فرج او کشته
باشد تناول نمایند **قطاف** بقاری شسته خطای گویند و در اطریه است بان شده حوزن آن
با عمل مولد خون صالح و سریع الهضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و موافق ما قهین و ضعيف القوة
در چون او را با و دروغن مغر که کان تناول نمایند بعد از ان کتجین بنوشند باعث فرجه بدن میشود
قطون گیاه بزرگ طوناست و در افعال مثل گیاه یا رنگ است **قطار** بقا اسقو لوقند ریون است
اسم یونانی سرخس است **قطال** تیمی گوید اسم یونانی در در است **قطیر** قنب جری است **قط** سوزان
قط بنیه کهنه در در قطن مذکور شد **قطیل** نزد بعضی از افام قطر است و نزد بعضی اسم غلیظ سقر یونانی
و آن بختی است بقدر شلغم یا بل سیر خر و با تخمی و کثر ندکی و برگش شبیه ببرک نرکس و کرات و سوسن

در تشنگی و در بعضی افعال تشبه به بیاض غنصل و عصاره او را که بقدر دوسه درم بارد کمرسته
 کرده باشند و قریباً جهت سپردن و جنون نافع دانسته اند و صاحب مهنج گوید بقیاتی
 تشبه ساق کنگر و سفید و سبطی و بی برگ و بی گل و پیغمه و با آنکه تشنگی در او زیاد است
 از آنچه تشنه با است و بیشتر تناول می نمایند **فقال** اسم عربی شکوفه انگور است **تغیب** اسم عربی است و قلفاس
 و خص الغلب **تقر** اسم جنس فادعق الجبال است و آنچه تشنه بقدر انگور باشد **تقر البهید** در
 اسم است که در ساحل دریا یافته که مسمی حجر البهید است و موضعی که در قدیم کفر اسکفته اند و
 آن قستی است بنفش مال بسرخ و در و حجرینه غالب است از دریا با ساحل می آید و قسمی از زمین کنار
 دریا که حفر میکنند بهم میرسد و موافق آنکه بخریره طبرستان و ساحل آن دانسته اند و آنچه
 از جبال حاصل میشود از ارقام موسیای و عرق الجبال و از تقر البهید و الطفت و از منطلق
 تقر مراد است و بهترین تقر البهید سیاه بر آن از دشمن است که بی خاک و سنگ باشد و آنچه
 تشنه منقطع و این قسم از اجزای تریاق کبیر است نه سایر ارقام در سیوم کرم و تشنگی در افعال قیام
 مقام زنت و قیر و قطران نیز و بعضی در نافع نایب نایب فیر و اکثر حواصی از مجربیات است و آب
 او است تشنگی اعضا و ضرب و سقطه و سر فر من و عرق النفس عرق السند و کزین هوام افغ
 اسبال رطوبی و اف کرم معده و دریاغ غلیظ شکم و قراقر و تقویت با صمغ و اعصاب و قرحه
 و اخرج چرک از سینه و او درم لوزین و خنق بلغمی سوداوی و صلابت لحم و صنعت حکم
 و کرده و تقطر بول و با جند و شراب جهت افغ جینس حیض مایوس العلیج و با سرکه جهت خون
 در معده و تحلیل آن و صدادان جهت تقویت اعضا و یا موم و آرد جو و نظرون جهت تقرس
 معاصر و او درام صلب و با او به مناسب جهت التیام زخمها و نرمی او درام آن در رخ کرم
 و درم جراحات و الصفاق موی زاید بیک چشم و صاف کردن بشره و تصحیح خنق و ترغ
 برص و قویا معین و مجوز آن جهت کزین است برین هوام و مار و پشه و خروح رحم و احتشاق آن
 نزلات نافع و محرک صرع معرومان است و حقه بیان و مار و الشیر جهت قرحه امعاء و سون آن
 جهت درد دندان کرم حوزده و رافع را بجه که به دیان و الکمال آن جهت بیاض و مالین
 او بر دخت انگور مانع کرم زدن آن و مضر محرورین و مصلحی سرکه که آب میوه سرد
 باشد زنت و قدرش متبش تا یکدرم است **تقر** بزرگ معجمه نبات کثرت است **تقرط**

اسم شامی که اشتهای است **تقد** کمون است **تقدور** کفری است و نزد بعضی قفر الیه است **تقداس**
 اسم یونانی که است **تقدیر** زنجیل است **تقدیر** هم هست **تقداس** بانی است که نزدیک آب است
 در مصر کثیر الوجود است برکش مایل بتدی و پرو عریض و بقدر برک باو ام و از یک سیخ چندین شاخ
 بی ساق میروید و بسبب لری انگشتی و برهش فی یک برک بیاسته و پنجش سبط تر از زردک و گوناوه
 مایل بر غی از زون او سفید و بانگ قبض و تندی دلانید در اول کرم و در دوم تر بغایت مسمن
 بدن و صالح الغذاء محرک باه و جهت سرفه و خشونت سینه و صخره و سوج امعاء و لاغری کرده
 اسهال نافع و نفخ و مداومت او مولد سودا و سرد و در مصلح او عسل و سکنجبین و ادویه
 و تخم او در افعال قریب بجم کرب و قدر شریک از تخم او در دم است و قسمی از قنقاغ صلب است
 می باشد و هر چند طبع دهند بخت نمیشود و صفاد آن جهت نفع او را ام و در زور سوسه او جهت
 قروح و قلع و تقویت موی موثر است **تقل** بانی است شبیه نبات کتیب و چوب او مایل بسیار
 و مغز آن با حلاوت و بانگ کمزورت و پوست ساق او قوی تر از پوست کتیب و کلسن مایل بسیار
 و پوست ساق مایل سفیدی استعمل از دانه است و بعضی او را حب السنه و السنه انه در دم کرم
 و تر بغایت مسمن خصوصا با کینه و نبات و مسمن بدن و قدر شریک تا کتیب و مصلح او باده
 او استعمال سکنجبین است **قلب** با موصود و ضم اول بانی است برکش شبیه بیک زیتون و از آن
 عمر نصیر و بلندی و بقدر درج و زیاده از آن و شاخها باریک و شبیه باختر و در اطراف آن خنای
 ساق میروید و منقسم بدو قسم میشود و در کلهای زیره می باشد و ما بین آن کلهها دانه میروید
 صلب مسته و سیاه و با خشونت شبیه سنگ ایزه و منبتش کوه با و زمینها درشت است و در
 کرم و خشک و در جهت رو به قد و ضیق النفس و اسهال و فواق و با شراب سفید جهت اخراج سنگ
 کرده و نشانه و احتیاس اول نافع و صفاد او را فاع بوا سیر و قدر شریک تا و در دم است و غایت
 مصنف باه و مصلح او حب الصنوبر است **قلب** بفتح اول بفاست دل نامته کرم و خشک و در زمین
 و روی الغذاء بهترین او از طیور و از بزه است و مصلح او سرکه و روغن زیتون و ادویه حاره و در
 او مقوی دل و رافع حنققان و اکتمال خونابه و رطوبت آن که در عین کباب کردن از چکد جهت
 شیکوای محرم و السنه انه **تلس** بحرک لام و تا نشاء صلب است و در گوشه **تلمس**
 بلذت یونانی معنی او ان الذی است و سیخ صنف بیاسته و ما بین ج نوخی از دست صنفی

سفید است

سفید است و برکش سفید و مزه ماده می باشد و برک ماده شبیه برک کلم و سفید تر و در بعضی از آن
 با قش لخته دروغی در زیاده بر آن چتری مانند چشم بر ساق و برکش ظاهر و گلش بایل بر زدی
 کش سیاه و بیخش دراز و بسطری انگشته و مزه در ابرک دراز تر از صنف سفید صنف
 است جنای بسیار و دراز و بی ساق و برکش شبیه برک به درشت جنای قبه های مدور و گلش
 و طلای و صنف چهارم در برک شبیه برک انجیر و از آن کو جگر و بی ساق و ملاصق زمین و صنف
 پنجم در برک بزرگ و غلیظ و یا رطوبت چسبیده و تند بوی و گلش سفید بایل بر جزو ساقش زیاده بر
 این و آب او کشته ماه است جمیع اقسام او گرم و خشک و محمل و جالی و در او با قوت قلیحه در
 شبهای آن در افعال قایم مقام ماهیتر هرج و مرج و بیخ صنف سفید و سیاه او بهت منع سیلابات
 بیشتر آن با شراب جهت اسهال و طبع آن جهت شکل عضل و سرفه نافع و ضا در ک قسم نژاد
 جهت سوزنی تش معینه و ضا در برک مطبوخ صنف سیوم جهت او اوم یعنی دورم چشم و مال
 و با شراب جهت شفا قوس و جراحات و کزیدن عقرب نافع و مضر کرده و مصلح او کثیر او قدر
 او تا دو و درم است و بدلتش ناغور است و ظاهر اینم قسم بینا کو باشد **قلی** در صغیان کیده در
 شکار و در کیدان قلب و مانند آن از شت ن تازه که جمع کرده بسوزانند هم میرسد و از نبات
 مت در ام نیز حاصل میشود و بهترین اوصاف براق سیاه است و آن جزو اعظم صابون در جهان
 هم و خشک و جالی و محرق و شراب یک قیراط او که هفت بار در آب حل کرده بخیر علفه صاف نموده
 باشد باضم قوی و بغایت مسته فاعل بغم معده و ارفع قی یا یوس الملاح و مغوی معده است
 طلائان زایل کننده از ویاد زخمها و تا بیل و ناصور و پهن و بر ص و جرب و رفع بیاض چشم حیوانا
 بعدیل و یکدم او در همان از ز کشته است و در طلایه استعمال با نفعزده ممنوع است چه آن موثر
 بوسیله است که رفع آن دشوار است و چون قلی ایا او غنی حل کرده بر انگور بیاشند بر زدی
 باط و بلع الصغانت و اللدغنه کور خواهد شد **قلی** در شیفان است **قلی** قاریت **قلی** سبوط
 است **قلی** اسم شامی کرات شامی است **قلی** بعربا فاعلی و نر و بعضی روی الابل است **قلی**
 قهرت **قلی** آوز بوی است **قلی** نوی از انجیر سفید است **قلی** الصابین قلی است **قلی** این اسم
 بر تان ظفر القط است و آن شجره ابل مالک است **قلی** اس اسم پوتانی و رخت چنار است **قلی** اسم
 در با فاریت **قلی** اسم غیرانی فرغ است **قلی** اسم نواح سفید است **قلی** نواح زنجار است

کلم

ملقده بهال و تار زنج سبزه است **قلب النمل** عاربت **تلقویا** بونانی ایتاخی است که باش کجی
 و نزد بعضی صمغ صوم صغار و نزد جمعی صمغ صوم صغار و کبار است **تلیبا** اقلیمی است
بلاسون اسم بونانی زنبه البحر است **مقلده** و **مقلده** حب العقل است **تلقی** حاصل بعضی است
مقلده بلغت صفیان عقیق است **مقلده** اسم ترکی حمار الوحش است **قری** مرغی است از
 فاحه کویکتر دلی طوق بسیار مانوس و نوع سفید و خوش منظر تر است در دم گرم و خشک
 و موافق میرودین و مرطوبان و مولود خلط فاسد را کما و مورت است حرکت اطفال بخوار
 معین لطف او به لطیفه و نه بین ایشان و بودن او در خانه مبطل سحر و چشم بر است
 بفار سبش و بترکی پست گویند چون باقی را سوراخ کرده کبیده او را اجاب داده طبع ما
 جهت دفع پت ابعه مجرب است و چون انده او را در سوراخ اجلیل بر داند رافع اجناس بول است
 و از خواص او است که چون مریض قرب بخت است از آن که مریض می شود و چون زن حامله است
 دست که آشته شیر بد و شد هر گاه در میان شیر حرکت کند آن زن حامله به سپر خواهد بود که حرکت
 و قدرت **قری** اسم ترکی شیر ماویان است که سحر مخصوص تربیت او کند و در این مذکور خواهد
قری عربی خط است **قری** اسم عربی او بیان است **قید** بلغت شام لغز از دو قوت که او را
 البراعت نامند **قری** بلغت اکسیر بان اسم فضا است **قریش** قضم قریش است **قاسم**
 کما شمر است **قری** اسم مصر قصب الزیره **قیمی** اسم حبس سفوفات **قنبری** در صفیان
 موجود در خراسان برخت گویند و ادبش با سفیاض و با اندک تلخ و تند می و بعد شیر می سفیاض
 باریک و گلش سفید زیره و تخمش در غلظتی و بعد نخود هر غلظتی چهار عدد بسیار شبیه خرنوب است
 دوم خشک در اول گرم و لطیف و در بعضی شیر و عروق و مفتح سده جگر و سبزه و موافق خورد
 و مبرود و مقوی مجاری بول و منقح سینه و ریه از اخلاط فاسد و آب اولین طبع و رافع برغان
 و سعطاب سیخ او جهت دفع اطریات و مافی و خرواق و طله کردن آن جهت بهی و وضع
 و کلف مجرب و جهت بوی سیر نافع و مولود سودا و مصلحت نخان است بار و عنی مادام
 آن **مقلده** اسم بونانی و آن بناتی است صغیر و کبیر را غلیظ و صغیر را دقیق گویند و کبیر را
 شاشش شبیه باقی عارض و خشک و بقدر دوسه درعی و پیر شعیبه در کشت مانند برگ اردک
 و در هر شعیبه قبه یابل بر روی کل قبه محلی ز غیب دارد و تخمش شبیه بنجم کافیه و بخش

بسیار در سنج و صلب و در از رطوبت بسیار سنج و با تمیزی و شیرینی و قبض و منقبض نینج که بر آن
 کتاب بسیار تا بدو که با و پشته است و قوتش تا ده سال باقی است و آخر دو که کم و خشک
 عصاره هیچ او قویتر از سایر اجزا در اجض و خجج جان مرده و مفید از نده آن و محقق بر مصلح و صفت
 بر فرنگه و ضیق النفس و فتح عضل و عصب شکست اعضا و تقویت سده و تقویت دماغ و سینه و رفع
 بر فاقان و استفا و سپهر و لغت الام مرمن و در و بهلول و رحم و معض نافع و صفا و تازه او به تنهای
 خشک آن با هر هم با جهت البیام جراحات بغایت قوی الاثر است و در افعال مانند قسم صغیر و از آن
 معتبر است و مضر سرد و مصلح او غسل و قدرش بیشتر تا در درم است **قطر یون و یونی** بیشتر
 از یک آنها و شبیه بقویج است اما از هم جدا این سنج در نایده بر شیر و کلس منقبض مایل بر سردی و مانند
 مایه شیب بود از آن کو چکتر و در کشتن شبیه بر ک سداب و نمزش شبیه بکنند و بسیار تنج و بر بخش گو چکتر
 مصلح و قوتش تا ده سال باقی است در اول سیوم کرم و خشک و لطیفتر از کبیر و ساق و مرک و حل او
 بر تر از عصاره او و محقق مصلح و در جمیع افعال قویتر از عصاره آن قسم کبیر و طنج او که در متقال
 با مفعنا و متقال آب جوت میده باشند که بنصف سیده باشند و امثال آن بنوشند مسهل
 الصفرا و مرقه السود او ز آب و بلغم و واقع ضرر سموم هوام خصوصا عقرب و صرع و قویج و در
 مفاصل و امراض بلغمی و مفتح سده و کرم و صلیت سپهر و متقی و مانع و اعصاب و باه و الاصول
 و قیاس و انحراف عمل او مودی با سهال و موی است و صفا و تازه او جهت قروح جنبه و البیام
 جراحات و با جهت ورم از خفا تا زده و کینه یا در ترس جهت مفاصل و با از جهت و در چاهی
 او با سر که جهت و در سری که از غناب و شرب خمر بهم سیده باشد نافع و چون موی سر را بنوشند و رخ
 مانند عصاره او را با سر که طلک کنند جهت دفع قرح سرد و در با نین موی مجرب و با شرب
 جهت کزیدن زنبور و کزیدن جهت تبایل و با عمل جهت دفع پیش و رنگ و با شرب و خرد
 جهت درم ملک چشم و در آن و با آب کاکبج جهت سبطر بلک و جرب و با آب از مایه و شیر
 جهت جمیع درد با کینه و آثار قورت و شعریه مفید و چون بلک او بر کرده عصاره را با آب انار
 مانند در حال دفع جرب آن میکند و با آب مرزنجوش جهت رفع سبل و قطره او با روغن صندل
 و امثال آن جهت ضربان گوش و با آب مرکب ثقلالو جهت کرم آن و با آب ترب و مانند آن جهت
 نقل سعه و بار و غن تر کس و خردل و سرکه جهت ورم گوش و کرمی و سعوط او با سرکه و آب
 عضل

جهت قروح بنه در عاف خصه صا بانگ زنج و کافور و آب سنج و مضمضه او با کلاب جهت ابروی
و بان و قلع متعفن و طلائی او با آب جهت شقاق لب و مغز آن با آب بارنگ و غیب القی
و عسج جهت درم لوزیتین و خنق و با طبع جوارس و جهت و بدان متحرک نافع و هر گاه عصاره او
موجود باشد اصل او را هر چپه آب او را بقوام آورند و حصول عصاره تازه او مدتی در حوض و مخرج
و نطیل و بخور او را نفع کند و مضر معاد مصلحتش صحت کثیره او قدر شرب از تازه او یکدم نادر و درم
و از خشک او تازه درم و در حقیقت پیچندرم و از عصاره او یکدم و بهوش بوزنش آفتاب و نیم
او با بون و نیم مثل تریه و نزد بعضی بوزن او بسیارشان و نیم برگ او صحت و حقیقت با طبع او
در دغنی کینه جهت در درم و عرق الساق و قوت معیدیل و ضاد کل او در استکین در درم عقرب کینه
و رفع ضرر که بدن افعی قوی الاثر است و بدن و رافع اعیان و خال و سهر و عسر و ولادت و درم و درم
مزمین است و شرب او که آب او را با شکر بقوام آورند و در جمیع امور مذکوره مفید است **شیر**
شیره بزک که از ذیابیل بر خرد گویند بشمعی است که در بین بجاک مخلوط گشته بآن شکل میشود
و نزد بعضی تخم بناتی است و بعضی گویند تخم سرخ است در درم کرم و خشک و نزد بعضی سرد و درم
و سهیل طریات و نزد جات و شرب او در اضراب افام کرم معده و زلق الامعاء قوی
است و مضر معاد مصلحتش شیر و کثیر او در زوا و بغایب مجفف زخمها و رافع جرب و سقراط
شیر متشیر و در درم است و بدانش خشیر که است **منقذ** بقارسه خار پشت و در متجان و از موک
و در میان نهان ارجحی نامند و بترکی گویند که بی حیوان است موی او مانند خار و اقام مرمان
جس او اول نامند و ببری و بگری کوچک و مراد از مطلق او ببری است مجموع او در درم کرم
و خشک و گوشت او صالح الغذاء و محمل رباع و فو قوت و مداومت آن رافع جزام و باعث خوف
آن جهت استقا و سبز و در و کرده و نقرس و مفاصل و فتح عضل و تقطیر البول و اول
در فزانش تحریک باه مرطوبان و کمزور لوزی حب و مداومت او مورث عسر البول و
معده و بکر و مصلحتش او غنی با و سر که در مصدع و مضر کرده و مصلح آن عس است با سکنجین
و سوخته ببری و بگری او عالی و محمل و رافع گوشت زباید زخمها و التیام دهنه آن و شرب
اتر جهت است اوجه مجرب یافته اند و ضاد گوشت او جهت خنازمر و عذوبه او جهت کلف
و تمش و بخت سوخته او بازفت جهت واء الثعلب و بکر خشک کرده او جهت استقا

در او ز هر سه سوخته اوجت ارفع انتشار ز جهتا و جزام مضید و شرب انرا با موم جهت افزا
 یکن برده مجرب است نه و احتمال آن ارفع بیاض است و قنفذ بجا کمرتر از سایر آن و در
 جهت نفوس معید بل و پستور ضار کورت او و حله خونی او ارفع جرک بین و جالی کلک و حمل
 در حیض است و گویند و موضع که خارها در رشت او باشد هوام نر و یکی نمیکند ماز از اقام
 زمان است و قنفذ بجزی لذیذ تر از میری و ملین طبع و مقوی معده و در بول است و حله سوخته
 جهت جرب سرد و قروح سرد مفید است **قنبره** کبیر اول و نشد بد لون و فتح معرب از کتب فارست
 است در کد او ابرک و در او ورق الجبال در حشش گویند پوست ساق او را کین و تخم او را تان
 شکوفه و بنار زغنه او را چرس نامند بر کش م کب القوی و سیوم سرد و خشک و با حرارت لطیفه
 در دوت کشفه و مسک و سبب بز صاره مغز و شمشه و بیج بالعرض بعد از تحلیل جزو صاره و بقا
 از آن بارده مخد و مضغ عواس و جگر و معده و مورث ف در نک خار و عیادت و کالت و خون
 که در روح و دماغی و اکثر او قاطع باه و محقق است و شتر بی مقوی فعل او و ترشیه مفید است
 ای وستانی بیاشد و بری او ابرک مایل بسفیدی و پوست او باز نمیشود و تخمش شبیه کبیر است
 گویند از بستانی است و قطره صاره او کشته کرم گوش و سقوط آن منقی دماغ و شستن سر
 بلخ او ارفع ابریه و قمل و موی سر و ضار و مطبوخ و بیخ او ارفع او ارام صاره و مسکن در دماغ و
 در شتر بیتش از کبیرم تا دو درم و غیر معنای او از زاده کشته است و تان هانده در اول سیوم گرم
 و محلل ریح و مسکن غشیان و در بول و قایض طبع و محقق است و بوداده او را ضرر کمتر است و
 تان او باعث قرحه اشتا و مصلح از حشش ماش و سکبجین است و در ز کتب بوسیده اجبت
 کبیر دانسته اند و عقش هانده که بیستور روغن یادام گیرند گرم و خشک و جهت درد اعصاب
 صلابت رحم و در د گوش و ارفع او ارام صلبه نافع و شرب آن قاطع باه است **قنبره** بفار طبع
 بیشتر قنبره لاق نامند و از عصا غیر مشهوره است کباب او ارفع قوی و در بول و موافق امراض
 شانه کونتاب او ملین طبع و مضر محرورین و مصلح سرکه و میوه های ترش است **قندوز** اسم
 حیوان چند پیداست لباس بولت او ارفع ریح و جابوس بر آن دافع نفوس است **قسط** بعجم
 اول و نشد بولون و فتح آن و کسری موی مو صده بفارست کلام رومی و کلمه کردگان نامند م کب القوی
 و با طبع غلیظ و قوه مفتوحه و محلل و بیج و در بول و بالخاصیت محلل خار و موله سودا و مضغ

و باغ و بنجر و اردی القند ارسه دو در سایر افعال مانند کزیت و مصلح او هر چنانچه او دروغ می بلوایم
 از میوه و او به لطیفه و مایسته او مانع است و تطول طبع او جهت مفاصل مفید و تخم او مفید است
 است **تکالی** نوعی از اندر و طالیس است و نیز در بعضی رطبه یا سیر است و بلوغ مغزلی خاکه است
قیس و قیس نوعی است که در بعضی رطبه یا سیر است و بلوغ مغزلی خاکه است
 یا ممتد تختانی زنجفر است مضمون است **تقلاب** است و او را **تقلاب** نامند و او را **تقلاب** نامند
 و از شیعیان است **قند** که در کشت است و حیوان چندید ستر را نیز شامل است **قند** قیصر است
 بلوغ صفیان ملک البطم است **قند** شکل طرز است **قند** نوعی از ابرون و آن بیانی است
 هر کس مستدیر و بانگ خولیف ساقش کوهانه و تخم متصل باقی او و پنجهش مانند زبون و بانگ
 و تلخی است مرکب القوی و باقیض و تحلیس و جالی در اوج و شربت برک او مسکن التاب معده و غسل
 و شراب ارجح است و بن و ضواء او جهت او را هم حاره و حرارت معده و حشا و شقاق که از سردی است
 هوای هر سه مفید است و بیخ او گرم خشک و مفتت سنگ شانه در رول و حاد و عصاره بیخ و کرم
 محلل او را هم زخمها و پشربا و بیخ کتنده ثقبه جرات است **قوادر** از جلی است **قوادر** حجر المری است
قوی اسم یونانی و بیخ کوز است و شامل خورد خوشبو و نیز در بعضی حیوان چندید ستر است **قوی** نوعی از
 دو قوی است و نیز در بعضی تخم کزیت است **قوی** اسم یونانی آب خاکستر است **قوی** اسم یونانی طین
قوی اسم یونانی بریت **قوی** ماز یون سیاه است **قوی** قسط **قوی** اسم یونانی قطلک
قوی اسم یونانی کوزره است **قوی** بضم اول و بفتح ثانی اسم عربی قشر ابیض است **قوی** اسم
 یونانی است **قوی** اسم یونانی کزیت **قوی** اسم یونانی اجاص است **قوی** اسم یونانی سبلا اسم سفر جلی است
قوی اسم قرص است از اجزای مشرد و بیطوس و شوکران را با یکدیگر اسم نیز نامند **قوی** طین لکری است
قوی مرز است **قوی** چینه کته **قوی** گیاه بیخ **قوی** اسم ترکی حل است **قوی** اسم ترکی حاض
قوی اسم ترکی جوز است **قوی** اسم ترکی عراب اسود کپور است **قوی** اسم ترکی عیب الشبلی
قوی اسم ترکی ایست **قوی** اسم ترکی دین است **قوی** اسم ترکی سان العصاره است
قوی اسم ترکی صن است **قوی** اسم ترکی ابل است **قوی** اسم خمر غلیظ است و الحال میا و راز
 بار و رحمت یعنی است که در بین بن نامند بقدر فندقی و چون از غلاف مفشر کرد و مغز او و فنج
 بدو قسم کرد و مایل سبز و بعضی مرزوی در عفو صفت و سیاه او تلخ و غیر مستعمل است و در

ابسار بنسبه بد رخت از ور و غلاف او را نشتر مانند و بطریق مغز او بود و در استعمال مرزاید
 در علاج او را مختلف ذکر کرده اند و آنچه بجز به و قیاس ظاهر کرد و در کرمی او معتدل و خشک آن غایت
 و فشر کرم و خشک است از آن و او مجفف رطوبات و در ابول و با قوای قایضه و مولف تذکر
 در منفح و البته جهت سرفه بلغمی و مزلات و تسکین غیان خون و دافع امیاء و آله و حصه
 نوری و عمومی و تقویت معده و مانع صعود بخارات بدماغ تنافع و انشا او مورت بچوبلی و تضعف
 در مبر و دینی و مضر مواد سوداوی و مصلح او روغن بادام و بسته در شتر مبتا است و چون بطریق
 خود یک کرم برشته گشته که سیاه نشود جهت قطع اسهال بغایت مؤثر است **فصل**
 در از بر نجاسات در در بر که و قبیه مانند آن سوسای انکه اساق بر نجاسات خا میروید و او را
 ساق بی شایع و اکثر از یک شسته یک ق جرمی آید و در انتهای ساق قبیه او چهره و طول ساق از شیره
 باد و کمتر از آن نیز می باشد و بر آن بر کما نیزه مثل ساق زمین و ساق امار بطن و از امار بطن قویتر
 و اصل او مغزوش بر روی زمین و کلس با عطریه و ثقیل الراهیمه بنسبه بر ایجه بر نجاسات و طعم او
 در زرد است و بجهت این اشتبا است جمعی فیصوم را بر نجاسات البته در بیوم کرم و
 مشک و محمل تر از استین و در افغ بت که زه و در دینه و ضیق النفس و ضرر او دینه قیاله در باج
 مناضل و عرق الف و قاتل اقام کرم معده و امعاء و نحو و افتراش او جهت که بر زمین هوام
 و محمل او رام در افغ ضرر که نین عقرب و در بیلد و حمل او مخجج جنین و تطول او جهت صداع
 در دو سوخته او جهت قطع نرف الدم و دار القلب و باروغن مبر ایخچر در روغن ترب جهت
 در حث بر ادق ایش مؤثر و مضرایه و مصلح او کثیره اشتیاق و بغایت مضر معده و مصلح آن
 ساق شیخ و قدر شتر میشش و در دم و بد نش افستین و با بویج است در روغن او که از بزرگ و کل آن گیرند
 محمل صلابت و سخن رحم و باعث انضمام قمر آن در افغ از امراض مایده عصبانی است **فصل** صفی
 است بنسبه سدر و س و بوی و بد طعم و مهنی رال و بفار است عمل معنیه ای بر بی شیخه نامند
 و نمیمی گوید اسم غیرانی سدر و س است از بیوم کرم و خشک و در حبض و مخجج جنین و منفق و مانع
 و در العسل جهت صرع و استقا و بود بجز در متوالی است میدان او با سکنجبین و باب جهت سپر
 در فخر به بدن و سوزن او جهت در دندان از مجرب است و انحال او جهت ضعف با صره و افغ
 اما چشم و مرهم او جهت جراحت زنده و مالور مجرب و قدر شتر میشش ابد ام است **فصل**

حجر القیش در قیاسی تمیزی گوید جو نانی دار چینه است **قبض** پوست تخم مرغ **فصل**
 بسیار است **قینا** کباده خرفه **قبویا** طین قیویا **قبزی** اسم یونانی موم **قباقون** زمزم
قبون قانده **قبول** مثل موم دروغن است اعم از آنکه سافج باشد و یا مرکب از سایر اود و **قبول**
کافور صمغ درختی است و اقسام می باشد ریاحی آن سفید مایل سرخی و شبیه مصطکی و مسی با هم بود
 است ریاح اول نام کافور ریافته بود و این قسمی است که بظاهر درخت برزگر کند و قبوی آن
 بسیار سفید و صفایه و صفات در جوف و درخت ریافته میشود و کافور مومی از زیر نای چوب
 درخت او از جوشیدن آن بهم میرسد آن تیره رنگ و ناصاف است و درخت کافور مخصوص
 سرانند است و در غایت بزرگی می باشد که در صد سوار سایه گستر میشود و همیشه سبز و چوب
 او سفید و سبکی و بی شکوفه و بی ثمر است و در جهت باوشان سر میرسد آنه با تا صفت
 پروام دشته و قمل و دیگر هر امون آن نمیکردند و گویند سبب کم یابی او آنست که از جهت گرمی هوا
 آن مکان بنک و مار همیشه مجاور آن درخت اند و این که در حین قطع درخت از وی میگذرد
 الكافور است در غایت تنگی او یکدیگر و غلیظ و مایل سرخ و در سیوم گرم و خشک و عالی جرک بدن و **قبول**
 و جامه است و کسنان مزویکی نمیکند و رافع و در استخوان و مفاصل است و امراض بارده و مصحح
 و مصلح او روغن بنفشه و کافور در سیوم سرد و خشک و مفرح و قاطع نرف الدم اعصاب و راف
 و اسهال حاره و عرق و رافع تشنگی و البتایب جگر و قرحه ریه و سل و دق و حرقت العیول و جمع
 امراض طاریه و معوی حواس محرومین و تریاق سموم حاره و منوم صاحبان و مانع خارد با مشک
 و غیر معوی روح حیوانی مبرود المزاج و سعطو او باب کشنده جهت اعاف و باب کاهو جهت
 به حیوانی محرومین و بار و غنک جهت لورام حاره و سنون او جهت در آن گرم آده و غلظت و آزار
 او جهت قروح خفته و ساعیه و با او در مناسبه جهت زخمها حاره و جرح تازه و قاطع خون
 آن و تسکین درد مجرب و احتمال او جهت امد و طلا او جهت در دوسر صغودی و شدت حرمت
 روح و مانع و صفا و او بر با فوخ در بیشتراتی جهت اعاف مجرب و مضریه و موله تشنگی و آلت
 او قاطع تشنگی و استهلا و مورت سفیدی موی و مصلح او غیر مشک و او در حاره خوشبو بسیار
 بویدن او مورت به خوابی و مصلح او روغن سوسن و گل و اشل آن و قدر تر متش با یکدیگر
 است و در و متقال او قاطع باه و مفسد معده و گویند آن قدر قاتل است و بدش در وزن او طیار

بران او صندل سفید است و کافور مصنوع که از موم بقدر دوم و حجر المصامد دوم و عن
 بشته نیمه و صغری کافور زیت سید هند و فرق او با کافور اصل نقل و حبیب کی و بوی مصنوع
 است و بوی اصل غیر مصنوع است و بوی اصل غیر مصنوع شبیه به پوست ایمنی و ترنج است **کاشم**
 هم خالص و بر منانی لیس طوی و در دیم زیره کوه نامنه نیستش کوه پابند جنفل دار است
 یک شبیه باق شبیه و پر کمره دیر کش مانند برگ گلبل الملک و از ان تر متر و خوشبو در
 مان با میکرد و شکاف تر و از خساق چتر دار و ترش سیاه و از بادبان بالیده تر و با عطربند
 خوش شبیه به سیخ انجیران و خوشبو مستقل تخم و سیخ اوست و قوتش سه سال باقی است در سبوم گرم
 سنگ و منقح سده و محمل ریح و منقح خلط غام و مقوی معده و سهل ات کم کم و امعا و در اول
 پیش و تر یاق سموم بارده و باضم و رافع استقار و طوبت معده و در رو با یارده و تخم جنین
 اول دوم بجای مفضل داخل اطعمه میکند بسیار ملطف لحم و جهت عسر بول و اجناس حیض
 سنگ مشانه و خون مجده در معده و مشانه و سرفه و بود عسر النفس و تحریک شتهها و اعانت
 عمل و طلا جهت عرق الساق و علاج در سایر امراض بارده نافع و مضریه و مصلح او کثیره و مضریه
 و مصلحش از یانه و قدرش بیشتر و دوم دیرش زیره و تخم کزکشن جیاد تخم زاک است **کادوی** پنجم
 و بزرگ کینه که کوبیده در حوالی عمان و زمین کثیر الوجود شبیه به رحمت خرم و برگش صلب و قوی در
 و طویل و سر بر کمانند و ترش مانند علفات و در غلغله چهار عدد و دانه شبیه بدانه خرگوب و شکوفه
 او مانند شکوفه و بغایت خوشبو و او را کیوره نامند و بعد از شکفتن در او غنچهها پرورش میدهند
 و سی پیکن الکادی و جهت درد کمر و مفاصل و ریح و جذام نافع است و کادوی در آخر دوم گرم
 خشک بعضی معتدل و مقوی بدن و حواس با تقویج و رافع خفقان و اعباد با شری و منور
 بر مسکن و در پای صعب و شربت او که خوب و میخ او را کومیده بچوت مانند داب او را پاشند
 بقوام آرد جهت ابتداء حصیه بهترین او دیر است و اهل هند را اعتقاد آنکه چون شربت کد را بنویسند
 زاده بر نه عدد و ایله مرغی آید و خاکستر او را جهت ایام از خها مجرب دانسته اند و دانه او مقوی
 دل و معده و جگر است و رب کدز قویتر از دانه او و بدلتش بوزن او صندل سبز و مثل ان بقم
 بفارسی و در کس پس برده نامند و از انواع عیب الثقلیه است و بستانی او را نبات
 مانند آن و برگش و بیضه و بزرگتر و در وقت مثل او شهای کون و ترشش در علفات سفر

شبیه سینه و دانه اش یقه رفتی و بعد از رسیدن سرخ میشود و کل او سفید مایل سبزی است
 و جمیع او را بر که مثل سیب و عصاره توده سیاه و ساقش با طوبیت حبسند و نبات او بر کف
 از بستن و کل او بسیار سرخ و دانه او زو مایل سبزی و در غلاف اردوی و منبتش سنگ است
 کاین منوم و عنب الثعلب منوم نامند در تجویز قویتر از خشخاش و در لویل و یک مثقال او منوم
 و زیاده از آن مورت و خنطه عقل جنون است و در اوزا مطلق او کاین بستانی است و منبتش
 پوست سرخ دانه او و قوتش تا سال مانی است در آخر دوم سرد خشک و در لویل و رافع امراض
 کرده و مثانه و قرحه آن و مخرج صفر باور او و مصلح حال جگر و رافع او بود و عسر النفس قسم کرم
 و در امت او بر او ز یقیر یک مثقال جهت رفع یرقان مجرب و بلخ کردن هفت دانه او را بعد از
 پاکی حیض جهت منع حمل مجرب یافته اند و محمد و مصلحت کلفند و قدر ستر بیش از پوست و دانه او
 پیچورم و دولش عنب الثعلب کاین اسم که هندیت و از حیوانات میسازند و بهترین او از مرغ
 است و طریق او آنست که حیوانات را همه بچینه صاف نموده و بیشتر تا جمل روز زیاده در آفتاب
 گذارند جالی و مقوی اعضا و مسکن حرارت خون و صفر او مضر معده و مصلح او عسل و کلفند است
کافور اسم فارسی سان التور کافور یا کافور هندی و کافور در بحران الکافور است و نزد
 کافور با اسم اقحوان است **کافور** اصل قسم ناصف کافور **کافور الکلب** زربنا و کاسسل اسم یونانی جوز
کافور خشخاش آبدی است **کافور** دوزن مازربون سیاه کاسل کلت کابیل اسم انده کالوچی اسم هندی
 شونیز کاسل اسم هندی نیت **کالون** اسم هندی قسمی از ازبک **کابلی** در اسم هندی سید کابلی است
 اسم هندی عصاره **کاز** اسم هندی جز کاز اسم هندی همه مطبوعات مسهل و منقحه **کان** اسم هندی
 سادوران **کای** اسم هندی قشیر است **کالا** بلغف هندی سیاه **کاب** اسم هندی زرد کاکل
 اسم هندی سرطان **کای** اسم هندی بقیر **کاکر** اسم هندی کثیر **کانه** اسم هندی تصبیر **کاکر** اسم فارسی
 بقیر او حش و اصل است **کاسه** شامی دبستانی اسم فارسی هند باو است **کاسه** دشتی اسم فارسی خند بانی
کاجو اسم فارسی خس کادوس جاورس **کاجره** و **کافیت** اسم اریض **کاه** اسم فارسی که سینه **کاه** اسم
 فارسی جلوزین **کاه** اسم فارسی حجر البقر **کامیس** اسم دیلی خلد **کاه** اسم فارسی قرطاس **کاه** اسم
 فارسی تین **کانه** اسم فارسی عنکبوت **کانه** اسم فارسی شقایق العناب **کاجه** اسم فارسی
 اقحوان **کبر** بانی است خار دار در پر شاخ و برگ کس با یک و غلاف کل او مثل زیتون و گلش سفید

در وسط آن چیزی شبیه بموی و نمزش که خیار کبر نامند از بلوط دراز تر و تخم او از دو بار طول
 تر در خربها و کوه با بسیار باشد و پختی او و پوست بیخ او قوی از سایر اجزا در سبوم کرم خشک
 مفتوح سه جگر و سپرز و قاطع احتلاط کفره و معوی احتاد بهترین ادویه سپرز خصوصاً پرورد
 است که در عمل و محلل ریح و تریاق سموم و مدینه السوداء جهت فالج و امراض بارده و مایه مفصل
 می نماید و به خوشبویش نسیل الطیب و از خواص عمل محلل بلغم سینه و مخخ آن و غرغره طبع آن
 بلغم مصلح متشن و صناد تازه او را قه فتح عقل و عصب خشک او را قه قرحه خشیه و با او به
 سینه محلل او ام صلب و خنار نیز و با سه که ارفع بهترین و قویاد با او در ترس محلل او ام سپرز و خنار او را قه
 سینه و مضمضه طبع او با سه که در خائیدن آن جهت درد دندان نافع و لطیموس در کتاب زینت
 در فرموده اند که چون بیخ کبر از مرم کوبیده باشد مثل آن ادغن کینه در وزن آن آب جوشانند
 با با تمام در ادغن تا نصف بسوزد پس او را بر سه صناد غلظت کند موی را سیاه کند و هر که سفید
 گرد است آنرا در قه قبل از شستن که کل کبر کوفند و در کرم خشک و ملطف و مقطوع
 بلغم افعال مانند بیخ آن در از آن ضعیف و در او را ارفع تو صیر چشم و خیار کبر کرم و تر و تخم او
 سبوم کرم و خشک و خیار سیاه او درون خائیدن و آنه طین طبع و ترش کل و خیار او محک شستنی
 جلا و مفتوح سه جگر و سپرز و مصدره کمر و رین و خیار غیر بر روده او سه که مفید معده است
 در کشت در از اول کرم و خشک در افعال ضعیف از کل او و محلل خنار مرم و تو صیر چشم است عصاره
 آکنده اف کرم معده است و صناد او باز رفت ارفع قرحه شسته به در قرحه خشیه و محلل قوی
 اسام او ام بلغمی است و در جمیع افعال ساق او قوی تر از بک در غرغره طبع همه اجزا او منقی و مانع
 و مفتوح سه است و قدر شتر بیش از آب او تا هست و دم است که با سه که در عمل و شکر بنوشند و از
 بیخ او نامه در دم و در مطبوحات تا مفتوح متقال و مضر شانه مصلح او ابلتون و مضر معده ^{مخوردن}
 و مصلح آن سکنجین است **کلیج** در همان مرنگ نامند و بتری با ستو اچیک و آن چهار قسم است
 و با سه که شبیه است بکشتنر نکلا مایل بسفیدی و با رطوبت کفره و گلش از دو قش متوسط و بزرگ
 از آن می و بیخش تنج و کولک و در شعبه مانند خرق سیاه و مینش نزدیک ایها جاری و قسم دیگر
 شبیه بقسم اول و گلش مغش و بسیار تر است و قسم سوم با نیش بسیار کولکتر و گلش از دطلد
 او بوی و قسم چهارم را گلش سفید است و اقسام آن در آخر سبوم کرم و خشک و با صاده و محرق حله

و صداد نازه او در اندک زمانی موجب حرکت و در اعضا و باار و غنها جهت جرب حیوان است
و نقش صلبه در هر صاقت ناملیل و دار الثقلیب و نظول مطبوخ او جهت مسعفه و منج خشک او
عطر آرون قوتی از کندس و طلا و از خارج جهت درد دندان و از داخل جهت ریز امین آن و
حمول او جهت اخراج جین و شیمه و احتیاس حیض نافع و دو مثقال کشته چون با من آن آرد
تعمیر کرده بر عضوی که از آنه تا نایب مناب و رخ است **کبریت** و آنه ایست قریب بحیاط و در
و یا بل سیاهی و معتز او سفید و درخت او مانند درخت مور و در از هند خرد و در فلز نقره و صغیر است
قولش تا ده سال باقی است در دم گرم و خشک و لطیف و بغایت ملطف و منقح قوی است
احت و کرده و مخیر سنگ مانند و احتیاس بول و جهت امراض جرب و سبزه و ریح و حفقان و صفا
کردن آواز و ریح در در سر من و اسپال و تقویت معده و احت و خوشبو کردن دیان و امراض
لثه و طلاع و صداد او با سپه حیوانات جهت تحلیل او رام و با غایبها جهت خوشبوی رایحه بدن و تقویت
آن نافع و طلا کردن ضامیده او بر قضیب بغایت ملذذ و جماع است و مفرشته و مصلح او مصطک
قد رتبتش یک مثقال در بدن فاقده و در آنچه است **کبریت** بفارسه گوگرد مانند و آن اصل
موالید و زینت اصل بار دآن و چهار قسم باشد یکی سبز و شفاف لامع و کبریت احمد مانند و یکی زرد
مایل سبزی و آن را مضطکفاری نامند و اصحابی و یکی سفید که مسی گوگرد فارس است و قسم چهارم
مایل کبودی و او را کبریت سمود و کمر نامند و آنچه از طبع آب چشمها گرم و از خاک بعضی اماکن
بهم رسد مایل سیاه باشد و بهترین آن احمد است نه معدنی آن و اقسام آن در آخر بیوم گرم و خشک
است و گرمی او غالب بر خشکی و قولش تا سه سال باقی است و در غایت سستی و تدبیر او بطریق که محرق
نکرد و از اسر عظیمه در غایت اشکال است و محلل و حلطف و مسن و محقق و جالب و جابج
و شرب او مقام جمیع سموم بار زده تخم نیمه شت جهت سرفه و طولی و ریو و اخراج جرب و بنغم سینه و
شش و ریح جرقان و زکام و نثره و طلا آن مسکن ضربان اعضا سفید کننده موی با عمل با
با بول و آب دین جهت کزیدن هوام و با عقر قر حاد سر که جهت جزام و پوستها سودا و آنج
الاثر است و با سر که و ملک البطم و نظرون جهت قلع آثار و کله و جرب و بهنق و بر صاخن و نقش
جلد و دار الحیه و دار الحیه و ثعلب و اکله و قروح و طبعه و با حنا جهت قویاد با سر که و قیو بیاض جهت
و با حنجد جهت تحلیل صلابات و با حن الفار جهت امراض بارده و صداع و با ماست و سمن و آن

در دهن عربی جهت سعه و قروح سرد و قوبا مجرب و باله اوست و عمل او در به مناسبت
 نفس نافع و در زوار او هر بدن قاطع خون و مسعوطا جهت سکنه و شقیقه مفید و بخور او جالب
 نام و ترله و مسقط جبین است بر عت و باعث کمریز امین هموم و بخور و قطور او رافع کرمی
 نقل ساعده و مضر معده و مصلح او کثیره و شتر ماره و شتر تیش از دو دانگ تا یک مثقال و بدش در اکثر
 فعال از شیخ است و مصلح او جهت تطیب معاون و تنقیه آن در نع چرک آن میعدیل و سفید کرده
 و نایت مناسب هر از شیخ و در عمل کو کرده به نجی که ساق آن در دستورات مذکور است جهت جمع
 دمای بارده و جرب و حله و مسعه و قوبا میعدیل است و در کرم دینابت محقق و سرع النفع و
 کرم و مضره جلد و رافع رطوبات و سخن و محرق غلیظ و بالیدن او در دندان رافع گوشت فاسد
 دندان و کثافات آنست و طریق عرق کفایت در دستورات مذکور است **کبک** یکم اول در زم ثانی جگر نامند
 بهترین آن جگر اوک و مرغ پروازی و بعد از آن جگر بزغال است کرم و تر و طریقه و غلیظ و در هر هضم و
 فانی که از او هم رسد قبول عفو است بر عت کند و مصلح او البکامه و سه که و گیاه او بانگ و صمغ عربی است
 در صفا و اسهال قوی الاثر است و جگر بزغالی صیت حرک صمغ و مصر و عین است و بتجرب به رسیده است
 و خاص جگر حیوان و اصل آن مرغ است **کبک** دوم عربی گوشت با قش برشته است و اختلاف خواص
کبک اختلاف طوم است و بهترین آن گوشتهای لطیف است و در پخت و برشتک جمیع اجزا او یک
 و آن مولد خون مین و مسمن بدن و سخن کرده و محرک باه و پشت و موافق معده هر طویان و مقوی
 و صفا و در هضم بعد از هضم مولد خون صالح و با سماق و کشته و او در به حاره جالب اسهال مفراط مظل
 و در صفا و مصلح او سکنجین و خوردن آب بعد از گیاه بقای مضر است **کبک** **الدخان** تو
کبک **کبک** اسم فارسی حفظ است **کبک** بطارخ **کبک** نوعی از میوه است **کبک** اسم فارسی طایع
کبک **کبک** اسم شیرازی خرویشی است **کبک** اسم فارسی قبیح **کبک** اسم فارسی در اج **کبک** اسم ترکی
کبک **کبک** اسم فارسی ختم است **کبک** **کبک** اسم ترکی فاغره **کبک** **کبک** اسم فارسی فرخ الحمام **کبک** **کبک** اسم
کبک **کبک** اسم هندی کافور **کبک** اسم هندی توپیا **کبک** اسم هندی قبیح **کبک** بناتی است بقدر و در عی ساق
 در کشتن در یکدگش لاجوردی و فیه باد و قریب بخوزی جز از تخم و پوست او را مانند پنبه لباس
 از تیب میدهند سرد و خشک و لباس او رافع حرارت و باعث تقیل عرق و جهت جرب و حله و در ام
 طلب نافع و بخور گیاه او جهت سده زکامی و اصلاح حال رحم و مسوخته اذ قاطع خون جرمات و ایام

وهنده آن دکل و مفرح و مقوی دل درشته او میل بسر دروز و جهت زخمها مفید و تخم بلبل
و املس بعضی از آن سفید و قسمی بلبل سبزی و نوعی سیاه میباشند در اول کرم و خشک و با رطوبت
نقصیده و در اول و حیض و عرق و شیر و محلول جال و ملین طبع و جهت قرصه کرده و دشمنه و مدا
او هر دو زینم مثقال جهت درد امعاء و با عسل جهت ورم سپرز و با اندک خلقل و عسل جهت
تحریک باه مالبوسین محربه الشسته اند و بوداده او قایض و جهت نفث الدم و سرفه و طولی بجا
مفیده و لعوق او با عسل جهت سرفه بلغمی و سردی و سردی ان جهت تقویه سینه و تفتیح و تحلیل ورم جگر و اعضا
باطنه و ضما و جهت ورم صلب و قروح سرد و با بزرقطونا جهت تسکین درد و محاصل و نفوس
عرق النساء و با بوره و انجیر جهت کف و با غر و عسل جهت شقاق و با بوره و خاکستر جهت
ثایل و با آب سرد جهت صداع و رمی و قوبا و دروغی کینه جهت زخمها و رقع در دلخ آن مفید
و مضغف با ضمده و بار و مصلحی که بچین و مظلم بصیر و مصلحی که شسته و مضغف ایشان و مصلح ان
و قد شتر مینش ان سردی و درم و در کس صلبه است و دروغی تخم کمان کرم و تر و حقه او با دروغی
کلسنج جهت تسکین درد جهت امعاء و طلا در آن جهت تقویت قوبا و جراحات و تسکین درد
آن و وضع قوا و اشامیدن او و مالیدن جوشاننده او با سیر جهت دفع قویج انسان و در اول
و مضغف معده و با صره و مصلح او که بچین است **کرم** و سمسیت بری و بستانی میباشند بری
ماژند ان و تنگبان شال چینه نامند یعنی حاشته تعالی که تم غیر مرکب است چه یک یا میل شبیه است
یکی هکتان و ساقی میل محوق است و مرکب و سمسیت برک مورد ساقش غیر محوق و شمش نقد و مفضل
و بعد از رسیدن سیاه میشود و در شسته و کوبان در کنار او دو جای بسیار بزرگ و میر و بیروث جهانی با بونه
تراژت جهانی میل و برکش عریضتر از ان و در از تر میباشند و بعضی مرکب میل را و سمسیت الشسته اند
خلاف واقع است در دوم کرم خشک و با قوت جالبه و قایضه و محله و خضاب او قویتر از مرکب میل است و خضاب
باب نک جهت صداع ارجی و بلغمی و هیضه و خوده و رقع زخمها و بخور و طلا او جهت زکام و تقویت
و منع رنجبتن آنی و اشامیدن آب او و آب طبع او بغایت منقی و جهت کزیدن سگ و یوانه مفید است
و او مضغف دماغ و مصلحی که نقل و لادن و دروغی ان که آب او را با شل او رقع کینه جوت میده
باشند بجز کله دروغی باقی مانده باشد جهت یواسیر و امراض بارده مقعد مجرب و مانع رنجبتن
در اضع بارده است در چون بیخ او را بطبع بسیار و هنده قدری صمغ عربی اضافه نماید جهت کتابت

و در از نرم و بایل به خرد بر کش عریض و چتر در مثل شبت و تخمش قریب بشکل قرم که تخم
کافیته باشد و سیاه و مصمت و با عطریه و با فطر اس لیون شبیه تر و از سایر اقلام مانند و پنجه شبیه
و بزرگ و خوش طعم در خواص ضعیفتر از بستانی است و کرفش بری را بزرگ و بعضی میباشند و هر چه
قریب بزین است معنی بطرف بیرون و باندک اطوت چسبیده و تنه ای اندکی خوشبو
بایل بر زدی و ساقش باصلت و تخمش مستبر و شبیه تخم کلم و سیاه و تند و چتر او مانند چتر
زینطه در سنگ لاجورد ششما میرد و در همه افعال قریب بقطر اس لیون است و در آن
و جهت عرق الت و تبخیر مانع و حمل ادرار اسقاط جنین موثر است و کرفش حاجی و کرفش
نابی و کرفش نهری در میان آب و در کنار آن میرد و در قوت ضعیفتر از سایر اقلام و کرفش بستانی
را بر کش بایل برود و شبیه برک کشتند از مطلق کرفش مراد است و تخمش ریزه تر از سایر اقلام
و نیزه انگ و تند و با عطریه در مقدار قریب با بنیون است و پنجه بزرگ و سیاه و قویترین
انرا در است و بعد از آن تخم او در اول کرم و خشک و نبات مفید است و کرم سپهر در اول
حیض و منق کرده و مشامه و از قوت او را تخم جنین و محلل ادرار و تفتح و بیض و محرک بیهوش
و قی و رافع حرمت ادریه و معاون عمل ادریه مسهل و رافع سبج و جهت بود صق النفس و قوت
برودت احش و در د پهلوی در کین و خفیه و سپهر بلغمی و عرق الت و شت بلغمی و کرم جنین سنگ
مکن با مفید و آب او را که باب انار در شکر نوشند جهت سموم سرد و بیاض و خوردن کرفش قبل از
کرم بین عقرب و هوام بدستور بعد از آن سبب سرعت تاثیر سمیت آن میگردد در رافع ضرر خوردن
در در سنگ و اشال آن و صداداد محلل ادرام و بار و جو جهت درم چشم و طلا عصاره او را با نبات
با و عن کل در سه جهت جرب و حکم مجرب است اند و بدستور با کرم در لوره سرخ نبات مفید
و با قوت در و عمل جهت تالیل رافع انار نافع و بیخ بزرگ او که با عسل چیده شده باشد مفید
و منفع سرد و محرک اشتهاست و مضر حوامل و مرصقه جهت تحریک بیهوشی و محرک صرع و مضر
و مفید نیز باعث مولود جهت خفت عقل آن و مخر و تازه او تفتح و مصلح ادرام بنون است
قدر شربت از پنجهش و مطبوعات پنجه درم و از عصاره او تا با نروده درم در جرم آن سرد است
و تخم کرفش بستانی و انفعیق قویتر از سایر اقلام و با عسل و درم و باضم غذا در سایر اقلام
مانند بیخ او و مضر را به مصلح او حمالا و گویند تخم کاسه است و مورت سبج و مصلح آن کثیر ادرار

شتریش

در هفتس که درم و بهش ناخواه و زیره است در چون در رطلی از اب انکو یک مثقال تخم کر کش
 بستن با فطر اسبیون کوبیده اضافه کنند و به سوز در هر رطلی از اب انکو یک مثقال از
 شراب یک مثقال مخلوط کرده بعد از سه ماه استعمال نمایند جهت تقویت معده و تحریک اشتها
 و سردی نافع است و چون نیم مثقال او را با نیم مثقال ناخواه و یک مثقال شکر تناول نمایند
 جهت تقویت و رفع ایاج مجرب است **گرم** بقا است ناک نامند بیستانی و بری میباشند و بری می شود
 کوراد سیاه و زیره و یا عقوصت و شراب ادر قابض و سیاه میباشند و بری بی شکر از تخمین یوزر
 اند و تخ نازده اتم زراف الکرم و عایج نمایند در آن در آخر دم سرد و خشک بهترین اجزاء و به
 از آن یک دغصاره او مغز معده حار و مائع قی و قاطع قی الروم و حافظ جنین از اسقاط و ارفع حار
 و قلب نفس و در بول و جهت قرصا معاد و سهال صفراوی نافع است خواجه بنوشند و حقه کنند
 و شراب اد که آب او را با قند بقوام آورند جهت تحریک اشتها و رفع صفرا و حار و اخلاط نفعیه
 معده و خفقان صفراوی و غشیان و سهال نافع و گاه است که لیب قوت جالبه باعث اطلاق شود
 و آن میدان عایج مانع صعود بخار بدماغ و مصنف باه است و مضر سردی و مصلح آن عسل و صابون
 و عایج و جهت در سردی و ابتداء درم حار معده در سایر اعضاء و التهاب اورام خصوصاً با اورد وجود
 جهت سهال بارانک بقایت مفید و صمغ و آب بنجد از بسیار جالی و یا بس است و آن میدان آرد با
 تخم سنگ نشانه در ارفع سبزه ز صناد و جهت قویا در جرب متفرقه و نیز متفرقه مفید و درام
 او با درغن زیتون سترنده هموی است و آب جوی ادر که در حین سوختن تراش کند ارفع نایل و
 سترنده هموی و خاکستر جوی او را آن با سرکه و بار دغن کلرچ و سرکه در سباب جهت درم سبزه
 و یا به کهنه در دغن زیتون و عسل جهت شکاف عضل و است معاصر و تقصد عصب نافع و
 با براه ارمنی جهت بردن گوشت زیاد و زخمها و یا سرکه جهت کمزیدن هوام و مک دیوانه و درم دی
 کوثر و کحاکرم کرده او جهته بو سبزه خوردن بنمردم آن جهت قرصه اعمام مفید است و نفع بری از
 قوه قایضه قویتر و شکوفه او بهترین اجزاء او در و مثقال خشک آن جالب سهال و در بول و قاطع نفث الموم
 و تقوی معده و مانع ترش شدن غذا در معده و صناد و جهت اورام و التهاب معده و درم چشم و جرب
 و قروح و قروح خبیثه و ادرع مواد حاره و محمول و قاطع حیض است و چون او را در سفالین بسوزانند
 جهت درم چشم و با عسل جهت و خسن و ناخسته و سست بن دندان و رفع خون آن مفید است و آب طبع

پنج اذیت است و پنج مثقال با قدری شکر سهل رطوبات و ما، صفت است و بوی از جهت قطع حوی
 نشه مجرب است در روغن از و شکوفه او را مقمور و روغن زیتون کرده بعد از هر دو سه ادر بخورد کند
 با قوت قابضه و رابع و قیام مقام و عن طریح و جالب عرق و جهت قروح ساعیه و جوشش دهان نافع
 است **کرب** بقارس کلمه یا صفتان قمرت نامند بستانی در بری و دیگر بسیار وقت نسبی از
 بستانی و مذکور شده قسم معروف او را بپخش نامند جعفر در سبزه و برکش سبزه و اصاف که در
 دیوانی و موصلی و اندیج و مختلف الا شکل مر باشد و مجموع آن مرکب القوی و در اول کرم دختک و
 میوه او کینه نیکو کننده انگه خوار و مولد متی صعود به کما است به ماغ و مانع مست و باعث سرعت حرکت
 اطفال دینم بجهت او مسهل و مهران او فایض و رابع خوار و ارتعاش و سر فرم من و عصاره او با آب
 نظرون مسهل و با شرب رابع هم اتقی و حوزون آن هر اذیت بقدر کوی قویه رابع در سبزه و کرم فکلی او از
 مطبوخ منقی بدن و عرق و سکن و در دسم و کرم و زالو و درم حجاب و حش و تاریکی چشم که سبب بخت
 رطوبات باشد نافع و مضر سرداری مزاج و بواسیر و مولد سودا و خون غلیظ و مضر محر و بین و معال
 بختن او با گوشت فربه و روغن بادام و شراب مزوج باب سکنجبین و در مبر و دین خردی و امثال آن
 و ضداد او رابع و بختن موی و با علیه و سر که جهت نفوس و در در مفاصل و زخمها عمیق و صفا و پاک
 با آردیو جهت اسام او رام و آخر بای با و سنج و شری و سرطان و با تک جهت نار فاسخ و مانع
 و سر که جهت برص و جرب و سعوبات او منقی و مانع و معمول او با شیم جهت رفع احتیاس حیض قوی
 و شکوفه او مخیر جان و سوخته او بخت مانع محض و رافع قلاع و در زدی دندان و سینه و
 مانع او دین موی و با بختک و امثال آن جهت خازیر و زحافات حله و بدلات و با سفیدی تخم
 جهت سوختگی آتش مغیبه است و تخم او در ددم کرم و خشک و بیست و گشته کرم معده و طلا و
 رافع نمش و کف و قدر شرمش ناد و مثقال است و ظم بری و شکل شبیه بستانی و سفید تر از آن
 زغب و تلخ و تخم شبیه بفض است و بسوم کرم دختک و بسیار جانی و محمل و بیخ و تخم او بقدر
 درم و اضع بسوم افعی و تخمش حرکت سیاه است و کلم بگری را هم که در از و سرخ و شبیه برک زرا و نه
 است و طعمش شور و با تلخی و خوردن آن جایز نیست در در ضدادات محله مستعمل است و در
 مثقال از تخم او در کشتن حسب القرح بسیار موثر است **کراف** بقارس کند ناد با صفتان تره
 و در بلی کوار نامند بری و بستانی میانه و بستانی او را میطه گویند و آن اسام است و آنچه برکش

با بستر و در تمام سال موجود است کرات البقل و کرات الایدیه کومینه و آنچه در آذربایجان
 اول بار میرسد و بشبهه بی بیاز و قبه او مانند بیاز است کرات شامی نامند و از مطلق آن کرات
 البقل است و بسبب گرمی در دو خشک و خوراق او بعد از غذا مانع ترس شدن طعام و ملین
 طبع و در حیض و ملطف و سهل در افق و قوی و منفتح سده جگر و مقوی کمر و قوت باطنه و منقح قصبه
 و ایش بقدر سه متقال و نیم قاطع خون بوسه و محرک باه و با غسل جهت جمیع امراض مابده و در کتب
 و با بار دیگر که پرورده منفتح سده جگر و سپهر و افق و قوی و حمل برک کویچه و ادویه تنهای و با ادویه
 مناسبه محقق اطومات احم و مانع از ان جنین و جلوس و رطوبت او که با سه که و آب نیک باشد جهت
 انضمام خم رحم و صلوات ان مفیده و صمداد جهت کز بدین هوام و افغنی و با سماق جهت شری و نایل
 و با نیک جهت قروح خبیثه و طبله مطبوخ او جهت بوسه و قطره آب او بار و غنکله و سه که گفته جهت درد گوش
 و روی و مسوفا و با کتور و سه که گفته جهت قطع نرف الدم و اعفای مفیده و چون گفته نارا و با رنجته
 و گرم او را در آب نجیخته با طعمه سهال کتور و نفع و غلظت میکند و آن باعث لذت اطعمه
 میگردد و اقام کرات از بیاز در مضمون نرف و نفاخ و منفذ لثه و در تراق و مضر مزاج عار و خرق
 و صورت تاریکی چشم و مصلح او کثیره و کاست است و تخم او در آخر دو م گرم و خشک و بیست و شش
 لغایت محرک باه و در متقال او با تخم مورد و قاطع نرف الدم و منفتح سده بلغمی جگر و محرک اشتها و مقوی
 و مانند در افق امراض مابده آن بوداده آن به تنهای و با حرف با بیلی و قاطع سهال منقح نرفه و حمل
 علاج امعاء و صفا و جهت کز بدین افغنی و کف و انا و در دمای مابده و بخور او جهت بوسه و با هوام
 و قطران بخور کردن جهت دندان و اخراج گرم آن موثر و چون کوبیده او را در سه که بریزند و نفع ترش
 سه که میکند و مقربیه و مصلح او غسل و در تقویت باه تخم کز شامی و کرات بری بشبهه سبزه است
 و بسیار تمه و منقطع و لغایت در بول و حیض و حمل او جاذب جنین و عصاره او سهال و او
 صورت سهال و موی بیخ قراط از تخم او باشد که چند اوزم است کتور و نفع بوسه است و از
 جمله ادویه تریان فاروق جهت کز بدین هوام قوی تر است از تخم سایر اقسام و صمدان رافع مرض نایل
 و مغز اعضا است دشمنی از بزی که در کوه با یافته میشود و در گوش بسیار باریک میباشد و با جدت بسیار
 ملطف و جهت در معده و امعاء و خورشید کردن و بان قوی الاثر است کرات بفتح اول و تحقیق ثانی
 اسم عربی و جهت کز است در از دیار یک و شامی گرم و پر شیر و در بلاد حجاز بسیار است

و عشیته السبع نامند شیر او را در اطعمه کردن رافع جزام و البته آنکه **کرم** اسم عجیبی است از طبلان و
بقار است کا و آنه در بصری حب الیقر نامند و آن دانه ایست در در قریب به نخود و بیره آنکه مایل بر سنی
دلمنی و تمندی و غیره ماکول است در اول کرم و در دوم خشک و در بول و ملین طبع و منفی سینه و شش و با
تزیات و جالی و با تقطیع و منقح سرد و اراد او که بعد از جفا میند و منتشر کردن بعمل آرد
سهل و محرک باه میرودین و با سر که رافع سرد بول و چرب کرده او بار دغش کجی مسکن زخم و بعضی
و با غسل و کرم دکان سمن بدن و طبع او با غسل جهت سرفه اطمینان و تنقیه رحم و ریه و سرفه
و با سر که جهت بر فغان سپهر زناغ و صفا و او جاذب خون بظاهر صلب است و جهت جرب و شکست اعضا
و سحفه و شقاق و نار فاریسه و تحلیل صلابت و قروح خسته و ساعیه و التام جراحات عمیق و با
از او در جرح جهت او یا نیند کوشتن دندان و با سر که دافستین جهت کزیدن عقرب و پشه
جهت کزیدن سگ دیوانه و افنی و کزیدن اتان سگ دیوانه و قویتر از سایر ادویه و مولد غلط فاسد
و زیاده او در سخن و مورث سهل و موی و مصلح از غلاب و کل ارمنی و قدر شرمیش تا سه درم است
کرمونگ کبابی است که بعد از نیم بخته کردن مرغ و امثال آن با تش برشته کنند جهت مر ما صین و
معه عار و تقویت بدن معینه و مضر معده ضعیف و مصلح او و میفنج است **کرم** و بقار زیره او می
شاه زیره و قریب او گویند از زیره در از تر و مایل بر تری و با صحت و تلخی است و گیاه بتانی او بقدر
و بر کس مانند شبت و کلس بیفیه مایل بکبودی میباشد و در سایر صفات مانند بتانی است و کور شده در
آخر دوم کرم در اول سبوم خشک صلیبته از کرم ماناست و محل ریح و منفی و ملطف و قابض طبع
و مصلح او و بیه لفاغ و در بول و حیض و عرق و شیره و با ختم و مانع صعود و بخارات بد مانع و محرک اشتها
و اروع و مانع تخم و ترش شدن غذا در معده و جهت اخراج کرم معده و حلقان بار و دغش
در باج کرده و مانند و در معده و معض و تقویت بدن و فربه کردن آن و محل بلغم و کزیدن عقرب
نافع و خوردن آن بقدر سردم بار دغش زیتون که بقدر کوفیه باشد بکفسته جهت اول استفراغ
است در سر که بر روده او موافق محرک رین و قدر شرمیش تا پنج درم و مضر ریه و مصلح او غسل
صغیر و مضر کرده و مصلح او کثیر او بدانش قرومانا است بسوق و زیره **کرم** بقار سه کلنگ بترکی
در نامانند کوشتن او در دوم خشک و کرم و منفی سده و سخوی بدن و محل قویج و در بر مضم
خلط غلیظ است و مصلحت آنست که بکند او را ز بعد از ریح با سر که در او غنما استعمال نمایند حیثه و آن

غالب سبال گوید و هر باری گوید و درم از خشک ساییده او باب نخود مطبوخ بهشت کرده و مانند حبه است
 در کین او رافع کلف و خون او مسکن نفوس معتدله جهت شکم و بازید البحر و سر کین سو مسام
 جهت بیاض چشم و باب علیه جهت تحلیل درم و سوی سوخته او جهت بوسیر نافع و سبوطا
 و دماغ او باب جفت رسد او زو باب مرزنجوش به ستور رسد او زو تا کیهفته رافع لقوه میکند و حبه است
 بشرطیکه در آن ایام او غن کر و کان بیاض کند و مانند برادشتی نگاه کنند و امکان آن جهت
 زردی آب و مشکوری و ناخنه و اثر ابله و طلا آن جهت برص و جرب متصرف قوی اللاتر است سبوط
 زهره و دماغ او از هر یک بلیقیده اطر بار و غن زینق و رافع نیسان و سفیدی موی سرد ریش است
 بشرطیکه نکر است و در نفوت یا ضمه بعد بل اش میدن به او با سر که غصص جهت درم سبز نیان
 موثر است **که کون** حیوانی است از جاموش بر از کتر و پوت او سیاه و چین دارد و رعایت صلابت
 و سنج او مستحدر و کعبه و شکل کله قند و از روی بنه او رسته و صورتش بخوک شبیه است بخوش
 او جهت بوسیر و مسرد و دت و کمرز اینها موام و است میدن آب از ظرفی که از سنج ان ساخته باشد
 جهت رافع بوسیر مغینه و طلا کردن به او مورث مهابت است **که کش** شکله در او و پای حیوان را
 مثل است و بهترین او از کوسفند و نر جوان است و بعضی او را سرد و خشک دانسته اند و جمعی
 و تر کثیر الغذاء و دیر مضم و رافع بعض غن در معده است و مولد غلط غلیظ مورث غلظت
 و سکت و صرع و نارکی چشم و مصلح آن مهر الحقیق و سر که او به عاره و خوشبو است **که کرب**
 سببی است شبیه سسل او می و از ان سرخ تر و در جمیع افعال مانند عاقر قره و ازین جهت نزد بعضی
 اسم عاقر قره است نه دوائی دیگر و نر و فادانیا است **که کف** بونانی بعضی اصفر است و نر و بعضی
 از آن زعفران و نر و بعضی مایران و نر و جمعی دروق الصفر است **که کله** اسم غارت سگی است شبیه
 بیا قوت سرخ و نر و بعضی عبارت از بستر است و بعضی حس و کوه است **که کوان** مرغی است به
 کینتک و از کینتک برز کز و با پای دراز و در طبع مانند عصفور است **که کوانه** نر و جهت نشان
که کوان اسم صنوبر صغیر است **که کوان** اسم قطن است **که کیش** در کاش اسم افخوان است **که کان** اسم
 غارت جند قوتی است **که کوبی** بری و فارس و رومی و صیغ قره مانا **که کوانه** اوی این است **که کوان**
اوی کرات بری **که کوان** کرات الایدیه است کرات بستانی است **که کوش** اوی قسم اخر خرات
 است که در جرسن جعفری نامند و هر کس مانند کرفش بستانی است **که کوش** اوی قره العیان

که در **صخری** و مافردنی نظرها بیون است که **دوغا** و کرمات بیکه فاشه است که **سود** فاشه است
 که **دوسن** یعنی از سبب بیون است که **دوغا** نیلوفر است که **دوسن** کرمات استانی است که **دوغا** فقط بیون
 دقیق که **دوغا** فرنیون که **دوغا** باجه و الحار است و کواع جمع آن مذکور شد که **دوغا** فشا و الحی است
 و نیز بعضی فشا البکر است که **دوغا** حاض که **دوغا** کردناک که **دوغا** بلقنت تنکابن قسمی از زون استانی
 که **دوغا** بلقنت تنکابن مثل است که **دوغا** اسم هند است که **دوغا** که **دوغا** اسم هندی قطع **دوغا**
 اسم هندی که **دوغا** اسم هندی عصف که **دوغا** اسم هندی شبت که **دوغا** هندی جبار شبت که **دوغا** هندی
 ایت که **دوغا** هندی فقط بیون دقیق که **دوغا** اسم ترکی اخصیج که **دوغا** هندی که **دوغا** اسم ترکی خزع
 که **دوغا** اسم ترکی حبیب است که **دوغا** اسم ترکی دلال که **دوغا** اسم ترکی سام ایرض که **دوغا** اسم فارسی جوز
 حیاضه که **دوغا** خراطین که **دوغا** ذین که **دوغا** سنور که **دوغا** پهلون که **دوغا** سبب غبار الراجی که **دوغا**
دوغا اسم فارسی مسون که **دوغا** اسم فارسی که **دوغا** اسم تنکابن زغور که **دوغا** اسم تنکابن
 شتران که **دوغا** اسم دیلمی شعر العولی است که **دوغا** بغدادی کشته نامندیری دبستانی بیاضه بری از
 ایزه تر مایل بر روی و تخم کوه کوه هر دو عدد بهم ملاصق میباشند در جمیع افعال فویر از بیاضه
 و زان زیوتر است و بری دبستانی او ترکیب القوی و نزدیک طراسروی و خشک آن در دو است
 و جالبوس شخ المریش کرم دانسته اند و تازه او با انوک حدت و قاطع باه و لغو و وسه منقل
 آب او کشته و هفت منقل آن با شکر شسته و منوم و مانع تخمه و صعود بخار بدماغ خصوصاً
 سر که در مساق و جرم او مسکن صفرا و آب معده و تشنگی و عالجی و رافع از لاق معده و تشنگی
 او بر آن باعث سرعت ولادت و ضد او مانع انصباب مواد حاره و رافع او رام و باد مسخ
 و بانان خشک جهت قروح ساینه و جرب و عکس سلاق و دره و با شکر در آن جهت صرمان چشم و باره
 جو محلل غماز و او رام صلیه و باره با قلد رادع خنازمر و اشال آن و قطرات او در چشم جهت مسخ
 بره و اید و حصبه و رفع از وی چشم مجرب و چون سرب را باب کشته سبب بند و باره و عن کل سخن
 طلا کتند جهت سرطان متفوح و غیر متفوحه مجرب و مصمنضه باب او جهت بوش و مان و سوزنا
 زبان نافع و در شربش از اب او بلوقیه و از جرم او ناسه و قیه و بوش برک خشکاش دکاه است
 و تخم او که کشته خشک عبارت از دست در دو سرد و در سیوم خشک و مفرح و معوی دل مانع
 صعود بخارات بدماغ و عالجی سبال و موی خصوصاً بوده او رافع حفقان و هیضه و دوسا

عار و خفا و در و اسرد با صندل و ایمنون جهت تقویت معده و ارفع و با می بختة مولد منی و
 سقط کرم معده و مانع تکون آن و صناداد با عسل و روغن ایمنون جهت شری و آثار فارسی
 و اشال آن و در زور او قاطع خون جراحات و شری که از او تر میت دهند جهت سرد و در او منع
 است شراب نافع و مقوف از کورس که جنبانده باشند باین خاصیت دارد و خامیدن او ارفع
 اول شراب و سرعت مستی است و مضر صاحب البر و وضیق النفس و مسکن نفوظ و مقل جض و
 از یاد او مورث لسیان و اختلاط دهن و مصلحتش تخم نیمبشت و شراب و سکنجین سفر جلی
 شربتش از تیدرم تا کیوفیه و بدلتش تخم کاهو خشخاش است **کوز انگبین** شینی است که بردخت
 از سایر اشجار است و مانند ترنجبین منعقد میگردد و هر چه از او درخت مید حاصل شود لطیف و آنچه
 از درخت کوز بطوطه هم سه با قوت قایضه میباشد و بهترین او سفید و صاف است که مخلوط بر کز
 در اول کرم و در خشک معتدل و مقورات غذا و نفس است و با قوت مسهل خصوصاً میده انگبین
 افعالی و جهت خشونت و وضیق النفس عار و سرد و در باغ غلیظه دماغی و نثرلات نافع و قدر شربتش
 در باغ رطل است **کوز نره** ^{الغلبه} قسم از جنه سین بطش است **کوزان** اسم فارسی بود و بخوبیه صحرا است
 در درختان کبیر الوجوده که در **کوز نراج** بجم و کاف اسم شردخت کز است **کوز** اسم فارسی طرنا
نره بسیار در آن **کوز نره الحام** است بر تخم **کوز نره** بلغت رسان بجم بجم است **کوز** و در
کوز اسم دیلی انجیره **کوز** اسم فارسی جذر است **کوزوم** اسم فارسی عقرب **کوزول** ابن تیمیة تصحیح
 نموده که آن غریبیت بقدر انگشته و در رنگ و شکل شبیه بخیار شیر و اندک عریض و دانه های او
 دانه خیار شیر و درخت او در ارم میباشد سرد خشک و بسیار قایض و کلام او در قطع خون
 اسهال و موی نافع و در زور آن در رفع نفث الموم جراحات معده است **کسیر و کسیر** اسم
 بطنه جوئی شبیه بر و ناس و در و سیاهی و سرد و غالب و مانند صمغ چسبکی است و تخمش شبیه بجم
 الرث و در کزیند پوست درخت است شبیه سیخ سیاه در دو کرم و در اول خشک و مقوی معده
 و مفتح سده کرده و در اول و حیض و جالی شده و در فرجه کردن بدن بهتر از اندر و در نیکو
 گنده انگ فادگنده کرم معده و سوزن او جهت دندان متحرک در در آن مفید و مضر به
 افعالی و مصلح او کبیر او قدر شربتش تا بخدرام است **کسین** اسم او می خسته الزجاج **کسوس**
 شمشاد جری **کسیر** جرم و نقل جو بای است که آفریده و در روغن او را که فته باشند **کسین** با نقل خشک

و نزه بعضی اسم که سته **کشته** از خشک **کسنفره** که بره **کیقون** و بیوب **کسته** اذان الغریت
کیته ابن عربی **کسته** جز الطایق **کسته** اسم هندی مشک **کین** اسم هندی زنج سیاه **کینه** اسم هندی
 حضرت **کنت** **کنت** اسم فارسی بقی است مانند آسمان باریک بهم پیچیده اکثر آن بیجعد و میاست
 گلش بکعبه و مایل بسیاری و از روی و برکش شبیه بر بناله عقرب و بیشتر از می چک نامند و بهترین او است
 و اول کم دور آخر خشک سهل بلغم غلیظ و محلل و حال و ملطف و ضاواو جهت او ارم باره و در با
 در بر باقی و قاطع باده و شیر و مصلح او سبب تصویر و قدر شتریش بکلام و در کش صبر است **کون** **کون**
 مانند آسمان باریک و بی یک و ساق و مایل جز روی و تیرگی و پر خار یا و بر کمانند و گلش از به مایل
 بسفیدی و شمش کویک تر از تخم ترب و مایل به هندی و از روی و اول کم و خشک و مفتح سده
 و در اول و حیض و شیر و عروق و مقوی معده و جگر و رافع فضلات متعفن و عروق و ملین طبع و جهت
 پنهان و بر فاق و تنقیه بدن در یو و خنق و مقص و ضعف معده و جگر و سینه و در راج آن نافع و آب
 او با سببین سهل صفا و مطبوخ او در تقیح و غت بنده او در اسهال قویتر و قدر شتریش از آب او
 و در اقیه و از جرم او در مطبوعات با نزه و ارم و مصلحتش ستر او تخم او در افعال قویتر از سایر
 از او ضاواو جهت ترب و تقوی معده و بوداده او فایض و قدر شتریش و در ارم است و کوبیده مضر
 سبز است و مصلحتش سببین و مضر است و مصلحت آن کاسته و درش با درج و در و ثلث او در
 است **کشش** اسم فارسی زبیب بیدانه است و موثر نیز گویند و بهترین او سبزه یا کبیره است و با
 سهل و خواه او در زبیب مذکور شد **کشش** قعیل است **کشش** شیره جوهر است و خواص او در شکر است
 مذکور **کشش** رومی افشین **کشش** قط **کشش** سطر خود در است **کشش** پنهان به خرامت و در طبع
 است **کشری** ماش است **کشش** اسم فارسی که بره **کشش** اسم فارسی اقط **کشش** اسم فارسی سفحات
کاویا اسم فارسی و بن **کشته** اسم فارسی مذالت **کشش** اسم فارسی تخم مخلصه **کشموری** با درج
 بی است **کب** استخوان متصل بیاق است و بفارسی غاب نامند و بهترین او کعب کا و در خاک مذکور
 شد و سوخته کعب البقر جهت سبزه و تقویت باه و با عسل جهت تقویت جگر و اول نافع و قدر شتریش
 نامه متقال است و سوزن او سوزی و دندان و ضاواو رافع برض و احتمال او مقوی باصره **کشش**
 فایده سبزه است **کشش** جز الطایق **کشش** اسم فارسی ارضین است **کشش** بیاتی است کف السبع
 چند اوز برش می ماند بقی است از بی برکش در او کم عدد و متشقق بقدر برک که کشش و در

خواص

بنامین میشود و بخت جنای او باریک و برادی زمین سبب میشود و از یک میخ چند
 دشت میبرد و در غیب دار و ملکش از او سبب میباشد و نزد یک ایما و زمین خاک سبز و در
 ام کرم و خشک و ملطف خلط و مقطع و حالی و محل و میخ او را جهت برون کرخت از باد و در زمان
 رفت صحیح و فقیه حرّاحات و نایب مجرب است و استه اند و الحال او را رفع بیاض است **کف البر** بنامی است
 که خازن باریک و بقدر شیری در زیر هر شانی سه چهارم یک مسته بر و مسته بر زمین جبهه
 ملکش از دو بسیار بران و با عطریه و بخش بقدر از تون و با شعیبه و در اول پایتیر میرد و در طبع و
 خاص مانند کف الصغ و قمر زنبه میخ او معین حل و در روز اجهت قروح جینه و با عمل جهت نایب مؤثر
 است **کف نام** بنامی است بقدر و ع و هر کش مسته بر بقدر هر یک مورد و بخش مابین سیاهی
 او نش سبز و بخش از تخم کافه با یکتره و با نخی است و نزد بعضی کبابه همین سبز است و اول
 کرم و خشک و رافع خفقان و محل الطح و مقوی حکر و در افعال قائم مقام همین سبز است و قدر بیشتر
 یک مثقال **کف البر** کف انچه مایز کونند و نزد بعضی دخت بچک است و نزد جمعی میخ سبب
 اومی و نزد بعضی کرم مصلحت است و بعضی کونند خصه الفلب **کف بایه** اصابع صفر است و نزد
 بعضی جرم **کف العقب** قاطینقی است **کف النمر** خربل است و کف الایه نیز کونند و بخت مصر اسم
 سفوفند و بون است **کف الصغ** کف الصغ است و نزد بعضی یک کف **کف الکلب** اسحاق **کف** و طین
کف اصابع صفر است و در عراق شکره ابابن اسم نامند و در مغرب بنطاق فلون **کف الدرب** و **کف الدرب**
 بنظایمان است **کف** است و غلاف شکوفه دخت خراب است و اصل شکوفه تازه سسی طلع خشک آن
 موسوم بدقیق النخل کوشن است و طلع مذکور شد و کفری با عطریه قویه و چون کینه کرد و سبز میشود
 و در تشن زایل میگردد و در آخر دوم کرم و خشک و با حرارت و بر دوت زیاد و در مثقال از سفوف
 او قاطع اسهال و طبع او قابض و نیم رطل از نیم کوفته را با یکرطل و نیم آب بجوشاند تا بصف
 باور و در آن آن شکر بقوام آورند جهت در ممانه کرده و صدف حشا و میضه و منع الضایع
 ببعده در رحم مفید و ستون کفری مقوی نشه و رافع اکل و قروح جینه است و بدستور او و او همان اثر
 دارد و ضاد او مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و با موسوم در ایستخ و رافع جرب است اینر طبله چند
 روز یکبار آرد و بنام بسیار نرمی که غیر کوشن در هم رسد در جمیع افعال قویه تر از کوشن و نبات مقوی
 و رافع نرف الدم و سبج و قروح جینه و اسهال است و در کف کفری که بطریق کلاب کسیرند و با عطرته

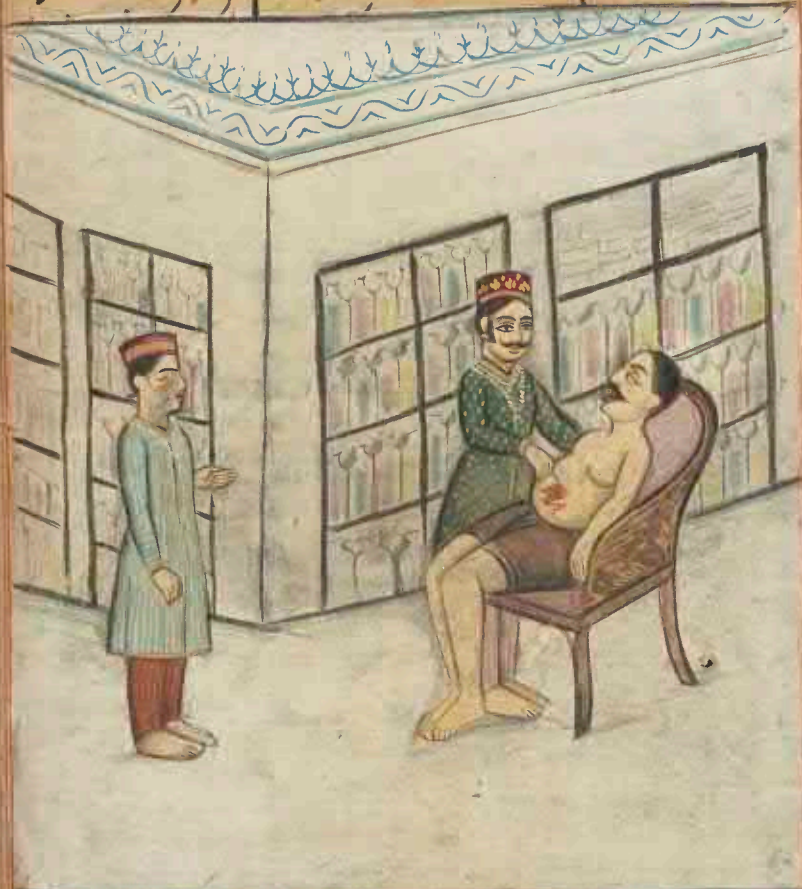
قابض و مقوی معده نافع اسهال رطوبی و سحج و روغن کفری که بعد از رسیدن طلع نیکوب کرده
 با مساوی آن روغن زیتون سه چهارم از حرکت داده صاف کنند سرد خشک و قابض و عالی
 بزق در افع قره معاد و در سر خار و مقوی موی و مانع سقوط آلت و کفری با لیا صیت مانع فساد
 روغن ها و مقوی مغل آلت **کفر ابله** فقر الیهود است **کفر با** اسم فارسی از بحر است **کفر** اسم
 خار زهره النخاس است **کفتار** اسم فارسی ضعیف است **کف شیشه** اسم فارسی سحر قوی است **کفت** اسم فارسی از
کفری اسم هندی قنار است **کلبک اوی** اسم ترکی صد تر است **کلبه** اسم هندی نیلوفر **کلب**
 اسم هندی و علاج **کلبک** اسم ترکی قنار است **کلب** لغت تنگبان بصلاب **کلب** اسم فارسی از بحر
 بر است **کلب** اسم چینی است که از هند آمده و فعل مغاث از وی آید و هند ادرام مغاث هندی نامند **کلب**
 بفارسی کرده و با صفتانی کله و بترکی **کلب** که گویند بطن الهضم و مولد خلط غلیظ سریع الف و موم
 کرده و کرب است بهترین اوز از حیوان جوان فر به و مصلحت خار و البغامه و سرکه و به او ملین ادرام
کلب بری و بحری و اهل بیاتد بری را بعربی ابن ادی و بفارسی شغال و بترکی جیغال نامند و آن
 کاه بک اهل جمع میشود و توالد واقع میگردد و سگ آبی دو قسم است یک بحری و دیگر نهی
 از اینفارسی جبران گویند چه در شکل و شبیه بخر بیاتد و بعربی طیب مای نامند و چند از این قسم
 حاصل میشود و سگ اهل اصاف است و جموعه آن در آخر دو م گرم خشک و بچه است از زله گرم
 و تر و چون او را با آدویه خوشبو بخته تبادل نمایند جهت جرم مجرب و البته و جهت جنونی و
 مالبخو بیا قوی الاثر است و پنهانیه او بقدر رابعه درم رافع سموم و کلفت و بیشتر او که از زمین اول باشد
 بین اثر دارد و قطره او رافع رفته البول و باض چشم است و چون بچه چشم نماند او را
 تمام طبع دینه بجد که باب لیسان شود و شود مشغال کندم بان بجز شامند تا جمع اینها را جذب کند
 پس خشک کنند و مرغ سیاه یکساله ادرجای ناریک بیا کندم تعلیف نمایند و بعد از آن تمام مرغ
 کتاب کرده آن عاقر تناول کند و غده ای دیگر بآن مخلوط نمایند با جهت صحت او که در از بحر است
 است خصوصاً چون سه قطعه مرغ هر در ده دانه او از سوزده شود و در ضرب کردن بدن نیز از بحر است
 است و کسیدن بچه یک پستان مرصعه را رافع انفا و بیشتر در پستان است و استخوان و عصب
 با استخوان و عصب شکسته و باره شده انسان التیام بهترین است بخلاف سایر حیوانات و کتاب جگر
 دیوانه است رافع سمیت سگ دیوانه گویند بهایب نافع است و ضاد خاکستر جهت شقان و

در اسبدر مکه در زخمهای کهنه و با سر که جهت سک دیوانه کمر بید موم شربت و مطلق زهره او مانع او میکند موم
 را در چشم و بول او را رخ نایل و شامیدن او مانع حل و به او جهت خنایر مفیده است و غرغره و نقرع حاد
 و کین خشک او جهت خنایر کجاست حضور صاحبون تعلیق با سنجون فقط گسسته و شامیدن خون
 خشک کرده او را تا بقدر سنجیدرم و به سوسور سر کین خشک او جهت اسپال دموی و زرد سر کین او
 جهت زخمهای کهنه در تخمیل او را م قوی الاثر است و تعلیق دندان پیش او که ناب کومند مانع خزره خواب
 در فون در حالت نوم در افق بر خان است و چون ناب او را با ناب کرم میوی ایشان بخور کرده بود
 در خانه جمع گسسته باعث حدوث قسه در آن منزل شود محمد زکرم با فرموده که قضیب سک افشک که ده
 در آن بند نه معین جمع است و کلب بری در سیوم کرم و خشک و در خواص مانند اهل است **کلب** در قسم
 کرمی او بقدر سک اهل و نیز کمتر از آن دست و پای او بسیار کوتاه و بی و بناله و کثیر الوجود است و پوست
 او از طرف نطفه بیکتد یک شقال از هر سه قائل است و علاج پذیر نیست و جالبیوس فرموده که انحال
 در افق بیاض است و بولش کوبید که شش نازده او جهت نقرس بسیار معیدیل **کلب** نیز بقدر کرم و زبانه
 از آن و شبیه بدلی و دست و پای او دراز و بناله و مانند بناله کرم است و در او در خانه میباشند خصوصاً
 در او در مکار و او در س کثیر الوجود است و در تخمین او را اشک نامند و چند از او حاصل میشود چغیر
 آنرا تجیریه نموده که صیادی در ایروان چند از آن قطع کرده بود بعد جوشانیدن در آب خاکستر او
 برون رنگ و بوی از آن ظاهر شد و بوی از استعمال در آن معلوم کردید در خواص و اغفال کلب بری قریب
کلب اهل است **کلب** در قسمت کلب نیز دیت **کلب** سک دیوانه است **کلب** کس کسیر اول جهت اصام
 سوخته است که بجه سفیدی رسد و اجزاء بسبب احتراق از هم ریزد مثل اهل پوست تخم مرغ و صفت
 و طریق و امثال آن و از مطلق او مراد اهل است که او را جبهه نوزده نامند و جالبیوس هم کلس
 است تخم مرغ سوخته و ایک استندتد غیر آن و مراد اهل صناعت اعم از آن است و بهترین کلس ارض
 است که پوست تخم مرغ را کمر شبیه پرده های آنرا کمر فسته در کوزه کل اندزده کرده چند شب مرزور
 کوزه بگذارد تا سفید شود و بهترین معدنی است که از سک رخام و سنگ نرزه صلب بعمل آید و آید
 نموده آن در آخر اول کرم در آخر دوم خشک تا بپست او از قوی القوت است و با صحت و محرق صلد او
 دره قسم حجری آنرا ناسه از قوت احتراق باقی است و بعد از آن سخن بیاشد و موم بر او در دست
 بپسید میریزد و در زینج در بردن موی مقوی فعل اهل است و نقل صفر و بر کشفقا و ارض به بوی

اوست دروغن کلسرخ و آرد عدس و توتیای معسول و کلسرخ ساینده در افغ جرحت لوزه است و
 اینک شسته با عدس و قاطع نرف الدم و مکر نفوخ کردن و قبله البقیه می تخم مرغ الوده با یک معسول
 اشته در چینه که آشتن در قطع اعاف مجرب است و صداد مسوز اعصاب اسهال و جهت سرخ
 انش و منع ادرار عرق و یا به خاک جهت کشودن دل او ام صلب دروغن ز میون که در آن اینک
 جوشانده با شسته جهت منع نزلات و برودت هر عضوی مفید است و کل این مضمون و جرح خون
 جراحات فویتر و جهت جرب و حک در دبا نیدن زخمها و جربک اعصاب مجرب است و فرفره او قاطع خون
 حیض است و گویند چون ادرایا مثل آن نک در بیج آن طرف ساینده مقابل آن سر که تسقیه کرده پس
 لقطه کتند مقطره که کرکیت از سفید کند و سیاه منقذ سازد و عروق آن یک کتند است در
 معده و عسر بول و غش و اسهال و موی و ابلی که در او یک را مکر نخته باشند هر چه باین طبع باشد
 است در اندک زمانی و از سرار کتوم است **کلیج** لغت سرطانی و بعد ادی گوید که نزد اهل مغرب نباتی
 است برکش شبیه هر که دخت سبب و قابض در افغ آفت الدم و اسهال و موی و جهت کشیدن افغ و
 سعوط او جهت اعاف مفید و کثرت بسیار کم در عرق در افغ معض است از قول او ظاهر نشود که
 اندر طالبس باشد و در اینجا تصحیح نموده که مانند نشان بی برکت است و در اینجا بیان نموده که برکش
 مثل برک سبب او بلفت مصر کله عبارت از شش است **کلیج** اسم اشش **کلسرخ** اسم **کلسرخ**
کلیج در جبر **کلسرخ** سفید کلسرخ اسم فارس غراب ایض **کلسرخ** سیاه اسم فارس غراب کبر و غراب
 الذرع است **کلم** خوشتر اسم فارس اذربو است **کل مغرب** با صفهان اسم ستار یون **کل مغرب** بلفت خراسان
 ازین دخت است و بلفت بر هر حمام **کلابک** بلفت تنکابن و در **کل کاف** بلفت صفهان ارض
کل شش اسم فارس سرن **کل آنت** است اسم فارس اذربو **کل** اسم فارس جند **کل کلم** اسم فارس
 جوز جند **کل سنگ** اسم فارس خراز الصخر است **کل** کبر کاف اسم فارس طاین **کل بمان** طاین الله
کل خردن طاین ماکول **کل غنا** بضم اول فارس فاشیه **کل فرقتل** اسم فارس زهره **کل فرقتل**
 اسم فارسی میفینج **کل سبز** در درو **کل سبز** در درو الحاق **کلم** اسم فارس کرکیت است و کلم روی او
کلمک اسم فارس که کی است **کلمه** مار الور و **کلیک** اسم فارس و یک **کلمه** اسم و بی لوف **کلمه**
 اسم هند شو نیز **کلمه** اسم هندی بطین **کلی** اسم هندی لبه **کلمه** اسم هندی جباری است **کلمه** اسم هندی
 کیه **کلمین** اسم هندی خوینان **کلمه** اسم هندی حب القلت **کلمه** بفراس سر خا مندا سفید است

میزند و جهت صفای آنک بشیره و سرخی اخراست مثل زمان **کلیس** بلقت ماثرند
 در آن است **کاشی** صمغ که نقش کوه است بنشیند بجای شیر و گویند اسم هنری جادو شیر است در اثر سبوم گرم
 رقیق و در بول و جض و مسقط جین و محمل صلابات و مسهل از وی است و رافع استقا
 طی و زتی و قدرش بیش از بکوانک نایندرم و مصلح او **کتری** بغارت امرد و گویند بستانی و
 رای میانه بستانی او ترش شیرین و ناف است و بهترین اوقات شیرین امرد و جض و نظری است
 و جض مخصوص بلاد و اسقان و محمد و شیخ المرئیس است و نظری در آنکه تلذذ موجود است و بهترین
 بلاد بلخی است و امرد شیرین معتدل مایل بحیرات در دوام تر و حالیس بخارات و مقوی و مقوی
 معده و ماضیه و دل و رافع تشنگی و خفقان و نملات و سوزش شانه و ملین طبع و با قوت قالیقه
 بعد از طین و معوی خون و در طب و مانع از جهت رافع سمیه قطر معده و مولد نفیج و مصلح از نجیل
 مرپی و راز نایه مصلح است و بهترین اقسام امرد و ترش ابابور اول سرد در دوم خشک و قابض
 و مقوی بکر و معده و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و رافع تشنگی و بعد از طعام و مسهل بصر
 و قبل از آن قابض و مولد خلط صام و مسدود و مضر مشایخ و مصلح ادعس و جوارشات و کندن رات
 و نارسیده و زخم آن غلیظ و مورث قولنج است و در متقال تخم امرد کشته کم معده ^{و البته}
 شکوفه او مقوی دل و مقوی و قاطع نرف الدم و اسهال و صفا و جهت ورم خارج چشم نافع و برگ او
 جهت اسهال و ایام جراحات و جوب و مرگ و نایب نایب آویزا صمغ او محمل و متفحیح قوی است و
 نوع بری او قلیل الحکمت ^{الطیبات} و کوچک بی آب و با عفت و بسیار قابض و مسدود است و در راجع
 جهت او با نیند کوشش جراحات و مغوف جهت اسهال دارد خاکستر جوب او فاد زهر فطر و امثال
 آن و مضر عصب و مورث قولنج و مصلح او در به حاره خوشبو و عمل است در بام و در قابض طبع و مقوی
 معده حاره است **کمان** اسم جنس اقسام فطر و شیخ و قیل و ساروغ است و زهر برخی مخصوص ماکول است
 و فطر مخصوص النوع غیر ماکول و هر یک مذکور شد **سافطوس** معرب از همان طش لوانی است که بمعنی
 صنوبر المارغ باشد بناتی است در بوی شبیه بصنوبر و در طعم تلخ و با نیک قیض و نیز در سافش بلند تر شود
 در کشت در پیچیدگی و ترکم دهری از رطوبت شبیه است بخی العالم صغیر که بغارت همیشه بهار نامند و در کشت
 از آن ریزه تر و با زغیب و رطوبت چسبیده و شگنای او مایل برخی و کشت زود و با یک تخم از
 تخم کرفش که بکثر و بخش سعید و از ماه نینان تا سرطان استمرار دارد و در وقتش تا ده سال

است و مولف اصحاب را تفریح نموده که کشتن نقش و برکش شبیه بصعتر است و در شیر درامند و او را
 و ظاهر این کلام نیز از جمله اشیا است او باشد در دوم کرم و در سیدم خشک و مستعمل از برک و شکوفه
 تخم اوست مفتح سد و در لول و حیض و منق و جالی اعضا باطن و سهل بلغم غلیظ و جهت استفا
 ویرقان و در مفاصل و تقرس و عرق است و تحلیس و باغ مفید و با تو بال الحاس و در ایتاج مهمل
 عظیم از دایب و منق رحم و سایر اعضا است و در اومت او بابی باین و شهید رافع عرق است و در
 و ضا و اوجیت انزال جراحات و صلایت پستان و با عمل جهت نکه ساعیه نافع و مضرایه و مصلح او
 انیسون و قدر شربتش از دو درم تا سه درم و بدیش بوزنش سبب لیوس و نصف آن سلیم است
 باید که در هرمانی بسیار کرم در مزاج اطفال و محرومین استعمال کنند **مورد** که معرب از حامد و یوس



و کرده است مصلح او کثیر او بدیش بوزنش سیالیوس و ریح ادرسی و نر و بعضی غافث و سلیم
 معرب از جامون بونانی است و بفارس زبیره نامند بری و بستانی بیات و هر یک از اصف مختلفه
 است سیاه بری و بستانی اکون که ماتی و در زو افارسه شامی و سفید و اینطی نامند و ایضاً زبیره

ست دور اکثر نمک آن می باشد و بری هر صفتی قویتر از بستن و صفتی از بری سیاه و شبیه بشوینز
 آن الحار است و از مطلق کون مراد که مانی است یونانی او را با سلیفون نامند بمعنی ملوک است
 بهترین اقسام که مانی بری و زبونترین سفید است بستن و قوتش تا بیست سال باقی می ماند و بنا
 بر آن زیاده کو چکتر و برکش مستند و قویه او مانند شیت است در اول بیوم گرم و خشک بسیار ^{ملطف}
 در اول و ششم و هفتم و حالبس طبع و حیض و تریاق سموم هوام و محلل رایج و نفخ و یاضم و تحرک
 روع و ملطف لوم غلیظ و جهت غرض و تخمه و معض ایچی و رافع خواهرش کل و استال آن و
 فواق اطوبی و در دم ایچی سبزه بوداده او جهت اسهال اطوبی نافع و سرکین و سه که پروردگان که
 برشته باشند قوی القبض و در رفع رطوبات معده قوی الاثر است و حصه بطن او محلل نفخ و فزونی او
 بادغی زیتون قاطع حیض و مضمضه او طبع منکس در دندان و تزلزلات خصوصا باصعته و فطوره او شسته
 فتره چشم و جرب و با سفیدی تخم مرغ جهت اسهال و طلا و جالی بشره و آب او جهت طرفه و باطل
 جهت بس و ماحه و سوسو طابا سه که جهت اعلاف و صناد او باروغن زیتون جهت درم سبزه زبانه
 باقی جهت سایر او را م نافع و مضریه و مصلح او کثیر او قدرش بیشتره و درم و بدل که مانی سایر اقسام
 او بدل کون شامی که با و تخم کند نام است و در او است جرم او و روق او مورث لاغری و زردی
 است و چون آب ریزه را بر بدن موله در جین ولادت میالند تا نماندیت در مدت العمر منع کون
 نقل میکند و از غیریات دانسته اند و قسم میطه او که بفارس ریزه سبزه کوزیند ملین طبع است و نوع بر
 که شبیه بشوینز است جهت که درین هوام و نظیر البول و اخراج سنگ شده و کرده و خون منجمدان
 بر عدیل است خصوصا چون باب کرفش بستنی میزنند و با سه که جهت جواق و گرم معده و
 صناد او باروغن زیتون و مسل رافع رنگ خونی مرده تحت جلده است و جهت درم حار استنشاق
 سفید است **کون چینه** قسی از کون بری است شبیه بشوینز و مذکور شد **کون علو** این بوق
کون اری و اری که رویات **کون اسود** زیره که مانی است و در بعضی بلاد شوش نیز ابا بن اسم
کون بنی شوش نیز است **کون نیط** زیره سبزه **کون مافریونی** است **کلام** صمغ مریمیه و بفارس
 سیه که یزد و حه لبانی مذکور شد **کمانه** تمیمی که یزد بلقت سرمانی با و آورد است و بفارس کیایی است
 معروف که در آب را بان تغلیف میکند و علتش متان صمغ است **کمان** اسم هندی است
 از پیش است **کساره** اسم هندی تخم انجیره **کمار** اسم هندی مویس است **کونی** اسم هندی غلب

کینه اسم فارسی بول **کیش** اسم ترکی **نفضه کینه** صمغ است مخصوص بلاد **شیر عمان** و **جبال من مستر**
صلب یا **لب** تر از **کندر** و کم و سفید است اما اثنی نماند و تازه او را که در این حرکت داون باشد
 در چرخ گویند پوست رقیق او را که از ساین یکدیگر باشد جدا میشود وقت **کندر** نامند و آنچه غیر صغایان
 و ماخذ او باشد فاق **کندر** و قوتش تا بپست سال باقی است و مغشوش او از آتش شدید آید
 که در درخت او بقدر دروغ و خار دارد و برگ و تخم او شبیه برگ و تخم مور و در دم گرم و در سبوم خشک
 ملطف و محلل ریح و جالیس سیدان حرق ظاهر اعصاب و مجرب و مانعی و نفث الدم و مقوی دل معده
 و باضمه و حافظه و محقق بلغم و با تر بایق و بیس و منقح روح حیوانی و دماغی و جهت حقیق و صفا
 کردن آواز و با مصطی جهت رطوبت دماغی و عتشان و قوی و اسهال رطوبی و بندرم آن باشد آن
 جهت اخیر در اعین غل و عمل جهت رفع درد دارد استخوان که مزمن شده باشد و با صمغ جهت ایام
 که به چشم سوم و عسر نفس و ابو با عمل و شکر جهت ضعف معده و ریح غلیظ و نسیان و با موم ریح
 و معتر جهت نقل زبان و باز زده تخم نیمه شست جهت تقویت بابه و تولد است خصوصاً با جود
 و الحال او جهت جلا بصر و قهر چشم و غوغا سینه در آن دو معده و سلاق و بیاض و در طب و حکم و
 ظلمت بصر خصوصاً با عمل در زرد جهت سوختگی آتش و شقاق که از سردی هوا بهم رسیده باشد
 و با نظرون جهت فروغ رطوبه سرد و با روغن کینه جهت تحلیل صلابات و با روغن مورد جهت
 موی و با عمل جهت درخت باریت جهت شفاف مصل و با شرب جهت درد گوش با قهوه بیا و
 روغن کلبرج جهت او را معده پستان و با او در بی محله جهت درم چشم مفید و بخوراد جهت رفع
 دیار سرد رطوبی و قویا که در زمین هوا و خامین او جهت سرفه رطوبی و تقویت دندان و لثه
 نافع و چون یک مشتقال او را در آب جنبانیده آب او را بنوشند و عادت بان نمایند جهت رفع
 نسیان از مجربات استه اند و **کندر** را در محرق حرق و بلغم و مصدع محرورین و باعث صغون و خرام
 و پتق سیاه و مصلحش ریح **خار** و شکر و قدر زیاد با شیر و سر که کشنده است و قدر شربش بخار
 و بدلتش مصطی است وقت **کندر** خشکتر از **کندر** و شدید القیض و محقق قویت و جهت نفث
 الدم بغایت مؤثر و مقوی معده و مانع سیدان مواد با اعضا و واقع قرصه امعاء و حفنه او نیز با
 جهت قرصه امعاء مفید است و خضار او هر شکم فافع اسهال کشنده گرم معده است و دفاع **کندر**
 لطف تر از **کندر** و مفتح و جالی و در افعال ضعیف از قوت است و تخم درخت **کندر** واقع اسهال

بویست و در خان اذ که دوده باشد کرم خشک و مسکن در چشم خار و مانع سیدان اطوبات چشم
 منقح قرصه و النیام و بنده انت **کنده** بیخ بنانی است بشبه به کلک برکش مابین سرخی و سفیدی در
 شام لباس بشیمت ابا و میشویند ظاهر بیخ او مایل بسیاری و در و تش مایل برزدی و متد لوی
 سلطان میرسد و قوتش نایبست سال باقی است در آخر سیوم کرم خشک و با سمیته و محرق بلغم
 رة السودا و بلغم غلیظ و محلل ریح و منقح و در بول و حیض و مخیر جین مرده و فاضل رنده و مقطر
 جگر و معده سرد و جالی و بغایت عطارد و سایدن و طلا کردن او جهت استقاد سبزر
 در وقت الت و معاصر بر طلا او با عمل جهت بهیج و برص و حکم و قویا و سعوط او باب بقدر
 جهت امراض مایده و باغی دبار و غن بقشه جهت شکوای و ضعف باجره و رفع بهوش مصروع
 و سکوت و بیخ صاحب فالج و صداد او با دوران او از بیخ در و غن از متون جهت او مابین مو
 و التعلیق و اراحمیه محرب و فی کرون بان جهت عسر النفس و بود با بیخ کبر و جاشیر جهت
 بیزانین سنگ کرده و نشانه و منقح سودا مانع و در غنی که در آن جوش نیده باشند جهت
 امراض بارده کوش خصوصاً جهت کرم آن و جهت حکم آن قوی الاثر است و قدر شربت جهت
 فی کردن یکد انگ ناو و در انگ و جهت سبزر و بر فغان و امثال آن یکد انگ تا بیخ قیراط اوی
 اجتناب شرب او است و در دم اگشده بخنق و در دست کم و تشلی مفرط و مضربه و شوز
 کرب و غش و مصلح او کثیرا و شیر نازده و بد بش جهت فی مثل او جوز القی و ثمت آن فلفل و در
 غیر آن دو وزتش مقدس نصف آن شیطیح **کنوس** بلغت طبرستان قسم کبر از عود است
 و تبرکی اریکل نامند و قابضتر و لذیذتر از عود و در افعال و در ام از زیاده از دست **کنوز** رام
 فارس صمغ الحمر شفت است که بفارس کنکر نامند در او کرم و در اول خشک و منقح صفرا و
 بلغم و صداد و محلل او رام و قدر شربتیش از کلکرم ناو و در دم و بد بش جز القی است **کهن** اسم
 بیطی است مثل و اخت کوچکی برکش در انگ و حدت بشبه بهرک سقر و در بوی باشد بوی و و
 او شاهی او از یک ساقی سبطر است و زمتر از درخت جهت الحضر در سیوم کرم خشک و
 بولین او منقح و مانع و شرب او مستحق معده و جگر و معین با ضمه و بالی صبت در جای که او باشد
 عقرب در آنجا باشد و اگر برک او را بر عقرب باشد در حال بیمه و در مضرب و محرق خلط و قدر
 شربتیش کلکرم **کنزی** بنانی است بشبه به بنات کنده می از مایه و در انگ و برکش و نصیر از آن

دو ابوی مانند کندر و در سیوم کرم و خشک در اکثر افعال قایم مقام کندر یافته اند **کندر** مصطفا
کجوزش اسم یونانی جاورس **کندش** **الدردک** عود العطاس **کندزه** اسم اصفهانی امزدت و در دلم کجوزش
 نامند که گویند نیز نامند **کینجه** اسم فارسی **سست** **کندم** اسم فارسی **برهت** **کنکر** اسم فارسی و شفت **کنکر** اسم
 دیلمی خندروس و در اصفهان دزه که نامند **کندم** **ابوانه** اسم فارسی **شیم** **کنگر** اسم فارسی با داورد
 اسم فارسی **قرادست** **کندها** اسم فارسی **کراث** **کنار** اسم فارسی **تیق** است و بلیقت ماژندران اسم در
 نم **کنک** اسم فارسی **قنیه** **کنک** اسم فارسی **عصونیت** **کنز** اسم هندی **کندر** **کنس** اسم هندی **قیس** **کنس**
 اسم هندی **کیرت** **کندهک** نیز نامند **کنده** اسم هندی **یشکر** **کندهیل** اسم هندی **قناع** او **خرت** **کنده** اسم
 صحیح است **کجوز** اسم هندی **خرطین** **کنوی** اسم هندی **عین الثلب** **کنده** هندی **بصل الفار** **کنده**
بلقت هندی **شادج** **کنجیل** هندی **طبع** است **کندها** هندی **غذ** قوی است **کننول** هندی **پشان** **کنک** هندی
وحن است **کنوار** هندی **بات** **جبر** است **کنول** هندی **بنلو** **قر** **کنده** **بلقت** اصفهان نوعی است از موی که مایه
 ایگام را در شیر حل نموده استعمال میکنند در خواص قریب بمری و محقق ادکتر از آن و مصر نیست
 و بر ذرات اما **کنار** اداعت **تینا** عقی و ادرا م در منه است **کوسل** لغت **تمکین** در دلم است
 این نلیمنه **بلقت** **طرستان** دیو دار و **بلقت** ماژندران **کوتن** **کسیاه** بیان نموده در آن کیانی است
برکش **شیم** **برک** **نارنج** و ساقی **در** **زیاده** **بر** **دور** **دور** و **تخش** **سیاه** و **بقدر** **الو** **بالو** **دظا** **هر** **تخش** **سیاه**
در **دش** **سیاه** **داو** **غیر** **تفاح** **دانی** **صیت** **هر** **تغلی** **که** **قانع** **آن** **در** **جین** **قلع** **او** **کنده** **هر** **قول** **که** **مقول** **شود**
شاید **آن** **پشان** **قول** **و** **پشان** **فعل** **مبادرت** **نماید** **و** **از** **مموده** **و** **ستعمل** **از** **ان** **در** **ولایت** **و** **دلم** **برک**
اوست **و** **در** **طعمه** **استعمال** **نمایند** **و** **در** **از** **خرد** **و** **م** **کرم** **و** **مسکر** **و** **مورث** **بستجوابی** **و** **بپوش** **در** **اف** **سلسل**
بول **و** **بول** **در** **فرش** **و** **در** **مفصل** **و** **ام** **اض** **بارده** **رطبه** **و** **قدر** **شربت** **ش** **از** **برک** **که** **باطعمه** **طبخ**
نمایند **تا** **وه** **در** **م** **داز** **سجش** **نایتم** **م** **دکنار** **و** **مورث** **جنون** **دکشته** **است** **کوار** **جمع** **کرا** **و** **نکو** **که**
کور **اسم** **فارسی** **مقل** **کوشان** **پشان** **کوار** **با** **آور** **دست** **کوز** **کنده** **هر** **جند** **کوب** **کوشان** **کوشان** **کوشان**
خس **است** **کور** **اسم** **هندی** **حش** **البقر** **کوکب** **الارض** **طلق** **است** **و** **نزد** **بعضی** **قیمو** **لیا** **که** **کرا** **خس** **پشان** **از** **نور**
عسل **کول** **نوع** **از** **سلس** **کول** **اسم** **فارسی** **چنطیانا** **کول** **اسم** **ادی** **انته** **کول** **کول**
اسم **سربانی** **اجاص** **کول** **اسم** **فارسی** **ایچد** **کول** **اسم** **فرنی** **شای** **است** **کول** **اسم** **فارسی** **زغدر** **کول** **اسم**
اسم **فارسی** **شیخ** **کول** **اسم** **فارسی** **کیریت** **کول** **بفتح** **اول** **دو** **م** **فارسی** **است** **کول** **اسم** **فارسی**

اسم نری حاصم است **کومل** اسم هندی مقل **کورا** اسم هندی نقیب **کورا** اسم هندی فرس **کرا** اسم هندی
 نط **کوه** اسم هندی حسب السیل **کومی** هندی دجاج **کوکرد** هندی کما فیطوس است **کوکا** هندی
 اسم هندی خصی **کند** هندی صمغ **ککم** اسم هندی خراة است **ککوره** اسم ماژندران حرف بابلی **ککرتا**
 سندی گوید که از نوع مهره است و از دریای مغرب ساحل مراغه و بعضی اعتقاد آنکه صمغ درخت
 جوز و غیر آنست که از بلاد روس و مغرب و بلخار خیزد و نزد بعضی آب چشمه است در خرام بکر مغرب
 مانند مر میخه میگردد و در حقیقت قطره از کمر باشت به ده نموده که ملک در آن مانده میخند و میخجسته بود
 و نزد محمد بن احمد معدنی است و مغرب آن قوتیتر از ترابچه است و از قول قدها ظاهر میگردد که هر پاد
 سندهاوس بک جتس باشد و سندهاوس مخصوص بلاد هند دیگر با مختص بلاد مغرب و شمال باشد و در
 اودق گاه هر دو ترکیب اند و سندهاوس مانند حرارتی که از بالیدن بهم رسد جذب گاه کند و گاه با
 محتاج بالیدن زیاده است و در سندهاوس سرخ غالب است و در کمر با از وی و صلابت و در حین رختن
 برای شیخ سوزخته از آن ظاهر میگردد و بهترین کمر با آنست که در ساحل بکر مغرب و از زمین مزارع
 مغرب بهم میرسد و در کمر می معتدل و در دم خشک و نزد بعضی در اول سرد است و موقی معده دل
 و مفرح و قاطع نرف الام جمیع اعضا و حالب نفث الام و حبض و نزلات و داغی و قی جهت اسهال
 اموی و یرقان و خفقان و حرقة البول ضعف کرده و سنگ مشانه و با مصطلح جهت عمر بول
 و بالی جهت اخیر ناخ و طلا و جهت شکست اعضا و با مورد جهت متعرق صفا و با صبر
 جهت اسقاط کردن و آنه کوب سیر و باب جهت سوزشکی الش و تلبس از جهت حفظ جنین از اسقاط
 و رفع یرقان از مجربیت است و نفق او بر معده جهت منع تخمه و با خوردن بشن جهت تقویت
 دل و وضع خوف و طاعون و در او را جهت انیم زخمها معقد و چون بوزن چهار شعیب او را از
 طالع سرطان صورت بوزنه قایم اند که نقش کنند حامل آن جماع فتوای باید و گویند مضر است و مصلح او
 بقیه است و بر شس سندهاوس اگر یافته نشود وزن آن طین ارمنی و دو نلث وزن آن سینه
 است و در نصیح مروارید و در رفع طاعون در جان و قدر شربت ششم متقال است **سید**
سید اسم اصغری قلی است **سید** اسم سریانی شیخ نبات فاوینا **سید** اسم هندی خرفه
سید اسم ماژندران است **سیری** اسم هندی مرده بی کونست است **سیریت** هندی حرمل **سیرت**
 هندی ترش است **سیر** هندی اسم سمر است **سینکی** هندی تخم خرفه است **سندی** نقل جبر است

بهترین اوصاف در شقان است که کیودی او سبزی و سبزی مایل باشد و آنچه از شکم در نیت در سینه و
 باز منج در زنج و سنگره تربیت دهند و اول جوری می باشد بخلاف غیر منقوش و مستعمل در طب
 نیز منقول است در اول گرم و مغسول او در اول سرد و در دوم خشک و سهل سود او اخلط غلیظ
 مخلوط بخون و صاف کننده که در آن و بالی صیت ارفع آن سود او احوالی قلب و حال است و تعلق
 او ارفع خوف و او مفرح و مقوی دل و حال با قوت قابضه در ارفع امراض سود او هم و غم و دلخوش و
 بخارات غلیظ و در احیاء و انکمال او جهت سلق و در دو معده و بیاض و قرصه در بخان ترکان و
 در او جهت اکل و قروح ساعیه و نفوخ او جهت اعاف و فرجه او با او عن زمین جهت حفظ
 چنین از اسقاط و طلا و با سکه جهت تجعد موی و قطع نایل و برص مفید و مضر مخمده
 مصلحت مصلح و موجب کرب و غشیان و مصلح او کثیر او عسل و قدر شربتیش از نیم مثقال تا
 یک مثقال و در شش حجره است **اسم فارسی بنانی معر و فست در دریا بخانه غرس کند**
 بیار او را او پیه بهنا صفت کوبیده بچوشتند تا آب سوخته در عن مایند طلا او جهت عرق النساء
 یافته اند **اسم فارسی بنانی است برکش شبیه برک از بنق و منقصر در سه چهار عدد و در کشتن**
شقایق بغان و در اکثر آن و بخش مانند بیاز و بعد از فندق و طولانی و در چند پرده او صبری
 به ابریشم مطبوع و بسیار نرم و پرده بیرون او سیاه و مغزش سفید شیرین و ساقش بعد چهار
 انگشت است با الفصح و اسکار و محرک بایه و صرخ کننده خرد و منوم و قلیل الحار و در باطن
 عالی و نشاط او بیجا بدست و شسته و باضم است و قدر شربتیش از یک گرم تا دو گرم **لا غنیه** نوع از
 برغاف با سیمیه و بمغاله تر از انواع است و احوال است و احوال صرح گوید از مطلق نوع مراد لا غنیه است
 و او را در تنگای سینه خنما مذکی است بر شیر قریب بیکه سفوفیا و برکش در در کشتن از
 مایل بسرخ و شبیه برکش و مایل بخوشبو و بخشش مانند حشماش و از هر سیوم گرم و خشک و شیر او
 سهل قوی و مقروح جلد و منقی و به سوزن برک و تخم او همین اثر دارد و کشته مایه و جهت
 رقی و اخراج از داب نافع و شیر او از سفوفیا قویتر با از جو جمع کرده استعمال باید نمود و قدر
 شربتیش از یک گرم و نیم از او در جو مخلوط بان تا یک گرم و از هر کشت در مطبوعات به سوزن تا یک گرم
 و مضر امعاء و مصلح او کثیر است **اسم فارسی کوبیده کبابی است که از کله معطره شرفها الله تعالی خیزد**
 و بخور اثر او جهت بواسیر و در معقد و شرب او جهت رفع سبلان خون نافع و مضر نشانه و

مصالح او تخم مورد است **لالی** صمغ درخت هندی است خوشبو همیشه بموی مرکب از لوی موم مصطلح
و در رنگ مابین سفیدی و زردی و در آخر و دم کرم و خشک و سخی و ملطف و منفتح سده در ارفع بلغم
و جهت شکست اعضا ضعف عصبه و امراض بارده و طلا و جهت جراحات و تحلیل و در مفاصل و
قطع و ایجه نافع و با آب مورد جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال مویز و بخور او عرق او زنده
و مصدع محرورین و مصالح او کشیز و قدرش بیشتر بیدار است **لابچی** اسم هندی بیل است **لابجوردیه** صام بود
لازورد لاجورد است **لاشوریش** و غیره سادش بومانی و لا عرقی سیراتی ارب است **لاسورس** بومانی
ارث بجرمی است **لابط** غرظیش **لاسورس** بومانی ما بودانه **لاک** اسم هندی کرسنه **لاک** اسم فارسی
لال پشت اسم فارسی صفحات **لا خطا** اسم فارسی علامت است **بلندی** اسم جنس بانی است که شانه ها
او ممتد شده بجا و رخود به سجد و هر چه بزرگ باشد کبر که میند و هر چه کوچک باشد از اصغیر و بلبل کبر
سفید و سیاه بیانش سفید و اکلش سفید و شبیه بتاج حجامت و تخمش سفید و برکش مانند مرکب بود
در تنفاین مگو نامزد سیاه و اکلش بقرش و دانه او سیاه و بلبل صغیر اقام است سفید و زرد
سرخ و کبود بیانش در مرکب هم ریزه و گلش کوچک و تخم در غلاف سیاهی مایل سبزی در قسمی از آن بی شکر
ساق و جمیع آن کبر و صغیر شیر و ارب است و مرکب القوی و نرد و جالیوت و در دم سرد و خشک است و نرد
ابو فیان ماسویه کرم است و منفتح سرد و ملین طبع و محلل داب آن سهیل مره الصفر و چون بچون
بفتح آن غالبه سهیل آن کمتر داب افشوده آن بعکس است و بزرگ کبر سفید که مسمی بجل الس کین
است جهت جراحات عظیمه و سوختگی آتش و در دسر و امراض سینه داب او جهت سرفه و فوئع حار
و باخیا ریشتر جهت ورم بزرگ تازه او جهت درد سپهر و مطبوع او در در وقت جهت تحلیل او در دم و در دها
و سقوط عصاره او با ابرسا و نظرون جهت درد سر کینه و بار دغن ز میون جهت درد گوش و در آن
و با موم او جنب جهت سوختگی آتش مفید است و نسیم سیاه اعصاره او سیاه کتده سموی و در کش
جهت قروح جنبه و کل چشم آخربن شمر است آسیدین و فرزه آن در حیض و بخور او بعد از ظهر
مانع حمل داب شدید الحارات و صحت دسترنده و کتنده قمل و بیخ او با شراب جهت کزیدن رتله
و بزرگ تازه مطبوع او جهت التیام جراحات جنبه و سوختگی آتش مفید و از صنف کبر آنچه برکش است
دور از بابل بسیاری مسمی بشیمه است سرد و خشک جهت سرفه و فوئع و در دینه و دتیمی مر نمند
بیخ و سپهر و ریح رطل از آب او با و در دم مغز قاطع طرف الوم جمیع اعضا و خشک او ارفع

این جنسه و نازه او الیام دهنده و حیاتی است و انقسام بسیار مضرت نه و عصب و مصلح او شکر و مانع
 و قاطع حیض است و قدرش بیستش از اب اولی و قیه ناسه ورم و لیلیاب صغیر با فوت قالیقه و محله و اسل
 قره الصفیر او اسلم از اسباب است و اقمه سر که با بیجورت طبع باشد و قوتی دارد و محل درم مفاصل و یا
 خیار شیر جهت اورام احت و تفتیح سرد و اکثر بیجانان و قدرش تری از اب اولی است و طبع است یا بیت
 در هم نبات **سج** اسم عربی درخت عظیمی است و در صغیر مصر کثیر الوجود است شبیه درخت خیار و تفرش
 و بک و ستر و بعد از رسیدن شیرین می شود و با کرم است طعمه در کشتن بیل بد از آنی معروف است
 و ابل مصر سمیت در دیافنه اند و این جنس که مولف مناج قسمی از از او در درخت دانسته و نزد
 مولف صادمی الاده سداب است در دم سرد و خشک و شرب و ذر و راد قاطع ترق الدم و رافع
 درد دندان و طلله او مقوی موی و با شرب محمل او رام و بالادون و مورد جهت کسر و ضربه و حرکت
 استخوان از مفضل و در او جهت کمر نیز این جنس هموم موثر و خوردن ثمر او مقوی معده و جالب
 اسهال و مصدع و مورد ثقل سامه است **لبان** بقا رس شیر و تری سودنا مندر کب القوی
 استعمال است بر دهنه و مایته و جنبه و دوسومت او در اول کرم و خشک پس شیر هر حیوان و اگر مر
 و سردی و بیوت و رطوبت بحب غلیه یکی از اجزا نوشته متفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات
 با نقره مذکور میشود امور کلیه و بیشتر کیمه در اینجا مرقوم میگردد و هر چه معتقد به نیست از حیوانی
 است که قریب یولادت آن باشد هند شیر کاد و بیش از بیست و بعد از آن شیر و تیر و کوسفند
 و آمور و شیر و الاغ و اسب و خوک و غیر در تعدادی قوی اند و از کاد و کوسفند و نیز در تغذیه در همین بحسب
 تغلف و سن و فصل مختلف میباشد چه هر گاه مسکرات و محررات تعدیه حیوانات کند مثل قندی
 خشک شام و مانند آن شیر او محمدر و مسک میشود و از تعلیف بیسبب و قوی و مبر و دانت و
 و سحانات و ملططات و مغذطات و امثال آن انار آن میندل میگردد و با شیر نازه و دوشیده
 با حرارت لطیفه است و آن بعد از سرد شدن از آن میشود پس باید که در حین استعمال گرم نموده
 تا موجب سرحت نفوذ او گردد و از مطلق شیر بدون قندی مراد شیر کار است و در تغذیه بعد از
 لولدت و تخم بتمیرت موافق ترین تغذیه و هر چه جنبه در غالب باشد سرد است و الا مضر و طل
 فم آن موافق ورم مقعد و قرصه و در آن و قرصه مانند او درام خانه و در هم است استعمال
 شیر بعد از ترشیدها و بان با میوه نازه و ماهی و بیاز و امثال آن جایز نیست چه ما و امیکه از

از معده نکتته باشد چیزی خوردن و خوابیدن مفید آن می باشد و اخلط فاسد و در بدن استعمال
اورا مسلک است نه از قبیل از القضا و چهل روز از ولادت و در زمستان سبب غلظت اود
قریب ولادت را سبب غلبه مایه استعمال بایز نیست و از فصل بهار تا اوسط تابستان
استعمال دو اولی است و آن را مورث قیاس اود مولد قمل و بجهت وسوسه سریع الاستعمال
در حالت در امان حاره و معده ضعیف باعث مضرت است و موافق سودا وین و بایس المزاج
و معتدین اقبون و قلیل اودر تغذیه و کثرت در طبع قوی است و مجموع شیر با ملطف
جالی و رافع اخلط سوسه و موافق اعضا تناسل است **دین البقر** شیر گاو است و گاو میش از جنس او
است و اغلظ از آن و هر دو در دهنیه غالب و مایه جنت کمتر و مایل با اعتدال و غلبه طریقه آریه
و تازه و شبیه آن که سرد شده باشد بوشنه بیخ و سمن و منبج و سریع الهضم و کثیر الغذا و بگو
گشته انگه و در مولد من و در فضلات معمولی جوهر دماغ و تریاق سموات است و بقدر
حافظه طویات اصلا و ملین طبع و مرطب دماغ و جهت سبح و شیان و غم و وسوسه و تقویت
بین و قهره ریه و سل که بی تب خلطی باشد و امراض بیس و درج و قویا و حکم و جذام و مطبوخ
او با برنج جهت طول عمر و با کرم دکان و در ماهیت فرجه کردن بدن و دماغ کرده او با آن سنگ
تفسیده جهت سهال و قطور و طلا و جهت اکثر امراض چشم نافع حتی ما بوس العلاج ابدان
آن صحت مر باید و با کرم جهت طریقه و با انزروت جهت ناخه و سبل و شرفاق و طلا و با سفید
آب قلی جهت نفوس و اورام حاره و محرب و با اقبون و موم و درغن زیتون جهت نفوس
حار و قد شربتس از نیم رطل تا یک رطل و مضر صایان سبز در دم احت و جگر و صفت
عصبه در سرد و سرد و صرح و مضر دندان و زمان البتن و با صایان حفقان و طولی
سجرا و انار او مورث سنگ شده و کرده و نوله قمل و برص سریع الاستعمال بخلط غالب معده
و مصحح او سل و شکر و شرب او با شهد و شکر مانع انجماد است و چون بنمده گردد باعث تشنه
و عرق سرد و غش و اخلط عقل و خناق میشود و در افع آن قی و حرف با کبچین عسل است که
مزاج کرده باب فودج و دستور تخم کرفس و عسل باب کرم است و شرب بنمیه رانا بقدر
مشغال از مهربان شمرده است **دین الضان** شیر گوسفند است دهنیه و جنبیه او غالب و غلیظ
از شیر گاو بهترین او از بیش سیاه و تقویت باه و تدارک مضرت جماع و اود و به سبب تقویت

جوهر دماغ و نخاع و قشره ریه و امعاء و لغت الدم موثر بار و عن باوام و صمغ عربی جهت
 سه نه مجرب و در سایر افعال و مضرت مانند سایر بیشتر است **بن النضر** بیشتر بهت و مایهت او
 غالب بر دودت و رطوبت او زیاد و در فضولت و حالی و مرطب دماغ و نخاع و در حرمت
 ریه و صلق و مشانه و پنهان فرسند و در غرغره او در ورم بهات و خناق الفج و سه متقال آن
 باهیل متقیال باد و متقال کثیر اینم متقال رب السوس و صمغ باوام جهت لغت الدم و سه نه
 و علی سینه مفید است و در سایر افعال مانند شیر کادو از ان لطیفتر و بدلتش شیر کادوست و بدستور
 عکس **بن النضر** زمان موافقت برین بیشتر است و از رضعه دختر سرد و تر است و
 بول و مرطب دماغ و صغیره و منفع است و حیثیوم در افعل و بیوت و سه نه میت و سعوط او صبه
 عسل و دماغ و صغیره و منفع است و بی خوابی و سه سام و اختلط عقل و ضاد و فطور او جهت در چشم
 و خشونت بلك و مرطب بدن دماغ و درد گوش و قشره آن مفید است و قدرش بیشتر از دو و قیه تا
 بنمطل و بدلتش شیر الاغ است و چون شیر حمله او بر روی قمل بدیشند در زیر آن بمیرد و باور زیر
 آن مانند آن زن به حشر حمله خواهد بود و یکس بر او از مجرب است و بهترین شیر زمان آنست که
 چون بر روی ناخن هرگز جمع نشود و با حسنه کی و انقتال قوام باشد **بن النضر** بیشتر است
 و در مینت او از حیثیه شدت امتزاج از جدا نمیشود لهذا گرم و رقیق و میل بشوری است و منفع
 و در بول و زرداب که اصغر مانند باشد مفوی بدن و صاف کننده لیره و محرک کباده است و جهت
 سه و بیوت جگر او در ام جگر باطن و ریح النفس و بو استفازی و طبع و علی سبز و بول او
 نافع و چون بول شیر یا بیشترند پس زرداب و مایه که چندی ریح از دو و قیه بنوشند تا بکامل در
 او ارام صلبه بار و غشایی محله بنوشند مانند او عن نار دین و با او تخم و بسته و امثال ان و با
 که شتر ماده ناده روز قبل از استعمال شیر تغلیف او را زیاده و کنگر و کاسه و در منه و امثال آن
 نمایند **بن النضر** بیشتر است و مایهت او غالب و بنایت قلیل الجبته و در نهت و سردترین
 شیر بود بسیار مرطب و بیروت مفرح و عالی و منفع و بطع الاستحاله بخلط غالب معده و جهت سل
 و درق و هزارال میس و رقیه حار و نزلت و عسر النفس حار و لغت الدم و التهاب خون و صفر از
 راحت امعاء و مشانه آلات بول و حرقه بول و قشره امعاء و حرقه او جهت جراحات امعاء
 ارجم و زهر و اسهال دموی خصوصاً باقیاض و مضمضه او جهت نقویت لثه و دندان و صمغ او

جهت اورام حاره ظاهری و باطنی خصوصاً باز عقران و جهت دمعه و سلاق مفید و مضر طریقی
 و در دوسر بار و مصلح او علی الکبیر و قدرش بیشتر از دو وقتیه تا نیم رطل است با شکر و کثیرا در غش
 تخم سداب که و در سیاسوس و انشال آن و تقلیف او با شکر و مناسبه بهر علی شرط است و در شکر
 بیشتر **لبن المک** بیشتر و این است جنیت او کمتر از ممترا سیر بیشتر اما مفتح و محرک باه و شکر
 و در بعضی بول و موافق قرصه مانند و مجاری بول و حقه او منقح قرصه رحم و حمل او با شکر
 علاج بعد از ظهر معین عمل عاقبت و از خواص او است که در هر سالی قلیله از او با طفالی دهند در آن
 سال ابدی بر نیارد و اگر بر اید زیاد هر چند عدد باشد و از مجرای مکرر است و ترش کرده بیشتر باه
 او قمر نامند در اکثر افعال قویتر است **لبن الحن** زهر شیر حرکت نر و بعضی بغایت ممدوح و موافق
 سل و در مورت بهین و وسیع است **لبن الغزال** و **لبن الی الاحش** شیر امود کور خر که کمتر
 از شیر ماوان و لطیفتر و در تحریک باه قوی است **لبن القنار** **لبن الاله** شیر شیر و سیر
 گرمی و در غایت جلد و ادرار و بقول **لبن الی سفی** بفارسی است نامند در دم سرد و در
 و مقوی باه و حرورین و مسکن تشنگی و غداسه او نسبت بدو زیاد و در سایر افعال قریب است و در
 حیض مذکور خواهد شد و او مضر معده سرد و کثیف و در هر مضموم مسدود و موله غلط نام و مضر
 مریه و مضموم مصلح او معالجین حاره از بخیل هر روزه است **لبن بغاس** فریته و بترکی اغوز نامند
 و آن شیر غلیظ است که بعد از ولادت سه چهار روز گذشته شود و یک و نیم او در رطل شیر را غلیظ
 میکند و در تسکین بدن و تحریک باه محرورین موثر و بغایت گرم و از لوازم مغرب ضرر و بوسیدن او با
 راف و عطسه و هلک از سموم فساله و صناد او محمل اورام صلبه است در چند ساعت **لبن البوت**
 بیشتر نباتات شیر دار است مثل ماذریون و مجموعه آن از سموم مسهل بغایت اند و هر یک مذکور است باه
 اسم مخصوص ندارد و جموع مذکور هر قوم خواهد شد **لبن القرم** معتقدانه گفته است که در **لبن القرم**
الباب الحظ و **الباب البر** و **الباب العجم** است که در **لبن النخل** حار است **لبن بلغ**
 مغربی قسمی از سنج و مستعمل صباغان است **لبن زونانی** اوزن الفارستانی است **لبن خرد** **لبن**
لبن زونانی و **لبن خرد** بر طاس شیطیح **لبن** اسم مغربی فرنیون **لبن** مغرب از یونانی و یونانی است
 و آن کف است **لبن** و آن بلغت نکین اسم جنگی که ترکیب **لبن** اسم هندی قاعده **لبن** بلغت
 الکبیر **لبن** زینتی پاک و صاف است **لبن** اسم کونست مذکور است در اینجا قوانین کلیه تحریر شود

در حدیث واقع شده که سید الطعام لحم چه اغذیه انسان که از او بیش باشد محقق در نبات و حیوان است
 و در استعماله تا فییه مبتدئی نشوند ناچار است که طبیعت در نیای هفت قسم فعل میکند تحلیل و
 استعماله و تفریق و عقد و تغذیه و شبیه و ادخال و در حیوان محتاج بهم افعال نیست چه در سیر بیخ فعل
 کافی است تفریق و تغذیه که آن هضم و تمیز است و عقد و شبیه و ادخال و در تخم طیور محتاج به تحلیل
 و استعماله و تمیز نیست و در الحوم متوسط است که قریب به مرغ حاکلی باشد مثل کبک و مدرو و امثال
 بهترین مواش که سفند و زبر است که از یازده هر یک سال یکتر از ششماه بود مکنه شسته باشد و بعد از آن
 یکدوازده شتر جوان بهتر از شتر بچه است و از وحوش بهترین آن آهو برده و بچه بز گویا و در مزاج حیوان
 غلبه و قوی الحار است اگر کشتی غلیظ مناسب نیست و هر چه از شکم حیوان بیرون آورده باشند
 و آنچه بجهت کمال رسیده باشد و اقامت میده و بستنمده و بسیار از غر مغز است امراض شانه در
 و در بار خوردن گوشت ممنوع است چه هضم آن بر طبیعت دشوار است و در اوست خوردن لحم موجب
 قوت قلب و تیرگی باصره و بلاد صفت سبب می است و بسیار در خوردن آن باعث ضعف
 ارواح بدن و سقوط قوتها و دست و شرب آب بعد از آن بسیار مضر و تناول نمودن در شبها باعث
 تخمه و جمع کردن او باشد و تخم مرغ جایز نیست و هر چند مبالغه در گویدن و چنان است که بهتر گوشت
 آب غیر مار اللحم سریع النفود و موافق با قیاس و ضعف القوت است **لحمه البیه** و او مختلف
 است نزد الطاک و جمع دیگر نباتی است برکش مثل برگ کند ناو قلیل العدد و مغزوش بر زمین در
 اصفهان سنگ بکون نون نامند و مانند سینه بهای متجودند و جنین این اسحاق و جمعی دیگر گویند که بقره و بوس
 قیوس است و قول او معتبر است و آن نباتی است شبیه بر حرت که چلی و نهای او صلبه کش
 مستقیم و با رغیب و صلابت و گلش شبیه بگل و قسی از آن سفید و نر و یک سبج او نوع از
 طراشیت میرود و مایل بسیاری در روشتن بعضی سفید و بعضی اشقر باشد قیوس نوبتر است و
 مراد از عصاره **لحمه البیه** عصاره طر نوت مذکور است و در آخر اول سرد و در سیزم خشک و قابض سرد از
 برای تریاق فاروق و قاطع نفث الدم جف و سعال مراری و موسوی و در افقه قره امعا و قره ایه
 و صداد و مغزی اعضا ضعیفه و خم معده و جگر در افعال قویتر از اقیاب است و قدر شتر متبل اعضا
 او تاسه درم و از برگ و کل او ناچار درم و در برگ و کل آن جهت الیام جراحات و رقع نقص
 آن و کل او یا موم و روغن جهت سوختگی التش و در ارام حاره و خوردن آن جهت قره امعا

و تقویت معده و منع رجاتن مواد بان نافع و مضر کرده و مصلح او عصاب و بدش حضرت افانق
است ابی خالد فریقی و ابن الدولت و جمعی دیگر بیان نموده اند که او رشا هفت بی هرک و مایل
و در خشنه کی و سرفی او مایل بسیاری و بقدر سبزی و اکثر آن در تحت زمین و چهار انگشت او از زمین
پهلو است و در شوره زار با میروید و این قول اصح می نماید چه سبب گیاه مذکور نوعی از طراشیت است و تخم
بن ذکر یا عودق لیخته آبی را رفع سموم دانسته اند **حمام الذهب** معنی او تمکرات صنایع او از نگاه
است و معدنی او در بوق مذکور است **حمام الغول** بضم اول شیخ الغول است **حمام** اول بویست سبب نبات
است و اینها با یک است **حمام الحار** بسیار شادان **حمام** و بنا قوس است و گویند حرف **حمام**
از فام تکرار و مذکور است **حمام** معنی لغت بونانی لغتی از خبری بر لیت نبات او بقدر دروغ و نوزاد
سراج القطر است در بسوم گرم دو درم از تخم او سبب قوی و رافع سم عقرب است و منفع سرد و رافع
یرقان و قدر شربت از نبات او نامیکشغال است و چون کل او را بر آردی عقرب اندازند کشته است **حمام**
الاکید فول است **حمام الذهب** شش است **حمام** و لائق الحار صمغ البطل است
سان زبان حیوانات سریع الاخذار و در طب البیدن دماغ و دیده حاره مولد است و سریع الاستحاله مخلط
متعفن و مصلح او سرکه کشنده و زیره است **سان الحار** بغارسه بارتنگ و بترکی باغی باغی نامند و از
جیس مرما حاره است و صغیر دیگر میباشد صغیر او را برک کوچک و باریک و طالت بیشتر و ساقش بر آنکه
و مایل بطرف زمین و گلش در طرف ساق و ریزد و تخمش سیاه و کوچک و ساق قسم کبیر او بدستور بر آنکه
و مایل بتر و فریب بر آن بیشتر و تخمش ریزه تر از تخم صغیر و گلش مانند آن و بیج هر دو دست و باز
و نبات سببری آن تا بقدر انگشته و منافع کبیر زیاد و بر صغیر و از مطلق آن مراد صغیر است در درم
سرد و خشک و برک و تخم او جالی در اوج و قابض و مقوی جگر و مفتح و حابس زرف الدم جمیع اعضا
بیخ و برک او بانگ رسیده و عدس رافع اسهال و موی و حابس و عصاره او مسکن تشنگی جهت فاعل
و در وقت اللوم و سده جگر و سپهر و ضعف آن و سرد و روع و بیبانی حاره در یو و جوشش و این و
لته و قرصیه و فی اللوم رسیده و در فته البول و سبلان بول حیض و خون یوسیر و عصاره در زرد چینه
ایتام در خما و در جهاد سوختگی تش و داء البصل و قزح خبیثه و سایه و اکله و نار حارسه و قطور اسهال
جهت در کوش حار و امراض چشم و حمل اجهت در رجم و احتقان آن و عصاره برک او مقوی برک اعضا
و ایتم دهنه تازه آن و رافع او را م حاره جهت امراض این نافع و گویند مضر است و مصلح عمل

و عصاره او مضر سپهر و مصلح المصطک و قدر شربت از آب او ده مثقال با نیم اطل و بهر شش حاض بسیار
 و کوبیده با نیا صیت سه عدد و پنخ او را چون با چهار دقیقه مخمر و جاب بنوشند رافع تب و غیب و چهار عدد
 آن رافع تب ابعث و بخت او در افعال مانند عصاره ان و بوداده آن فایض و مغوی امعاد
 رافع زهر و قدر شربت تا سه درم است و عرف بازنگ و تقویت فوت ماسکه معجل و در سایر
 افعال ضعیفتر از عصاره او است **سان التور** بقارس کا در زبان مانند هرک نباتات او با شش
 سیطره و مایل بسبب مغز و تن بر زمین و بر اوی او نقطه با سفید شبیه بخار و زغیب او در ساقش قریب
 اربع و م غایت خضای او با غیب و با یک سفید و کلت لاجوردی و بشکل کل انار و تخمش مستبر
 در جبال دار المرز کثیر الوجود است و قسمی که در صفایان و بعضی بلاد کا در زبان میدانند و ما حورا
 کل او لاجوردی و کوچک در در میانه در ادلی کم در و قوتش تا هفت سال باقیست و کل او الطف
 و جمیع اجزا و مغز و مغوی اعضا ریه و حواس سهل مره الصفیر اسود او جهت امراض سوداوی و
 سرسام و برسام و حیون و مایه نول و حفقان و خشونت سین و سر و ذیض النفس و نیکو رنگ خار و
 شانه و برقان و تقویت فوت حرارت غریزی موثر و مضر سپهر و مصلح اصدل و قدر شربت از آبش چهار
 و نیم ابرجم او ده درم و بهر شش بوزن او ابریشم محرق و چهار دانگ او پوست ترنجب است و چون از آب
 او آب سیب و آب موز و آب شراب ترتیب دهند مثقال آن تغیر کجی بر کل شراب میکند
 بدون ازاله عقل و در درم کل او با یک درم طین ارمنی و در درم شکر رافع حفقان است و عرف
 کا در زبان جهت امراض سوداوی مفید در سایر افعال ضعیفتر از قدر شربت شش مثقال و در کسوف
 او جهت قلع اطفال و سستی بن دندان و حرارت دهان مفید است **سان الابل** خیراعی اللابل
 نباتش مابین گیاه و درخت و بهر شاخ و برگ کنده و مربع و مایل بسفیدی و برکش شبیه برکه و زبان
 در از تر و عرضش کمتر و با زغیب و غری سفیدی و تقیل المایه مایل خوبی و شکرش را و مایل به تب و
 آن زمینها درشت در درم سرد و خشک و نوز بعضی گرم است محقق فرج ظاهر و باطن شربت و صادا
 او رافع سم شقیق بگری و طبعش برک و شاد او در اول حیض و مخمر جنین و رافع کلت زبان و با جفا
 مسابه کننده مغوی و در زور و جهت ایام جراحات و منفیه جبهه ان در استیباب مطبوخ او ممکن جلک فرج
 فرج و معقد و ذکر آب جهت آن با عناب و مویز منفع سد و رافع التهاب و مضر کرده و مصلح او صفی
 و قدر شربت از آب او دو و نیم ابرجم او تا سه درم است و چون هضم مثقال او با هضم و رطل آب

شراب تربیت دهند جهت قرصه کرده و سانه و نفت الوم و سرفه دست عقل و احتیاس حصص مانع
قد استریش تا یک رطل است **لسان العصاره** بقارس زبان کجشک نامند درخت او قسمی از درخت
در دار و عظیم است برکش شبیه برک یادام و ترشش عریض و طولانی و متفرق در جوف هر یک است از
خوبزه در از ترسبیه زبان کجشک است و منقر او سقده مایل بر زوی و مسکن ریاح غلیظ و در پهلوی
کروم و تهیغاه و مغض در لول و مغنت حصات و بار طویت قضیه و بنفیه محرک مایه و جهت خفقا
و صیق النقی و سرفه منمن و تقویت اعصاب ناسل و قرزه او با زعفران و عمل بعد از ظهر جهت اعانت
عمل از مجربیت و مصدع محر و بین و مصلح او کثیر و شتر متش ناسه درم و بدش جوز لوبان آن و
لصف آن بهمن سرخ است و نر و بعضی که کمال و نوری سرخ لوزن او برکش منق زخمها و ایتم
آن و ضاد بولست او با سر که جهت سوختگی عضلات میفد **لسان السبع** بانی است برکش در از و اطراف
مانند اره صلیب مایل بسفیدی از زوی و شانه بر آنکند و بقدر و درع در سر آن قیه مسند
و گلش بنفش و بیخ او مربع و سیاه و در بیج است در سوم گرم خشک و طبع او جهت حصات کرده
و ضرر به پیش جهت کشودن حیض و اخراج جین مانع است **لسان الکلبه** و بعضی خاص نر
لسان الملح صغیر است و مذکور شد و نر و بعضی بانی است برکش شبیه برک یا رنگ در از نر و با صغیر
و بسیار نرم و اطرافش تند ساقش زباده بر و درع و شعیبه او بسیار و کمره در و بار یک و گلش
و تخمش باریک و اول تابستان میروید و منش حوالی ابهاست و پیش سفید و پر شعیبه شعیبه
ایست با باریک در اول گرم در در دم خشک و طبع او بقدر یک رطل رافع سینر و ضاد و ش جهت
ایتم زخمها تازه گوشت آوردن زخمها که موثر است **لسان** بانی است بالزوحیت مسی ماون النور
برکش عریض و مفروش بر زمین و مستقیم و در خشونه مثل برک کا و زبان و ساقی که از میان بر کما
میروید و بقدر درعی و بر سر آن گل کجلی و بوی آن مانند خار قام و چخته او ماکول است در و سرد
جهت علل زبان حیوانات لغایت موثر و رافع خفقات و حرارت معده و امراض و بان و قلع حاره
است **لسان** بلغت هندی لوم است **سوره** هندی پستان **لسان** بلغت و بلبی سلوی است **سوره** بلغت
او نیمه اند **لسان** سوره **لسان** بلغت عربی قره **لسان** بلغت پستان **سور** بلغت **لسان** بلغت اوان
بزرگویند برکش شبیه برک یا رنگ و کجسته و درشت و ساقش سببری انگشته و زباده بر درعی و
تخمش بقدر فندق و نخود و خار دارد و هر جامه سبب بعضی از آن جهت کومینه و در زخمها منعم

طاق است در آخر اول و خشک و محمل و جالی و طبع او با عمل جهت سرفه بارده و ششوت بسته و صاف است
 و در عن کلسخ جهت ضربان و در دم معقد بغایت مفید است و غسل از سرخ کننده جفا است
صف که است و لغت مغزی اسم در لغت است **لغنه بر روی** یعنی است بشبه سوراخان و بار یکتره مانند سوراخ
 پستان و تنخ و تنه در مصر معروف تر باقی است و سوراخان را بعضی مسمی باین اسم دانسته اند و در دم
 هم خشک بغایت است و در خون خبیض و بوسه و ماطع بلغم و محمل ریح و جهت مفاصل و امثال آن
 رافع است و بجهت سوم و بعد از آن دانسته اند و در امت او باعث از وی عصاره و اکثر آن مورث
 امراض خار و مصدع و مصلح است کشته و قدرش بیشتر مکه در دم و بدش بوزنش بودی و مغز آن کردگان
ببروج الضم لغنه بر مستغله **لغنه** ثقیانی لغنان است **لعل معبری** فقیه **لعل** معرب از لال میزند
 و از او به مستغله است و در کتاب احیاء قدیم ذکر کرده و مراد منافع الاحیاء و الباب الصاعده
 فی شرح نموده اند که از سبده سال میجاور است که سبب از لوله عظیم کوه بدختان میندم شد و لعل ظاهر
 شده و اجتناب قوت و استحکام زمانی است و جهت اخذ از مکان تکون لغنه نیست و قوت
 اباقم مختلفه ذکر نموده اند و قسمی او را رنگ مانند او تصریح کرده و در منافع بحسب تجربه مثل
 باقوت اصر و بصیرت و تقویت دل و باصره قویتر از باقوت است و معده اشراب او حایس خون بوسه و رافع
 سوم و در جمیع علل سردادی و اعصاب قوی تاثیر است و قدرش بیشتر از یک قیراط نایله انگ
 بعضی نایله هم تجویز کرده اند **لغاح** اسم عربی است و لغات ساکن نامند و آن نم بر بروج است و بیخ لغاح
 عبارت از بروج سرمانی و در کوهها شرف نام داده او را برک عریض و مغزوش بر ادوی زمان و بشه
 بر که کا بود از آن کو جگه و مایل بسیاری و نقل الرادیه و گلش سفید و نمرش از زمین بر کوه و از
 بسیار عصف و بعد از آن سیدن با عطریات بابل بیشتر است و او را لغاح الجن نامند و تخم و بشبه تخم شنب
 و بیخ او در سه عدد می باشد متصل بهم ظاهرش سیاه و باطن سفید و پوست بیخ او سبزه و شکل بیخ
 او اندکی شبیه بصورت انسان دارد و لیغنا شبیه به موی که با بروج الضم بیات و در دینت
 و قسم خرد او را برک الملس باشد مانند برک جعند و نمرش بقدر حیاء و در زرد و بیخفش در سبزه
 است و صنفی از آن را امینت معابد و مواضع سایه دارد و هر کس کم عرض در طول بقدر شیری مایل
 بسفیدی بی ساق و بی کل و نمرش بی نمر و بیخش در از و سبزه ایام سفید و قویترین قسم است
 و نمرش تا چهار سال باقی است و قویترین اجزا پوست بیخ لغاح است و مستعمل از آن عصاره و آب

او در پوست سیخ او در آخر سیوم سرد و خشک در ترش سرد و تر و جوف او عظیم القوت و محض در محض
 مسکن ضربان مواد حاره و غلیظان خون و صفرا خالی و مسمن برین و منوم و مسک و کباده او در در
 قیراط از پوست سیخ او با غسل و معنی بلفم مره السود او جهت رفقه البول و خفقان حاره او با
 دسوی و رفع بیخوابی نافع ثلثه او موله قمل و در جمیع زمان و جهت درد سرد او را م حاره و یا در جوف
 جهت درد مفاصل حاره و با غسل و روغن زیتون جهت کتیرین موم با سه که جهت مابوس که در حاره
 و طلا سینه جهت کلفت نمش و مضمضه طبع و جهت درد دندان مفیده و درم کشته است
 عقل و سیات و شیان و مصلح است بر ایس خردل بری و غسل و استون و قدر شربش از سرد قیراط نافع
 و درم و درش لوزنش زبر البیض است در شرب بنده موم از تخم او بعد از سخن کشته و چنان است که از حام کرم
 بسیار او و پر و سعه او و با ناله از زیاده و شکر مسک یا نصیح و بغا بد است و حمل او با کوه که در قاطع
 و ضا و ک او با در جهت او را م حاره نافع است از خواص او است که چون سیخ لفتح را با علاج بقدر
 شش ساعت بکوشند نرم و مطیع گردد و اهل تجربه آب او را علقه مایه و مفرط او را با پوست انار و
 موم و جهت تکمیل ضایع از مجرب است دانسته اند **الفش** و رختی است بزرگ و میست او در هیچ مقام و در
 تری و سبب مستعمل شود و در خشک بسیار و در آبش در دماثیر میکند و این ابی خاله گوید که مراد از قول
 سبحانه نقاش من الشیم الا خضر نار است و طلا که خشک مسخوف او را در جرح و بهی و عصاره او را در
 قویا است و الطاقی گوید آن چوب صنوبر است **الفکلم** جنوطی از ناک میرد دیده و در کرم مذکور شد **فت**
شیم است **الفن** بری بروج الضم **الفش** حنا **الفن** بقارس لک نامند و از جبهه طوی معر و نه است
 و در سالی که در بار بید و ماوی او بسیار ترک توطن اینجا میکند در آخر سیوم کرم و خشک و گوشت او جهت
 جذام و لقوه و ضعف باه و ضرر و فایده و ریح علیظ بریده شده مستحکم نافع و مضر محررین و مصلح است
 کینه و بیضه او در جمیع افعال قویتر و سر کین او جالی است و انار و با تخم او سیاه کشته موی و در آن
 صرع است و زهره او را در شکری و خون از سموم او از جهت بهی نافع است **الفن** شته ماده در
لقط صمغ صنوبر **لک** بقارس زک لاک نامند صمغ بنانی است شبیه بهر و ساق کباده او بر ساق
 و کلس از دو تخمش قریب بقطرطم و گویند شته است که بر آن نبات می نشیند و در آخر از آن صمغ
 کند و بهترین آن سرخ و قوتش نوده سال باقی است در دم کرم و در سیوم خشک مستعمل است
 است و طریقی شدن او در دستور اول مذکور است و او مقوی جگر و حث و مفعله جگر و سینه و جاع

آثار و محلول در ام و منقح اخلط بارده و بالی صیت لاغرتند به بن و جهت استفا حلی زنی
 و فالج و برفان و خفقان و سر درد و سردی و صنف کرده و سایر اعضا مایع و مضر سیر و مصدق
 و قدر شربتس تا یک مثقال و به شش و تقیح و ولت آن ابونه و نیم وزن او سارون در ربع او
 طباسیر است و از حواص اوست که چون هر روز یک انگ او را با سرکه که تا سه چهل یوم بنوشند نبات لاغرتند
 و چغری و بن باب باد تیره سده که سه چهار مثقال او در سه چهار روز با سرکه که بنوشند بدستور بیان
 داد درنگ او مخصوص ابریشم و چشم است بخلاف بنیه و بخرآن که رنگ نمیکند و باید که ابریشم و چشم
 در آب مطبوخ با طری که صاف کرده باشند یک شش انگوز بچوشند و طری باید سیخ خرد و از
 لاک صندل و بنه و الابدون طری اثر نه ارد و چون ایشان سینه را بشناسند و ز در آب حل نموده
 پس لک اضافه نموده با شش انگوز بچوشند تا در صاف او جدا شود و آب ایشان سرخ و در
 کرد پس لطیف صاف او را با صمغ عربی جمع نمایند در نوشتن و امثال آن بهتر از شغرف است
 و نقل او را در استحکام جگر بازرگمان استعمال می نمایند معروف هر روز از کبریت و در غایت
 فیض و شرب او در قطع فیض از جگر است **لا عبد القلوب** بلغت مغزلی قطف عریش
یون فنظر یون صغیرت **الخط** لغت یونانی است در شربت کوبیده که او را در شام مشرب نمایند
 لسانی و صحرای میانه جات بسانی را برکش عریشتر کند بازرگ عون و منجی بطرف سفلی و اکثر اوزان
 او از سیخ میرود یک شش انگوز و شیر و بر سر آن گل سیاه شبیه بگلاده و در و صورتی شبیه بزگی
 و بان باز کرده در سفلی و آنه مثلت سیاه و شبیه برنان و بچش بزرگ شبیه و مبتس زین نمک
 شش است در دم گرم و در سیوم خشک و بچش در بول مایوس العلیج و کوبیده سار آنرا از افعال غلبه
 سر میرند و قدر شربت از جرم او یک مثقال و از طبع او در اوقیه و قسم صحرای را برکشش بقول قندهارین
 و باخ شوت او شامیدن و با با سرکه که جهت سپهر صناد نمازه او منع زیادتی جراحات و ایام آن
 خشک او جهت تنقیه از خنما مفید و قدر شربتس تا دو درم است **بج** الخ است **لون** هندی بلخ و کهنه
 قر نقل **الزاد** بفاست با ام شیرین کوبیده در اول گرم و تر و منفتح و حافظ قوتها و جالی اعضا
 باطنی و ملین آن ملین طبع و حلق و موافق سینه و معیان باده و مسکن حرقتی و بول و سمن
 و با شکر کثیر غذا و حافظ جوهر و مانع و شیریه او با شکر جهت سردی مجرب جهت خشوت سینه و
 بخوره و تولید منی و ارفع نفث الدم و در بود قرصه شانه و معا و زحیر و در طرب معده و بال نصف

او زنت و مثل او شکر در قطع از مجرب است و یوداد او معوی معده و قابض مثل
و فاسه او موجب کرب و سقوط است و غش و مصلح از خنوب حاصه است بعد از قی و نازه نازک
او بالوست که حقاله نامند مقور معده و بن دندان و برگ نازه او سهل و مسقط کرم شکم و خشک
او قابض در ارض سهال و شکوفه با دام معوی باه مردان و قطع باه زمان و با دام مری در تغذیه
و ضربه کمران بدن و اصلاح کرده قویتر است در معنی با دام معتدل در کرمی و سردی و غایت
مرطوب و موافق تشنج است اراض و رخی که از قی و ضربه بهر سه و حصفه و شرب و جکامین است
در کرمه و مثانه و کسری بول و قویج و اعانت بر خروج حصاة و شرب او جهت کزیدن سک دیوانه
و در معده و با کثیر او شکر جهت سرف خشک مجرب و جهت تصفیه او از قصیه ایه و رفع
ضرر او و بهر سهال و محبوب حاره معینه و قدرش بیشتر است مثقال و در ریح و بچش مجرب و دوام
نه این میربای بخت با جهت نفوس و ریح جنید کی بران مجرب و البته اند و جهت سرسام و از
الجنیب بهر سهال و غزازه او با کرم جهت خشک و نه طلق موثر و مضر احش صغیفه و مصلح
مصطط **لوز** با دام تلخ است ریش و رخت او کرم و خشک و جالی و محمل و صناد او بار و قی کل سنگ
است که جهت در دس بار و در کلفت و طبع او جهت تصفیه سپرز و کرمه و رفع قویج و کرم معده و پاکتر
او جهت سوزنی است معینه و مغز او در اول سیوم کرم و در اول آخر خشک در از زله اخلط غلیظه
بیمیدل و جهت ابو و سرف و درم سینه دریه خصوصاً بابت سته و نفع و باهی بخت جهت عمل کرده
حصات و باعل جهت سپرز و امراض جگر و نقیح سه و میرقان و باها، العسل جهت قویج و بچش و
سایر در با معینه و مضر امعا و مصلح او شکر و فرزه او در حیض و صناد او با سه که و شرب جهت
بنور ابریه و قویا و خرازدنله و زخمهای کهنه و جرب و حکله با سه که جهت در دس نافع و طلله برگ
مطبوخ او با شرب جهت خرازدنله و در اسطوخودوس چون بچندرم با دام تلخ او کوبیده ناشنا
تداول نمایند از شرب مست نکر در دروغ او در اول دوم کرم و بایل بر طبع و محفوف است
اخلط غلیظه و سود او به معده و لواجی آن دیبا و دریه ساسه جهت در و کرمه و کیز و عسر
بول درم سپرز و ابو و اخراج حصات و چنین جهت قویج و احتقان رجم و او را ام و انعقد
آن و طلله او جهت ریح انار و کلفت و چنین کونه و شقاق و جرب و حکله و قویا و با شرب جهت
قویج و طبع سرد و خرازدنله و جهت او کوش و دوی و طنین و کشتن کرم کوش نافع و جمول

مخج چین و شیمه قدر شربتش تا چهار مثقال است و صمغ درخت بادام شیرین و تلخ نایب
 نایب صمغ عربی است **لوزبری و لوزجبل** بادام کوهی است درخت او کوچک و برگش بزمزه و گلش
 بلبخند و با عطریت و شربش کوچک و با تلخی و قبض بسیار و او غیر علو زست در سیوم کرم و خشک
 جهت رطوبت معده و تقویت آن و رفع قی و اسهال و امراض بارده نافع و قدر شربت از کل او **مثقال**
 و از فله بادام تا سه مثقال است **لوز البربر** قسمی از لوزبری است شبیه بجهت الصنوبر و در اکثر و زرد
 جواب او شنبه پاکه بغمش ز سیه و کرم و خشک است بسیار قابض و در غش او از زیت **السودان**
 نامند و مذکور شد **لوز المرجان و لوز السودان و لوز الدربان** بفت مغزی لوز البربر است **لوز مولف**
 مذکور که گوید لغت هند است و یونانی سهلند و بخری قریباً مانند نبات ادویه بلبلد و منبسط
 بر زمین و بعضی بجای خود میچند و دانه او بعضی سفید و دانه بعضی سرخ و از باقلد کوچکتر و شبیه کرده
 طیور و غلافش مانند باقلد و از آن اقیقتر و قوتش نادر سال باقی میماند و بهتر از باقلد و زودتر از
 خود و سرخ او در آخر اول کرم و سفید او میل با اعتدال و محرک باه و مولد منی و در لول و شیر و حیض
 و سمن بدن و شرب آب مطبوخ او با آنکه قند و جلوس و طبع او منق نفاس و مخج چین زنده و
 کرده و شیمه در درم کرده و میفند و در مضم و لغاح و مولد خلط غلیظ و مضاد خردل و ابکا و بخیل
 بالی صیت مورث غشیان و مصحح آن در جزی و سکنجین است **لوز باهنی** قسم اخیر شت است
 عراق و سادم نامند **لوز قبا** یونانی نوعی از زرد است دند و بعضی حرف ایض **لوز جاسوس** ایرانی و بعضی
 شبیه الذهب است و نوعی از سرخ القطرب دانسته اند تا جنباش از نبات او قریب بدرع و باریک
 و کمره دارد و هر کس که بر کاهارسته شبیه بهرک بید و طعم او چوب قابض و بی ساق و گلش سرخ و با بل برآید
 و میبش اها ایستاده و بی زار در آخر دوم سرد و خشک و الطایکی در دوم کرم خشک دانسته و
 بیان نموده و مسهل از درک اعصاب است و قاطع اعاف و نفث الدم جمیع اعضاء و ضرر از هر که او
 جهت سیلان و حقه او جهت قرصه امعا و صنادش جهت التیام جراحات و تحلیل او ام و باضا
 جهت دراز کردن موی و بخور او جهت کمریزان هوام موثر و در قتل موثس محرب دانسته اند و مضر
 ریه و مصلح او غناب و شربت از ایش نیم مثقال و از برگش یک مثقال **لوز بغارس** مر و اید بهتر
 ایمنی نامند و بزرگ مقدار و مسی بر است و آنچه در صدق منحصر یکی باشد با وجود بزرگی در ستم
 نامند و گویند تا سه مثقال ملکن است و از حوام است که چون در صدف نهایت تمیز باز

بتدریج به تحلیل میرود مانند تریات و بهترین او عمان سفید و مدو و جزرک است و زو بوترق او قلع
 و آنچه سیاه و در نیزه و بایل بسیاری باشد و سیاه و رز و غیره در رسوا اصدار او مستعمل اطباء است
 روغن و عرق و بویهای که به مضر او و جوش زمین او در آب برنج و مالیدن بسپاره و رفع چرک آن در آن
 آن مکتب داز بهر است در آخر دم سرد خشک و در تقیر و قویتر از طلا و نواض در اجزای بدن و مطلق
 و مطلق اعضا و افع الوان خفقان و خوف و رفع سوداوی و اسهال نراری و دوسوی و صنف جگر و کوره
 امراض دل و بوی دمان و حصات و حرقت البول و سردی و برقان و رافع سموم و دوسواس و جئون دابو
 و در راد جهت قطع خون سیلان اعضا و انیام زخمها و انحال او جهت ادر و سلاق و طمیت بجم و باض
 و سیل و سنون او جهت پاک کردن دندان و تقویت لثه و طلا کردن محلول او بقول ارسطو رافع چرس
 است در نظایه اول و غیر محلول او جهت جزام و جمیع اثار و فرجه در منع حمل محرب دانسته اند و نگاه داشتن
 او مقوی دل در دردیان در شستن او جهت جزام و ازاله غم و ضعف دل موثر و کویند مضر نشانه و مصداق
 بیه است و قدر شربش نایم مثقال و در شصت سفید است و طریق حل او در طریق بجم در رسوا
 اول مذکور است **لوف** از جنس بوسه است که قسم بری لیمه طرس باشد و این لیمه و محمد بن احمد گویند که
 کیبای است بر کتش شبیه بیک سفوف و قدر بون و تخم او مثلث و بری دبستان باشد بری او را
 غالب شرب بیک مثقال و صفا و پوست او با سه که صیت جرب مجرب است و جمیع اجزا او جهت
 جراحات مفید **لوف** لغت عربی است بقله بر سه قبل گوش نامند و سه قسم میباشند یکی مزرک و آنرا
 لوف الارقط و لوف الیمیه گویند و سابق او مانند مار این است بر کتش شبیه بیلید کیه و بار نیکی مختلف
 و ش خضای او مانند عصا و سابق او سطر و بر قش و قش و قش نامند خوشتر و در ابتدا سفید باشد و بعد از
 رز و مسته شود و بچش نامند بلبوس و منبتش مکان نمک سابه دار و در آخر دم گرم و خشک و حرج
 اخلاط غلیظ و لبرج و مطلق آن و مفتح سرد و لغایت جالی و در بول و حصات و بچش حسته
 نف اللانصاب و عمل جهت سرد بول و با شرب جهت تحریک ماه و صفا و او بهترین او دیده سرطان
 و لو اصریر لائف و جهت تقیه جراحات متعفن و زخمها تازه مفید خصوصاً بیک نماد و عصاره
 لوف جهت رافع بیاض چشم که از قرصه بهم رسیده باشد قوی لائز و ثبات او جهت لوصیر و حمل
 او جهت اخراج جنین و بخته او جهت شقاق بر من و وضع اثار و آب خوش تازه او با روغن زیتون
 مسکن درد گوش است و بوییدن کل او مسقط جنین و طلا آب ریش او بر بدن باعث منع نزدیکی

هوام خصوصاً فی مفرجه و مصدق و قد رتبت بکدام و بدلتش افستین است و شربت غدد
 از خانه او با سرکه رسقاط جین و سیمه معبدیل و محمد بن احمد گوید چون بیخ خشک لوف ابار و کنهم
 دروغن کینده و نگ و خیمه تازه کرده هر روز هفت متقال متادل نمایند در راضع یوسیر ظاهر
 و باطنی مجرب است و قسم ثانی لوف ابرک کوچک دلی الوان مختلفه دستش بقدر سیری و نقش
 بیابنه و شمش مانند قسم اول و اورا لوف الیعد و فیل جوش نامت در ارت او کتر از اول و از ان قشنگه
 است و بیخ او فوینین ابر با بقطع قوی و جهت سینه و تقویت آن و صناد او با سر کین کا جهت
 معفده و در سایر اعمال مانند لوف الکبیر است و مرکب کل او بشیه بان و پخت بقدر زیتون و قوی الحار است
 فریب بر اعصاب و محرق و لناع و فوینتر از سایر افام و طلا و فاط و انه یوسیر و نابل برنده و کوش
 ناسه و صبح و طلا و غن زیتون که شتر او و بیخ او را سینه جوش بنده باشد بهترین اودیه خرام
 و با و غن میقت در مرغ شکر که مجرب است **لوف الحار** و **لوف السیه** لوف الکبیر است **لوف الجوس** لوف
 الصغیر **لوفین** که حصص و بقاری فیله زره نامت **لوفین** بونانی شکوفه حمام **لوفین** مست **لوف** ببار
 جی العالم و نزد بعضی قنطورین صغیر است **لوفین** بونانی قوتابری و بعبه انی بشین است **لوف**
 غیر قطی است **لوفین** شیطی **لوفین** بونانی جنه فو قای بستانی است **لوف** عقرب
لوفین فالنجیق است **لوف** هندی این است **لوف** و **لوف** هندی کیمه خرفه **لوف** هندی حاد است
لوف هندی بر دیت **لوف** هندی ننگ است **لوف** هندی ثلث است **لوف** هندی سنان **لوف**
لوف اسم هندی غن است **لوف** بعبه انی این عرس **لوف** **لوف** شجر مصر است که کا و زان استعمال
 نمایند و در آب اود نرم میشود سرد و خشک و محفف ملنع و قابض مانع سبلان مواد و جهت
 جراحات نازه و کهنه و نرف الدم و اسهال و درد منانه و نفث الدم نافع است **لوف** اسم جنوبی
 است شجر محیط هر نخل و نار جیل و مقل و اشال آن و از مطلق آن مراد لوف خرام است و بهترین
 او از نار جیل و نخل حجازی و زبوترین از مقل است در اول دوم گرم و خشک و فرش و سانس او جهت
 استقا و چربیل او رام و از نار جیل سوزاننده باشد جهت خرازدنک و جرب و شراب او جهت
 ازخارج حصص و لبق مقل جهت تسکین یوسیر معفده و خاکستر انواع او منقی دندان و جهت
 امراض لسه و البیم جراحات و رفع هتق و برص و بیاض چشم نافع است **لوف** **لوف** بعبه انی
 سبده بزرگتر از ان و ظاهر و باطن او سیاه و برکش سببه برک سوس از اینها اباریک **لوف**

در دروسیه و کوچک از قدر که در کان و جزاک اولی قدر نارنج در با شست که با شستنی است که در دروسیه و اولی
 بحر مغرب خیزد و موج با عل مر اندازد و در دوم کرم خشک و نبات عالی آثار و سوخته او بهترین اود
 قروح جنبه سنون او مقوی نشد و عالی در آن و معقول جهت ماحسته و میا ص چشم مفید است
 الطالی گوید یکا است سرخ و خار دارد بشکل چنار کوچک و ناب مناب فشار المده است در افعال و در
 مصر کثیر الوجود است در زیاده از یکدم قتال است **بیمون** در جمیع خواص مانند ترنج است در پوست رزاد
 در دوم کرم خشک معوی معده و دل و فایض و محرک است و معین هضم غده او متعده کرده که در عمل
 قروح بر روی او رخ آورده و مصلح اخلاط کبضت ادریه و پاویز هر سموم مشرب و مله و طعم در بسیار افعال
 قایم مقام پوست ترنج است او پنجه مابین پوست از و ترش است در افعال مانند کونت ترنج و تر
 او در دوم سرد خشک و مقوی معده عا و لطیف و بسیار عالی و قاطع اخلاط غلیظ و لکزه و ملطف
 و عالی بهن سبب و کلف و قوام و مسکن غلیان خون و صفر او الهاب معده جهت تناسی عا و در موی
 و صفر اوی و عفت خون دینور و شری و حصف و درین درم حلق و نبات و کرب و غم و قی صفر او
 و غشیان و قلب زمین طعام و کدشتن الحمره جرب و جذب مواد عا و جگر معده جهت در سرد در
 و سرد که از بخار اخلاط غلیظ باشد و خفقان سرد او و غیب خالص و عا و سموم هموم او و در قباله
 در اکثر امور قایم مقام سرد که جهت مریض بهتر از آن است و مضر عصب و صاحب سر قی در المراج و انشا
 او در خلد معده مضعف امعاء مورث بپوشش مصلح او شرک و عسل است و چون جواهر اناب **بیمون**
 حل شود و ضاد و دغ محلول باب **بیمون** با زرد در و راندک زمانی را رخ بهن و آثار جلد است و تخم او در
 کرم در آخر اول خشک در دفع سموم مانند ترنج و تفریح او نبات عظیم و قدر شتر بتش از یکدم
 در درم است با کرم باشد آب و با بد که مقشر از پوست مانند و خا بیلان دانه را رخ بچست و در آن که از
 ترش او بهر سبب باشد و **بیمون** یک پرورده مقوی معده و باعث خوشبوی اروع است و **بیمون** شرب
 منافع بسیار ضعیفتر است اما مضر عصبیت و بدستور آنچه بودند در جنت نارنج و ترنج کرده باشد خرب
 الفعل با در پچین است در آنچه معروف است بکرب چون **بیمون** را تمامه خشک کرده با وزن او شرک
 بخایند جهت منع صعود بخارات و نفع سرد و بعدیل در یک **بیمون** در تفریح ضعیفتر از یک ترنج است
بیمون بمون بومانی حاض بزرگ بر لیت **بیمون** بلیفش بلیفش **بیمون** بومانی قلب است
بیمون بلیفش بلیفش **بیمون** بلیفش بلیفش **بیمون** بلیفش بلیفش **بیمون** بلیفش بلیفش

در اسخ **البثور مطلس** بومانی ببلاد کبرسی بحل المساکین است **ابنوس** بومانی نرکس **بیترا** کندرت
بیترا بیخ است و نر و بعضی نوعی از اقیامیای مس است **بیاد** و بعلت ویلی اسم امارین است **لبط** بخور
 است که در بیابان قدیم مستعمل است **حرف اجم** بهترین ابها آب باران و بعد از آن آب جاری کثیر المقدار
 که بر زمین پاک سرخ بون در بین سنگها که نر و بعد المنیع و نر و قنار و سبک درن و مکشوف از مغرب
 و جنوب بطرف شرق و شمال آید و ابهای مانند آب نی زا رو که کردی و مثل آن در اصل او نشود و دور
 بل جمیع این صفات موجود است بعد از آن آب مقطر که مانند طلب عن کشیده باشد و آب مع
 مقطر از کوزه سفال تراوش کرده باشد و بعد از آن ابی که جوش بنده میضف رسیده باشد **حشمت**
 کثیر المقدار و آب کار نیز و چاه است و تفاوت همه اینها بحسب قیلت و کثرت و مواضع مختلفه است **حاصل**
 در دو سه روز در نهایت و اطیب از چیزی نبیاست و اگر چه بسبب باطت غذای حیوان نمیشود **لیکن**
 بسبب بروج طبعی و قوت عاقله حکم هوادار و نسبت بروج حیوانی و قوت آن پس مداوی که آن بوقت **بسیار**
 و بعد از این حوزو و ستمو و باعث حفظ رطوبت غریزی از تحلیل و ترقیق غذا در برقر وصول آن **بعضا**
 غسل عروق و طراوت و نرمی بدن و ملین طبع و اعانت هضم و طبع غذا و تیرید و ترویح روح حیوان
 در صحت تصور هوا در فضیلت رقیقه بدن است بعنوان مافقت و مضرات ضعیفه بارد
 و امراض اطوبی و قروح و جراحات و دیملات و قولنج است و اکثر او و عدم اماعات و قوت مورث **سیست**
 اعضا و عصب صغیر است و هضم و فوارنگه فوارنسیان و بلاوت در عرض غزلات و **نقل**
 حواس و کمرانی بدن و سیات و امراض بارده رطوبه است و شرط است که قبل از آنکه از غذا از معده **بسیار**
 کما صجان معده حار و جگر حار بعد از میوه های ناره مورث تکرر سواد و اکل و مثال او است و بعد از
 بلع و حمام باعث عت و ضرر و ضعف و بعد از خواب مرصبا طفا حرارت غریزی و شراب **ادسیا**
 و سردی و افتاده مورث ضعف معده و عصب است و به سوزناشت حورون او مورث امراض **عصب**
 کور هوا بسیار گرم و ایام طاعون و صاحبان حش بسیار که از عدم اماعات حاره مذکوره متفق **کروند**
 و معابر نشخ صاحب مزاج حار را باعث وق و اعترافات و آب بسیار سرد و مضربه **عصب**
 و بسیار گرم محمل ریح و موافق با یونیا و آب معتدل و حرارت و برودت و مسکن خارش بدن و
 قبل از غاسل معده است چون ناست نموشند آب نیکرم ملین طبع و مغش و مفید طعام **مورث**
 استفاء عمل سپرز و فاعله مجازات بر مانع و جهت ورم حلق و تنقیه معده و تحریر **مسبل**

و از آن بلغم و ترشحات آن واقع نشانی سودای و بلغم شود و اعانت و دای می خورد است و آب برنج موافق
 معده و دیگر و مزاج حاره و پنهانی حاره و مضر عصب در جث ضعیفه است و مصلح ایتهای بی خوردن بسیار است
 و یونین بدن او ماصد و یک او سر که در دستور مخلوط نمودن او با گل و خاک پاکیزه و عرق کشیدن این
 صورت جمع اینها دستور در پنج نیز شیرین میشود و مجرب است و چون شب بمانی و به دستور از آن را در آب
 انداخته باعث تصفیه است **آب در با کرم** در تندرست و ملین طبع است و سهل بلغم و مره و حاره
 محلل و خسته او با و غشای جهت بیخوش و نظول کرم او جهت در و عصب و حکم و شقاق در جث قویا
 و جلوس در آن جهت کزیدن موم و امراض بار و ده و استفا مفید و مضر معده و مصلح او کوشش بیخ و
 عرق ماه است **آب زرد** و امثال آن مولد بلغم و مضعف قوتها و مورت امراض پسندار و
 استفا و زلق الامعاء و زلات المرید و پت حرقت در جث دارد ام رخواه و عسر ولادت و راحت و صلاح
 اینجی است که مذکور شد **آب سبتر** از ما در بدی مانند آب فی زار است **آب زرد** آب مؤثر موجب
 لاعنی و مفسد خون و مولد جرب و حکم و سهل و بعد از مدت قایض است و مصلح او شربتها در جربها و مخلوط
 نمودن او با روچود و لوداده و برنج **آب تلخ** مفتح سده و ملطف و خلط غلیظ و مفسد مصلح او
 و شکر و بر مطبوخ است **آب کز** ابلی که از زمین گوگرد اید و آن کرم باشد سخن و محقق و سهل جلوس
 جهت تو با و پهنی در جرب نقشه جلد و درد مفاصل و ریاح بارده و شحوص و سپتر و درد دیگر در جث
 و سینه و تقعه عصب و جراحات کزیده سیاه نافع و شرب او مضعف معده و با صره و سخن جلا
آب ایهای کرم زاجی و لوث در پی و شیشه و کیریتی بورتی می باشد و کیریتی مذکور شد و مجموع او محلل
 قوی اند و تریب کیریتی و شیشه و زاج قایض و مانع تولد قمل و شربت قلیل او جالب قی است **آب زرد**
 او بنجای مضر **آب زرد** ابلی که از معدن زفت و قیر خیزد و شرب او سخن بدن و مفتح و سحر کننده
 زخار جهت قروح کهنه مفید و مورت قرصه و امعاء امراض حاره و مصلح او انجینه رطبه و جمع از منی و
 کل از منی است **آب معدن** ابلی که از معدن مس خیزد و یا مس با نضه در و انداخته باشد جهت جوشش و
 و درم ایات و درد کوش و تقوت اعضا ضعیفه نافع و شرب او خطر ناک و مصلح او به دستور و انفت
 و ابلی که سرب نقشه در آن انداخته مولد قمل و اجناس بول است و آب نقشه یقلعی ممرتیه او در بدی نیست
 و آب نقشه بطلد و نقره معقوی معده و دل و دماغ و معاین لغوط و جهت خفقان و مالمجولیا نافع
 و آب نقشه با بن مذکور شد و مجموع ایهای معدن مورت عسر بول اند **آب سبتر** در شعیب مذکور شد **آب زرد**

بن سید مشک در خلط بلخی مذکور شد **ما الور** و کلاب است و در و رو مذکور شد **ما القراح** حرق
 شکوفه نارنج است و عرف بهار گویند و در نارنج مذکور میشود **ما الزهر** بیغت مصر اسم ماء الفلاح است
ما العافر در کافور که زشت **ما الکفنی** در کفنی که زشت **ما النوره** مثل صفاة و مانون است **ما الفرائی**
 آب قراطن است و نزد بعضی اسم خند یقون است و آن لونی است از حر و مذکور شد **ما القطر الی** است که
 از کوزه سفال ترشح کند **ما الزهرج** مستحق قویات **ما البین** به نشد به لون از آب شیر است که از بریدن شیر
 و سفید شدن شیر مابیه که در طریق شراب او در دستور اول مذکور است و او جالی عالی و سهل و مرط و مستقیم
 است جهت عمل جاره و سوداویه و التهاب و مایه تجویز و جرب و داء البقل و احترافات و حرقتی **البول**
 و ضعف کرده و حصوات مانع و باید بر اثر التعلیف بمیوهات و مرطیات مثل کاسته و جبار و شال
 باید نمود و با او به بناسیه و آب میدن در مواد محرقة و سوداویه تعلیف است هره و امثال آن
 نمود و هر یک از سفوف و شرابها و حیویها و در دستور مذکور است **ما اللیم** یعنی است که از گوشت گیرند و
 لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و طبعی و نفی و زیاده کتند و حوق و رافع ضعیفی که از امراض
 و خوردن مسهلات و فضله و جماع و امثال آن بهم رسد و طریق اخذ آن بحسب انزیه مختلفه باشد و قوی
 ترین گوشت درین امر بهر یک است و در بعضی انزیه از لحم کبک و مرغ و مانند آن نریب سید
 و دستوراتی که گوشت در ف کرده از استخوان و چربی جدا ساخته و مهر اچخته بجز یک که باب بیان
 و غبطه کرد پس عرق یکتند و اگر تقویت زیاده مراد باشد لحم البقر مناسب است از بهر سبب
 او و به عطریه بارده در مزاج حار مثل پوست و شبها حاره لطیف ترخ طبع دهند و نقطه نمایند
ما الراب آب خاکستر است و اختلاف قوت آن با اختلاف اهل اوست چه آب خاکستر میوهات و
 اشجار حاره قویتر میباشد و مجموع آن گرم و معض و محرق و جالی و محقق اند و استعمال آن در طراح جانیز
 است نه شرب آن مگر قدر قلی و آن برنده گوشت از عضا و منفی و محقق و طول او جهت در **عصب**
 و فایح و حقیقه او جهت قرحه معانف و شرب بسیار صاف او بقدر نیم مثقال جالی معده و فضیله به
 رطوبت فی غشیان و اسهال رطوبی و محش و مصلح آن روغن بادام است و بنیم و قیه او جهت خون جامه
 خصوصاً بسبب قطعه و ضربه که در شکم میخیزد باشد جهت رافع سمیت که بر بدن از تیلد نافع **ما الفلانی**
 اسم یونانی جمع عمل و قراطن آب است **ما القراطن** که مسهل اطباء است معرب است و آن عبارت
 از ماء العسل که در جزو آب باران باب صافه ابابک جزو عمل بچوشت نند تا ملت بماند ملین طبع

در ارض قی و ادریه قناله و قرقه شکم و منوی اعصاب بارده و معده و جالی و منقح بلغم غلیظ و منوی استخوان و
بول و حیض و ارض صغری که از جماع باشد و مضرا در ام حاره جث و صفر او می و صلاح و مصلح او بر می و
ترش و قدرش بیشتر است مثقال است **الیه** ابی است که از طلا و هند و جین مر آنند غلیظ و سبزه و
بوی دکنند از لونی مایه حاصل میشود و در سیوم کرم و خشک و طلا در ارض قرقه انار حله و طکه و در حب
و جوش نشه و شرب ارج و ام او جابر شکست اعصاب است در یک او زردست و در اینام عصبیه و در قی باره
سینه جدید است **ماون** بنا شده فوقانی اسم یونانی است که از زمانه نکسو و شرح کند و بعد بر این لونی
نامند کرم و خشک و حقه او جهت اخلاط غلیظ و در ک و عروق الساق و قرقه امعا و طلا در جهت تقیه
جراحات گفته مفید است **است** اسم فارسی این الحامض است **ایر** اسم فارسی و آنه بنانی است شیر
و حب الملوک نامند و غیر حب السلطین که مسمی بدند است ساقش قریب بدی و سبطری آنکست
بر کهای او در از و شبیه برک بادام و شبها بخره مایل تب و دید و شبیه برک از اند طول و کلتش از و
در غلاف مخروط شبیه بخیار کبر و در جوف او سه دانه متفرق از هم و هر یک اعتدالی دیگر و دانه او را
بر کترو پوت او این مایل سبزی و باطنش سفید و شیرین و خوب او بهج او بار یک شیر او در خشموم
کرم و خشک و هر که در دانه او در آخر دوم کرم و قوتش تا دو سال باقی است و کونند از هند و عراق خیزد
و آب مطبوخ برک او با خرد سال و در سبیل و محلل قوی و در ارض در و مفصل و عروق و عروق الساق
بلع نمودن دانه او سبیل و شرب او کوبیده او در اسپال قویتر و مخیر و بلغم خام و مواد سوداوی و مضرا
رید و معده و مصلح او اینتون و مضرا غل و مصلح او کثیر او قدر شربت ارجب او سه عدد دانش عدد
بر کتس تا دو درم شرب آب سرد معین فعا است و بالفعل بجای ما بود آنه حب السلطین مستعمل
و اد مقصود الوجود است **ایر** اسم فارسی است و بعربی سم السک نامند و قسمی از قلموس است
و بتری سقر قوس و سرقی کونید کباب است شیر دار و بر کتس مغزوش بر زمین و ساقش زباده بر کتس
و کلتش از در آخر ساق از جواب آن رسته بهتر سرد پوت ساق او مایل بر روی و با آنک صحت
و آن مستعمل است چون او را کوبیده در آب انار زند تا به پیس میگرد و بر روی آب آمده میرود و در
کرم و خشک و سبیل قوی اقسام بلغم و محلل ریح و جهت نفوس و مفصل و مانند آن نافع و ضار او
محلل در ام بلغمی و سوداوی و استسقا و قدر شربت از جرم او تا یک مثقال و در مطبوخ فانه ام
و مضرا معا و مصلح او کثیر او نشسته و اینتون **ماون** معرب از ناز یون فارسی است و یونانی

فاما مانند جانش بقدر ساق و بیشتر او در کشت شبیه بیک زمین و باریکتر و قسمی ابرک باریک و دقیق
 و مایل سفیدی و بزرگ و قسمی ابرک مایل بزرگی و کوچک و صمیم و قسمی سیاه لون و شیر همه آن در
 چهارم گرم و خشک و صابرا و در سوم گرم و زردترین او سیاه و او غیر مستعمل است و سفید او بهتر از او
 و بر کشت سهل قوی ما، صفر و فام گرم و مواد سوداوی و بلغمی و رافع استفازی و لحمی و برقان و
 ضعف کرده و طلا او جهت بین و برص و با عسل جهت منقبه چرک از خنثی و دفع خشک است آن
 و با موم و روغن جهت جرب منقرضه و با مس که جهت ورم سبز مفید و مضر محرک این و اطفال وضعیفه
 در درم از غیر جدا گشته و بدون تدبیر مصلح مضر جازای معنی و مورت غم و کرب و قدر شتر متیش
 مصلحات از شش قیرا طمانینه و شیر کبک او محرق و اکال گشته و ضاد او در برص و بین جابرا
 و طریقی تا بهر انت که بزرگ قسم کبر او را در شب نرود در سر که چسبند در او بار و کبر قفیر و بندیس
 شسته خشک کنند و بنکوب نموده بر روغن بادام جرب کرده در اسپال مواد سوداوی و بلغمی
 نرود و افتقون و هلیله زرد و گلرنگ در آب سوس و زبره و ننگ هندی در اسپال ما، اصغر ابر ساد و توبال
 نحاس و اساردن و عصاره و عافت و انستین و مسبل و مصطی و امثال آن اضافه نمایند و شیر
 او باب عنب الثعلب آب از زانده و جزار شتر اولی است و اگر یک و قیه او را در سه رطل آب بجوشند
 نامت رسد آب صاف او را با یک و قیه روغن جانده و از آن روغن یک مثقال تا سه مثقال بنوشند
 بسیار بجا است **اسم مبطع بنانی است** بنفشه شمشاد کبر معروف بخش شمشاد مقون بر کشت
 سفیدی و باز و اید مثل اره و باز غیب و با رطوبت چسبند و گلشن از نو مانند خشناس ساحل مقون
 و نقل الهامی و تخم ابله رنج و سیاه و نمرتشن مانند خشناس و مقون و بقلهت بخلاف خشناس کمر
 و کت چنان خشناس ساحل در زمستان میریزد و در بسیار عود میکند بخلاف مایه که اثری از او ظاهر
 نمی ماند در سه رطلان میرسد و او را کوبیده قرص می سازند بهیبه بلوطی و فولتشن نامت مقال باقی
 در دم سرد و خشک بهترین او زرد مایل بسیاری قوی الهامی با تلخی است که در آب حل گشته
 شود در ادع و قابض و محمل و معوی اعضا و عصاره محفف او بهتر از جرم است و طلا او جهت
 عاره و باد سرج و در مفاصل عاره و سحی که سبب حرکت در فعل در آن بهر سه و سه و خشک است
 و منع رجاتن مواد چشم و در لوک او با مکه اب جهت قلع و انکمال او جهت و معده و استرعا، ملک چشم
 و ضعف ماهر و دموه مفید مضر سپهر و مصلح آن بادام شیرین و قدر شتر متیش تا مکه ام و بدش

ساق و تخم او بسیار مسخ بدن و یک منقال آن قاطع سهال صفراوی و رافع حفقان و طلا و جهت
شتری و نفوس و عمره بعد بل است **ماهران** قسمی از زرد پویه است و سبب جنای نباتات و از زمین مرتفع
و در کتب شیهه بنیلید و مایل با سدر است و سفید مایل بر زردی و با نزهت و مسخ او پر شیهه و کوهک
و کوه در او غیر مستقیم و در کربانی او ریشه با باریک شیهه بومی و نبتش نزدیک این است و هندی
او زرد مایل بسبز تر باشد و تخمش شیهه بکند و آخر بسوم گرم و خشک و قوتش نایب است سال با نیت مسخ
سد و مقصر جلد و جالی و مدور و محمل و شرب او جهت بر قات و بختش جهت رفع ریح و غلظت طلا و اسهل
جهت بر صحنه کلف و بر صحنه جرب و آثار فایده آن جهت در دندان و مسخ جهت تمقیه ریح
و انحال او جهت میاض و خلط بصیر و ناخته سفید و مضر کرده و مصلح اسهل و قدر شربش نیم منقال
و در کتب بوزن او زرد پویه لطف او است **مک** اسم فارسی بنانی است قریب بدود و در کتب بزرگ
بید شیهه و کتشی زرد و قیه او شیهه بسود و نبتش گرم جبال از زرد با بجان و اکثر متوطین این گیاه
او را گویند و در شوره با کرده میخورند و دیگر از کزیدن مار و هوام مضر نمیشوند و شرط میدهند تا یک
هفته بعد از آن چتر سوازی نان فطیر بخورند و احتراز از ادویه و جماع نمایند و طن این حقیر
که او چون باشد و الله اعلم بالصواب **ماپا** نر و بعضی معمران است و پوست گوید و در ضعیف است در طلا و
که خوردن هرک او رافع سم افقی بکند و طلا و پیت او که سوزاننده باشد رافع بر صحنه خوردن
چوب کشنده است **ماش** از حیوانات معروفه است در خزول سرد و مایل بختک و قوتش نایب است
است لطیفتر از عدس در از سایر حیوانات کم بفتح تر و مولد غلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفرا
و قابض و موافق کرده و مقوی عصب و بهترین اغذیه صاحبان چهاره است جهت سرفه و دم
لبات و در سرد و ضعف با صره و ترات و ضداد و نایب مورد و مقوی اعراض در ریح و در ضربه و سینه
و مسقط و محمل ادراک و جالی کلف و با سر که جهت جرب متفرقه و منع عرفن موثر و قاطع باه مضر
دندان و در بر هضم و مصلح او در ضرر باه روغن بادام و آب قهوه و در کتب با قهوه در بر و درین جور
کمونی و خزول و مصطلح است و انخواص است که با وجود دردت تخمیک سودا و خرام نمیکند **ماش**
حب القلت **ما** اسم فارسی الماریست از اجبار نفیه و انشالات صیدی و امثال آن در زرد
نمیکند و از سر انزیم خیزد و قسمی از سفید او که کمتر از نوت در است و قطعات بزرگ تر از آن است
مشهور و ادراک با قهوه و زیتینه نامند و قسمی مسی بکوبیدی و در رنگ مانند نقره است و انش در

نیکند و لهذا نیز بعضی از اقسام الخامس نیت و گویند سرخ و سینه رنگ بهتر از وی باشد و بهترین او ماقادو
 روز بوترین سینه و خاله است در چهارم سرد و خشک و نیز بعضی در چهارم گرم و قلیل او قتال تعلیق
 او معوی دل و رافع خوف و باعث سرعت ولادت و علیه بر خصم و مدس او مانع صرع و کله تشنگی او در دنیا
 کلفی و احوال است که بغیر شکل مثلث شکسته نمیشود و در جمیع اقسام معدنی اثر نیکند و در
 موثر است **اسم فارسی است و نام کوبی آن نیز نامند نبات او شبیه به جفت از کناره ایها زمین سخت میزدند**
 و شایسته ای او بسیار نافه ریخ درع و بر شکن و برکش که از هرک از میوه و نرم و کلت سرخ و شبیه
 بگل شیو و نمزش مانند بر کمانه فنق و میل بسیاری در حرف آن دانه سیاه و نرم و قسلی از فضل
 اله است و چون کرسه و سبیده و سایر خوب را در آن جوش نیده خشک کنند طعم او را از طفل نتوان
 کرد در دوم گرم و خشک و محلل ریح و رافع بواسیر و ضار است خشک او بغایت سرخ کنند **جسار**
 رافع او رام بارده و آثار جلده و طلاخا کستر جمیع ایز او رافع کلف و فریاد آن در حیض و طلاخا
 باب سترنده موی و شرب دانه او با عمل محلل ریح و محرر **بلغم است مسعودان** دوائی هندی است گیاه
 شبیه بر چکان و درکش مانند برگ مورد و میل تند و سرد در او ای که مانند سنبل هندی و گل او شبیه با سمان
 گرم و خشک و لطیف تر از یاسمین و برگ او در جهت عطریه داخل او غن میکنند و در جمیع افعال
 قریب بسبل **بغایه** سرد و برتری کمانه گوشت او نسبت با بر لوم سرد و نرم و کثیف از کوفتند و
 موافق محررین و در فضل گرمی هوام سرد او می مزاج و معده او بادام و نارچیل و زرد ما و میوه با
 تازه و تر شنبلیله و انگ او بغایت مضر است و گوشت بزغاله مافوق ششماه بسیار با طریقت و بهترین لوم
 و مسکن غلیان حزن و ملطف است و به نیز محلل و با قوت قاضیه و مسکن در دوا و در دانه گوشت
 از خها و شرب او جهت رفع سم در زاریج و هر چه او باشد سته دارد مرغ و جاورس صفت سح و سالی
 که از افند به سهر سد و اضطرط عمل دوائی و حفته او با ارد جو جهت قرصه امعا و ضداد با س که در عقرا
 جهت نفوس مغیره اطله سر کین او بغایت محلل او رام نهد و درم سپنر او استقا و سوخته او الطیف و
 جالی و با س که جهت دار التلیب و با عمل جهت جرب و وضع و در او رام صلبه و سعه و قروح ساعته
 و باید رالینج جهت کوفت کردن انیشان از مجربات و شرب او جهت کزین هوام و رفع برقان و با ماء
 العسل جهت کشودن حیض و اخراج جین و فرزیه سر کین خشک او با کندر جهت او را احضن محرر
 دانسته اند و طلاخا جهت او با شرب جهت جرب سم هوام و داغ کردن او جهت عرق التلیب و از

مشهور بدماغ عربی است باید سر کین بر او فروخت و در پیشم پیچیده در موضع عمیق که تحت پستانها
در محازی اهام است باید که زنت و چون حرارتش کم شود تبدیل بدگری نمود تا حرارت آن محسوس در او
گردد محرف و غیر محرف او با غسل جهت در و مفاصل و با بول اطفال جهت ترویج بلغمی در باغ غلیظ و تحلیل
اصف و با شراب جهت تحلیل او ام مفید و طلسم او سوخته با سرکه جهت دارو القلیق ستون با مثل آن
نکنک جهت رفع از وی دندان و عفونت لثه و با سرکه جهت نایل منکوره و بخوراد جهت که بر زانو
حشرات و سم سوخته بر با غسل جهت رفع بول در فرانش محرب دانسته اند و قدر شتر متین تا دوام
و احتمال زهره او را رفع عت و ده و طلسم آن جهت دارو القلی مفید و زهره بزگر می باید هر سوم هم ام است
و چکره ز سابه او چون شکره کرده زهره او را با و مخلوط کرده و از فضل در بخیل با سیده خوانا می کشد
کیاب کنند و آب ترنج او را بر هتق طلا نمایند و در او زایل کند و از مجربات شمرده اند و سلیموس
و آغاز میمون گویند که چون خضیه بر او کافه از او نه مد جرج و نظردن در زهره بر و با شیده خشک
کنند یک مثقال او با بکر کم جهت سهر در بود در دگر و در دمانه و در امت آن جهت تقویت
با و عجیب الاثر است چون بوره صعتر خشک کنند و یک مثقال او با سرکه عسل از آن سبز است
بز چهارده ساله که در فصل اول از نیک شدن انکور فرج نموده خون اول و اخر را بگیرند و خون وسط را
در ظرف سنگ بگیرند بعد از بسته شدن ریزه کنند و بر او می گاه و غریب در سایه خشک کنند
بید الله نامند در رختن سنگ کرده دمانه بجدیل و چون شخ و سم بر او با ترب و عسل و مید بخیر
تقطیر کنند معادن و جمیع صفا انزم میسازند و چون او اعل نماید مدادی در غایت سپاه
است و بستن پورت سر بزغاله بگری فرج آن بر سر صاحب سر سام و اختلط خون بغایت
دخما و مغز سر او مرطب قوز و ملین و ماغ و اعضا صید است **دانه کزبان** و بغدادی بویتار گویند از طهور
ایلی جهت کرون و با بهار و راز و کوجکتر از کلنگ و سفید و در آنجا آنها و مجاور و سر بزغالده می باشد
در دو کم و خشک گوشت او محرک بایه و مقوی کرده و غلیظ و مموله ریاح و مصلح او ادریه چاره و طلسم
پس او فاطح خون بوسیر و صفا و خون او در حمام جهت نزلات مفید است **مار ماه** شبیه مار و زیاد است
و مفید و از دباله تا سراز و دغایت لشقبه دار و جز او ای آب مانند ماهیان نمی آید و بخته او صفت و جهت
در دگر تحلیل ریاح و قطع سیلان خون مفید است **مالیا بیز** مالیا است **مار** مازون **سهر** سهره و
مانظر ریاح اللاب کف **مارش** و **مار سیر** اسم از زبانه بگری و بستنی است **ماون** حات **مار** برون **بونا**

نقل است **بهر اس** اطرا طوقی **ماسن** یونانی بسیار **در سیفا** بیوتانی **امرج** **ماسلج** یونانی اسم مغز سر
مالین معروف یونانی مرما حر است **مالینو دیون** و **مالینوس** خربز سیاه **ماقادریون** دیوت **مالا شید** یونانی
 سافج **ماقرط** البقر **مالی** اسم یونانی **مسل** **مالو قطن** باد و جنوبیه **ماطونیون** نبات قنده **ماشب** ارغامون
ماقدونیا فطر اس لیون **ما** **روبا** اسم فارسی **اوبیان** **ما** **سومون** اسم فارسی **رماک** **ماه پرو دین** اسم فارسی
 جدوار **ما** **سینی** **ما** اسم فارسی **دلقین** **ما** اسم فارسی **سک** **ما** **سورا** اسم فارسی **سما** **س** اسم فارسی
 سب است **ما** **پرونده** اسم فارسی **شقیق** بحر **ما** **ا** اسم فارسی **صفا** است **ما** **ا** **بفارس** **عفض**
بفارس **صیه** **ما** **بفارس** **سپون** **ما** **ا** **زهره** **کوی** اسم فارسی **قلوس** **مالی** **ا** **بلدت** **صغمانی** **یا قوت** است
ردون است **دور** **تخاین** **بچه** **کوزمانند** **ما** **منوع** **علی** **ترکی** **کیج** **مالک** **اسم** **هندی** **یا قوت** **ما** **ا** **سپون** **هندی**
مالک **هندی** **زیاب** **ما** **ا** **تیا** **هندی** **راحت** **مالی** **هندی** **طین** **مالین** **ثمره** **الطرفین** **مالین** **هندی** **جوز** **العقی**
مالیک **هندی** **لغی** **از پیش** **است** **مالک** **ا** **برج** **است** **لغاع** **متر** **هندی** **کرسته** **ما** **ا** **هندی** **منع** **شیرین**
ما **شیرین** **هنر** **جدوار** **مالک** **هندی** **میش** **است** **مالک** **هندی** **قسط** **شیرین** **مالین** **تیا** **شسته** **اسم** **زلی**
بنای **است** **که** **کرم** **دانه** **نرادت** **و آن** **دو** **قسم** **است** **یکی** **را** **ث** **خا** **بقدر** **دور** **و** **متعد** **و** **در** **شت** **و** **کوش**
شبه **بیرک** **ما** **زیر** **یون** **و** **از** **ان** **بار** **کتر** **و** **ما** **رطوبت** **جسده** **و** **کشت** **سغده** **و** **مین** **کل** **میر** **و** **بیش** **تخم**
سورد **مابل** **یا** **سندارت** **و** **بعد** **از** **رسیدن** **سرخ** **میشود** **و** **پوست** **صلب** **سیاه** **مغز** **و** **سفید** **و** **ح**
دور **ما** **به** **پنر** **مانند** **در** **سبوم** **کرم** **و** **خشک** **و** **برک** **و** **تخم** **او** **مستعمل** **است** **یک** **درم** **او** **ما** **جر** **بر** **ما** **سپون** **قوی** **بنغم** **و**
کرم **معه** **و** **مانع** **صعود** **بخارات** **بدماغ** **و** **طلد** **کو** **بیده** **او** **میر** **باین** **باعث** **ادرا** **عرق** **بسیار** **و** **مطلوب**
او **باز** **فت** **جهت** **جرب** **و** **قوی** **و** **بر** **ص** **لغایت** **موت** **در** **ز** **ماده** **او** **کشته** **و** **موت** **سج** **و** **کله** **عظیم**
و **درم** **و** **برک** **ادرا** **افعال** **مثل** **تخم** **او** **در** **سر** **که** **خیا** **مینه** **آن** **جهت** **استفایات** **مفید** **و**
ما **طبخ** **ما** **ق** **و** **عده** **س** **سپون** **رنتی** **و** **صمول** **اد** **فائل** **جنین** **و** **مخرج** **ان** **دسخن** **فخرج** **و** **شوتون** **جماع** **و** **بلد**
ان **در** **رائع** **رطوبات** **فخرج** **و** **معین** **حل** **و** **قدر** **شتر** **میش** **در** **مطلوبات** **نامه** **درم** **و** **با** **باید** **باید** **و** **عق**
با **دام** **و** **صنع** **عربی** **استعمال** **ممنوع** **در** **هوای** **بسیار** **سرد** **و** **بسیار** **کرم** **و** **ضعیف** **البدان** **جان** **منیت**
و **قسم** **دیگر** **او** **در** **منه** **کثیر** **الوجود** **است** **بیش** **کنار** **اینها** **و** **یک** **زار** **و** **بنا** **تس** **بقدر** **و** **شیر** **و** **چتری**
و **بر** **کشت** **مانند** **اسپون** **و** **در** **پهلوی** **ایم** **و** **کشت** **از** **و** **بار** **یک** **و** **تخم** **او** **مابل** **سپیدی** **و** **بقدر** **تخم** **و** **خمر**
در **سبوم** **کرم** **و** **خشک** **و** **ک** **خیا** **مینه** **او** **در** **سر** **که** **و** **ما** **عسل** **و** **روغن** **با** **دام** **سپون** **اقسام** **کرم** **معه**

و ماء و صغیر و بلغم و ضغاد و مستقی در ارض کوهت زیاده در سایر افعال مثل است **شک** سوسن **شک**
العجم زرد **شک** آب الگور است که در ثلث اربسوز و در یک ثلث بیاند منافع او قریب بجزیره و موله
 خون صالح و مقوی باخته و موافق صاحب ابده و حصه و ذات الحذب و ذات الصدور و مقوی بایه
 و انشاد مضر محرورین **ع** بفتح ماضی است **بجین** قسم از عنب الثعلب **مجره** براد بلام اسم هندی چنگلی
 سکت است **بجنت** هندی فوه **مجره** افستین **ع** بفتح ماضی است کل خوش نظیر نامند لونی از ریابین در دروم
 سرد خشک قابض در ارض اسهال و سبلان خون و جهت زخمها تازه و عصاره او جهت کرم کوشش
 در دران ماضی **محمون** مقوی تا **علب** درخت حلب الحلب است او که ثلث **محرور** بیخ انجمن است و اسم
 از بیخ کواپر که انجمن سفید باشد و آن بیخ گیاه که انجمن سیاه باشد **محمون** بلقنت اندر بیخ **محمون**
 روزه تخم **محمون** اسم نباتی است که استعمال آن خلص از سموم میوام میدهد و لهذا باین اسم نامیده اند
 و او حسب اماکن مختلفه اشکل می باشد و نام هفت قسم او را مشاهده نموده اند و مجموع آن با تخم کبک
 و همه النوع با کبک و سنکوس و شبیه بجزیره باشد و سابق بعضی را شهای **برک** و **برک** مانند **برک** که نقش
 و از آن فرمتر و از اول تا آخر مستقیق و چند آنکه شاخ او دراز که در **برک** در **برک** تر میگرد و نام **برک**
 کتان و گلش کبود و سنکوس و بعضی گلش مابین کبودی و سرخ و قسمی او **برک** زیره و گلش سفید و
 بار زردی و با آنکه بسیاری و این قسم را رساله گویند و قسمی ساقه او بقدرد و شیرتاسیر و **برک**
 و مستبر و شاخ **برک** و گلش بصورت عفری و کبود و بیهم رنگ و قسمی اساق مربع و **برک** دور و
 مستقیق و شبیه **برک** با در بجزیره و قسمی **برک** شهای او صلب و غیره و آن قیه زغنی مغش
 و شبیه **برک** با یونیه اما در و و قیه مثل بالونه در آن صلب زیره ندارد و در بلاد است که کثیر الوجود
 است و بهترین او قسم اول و آنچه در ارض صلب بیابان او دید فوئش نامبت سال باقی است
 اول سیوم کرم و خشک و شرب قبل از سم و بعد از آن رافع ضرر است و در نفع قولنجها صعب
 عجیب العقل و جهت تحلیس اخلاط لزجه و ورم و مفاصل و درک و تقویت معده و جگر و
 سینر و اعصاب میفید و قدرش بیشتر تا یک مثقال است و چون در اول تجویب اختاب بجزیره روز
 از تخم او بعد از یک مثقال بنوشند در آن سال هیچ سسی ضرر نمی رسد و در وقت مخلصه محلل و مطلق
 در ارض فونیجی و مقوی اعصاب است و موافق مبرورین است و بعضی در مزاج کبیر قایم مقام
 شراب دانسته اند **ع** مغز استخوان را نامند کرم و تر و ملین و کثیر الغذا و سسی و انشاد او

اشتباه مورث عثمان و مصلح او صغیر و در اجتناب دور محرم درین ترشیت است و طلا و ادبیت صلا
 عصب و عضل و شفاق نافع و بهترین اد مغز ساق و قویترین او در اطلیه از ساق کاویت **نخین**
 بقارس و دغ و برتری ابراق و بهترین او تازه الت که و هیت او را با تمام گرفته باشند
 دم سرد و در طیت در و غالب بر موت و مکن غلیظ خون و خون محرم که بایه محرمین و هیت
 و سمن و مطقی حدت سموات حاره و جهت پ و ق و تشنگی معده حار و التهاب جگر و با هیت
 الحید و اطریض جهت تقویت معده و دغ کرده او با سنگ و آن تفتت جهت اسهال و متونی صفرا
 خصوصاً با طریقت و قوایض و مطبوع او با برنج و آرد جو بوداده بهترین اغذیه صاحبان **سال**
 حاره جهت تسکین بدن و در پ و ق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل باید داد و در رقیق
 تازه زباده از ده مثقال جاگزنداشته اند و چون تخم خرفه را کوبیده با دغ تسقیه نامه **ترتیه** کرده
 و خشک نموده باشند شرب اندکی از آن رافع تشنگی و خواست آب تا چند روز میکند و از اسهال **تانی**
 و دغ در تبها و خلط متعفن میگرد و اصلاح آن فی و شرب سکنجبین سفر علی است و چون در معده
 بارد ترش شود مورث دور و دغ میگرد و اصلاح او با خلطی و جوارت است **تانی** **شفاقت**
 یعنی که با بعضی اجزا میباید در الت نمیشود و در حاد و در تحلیل و روع او رام حاره و بارده قوی
تانی که یونانی سوطی نامند **علم الاکبر** اسم عربی است **تانی** در فارس مرکبات و عمل او در
 اول مذکور است و مراد اطباء قسی از آن است که از دود و درخت صنوبر یا دود و دغ تخم کتان
 و صمغ عربی یا عری الجبلود و زاج از دغ ساخته شود و در دود کرم و خشک و بخلاف مواد هندی که آن
 سرد و خشک است و از اجزاء درخت نوزل میبازند و طلا مواد هندی جهت او رام و سست اعضا و
 برکت بای جهت جذب حرارت پت با و سعوط و صناد و در پستان جهت اعاف نافع است و غیره
 او جهت مسخ ایچان مواد اینام زخمها و با سکه جهت سوختن تش معینه بعد از تطهیر رافع نباید کرد
 تا خود بفسه رافع کرده و در سقویا و وس کوبیده و مثقال **تانی** در رافع سم عفر **تانی**
اسم عربی **الاجز** اصابع قزغون است **تانی** معرب از **تانی** کوش قارس است و غیر او ان الفار
 به اصلاح برک او شبیه کوش کوش منبت و از جمله با جین خوشبو است و در جانها زاج میکند برکش
 طولانی و کم عرض و گلش سفید و بایل سبزی و تخمش مانند ریحان شفاف است و مولف معنی **تانی**
 نموده که در آن الفار باشد و مولف اجبات را **تانی** است **تانی** است که در اینجا باید **تانی**

توضیح نمود و در آخر سیم و در اول خشک در افعال بهتر است و سینه و محل دفع و مطلق و صفا
و جاذب و در اول و مقنت حصات و دفع و سخن اعضا و جفا و محقق اطبات معده و دفع
و جهت منصف و قولنج ارجی و استفاد سه جگر و سپرز و دماغ و جهت خفان و وضع العواد و در اول
مرانی و القوه و در رینه و سرفه و جنن النفس و ریح سپرز و در سرفه و شقیقه و جنس کام و در اول
احیای جنس و شری بلغمی نافع و طلا و او با جفا و حمام جهت در و بار و مجرب و هر کس او با عمل جنه
انار خون میخورد تحت چشم و با سه که جهت که تیران عقرب و کلف و بد بوی عرق و با موم در و عن جهت
التوای عصبی از ام بلغمی و با مغز جهت درم حاره چشم نافع و با بنز البتج جهت درم استیان جرب
و بوی برن او جهت سه مخزن و دماغ و تقویت مست شراب و مفع حمار و سعوط آب او جهت
تمقیه دماغ و القوه و صرع و خامیدن او بانگ و فرودن آب آن جهت رفع سیلان آب دیان و آنجا
آب او جهت استرازدن آب و ضعف با صره مقید و مالیدن آب او بر موضع حجامت واقع اثر از آن
و فرزند او بر اجض و قدر شریقی از جرم او تا در متقال و در مطبوخ تا هفت متقال و مغز کرده و
و مصلح او کاسته و تخم خرفه و بولش شوی تیرت از روغن تمر بخوش که آب او را با مثل آن روغن زیتون
بجوش نندازد و عن نماید جهت فایح و عشته و کراز و شقیقه و در سربار و در محمل ریح و تقیه سه در آن
سالمه نافع و بخور زرد کجوش راغ مصرت هوای دای و کمر براننده هوام است **مران** نفع اول و تشدید
ثانی در ضعیف است و در بلاد معترب و روم و هند جمع اجزاء او تلخ و بسیار بند و عن و نرم و کمره های او باشد
بند های فی دیان پروازان نیزه میسازند و مشهور نیزه فی است و نیزه بعضی مران و مالیا بی است
و این قول صحی دارد و در افعال قریب و نیزه بعضی قریب است و این اصلا ندارد و چه مران را یک شبیه
و ت است در یک قریب شبیه هر که ترنج و از آن کو یکت و درخت او بسیار بند تر باشد و نیزه قریب
و نیزه مران شبیه تر او و با عفو صفت بسیار است در دوم کرم و خشک و یکدم هر که او را غ سم اتعی و
هوام و محمل ریح و در فضلات و متوی معده و شریش نافع تخمه و کما و سوخته او را غ سم خشکی التمش
و طلا پورست سوخته او با آب رافع جرب منقره و سعوط سایر از قاطع رفات و فرزند او جالس
حیض و صداد سوخته او با سوخته بر ساوشان جهت در از گردن مولی مجرب است و استه اند و گویند
که او جرب از بقدر و درم گشته و مالیا را نیزه همین است **اب** منجمه در حقیقت مغز بی شبیه
مغیضان و خار در از زخم کردن و جهت که فغان آب سابل آن حاصل میشود و در اول ترنج

سفيد است و بعد از شنگ انگين ميشود و بسيار تلخ و بهترين او بيل سرجي و نند بوي و سبک آن
 در دوشکن صاف است که بعد از شنگ در رسيفندی شبیه باقح چيده باشد و اين قسم صاف
 مانند آنچه در ساق درخت مانده صمغ منجمد که در مسی و الطراخ است و آن از دومی باشد و در خوبی
 نایم مقام قسم اول است و آنچه آب افشوده از او درخت افشک کند بابل بسياری و قریب بمیدان سواد
 مسی بر حشيشه و آن زبون تر از قسم ثانی و هر چه آب افشوده او را بچوشتند افشک کتند بسيار سیاه
 و بوی تند و قتل او شرب او با زمين در آخر سوم گرم و در آخر دوم خشک و قوتش ثابت سال
 باقی است مفع و محل باغ او ارام و با قوت قالیضه و محقق بملتح و شرب او سهل ما را اصغر با تر مش
 بیض مسقط جین و کشنده گرم معده و با تخم بتمير شت بنزد ام او افع سبلان مفرط حیض و از
 مجرب است جهت سرفه کند و عسر نفس و در بیلو و اسپال زمينه و قرصه امعا و در دکره و مشابه و
 تلخ معده و بعضی ایچی و بلغمی و در اوجم و خنازیر و مفاصل و درم سپرز و رافع مضرت سموم بارده
 و طلا و جهت کمزین هموم دور و در سر مننه و شب یاقی جهت بیداری زیر بغل و کبچران و فوج و یا
 او غن مورد و لادن جهت ارجحان موی و با سینه و عضل جهت نایل و کلف و باب نریخ چینه
 نریخ جهت جرب و سینه و با سکه جهت توپا و صناداد بار و عن زیت اکلابی به ابهام بای است کوبیده
 بجای مکرک جماع است که ناز بیل تکین بناید و طلا و جهت حفظ حیرت از نقصان ^{بیانات} و جهت
 موثر و با حیوان صدف جهت اسام زخم عصب و رو با بیدن گوشت استخوان و عطر وقت دماس که در
 جعفر جهت تقو اوده و یا با نریخ جهت خون منجمد تحت جلد و با گوگرد جهت جرب آن و اکتال
 او با در بیدین جهت بیاض عروق با بشتقاق النعمان و با مغفل جهت صفت لیسر محبت و عمل
 جهت سلاق و با شتر زمان جهت زرد و باب جلد و کلاب جهت قرصه و باب مورد جهت و معده
 و جرب و حمل او با کتور و زعفران و انیسون جهت اخیر طوبی از مجربات و مضمضه او با شرب در عن
 زیتون جهت تقویت دندان و لثه و نقصان آن و با سکه عضل جهت خونین دندان و در او
 جهت قرصه سرد سایر زخمها خصوصا چون قبل از آن زخم با باب بار تنگ بشیریند و قبیل او با نیون
 و صا و ما میث جهت درد گوش و تقویه جگر و ایتم زخم آن و سقوط او با ب نریخش جهت منع
 زلالت و باب لیساع جهت ببولی و پنه و حقه او با ب حلیه جهت صلابت اعم و با نیساع
 جهت ببولی آن و در ایجا و منوم است و او مصدع و با ب است سرد و مضر شانه و صلح او عسل و قرصه

از یک باقی میزوم و بدش صمغ بادوم تلخ است و نزد جالینوس قصبه الزمیره و قسط تلخ یونان است
و در بعضی بدش موسیای دینه و مفلح است بحسب مراتب امراض و دوده مرطوب تر از او است
و محقق نوی در افعال مثل است **مرطوب** اسم نبطی درختی است بقدر درخت انار و برگش
بباریکی موی بهم پیچیده و بارطوبت چسبیده مانند عمل و تند بوی و تلخ در سیوم گرم و خشک و طله
اوراق سموم و سوخته او را که سبار در حمام میالند ارض جرب و دوده فیه از آب او بعد از در و در
قابل است دستور او جهت تقویت نشه و جراحت آن و در خشک او جهت انبام زخمها و تعیین
او جهت عمر ولادت موثر و در فلهه مذکور است چون برک او را عرض کنند و درخت پستان میروید
و چون شاخ او را دفن کرده آب دهند بعد از چهل روز فطر با ریحی آرد **مرطوب** بضم اول و نشه بد ثانی
اسم عربی خالیت که در آخر بهار می رسد و در مصر میروید و در ذابیه نامند هر کس مانند برک چغندر و مایل است
و ملحق زمین در نابلستان مانند درخت شعیبه یا از یک صمغ میروید و در کلتش از دوده و در آخر خار دارد
مشبه به شکافی میشود در آن تخمی مانند تخم کافور و بسیار تلخ و قوتش تا چهار سال باقی است و ساق
او را پوست باز کرده میخورند و بینش میان زراعات و جای نمناک و چون شتر را فربه کنند لهذا
سوک الحمال نیز نامند و در حرارت معتدل و در سیوم خشک نایب نایب صمغ الراجی شکافی و در
و آب او منفع است و جهت ضعف جگر و عمل فعیه ریه و پنهان کنه و جرب و حکم و در دود پهلوی من و یا
تا خواجه و زجاج جهت سنگ شانه دوسه لول و صنادید است و در دوده او با شراب جهت سموم شامخ
و مصدق و مصلح او کثیرا و شتر بیش تا سه روز و از ایشان تا یک دقیقه است **مرطوب** اسم جنس است و انواع او هر یک
بسیار مخصوص او هر ابرون و خزاجی و انجوان و لسان الثور نیز اطلاق میکند و از مطلق او را **مرطوب**
است که ماحور باشد و اصناف او چهار است و نزد بعضی پنج است و صنف پنجم را سرد دانسته اند
ظاهر آن ابرون باشد و از انواع نرویت و نوز از مردی کم بوی می باشد نسبت به ماحور او را
اسموسا نامند و یکی اسم تلخ آن مملوس است و یکی را اولک نامند و آن مملوس است و ماسه جوب
چهار نوع او را درین مملوس مملوس مملوس مملوس نامند و نزد جالینوس مجموع اصناف آن
گرم و خشک اند و محمل ریح و بلغم و منضج سرد و موقوی معده و منضج او را مصلح و در اول و در
در ارض ریح جوف دستفاورد و اعضا تخم آن ملین طبع و بلوده آن قابض است خصوصاً با تخم
مورد و دم گرم و در اول تر است و گویند چون قطره فطره آب بر در حجه با نکت میالند و لعاب او را

با نذکی روغن با سببین سه روز نماند بنوشته سترای سودای ابا لکینه ایل کند **مراد**
 بشارت مر و از او نامند و ما سه جوبه گوید که آن یک شاخ بایک میزد بد بقدر شیری و قریب بچیده و
 زغاب او بحدیکه گوی از اساق تا آخر در میان بنیه مخلج بسیار رقیق است و گلش نقش نایل بسر در این
 از اساق تا آخر برها بسیار ریزه و محیته بسیار خوشبو و حقیقه در میان فروزه کوه کرامت پاره نموده و
 فله نموده و اسطاطیس خشک او را کمتر از گرمی دانسته و او را در حیض و مغوی اعضا و محلل ریح و
 رافع امراض بارده رحم و جگر و معده است و مسعوط او با روغن نقسه جهت سردی و تقویت و مایع و صناع
 یعنی **مغیبه مراد** بشارت مر سفید دم و تخ نامند او بشبه بیهما حور و در کشت مانند مرکب بلباب و از آن
 گلش نایل بسفید و تخمش در در و بخلاف سایر اصناف که طولانی اند و در او از مطلق تخم مر و تخم این
 صنف است گرم و خشک و از بعضی معتدل و محقق و معتبر و در همه افعال مانند ماسور و سگوفه او
 این ماده سرد دانسته است **مراد** مر است و قسمی از مر سفید است و بشارت و از آنک نامند
 بناش مانند ماسور و بشارت بشبه برک جباری و از آن کو جگله و با شتر بق و در افعال مانند ماسور
 است **مراد** برائی همگه و معجزه و جلیات است و بشارت مر و خوش گویند ساقش زیاد بر شیر و با ضدا
 در کشت با خشونت مابین تدر و در از وی و طین بترکی و سبز و مایل با سقل و خوشبو و ملاصق ساق
 طعمش تلخ و تخمش در علفانی قریب تخم کتان و گلش نایل به تری و در از وی در آخر دم گرم و خشک و معجز
 معده و امعاء و طین مسته شراب و منفع سه و مایع و جهت خفقان و فی سودای و غشیان و
 جگر بارده و با شراب در در رحم و در حوامل و بدستور نطول طبع او و جلوس در آن و قشرش کردن بر ناز
 او در صفا و بهترین او و به صاحبان درد بعضی باطنی و قدر شری از مرکب و کل او تخم او تا دو درم و از
 آیش نایل و قیه است و مصدع و مصلح او مرود و بدش با در بنجوبه است **مراد** اسم عربی مشتق از عمری و
 بشارت ایگانه نامند و از او دید قدیمه و اخراج اهل کلاتون است تازه ماده او را فوخرج نامند
 و مذکور شده بهترین او است که ارد جو فوخرج در مثل آن نمک درج او را از بانه جهت سیرودین صا
 تخم کرفش و در آنچه و قرفنل و غیر آن باب حمیر کرده است او زرد اصناف گرم بکانه در هر او ز
 بر هم زنده و آب سرد پیاشته تا سیاه و سنتن کرد پس در آب حل نموده صاف او را ریشته کرده
 چند روز در آب صاف بگذارد که گرم و خشک و محلل مسهل و ماضی و مشتق و رافع تخمه و ضرر جربها و
 ملطف غذای غلیظ و سخن معده و جگر و محقق رطوبت معده و امعاء جهت رافع گرم معده ^{و اعلاط}

لویه و او را از فضلات و شرب او چنانکه از باقرا می لنگ جهت لاغری شدن بدن از مجرب است **حقنه**
 او جهت قرصه امعاء قوی و در درک انطول او جهت قروح خسته و غرغره او جهت درم لسان و لوز **حقنه**
 و جذب بلغم در غن نقصان دایقه موثر و مضر سینه و سره دیو بسیر و صاحب حارث بن یزید مصلح **حقنه**
 لعابها در چربها شربتهاست و فطوره او در چشم مانع برون آمدن ابله و اگر بروز کرده باشد در
 از اهل آن از مجرب است شوره اند و با فعل الجکامه مشهور در این طایفه که بجای می استعمال میکنند
 بجای آب سوده الجکامه او در سه که حل نموده در افتاب بگذرانند و او را قوت مسهل ضعیف قوت
 بضع غالب مضر معانت دور **حقنه** با استعمال او جایز نیست در اصفهان بجای می که در شیر
 حل کنند و معروف است یکومه در حرف کاف مذکور است **حقنه** سنگ است سیه و مخطوط
 سبک و بعضی از آن لاجوردی و چون بسینه را که حمرازه ظاهر میشود و از مغرب آرنه و فک او
 نمله و شرب شیر او را جهت و جمع القواد مجرب دانسته اند **حقنه** مغرب از زرد اسفند فایده است
 و آن از سرب و قلع و سایر معادن سوای این بعمل می آید و معمول از رصاص امیض و اسودت غیر
 مغسول او سرد و خشک و سفید افتاده او الی لطف و اوی است و طریقی ساقن و اراق و عمل
 و سفید کردن آن در سوزات مذکور است و اسم او سم قتال و با قوت محله و فایضه و مغزی
 بجای محقق و مسدود و جالب برنده گوشت زیاد و رو یا بنده صالح آن الیام و منده زخمها
 عجیب و چون در سه که گشته نرشت از ارباب کرده در فریب شیرینی عمل سازد و طلا را و با یک سیه گشته
 جلد سفید کرده و در حقنه با جالب اسهال فروری و سحی است و حال کلف و سکن حدت او در بنده
 و جهت رفع بد بوی اعضاء و روق و منع او را از عرق و سحج جلد بیاض موثر است خصوصاً با روغن **حقنه**
 در روغن کلسنج و طلا او بار و غشاند کور بحوالی قلب و زهر بغل مانع از نجات مواد است بول و جهت
 رفع آثار کله و جرب و تحلیل خون جامد تحت جلد و سوسوختگی تش و ابکرم و با سه که جهت رفع قمل
 و در آن حال جهت سلق و جرب و ناحیه و قرصه سفید و چون بار و غش از میمون بسیار جهت **حقنه**
 غلیظ کرده در بهترین او در بسفان است و ساجده آن باشد آن کو کرد با سه که و روغن مورد طلا
 کنند جهت شری و جوشها برابر مانع و امین الدولت جهت الیام و تغذیه زخمها باله آن **حقنه**
 نمیدانند و معاین او در سه مناسبه آن دانسته است و تصریح نموده که حوزون خنده هم از سفید کرده او
 با جلاب منجیح اسفند کرم شکم مجرب و شیخ المرشد نیز فرموده اند که زمان در بلاد با با طفل جهت

نرسد و اسهال میدهد و حقیقت در بلاد و اراکمزیدیه که بجهت ارض کرم با شیر میدهد و حرکت
 بیفرمانند تا آن که هر دو دفع نشوند مانع سکون اند و فی الواقع در دفع اقم کرم مجید است و در ام
 او کشنده است با حیناس بول و امقاع شکم و پیشش عظیم و قشیر النفس **رغزی** لغت سریانی و افکار
 نیز ترغی نامند از انواع مغز و سموی در از آن و بسیار نرم و اکثر سفید میباشند باس او موافق جمیع
 و محرک باده و سمن میرودین و مقوی کمر کرده **ترغی** اسم یونانی سنگ است و او در پی و قضا و محاسن
 و حدیدی میباشد هر یک در رنگ شبیه یکی از معادن اند و غیره برافنده بخلاف مغشیا که براف است
 و گویند هر یک در معدنی بهم رسیده بقدر مخلوط بجز مر آن معدنی می باشد و آن جوهر از دستخرج میکند
 فویرترین همه نحاس در آخر و دوم کرم خشک و محمل و جالی و قالیض و مقبج و سرب ارجانر منت
 و مواد امیکه مانند عیارابیند در اطلیه نفی ندارد و محرق او که بصل آلوده در آتش سبز کرده باشند
 الطف و مغزول او بر دست و طلا او با سر که جهت بهی و برص و غش و مقبیه زغنها و حرارت
 فصل و بار ایجاب جهت تحبیل او رام و انحال او جهت تقویت بصر و ظلمت آن و تعلیق بر اطفال
 فرغ است **زهره** بفاست زهره نامند و خواص اکثر آن در صفت هر یک از حیوانات مذکور و خواص آن
 کلیه و دیگر مذکور جزئیست در اینجا مذکور میشود و مجموعه آن کرم و خشک و مفتح سه مصفاست
 رافع ظلمت بصر و شدید القوه اند و طلا آن بر مناف و شبان آن مسهل طبع قوی و فزونی آن **حوض**
 و بهترین آن از دمایل سبزی و از بون ترین آن رنگاری و لاجوردی است و استعمال آن جایز نیست
 و فویرترین از زهره شیر و صغیفترین همه زهره خاک در یک بجهت اختلاف احوال مختلف میباشد زهره
 مذکور از و بجهت غالب تشنگی و حرکت موقوف قوی الحار است و بخلاف آن صغیف و طریقی
 حفظ زهره با در دستورات اول مذکور است و طلا زهره شیر با غسل نافع و روم در ارض خنایر و از
 که که رافع صرع و شرب بکدرم او با یک درم موم بجز جین و از بجهت شترده اند و شرب زهره **امو**
 دلاغ با رغن تازه کا دناشت تناول در حمام رافع ابوست و سعوط زهره اردک فانی با رغن
 بنفشه در حیات موافق رافع در شقیقه و شرب زهره چغندر با خاکستر خوب کرم و غسل رافع بول
 فزونی از بجهت دانسته است و طلا زهره من سیاه بر اجیل مورث لذت عظیم زمان و جهت
 موقوف این است و طلا زهره کینک با عصق قمر حاد قاری بزمق بر قضیب دغانه و کینک آن و خصیه
 باعث شدت لغوظ است و ناکلف با بر بر زمین نکه اند رافع نشود **جان** معدودت و پندنی

نامند و بر بال نیز گویند و بعد نامند و نیز بعضی مراد از لید رخ مرجان است و مرجان در خشک کمر
 لید و در سایر افعال مانند اوست و یکدم او را با و زهر جمع سموم دانسته اند **مرطس** قسم سیاه طیف
مرنج بلغت کبیر مان حدید **مرج** بجار هملک مشتق است از رایحه و آن خرم است **مرز** بخار صحر
 پیستور اسم خرم است **مر** بلغت مصر است **مر** خوش مرز بخوش است **مرگوش** او طایع جوانی
 اذان الفار و روش موش یعنی موش و او طایع کوش **مراینه** اسم فارس هوام المجرس **مره بان** مره بان
مر شیرین مره بان است **مره افندل** و **مره پری** مره بان است **مره ایسم** و **مره** و **مره** و **مره** و **مره**
مره هوس **مره** از او مره مارا و **مرنگ** مره است که سفید کرده باشند مره مطلق مره در اسب **مره** مره
مرغی کفیتون **مره** بنانی و یعنی هزار برگ و آن خرمنیل است **مره** بنان بنظر طریقیون
 مثل چیز ماشل و ایفون است **مره** انزلی جوانی است بریت **مره** ایاری جوانی است بریت
مرطوس مره و مولف حادی اللادویه مره حور و مره بعضی مرطوس **مره** ایاری جوانی است بریت
 جوانی است بریت **مره** بلغت سرمانی و در چینه **مره** جوانی یعنی ریحان **مره** ایاری
مره ایاری **مره** حقل است **مرج** بجم نام چیل **مره** زیه مره بعضی خندریلی و مره بعضی کاه و بعضی نشیر
 در است **مره** اسم فارس است **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری
 اسم فارس **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری
 و جلع **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری
 اسم فارس صغیرستانی است **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری
 بقار است **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری
 ترکی ایل **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری
مره ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری **مره** ایاری
 و در بعضی از این مره میسازند و در نینندند کور است و خواهد شد بقار است بوزنه مانند **مره** ایاری
 است برکت شبیه بیرک با رنگ و از آن نیز کوزه دینی بطرف زمین و ساقش پار یک دینی کوه دینی است
 و بنده درمی و بار طوبت چسبده و بر اطراف سر آن کلی باین سفیدی در زدی خوشبو و بچش
 بار یک و سیاه و شبیه بزقی است و بسیار خوشبو و نسبتش اماکن لطیف است و در جوزاریم مره
 و تخمش مانند تخم کلسره و اول دوم کرم خشک و مره بعضی که مره محمل او را در افع سموم و منفی

در دور حیض قاطع و قابض طبع و طبع بیخ او جهت تنقیح سده جگر و سنگ کرده و مانند دور در رحم
 از شرب نبات او جهت اسهال و ضناده جهت درم بار و احشاد و غسل او جهت دراز کردن موی خوشتر
 و طلا در او باز بی الجمل دروغن از خون مانع نوله قمل است نایکمال و مضر سپهر و مصلحتش نادر آورد
 و در شربت از آب او یکوتیه در مطبوخ تا پنجم درم و از سنج اولک مثقال نادر درم و بدانش شش
 درخت بادام تلخ است **مرد** بلغت صفتان سوسن است **سنگ** خون پنجم است که از حیوان کوچکتر
 از امودر بلاد چین و هند و ترک حاصل میشود و در او اهرامی چینی نامند و ستهاد او کوتاه تر از باری
 و دندان پیش او کج بطرف زمین و شتی و سنجی و سفید و دراز از یکدیگر بر نیاله ادرسه دور آن سوراخها
 که است شاق باو کند و مک چهار قسم میباشد یکی از ترکی نامند و آن خونی است که از آن حیوان بطریق
 حیض با او بسیر و رفع شده بر اوی سنگها منجمد میگردد و آن در غایت خوشبویی و بوی او عافیه آرد
 در گشت از دو قطعات او دراز و باصلت و قلیل الوجود است و درم را شتی نامند و آن نافه
 و از جهت جمعیت خون او در حوالی ناف بهم میرسد و بعد از رسیدن بسبب غارش با پوسته که نظر
 اوست مرا فلک سیوی اچنه نامند و آن خونی است که بعد از صید ناف در آب تکافند و اطراف
 بدست میمانند تا خون اطراف در یک جا جمع میشود پس خشک میکند و آن سیاه باصلت تر باشد
 چهارم را هندی و آن خونی است که از روج آن حیوان بهم رسد با جگر و سر کین او خیمه کرده خشک نماید
 و آن اشقر و غیر صلیت و عملی را از او بوند تر تیب داده در نافها علق میکند و علامت معشوش
 از سیاهی مفرطه نقل معلوم است و آنچه در ناف باشد ایشان را ایسوتن اول از نافه که از امده
 پس از وسطه بگذرانند بوی گشته هر گاه بوی سر بر ندارد قابض است و اگر قیل کرده معشوش
 است و اسطو کوید خالص سائیده خشک در ظرف رطوبت و از بقدر یکت میکند از آنه و زلش زاید
 میشود بهترین ادقینه و قوتش تا سه سال باقی است و از نافه بیرون آورده او یک سال در بسبوم گرم
 و در دو خشک و هر چند گفته کرد خشک او غالب میشود و مفتح سد و محمل اخلاط بارده معوی
 اعضا از نیه و حرارت غریزیه و اعصاب ظاهری و باطنی و حواس مقهره و معوی باه و غالب طبع و
 جهت ضعف دل سوداوی و غش و رخ ضرر آویه سیمیه و مساله سموات و غم و درخت و خفقا
 نادر و ما پنچولیا و خدر و فالج و لقوه و رنشه و بلاد و نسیان و رواج امعاد نیکوی رنگ اخسار و
 رسیدن قوت آویه یعنی بدن و در امکان بطیقات چشم موثر و شرب او در دفع سم پیش

او عدس البر شتر بلغت کسیر بان قلعی **شک** سید سعد هندی **مشک** اراک و بنا قوس **مشک** هندی
 که سته **شک** بلغت تکابن اسم شتر **شک** شتر اسم فارس علم **شک** زبر زمین اسم فارس سکه
مصر غذای است که از جو مرغ جوان و شنبلیله سدر و کرم و او و بیه خوشبو و جوی اشیاء تربیت و پخت
 و قسی ارباب میوه با ترش بچوش کند و منافع هر یک تابع اجزا است **مصطلح** معرب سطحی و بعضی **عسلک**
 روم مانند صندل و صنی است نیزه تراز کند و سفید او را ادری و سیاه او را منیطه گویند درخت او در صافی و
 شامی او در لطافت و بک او مانند ارک و از آن بزرگتر و شترش بایل تلخی و قوش تا سال باقی است
 و درخت او در شام و شامی و اریس سرد و خشک و بیخ و پوست و عصاره او و شتر او را قایم مقام افغانیا
 و عصاره لحیة التیس و الته اند و فروجا بنوس کم و خشک و با تخمیل و قبض است و نظول طبع آن
 او پانزده کانت سر استخوان و مقوی اعصاب استر خیم است و صفا و برکش است خروج مقصد در جم و سوادک
 چوب او مقوی دندان و لثه و جگر و چون برک و شام بارد پوست او بچوش کند و مکرر تجده به اجزا کند تا آب
 غلیظ گردد جهت نفث الدم سهیل و قرصه امعا و نرف الدم و براندکی ناف در جم و ریح سیدان حصص
 و شکستن اعصاب و جرب نافع است و **مصطلح** در اثر دم کم و خشک و مقوی معده و جگر بارد و ما ضمه و
 رستهها و محرک ادرغ و با حلالی عظیم و محمل ریح معده و راض بفتح باروغ و با سقل و راض بفتح
 سر نزلات و ضعف جگر و معده و قروح باطنی و با عا یعقون جهت بلغم و با جرح صفرا و با سلیجات
 جهت سودا و سر نفس و با ادرغ به مناسبه جهت نفث الدم تصدیه و با کرم با جهت نرف الدم
 از مجربات و با کندر جهت قوت قهیم و حافظه و نظور جوش پنده او در رغن گنجه جهت کدانی مسه
 مجرب و بدستور زنجور کمدن چنه بان و سکلای تر کروه کما و نمودن بر چشم جهت درد از مجربات
 شترده اند و طلا جوش پنده او با رغن زبجون جهت شقاق لب از چنها بارده و رغن و ضربان و
 که از او عیا بعدیل و شرب و صفا او جهت شکستک اعصاب و ضرب و سقطه و جلای بشره و سرخ کردن
 رنگ احضار و با ادرغ به مناسبه جهت درد دم معده و امعا و عسل حکر بضع سردتی نافع و بخور و سبوط
 باروغ زینق جهت و در سرد بارده و مضمضه طبع او جهت استحکام دندان و لثه و مالیدن **اعصاب**
 کرم بر عضو دردناک و با شیدن **مصطلح** بر او بخر قه لیسن آن جهت تحلیل درد بغایت مفید
 و خاییدن او جهت جذب رطوبت دماغی موثر و گویند مضر مانند است و **مصطلح** او کرم دکان و کبریا و
 بدستور کیشیا نوزاد رسر که خیساییدن آن و بولش بوزن او کند و با کوزن و نیم آن عسلک **الطم**

که از او عمل شود در التاش که اندازند خوشبو باشد قوتش تا بیست سال باقی است در اول سوز
 که در اول دو م خشک و جالی و محلل و ملین و مدار بول و حیض و شیر و افغ حدت او در به مسهل با تیر
 و مفتت سنگ کرده و مفتح سد و مسهل بلغم و شرب او جهت سرفه و طوبی و کزیدن هوام و کز از
 و تحلیل خون میخرد احتیاج به سیر و تقویت باه و تمقیه سینه از اخلاط فاسد و مرق التاش و تقویت اجزای
 حیض و ششم و عشر ولادت و در دگر در اول و ضعف جگر در ایح آن و با سکه جهت رفع تشمین بدن
 مفرط و ضاوا و ملین ادوام صلبه و تقفد عصب و درم صخره و فتح عضل دور و پهلوی و ریاح ^{علیظ}
 و خون میخرد تحت جلد و امراض رحم و مقفد و بلور سیر و جهت ورم ملک چشم و یاد فبق و با نده
 سیر جهت اسقاط دانه بوسیر و حمل او جهت رفع الفصام خم رحم و جذب جنین و رطوبات رحم و
 صفا و مسح و رفته و مطبوخ او با سه جندان پیوس کندم که بجای آب آب انکو باشد با قدر
 روغن کاه جهت ورم تقفد از میخربایت و میضربیه و مصلح او کثیرا و مضر جگر و مصلح او از غفران
 و شربش بکدرم و بدلتش در نشت او در ریح او صبر است **مقل** که اسم درخت او درم است و با غفرت
 و خشونت و خشک او را در فی نامند و ماکول است و درخت او در شکل و تشریح به جهت فراموشی
 و خشک و قابض طبع و قاطع اسهال و مسلمان خون و مغزی معده و طبع او جهت تقطیر البول و نشت
 الدم و جلوس در آن جهت رفع انفجار اکها معیند و شرب طبع درخت او جهت قریب فرزند و تمقیه
 بلغم و تطول لطیف سوزخته او جهت جرب و حکم و منع تولد جن مؤخر است **معنق** نباتات از شیر
 کاه است که گرم کرده عصاره خرنوب شامی اضافه نمایند و او مسکن حرارت و تشنگی و افغ تبها و تلخی ذوق
 و خشونت سینه و مال بوجو نیا و اخلاط معده و ضعف حرارت البول و جرب و حکم و اخلاط
 سوداوی است **مقدونس** فطر اس بیون **مقل** قند **مقل** نیاسیلون است که خربزه که کنگ
مقر اسم عربی نبات صبر **مکتنه** فاروس **کت** اسم بلغت سر با فی بفتنه **کت** شنبه اسم خلیفه
کریبا جلاله اسم هندی دام عنکیوت **کوا** اسم هندی عنکی **کت** اسم فارسی ذباب **کت** اسم
 فارسی نخل **کت** هندی مسج **کت** هندی تو دری است **کت** هندی عنکیوت **کت** بغارسه نخل تبرک
 کور نامند معدنی و مایه مر باشد معدنی بدون آب مشکون میشود و ماسی آن ابها است که میخرد
 سیکرد و معدنی او اوقام است و هر یک از نامی مخصوص است و مذکور میشود و بهترین آن بلع اندر است
 معدنی است پس بلع ماسی و بعد از آن نخل طعام و قسم هندی ماسی کباب است و از بول سترین بلع معدنی است

د اقسام تنقار و قلی و بوره و نوتش در را اطلاق نامند و اطلاق مصنوع نیز می باشد در اثر از خاکستر بعضی
 نباتات که آب از اوصاف نموده باشد با انتساب معتقد میسازند و بدستور از بول حیوانات پستان
 نمک بطبع و عقد میگردند و بهترین او محروق محلول معتقد و صاف است و هر اوزار مطلق بلع نمک طعام
 و مجموع آن سهل بلغم و سودا و ما، صفر در افع و طویات نرسد و تخمه طعام در آن و مشت
 و نیکو کننده رخسار و مصلح اغذیه بارده و معین از اخرج آن در بعضی در اسپال غلط خاصه تو نیز از سایر اقسام
 چنانکه مذکور خواهد شد و بوداده آن فایض و سوخته آن الطف و همه آن فاسل امعا و معین قلع
 سودا از اخاصی بدن و رافع بد زنگی الطعمه و مانع حدت جزام و با سبکببین زانب مغنی جمیع اقسام
 و با عسل و سبکببین ارفع مصرت اینون و سموم محذره و کزیرین پروام جهت استفاد امراض سودا و
 و بلغمی نافع در تن کردن بانگ و سبکببین منفی معده و با مسهلات جهت قلع اخلاط و با صغیر جهت
 عفونات و از اخرج ابلح با اروع و با اسفل و مضغه او جهت قطع خون کثرت و دندان قلع کرده و صفا و
 با صیر جهت نقرات و با روض از بون و غیر آن و عسل و زفت جهت منج و کوفتی اعضا درونی و با
 سرکه و کف صابون جهت درم بلغمی و ریحی و تهج و با تخم کتان جهت کزیرین و عقرب و با سرکه و عسل
 جهت کزیرین ازینورد و با مشک طراش جهت کزیرین افعی و بارفت و قطران جهت مارش هزار
 و هنگ و بارفت و عسل جهت اورام بلغمی و با عسل جهت خون مجذمت جلد و با اوعی از بون جهت
 سوختگی تش و حله و جرب و زخم آئینه و جزام و با حاصه جهت و حسل و با جوز مال جهت درم استنبان
 و با جیمه جهت درم با سرکه جهت تو باد سخته و کیمال او جهت ریاض و سلق و سبل و قوت با صغیره
 او با سوخته زشت و جهت سیل و با مر و اید جهت ریاض و جرب و در پاک کردن دندان بعد میل و
 نیکو سینه و اکله و جوششها و بانگ و سرکه رافع آن دبتن آن با پشم بر زخم قاطع خون آن دبتن
 کرم کرده او بر اعضا جهت در و یابی بلغمی و ریحی مفید و مضر مانع و مورث تاریکی چشم و آنگاه از حرق
 خون و مقلبتت و مورث حارش برین و جرب و مضر مانع و مورث تاریکی چشم و آنگاه از حرق خون
 و مضر این ضعیف و مصلح او صغیر و هر بهاد و شیا بارده و طبیه است و از خواص که طبع است که چون
 سرورم او را که در جیتی که عقرب با سرطان طالع باشد و خانه مریض در آتش که از آنکه بعد از جینی
 میل در خانه کند آن مریض شفا یابد و اللذله و چون در خانه بسوزاند و سوخته او را بطرف مشرق
 پندارند رافع سحر و چشم بد کند و چون او را بارچه سوزانند بر طرف چپ زمانی تعلیق کنند با

سرعت ولادت کرد و در عرق نیک که بقیع امین تقطیر گشته بفت نزش و خوش طعم و محقق
 از طبایع معده و امعاء و مفتح سرد و از انجاستقا و سپهر است و انشاء و باعث اللغزنی بدن و در لوک و
 لغایت جالی و نهان و رافع استقا و سپهر است و رافع کورت فاسد گشته است **مع اندرانی** بفت نیک
 بلوای نامسده و او بهترین اقام در از دروم کرم و خشک و سهل بلغم لزوجیات و در تقویت فهم و زین
 در رخ تخمه طعام تو تر و در او به عین استعمال او جایز نیست و سایر افعال سابق بر این که است **مع نطق**
 از جمله معدنی سیاه و ببلوی و با نقطه است و از انش تقطیته او را میل شده سفید میکرد و در سبوم کرم
 خشک و سپهر نیک اقام نیک است و منفی دور از رخ بلغم و سودا تو تر از سایر و چون با او عن کل شیخ
 طلائکند و رافع جرب و جوشش ابه عجیب الفعل است و قدرش بیشتر تا یکدم است **مع سودا** از اقسام
 مع العجین و ادسیاه و بی تقطیته است و در افعال مانند مع نطق است **مع البیرون** نیک طعام و الوان
 مختلفه میباشد و اکثره سفید و بعضی مایل سرخی و بعضی مایل بسباهی و بعضی مایل برزدی است و بهترین
 و سفید صاف در از دروم کرم و خشک و افعال مانند مع اندرانی **مع مندی** نیک است شفاف و صریح مایل
 بسباهی و قطعات او بزرگ در اول سبوم کرم و خشک و سهل ماضف و سودا و بلغم و محرک اشتها و محل
 ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام کرم تر و قریب به رجب چهارم و در اندمال جرحت با صغیر تو
 و تو تر از سایر است و قدرش بیشتر مکرر از یکدم **مع طبرزد** نیک معدنی جلی است و بهترین او سفید
 مسی با اندرانی **مع العزیز** باده الیت که از درخت عرب بعمل آرند و در افعال تو تر از باده ازمی است
مع جفت مع العزیز است **مع بسکی** شوره الیت که در ایفرنه کور **مع الذهب** باده قسم سیاه مع العجین
مع الصفا و **مع الصفا** متعارف **مع مندوز** **مع مندی** **مع العزیز** **مع البیرون** **مع البیرون** **مع البیرون**
 است که قلعی او را ب حل کرده صاف آنرا با نش متعقد گشته و حواص او در قلی بندگور شده و چون
 او را در سر که حل نموده و با نوت در سایند نقل معان بمرینه علی معیدیل دانسته اند و چون با نای
 درم نوت در یکد در زده تخم مرغ بخته اضافه نموده و با نش برشته با نشردن روغن او را بکشد در
 عمل اصاص مجرب شده اند و او بر نه کوش فاسد و منفی است **مع بجری** از اقسام مع های است و تا
 اب باور سیده حل میشود و اکثر آن سیاه و در افعال قریب بلغم سودا است **مع لونی** از اقسام
 بزرگ و هر که سرخ **مع لونی** و **مع لونی** خریزه که نیک است **مع لونی** بفت نیک
 پاینده **مع لونی** بیومانی آمده است **مع لونی** از سیاه **مع لونی** انجیر مخلوق است **مع لونی**

بیدانات و پوستان نیز موجود است در طرف الجبال نیز مانند آنچه در سواحل دریای مغرب قیامت بود
 بحوالی فارس و بلاد ایران مینت و بهترین اوسیه بر آن است که بوی بهنداشته باشد و در اطراف موده که
 بهترین اوانت است که چون جلگه سفید را در کرمی فرج باینزه فی شکسته شق کرده بر آن مالند این نام به
 در اول سیوم کرم و در دو خشک و نر بعضی خشکی غالب بر کرمی است و قوتش تا چهل سال باقی است
 و او مقوی دل و مغز و محلل مواد بارده و مقوی اعصاب باطنی و ظاهری و جحف طویات و معین
 باده و حافظ ارواح بدن و لطیف و سرخ العنق است و جهت فواق و فایح در غنچه و لقوه و سومات
 و در دمعده و وجع الفواد و تقویت معده و احتیاق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و در حجت
 مانند و سلس البول و جهت ابتداء جزام و دار الفیل و نقل زبان و کز بدن مغرب و شرب محلول او در غن
 ضاوان جهت شکستگی اعصاب و بیرون رفتن مفاصل و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضل معیدین یا
 عناب و امثال آن جهت سرفه و با سبکجین جهت حفقان و باب کرفش جهت سپهر در هر علتی با
 معادن مناسب آن است میدن بهترین و فطور او باروغن کل سرخ جهت کزانی است معده و با کاقور
 جهت امراض بینی و سعال و آب بزرنجوش و مانند آن جهت شقیقه و صرع و امراض دماغی و مغز و او
 قوت و مانند آن جهت درم کلود با شیره جهت امراض اعصاب و اس و یک قیر اطرا و با درونک کل امنی
 و یکد آنک زعفران جهت صدمه جگر و معده باب کاسنه و عدین الثقلید و طلا او باروغن کا و جهت
 کزین مغرب و حمل او باروغن زمون بازین جهت تقطیر بول و استرخا و مقعد و غدی و طوط و لوک او
 با عسل جهت لکنت زبان و مسوح او باروغن نارچیل و مانند آن بر قصبه و انشیا و حوالی آن جهت
 کمر یک جماع و با شیره مناسب جهت تب و معده کزین و مصلح او سبکجین و قدر شرمیش
 در شکستگی اعصابند ام در سایر امراض از یک قیر اطرا یکد و بولش فقر البه و است و در سطر کوبه که
 چون مومیایی خوب را با پسته خاک سودا و کوش اصم ما در زرا دفع کرمی میکند **مومیایی** آن در
 از نمره سابقه جهت حفظ صحت است از نقصان و مر و عسل و مومیایی و فقر البه و امثال آن طلا
 مرموده اند و چون اکثر و جنبایله و مغرب را اب بخر محیط گرفته هر که اعضا او جدا و موتی را اموات
 بخر حاصل رسانیده و میرساند از احوال بجای مومیایی صرف نموده و میماند در رصه الاقالیم
 بیتاس ظاهر میشود که معمولی طرف جزایر خالرات بوده و بالفعل بسیار مان مغرب است و جزین
 درجه معمور و در آب معمور است و از طرفی در آن آب اعماد نقل نموده که مومیایی در وقت یکی از جبال

یکی از قور موی که بجهت حافظه صید بر آن طلا سبزه انده آن غیر اعضای انسانی است اگر چه در جگر کشتی
 میکند شرب آن حرام و مورت کوبی و ف د بدن و مضر بتیای نبات است **موز** معرب از اسم هند
 و بعضی بلبل نامند درخت او شبیه نبات ذره و مربع و مسطح دارد و نام سه درج میشود و در برگش دراز و
 عریض و نایقه رود و درج و سبز ترش و بقدر جبار کوبلی و انار س در او پیچیده در میان گاه میکند از ناز و درخت
 میگرد و در ترش ناهفت میرسد و موقوف زمانی و تصحیح است در طریقت ثرا و لوج و شیرین مانند است
 در خلطه مذکور است و چون دانه خرمادر در قفاس غرس کرده تسقیه کنند و سر کین آب در محل
 بر برند و اخت موز میشود و او در کرمی معتدل در دم تر و سمن بین در طب معده و دلین سینه
 و بعد از هضم کثیر الغذاء و مولا خون و محرک باه محرک درین وجهت ملاغزی کرده و سرفه و خسترت حلی و طلا
 او با سه که و آب بامون یکی و سعه در جرب و حکم و آب تخم خربوزه جهت کلف و رنگ کردن آنک اخبار
 و کرا ز و خاکستر پوست او پوست درخت ال جهت التیام زخمها و رفع ترف الدم و صفا و برگش جهت
 تحلیل او را م نافع و مولا رایج و مسدود و ضعف با ضمه و مصلح او عمل شکر و مر با زنجبیل است **مولو**
 مردار سنگ سفید **مولوس** بلقت بهرانی نظیر است **موم** اسم فارسی شمع است **موقدان** اگر بیت **مولو**
 نوعی از بیروج است که برگش سفید شبیه برگ چغندر باشد **موسیقی** یونانی طریف است **موسالی** یونانی این
موسیقی بر روی انار است **موی** یونانی حریل عربی **موی** و **موی** مشا **مورد** و **موسم** اش بری است و کوبند
 اسم فارسی او **موسم** هر سیاهان است **مویون** نوعی از سموم قریب به پیش است **مورد**
 اسم فارسی است **موش** بشارت فاره **موش** که بشارت خدر است **مویز** بشارت زبیب است **مویز**
 اسم فارسی این است **مویز کون** اسم فارسی مویز است **مویبای** که فقرا الیه بود است **مویز** بشارت علی
مویز اسم فارسی بصل الروده است **موش** بشارت بر بیخ است **مویز** بشارت صفهان قضا است
مویز هندی شکوفه فلفل است **مویز** هندی سعده است **موی** هندی نخل **موی** هندی لولو **مویز** هند
 ماش هندی است **موش** کنی هندی اوان العار **موی** هندی لوتیا **مویز** هندی کادریوس **مویز** هندی ماشی
مویز اول و بانی آفرید ستور بنا را خیر اسم نبطی است که از انواع دم و مضر خیزد و سفید و سفید
 مانند بلور بسیار صلب و مثل سنگ آتش زنده آتش از ظاهر شود در خون گرم حل میشود و در
 جای که میبایم میرسد او نیز باقت میشود و قسمی از آن غیر شفاف و از صلب تر و شبیه نیک
 سنگ میشود او را کوبیده ظرف میازند او غیر چمر سلوان است در دم سرد و خشک و نام واریه

و مضر است در مصلح او مصطلک و شربش از یک مثقال تا سه درم و بدنش او عن با سیمان و چند و بعضی بوزن
 او فطران دشمن او رفت است و طب **میوه باب** نزد بعضی اول اجزای درخت اوست که سایه از آن
 آفترا باشد و نزد بعضی آب مطبوخ آن در گرمی و خشکی او زیاد و در همه افعال مانند سایه و با وقت
 قالیقه است و معمول او در خون پور سیر و حیض مسقط چنین جهت دفع انضمام خرم و صلوات آن در
 مصلح او را زیاد و بدنش خاوشیر است و شربش تا دو مثقال **میوه** معرب از می بختی خاوشیر
 و بعضی عقید العنب نامند و آن آب انکور است که در طبع زیاد و از اولت بسوزد و غیره که در
 آن مایل بترت است و در کبدان و در کبک بند و در کور شد در دوم گرم و در اول خشک و حرک
 باه و ملین طبع و موافق سینه شش و آب و حصیه و در حرورین اکثر او مولد صفا غلیظ و مصلح او
 میوه با سرد و در بدنش و شاب انکور است **میوه** نوع از زیند البهرت و بفارس گرم ایوب نامند جهت
 احتیاس جض و حصاه و در کرده و سپرز است قانع و در سایر منافع مانند زیند البهرت **میوه**
 فارس شرب است که با شراب و با آب انکور با و شاب انکور ترتیب میدهند **میوه** در می بختی
 که با شکر و عسل در یک بار دیگر جوش بنده باشند **میوه** معرب می بختی است که در هر بران میل و جوز
 و قرفل و اسال آن اضافه کرده باشند **میوه** اسم فارس شرب است که با سبب او می دهدی ترتیب
 داده باشند **میوه** معرب است **میوه** شکران **میوه** شراب سوس **میوه** ابرین است
 و نزد افغان **میوه** اسم فارس قرفل **میوه** اسم فارس قرفل است **میوه** هندی جوزا لکوش است
میوه هندی علیه است **حرف** **میوه** اسم فارس زبان نامند نزد بعضی بعمر کمون ملوک گویند
 و نزد بعضی از تخم صقر است جبل است شبیه با نیسوق دازان کو بکتر و اشقر مایل برزدی و منبوی
 و با حرقت دندی طعم و قوتش با چهار سال باقی است در اول سیوم گرم و خشک و محل و محقق و در
 بولی و حیض و عرق و ترابن سوم و محل اراج در ارفع حوائط رطوبات که در در سینه و صلوات کبر
 و سپرز ارجی و آنچه سبب او ای سسی و سهل باشد و منفی حرک و لزویات سینه و جهت ارفع عادت
 اینون و حضرت آن امر بولی و حصات دنی و غنجان و ارفع و بد بوی و خمره و ف و است و شب
 مرئین خصوصاً ریح و سردی احشای و برصی و با عسل جهت احتیاس لول میرودین و گرم
 و حب القرم و با سکنجین جهت حرورین و جهت جمیع امراض و کم که طعم بد البقه اوله ناید
 و ضا داد با سفیدی تخم مرغ جهت ناف برانده مجرب و با عسل جهت در جمیع اعضا و تحلیل

آن از جملات

آن از مجربات خصوصا با طین قیوم لیا و به ستور رافع خون مجرب تحت جلد مجعدیل و با او دویه برص
 و آثار مقوی فعل آن و بار دغنها جهت بخور سینه و هالک و زعفران جهت ورم انبساط و نطول آب او
 رافع درد کمر بین عقرب سرج اللثریت و قطور او جهت کمرانی سامعه و بخور و فر زرد او و حقیقه
 او جهت تقویه رحم از طریبات بی بوی نافع و حوزون طلا نمودن بر بدن بالی ناصیت صورت از ذی جلد
 و سه متقال او که در بکر طل شیر جوشانیده باشد تا بصف رسد با یک قویه شکر که بر بالای لثوم حوزده
 شود باعث فیر به با فرط کمر و دونا شتا خوردن همین رافع سنگ کرده و مسانه و قدر شتر متش تا سه
 روم و بدلتش در غیرتسین شتر نیز است و عرق ما نخوآه جهت فلاح ریشته و امراض عصبانی مفید و غرض
 در حال رافع میکند و چون یاد او را چینی و کما و زبان عرق میکند در تغویح ناب مناب حرمت و در غنی
 او که بقرع گرفته باشند بهترین او دویه ریاح و در و ما تر من و او را ام بارده است و چون در آب لیمون
 بقدر یک یک الکنت او را بپوشاند نجب نازد و خشک کنند و هفت بار تکرار نمایند جهت اعلاء اشت
 با بوسین مجرب است **در جیل** او را جوز هندی نامند درخت او مانند درخت خرما بعد از هفت سال بار میدهد
 و تا صد سال عمر میکند و در او ابلی باشد شیرین و لذیذ و چون در اولی طلوع شمرد استخ انرا یا شتر او را برید
 کوزه بران نصب کنند آب در آن ظرف از یک رطل یا پنج رطل جمع میشود و او را سینه می نامند
 و صلاحت او نایک روز باقی است و در اسکار و در تقویت باه و تفویح بهتر از حرمت و بعد از یک روز
 مانند سر که ترش میشود و ابلی که از استخ بی با بزر تار جیل که قسم نرا دست باین قسم گرفته میشود
 طاری نامند ایلف درخت او در هتافاسد و مسدر رس نیک و در وظرفی که از ان ترمیت دهند حیوان
 معتقدی بر امون آن مظروف نیک و در مار جیل در اخر دوم کرم و در اول آن خشک و سنگ او بسیار
 کرم و خشک و با مضرت است و آب او کرم و تر و سر که او در اول کرم و در سیوم خشک و مغز نا جیل موله
 منی و مسخن کرده و کرم و مسمن میرودین و در بول و تقطیر البول و سردی مسانه در مسانه و در
 مفاصل مزمن و خوشبوی کوان رافع مواد بارده بلغمی و سردی نامند فایح و حیوان و امثال ان و
 جگر و فرج باطنی و بواسیر و با شکر جهت نوله خون صالح و تقویت حرارت غریزی نافع و جرم او در جرم
 و موله خون غلیظ و مصلح آن شکر دینات و مضر محرورین و مصلح او میوه با ترش و لیمون و فاسد و سنگ
 آن صورت غشیان و قتی است و قدر شتر نیز است از جرم او ناسه متقال و اب او سرد و قویه و شراب او
 جنون و مالینولیا و تقویت باه و سر که او سهل کرم شکم و جب القرح و جهت تقویت با صند و مهر کردن

در دم گرم خشک جهت ضعف و مانع و تقویت است و مایه و سده مصفات و نزلت
 در ریه و فویع ایچی و بخش جهت حفقان و غش و ادمت او مهت روز روزی و در وقت
 باشد که بعد از مرغان جهت رفع سپرز از مجرایت و باب که قش جهت از لاج سنگ کرده و شانه و ستر
 او ناست جهت قلع اسهال و رطوبی مانع و حمل او با پشم جهت اصلاح حال رحم و با شیر مایه
 است اعانت هر حال از مجرایت و البته اند و آن را بوییدن او مورت بنحو ای و هوامصرزق بهار است
 و مصلح او کلاب و فوئش در ظرف مس هفت سال باقی است و در شسته یک سال **نارنگ** اختلاف
 عظیم در واقع است انطا که بوی بانی است با یک ساق و بسیار سبز و گلش مایل بر زردی و خوشبو و از
 او مرنده در مصر او اساق الحام گویند و آنچه از کتیب منود معلوم کرده قسبی از هوفا یقون است که
 در اودی اودی گویند و بیعت ایشان ناگیر نامند و او مفرح و مقوی اعضا و با مضاف بسیار است
 چنانچه در هوفا یقون مذکور است و در ظاهر آنست که معرب از ناگیر هندی باشد و بجهت سستی ساق
 مار قنصر و در مصر ساق الحام نامند **نارنگ** اسم فارسی شکوفه بیانی است سبز مایل به سخی بر زردی
 از نخود بزرگتر و در شکل شبیه بانار که چلی که گلش هر نخته باشد و در خراسان کثیر الوجود است
 درخت او بقدر درخت انار و چیری و نر و بعضی او نار قنصر بکنند و آن اصحاب دارد و چون در
 در سطلون هر دو مذکور اند دان در اول دو دم گرم خشک و مانع صعود و نجرات بر مانع و مقوی دل و جگر
 و معده و اعصاب و مطلق اخلاط و مانع تخلیل ارواح و جهت مایه نوری و اسهال و ترف الوم و ضاد
 او جهت رفع عرق و تخفیف از غنای مانع و مضر شانه و مورت از وی حصار و مصلح او در غنای نام
 و کاسنی و قدر شتر میش و در انتقال و بدلتش نیموزی او پوست پسته و بوزن او در نجیل رسد س آن
 الطیب است **نارنگ** بقارس طوای قبیده نامند کثیر الغذاء و موافق سینه و سر در دیده و خلطی بینی
 و مسمن بدن و جهت الضایب سودا بعهده مانع و مضر محرورین و مصلح او ترش است **نارنگ**
 بن خرد که گوید که چون مراد با جوعات منشوش کنند باین اسم سستی است و لغزادی نار را بمعنی
 انار فارسی که همان است حل کرده و در جبهه شمیاده لبندیده و ممکن است که بمعنی انش باشد
 چو منشوش تیوعات از جمله سموم در اصراف خلط مانند انش است چنانکه نار فارسی مرض صارت
نارنگ بلغت بعد از اسم سنج و لیوت **نارنگ** اسم بوستانی نارنگ ناموس **نارنگ** بن نارون است علی اسارون
 فزیت **نارون** اسم بوستانی مطلق سیل است **نارون** الطیبی سیل و می است **نارنگ** بلغت اندر لسان الله

قند بلقت کسیر بان زمین **نار کوما** ما کیواست و نزدیکان ببطارد و چندان از تعریف او ظاهر میشود
 که دو جزو باشند و نزد بعضی خشکاش زردی است **نار کسیر** اسم هندی کبابیه **کسیر** بلقت هندی است
 از هوفا یعنون **نار بلقت** هندی نار جیل **نار** هندی نفع **نار کون** هندی عود الحیه **نار** هندی
نار اسم فارسی اخفار الطیب **نار کلک** اسم فارسی جنابیت **نار کلک** بفارسی غیر المسد است
نار یکسات بفارسی غیر الکلک **نار** و معنی غیر القطایف **نار سیوس** در خشکاست **نار**
 جز الحوار است **نار کینه** غیر الطایون است **نار کلک** غیر العرقی **نار** اسم فارسی جزو
 بر است **نار کلک** نار جیل **نیز** اسم عربی جمع مسکر مانع است بغير خمر و هر یک بنام مخصوص اند و نفع
 قسی از دست که از آب اند و سایر میوهها و حبوب تربیت میدهند آن مقدار بگذرانند که بچوش
 مسکر گردد و هر گاه در آن بگذرانند اثر امضغ نامند و از جمله بنید است و مجرب است آن بنید عرق خون
 دستگیر و مصف و مانع و مکرر حواس اند و اقلام او از مویز و خرما و عسل و دوشاب و شکر وجود
 و دونه و ارزن و سبزه و نار و امثال آن گخته میشود و طریق عمل آن نزد متقدمین است که
 هر چه از مویز و خرما و سبزه و نار را بهر باشد آن جزو آورده مثل آب آن بکشد و از جیب بنید
 بچوشند تا نصف رسد پس صاف نموده در آب بچوشند تا نالت آن بسوزد و بعد از آن در ظرف
 نموده سه از محکم بنیدند و تا پنج شش ماه بگذرد و نزد متأخرین آب سیخ مثل آن وجود من
 بقدر نصف است و هر چه از حبوبات سازند المقدار بچوشند که باب یک آن کرد و در آب مثل
 شیرین که خوانند مثل عسل و شکر و مانند آن بچوشند بعد از یک هفته صاف کنند و بعضی جهت تقویت
 و اصلاح آن از مغزات و مغزات مانند جوز بودار چغندر و زعفران و عود و غیره در هر یک بچوشد یا از
 هر دو رطل در باره بسته از اول جوش نیند تا آخر صاف کردن آن اضافه نمایند و هر چه از شکر
 و امثال آن تربیت نماید سه مثل آن آب بچوشند تا نالت بسوزد و در ستر جهت تقویت آن
 اگر خواهند به سترند که در او به مناسبه اضافه نمایند **نیز الزنبق** بفارسی موزر آب نامند در دم
 در اول تر و مولد خون تن و مفتح سرد و با صم و مسن بدن و مقوی معده است و چون قوی عمل
 اضافه نمایند در اول و محلل رطوبت و حمور کبابه و منقح سینه در به و مسن کرده و مانند و در علاج
 بسوزد و مفتح و مغلظ اعلاط و مولد استفاست و چون حماما در حین جوش اضافه نمایند
 جهت جمع بقری و تقویت بدن و یا ضمه مفید است **نیز العسل** شراب عسل است در سبب کم

و در دم خشک و مجمل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و محافظ صحت بهر دوین و مقهر
 حواس و جهت امراض بارده مثل ناله و رعشه نافع است چون بطریق که گفته شود ساخته شود
 افضل از خمیر دانسته اند عمل به جزو نان خشک یکچون و جزو ابرو اعرش نان بسیاره نقل از
 هر یک نصف عشر نان زعفران عشر مجموعه ادراب بچوشند تا اثری از آن نماند پس صاف
 نموده بقدر عشر آن عمل تازه اضافه کرده بچوشند تا ثلث بسوزد **بنید الکرش** شراب سکر
 است لطیفتر از مویز آب و یکرمی امنیت و موافق با قهین و سوداوی است و آنچه از آب سکر
 سازند محرق اخلاط و مواد صغیر کراتی در بخاری دانسته اند **بنید الکرش** شراب خرمانا مندم و
 شکسته از مویز میوه سودا و جزام و خازیم و سرطان و موافق بهر آن است و هر چه از سرخ
 سازند و اولی کرم و در دم خشک و بهتر از خرد و قایض و مغزی معده و در اول و بعد از مویز
 آب بهتر از سایر بنید است **بنید الیسین** شراب ووشالی است که از بنید خرمانا سازند و
 افعال مثل شراب خرمات **بنید الازر** بفارسی بوزه نامند و در مصر مزه گویند و آن شامل بنید
 ذره و ارزن و جو و گندم و سایر حیوانات است و آن حالب طبع و نیکو کنند و خضار و محرک است
 و بسیار است کنند و قاطع یاه و چون عمل اضافه نمایند محرک آن است و مورت سل و مضر
 ضعیف الادیان و مصلح اولها تازه است و آنچه از جو تر میت دهند نفع و بی تصریح و سهل و
 مفید یاه و پخته و لوزه و ذره و ارزن نیز نامند است **بنید الفواکه** شرابی است که از آب میوه
 بعمل آورند مثل شیره شیرین و سیب شیرین و امثال آن بهتر از بنید خوب و سکر و سرخ
 و نفع و مصلح او عمل و ادویه حاره خوشبو است **بنید** بار درخت سرد است و مذکور است
 و بفارسی گنار نامند **بنید اللد** در آن است **بنات** از **بنات** فطرت **بنات** شبت است **بنات**
 اسم فارسی فانیند **بنج** اسم نیل است و هر گیاهی که ساقه یا بنده چری بنج نامند **بنج** اسم حبس
 پوست نباتات است و اسم مخصوص سنگه است **بنجان** اسم هندی قسمی از پیش است **بنجی** بفارسی
 مس نامند و نوعی که در معدن مشکون میشود مس است و گویند اوی عبارت از دست و بصری صغیر
 بیونانی طالیقون نامند و آن رزود چشند است و در طالیقون مذکور شد و نوعی که از آن جان
 سنگ خالص بهم رسد بعضی از آن بابل برزوی و اکثر آن سرخ میباشند و از مطلق نحاس مراد همین
 نوع و چون در ابا عشر آن اوی توتیا بگذارد از دست میشود و بفارسی **بنج** و بصری صغیر

گویند و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنا بر آن مضموع او را باین اسم شایع کرده اند و چون
مسئله باطنی بگذارند بقدر سفید اوی گویند و چون باری و نیا و قلعی مجزوم کرده اند مستحکم
است و او در بیوم کرم و خشک و محمل و مسهل با صفر و طلا و جهت جرب و کله دسته بدن
در رخ ماندگی و تحلیل او ارام مانع و چون در سر که چند سوره روز یکبار از حدیث اربابان سر که ضاد نمایند
رفع غزلات و سرخه و منع ایمن موی جرب دانسته اند و خوردن غذا و در ظرف یقلی آن بسیار
بیهت خصوصاً ترشها و نبات و در قلعی دارا و کله آشتین مدق غذا کرم جایز نیست و آنچه مس
سفید و براق کند تا فاش صفاغ اقیق او در ترشها مکرانه ختن است خصوصاً صاب سماق و سرکه و
باشیدن شوره بعد از آن که از او رافع مختلط است و تخم باد بجان بیهت از دیگر ختن است

نخاس چینه طالیقون مضموع است نخاس قرمز سرخ یا بل برزدی است نخاس حریف اوی سنجع تمام

لونی از طیبورانی است و بزرگی غار الفوقه نامند و از عیار کوه چکته و از او کبریا کبر و ابلق از سفید
و سیاهی و سرخ یا بل برزدی است و بسیار ضربه بر باشد و کرم و شر و دهنه او غالب مولد خون متان و
محرک باه و معوی بدن و مضر کرم درین و درم هضم و مصلح او در سر که بختن و فاشند بعد از شاول
است **نخل** زنبور عسل است در بیوم کرم و خشک و طلا و رطوبت او رافع کزندی زنبور و محمل او ارام است
در چون کچم برینا ورده او را در سایه خشک کنند و یکبار او را با بالوده آرد کنند که ده مثقال و شکر پنج
مثقال باشد بنوشند در اندن زبان بدن را خربه میکند جبریت **نخاله** سیوس خوب است از مطلق
او را و سیوس کندم و او از او کندم خشک و حرارتش کمتر و جالی و طین طبع و آب مطبوع او با شکر و عسل
جهت سرخه و او و خشونت سینه و تغذیه ناقصین مانع و نان او فایض و محقق رطوبت معده
ضماد مطبوع او در شراب و مثال آن جهت تسکین درد پستان و درم آن که از انفاق و سر
باشد و بانگ کرم کرده جهت کزیدن افعی و تحلیل ریح اعضاء و مطبوع او در سر که جهت تله ساییه
و جرب متفرقه و او ارام حاره و او عن زیتون و سر که جهت ضربان مفاصل و مطبوع او در آب
برک لوت جهت درد کزیدن مغرب و بخور جنبانده او در سر که جهت زکام نافع و نظول نخاله و
جهت حله و بخور نخاله علس جهت رفع قمل و رنگ و بخور نخاله با قلی جهت منع ایمن شکوفه
از موده است **نخاع** بھار است حرام معتبر نامند و در جمیع افعال قریب بدماغ و ملین صلابات
چرا که او در آن زحمت **نخود** اسم فارسی حصص است **نخود** لونی **نخود** درم بفت صفتان از او نند

است بقاری کشفه نامند و مختصره آن بچشمه اند و آن مغوی دل و جویس محرکه مایه
 مصلح هوای و بای و رافع زکام است بخور او شربا و طریق عمل او در دستور اول مذکور است **صفت**
 بری است **نوی ماگرا** اسم هندی سرطان نهی **اروک** اسم فارسی بنجی است سببه بلغم بری از آن



او ارفع ماصور با لکله نماید **اروس** عرب از نرگس فارسی است فذوی ابروی و مضاعف است
 نامند چون پیاز او را بشکل صلب شدن کرده عرس نماید قدح مضاعف کرد و در سوم کرم
 و خشک و تخش سیاه و در دوم کرم و در اول تر و قوتش نامه سال باقی است جالی و عازب و کشنده
 انام کم شکم و محلل قوی و شرب سنج مطبوخ او بقایات منفی خصوصاً با عسل و منقح رحم و سقط
 جینت زنده و سرده و قحج هر چه و معده چسبنده باشد و این مایه زخما ظاهری و باطنی و ضداد
 سنج او جهت ایتام جراحات عظیمه و در تور باط و عصب مقطوع و بعد بل و سخن او با عسل جهت
 مرغه مفصل و نفوس و با سکر و عسل جهت تنقیه قروح و کشودن و مل و شوار بضع و تیار و کشودن
 جهت اخرج بکمان و انشال آن از بدن و با سکر که جهت دار الثعلب و بهی و انار صلبه و تنبیه
 قوی کردن قضیب و در مادیون اجیل جهت ارفع عشته از مجرب است بشرطیکه او را سه اوز

در پاره خیب میزد خشک کند و صفا و جهت سعه و منع ترلاست و شکست بعضا نافع و در ورا
جهت قطع خون جراحات و التیام آن و رانج سیل و ناخسته و بوییدن او جهت درد سرد باره کشتن
سده و مانعی مفید چنانکه خربزین بن بخشوع گفته که هر که خواهد در زمستان ز کام بهم رسد او است
بیوی نرگس کند و مضر محررین و مصلح او بقیه و کافور در سایر افعال کل او مانند بیخ او است
شتر میش کب منتقال و تخم او بقدر نیم منتقال محرک باه یا بوسین و باسه که رانج بخش و آثار در فربه
پیاز او در حیض و تخم جنین و منقحی رحم و در غش نرگس که مکرر کل او در روغن کنجد تجویز کرده باشند
حاصل و مسکن در سرد سردادی و ریجی و مقع فم رحم و رانج در دمای آن و موافق امراض عصب است
بونس گوید بیانی است که مانند حنظل جویف او تخم دارد یا حرارت و بسیار خشک و بعضی مانع
او بار و غشاد و عرق و صفا و یا شرب جهت کمترین انفعی و مسعود او جهت بد بوی پسته و قطع عرق
بسیار مؤثر است و منقح او طبع اسهال **نور** در حث غار **سبز** هندی جد و او **سبز** اسم فارسی
صدید انشی است **سبز** اسم فارسی عدس است **سبز** کل سفید است کوچک و مضاعف و در
او بقدر در حث کل سرخ و بسیار خوشبو شود او را کل مشکین و در بعضی بلاد کل بهترین نام
در دشت و کوه می باشد و در بلاد صاره تا اول رسد و اوام میکند و عرق او بد بوی می کند **سبز**
التش رانج آن بکنه معتدل بحرارت و نزد بعضی در دوم گرم و خشک است و بوی او معوی دل و دماغ
و حواس ساینده او در لجه باعث خوشبوی آن و در حیض مسهل بلغم و سودا و منقح است
و عطس آرنده و منقح سده و مانعی و محلل ریح و موافق جگر و جهت قویع و عشیان و برقان و حلق
و صفا و جهت کلفت و آثار بد بوی عرق رانج بوی نوزده و سقوط دانه یوسیم و منع اشتداد
دار الفیل و با حث جهت تقویت موی و قطور را در روغن زیتون جهت گرم کوش در ریح کوش
دستون و مضمضه او جهت درد دندان نافع و از بیکارم تا چهار درم یک او سیل جوی و در او است
نیم منتقال تا بکشتقال او را از اول حمل تا یکسال مانع سفید شدن موی مجرب دانسته اند
بجهت این امر هر از در و منتقال بر مای شگری او را از کتاب تحیر به بیان نموده و روغن او که
پیستور او غش نرگس که برند سخن با عتدال و معوی دماغ و با الخاصیت رانج ذات الیهت بلغمی
د سودادی و قدر شتر میش تا بکوتیه است **سبز** بفسار که کمانند و بترکی مجرب از سیب طیب و
بزرگ چشمه و در رنگ قریب بعصاب و مایل سبزی است و گویند در بزرگ زانده بر دو هزار قرص

فرسخ قطع میکند بلیل انکه بچه او را نیز عفران الودنه و ادحمان بر فغان کرده در یک روز شک
 بر فغان از سر اندب آورده مسافت آن در رفتن و آمدن زیاد بود و هزار فرسخ است و از خواص
 است که جهت حر است در وقت خواب بکچشم را نمی بوبند و نماز را سال عمر میکند و در سال
 زیاده هر یک تخم و بچه نمیکند در سیوم گرم خشک و کورشت او محلل ریح غلیظ و قویع و املدوس
 و منفع سرد و منفع حصات و فاطح اوی الغذا و غلیظ و مصلحتش در اجتناب و شربت به او جهت
 و ضد اش جهت مفاصل و نظور او جهت گرمی کوش و خون و زهره او فاطح بیاض و افغ اول
 آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سر کین او جالی کلفه خاکستر موی او رافع جرب و مکه و قروح
 است و محمد بن زکریا گوید بیضه او در عرض سه روز بسیار مقور قضیب او مهر پارس گوید که سوسو
 و ماغ و زهره او از هر یک بقدر نیم دانگ و مثل آن قطران و روغن زیتون جهت جزام و جنون
 از مجربات شمرده اند **سج العکروت** بفارس و ام عکروت است و در حرف عین گوشت **سجین**
 کل علق القوس است **سج** هندی تر به **سج** هندی بنات **سج** هندی بستان **سج** اسم فارس
 و در ابيض جرب است و در افعال بغیر از تصحیح و تقویت دل مانند **سج** است **سج** زرد و صفر
سج بفارس نشسته و پونانی مولد است نامسته و او را از گندم جفا سینه که بچه بعضی رسیده
 او باز شود از پوست جدا کرده صاف نموده خشک میکند و در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی
 سرد و تر است و معوی و در اوع و فالبض و موافق امعا و مصلح ادویه مند و عالیس سهل و خون
 حضور صا بوده آن باشد و روغن بادام که نیکم نبوت نه جهت عشق و خلق و سرفه و در دینه
 و سل و قطع خون بوسه و حیض و حریره او با بیهز جهت سج و رفع اضراط عمل و دای مسهل
 عفته از جهت فرقه امعا و طلا او باز عفران جهت کلفه و باسه که جهت خنان و او را ام حاره
 الکمال او جهت معده و قرحه و جرب و منع انجاش مواد بچشم و با بیشتر زنان و سفیدی تخم من چینه
 عشق و تلک حرارت اما مانع و مقلل می و مسدود و در مضموم و مصلح او شربت با و کرفش و
 قرنفل و بدش برنج مغسول و عصاره الریح و شربت از یک مثقال تا با نژده مثقال **سج**
 اسم آن چهل بیت که از اشجار سیستان و ب سینه جدا کرده و یا سبب گرم از آن عیاری از بیم
 رسد خشک او نسبت باصل آن جوب بیشتر و همه آن قالیض جالی و منقی رحم اند و ضاد و محرق
 آن باورن او اینست سوزاننده یا شده باسه که مانع زیاده شدن قروح سایله و اکلده و التیام

دهنده زنها و مجرب شمرده اند و خواص هر یک در اصل آن مذکور شد **ثقت** اسم عربی است مر جان است
 و گویند غیر است و آن سنگی است یک و بسوزان مانند شبانی زنبور و سوزان از ساحل دریا جده و
 لواجی که شترها لالتن یزد و خشکتر از سید در البام و خها و یا شب در قطع خون قویتر از آن در
 سایر افعال مانند است **ثقت** اسم عربی است **ثقت** اسم فارسی است **ثقت** اسم عربی است
 از است **ثقت** اسم عربی است در وقت که گوی را اینر مانند **ثقت** یورق احمد است و کثرت **ثقت**
 بفارس شتر مرغ نامند و معروف است در آخر سیوم کرم و خشک او کثرت او محلل ای و بلغم در ارفع
 و فایح و در در مناصل و امثال آن و خرد و استفا و جمیع امراض یارده و بطبع البضم و مضر که در
 و مصلح او سببین و سر که در دغن و طلا او محلل او ام فرمته است و استفا و تبخ اطراف ارفع
 سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال و چون بر بدن مالند اقام مار از آن شتخص کمر بردار
 نزدیک او شتر مرغ پیش کرده و شرب آن باعث از و تکلم کردن است اطفال و سر کین او ارفع کلف
 و آثار و خاکستر موی او ارفع اکل و از خواص است که بیع کردن آن کثرت و من مضر نمیکردند
ثقت معروف است لطیف ترین نباتات و در همه فعل قویتر از بونه و در آخر در دم کرم و خشک و نبات
 مقوی معده و دل و قوت ماسکه و یا ضمه و خم معده و مرقی خون غلیظ و محلل مواد یارده و در باغ
 و محرک یاه و ارفع و کثرت اقسام کرم شکم و آب او با سر که فایح نفث الدم و بتریب و در شتخ او
 باب اندر ترش سکن فوان و عشیان و قی و هیضه و شتخ و سکن در معده و حفظان معده و وضع
 القواد و در رینه و پهلوی و بضع اطویات نصیایه و رینه و تنقیه آن مفیده خصوصاً بر بسیار شتخ
 و چون در شتخ او را در شتر مالند باغ آن دبا سر که و ترشها ارفع ضرر آن با عصاب و با نباتات
 ارفع مضرت آن میکند صفاد او مقوی معده و یار و جو جهت جراحات و او را در فرمودن شتر مجرب است
 و بضع دل و با مگ جهت کزیدن سگ دیوانه و مصنوع او جهت کزیدن عقرب و بنیاهت یواسیر
 لغایت نافع و ارفع و در سر یارده با مویر جهت درم انشان و در آن و حمل آن قبل از جماع مان
 عمل و قطره را با ماء العسل جهت در و کوش و سعوط یک انگ از خار او با روغن کل سرخ تا به
 جهت خناری می که در کردن ظاهر کرده و لغایت موثر و گویند مولد ریح است و مصلح او کرفش و بلش
 بود و نه نهری و شتر بتش نادر و متقال است **ثقت** بضم اول و فتح عین معجم اسم جنس عصفور است و نزد
 بعضی مخصوص گنجشک است سیاه لون و بسیار کوچک و در جاله او بسیار کوتاه و او هم حرکت دیگر

الصوت و در تمکین حجر مانند کرم خشک و نمک سود فیه او جهت اسهال و غیر نمک سود جهت
بول و سنگ مثانه و کرمه بغایت نافع است **لفظ** و هنی است که از بعضی زمین یا میوه است سفید
می باشد سفید او لطیفتر و کرمه سیاه او بقطعه سفید میشود و در چهارم کرم خشک و قویتر
از اکثر او غنا و مفتوح و سریع النفوذ و در اجض و مخجج جنین و جهت جمیع امراض بارده شرمات
طلد خون حصول جهت فالج و لقوه و غشه و کرمه از تقصیر عصب است آن در اسهال و بر فاق و
سپهر زرد بود کرمه و حصص و اخراج کرم معده و مقعد و رافع سموم و تحلیل ریح است
بیشتر در مفاصل و احتمال او جهت سردی رحم و احقان آن مفید و مضر محرورین و مصلح آن
خشنک است و کرمه و مضره و مصلح او کرمه او قدر شریک است از سفید او و دانک نایم مثقال از سیاه
او دانک مثقال و بدش مثل اسبوساید و نر و بعضی قطران است و حوزون سیاه ان باقی است
واقع مسمن قوی الاثرین است بنانی است در رستان کثیر الوجود است شبیه بویچه و با کرمه
خارخک اما بجای است و با سرخ و بقیه در بوی شبیه بشکوفه بید کرم خشک و تخم دکلی او در بول
و رافع سپهر و طبع او در انفال صغیفتر است **نقل نقد** از بعضی **تصان** حب الکایج **نقد** اسم
خارخک **نقل** از ابن سیم فارس حب است **نک** زعفران و نر و بعضی قرصا نام سوسنر نام **نک**
و نمایانر مانند **مقرنس** بومانی قسمی از نوتیا مصنوع است **نارق** شامل قراح و با سید سفید **نمقن**
کرمه **نک** اسم فارس حب **نک** بلغت صفهان او غن نازه است **نور** اسم عربی از بیست **نور** اسم
جاموش **نور** هندی حب البیان **نقل** بفارس مورچه نامند و بترکی قارنجه و انواع مختلف مر باشد
از ک سیاه را جری و کویک را بیدی و کیا و پرمه را اطباء و سیاه دست و با بید را مثل فارس نامند و همه
آن با سمیت و سموم و خشک و نوت شامه و غالب بر جمیع حیوانات است و طله مسحق او مانع
مورچه اول یا قلع کرده باشد و یکا را ملین رافع بر وزن میکند و اگر مورچه را بیک قلع کرده باشد
مخارج بیکرا طلدا و نیت و چون صد عدد مورچه مفاجر او در نیم دقیقه ادخا از قی با و غن **نور**
کرده سه هفته در انجاب یکدانه طلدا و بر قصب و حوالی او لغایت محرکی ماه مایوسین است
و رافع غنیت عین و مورث صلابت و بزرگی قصب و از مجربات است از حوزون آن
موجب پیش و کرمه مصلح او عسل است و از خواص او است که چون اطعمه و غیر آن دشمن مینا و در
حالی که از نر در جنین که از نر نضبط نفس کشیدن گشته تا او ایکه دست کس با و نر مورچه

بر امون نکرده و هر باریس کوبید چون مور را دروغن زیمو جوش نینده در گوش جفانه ارفع کرمی
 در باغ و طین نماید و طلا مور مقام را با سر که رافع خنایم در صفا و تخم او با هم در غشا مفسط مو
 و بالغ بر این دانسته اند و گویند چون از تخم او چیزی با عشت بخر یک راج شکم بطرف سفلی بجا
 میکرد و که منبسط تواند نمود در بره نموده در زهره کرمانی رافع آلت **نوس** جمع مثل آن حیوانی
 است بقدر شغال و صورت او شبیه برقی در انگش مایل بر زدی و با خطوط سیاه مانند سدر مرغ که
 موش صید میکند در چین مستی از او مانده که به در دیگر آن وقت بیج و یکرست و ترکان باور
 النهار او را کبخی گویند در بلاد مر و نیز یافت میشود و سراسر موی بسیار جرب مظنه آن میشود
 که تپه پین کرده باشند و نمونه که علی است در سر جایر شوکت این صفت باین اسم مسرت و
 جالبیتوس کوبید طلا به او بدستور مویهای سوخته او با دروغن رافع بهیسی سیاه و جرب است و در طلا
 کوبید که چون افتاب در بیت خود یاد و شرف باشد چشم است او را گرفته با خر قه گان لصاب
 تپ ابع بیا و نیز در رافع بت آن میشود و اگر چشم چپ او را به بند تپ خود نموده معاف
 نمیکند و سقر اطیس کوبید طلای سر کین او با خردل رافع و در انقلاب است و هر بار رس نصیح نموده
 که طلا زهره او با سفید تخم مرغ رافعه و معه و معوط خون او بقدر یک قیراط با شتر زمان رافع
 جنون است **نفس** بقره سنگ و برکی قیلان نامند که کتت او کرم و خشک و بیج حیوان کونست
 نیمه خور و نصیح نموده که او کثیر الجنا است و زهره او سم قاتل و در او کی در سلامت هلاک میسازد
 و خون او رافع کلف و بهی و انار است و هر باریس طلا خون او رافع جمیع علل چشم دانسته است
 و چون به گوشت او را با آب زیتون مهر کنند طلا آن در ازاله زخمها و شری در خرازی معید و
 نظو مغز سر او با آب جرجیر و زینق در اصل مغزی و محرک جماع و حصول آن بدستور حصول مغز استخوان
 او رافع در درجم و تر داکتر اطبا به او بهترین اطلیه فایح و مفاصل و امراض باره است و طویق
 حله او مانع کز بدین هوام و مسکن و اسپر است و از خواص است که چون کسی تمام عید خود بیکفتار
 بالند فضا و نمیکند بجز یکم که تواند او را بدست گرفت و او بسیار محب حرمت و چون به نیندنی تابان
 بنوشد و به جگر به رسیده که بر زخم پتنگ موش بول کند صاحب تخم نبات نیاید و بند او در بلاد کسله
 زخم در پتنگ در جای نگاه میدارند که اطراف آن آب موش نمواند که زخم خود **نوش** و بلغت
 است و معدنی و ماسی و مصنوع میباشند و معدنی او در بلاد حاره مثل جبه قطعات آن مانند شوره

یافت میشود ماسی از ابل است که چون بدست دهند کف میکند و از جوشیدن آن آب قطعات
 سفید بر روی او بسته میشود و انطالی گوید در نواجی اصفهان آب مذکور موجود است و گویند در
 عراق نیز میباشد و معدنی و ماتی غیر الوجود اند و مصنوعی او از دوده های کثیف حمام هم میرسد و رنگ او
 اولاً اغم است و او از تصفیه سفید میگردد و چون سفید صاف او را با مثل او زجاج رز و لاری و غیره
 تصفیه کنند سبز میشود و در آخر سیوم کرم و در ادلی آن خشک و ملطف و غالب از عنق بدن نظایر
 و جحف قروح و قاطع خون جاری و حابس قی و مفتح سدد البنیام و دهنده زخه های باطنی در راض برک
 سینه و صلاحت سبزه و طلا و جهت ضائق و باروغن تخم مرغ جهت برص و باعل جهت ^{التغلیف} و او
 و سعفه و باروغن کچجه جهت بریب و مرغزه او با سرب جهت زلوی که در حلق مانده مات و انگار
 جهت البنیام که در قی باطن و مدعه میفد و از خواص مکتومه مذکوره است که او را با مثل او فصل ^{الانسان}
 تصفیه کنند شربت یک مثقال او در قی مطلق سم مجرب است و با سبیدن محلول آن که در جای منگاک
 حل کنند و با سه که حل نمایند و بدستور بخور او با سب که بخنک مار و هوام است از آن مکان چون محلول
 او را بر کاغذ نقش کرده در اطراف خود که آرنه هوام بر امون آن مگرد و سردم قابل است و ^{تقطیع}
احسان اسم یونانی از ساد است و شصتی او در از د باریک و تا بقدر سردی و بر کش نیزه و ^{مستبر}
 و بر اجزاء او زغیب شبیه به پشم دکلتش رزد و خوش بوی و طعمش تند و خارا دمانند سنورن
 صمغ او باین سفیدی و سحرخی در روم کثیر الوجود است صمغ او در افعال قریب به کثیر است و تخم ^{در روم}
 کرم و خشک و صمغ او در سیوم کرم و قویترین اجزاء است و جحف و قابض و در البنیام ^{عصب}
 و ازین جهت او را **شجره العصب** نامند و طبیعتش شگوفه و ساینده آن دیدستور صمغ او در البنیام ^{عصب}
 ضعیفتر از بیخ اند و شرب و صمغ او جهت درد عصب و کوفتگی اعصاب و از جای بیرون زدن و
 شکستن آن و قطع نرف الموم موثر و عصاره او جهت قرحه رید و ذات الحین معادل و تخم او ^{در}
 سموم و ادم مکرده و مصلح او فندق و شرفیش یک مثقال **لوز** کلس بجمیری و کلس مذکور ^{زین}
 اسم یونانی از بزرگ است **لوز** شتر ماده **لوز** لغت اسکیر یا نا زمینی و بفتح اول و سکون و او اسم جنس ^{کلین}
لوز القند شگوفه دار شیعان **لوز** بصری و آنه شمار است و از مطلق او مراد دانه خرمای است خصوصاً
 در ایران **لوز** هندی ابن عرب است **لوز** سیلاب است **لوز** اسم نبطی درختی است که هر ساقش مربع
 و بقدر قامتی و باز غنمی و مایل بر زدی و شگوفه او بعضی مایل بسفیدی و از بعضی مایل بر زدی و حسیق

ومانند آن که با عطریت او یک بعضی مستمیر و از بعضی در از وی می شود و دوم گرم و خشک و پوسیدن
 او جهت زکام و صداد و جهت او رام بارده در قطع عرق و منع تولد قمل و تقویت موی و با غسل چشمه ^{الغلبه} و
 نافع در شرب او در خون و با تفریح در اقع خفقان و با سرکه تر باقی همه سموم و حیث بنده او با مویز و خردل
 با بعد از آن با بادام مسمن بدن و فرزند او منقی رحم در خوشبو کننده آنت و از حواص است که
 چون بگذرد او را با هفت دانگ کشته در پارچه کبودی بسته در چاه بسته اند در تالیستان با دست زدن
 گیرد چون در صبر سرخ پیچیده هر بار زوی چیت بند نافع سحر و چشم بیکند ^{قره العین است}
 و نیز بعضی جریهری است **تشل** هم عربی متقابل است **تنگ** اسم فارسی است **بلوخر** هم فارسی است
 و کرب الماریات از دست چیش مانند زردک و ساقش نرم در طولش بقدر عین ایها و برکش قریب
 سطح دایب و نمزش بقدری شیشه بقیه خشکاش دوران تنهها و بعضی سباه و با ندر حیت کلت سیرین
 آب و اکثر او کبود و بعضی سرخ و آن هندلیت بعضی با بل برزدی و بترکی و بعضی که مذکوری او نیز
 باشد جمیع اجزا او در دو دم سرد تر بنه برنج او که گرم و خشک مراد از مطلق او کل نوع کبود است
 و نیلوفر زرد گرم و خشک است و کبود او لطیف و مقوی دل و مسکن حرارت آن و بیضا حاره و تشکی و
 منوم و مانع اعتلام و جهت در سرد و قروح ظاهری و باطنی و خشک و مانع و خشک است و سرد حاره
 و باز عقران و در آنچه جهت تقویت دل و خفقان معقد و مفرغ است و مصلحت نبات و مضر باه و
 مصلح آن لوبیات و قدر شریف از جرم او سه درم و از مطبوخ او ناهفت مثقال و بدلت منقیه و خطمی
 است و بیخ او جهت سپرز و اسهال برش و قرصه امعا و سیلان منی و صفاوش جهت در دمانه
 و معده و با صیر جهت بهق و باز رفت جهت و او الغلبه نافع و اکثر او در شرب تخم او مصف ^{فضیب}
 و میخند کننده خون و شربش از یک و درم تا سه درم و تخم او ارفع او را حیض و نرف اللوم و
 مشابه مقصد است و در غن نیلوفر که مانند روغن میفته بعمل آید سرد و تر در همه افعال مانند روغن
 بیفته و در تسکین درد سر حاره فریتر از آن است **تیل** نیز بعضی عبارت از دسه ظاهر است که
 او غیرد باشد و در آنم مذکور شد و ممکن است یک جنس باشد و مستعمل مندی است و آن گرمی و بستانی
 می باشد نبات بستانی شب بستان و ساتش شبیه با یک و دیگرش شبیه برک که در تخت ریزه
 مایل سبخی مانند تخم خرلوب و از آن ریزه تر در بر می او مانند بستانی و با خشونت زیاد و سیاه تر
 از آن و در بسقود بدوس و جابنوس فرموده اند که نباتش به نبات بارتنگ بسیار سیاه و ساقش

از باده بر درختی و برگ بری او مانند برگ کاه و بوی بسیار خوش و در اطراف او غله بسیار
مانند زمان و در آن و اینها نیزه میباشند در اول گرم و در دوم خشک و نژد بعضی معتدل است
و محمل و رادع است او در ام و قالیض و قالیض طبع نرفالدم و شرب او بقدر چهار ششیم باب است
سبحان و او در ام و مانع خروج و بل و جهت سرفشید اطفال و در دسینه و کرده و ریح غلیظ و با سکنین
جهت سپرز و با دویه ساسیه جهت قرصه ایه و ذات الجذب سوداوی و بگذرد او با یک و قیه خلطه
قرصه ایه و در حشمت سوم و اخفقان و با جبار ششیم جهت استفا و متاد و جهت سعفه و نقشه صلبه و
قروح خسته و با دوسرخ و نمک و الیام جراحات و ریح کلفت مسوخه و جهت و از انقلاب و با بنروز او
مره اسنگ و قدری او عن کل سرخ و موم جهت اکل از مجربیت و باید که قبل طلوع کردن موضع را با آب
بارنگ و غسل بشویند و با سه که جهت قروح جلگه سرد و ضایع متقر به معده و مضره ایه و مصلح او اسل
و قدر شتر میش ناد در دم و ببلش کوزش ارد جو دلت او مایث است **بند** دلت مصهرت و از د
سوم مانند و از اغذیه شیرین است و که بیرون شیرین و روغن بیل آرد و انطالی گوید و در اول گرم خشک
و مولد خون صالح و مسمن بدن و معدل بلغم و جهت بخارات سوداوی و مالتیولیا و سرفه خشک و در
سینه میفند و در مضم و ثقل و مسدود و انار او مورث است بر کبه و آنچه با کمر دکان و با دوا م جو
باشند زوینتر و مصلح او سکنجین و کاسته و طریق عمل او آنکه گندم خیسانده سیر کفند پس شیره
سینه او را که فسته طبع بسیار و بنده به بغات قطعات رخ او را از نه تا غلیظ و شیرین کردد
بند یا نخاره **بند** اسم یونانی **بند** میل است **بند** کوزش بیان است هر کشت شیره برگ سعفره جز او
زین پهن مش بود و در حوالی هند و بلاد شیر و آن بسیار است و قرص او جهت بیاض چشم معده
و البته **بند** مولف معنی گوید از جمله بوعات و غیر بنطافن و بیج کشت است و برت خضای او
بیمعد و برگ میباشند نبات او شیر و اربغاب محقق و مبلع و بی حد است و بطبع او جهت
در و جگر و اسهال و لو اسیر و مناد او جهت خضای و عرق السن و مفاصل و صلابات و در حشمت
و عصاره بیخ او سم قتال و قدر شتر میش به الو است **بند** **بند** او سه است **بند** او کشت
و نژد بعضی قرصه ایه است **بند** بفتح اول و سکون یا اسم فارسی **بند** **بند** **بند**
بند اسم هندی او عن تازه است **بند** اسم هندی اراد و رخت است **بند** اسم هندی درخت
است و آن بزرگ و کوچک میباشند و کشتش مثل حوشه که چندین مفتی با او باشد و وسط کلها آرد

و با عطربت خوش منظر و در صفتان شمر اور اسبند کمرخی نامند و در مازندران کنار کوه
 و آن بقدر سبزه کوبلی است مایل تیره و در بعضی بلاد معروف بدیعت کوزت است و ضا
 هر که دکل او محمل و رابع صفت او رام بغایت مفید و جهت مفاصل و تقریب و در دوسر نافع
 و در خشک او جهت ایستاد زخمها و قطع خون در روغن که او را جوش پنده باشند نایب است
 شیخ صفغان است و شمرش بقدر یک مثقال جالس اسبال منس از موده است **درف اواد**
دوق مرغیت که در کنار اباها باشد تیره مایل سیاه و مخلوط بسفیدی در شش سیاه و در
 کاسه سر او سه چهارموی مانند کاکلی رسته و رغایت سفیدی در مرغی او تریب بیشتر و در کان با
 حقا جمع نموده بر سر میزنند و در تنفان او را درین نامند و کویکتر از حقا است در دم گرم و در
 اول خشک و گوشت او موافق بر دین و در زانو و کمر در روغن او جهت فالج و امراض عصبی
 است و گوشت نمکسود او جاذب مچکان و خار از بدن و زهره او جهت بیاض چشم و جهت
دوی کلب جردی است **دایه لیلای اقبص** بیونانی گنگر زرد **دور** اسم فارسی صقر **دایه**
 بلعت تمکین قنقد است **دایم** بلعت تمکین که فش ری **دالان** برانگندی از زیاده **دالان کوه**
 شیت است **دیر الارض فطرت** **دیر** بقارس پشم نرم نامند و کوبند مخصوص پشم شتر است و
 خواص صوف مذکور شد **دیشیر** میاوشته اسم فارسی در ابيض است **دوج** بقارس اگر ترکی نامند
 آن بیخ نیانی است که در اباها میروید و بقارس سوس زرد کوبند و برکتش از هر که تر کس در از دیر **دیر**
 و با خشونت و انبوه و ساقش بلند و گلش شبیه سوسن ازاد که زیتش باشد و زرد مایل سرفی و
 بیخش کوه دار پیچیده و مابین سفیدی و سرفی و تند طعم و مایل بعبطری است اول بسوم گرم و خشک
 و فویش تا چهار سال باقی است قاطع بلغم و تریاق سم هوام و مغوی معده و جگر و باضمه و قوت
 حافظه و منقی دماغ و میس و محقق رطوبات مفاصل و در اول و حیض و محل رواج معده و معار
 جهت در دینه و سرفه میلو و جگر و معض در در سبزه و شکافکی عضل و تقطیر و حصات و کنت
 زیان و نیکو کردن رنگ رخا ره تسخین کرده و ضا او جهت مفاصل و او رام بلغمی
 و نفع تحت سبزه و بیت و موصد شیخ بلغمی و فالج و قتن و قیل و قنر زهره او با شیره باویان و
 رغنقران جهت اعانت حمل و التمال او جهت بیاض و خائنه ن او جهت نقل زبان و بعدیل
 و جهت در دینه آن مفید و جلوس و رطوبت او جهت در دم نافع مضره و مصلح او از زیاده

و در دم باب ارفع اسهال عسر العلیج و ارفع نفث الدم و سیلان خون خصوصاً با جماع سینه
 و حصول اذ مقوی احم در افسه رطوبت آن و مضیق فیج است و بوییدن کل مبیح زکام و عطسه و سینه
 در بعضی امراضه در بعضی مسکن آن و مصلح او کافور مضربیه و موزت تشنگی و مصلح او امینون
 قدر شرب از نازه او ده دم و از خشک او چهارده دم و از آب او ناهشت دم و بدیش شل او
 در ربع آن نمر بخوش است و گویند ده دم غنچه نازه ده بار عمل فتر نماید در دغش کل که کل بی اجماع
 را در دغش کیند که در انتاب که از نده بعد از سفید شدن کل تجده نماید تا مهت مرتبه کند و با
 افسرده نازه او را با مثل آن ناز و غش مذکور مکب القوی در ارفع و قابض و محلل و موافق ملو^{حاره}
 چهارده با قوت سهله و مسکن التهاب معده در و با نیدن کوتت زخمها عیسق و محقق رطوبت
 آن در ارفع مواد حیثه او و حفته او ارفع قره امعا و مضربه او مسکن درد دندان و نظول او مقوی
 و مانع و حامل اسهال مراری و سهیل ماده لبنج و مقوی اعضاء و محلل مواد فاسده و در سیکن در دما
 عجیب المتمر و طلا با سکه و لخته او با سکه و کلاب مسکن و در سرد ارفع تجارت و مانع و موافق
 او ارم آن و ارفع ریزه در دما و چرب کردن او به حامل اسهال و مقوی فعل آن و مقول او جهت
 در و کوش و نده این او با سکه و آب مورد ارفع عرق و پا و زهر فروع و چوششها حاره و شراب او
 ارفع صر ز خوردن ایک از زنج و صابون و در ارفع و امثال آن و بدیش سبوزن او و دغش منفه
 و بوزن او دین المخلد و قدر شربش بکویه است و کلاب نیز مکب القوی است و با بل سردی
 لطیفه و با بل بر طوبت و با قوت قابضه و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب است اندو و مقور
 دماغ و خم معده و فوئها بدنی و سیکرم او جهت نفث الدم و خشونت سینه و عوارض منزله و در د^{معده}
 و اذ معا و معض مابود و حاره و در و جگر و سردا جهت خفقان حاره و تقویت بدن و با شراب جهت
 انادیت این تقویج و بوییدن و طلا کردن او جهت در دسر حاره و در چشم و قدر نقل جهت بارودان و
 لخته آن جهت تقویت دل و رفع غش و تقویت دماغ و حواس باطنی و بهبودی و تاط نقل و رفع
 حمار مفید و با لیا صیت مضربیه و باعث سفیدی موی و مصلح او جلاب و نبات و قدر شربش بکویه
 مشتقال و کلاب مکرر بقدر و در وقتیه او سهیل است **در دغش** در با سیت **در دما** لیا صیت کل بر غنا سینه
 و اندون سنج و پرون رزد و پرون بی پرو و از اقسام درد سنت است کرم و خشک و سنج او محلل
 قوی بسیار کرم و در اطلیه استعمال اولی است **در دما** سنج کل غلیق الطلب است **در دغش** شربن است

در اخبار

نافع است **سکه** کتم است و کثرت **سرخ کوز المل** بقارس بر موم نامند و در عسکه مذکور شد **دوش**
 اسم نباتی است که در خیال از سنگ میروید و در لوی شبیه بوی لیمو است و خوب او بسیار صلیب و از آن
 بنزه و بیخ و برگش شبیه بیک گشته و شاخهای او باریک و بیخ او کمره دار شبیه سعد در آخر
 دوم سرد خشک در ادع و مقوی اعضا و بنم مثقال او سائیده با تخم بنمیرت جهت شکم
 اعضا و ضربه و سکه و جلوس در طبع او جهت سیلان رحم و در سیر مقعد مفید است **دوش** حیوان
 است بسیار کوچکتر از بنگ و در رنگ و شکلی مثل آن و در بناه کمتر از شیری و در تنگاب بنگ و
 مولی نامند و در خواص مانند بنگ و لباس پوست او معاین باه و مقوی کمر نافع و در وضو بسیار مؤثر
 سوخته او جهت جراحات مرغه نافع است **دوش** اشتیاق است **دوش** بگون ثانی اعراض
دوش بعضی اول و ثانی بلغت تنگاب و در نیم اسم سمی است **دوش** در بعضی بلاد بر سوادان است
دوش در بعضی بلاد خفاش است **دوش** نومی از ابل است و بترکی خوبه و در نیم شکر کانا نامند و در ابل مذکور شد **دوش**
 بغین معجمه اسم عربی باد بخان **دوش** اسم عربی نمر خشک مقلد **دوش** اشیان طیور **دوش** طلع است **دوش**
 نوعی از بونبات و بقدر درسی و برگش تیره و با خشونت و شیر دار و در بعضی اماکن شبیه برگ
 شربین در در شبیه برگ مورد و او نیز شجره الهی است و ما هو دانه است و او مقوی قوی مسهل است
 و کوبند چون او را از جهت اعراض قطع کنند مغزی و از جهت اسهال از هر دو جامع قوی است
 و مسقط کم شکم و زباد و قاتل و مورث غش و مصلح آن سبب شربش با تخم دم و بدش لال است
دوش بلغت تنگاب مسفر است **دوش** انکور سیاه **دوش** ابل فاقله صفار **دوش** جعد شرب
دوش ربه العدس **دوش** بلغت مصر جعیض است **دوش** اسم هندی ترمان فاروق **دوش** ابل **دوش** ابل
دوش اسم هندی استخوان **دوش** هندی فیل **دوش** هندی اوز است **دوش** بلغت بطنه اسم نباتی است **دوش**
 او مانند شکر سیاه در چند در زمین فرود رود باریک میگرد و تا بقدر موی رسد جهت نفرت بر حطم
 مؤثر است **دوش** حفض **دوش** از اغذیه مشهور است و بهترین صوبه لوی که از آن تربیت دهند
 کندم و کثرت مرغ است کم و تر و کثیر الغذا و سمن بدن و کروه و مقوی عصب باه و موافق سینه
 و خشونت سینه و با بس التراج است و در هضم و مسدود مصلح او در محمد درین سکتین و در موی
 انکور و با لحایت افکنند هندی از انکور در یک هر سه مرتقی قوام است **دوش** بلغت است
 بنجی است در خیال کشیم کثیر الوجود و قسی سیاه و قسی سفید مایل بر تری و طولانی و غیر

محرطه و ارجح مقابل سده و جود و همیشه در نیم نخود او قابل است با سبال و قی و عنیف
و با فی صیت مفاد هم اسم است پیش و سایر است **از نوه** نزد بعضی دخت ثم دخت عود است
از مفضل گوچکتر و باندک ارذنی و علمش تند و لوی عود از دمی آید و از حوالی سکر و عمان خیزد و
مکب القوی در دو م گرم در خشک معتدل و مقوی احش و با عصاره با تقویج و مدلولین
طبع و سخن کرده و شانه و محرک یاه و معین هضم و خابیدن او بهترین انواع استعمال است و
بخورد و مانع از کام و ترله و گدشتن در میان منع و جامعه مانع گرم رذن آن و پنجه او اجون
بصل روز در میان شراب و سه که نارس بگذرانند بسیار سیاه میشود و از عود و قماری تفرقه نتوان
نمود و قدر شتریش با دو درم و در ش فاقه است **از سلطان** دان ایست شبیه بخله و نزد بعضی او
صلبت در از می گوید و فنی است و انظر انک که قسی از حلز باشد چنانچه انطاکی او از رسیده
چه او نفع تر از آن و سرخ بایل بسیاری است و با نش مانند کتدم و شمش در غلظتی منقسم بود
نصف در بودت معتدل و با قبض و مطبوخ او مار و عن غیر فایض و موافق سرفه و در سایر افعال
مانند حرارت **از فویون** تمام است **از شیشه** سفید است **از جمان** نوزالبر است **از اسم** عودک الصغیر است
از قلع و **از قلو** یعنی از هند بای بری است و نزد بعضی ابو صک و نزد بعضی تقر صغیر است
از اینزه مرانیه **از نالی** هندی **از سنج** است **از ان** اسم هندی است **از اوتنه** هندی توپیا هندی است
از بر هندی با بلبل است **از نالی** هندی خروج **از اجین** و **از ان** بغارس فاشه است
هندی لوف است **از شیشه** سفید است **از ان** اسم فارسی یعنی از عود است **از نوز**
از کله سفید است **از بلبل** اسم عربی کل لاص است یعنی از بغارس عبارت از نوز گوشت و کتدم مهربان
بود و افعال مانند هر است **از نالی** یعنی از اغذیه است که گوشت کاد و کوساله و انش آن بعد از
پختن کباب و نیک در جای بگذرانند تا آب از چکیده ه دفع گردد و بحسب احتیاج بقول حاره ^{دمازده}
را با سه که چخته گوشت چخته مذکور را در آن سر که اندازند و بقول را بر و اند و اگر بقول را بجوش
قسی از فربض خواهد بود و در افعال مشابه مزاج بقول مطبوخ است **از بلبل** بغارس مارجوبه نام
ساق و برکت شبیه به کرم و با شیره و کلس بلین سفیدی و شمش از او گوچکتر و با صلیت و در
گرم و در اول نزه و شمش در دو م گرم و نزه و پنجه در دو م خشک در اول نزه و بلبل سفید
بگردید و بول و مین و حمل مفتح و غذا ایست او غالب و با ضم و میفراییم بول و عرق و صفت

بار و عن بقیه دیا از دجو و سر که جهت مفاصل و نقرس خار و اورام خار میعدیل و قوی
 شربتیش از آب او نایم رطل و مفر صاحب سرفه و مصلح او شکر است و تخم کاسته در دوم کف
 بل بحرات و با جزا میارده و جهت پنهانی صفر اوی و سوداوی و یرقان و خفقان و صداع
 یا مطبوخ ضدل در از یانه جهت رفع سموم و ضعف کرده و سپهر و قطع نرف الدم و تخریک
 موثر و غیر از ترطیب و سایر افعال نایب ماب برک کاسته و قدر شربت در دوم نایب خودم و او
 مغش و کرم به الطعم و مصلح کبچین و او به خوشبو موافق آن و بیخ کاسته در اول کرم در دوم
 خشک و بغایت مغش و ملطف اخلاط و منفی مجاری عده او در بول و پنهانی هر که در منته در
 خون و رفع ورم احشاره در مفاصل و استحقاق و تخلیل مواد ماضی و قدر شربت سائیده
 کرم تا چهار درم و در مطبوخ از پنجم درم نایب نروده درم و عرق کاسته نسبت باب او بسیار
 شربت **بند ۱۰۱** غیر خنده ری است بناتش مانند بستانی و گلشن کبود و طعمش بسیار تلخ و پیر
 در شت و بی خار و او را بقله بودیه نامند در اثر اول سرد و خشک در تیره بد زیاده پر بستانی
 و قابض طبع و معوی معده در جمیع افعال و غیر ترطیب قویتر از بستانی و فاطح نفث
 الدم و اب او بار و عن زیتون رافع اکثر سموم هوام و سموم مشربیه و در شیر و حمل عصاره
 نافع ورم حاره و ضد الیخ او جهت کزیدن عقرب و زنبور و مار مفید و یار دجو جهت یاد
 و با سفید اب و سر که جهت سوختگی الت و التهاب اعضا نافع و تخم بیخ او در افعال قویتر از
 بستانی است و هر یک بدل دیگری اند **بند ۱۰۲** نوع بزرگ و دوق بستانی است
بند ۱۰۳ نوع ریزه برک کاسته بستانی است **بند ۱۰۴** بلغت نرک بیاتی است شاهی او پر کرم و
 بارش مانند عنب الثعلب یک از آن بسیار محتوط و بی برک و بی بیخ و بارش نامی ضعیف غیر
 غایر از سموم قتاله و چون بجان را بای او الوده خشک گشته زخمش گشته است **بند ۱۰۵**
الجزی کیه است ساقش کعبه و دواریک و حاصلی و گلشن از دیره بشیر یا سیمین و هر گشت
 و ظاهر از جنس الخوان ارد با شتر و نر و بعضی بخور هریم است در اول سموم کرم و خشک و حال
 و مفتح سد و با صفت بسیار و محقق و طبع کل او جهت حصاة مانند در جیاس بول بسیار
 معیند و زوکل او حالبس خون جراحات و قدر شربتیش کمیثقال و زیاده از دو مثقال
 گشته به تحقیق قوی است **بند ۱۰۶** مترب از او فار یعقون یونانی است و آن سم

سقطی و تدبیر هوا و کلیات فن طب بین است و ایراد آن در اینجاست که در اینجا نردوم ندارد و بلکه ایراد
مصطلحات او بقدری و چیزی معلوم است چه خرج او با کلیه از حالت صحت موجب و بادام آرض
پشمارت و علم بر معلات او از اجبات و مجربین تصریح نموده اند که بخورد و در وقت از
مجرمات است و بخورد کردن و بوییدن غیر و لاون و قطران و حواریون طین محسوم و امثال این فادان
معدنی و حواریون بوییدن ترنج و مانج و سرکه و سوراخ و بیاز و نفع و رفع ضرر هوا می و بای میکند
و از نموده است **بیل** یا فاکله است **بیل** یا فاکله است که میزند او از وقت است **بیل** یا فاکله است **بیل** یا فاکله است
جس حریف و نرد بعضی مخصوص بری آن **بیل** یا فاکله است **بیل** یا فاکله است **بیل** یا فاکله است **بیل** یا فاکله است
هنری اسم لحم است **بیل** یا فاکله است **بیل** یا فاکله است **بیل** یا فاکله است **بیل** یا فاکله است **بیل** یا فاکله است
بخواص لا و بیه **بیل** یا فاکله است **بیل** یا فاکله است **بیل** یا فاکله است **بیل** یا فاکله است **بیل** یا فاکله است
بعد از آن چیزی پس روی و فعل از اسم او است و بعد از صنف سرخ او از زمانه است پس **بیل** یا فاکله است
بیمونی که بعد از آن که بود است آن است پس کلی پس لا جواری است پس شیلی پس زیتی و بعد از
همه سفینه آن بغیر سرخ زمانی و دیگر است نام تاب التشنه از دو سرخ او از التشنه تکین تر میگرد و گویند
چون با سفینه او بر سر تر باشد از سرش معتدل که او را بر او می سفال که از تمام آن یک میگرد و وقت
صلب تر از همه اجزای است بغیر از الماس در آن یک که پدید و در وقت مضراست و مایلیدن او بجمع
سرخه و آب بنده باعث جلا او با قوت سرخ و حرارت معتدل و رز او در دو دم گرم خشک
و کیود او در اول و دوم سفید و در اول و خشک در همه غالب است او در موی دل و دماغ و مفرج و شرب یکدم
او تر باقی سموم و تعلیق او با نهایت جهت ریح طاعون و تغیر هوا و سوسن صرع و حقیقان
در ریح انجود خون و زرق الموم و انگشتری او جهت ریح فضاء حاجات و ریح ضرر صلفه و طاعون
عرق در در میان و مشتق او جهت ریح خشک و بوی و همان موثر و قدرش بیشتر از یک قیر اطباء
بگوید است **بیل** یا فاکله است **بیل** یا فاکله است **بیل** یا فاکله است **بیل** یا فاکله است **بیل** یا فاکله است
باشد و مذکور شدستانی از جلی با سیمین هندی باشد آن زرد و سفید و این دولت گویند **بیل** یا فاکله است
باشد و سفید او نیز و اطباء سسی بر متقی باشد و سوسن از او مخصوص بسوسن سفید دانسته است
و سوسن سفید نیز و اکثر ایشان مفقود المی صیت و این جهت اشتباه که در سوسن مذکور شد
و چه در اطباء سفیدی بهترین نموده اند که در تحت شبیه بر جهت مورد و الماس بر کشتن گرم تر

پهن تره بسطیری مورد نیست و درخت قسم سفید ضعیفتر دکت سفید و باث به سرنخی
 بسیار خوشبو از دقت شگفتی ترکس تا اول عقرب کل میاید و در بلاد حاره همیشه درخت
 از او عظیم و چتری مانند درخت مورد در بعضی قسم از او مسی نیز منبت و او در دم
 گرم خشک مفتح سرد و مسل بلغم سرد و او با صفر و رافع سرد و راج غلیظ و خالص و معاصل
 ان این و مقاوم سموم و مفرح و محرک باه و در حیض و منجیح اسام گرم شکم و بوییدن او جهت
 در سردیارد و تقویت دماغ و رافع راج دماغی و بطول بطبع او جهت درد یارد و صلاح و صفا و جهت
 کلف و سرخ کردن رنگ احضار و بزرگ کردن قصبه و اعانت تقویر سفید کردن موی سیاه
 و مصلح محرورین و مصلح ادبفته و کسح و سرکه و قدر شربتش از دم او تا سه درم از اسباب و ناده ام
 و به لبش با سیمان از دو بدل برد و با سیمان بری و در عشق با سیمان بدستور مفتح محمل در جمیع افعال
 مذکور قوی القابله شربت و قدر شربت آن سه درم تا پنج درم و کل با سیمان از دو درم نیز کثیر وجود است
 چون او را در خلل سینه فیهرا بخته یکدم او را با یک دقیقه عمل چند از زنده او منبت نماید جهت
 دور کردن مفاصل مجرب و بیان نموده اند **با سیمان** اسم غارست با سیمان بری است **با سیمان**
عشیت النار **با سیمان** اسم ترکی غزی السکت است **با سیمان** اسم ترکی فودج **با سیمان** اسم ترکی حجر
القحاج است **با سیمان** اسم ترکی دهن است **با سیمان** لغت سرمانی بمعنی صورتین و اسم جنس هر دو یکی است
 نقاج جیبی در بری است چنانچه نقاج شامل نخراف نام است و از مطلق او را دم قسم جیبی و چون بیخ
 نقاج که بزرگ باشد بشکافد بشبه در صورت انان مشابه که در او را از این جهت باین اسم
 نامیده اند و سه نوعی جیبی لومی مشابه بصورت انان روی بر روی دیگر که نشسته بخلاف
 که او بسیار مشابه است **با سیمان** **با سیمان** بیخ نقاج بری است بشکل دو ان روی بر روی یکدیگر که نشسته
 باشند و او را هر گویاه و سکن نیز گویند چه در میان عوام مشهور است که هر که او را قطع نماید با
 هلاک است لهذا بعضی بعد از خالی کردن اطراف بیخ او سکی را با وی به سینه تا حرکت سگ
 منتقل گردد و این معنی اصلی ندارد و در خواص او احدی بیان نموده اند نبات او شبیه بعضی
 که بترک کبورت کن نامند و بقدر ارعی در کت شبیه بهر که انجیر و نار بکتر از ان و شرش سرخ و بقدر
 از میوتن و در بوی بمیعه سایه و کت سفید و گویند در شب رخش و پنجش صورت دو ان نخراف
 و مستور بیخها و شتر شبیه موی بخلاف سایر افام بیخ نقاج که بعضی مذکور را اندازند و ما و میگوید

۴۶۴

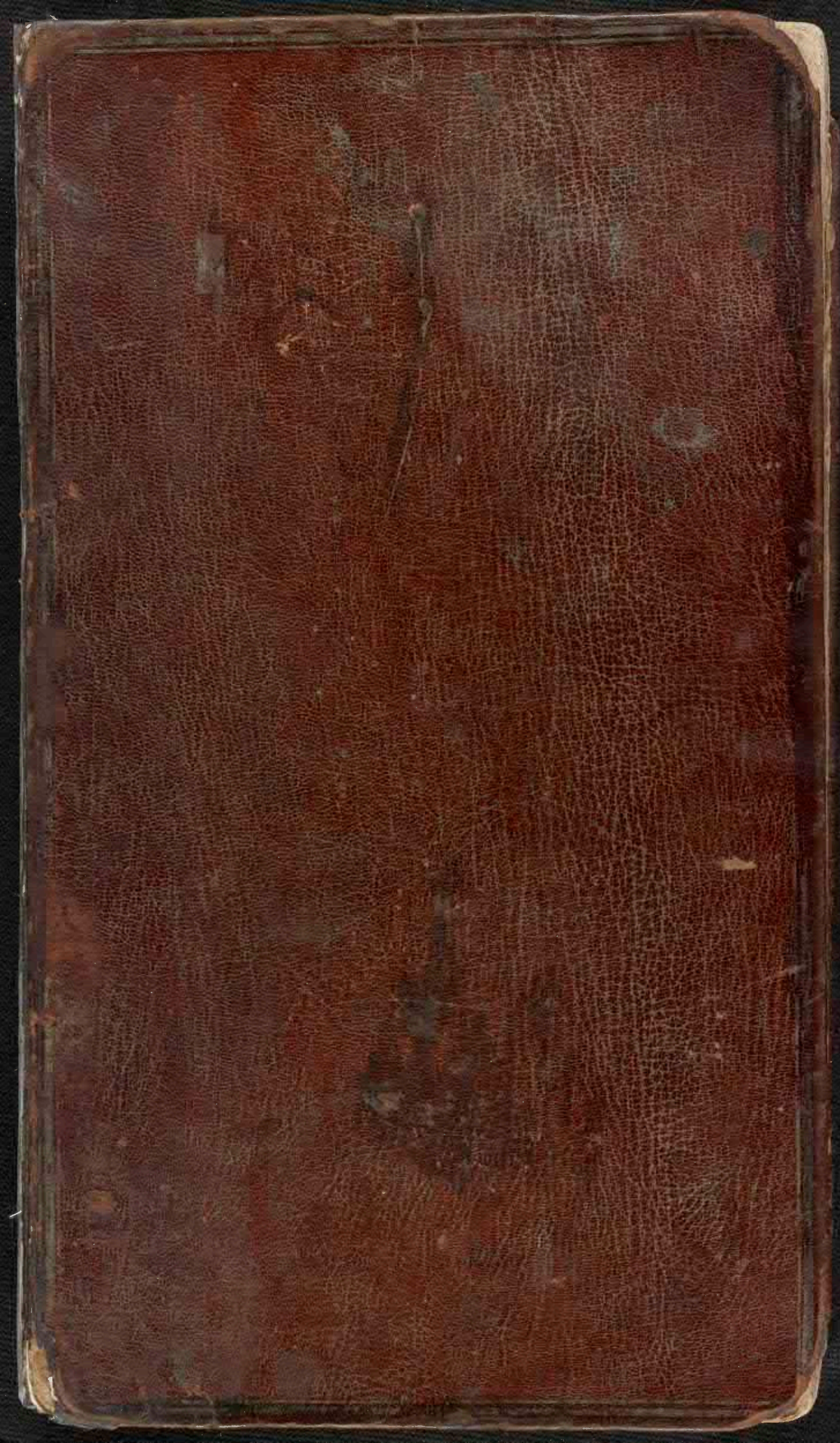
این صورت را جدا کنند قوتش تا شصت سال باقی است در اول سیوم سرد و در آخران خشک
و مخمزر هر عضو قسم ماده او و دای همان عضو زمان و از قسم نر او دای همان عضو مردان
است و شرب او بزرگتر از جهت عرق الساق و تقوس و با مقل جهت بود سیر و با کبکبیین جهت
سکبیین جهت حفقان و با کاست جهت رفته العیول و در زور بیخ او و شتر او جهت اکل و قروح
جهت نافع و معقل خون و مسدودین و مصلح او در غنا و قدر شتر متیس چهار قیراط است و در سیر
نجات و اعمال غریبه بغایت موثر است و از هر مس نقل نموده اند که بهترین زمان قلع ادا است که بیخ
در خانه شرف باد و خطی از خطوط شرف متصل سعدین با با صدی از سعدین و با تهری در یک شیخ
بایستد از زبینه وقت طلوع آفتاب بهتر از سایر اوقات است و چون عضوی از اعضا او را
با اندک شتر او قبلی از عین باین بار و عین از میون یا روعی علف نرم ساییده میشانی و چشپها
روی بآن تدرهین نماید نر و ملوک بغایت مکرم و مغز با شند و هر حاجتی که اوی و هر او که کرد
و چون مجموع او را با عضو از آن شکسته باقی قطع نکند و بر بازو بندند یا بگردن آویزند
از کلمات از عرق و حرق صاعقه در راه زمان و در زمان محفوظ باشند و تعلیق او جهت نافع
صحر و تسکین عذب ملوک بغایت موثر و بعضی شرط داشته اند که در اول ماه تعلق نمایند و بخور او جهت
و در شتر شتر شیا طین دهن و انس و رفع فاعقل و جنون موثر است و چون شتر مار سیده او را
با روعی مکنج ساییده از آن حامله بر شکم و کمر طلا کنند از اسقاط جنین ایمن باشد و چون بک
کل شکفته او را کوبیده در روعی از میون بچوشند طلای آن را فاع عمر ولادت است و هر گاه کوبیده
کل شکفته او را در کتابی بر سببان پیشین که هفت انگ باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند
مرقع صحیح او که در **بهرین اوقات** به روح الفهم است **بهر بود** یقلد بماند است و نرذ بعضی اعیله
بهر بود یا بد بخان **بهر بود** اسم سر بالی یعنی که بفارس استر گویند **بهر بود** اسم جنس نبات شیر دار است
و گویند از مطلق او را دلاغمه است چه آن بهترین اقسام است چون هر چه اسم مخصوص داشته
نمک و کرم دید لهدا در اینجا ذکر خواص کل آن بیان میشود و موعات کرمی و خشک و اکثر آن در بر تن
چهارم و با سببته آماجرات کسند و جلد و سهیل قوی در همه افزه و مورث اسهال و موی و قرحه
دزخیر و مورث غشبان و انقلاب معده و تغلب نفس و نشی و اسهال و استعمال آنرا در خارج بدن
جایز داشته اند و اگر بخوردی بعد از آن احتیاج افشته زیاده از دو قطره از شیر ایدون مصلحی نماید

است مید و مصحح آن نشسته و آرد جو در عن بادام و کسب و رب المویس و کثیر است و دروغ
 سر و کرده این افراط عمل است **بحور** اسم حمار الوحش است و نزد اطباء نوعی از ایل دور الف
 مذکور است **بخیض** کوفش بزرگ بستانی است **به الله** حوتی بزرگ است در اول ماه ترده گرفته شود
 و در ماه مذکور شده **بقره** درخت است **ابراج** قصیده **بهره** عشیته الماز **بزرگ** اسم عربی
 خنای **بسی** بیونی است **برایج** بغارس موش دشت نامند او مانند موش است و از آن بزرگتر و در
 او بسیار کوتاه تر از پای او بنا له اش بلند است در سوم گرم و خشک و کثیر غذا و بلین طبع
 بول و بیست و جهت جمله امراض بایده مثل بلخ و در عتبه و مفاصل و سنگ کرده در شانه نافع و محرق خون
 و مصلح او **ببویا** تازه و تر شبهاست **ببغف** حجر الشیف **ببغرب** کبک نریت **ببغیر** خندری
ببغیر بعین معجمه اسم سر بانی آریان است **ببیطین** اسم جنس کل بیانی است که بر ساق نایب است مثل
 بنات جمره و البلباب و امثال آن و عوام را از مطلق او مراد قرح است که بغارس که و نامند
ببیر بعربی عود هندی است **ببورد** اسم ترکی سلوی است **ببوقون** اسم ترکی طرف است که بغارس که
 نامند **ببیک** اسم ترکی لجنه الیست **ببشان** اسم ترکی زرد و **ببیتون** بغت کسیران ابقر است که
 سوره نامند **ببیر** در صاف است **ببورط** اسم ترکی ابیض است که تخم مرغ باشد **ببشون** بغت بیطی
 اسم نافتیه **ببش** الفحیه است **ببظور** اسم سلمه است **ببیرب** خرانوب بیطی است **ببیم** بناتی است شبیه
 بخته ربلی و برگش از کاسنی کوچکتر و ساقش زیاده پریشیری و گلش زرد و مولف اختیارات است
 گوید در شیر از او انس دارد و نامند تازه او جهت العنق جراحات تازه و در زود خشک از
 جهت زخمهای کهنه مفید است و نزد بعضی بنده خندری است **ببوز** اسم نارس هند است و بترکی باس
 نامند حیوانی است مانند بلیک و او را رام نموده مانند گمان شکاری صید و وحش میکند حرارت
 و میوت او کمتر از بلیک و در جمیع افعال قریب باوست **ببوت** اسم ترکی شیخ است **ببوتج** **ببوتج**
 اسم ترکی وفارس فصفه است **ببوتج** **ببوتج** اسم رطبه است **ببوتک** اسم ترکی صوف **ببیلان** **ببوتج**
 اسم ترکی بیل است **ببیر** **ببیر** اسم ترکی جبر است که بغارس زردک نامند و اللد اعلم بخواص اللد
 فی مناقبها تم محمد اللد حسن لوقیقه استغین با کرامه المفضل المستعان علی نام المعالی است
 و الله ستر الله تعالی علی مایه تقدیر و ما سجد و الا نقل تقدیر علی رب العلمین تمام شد

#2

1401142107

1057



Library of Congress



2017

481041

LC ACQUISITIONS



0 050 623 470 0

